

س.س. ونگ - ش.م. لوپن - ر.ش. کانلین

# تاریخ شوروی

(از ۱۸۰۰ تا ۱۹۲۵)

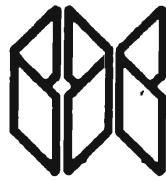
ترجمه‌ی شهرام قهرمانی - بهزاد امین

س.س.س. ولف  
ش.م. لوین  
ر.ش. کانلین

# تاریخ شوروی

(از ۱۸۵۰ تا سال ۱۹۲۵)

ترجمه بهزاد امین



انتشارات آلفا: تهران، فلسطین، پلاک ۲۳

س. س. ولك. ش. م. لوین ر. ش. گانلین  
تاریخ شوروی (از سال ۱۸۰۰ تا ۱۹۱۷)  
ترجمه شهرام قهرمانی - بهزاد امینی  
چاپ اول ۱۳۵۸  
حقوق چاپ و نشر محفوظ است

بها: ۱۷۵۰ ریال

۱. روسیه در نیمه اول قرن نوزدهم
- ۱ زوال سرواژ و رشد سرمایه دلدی
- ۳ ۱. سیاست داخلی و خارجی پل اول و آلکساندر اول
- ۸ ۲. جنگ ملی ۱۸۱۲
- ۱۳ ۳. دکابریست‌ها
- ۲۰ ۴. سیاست داخلی نیکلای اول
- ۲۵ ۵. جنبش‌های توده‌ای سال‌های ۳۰ و ۴۰
- ۲۷ ۶. بلینسکی و هرزن : دمکرات‌های انقلابی
- ۳۰ ۷. فرهنگ روسیه در نیمه اول قرن نوزدهم
- ۳۶ ۸. سیاست خارجی نیکلای اول
- ۴۶ ۹. جنگ کریمه
- ۵۰ ۱۰. روسیه در دوران پس از رفورم نیمه دوم قرن نوزدهم
- ۵۳ ۱. مبارزه ملت در راه آزادی ، سرنگونی سرواژ
- ۵۴ ۲. رفورم‌های ۱۸۶۰-۱۸۸۰
- ۵۶ ۳. جنبش انقلابی روسیه در دوران بعد از رفورم
- ۶۵ ۴. رشد کاپیتالیسم
- ۷۵ ۵. جنبش انقلابی در روسیه پس از رفورم
- ۸۴ ۶. ارتجاع اشرافی سال‌های ۸۰ و شروع سال‌های ۹۰
- ۹۴ ۷. رشد جنبش کارگری و ظهور «سوسیال دمکراسی» روسی
- ۹۷ ۸. فرهنگ ملت روس و سایر ملل روسیه
- ۱۰۰ ۳. روسیه در دوران امپریالیسم
- ۱۱۹ ۱. تغییر و تحولات مهم در ساخت اقتصادی - اجتماعی کشور
- ۱۲۱ ۲. تزاریسم و سیاست داخلی و خارجی آن در پایان قرن نوزدهم
- ۱۲۸ و شروع قرن بیستم
۳. شروع مرحله پرولتاریایی جنبش آزادی بخش و تکامل بحران
- ۱۳۵ انقلابی در شروع قرن بیستم

- ۱۴۴ .۴ جنگ روسیه - ژاپن و انقلاب اول روسیه
- ۱۶۲ .۵ دوران ارتجاع ستولپینی
- ۱۷۴ .۶ حرکت انقلابی جدید
- ۱۸۱ .۷ علم، آموزش و پرورش و فرهنگ در شروع قرن بیستم
- ۲۰۹ .۴ روسیه در جنگ جهانی اول . انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه
- ۲۱۰ .۱ دیپلماسی در شروع جنگ
- ۲۱۵ .۲ عملیات جنگی
- ۲۲۰ .۳ ورشکستگی اقتصادی
- ۲۲۴ .۴ تشدید بحران انقلابی
- ۲۳۲ .۵ سقوط تزاریسیم و قدرت گرفتن بورژوازی

مطالب بررسی شده در این فصل :

- ۱- زوال سرواژ و رشد سرمایه‌داری .
- ۲- سیاست داخلی و خارجی پل اول و الکساندر اول .
- ۳- جنگ ملی ۱۸۱۲ .
- ۴- دکابریست‌ها .
- ۵- سیاست داخلی نیکلای اول .
- ۶- جنبش‌های توده‌ای سال‌های ۳۰ و ۴۰ .
- ۷- بلیسکی و هرزن : دمکرات‌های انقلابی .
- ۸- فرهنگ روسیه در نیمه اول قرن نوزدهم .
- ۹- سیاست خارجی نیکلای اول .
- ۱۰- جنگ کریمه .

## ۱- زوال سرواژ و رشد سرمایه‌داری

انقلاب فرانسه دوران جدیدی را در تاریخ جهان گشود ، دوران پیروزی سرمایه‌داری و پیدایش پرولتاریا که در این مقطع قدرت عمده تحول تاریخ است . پیروزی بورژوازی فرانسه ، فضای عظیمی برای جنگ‌ها و مبارزات آزادی‌بخش ملی پدیدآورد، که براروپا و امریکای جنوبی سایه افکند، وانعکاس عمیقی در روسیه یافت .

جنبش‌های ضدفقودالی و آزادی‌بخش ملی به طرز ریشه‌داری چهره جهان وزندگی خلق‌ها را دگرگون ساخت . پیروزی بورژوازی پیش‌رفت شگرفی را درصنعت وحمل ونقل پدیدآورد وراه را برای پارلمانتاریسم و رژیم‌های مشروطه بورژوازی در کشورهای پیش‌رفته اروپای غربی گشود . ولی پیروزی سرمایه‌داری درعین‌حال معایب آن نظام وجنبه‌های غیرانسانی آن را به طرز نمایانی آشکارساخت؛ دراین‌حال است که «اتوپی» (مدینه‌های فاضله) «سن‌سیمون»<sup>۱</sup> ، «فوریه»<sup>۲</sup> و «آون»<sup>۳</sup> تولد می‌یابند، که تمدن بورژوازی را در معرض انتقاد خشونت‌آمیزی قرار داده وآینده سوسیالیستی بشر را بشارت می‌دهد ، بی‌آنکه راه‌های واقعی رسیدن به

1: Saint-Simon.

2: Fourier.

3: Owen.

آن را مشخص کنند .

با شروع ربع دوم قرن نوزدهم، طبقه کارگر روزبه روز متشکل تر می شود، و با آغاز انقلاب بورژوا دمکراتیک سال ۱۸۴۸، مارکسیسم، یعنی ایدئولوژی علمی طبقه کارگر متولد می شود. مارکس و انگلس بنیان گذاران «سوسیالیسم علمی» «مانیفست حزب کمونیست» را انتشار می دهند که برنامه ریزی ثوریک مبارزه انقلابی پرولتاریای جهان است. با وجود آن که در غرب، سرمایه داری پیروز جوهر ضد خلقی خود را آشکار ساخته بود، امپراتوری فئودالی و اربابی تزارهای روسیه شرق اروپا و سرزمین های وسیعی از آسیا را در چنگ داشت. تزاریسیم برای آن که استبداد و سرواژ را دست نخورده نگه دارد و کشور را از جریان های مترقیانه عصر حفظ کند، از بذل هیچ نیرویی دریغ نداشت. نفرت انگیزترین نوع استبداد و بی رحمانه ترین سرکوبی افکار زنده در روسیه نمی توانست سنت مبارزه در راه آزادی ملت را که با گذشت زمان هر روز بیشتر اذهان را به خود مشغول می داشت خفه سازد. «پوشکین»<sup>۱</sup>، «لرمانتوف»<sup>۲</sup>، «رادیکشف»<sup>۳</sup> و دکابریست ها، «بلینسکی»<sup>۴</sup> و «هرزن»<sup>۵</sup> بزرگ ترین چهره های این جنبش هستند.

سرواژ به طور جدی جلوی تحول اقتصاد ملی و فرهنگ را سد کرده بود.

لذا در اواسط قرن نوزدهم، روسیه نه تنها در عرصه اجتماعی، بل که در حیطه اقتصاد و تکنیک نیز نسبت به کشورهای متحول غرب عقب مانده بود. در ۱۸۶۱، تنها یک دهم جمعیت در شهرها زندگی می کرد. در حالی که ۹۰٪ مردم به کشاورزی که به طور عمده بر پایه سرواژ استوار بود مشغول بودند.

1: Pouchkine.

2: Lermontov.

3: Radichtchev.

4: Bielinski.

5: Herzen.



زیر فشار همین انقیاد غیرقابل تحمل بود که اندیشه آزادی بیش از همیشه در میان دهقانان گسترش می‌یافت. آن‌ها از انجام بیگاری سرباز زده، قروض را نمی‌پرداختند، درختان اربابان را قطع می‌کردند، خانه‌هایشان را می‌سوزاندند و حتی گهگاهی آن‌ها را می‌کشتند. از سال ۱۸۰۱ تا ۱۸۱۶ بیش از دوهزار شورش دهقانی روی داد که عموماً به شکست دهقانان انجامید. در اثر این شورش‌ها حتی صاحب‌منصبان درجه اول تزاریسیم اذعان داشتند که «سرواژ» انبار باروتی است در زیر حکومت استبدادی.

علامت دیگر زوال نظام فئودالی، رشد سریع صنعت بود. در سال ۱۸۰۴، ۱۲۰۰ کارگاه سنتی (با بیش‌تر از شانزده کارگر) به همراه ۲۲۵۰۰۰ کارگر در مجموع وجود داشت. در زمان رفورم ۱۸۶۱، ۲۸۰۰ کارگاه با ۸۶۰۰۰۰ کارگر وجود داشت.

انقلاب صنعتی روسیه در حدود پایان سال‌های ۳۰ قرن نوزدهم شروع شد. ماشین‌های دستی جای خود را به ماشین‌هایی دادند که موتورشان با نیروی بخار کار می‌کرد. کم‌کم کارگاه‌های کوچک جای خود را به کارخانه‌ها دادند. در آن موقع نظام کار مزدوری و تکنیک‌های سنتی در خطر بود، مخصوصاً کارگاه‌های کوچک و کارخانه‌های متالورژیک اورال.

در حالی که در قرن هجدهم، روسیه مقام اول را از نظر صنعت ذوب فلز و صدور آن در جهان دارا بود (ثلث تولید جهانی). در شروع قرن نوزدهم متالورژی انگلستان صنعت ذوب روسیه را دچار رکود کرد و در سال ۱۸۶۰، حدود ۱۲ مرتبه از آن جلو افتاد. ایالات متحده آمریکا، آلمان و کشورهای دیگر نیز از روسیه که در مرتبه هشتم واقع شده بود، پیش افتادند. با گذشت هر روز روسیه باز هم در تولیدات مکانیکی و خصوصاً در صنعت تولید مواد سوختی بیش از پیش عقب می‌افتاد.

علی‌رغم وفور منابع طبیعی ، صنعت روسیه به‌کندی پیش‌رفت می‌کرد . در روستا ، تقاضا قابل توجه نبود ، بی‌نویان پارچه‌های بافت خود را به تن می‌کردند و دیگر محصولات ساخته شده خود را به کار می‌بردند . حتی به قدر کافی دست‌های ماهر برای تولید اجناس نبود . بسیاری از دهقانان از طریق بیگاری و کارهای اجباری مختلف برای حکومت ، به روستا وابسته بودند . حتی کارگران اجیر شده ، بیشتر اوقات به‌خاطر وجود مالیات‌هایی که بر قروض بسته می‌شد ، دهقان باقی می‌ماندند و عموماً صاحبانشان اجازه ترک روستا را جز برای مدتی به آن‌ها نمی‌دادند .

روسیه بالاخص در زمینه توسعه حمل و نقل عقب مانده بود . تنها در سال ۱۸۵۱ بود که راه آهن پترزبورگ - مسکو افتتاح شد . در ۱۸۶۱ این سرزمین وسیع فقط ۱۵۰۰ کیلومتر راه آهن داشت ، حال آن که انگلستان ۱۵۰۰۰ و آلمان ۱۰۰۰۰ کیلومتر داشتند . حمل و نقل به وسیله کشتی‌های بخار به تدریج معمول می‌شد ، راه‌ها بد بودند ، توسعه کم سیستم اعتباری و فقدان ارتباطات مانع رشد و توسعه تجارت بودند . تعداد هفته بازارها افزایش می‌یافت . روابط تجارتي و اقتصادی بین مراکز صنعتی و استان‌های دوردست مانند اوکراین ، کشورهای بالتیک و ماورای قفقاز و قزاقستان توسعه می‌یافت .

در نیمه اول قرن نوزدهم ، روسیه رشد قابل ملاحظه‌ای نمود : در سال ۱۸۰۹ به دنبال جنگ با سوئد ، فنلاند به روسیه ضمیمه شد ، ولی پاره‌ای اختیارات به آن‌ها داده شد .

بین ۱۸۰۱ تا ۱۸۱۰ منطقه گرجستان که به دلیل هجوم نظامی مدام پادشاهان مستبد ترک و ایرانی که خواهان تسلط بر ماورای قفقاز بودند به تباهی کشیده شده بود ، خود را به روسیه ملحق کرد . روسیه به دنبال جنگ با عثمانی و ایران ، در سال‌های ۲۰ قرن نوزدهم ، شمال

آذربایجان ، بسارابی و غرب ارمنستان را متصرف شد . ارمنی ها ، روس ها را هم چون نجات دهندگانی که آن ها را از یوغ شاه رها کرده بود ، پذیرفتند . ساکنین ایروان نیز خود درهای شهرشان را به روی فوج های روسی گشودند .

در ۱۸۲۲ اختیارات خان ها در قزاقستان لغو شد . بیشتر بخش های این ناحیه در ۱۸۴۶ به روسیه ملحق شد . بخارا ، خیوه و سمرقند در اواسط قرن نوزدهم ایالاتی خودمختار باقی ماندند . جنگ های داخلی بی وقفه میان خان های متخاصم و جبار و دسیسه های خان های قاجار که داعیه فرمانروایی بر آسیای مرکزی داشتند ، ادامه داشت . از سال های ۳۰ و ۴۰ به بعد مأموران انگلیسی در آسیای مرکزی ظاهر شدند .

الحاق به روسیه که از نظر اقتصادی و فرهنگی پیشرفته تر بود ، به نفع مردم ساکن ماورای قفقاز و آسیای مرکزی بود ، زیرا از يك سو مانع تسلط و دست اندازی فئودال های ایرانی و ترك به این مناطق شد و از سوی دیگر به جنگ های داخلی اربابان فئودال پایان داد . فرهنگ روس تأثیر بزرگی بر تحول فرهنگ این ملل گذاشت . به تدریج آن ها خود را با زندگی اقتصادی روسیه وفق دادند .

با این وجود رژیم نظامی و استعماری برپا شده در اغلب قلمروهای الحاقی ، در راه تأثیر اقتصاد و فرهنگ روس عاملی ترمزدهنده بود . قدرت میان ژنرال ها و صاحب منصبان روسی دست به دست می گشت که معمولاً اشراف فئودال محلی آن را صحنه می گذاشتند . مردم علاوه بر رعایت قوانین و فشارهای فئودالی مجبور به پرداخت انواع مالیات ها و قروض به مأموران تزار هم بودند .

پیش روی روسیه در شرق دور ، اشغال « پریموریه »<sup>۱</sup> ( یا استان

1: Primorié.

ماریتیم) را در سال‌های ۵۰ به دنبال داشت. تا پایان قرن هجدهم، کمپانی «روسو-آمریکن» در آلاسکا فعالیت داشت. در ۱۸۶۷ حکومت روسیه به دلیل عدم آگاهی به نحوه استفاده از منابع زیرزمینی و غنی معادن، آلاسکا را در مقابل ۷ میلیون دلار به ایالات متحده فروخت. در تجارت خارجی، روسیه از سیاست «حفظ منافع داخلی» پیروی می‌کرد و این سیاست ورود اجناس صنعتی به روسیه را با دشواری روبه‌رو می‌ساخت. تولیدات کشاورزی مخصوصاً گندم، صادر می‌شد. ساخت تجارت خارجی، عقب ماندگی کشور را فاش می‌کرد و نشان می‌داد که روسیه به تدریج نقش تأمین‌کننده مواد اولیه و خام برای کشورهای غرب را به عهده می‌گیرد، فقط صادرات به کشورهای آسیایی، آن هم در حجمی محدود، مجرای برای صدور فرآورده‌های صنعتی روسیه بود. مبارزه بر علیه جنبش انقلابی و عقاید مردم‌گرای مترقی در داخل کشور و خارج مرزهای آن، خط‌مشی اصلی سیاست روسیه را در نیمه اول قرن نوزدهم تشکیل می‌داد. روسیه تزاری به ژاندارم‌اروپا بدل می‌شد.

## ۲- سیاست داخلی و خارجی پل اول و الکساندر اول :

سلطنت پل اول (۱۸۰۱-۱۷۹۶) در فضایی از شورش‌های دهقانی آغاز شد که به سرنگونی ۳۲ دولت انجامید. هر بار فوج‌های نظامی شورش‌ها را سرکوب کردند. بر اساس گفته‌های بی‌پرده پل اول، صاحبان زمین، هم‌چون صد هزار پلیس تربیت شده اوسرواژ را تا کرانه‌های دریای سیاه و قفقاز شمالی گسترش دادند. در طول چهار سال وی بیش از نیم میلیون دهقان کشور را به اشرافیت هدیه داد، در حالی که کاترین دوم در طول ۳۴ سال سلطنت ۸۵۰۰۰۰ نفر را به آن‌ها سپرده بود.

پل اول با فعالیت و کوششی استثنایی با شیوع انقلابی‌گری مبارزه

کرد. وی درحالی که به همه ظن مخالفت می‌برد، حتی اختیارات تام اشراف را هم محدود ساخت. او «جوانه‌های پیشتاز» انقلاب را مورد آزار واذیت قرار داد و حتی استعمال کلماتی چون «هم‌شهری» و «حزب» را ممنوع ساخت. در ۱۸۰۰ واردات کتب و جزوات موسیقی به کلی قدغن گشت.

امپراتور، هم‌چون مادرش، سبانه علیه انتشار عقاید فرانسه در اروپا مبارزه می‌کرد. پل اول برای گسترش نفوذ روسیه در جنوب اروپا، پس از فتح جزیره مالت توسط ناپلئون، «نهضت مالت» را زیر حمایت خود گرفت. و کار را به جایی رسانید که خود را پیشوای کل نهضت اعلام کرد.

جنگ ۱۷۹۹-۱۷۸۹ بر علیه فرانسه و اتحاد با اتریش-انگلستان و عثمانی پیروزی بزرگی برای ارتش و نیروی دریایی روسیه به ارمغان آورد. آدمیرال «اوشاکوف»<sup>۱</sup> به برج و باروهای جزیره «کورفو»<sup>۲</sup> که توسط فرانسه اشغال شده بود، یورش برد، جزایر «ایونین»<sup>۳</sup> را فتح کرد و در آنجا «جمهوری هفت جزیره» را بنیاد گذاشت، چیزی که پل اول را سخت پریشان ساخت. در تابستان ۱۷۹۹، پس از جنگی شدید، ملوانان روسیه ناپل را متصرف شده، پیروزمندانه به رم وارد شدند. در همان زمان فیلد مارشال «سووروف»<sup>۴</sup> به دنبال پیروزی‌های سریع بر ژنرال‌های ناپلئون، شمال ایتالیا را متصرف شد. سووروف آماده بود تا به سوی پاریس برود، اما دسیسه‌های دربار اتریش، که می‌ترسید ایتالیا استقلالش را مجدداً با کمک روسیه به دست آورد، منجر به این شد که بالاخره ارتش روسیه دستور گزشتن از کوه‌های آلپ و نفوذ به سویس را دریافت کرد. گزشتن قهرمانانه سربازان «سووروف» از

1: Ouchakov.

2: Corfou.

3: Ioniene.

4: Souvorov.

باریکه‌های کوهستانی ، از میان تنگه‌ها و گردنه‌های اشغال شده توسط فرانسه ، برای همیشه در تاریخ نظامی ثبت خواهد شد .

به‌زودی ائتلاف متحدان به‌هم‌خورد . انگلستان که مالت را فتح کرده بود ، عجله‌ای برای پس‌دادن مالت به نهضت نداشت ، و ناپلئون که در آن هنگام «کنسول اول» شده بود ، درصدد جلب دوستی پل اول برآمد که با استرداد مالت به این نهضت موافق بود. مذاکرات برای اتحاد با فرانسه منجر به تدارك يك نقشه عملیاتی يك پارچه علیه انگلستان و به‌ویژه برای يك برنامه مشترك بر علیه هند شد . در ژانویه ۱۸۰۱ بر طبق دستور بی‌رحمانه تزار ۴۰ فوج قزاق « دن » ، بدون آذوقه و از راه استپ‌هایی که در زمستان صعب‌العبور بودند ، به سمت هند حرکت کردند. اختلاف با انگلستان ناراضی‌آفرین بود ، ولی اشرف سرمایه‌دار پایتخت روابط تجاری وابسته بودند ، برانگیخت. ولی اشرف سرمایه‌دار پایتخت دلایل واضح دیگری برای عدم رضایت از سیاست تزار داشتند .

پل اول که چون پدرش «پیرسوم» با افکار نظامی‌گری پروس‌تربیت شده بود ، ارتش و صاحب‌منصبان عالی‌رتبه را به او نیفورم زمان فردريك دوم ملبس کرد . زندگی بی‌بند و بار گارد پایان یافت . از صبح تا عصر مشغول مشق و رژه بودند . مقررات سربازخانه‌ای بر پایتخت حکمفرما بود . ۸ شب که تزار به رختخواب می‌رفت تمام شهر مجبور به خوابیدن بود . پل اول به طرزی غیرعادی فوق‌العاده عجیب «بی‌گناهان را مجازات و بی‌لباقتان را منصوب می‌کرد» . افسران اغلب با پولی در جیب و با تغییری در لباس زیر او نیفورم‌هایشان خود را به سان می‌رساندند و خطر را می‌پذیرفتند که از مراسم رژه مستقیماً به سیبری فرستاده شوند .

در ۱۷۹۷ تزار در قلب پایتخت ، بنای قصر «میخائیل» را نهاد . شب‌وروز روی آن کار می‌شد . خندق‌ها از چهار طرف در زیر پل‌های متحرك

ودریچه‌هایی برای لوله‌های توپ در دیوارها احداث شدند. تزاربدگمان تصور می‌کرد برای خود قلعه‌ای غیر قابل تصرف می‌سازد، اما این در واقع گوری بود که برای خود می‌ساخت. در شب ۱۲ مارس ۱۸۰۱ عمل اشرف از راه خندق‌های یخ‌بسته به داخل قصر نفوذ کردند، گارد را خلع سلاح ساختند و تزار مستبد و منفور همگان را خفه کردند.

الکساندر، پسر بزرگ‌تر تزار مقتول به تخت نشست، و او بود که دسیسه بر علیه پدر خود را به تصویب رسانده بود.

الکساندر اول (۱۸۲۵-۱۸۰۱) که از کودکی به دسیسه‌های مادر بزرگ و پدر خود که از يك دیگر متنفر بودند، عادت کرده بود، فردی دورو و ریاکار بارآمده بود. وی از آموزگار خود، نویسنده سوئیسی «لاهارپ»<sup>۱</sup> چیزی جز ساختن جمله‌های لیبرالیستی نیاموخته بود. مثل پدر خود انضباط و تمرینات نظامی را دوست داشت. الکساندر اول به هنگام به تخت نشستن خود قول داد «برطبق قانون و روح کاترین دوم» حکومت کند، یعنی بدون صدمه زدن به امتیازات و حقوق اشرافیت. یکی از اولین دستورات تزار جدید احضار قزاق‌ها از سرزمین‌ها بود. روابط با انگلستان بهبود یافت. باید خاطر نشان ساخت که سفیر کبیر بریتانیا در پترزبورگ، «ج. ویت‌ورث»<sup>۲</sup>، در دسیسه چینی بر علیه پل اول دخالت داشت.

رفورم‌های لیبرال الکساندر اول کم‌ترین خللی در شالوده‌های حکومتی یعنی «سرواژ» و «حکومت فردی» وارد نیاورد. «اوکاز» (فرمان) سال ۱۸۰۳، درباره کشاورزان آزاده آزاد کردن سرف‌ها را برای صاحبان زمین مجاز می‌ساخت، به شرطی که به آن‌ها قول بازخرید زمین را بدهند. این فرمان نارضایتی اشرف را موجب شد، ولی این طرح در واقع محدود بود.

1: Laharpe.

2: Ch. Whitworth.

روی برنامه‌های رفورم سیاسی در «مجمعی محرمانه» بحث می‌شد. به عبارت واضح‌تر این مجمع مزکب از دوستان تزار بود که از جانب مرتجعان، «دار و دسته ژاکوبین‌ها» نامیده می‌شد. چرا که میان آن‌ها «ستروگانوف»<sup>۱</sup> هم بود که توسط ژاکوبین مشهور «ژیلبررم» تربیت یافته بود. کمیته سری يك سال تمام روی طرحی اصلاحی و احتمالی مطالعه کرد، ولیکن تنها ثمره کارش، تأسیس وزارتخانه‌ها بود. انجام اصلاحات دیگر نیز زود تشخیص داده شد.

شورای دولتی که از صاحب‌منصبان منتخب تزار و در سال ۱۸۱۰ تشکیل شد، تنها يك سازمان مشورتی بود. طراح برنامه‌های اصلاحاتی «میخائیل سپرانسکی»<sup>۲</sup>، فرزند يك کشیش روستایی بود که بدون هیچ حمایتی از جانب مقامات، خود را به مقام نخست وزیری رساند. این سازمان دهنده با استعداد که ادبیات سیاسی اروپا را به خوبی می‌شناخت، برای مدتی کوتاه به تزار نزدیک شد، اما هنگامی که صاحب‌منصبان آریستوکرات، که به رفورم‌ها با نظر بدگمانی نگاه می‌کردند بر علیه این «پسر کشیش» برخاستند، با فلاکت از مقام خود سقوط کرد. «کارامزین»<sup>۳</sup> تاریخ‌نویس که بیان‌گر افکار اشرافیت محافظه‌کار بود، به سال ۱۸۱۱ در رساله خود به نام «روسیه قدیم و جدید» کلیه رفورم‌ها را محکوم کرد. در این عصر بیش از آن چه که می‌بایست، افکار عمومی مشغول امور خارجه بود.

همان طور که بعدها نویسنده دکابریست «الکساندر بستوزف»<sup>۴</sup> نوشت: قرن نوزدهم «نه چون فلفی گل‌گون، بل که به سان شعله آتش سوزی‌های جنگ» بود. جنگ‌های ائتلافی سال‌های ۱۸۰۵ و ۱۸۰۶ و ۱۸۰۷ بر علیه ناپلئون، یعنی کسی که انقیاد اروپا را خواهان بود،

1: Stroganov.

2: Mikhail Speranski.

3: Nikolai Karamzine.

4: Alexandre Bestoujev.



برای روسیه به بهایی سنگین تمام شد و سهم عمده آن به خاطر ناتوانی نظامی الکساندر اول بود که کوتوزف<sup>۱</sup> و سایر ژنرال‌های روسی را مجبور به اطاعت از استراتژی‌هایی ساخته بود که تمام اوقات خود را در اتاق‌های مجلل وین می‌گذرانند. روسیه مجبور به امضای قرارداد صلح با فرانسه شد. در تابستان ۱۸۰۷، در «نیمان»<sup>۲</sup> نزدیک «تیلسیت»<sup>۳</sup> بود که نخستین ملاقات الکساندر اول با ناپلئون انجام شد.

ارتش و اشراف بی‌شرمانه به صلح تیلسیت تن دادند. روسیه به بلوک کشورهای قاره پیوست که ضرر هنگفتی به تجارت و بودجه دولت زد. حتی در مرزهای روسیه، مثلاً در قلمروی ورشو پایگاه فرانسوی برپا شد.

در ۱۸۱۰ روابط میان فرانسه و روسیه مجدداً تیره شد. ناپلئون صاحب اختیار تقریباً سراسر اروپای غربی، هلند و سرزمین‌های آلمان بود. وی رؤیای حکومت بر جهان را در سر می‌پروراند، در حالی که روسیه چون سدی در مقابل این سلطه بود. در ۱۸۱۱، در حالی که کشورهای «بالت» را به پادشاه پروس، اوکراین جنوب غربی را به امپراتور اتریش و کریمه و گرجستان را به سلطان ترک وقف‌قاز شرقی را به شاه ایران قول می‌داد، چنین گفت: «در عرض پنج سال من آقای دنیا خواهم بود. روسیه باقی می‌ماند، ولی من آن را شکست خواهم داد.»

### ۳- جنگ ملی ۱۸۱۲

در شب ۱۲ ژوئن ۱۸۱۲ فوج‌های فرانسوی بدون اعلام جنگ از «نیمان» عبور کردند. ارتش بزرگ ناپلئون ۶۴۰۰۰۰ مرد جنگی در اختیار داشت. نصف این افراد اونیفورم‌های آبی فرانسوی و بقیه

1: Koutouzov.

2: Niemen.

3: Tilsit.

اونیفورم‌هایی به رنگ‌های دیگر در برداشتند ، که تقریباً نمایندگان تمام کشورهای اروپا بودند . در روسیه صحبت از هجوم بیست ملت بود . از نظر ناپلئون این جنگی پیروزمندانه بود . و جنگی نابرابر . دشت‌های روسیه برای سربازان فرانسه پایانی نداشت . ولی ارتش بزرگ که خوب متشکل و تجهیز شده بود و به دلیل رهبری درخشان و شکست ناپذیر ، نیروی غیرقابل تردیدی به شمار می‌رفت ، و تقریباً سه برابر دوارتش روسی « باراکلی دو تولی »<sup>۱</sup> و « باگراسیون »<sup>۲</sup> که با آن مقابله می‌کردند بود .

ناپلئون در شروع جنگ در حالی که شکست ارتش های روسی را یکی پس از دیگری در جنگ‌های مرزی امید داشت ، چنین گفت : « در کمتر از يك ماه ما در مسکو خواهیم بود . » ولی هنگ‌های روسی ( ۲۳۰ ۰۰۰ نفر ) با علم به برتری حریف در مرزهای غرب متمرکز شده ، عقب‌نشینی می‌کردند و جنگ را تنها منحصر به هنگ‌های عقب‌کرده و از جنگ‌های عمومی دوری می‌جستند . در عقب‌نشینی ، ذخایر حیاتی و مهمات زرادخانه‌ها را نابود می‌کردند . مردم خود را به داخل بیشه‌ها می‌کشاندند و خانه‌ها را سوزانده و گله‌ها را با خود می‌بردند و به این ترتیب جنگ را همراهی می‌کردند . ارتش ناپلئون در يك دشت بی‌انتها جلو می‌رفت . برای شهرهای فتح‌شده نیرو و نگهبان می‌گمارد و کم‌کم تحلیل می‌رفت . گروهان‌های بزرگ تدارکات را به نقاط دور می‌فرستاد .

« باگراسیون » ژنرال روسی در یکی از گزارش‌هایش چنین نوشت : « این يك جنگ معمولی نیست ، این‌حالا جنگی ملی است . » احساسات میهن پرستانه میان اشراف جوان و خشمگین راه یافت ، با این وصف بیش‌تر زمین‌داران که در ارتش خدمت نکرده بودند کم‌تر به دفاع از میهن می‌اندیشیدند . پس از سقوط « سمولنسک »<sup>۳</sup> اشراف دسته دسته از

1: Barclay de Tolly.

2: Bagration.

3: Smolensk.

مسکو فرار کردند . وقتی که الکساندر اول از آجودان خود پرنس «ولکنسکی»<sup>۱</sup> نقطه نظر اشراف را پرسید وی چنین پاسخ داد : «اعلیحضرتا از تعلق داشتن به این طبقه خجلم حرف بسیار می زنند و عمل هیچ .» سپس در مورد وضع ملت چنین پاسخ داد : «هردهقانی يك قهرمان است.» ناپلئون نتوانست جنگ را بایک حمله در «سمولنسک»<sup>۲</sup> که در آن دو ارتش روسی به هم پیوسته بودند ، پایان بخشد . در نبردی که با لجاجتی شگفت صورت گرفت ، به قول ژنرال فرانسوی «سگور» چند واحد از ارتش عقب نشینی دلاورانه ای با به آتش کشیدن «سمولنسک» انجام دادند . لجاجت روس ها ، چنان ناپلئون را غافلگیر ساخت که به الکساندر اول تقاضای صلح داد ولی پیشنهادش بی جواب ماند .

ارتش روس نیز که فاقد رهبری شایسته بود ، در موقعیتی دشوار قرار داشت . ژنرال «بارکلی دوتولی» که از اعتماد هنگ ها بی بهره بود نتوانست به عنوان فرمانده ارتش برگزیده شود . زمزمه خیانت میان سربازان و افسران بلند شد . در این هنگام صدای متحد ارتش و ملت نام رهبری نظامی را اعلام داشت که کشور سرنوشت خود را به او می سپرد . این مرد «کوتوزوف»<sup>۲</sup> بود . او بیش از پنجاه سال عمر خود را در جنگ ها و میدان ها گذرانده بود ، در تمام جنگ ها شرکت کرده بود و توانایی خود را در مقام فرماندهی ارتش به ثبوت رسانده بود . «سووروف» او را قویاً تأیید می کرد ، تمام ارتش او را می شناخت و دوستش داشت . علی رغم نظر نامساعد نسبت به «کوتوزوف» پیر الکساندر اول مجبور به انتصاب وی به مقام فرماندهی ارتش شد . ورود او به میان سربازان ایمان به پیروزی را بازگرداند .

«کوتوزوف» برای جنگ با ناپلئون «دهکده بورودینو» در غرب «موزاسیک» ، صد کیلومتری مسکو را انتخاب کرد . ناپلئون ۱۳۵۰۰۰

1: Volkonski.

2: Koutouzov.

سرباز به «بورودینو» فرستاد. کوتوزوف ۱۳۲ ۰۰۰ نفر در اختیار داشت ولی هزاران داوطلب تفنگ نداشتند. در ۲۶ اوت، آفتاب از پشت اردوگاه روسیه طلوع کرد، ناپلئون آن را به افرادش نشان داد و با خوشحالی فریاد زد: «این آفتاب استرلیز<sup>۱</sup> است.» ولی تکرار پیروزی ۱۸۰۵ مقدر نبود. مارشال «نی»<sup>۲</sup>، «داوو»<sup>۳</sup> و «مورا»<sup>۴</sup> نتوانستند استحکامات روسی را تصرف کنند. توپچی‌ها پشت توپ‌های خود می‌مردند، ولی عقب نمی‌نشستند و پیاده نظام و سواره نظام فرانسوی را که می‌رفتند به مواضع روس‌ها دست پیدا کنند پس می‌نشانند. در جریان يك حمله متقابل «باگراسیون» در اثر اصابت گلوله توپ زخم مرگباری برداشت. هنر نظامی کوتوزوف و سرسختی سربازان روس جلوی پیروزی ناپلئون را گرفت. شب هنگام، هر دوازش موقعیت‌های خود را ارزیابی کردند. تلفات فرانسوی‌ها به ۵۸۰ ۰۰ و روس‌ها به ۴۵۰ ۰۰ نفر بالغ می‌شد. بعدها وقتی ناپلئون در سنت هلن دوران تبعید را می‌گذراند، از جنگ مسکو به عنوان وحشتناک‌ترین و مهیب‌ترین نبرد خود نام برد. او معتقد بود که فرانسوی‌ها استحقاق پیروزی را داشتند ولی روس‌ها این لیاقت را داشتند که شکست نخورند. کوتوزوف که نمی‌خواست با ارتش خود را به خطر بیاندازد، تصمیم به عقب‌نشینی به مسکو گرفت. در اول سپتامبر در «فیلی»<sup>۵</sup>، در شورای نظامی چنین اظهار داشت: «تلفات مسکو به معنای از دست رفتن روسیه نیست ولی اگر ارتش از دست می‌رفت روسیه نیز به دنبال آن نابود می‌شد.» تصمیم‌گیری مشکل بود.

مردم، مسکو را به همراه ارتش ترک گفتند، در دوم سپتامبر فرانسوی‌ها از فراز تپه «پکلونایا»<sup>۶</sup> شهری تمام سبز را به همراه زنگ‌های

1: Austerlitz.

2: Ney.

3: Davout.

4: Murat.

5: Fili.

6: Poklonnaya.

طلایی و براق‌اش دیدند . ناپلئون دستور پوشیدن اونیفورم‌های مخصوص رژه را داد و به انتظار هیأت نمایندگان حامل کلید کرملین نشست . ولی نماینده‌ای در کار نبود . همان روز اول مسکو در شعله‌های آتش غوطه‌ور شد . خانه‌ها به وسیله ساکنان‌شان که میهن خود را در اشغال مهاجمان نمی‌خواستند به آتش کشیده شد ، اما بسیاری از خانه‌ها را غارتگران فرانسوی سوزاندند . از ۳۰۰۰۰ خانه‌ای که در مسکو در سال ۱۸۱۲ وجود داشت ، کم‌تر از ۵۰۰۰ باقی‌ماند .

کوتوزوف مسکو را از طریق جاده «ریازان»<sup>۱</sup>، در جنوب شرقی شهر ترك‌گفت و سپس درحالی‌که قراولان فرانسوی را به اشتباه انداخته بود ، به‌طور ناگهانی به‌طرف غرب پیچید و با قطع راه «کالوژا»<sup>۲</sup> در جنوب غربی ، نزدیک شهر «تاروتین»<sup>۳</sup> از کنار ارتش‌بزرگ سردرآورد . این مانور اصلی نقشی عمده در سرنوشت نبرد بازی کرد .

اردوگاه تاروتین راه منطقه «زمین‌های سیاه» را که جنگ به آن صدمه‌ای نرسانده بود بست . در «تاروتین» ارتش روسیه دوباره نظم یافت ، پس از استراحت و تجدید قوا هنگ‌ها خود را برای جنگی تازه آماده‌کردند .

جنگ پارتیزانی که از همان روزهای شروع جنگ آغاز شده بود ، در مدت جنگ «تاروتین» وسعتی استثنایی به‌خود گرفت . پایه‌گزار آن شاعری به‌نام «دنیس داویدوف»<sup>۴</sup> سرهنگ دوم سواره‌نظام بود . دسته‌جات پارتیزان قزاق ، مسکو را محاصره‌کردند . در استان‌های غربی که توسط فرانسوی‌ها تصرف و تحت اختیار ناپلئون قرار داشت دهقانان چون گذشته مجبور به خدمت برای زمین‌داران لهستانی بودند ، دسته‌جات پارتیزان مرکب از دهقانان شکل می‌گرفت . جنگ بر علیه مهاجمان خارجی جنبه

1: Riazan.

2: Kalouga.

3: Tarutine.

4: Denis Davydov.

ملی به خود گرفت .

ناپلئون ، که تدارکات کافی برای زمستان نداشت و در حالی که مسکو در آتش می سوخت ، دریافت که جنگ بی ثمر خواهد بود . سه پیشنهاد صلح برای روس ها فرستاد که سرسه بی جواب ماند .

در شروع ماه اکتبر ناپلئون مبادرت به ترك مسکو و عقب نشینی به طرف غرب نمود . و فرمان به تخریب کرملین داد . ولی فتیله های توپ که از باران سنگین خیس شده بودند شلیک نشدند و تنها در برج و کاخ بیرونی خراب شد . ناپلئون قصد داشت از جاده کالوژا عبور کند اما کوتوزوف راه را بسته بود .

پیش قراولان ارتش فرانسه به فرماندهی ژنرال مورا به وسیله کوتوزوف در تاروتین شکست خوردند . کوشش ناپلئون برای انتقام در جنگ «مالویاروسلاوتز»<sup>۱</sup> به شکست انجامید سپس مجبور به برگرداندن سپاهیان و عبور از جاده مخروبه سمولنسک شد .

ارتش روسیه حملات متقابل را آغاز کرد . فوج های قزاق دشمن را از پشت تحت فشار گذاشته و پارتیزان ها از پهلو به آن حمله می کردند . گروه های دهقانی با شجاعت به خطوط مقدم فرانسوی ها حمله می کردند . به قول لئون تولستوی: «جنگ ملی چون گریزی گران با تمام قدرت عظیم و تهدید کننده خود برافراشته شد .» . قزاق های «پلاتوف»<sup>۲</sup> و سواره نظام «میلورادوویچ»<sup>۳</sup> ارتش «داوو» را در نزدیکی «ویاسما»<sup>۴</sup> نابود کردند . ارتش «نی» در حالی که محاصره شده بود ، در نزدیکی «کراسنویه»<sup>۵</sup> و ارتش «ناپلئون» نیز در گذرگاه «برسینا»<sup>۶</sup> منهدم شدند .

ناپلئون سعی کرد افکار عمومی فرانسه و اروپا را در اعلامیه ای که سوم دسامبر منتشر شد بفریبد او اعلام داشت که ارتش به دلیل سرمای

1: Malojaroslavetz.

2: Platov.

3: Miloradovitch.

4: Viasma.

5: Krasnoje.

6: Beresina.

شدیدی که به طور ناگهانی شروع شده بود ، درچنین موقعیت بدی قرار گرفته بود. و بدین ترتیب بود که افسانه «ژنرال زمستان» که ارتش بزرگ را منهدم کرده بود ، زاییده شد. در این زمان «تورگینف»<sup>۱</sup> ، دکابریست آینده در خاطرات خود چنین نوشت : «این ارتش و ملت روس ، و نه سرما بود که فرانسوی ها را شکار کرد .»

در شروع ماه دسامبر بود که ناپلئون باقیمانده حقیق ارتش راترک گفت و به همراه گارد خود برای تشکیل مجدد ارتش به پاریس روانه شد. اولین روز سال ۱۸۱۳ توپچی های قلعه «پیروپل» در پترزبورگ ، آزاد شدن روسیه را با شلیک تیر جشن گرفتند .

جنگ میهن پرستانه ۱۸۱۲ در تاریخ روسیه صفحه ای قهرمانانه از حماسه مردم روسیه به جا گذاشت . رمان لئون تولستوی به نام «جنگ و صلح» اثری جاودانه در خصوص «توفان ۱۸۱۲» است .

ملت روسیه با جنگ ۱۸۱۲ اروپا را از انقیاد بیرون آورد . شکست ارتش بزرگ جنبش های آزادی بخش ملی بر علیه تسلط ناپلئون را برانگیخت. شورشی میهن پرستانه در سال ۱۸۱۳ در پروس در گرفت . متحدان ناپلئون از جمله «مورا» مارشال وی که پادشاه ناپل هم بود او را رها کردند . در سال ۱۸۱۳ «در جنگ ملت ها» ، در نزدیکی «لایپزیک»<sup>۲</sup> که در آن روس ها ، پروسی ها و اتریشی ها شرکت داشتند ، ناپلئون دوباره شکست خورد . در ۱۸۱۴ پاریس تسلیم شد . ناپلئون به جزیره «الب»<sup>۳</sup> تبعید شد . حتی بازگشت ناگهانی وی و «حکومت صدروزه» هم نتوانست چیزی را تغییر دهد .

متحدان سلسله «بوربن»<sup>۴</sup> را که توسط انقلاب برانداخته شده بو دوباره روی کار آوردند . تحت رهبری تزار الکساندر اول «اتحاد مقدس»

1: Tourguéniev.

2: Leipzig.

3: Elbe.

4: Bourbon.

سلطنت پلبنان در برابر خلق اروپا شکل گرفت . ولی خاموش ساختن شعله‌های روشن آزادی که انقلاب فرانسه برانگیخته بود ، دیگر غیر ممکن می‌نمود .

موج انقلابی تازه در ۱۸۲۰ در اروپا به راه افتاد . به دنبال انقلاب در اسپانیا ، يك کودتا در پرتغال به وقوع پیوست ، سپس شورش‌های توده‌ای در «ناپل» و «پیه‌مون»<sup>۱</sup> اوج گرفت . در ۱۸۱۲ جنگ استقلال یونان شروع شد که به طرزی اجتناب ناپذیر با تاریخ خلق‌های روس و «مِلداوی»<sup>۲</sup> پیوستگی دارد . سرانجام جنگ استقلال ملت یونان تا پایان جنگ روسیه و عثمانی ۱۸۲۹-۱۸۲۸ و تا هنگامی که یونان به عنوان کشوری مستقل اعلام شد ، هم‌چنان ادامه یافت . این موج‌های انقلابی باعث پیدایش اولین انقلاب در روسیه شد ، یعنی قیام دکابریست‌ها (در دسامبر ۱۸۲۸) را بر علیه تزاریسف فراهم کرد .

#### ۴- دکابریست‌ها

در جریان کینه ملت نسبت به سرواژ و در بیان آزادی‌خواهانه «رادپچسف» و در خلال جنگ میهنی سال ۱۸۱۲ است که مرحله مهمی از شکل‌گیری وجدان و آگاهی سیاسی ملت روس فرا می‌رسد که باید به عنوان سرچشمه‌های جنبش دکابریست‌ها ( دسامبریسف‌ها ) بررسی شوند . یکی از نویسندگان دکابریست بعدها نوشت : «ما فرزندان ۱۸۱۲ هستیم.»  
دلاوری میهن‌پرستانه سال ۱۸۱۲ در میان جوانان پیش‌روی اشراف غروری در قبال ملت به وجود آورد و میل آن‌ها را برای شرکت در جنبش آزادی‌بخش ملت بیدار کرد . این نیروی جوان در خارج از کشور ، در خلال جنگ‌های ۱۸۱۵ - ۱۸۱۳ با عقاید دمکراتیک اروپایی که زائیده

1: Piémont.

2: Moldavi.



انقلاب فرانسه بود، آشنا شدند . ولی اگر آن‌ها به آزادی فکری کردند، دولت مایل به حفظ ملت به صورت برده و خاموش ساختن جرقه‌های آزادی و آگاهی بود . الکساندر اول به بیرون بردن کادرهایی که در ارتش در مکتب «سووروف» و «کوتوزوف» آموزش دیده بودند مبادرت ورزید . تمرینات و تکالیف بی‌چون و چرا و امتحانات ورودی و انضباط سخت ارتش را به نظم دوران پل اول کشاند .

الکساندر اول که از تأثیر جنبش انقلابی اروپا در روسیه هراس داشت ، عنان حکومت را به «آراکچف»<sup>۱</sup> ، فتودال ظالم و سفاک سپرد . رژیم آراکچف در کشور گسترده شد . آراکچف کشور را به چند منطقه نظامی تقسیم و همه را زیر پوشش پاسگاه‌های نظامی گرفت . سربازان تحت تهدید و تنبیه‌های بسیار جدی مجبور بودند در جوار خدمات نظامی به شخم زدن زمین بپردازند .

دولت برای جلوگیری از نفوذ عقاید مترقی ، دست به گسترش تعلیمات مذهبی زد .

در مؤسسه‌ای که در سال ۱۸۲۰ در دانشگاه «کازان»<sup>۲</sup> برپا شد ریاضیات می‌بایست با اصول مطلق و جزمی مذهبی تطبیق داشته باشد . استادان مجبور به شرح این مطالب بودند که : «تثلیث (مثلث) در همه زمان‌ها برای کلیسای مقدس مظهر و نماد خدا یعنی خالق نظم کلی است.» استادانی که به این جهل‌پروری هاتن نمی‌دادند، از دانشگاه اخراج می‌شدند ( این وضع برای استاد «کونیتسین»<sup>۳</sup> ، «پوشکین»<sup>۴</sup> نیز پیش آمد .) سانسور با شدت و بی‌رحمی وظیفه خفه ساختن شعرهای ملهم از اندیشه آزادی و فکر استقلال را به عهده داشت . از نظر کشیشی به نام «فیلاره»<sup>۵</sup> يك سطر از شعری ضرر پوشکین در منظومه «اوژن اونگین»<sup>۶</sup> یعنی «پرواز

1: Araktcheév.

2: Kazan.

3: Kounitsine.

4: Pouchkine.

5: Filaret.

6: Eugene Oneguine.

کلاغ‌ها بر فراز صلیب»، به عنوان اهانت به صلیب مقدس و کلیسا محکوم شد. این دوره‌ای از استقرار ارتجاعی خشن بود.

ولی هیچ چیز نمی‌توانست نارضایی عمومی را فرونشاند. دولت خصوصاً نگران سرکشی ستون‌های نظامی در «چوگوییف»<sup>۱</sup> (اوکراین) در ۱۸۱۹ و نیز شورش‌هایی در فوج‌های گارد «سمیونوسکی»<sup>۲</sup> در پایتخت، در سال ۱۸۲۰ بود.

جنب و جوش در میان ارتش و دهقانان، بیداری و میل ملت را به کسب آزادی اثبات می‌کرد.

در روسیه دوران سرواژ، پرولتاریا از کمیت قابل توجهی برخوردار نبود، بورژوازی که در حال شکل‌گیری بود هنوز ضعیف به حساب می‌رفت قبل از فورم ۱۸۶۱، این جوانان روشن‌فکر اشرافی بودند که دارای عقاید مترقی بوده و در رأس جنبش سیاسی قرار داشتند.

در محیط نارضایتی و تحریک در میان افسران بازگشته از میدان جنگ بود که در ۱۸۱۶ اولین تشکیلات «دکابریست‌ها» به نام «مجمع نجات» پایه‌گذاری شد. هدف اعضای آن پایان بخشیدن به سرواژ و تشکیل یک حکومت مشروطه بود. در ۱۸۱۸ این اجتماع تبدیل به «اتحاد برای ترقی» شد، ولی موقعیت بیش از اندازه معتدل انجمن اعضای رادیکال آن را ارضا نمی‌کرد. انجمن در ۱۸۲۱ منحل شد.

در ۱۸۲۱ در اوکراین «انجمن جنوبی» و در پترزبورگ «انجمن شمالی» پی‌ریزی شد. هر دو انجمن برنامه‌هایی پیرامون تغییر رژیم اجتماعی و دولتی روسیه طرح کردند.

انجمن جنوبی سرهنگ «پستل»<sup>۳</sup> را در رأس خود داشت. این قهرمان جنگ «بورودینو» و جنگ آزادی‌بخش اروپا و افسر برجسته خود را تماماً وقف فعالیت‌های این انجمن مخفی ساخت. این متفکر سیاسی

1: Tchougouiev.

2: Semionovski.

3: Pestel.

برجسته روسیه در این دوران ، سال‌های طولانی صرف نوشتن « حقیقت روس » کرد ، این کتاب اساسی و بنیانی و تایید شده توسط « انجمن جنوبی » وظایف دولت انقلابی را به هنگام کودتا تعیین و مشخص می‌کرد . به موجب کتاب « حقیقت روس » دولت انقلابی آینده می‌بایست در روسیه جمهوری اعلام کند ، قوانین را به دور ریخته و « رژیم شورایی » تشکیل دهد . لهستان باید مستقل اعلام می‌شد . دهقانان به دنبال کسب آزادی می‌بایست زمین دریافت دارند . هرهم شهری حق آن را داشت که پس از ضبط نصف املاک زمین داران ، از زمین‌هایی که جمعاً کشاورزی می‌شود سهم داشته باشد .

برخلاف این پروژه رادیکال ، قانون اساسی مورد نظر «موراویف»<sup>۱</sup> سرگرد ستاد ارتش ، که «انجمن شمالی» را به خود مشغول داشته بود ، فقط حکومت سلطنتی را محدود می‌کرد و آزادی دهقانان را بدون آن که زمین به آن‌ها تعلق گیرد قبول داشت . در هر دو طرح و برنامه ، قدرت قانونی برتر به «مجلس ملی» یا «وش»<sup>۲</sup> داده می‌شد .

هر دو انجمن مشغول تدارک کودتای انقلابی شدند . در سال ۱۸۲۳ «انجمن جنوبی» با «انجمن میهن پرستان لهستان» دست به ائتلاف زد . در ۱۸۲۵ تشکیلات رسمی دیگری یعنی «اجتماع اسلاوهای متحد» که نام رسمی و هدف آن «تجدد انقلابی و اتحاد ملل اسلاو» بود به «انجمن جنوبی» پیوست .

ولی این تشکیلات مخفی فوج‌های پایتخت بود که می‌بایست نقش تعیین کننده را در کودتا ایفا کند . در ۱۸۲۵ رادیکال‌ترین افراد که متشکل از «ریلیف»<sup>۳</sup> شاعر و دو نویسنده ، یعنی برادران «بستوژف»<sup>۴</sup> بود ، نقش رهبری را در «انجمن شمالی» به دست گرفتند .

1: Mouraviev.

2: Vétché.

3: Ryléev.

4: Bestoujev (Alexander , Mikhail).

الکساندر اول در نوامبر ۱۸۲۵ مرد . رهبران « انجمن شمالی » از این دوران که طی آن هنوز تزار جدیدی انتخاب نشده بود و دولت به این امر مشغول بود ، سود جستند .

نقشه کودتا توسط «ریثلف» طرح شد ، که شامل اشغال « قصر زمستانی» و قلعه «پیروپل» بود . فوج‌های قیام‌کننده می‌بایست سنا را محاصره کرده و آن را مجبور به انتشار « بیانیه‌ای خطاب به ملت روس » سازند که طی آن نابودی حکومت فردی (اتوکراسی) و سرواژ اعلام شده باشد .

در صبح ۱۴ دسامبر يك ستون از فوج مسکو به فرماندهی «الکساندر بستوزف» در چهار گوشه عمارت «پیراول»، در مقابل سنا موضع گرفتند . در همین هنگام يك گروه از ملوانان گارد به فرماندهی «نیکلای بستوزف» به آن‌ها ملحق شدند و هم‌چنین يك فوج از سواره نظام سبك اسلحه .

در میدان سنا بیش از ۳۰۰۰ سرباز شورشی اجتماع کردند . ولی «پرنس تروپسکویه»<sup>۱</sup> که ریاست نظامی قیام را به عهده داشت جرأت نکرد در میدان حضور یابد .

سایر سازمان‌دهندگان انقلاب با تردید خود را نشان دادند . تزار جدید « نیکلای اول » موفق شد به وسیله ۱۰۰۰۰ سرباز که هنوز به‌وی وفادار مانده بودند ، جمع سربازان قیام‌کننده را محاصره کند . ولی هنوز همه‌چیز برای شورشیان تمام نشده بود .

پاره‌ای فوج‌ها آماده پیوستن به شورشیان بودند . مردم نیز در میدان حضور داشتند : کارگران ، صنعت‌گران ، مردم محل و سایر طبقات . بسیاری از آن‌ها با قیام‌کنندگان همکاری می‌کردند . کارگرانی که عمارت کلیسای جامع «سنت ایزاک»<sup>۲</sup> را می‌ساختند به طرف نیکلای اول و همراهانش سنگ پرتاب می‌کردند .

1: Troubetskoj.

2: Saint-Isaac.

شام‌گاه ، هنگامی که موقعیت حساس شد ، تزار دستور به آتش گشودن به روی قیام‌کنندگان داد . سربازان در حالی که زخمی و کشته به‌جا می‌گذاشتند خود را به روی یخ‌های رود «نوا» کشاندند . انقلاب سرکوب شده بود .

در اوایل ژانویه ۱۸۲۶ در نزدیکی «بلایاتسرف»<sup>۱</sup> اقدام دیگری برای کودتا با شکست مواجه شد . این قیام فوج «چرنیگف»<sup>۲</sup> بود که تحت رهبری اعضای «انجمن جنوبی» انجام شد (یعنی سرژ موراویف - آپوستول و میشل بستوژف ریومین .)

تزار بی‌رحمانه، شرکت‌کنندگان این قیام را مجازات کرد . پنج دکابریست: «پستل»، «ریلف»، «موراویف آپوستل»، «بستوژف ریومین» و «کاخوسکی»<sup>۳</sup> محکوم به اعدام شدند . بیش از صد نفر از آنان به‌اعمال شاقه و یا به‌سیبری تبعید و سایرین به قفقاز برای سرکوبی کوه‌نشینان فرستاده شدند .

شکست دکابریست‌ها، به‌سادگی قابل توجیه است . آن‌ها از تأکید برجانبش توده‌ای هراس داشتند و کودتایی را تدارک دیدند که صرفاً نظامی بود .

قیام دکابریست‌ها، دارای اهمیت زیادی در تاریخ جنبش آزادی‌بخش روسیه است . هرزن چنین نوشت : «تفنگ‌های میدان «سنت ایزاک» نسلی را از خمودگی بیرون آورد .»

## ۵- سیاست داخلی نیکلای اول :

سلطنت نیکلای اول (۱۸۵۵-۱۸۲۵) که با شکست دکابریست‌ها

1: Néva.

2: BélaJa Tserkov.

3: Tchernigov.

4: Pyotr. kakhovsky.

آغاز شد از سوی تاریخ‌نگاران «اوج حکومت مطلقه» نامیده شده است. تزار جدید برخلاف برادر بزرگ خود ذره‌ای به لیبرالیسم گرایش نداشت و يك مطلق‌الرأی تمام عیار بود: «ن. دوبرولیووف»<sup>۱</sup> چنین نوشت: «امپراتور روسیه از نظر تربیت و ظواهر و اخلاق ذاتاً يك سرباز بود.» هیچ‌گاه چون این‌زمان روسیه به سربازخانه شبیه نبوده است. پلیس مخفی و سانسور هیچ‌وقت تا این حد قدرت‌مند نبوده و اندیشه آزاد هرگز این‌گونه با شدت خفه نشده بود.

نیکلای اول به‌رژه و تعلیمات نظامی علاقمند بود و در همه موارد کوشش در استقرار نظمی این‌چنین داشت. اکثر وزرایش ژنرال بودند. در رأس خدمات فرهنگی، يك سرهنگ سواره‌نظام را منصوب کرده بود. نیکلای اول رژیم سرواژ و حکومت استبدادی را با تمام امکانات خود حفاظت می‌کرد. به دنبال بازسازی قدرت اشرافیت، ورود افراد از طبقات دیگر به داخل این طبقه محدود شد. برای دادن امتیازات بیش‌تر، حکومت اشراف سالار - (آریستوکراتیک) برای نخستین بار قانونی منتشر کرد و يك رفورم دولتی شکل گرفت. سیاست داخلی نیکلای اول به‌طور عمده بر مبارزه علیه جنبش انقلابی استوار بود. در این هدف تمرکز قدرت به حد اکثر میزان خود رسید، همان‌طور که دخالت تزار در سایر فعالیت‌های دولت نقشی قاطع یافت. نیکلای اول بود که تشکیلات ژاندارمری و «دپارتمان سوم» را بنیان گذاشت، یعنی دایره‌ای از دادگستری که همه وظایف «پلیس عالی» را انجام می‌داد. ژنرال «بنکاندورف»<sup>۲</sup> که از لطف خاص تزار برخوردار بود در رأس این دو سازمان قرار گرفت در تاریخ روسیه از ژاندارم‌ها و «دپارتمان سوم» خاطره بسیار تلخی به جا گذاشت.

نیکلای اول و وزرایش با حماقت خودسرانه‌ای از سرواژ پاسداری

1: N. Dobrolioubov.

2: Benkendorff.

می کردند. و با هر نوع ترقی خواهی سرمایه‌داری داشتند. وزیر دارایی «کنت کانکرین»<sup>۱</sup> بطور عجیبی با تحول صنعتی کشور مخالفت داشت. وی چنین نوشت: «تولید صنعتی در طبقات پایین اخلاق مضر سرکشی و حرص برای مزد بیشتر را به وجود می‌آورد.» و یا «راه آهن بیماری قرن است.» و نیز می‌گفت: «راه آهن مسافرت‌های زیاد و غیر ضروری را باعث شده و هم چنین باعث نفوذ عقاید زمانه می‌شود.»

## ۶- جنبش‌های توده‌ای سال‌های ۴۰۹۳۰

در طی سی سال سلطنت نیکلای اول، صاحبان زمین به استعمار بی‌رحمانه دهقانان ادامه دادند و اغلب اوقات به چنان اقدامات وحشیانه‌ای متوسل شدند که «دپارتمان سوم» مجبور شد مراتب را به تزار اطلاع دهد. میل پایان بخشیدن به بی‌عدالتی‌های نظام سرواژ بدون وقفه در میان دهقانان اوج می‌گرفت. آنان بیش از همیشه از انجام بیگاری و پرداخت مالیات امتناع کرده و مناطق را به آتش می‌کشیدند و مباشرین و حتی گاه اربابان را می‌کشتند. با وجود آن که جنبش دهقانی سازمان‌دهی و هم‌آهنگی نداشت، ولی نگرانی محسوسی در دولت به وجود آورد.

توده‌ها و مردم شهرنشین از نظر دولت قابل اعتماد نبودند. در ۱۸۳۱ - ۱۸۳۰ سرکشی‌هایی در «سباستوپل»<sup>۲</sup> و مجتمع‌های نظامی «نوگورود»<sup>۳</sup> به وقوع پیوست. بهانه‌ی ایشان خودکامگی مقامات دولتی در قبال تشکیل قرنطینه برای واگیری و با و طاعون، بود. «شورش‌های و با» در همان زمان در پترزبورگ و «تامبوف»<sup>۴</sup> به وقوع پیوست.

در مرزهای کشور، جنبش دهقانی همواره با جنبش ملی همراه و

1: Kankrine.

2: Sebastopol.

3: Novgorod.

4: Tambov.

مقارن بود. در سال‌های ۲۰ و ۳۰ قرن نوزدهم، در بیلوروسی و اوکراین، باران رهبر افسانه‌ای دهقانان اوکراین، «اوستیم کارمالیوک»<sup>۱</sup> املاک اربابان لهستانی را ویران کردند. در ۱۸۴۱ یک شورش دهقانی گرجستان را فرا گرفت. در نیمه اول سال‌های ۴۰، روستاهای واقع در لیتوانی و استونی قیام کردند.

سیاست استعماری تزاریسم با مقاومت قهرمانانه‌ای در قفقاز و آسیای مرکزی روبرو شد. مقاومت کوه‌نشینان قفقاز بیش از ۳۰ سال به طول انجامید. رهبر جنبش ضد استعماری، رهبر مذهبی، «امام شامیل» در رأس اشراف طرفدار ترک‌ها و از رهبران مذهبی مسلمانان بود. وی جهاد بر علیه کافران یعنی روس‌ها را اعلام داشت. این جنبش نام «مریدیسم»<sup>۲</sup> را به خود گرفت. امید برای نیل به آزادی‌های اجتماعی در کوه‌نشینان از دست رفت، چرا که «شامیل» در حکومت مذهبی (تشوکراسی) خود یک رژیم مطلق‌العنان برقرار کرد که بر اساس حاکمیت فتوای محلی بود. سیاست شامیل که به شاه ایران و سلطان ترک تکیه داشت و به دنبال جلب حمایت انگلستان بود، برای مردم قفقاز آزادی به ارمغان نیاورد. در ۱۸۵۹ شامیل که در کوهستان‌ها محاصره شده بود، به زندان افتاد. در ۱۸۶۴ بود که تصرف قفقاز با اشغال روستاهای نزدیک «سوتشی»<sup>۳</sup> به پایان رسید. در این دوره زوال و بحران سرواژ، نیرویی جدید، نیروی کارگران به جنبش آزادی‌بخش افزوده شد، به طوری که در ربع اول قرن نوزدهم ۶۴ و بین سال‌های ۱۸۲۶ تا ۱۸۵۵ بیش از ۱۷۰ قیام کارگری به وقوع پیوست، که به ویژه در مورد کارگاه‌هایی با مالکیت خصوصی صادق بود. ولی قیام‌های دهقانی به طور عمده، نگرانی دولت را برانگیخته بود.

با درک لزوم حل مسئله دهقانان و به دلیل اجتناب از وقوع انقلاب،

1: Oustim Karmaliouk.

2: Muridisme.

3: Sotchi.



دولت نیکلای اول قوانینی انتشار داد که در واقع اقداماتی ناقص به حساب می‌رفت و گاه حتی غیر اجباری بود و روی هم رفته به اصول سرواژلطمه‌ای وارد نمی‌آورد. به این ترتیب به موجب فرمان ۱۸۴۲ پیرامون «دهقانان آزاد»، دهقان به شرط رضایت صاحب زمین می‌توانست حقوق فردی به دست آورده و در عوض بیگاری‌های معمول به روی زمین ارباب برای خود کار کند. ولی این فرمان تنها موجب آزادی ۲۴۰۰۰ نفر از کل جمعیت ۱۰ میلیونی سرف‌ها (دهقانان وابسته به زمین) شد.

رפורم شامل اصلاح وضع اداره زمین‌های دولتی نیز می‌شد که مهم‌ترین عامل به حساب می‌رفت. وزارتخانه مخصوصی بر زمین‌ها نظارت داشت که زندگی دهقانان را با زحمت و زجر بسیار توأم کرده بود، و منجر به پیدایش دستگاهی عریض و طویل و اداری شد. با این همه وضع کشاورزانی که برای دولت کار می‌کردند بهتر از سرف‌ها بود.

علی‌رغم اقدامات قهری و فشارهای حکومت پس از شکست دکابریست‌ها، اندیشه‌های آزادی‌خواهانه گسترش یافته و نسل جدیدی آن‌ها را جذب می‌کرد.

در پایان سال‌های ۲۰ و شروع سال‌های ۳۰، تحت تأثیر قیام دکابریست‌ها و موج انقلابی اروپای سال ۱۸۳۰، انجمن‌های کوچک ضد دولتی در مسکو، اورنبورگ<sup>۱</sup>، ولادیمیر<sup>۲</sup> و سایر شهرها شکل گرفتند. اما همه آن‌ها کشف و به طرزی جدی مجازات شدند. افرادی که در ارتباط با دانشگاه مسکو بودند در شروع سال‌های ۳۰ به قطب پرجاذبه‌ای برای نیروی مترقی نسل جوان روسیه بدل شدند.

دولت در مبارزه خود بر علیه اندیشه‌های نو، تنها از روش‌های ستم کارانه استفاده نمی‌کرد، بلکه از سلاح ایدئولوژیک نیز سود می‌جست این همان «تئوری ناسیونالیسم دولتی» بود که فرمول «ارتدوکسی»

1: Orenbourg.

2: Vladimir.

حکومت فردی، ناسیونالیسم، را ابداع کرده بود که قاعده و قانون سیاسی روسیه به شمار می‌رفت. این تئوری با شدت در مدارس و دانشگاه، در روزنامه‌ها و ادبیات ترویج می‌شد. پایه‌گذار آن وزیر آموزش عمومی، «اوارف» بود که با غرب لامذهب و همیشه آشوب مخالف بود و اظهار می‌داشت که ملت روسیه تزار و ارباب خود را دوست داشته و پیش‌بینی می‌کرد که ریشه‌کن کردن سرواژ بدون وقوع فاجعه‌ای عمومی امکان‌پذیر نخواهد بود. وی چنین نوشت: «اگر بتوانم آینده‌ای را که اجرای این تئوری‌ها برای روسیه در پیش دارد ۵۰ سال عقب بیان‌دازم، به وظیفه‌ام عمل کرده و با وجدان راحت خوابم مرد.»

حامیان «تئوری ناسیونالیسم دولتی» یعنی پروفیسورهای دانشگاه مسکو، «م. پوگودین»<sup>۲</sup>، «س. شویرف»<sup>۳</sup> در مجله «موسکویتیانین»<sup>۴</sup> از رسالت آزادی‌بخش تزاریسیم سخن گفته و اندیشه‌های پیش‌رو «غرب‌متعفن» را محکوم می‌کردند. با این‌همه این وزیر تزار و خادمانش نتوانستند اندیشه جنبش اجتماعی را در روسیه متوقف کنند.

## ۷- بلینسکی و هرزن: دمکرات‌های انقلابی

دانشگاه مسکو، دو رهبر ایدئولوژیک جوانان انقلابی دهه‌های ۳۰ و ۵۰ را در خود پرورش داد: هرزن و بلینسکی.

الکساندر هرزن<sup>۵</sup> (۱۸۷۰-۱۸۱۲) پسر ارباب ثروتمندی از اهالی مسکو بود که در املاک پدر تربیت یافته و از دوران کودکی، سرف‌ها گرداگردش را فراگرفته بودند. او از ستم نفرت داشت - استاد وی که يك ژاکوبن قدیمی بود، عشق به انقلاب فرانسه را در وجود وی رسوخ

1: Ouarov.

2: M. Pogodine.

3: S. Chévyrev.

4: Moskvitianine.

5: Alexander Herzen.

داد. هرزن در کتابش به نام «گذشته و افکار» ازدوست خود «اوگارف»<sup>۱</sup> که بعدها شاعری انقلابی گردید، یاد می‌کند که پس از سرکوبی «دکابریست»ها باوی در بالای «قله گنجشگ‌ها»<sup>۲</sup> و در برابر منظره مسکو که پیش روی‌شان گسترده شده بود عهد بستند که تمام زندگی خود را وقف مبارزه‌ای کنند که برگزیده بودند. این مردان جوان به عهد خود با افتخار وفا کردند و تا آخر عمر، کوشندگان راه انقلاب باقی ماندند. این دو در ۱۸۲۹ به دانشگاه مسکو وارد شدند، جایی که در آن مجمعی بنیان گذاشتند که در آن فلسفه هگل و سوسیالیسم تخیلی (اتوپیک) مطالعه می‌شد. در پایان مطالعات‌شان، هرزن و اوگارف به عنوان عناصر «مشکوک» و به دنبال پاره‌ای اتهامات برای ۵ سال به استان‌های دور افتاده تبعید شدند. در بازگشت، هرزن به عنوان یک نویسنده سیاسی - اقتصادی و فیلسوف شهرت یافت نوشته‌های هنرمندانه‌ای را که از خشم در برابر سرواژ آکنده است، انتشار داد. آثار فلسفی او که از دیالکتیک و ماتریالیسم ملهم بودند او را در ردیف بزرگترین فلاسفه عصر خود جای می‌دهند. بلینسکی منتقد نیز دوست و مونس هرزن بود. ویساریون بلینسکی<sup>۳</sup> (۱۸۱۱-۱۸۴۸) پسریک طبیب نیروی دریایی هم‌زمان با هرزن وارد دانشگاه شد، ولی در ۱۸۳۲، پیرو بهانه قلبی ظاهراً موجهی اخراج شد. این بهانه نمایشنامه‌ای بر علیه سرواژ بود که بلینسکی آن را نوشته بود.

اخراج از دانشگاه، بلینسکی را یک‌سره به روزنامه‌نگاری کشاند. در مقاله‌های خود، غنای اعتقادات و شخصیت‌های ادبیات روسیه و جهان را تشریح می‌کرد و می‌دانست چگونه توسط کنایه‌ها و اصطلاحات بدیع زبان «ازوپ»<sup>۴</sup> به عمق مجهولات و مسایل حاد زندگی اجتماعی نفوذ

1: Ogarev.

2: Monts des Moineaux.

3: Vissarion Belinsky.

4: Esopé.

کند. نشریات شامل مقالات او دست به دست می‌گشت و هر کدام از نوشته‌های او طرفداران جدیدی در راه مبارزه برای آزادی به دست می‌آورد.

بلینسکی مبلغی نیرومند بود که نسلی جوان و مبارز را دعوت کرد تا به مبارزه برخیزند، نسلی از اندیشمندان دمکرات را که تازه داشتند شکل می‌گرفتند و در قشر عوام جامعه ریشه داشتند در سال‌های ۴۰ بلینسکی پرچم‌دار جنبش آزادی‌بخش شده بود.

«لنین»، هرزن و دکابریست‌ها را چون نمایندگان بخش اشرافی جنبش و بلینسکی را به عنوان پیش‌آهنگ «جبهه عوام» بررسی می‌کند. رهبران پیش‌رو دمکراسی روسی همیشه در جست‌وجوی راه‌های نیل به آینده بهتر بودند. آن‌ها به طور جدی سیستم‌های اجتماعی - فلسفی اروپای غربی و مخصوصاً دکترین‌های سوسیالیستی را می‌آموختند. در سال‌های ۳۰ و ۴۰ علی‌رغم «دیوار چین سانسور» که توسط حامیان جهالت برپا شده بود، آثار سن‌سیمون، فوریه به روسیه نفوذ کرد. در اواسط سال‌های ۴۰ بلینسکی و هرزن آثار اولیه مارکس و انگلس را مطالعه کرده و عده‌ای از دوستان‌شان شخصاً در پاریس با مارکس ملاقات می‌کنند و سپس با او مکاتبه برقرار می‌کنند. ذر پاره‌ای نکات اساسی، پیش‌تازان روسی سال‌های دهه ۴۰ و ۵۰ مراحل مقدماتی تکامل فکری مارکس را در عصری که نه یک انقلابی پرولتاریایی، بلکه یک دمکرات بود درک کردند. در عصر بلینسکی و هرزن است که تفکر روسی، در حالی که توسط دکترین‌های اتوپست‌های غربی ارضا نشده، تئوری‌هایی اجتماعی و ابتکاری را بر اساس یک روحیه دمکراتیک و مبارز تدارک می‌بینند. برخلاف سوسیالیست‌های تخیلی غرب، بلینسکی و هرزن به برداشت‌ها و یافته‌های خود حدت سیاسی داده و پیش‌بینی کردند که جنگ طبقاتی و واژگونی انقلابی یک نظام اجتماعی وسیله‌ای برای تغییر شکل جامعه

است. جزدر پاره‌ای دوره‌ها که هرزن به لیبرالیسم گرایش پیدا کرد، کوشنده انقلاب باقی ماند.

خصلت انقلابی و دمکراتیک نقطه نظرهای هرزن و بلینسکی در حوالی سال‌های ۴۰ آن‌ها را به اختلاف نظرهای جدی با دوستان لیبرال‌شان در «مجمع غرب گرایان» و بر خوردهایی با مجمع دیگری به نام «اسلاووفیل‌ها»<sup>۱</sup> کشاند. غرب گرایان: «ک. کاولین»<sup>۲</sup>، «ت. گرانووسکی»<sup>۳</sup>، بوتکین<sup>۴</sup>، پ. آننکوف<sup>۵</sup> و دیگران حکومت مطلقه و سرواژ را مردود شمرده و خود را از معتقدان به ایدئولوژی لیبرالیسم و راه رشد بورژوازی سرمایه‌دار می‌دانستند. برای ایشان تنها راه روسیه به عاریت گرفتن نهادهای دمکراسی بورژوازی از راه رفورم‌های تدریجی بود. مخالفان آن‌ها، برادران «کیروسکی»<sup>۶</sup>، برادران «آکساکوف»<sup>۷</sup>، «آکومیاکوف»<sup>۸</sup>، «ی. سامارین»<sup>۹</sup> به طرز استهزا آمیزی نام «اسلاووفیل» را بر خود نهاده بودند و از «غرب متعفن» نفرت داشته و «اصالت و استثنایی بودن» ملت روس را تبلیغ می‌کردند. در تئوری «اسلاووفیل‌ها»، اصول ایدئولوژی بورژوازی لیبرال و اصول اشرافیت محافظه کار به صورت متضاد با هم در آمیخته بودند. آن‌ها سلطنت طلبانی مطیع بودند و در واقع محدودیت‌ی برای حکومت فردی مطلقه خواستار نبودند، ولی در عین حال اعلام می‌داشتند که خواهان آزادی عقیده و احیاء Zemski Sobor هستند.

«اسلاووفیل‌ها» لغو تدریجی سرواژ را می‌پسندیدند و فکر پیدایش کمون زراعتی را در ذهن می‌پروراندند. آن‌ها ایده‌هایی ارتجاعی، نظیر اتحاد ملل اسلاو تحت تسلط تزاریسیم روس (پان اسلاویسم) را تبلیغ می‌کردند.

حوادث انقلابی سال ۱۸۴۸ اروپا تأثیری قابل ملاحظه بر افکار

1: Slavophile.

2: Kovéline.

3: T. Granovski.

4: V. Botkine.

5: P. Annenkov.

6: Kiréevski.

7: Aksakov.

8: A. Khomiakov.

9: I. Samarine.

عمومی روسیه گذاشت . «م. باکونین»<sup>۱</sup> نقش عظیمی در جریان قیام‌های نظامی «پراگ» و «درسد» به‌عهده داشت . «ن. سازونوف»<sup>۲</sup> یکی از روزنامه‌نگاران گروه مطبوعات انقلابی پاریس شد .

از ۱۸۴۸ «غرب‌گرایان» به‌دمکرات‌های انقلابی ولیبرال‌ها تقسیم شدند . نظیر همین انشعاب نیز در مجمع دیگری که در نیمه دوم سال‌های ۴۰ تأسیس شده بود ، یعنی «محفل پتراشووتسی»<sup>۳</sup> ، احساس می‌شد .

پایه‌گزار این محفل میخائیل پتراشووسکی (۱۸۶۶-۱۸۲۱) پسر پزشکی بود که مترجم وزارت امورخانه بود. از ۱۸۴۵ مردم‌گرایان جوان و اشراف شیفته ادبیات، هر جمعه در خانه او جمع می‌شدند . میان‌اعضای این محفل چند آکادمیسین مهم آینده، داستایوسکی<sup>۴</sup> و نویسندگان تازه‌کاری چون «سالتیکوف»<sup>۵</sup>، «آ. پلشتشف»<sup>۶</sup> و «مایکوف»<sup>۷</sup> هم بودند. بلینسکی و هرزن هم بودند که چونان نمایندگان تفکر سوسیالیستی غرب و خصوصاً «فوریه» نفوذ خود را به‌روی این نیروی جوان می‌آزمودند. در آن‌جا ، نطق‌های تند و آتشینی می‌شد ، در مبارزه با دولت و درباره «روسیه‌ای که رنج‌هایش ناگفتنی‌ست» . «پتراشووسکی» می‌گفت: «ما این رژیم اجتماعی را محکوم کرده‌ایم ، پس باید حکم را اجرا کنیم .» . سایر گرایش‌ها ، اندک‌اندک در میان گروه «پتراشووتسی» ظاهر می‌شد ، از گرایش‌های انقلابی دمکراتیک گرفته تا دیگر گرایش‌های متمایل به لیبرالیسم .

اعضایی که بیش از بقیه رادیکال بودند ، اهمیت مبارزه سیاسی و انقلاب را درک می‌کردند ، برخلاف «فوریه» که طرز تفکری غیر سیاسی داشت و مجذوب طبقه‌های بالاتر اجتماعی بود . آن‌ها خود را آماده تأسیس نخستین چاپ‌خانه مخفی در روسیه می‌کردند. فرق‌ایشان با «دکابریست‌ها» آن بود که بیش‌تر اعضای «محفل پتراشووتسی» قدرت انقلابی فعالی را

1: M. Bakounine.

2: N. Sazonov.

3: Pétrachevtsy.

4: Dostojevski.

5: M. Saltykov.

6: A. Pléchtchéev.

7: A. Maïkov.

در ملت می‌دید . « آیا يك نجیب‌زاده روستایی که دهقانان را به‌ستوه می‌آورد بدتر از يك راهزن نیست ؟ » . این جمله‌ای است از « ده فرمان » که محفل پتراشووتسی برای پخش در میان دهقانان آماده کرده بود . سرانجام این اجتماعات که کوشش می‌شد پنهانی باشد ، و سخnrانی‌های آن‌ها پیرامون آزادی ، توجه پلیس را به‌خود جلب کرد . يك جاسوس به‌داخل محفل نفوذ کرد . در آوریل ۱۸۴۹ اعضای محفل توقیف شدند . در دوم دسامبر ۱۸۴۹ ، بیست‌ويك نفر از آن‌ها که محکوم به‌مرگ شده بودند به‌میدان « سمیونوسکی »<sup>۱</sup> در پترزبورگ برده شدند . به آن‌ها کفن پوشاندند و کلاه‌هایی بر سرشان نهادند که جلوی چشم‌ها را می‌گرفت ولی پتراشووسکی سینه را سپر کرد و فریاد برآورد که از مرگ نمی‌هراسد و می‌تواند با آن رویاروی شود . فرمان صادر شد ، سربازان آماده شلیک شدند ولی تیری شلیک نشد زیرا این غیر قانونی بود . يك آجودان از کالسکه‌ای پیاده شد که عفو تزار را به‌همراه داشت . پتراشووسکی و دوستانش زنجیر شده به‌سیبری تبعید شدند . در میان تبعیدشدگان ، داستایوسکی هم بود که صحنه میدان سمیونوسکی را در « ابله » تشریح کرده است . وی به‌چهارسال زندان با اعمال شاقه محکوم شد و شش‌سال نیز محکوم به‌انجام خدمت سربازی گشت . و تنها به‌خاطر يك اتفاق بود که « چرنیشفسکی » که دانشجویی جوان بود و با یکی از اعضای محفل پتراشووتسی رابطه داشت از محکومیت جست .

این محفل به‌اشاعه افکار انقلابی و دمکراتیک و سوسیالیسم تخیلی یاری بسیار کرد .

در نیمه اول قرن نوزدهم ، تحت تأثیر افکار اجتماعی متقدمان و پیش‌قراولان روس ، ایدئولوژی‌های پیش‌رو در میان خلق‌های امپراتوری روسیه شکل گرفت . در ۱۸۴۶ اجتماع « سیریل و متد » در « کیف » تشکیل

1: Semionovski.

شد که خواستار آزادی ملی و اجتماعی اوکراین بود. برخلاف پاره‌ای از فعالین که تاکتیکی رفورمیستی را دنبال می‌کردند، شاعر و نقاش بزرگ اوکراینی، «ت. شوچنکو»<sup>۱</sup> موضعی انقلابی اتخاذ کرد. از نظر او راه آزادی اوکراین ارتباطی برادرانه و نزدیک با نیروهای انقلابی سراسر روسیه بود.

در ۱۸۴۷ اجتماع سیریل<sup>۲</sup> و متد ازهم پاشید و «شوچنکو» به سر بازی فرستاده شد.

«اتحاد برادری»، سازمانی زیرزمینی و ضد دولتی بود که در پایان سال‌های ۴۰ در لیتوانی به وجود آمد. چهره‌های فرهنگی بزرگی به نفع اتحاد با ملت روس و بر علیه دستگاه فتودالی به تبلیغ پرداختند:

«ف. کروتزوالد»<sup>۳</sup> و «فلمان»<sup>۴</sup> در استونی، «آ. چاواوادزه»<sup>۵</sup> و «ن. باراتاشویلی»<sup>۶</sup> در گرجستان، «م. آخوندوف»<sup>۷</sup> در آذربایجان و «خ. آبویان»<sup>۸</sup> در ارمنستان و «ج. والیکانوف»<sup>۹</sup> در قزاقستان.

## ۸- فرهنگ روسیه در نیمه اول قرن نوزدهم.

در نیمه اول قرن نوزدهم فرهنگ ملل روسیه تحول یافته و برای مبارزه علیه موانعی که سرواژ و ساخت طبقاتی جامعه ایجاد کرده بود و نیز بر علیه رژیم مستبد و بوروکراتیک خود را تقویت می‌کرد. محافل مترقی، روشنفکران اشراف و همچنین روشنفکران توده‌ای و اکثر مردان هنر در روسیه، همه به دنبال آزاد کردن میهن خود از چنگال سرواژ و از زیر یوغ حکومت استبدادی بودند، و به نفع ایجاد نهادهای ملی هم‌داستان

1: T. Chevtchenko.

2: Cyrille et Méthode.

3: F. Kreutzwald.

4: F. Felman.

5: A. Tchavtchavadzé.

6: N. Baratachveli.

7: M. Akhondov.

8: Kh. Abovian.

9: Tch. Valikhanov.



شده و به نیروی مولد عظیم ملت اهمیت می دادند .

تزاریسم همواره بدترین دشمن آموزش و پرورش ملت بود از طرفی نیازهای اقتصادی کشور و نیاز به مؤسسات حرفه‌ای و تخصصی ، دولت را مجبور به افزایش تدریجی تعداد مدارس فنی و مخصوص و گسترش تعلیمات کرد . ولی توده‌ها بی سواد باقی می ماندند . تعداد دانشگاه‌ها و مدارس بزرگ افزایش می یافت . ولی آموزش همچنان به طور انحصاری برای طبقات ممتاز امکان پذیر بود .

در مدارس تفکر مذهبی و سلطنتی تلقین می شد . هرزن می گفت : « پاسداری کثیث‌ها و بازرس‌ها مدارس را خفه کرده است » قانون ۱۸۳۵ سعی در برقراری انضباط نظامی در دانشگاه‌ها داشت . مشابه این امر در مؤسسه جدید اجرا شد : جنگل‌بانی و راه‌آهن . ژنرال‌هایی که معلوماتی ناچیز داشتند به تصدی و ریاست مدارس گمارده شدند . روزی نیکلای اول چنین گفت : « من احتیاج به مغزهای دانشمند ندارم من به افراد با وفا نیازمندم . » دولت تمام سعی خود را در پی ریزی آموزش اصول «اوارف» «ارتدوکسی ، حکومت مطلقه ، ناسیونالیسم» به کار می برد . در دانشگاه‌ها فلسفه ، اقتصاد و علوم طبیعی تدریس نمی شد .

در نتیجه تعجب آور نخواهد بود اگر می بینیم که تحول علوم اجتماعی خارج از دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی تحقق می یافت . نمایندگان تفکر پیش رو چون دکابریست‌ها اعضای محفل پتراشووتسی ، بلینسکی و هرزن عقاید مترقی را در حوزه فلسفه و اقتصاد سیاسی و تاریخ گسترش بخشیدند . تاریخ و خصوصاً شرق شناسی و مطالعه تمدن اسلاو اهمیت بسیار به خود گرفت . متخصصین فرهنگ و زبان اسلاو مشترکاً با «پاول سافاریک»<sup>۱</sup> و سایر دانشمندان چک کار می کردند .

روسیه پیشرفت قابل توجهی در حوزه علوم طبیعی و فنی کرد و

1: Pavel Safarik.

دریانوردان روسی دور دنیا را طی کردند و سواحل شمالی اقیانوس آرام و دریاهای قطبی را کشف کردند. در ۱۸۱۹ «ف. بلینسوزن»<sup>۱</sup> و «م. لازارف»<sup>۲</sup> با دو قایق کوچک به نام‌های «ووستک»<sup>۳</sup> و «میرنی»<sup>۴</sup> اقیانوس منجمد جنوبی را کشف کردند. رصدخانه «پولکوفو»<sup>۵</sup> در ۱۸۳۹ تأسیس شد. تلسکوپ آن قوی‌ترین تلسکوپ در عصر خود بود. «ن. لاباچفسکی»<sup>۶</sup>، استاد دانشگاه کازان که در ریاضیات و هندسه نابغه بود با کشف قواعد هندسه غیر اقلیدسی تحول عظیمی در آینده ریاضیات پدید آورد. در حوزه فیزیک و به‌طور اخص در الکترونیک اختراعات بزرگی نظیر قوس الکتریکی و الکتروولیز به «پتروف»<sup>۷</sup> و تبدیل انرژی گرمایی به الکتریکی به «لنز»<sup>۸</sup> تعلق دارد. پیش‌رفت‌هایی نیز در حوزه علم شیمی و زیست‌شناسی حاصل شد. «ن. زینین»<sup>۹</sup> اولین کسی بود که توانست از بنزن آنیلین به دست آورد. «ک. بر»<sup>۱۰</sup> و «س. رولیه»<sup>۱۱</sup> قبل از انتشار آثار داروین نظریه‌های تکاملی و تحول سلسله انواع را وضع و منظم کردند.

در شمار تحولات تکنیکی در روسیه باید از اختراع تلگراف مغناطیسی توسط «پ. شیلینگ»<sup>۱۲</sup> در ۱۸۳۲ (قبل از آن که مورس اختراع مشابه خود را عرضه کند) نام برد. اولین کشتی الکتریکی جهان، در ۱۸۳۹ به روی رود «نوا» به حرکت درآمد. این کشتی توسط «ب. یاکوبی»<sup>۱۳</sup> طرح شد و «فارادی» این اختراع و کارهایش را ارج گذاشت. یکی از اولین راه‌های آهن جهان و اولین خط راه‌آهن در روسیه در اوایل به سال ۱۸۳۴ توسط «چرپانوف»<sup>۱۴</sup> و پسرش ساخته شد. در ۱۸۳۷

1: F. Bellinshausen.

2: M. Lazarev.

3: Vostok.

4: Mirny.

5: Poulkovo.

6: Nikolai. Lobathevski.

7: Vasily. Petrov.

8: Emili. Leaz.

9: N. Zinine.

10: K. Behr.

11: C. Roulié.

12: P. Chilling.

13: B. Jakobi.

14: Tcherépanov.

پترزبورگ به وسیله يك خط آهن به طول ۲۵ كيلومتر به اقامت گاه تابستانی تزار به نام «تزارسکویه سلو»<sup>۱</sup> (شهرپوشکین امروزی) متصل شد .

ادبیات روسیه در این زمان گنجینه‌ای از قدرت خلاقیت مردم روسیه را در برداشت و وسیله‌ای برای رشد و گسترش اندیشه‌های مترقی اجتماعی بود . پس از پوشکین و دکابریست‌ها ، بزرگ‌ترین نویسندگان وشاعران در مقابل سرواژ و حکومت فردی مطلقه قدامت کردند و آزادی و روشن‌گری را تبلیغ کردند .

دولت تزاری با مخالفتی علنی ، گسترش گرایش‌های آزادی‌خواهی در ادبیات را مورد حمله قرار می‌داد . در ۱۸۲۶ و سپس در ۱۸۲۸ قوانین شدیدی در سانسور وضع شد تا فکر آزادی را يك سره خفه سازد همان‌طور که معاصری اشاره کرده است : « آزادی ازین پس باید خفه می‌شد . » سانسورچی‌ها مقصران را به ارتش فرستاده یا تبعید می‌کردند . کمیته‌ای مخفی بر سانسور نظارت می‌کرد . سانسورچی‌ها به امکان وجود زبانی رمزی در نت‌های موسیقی بدگمان بودند . و اگر در نقطه‌گذاری نت‌ها اشتباهی رخ می‌داد ، موسیقی‌دان مورد ظن قرار می‌گرفت و به نوشتن رمز متهم می‌شد . از رساله‌های تاریخی ، نام‌های یونانی و رومی عهد عتیق را به این بهانه که آن‌ها جمهوری‌خواه بودند حذف می‌کردند . نویسندگان جاه‌طلب نظیر « بولگارین »<sup>۲</sup> و « گرج »<sup>۳</sup> که جانب دولت را می‌گرفتند ترقی می‌کردند و در سانسوری که بر علیه ادبیات پیش‌رو اعمال می‌شد این روزنامه‌نگاران مزدور حتی از جاسوسی برای «دپارتمان سوم» نیز کوتاهی نمی‌کردند .

علی‌رغم عکس‌العمل رژیم جهل‌پرور ، نیمه‌اول قرن نوزدهم شاهد شکفتگی ادبیات روس بود . در سال‌های ۴۰ و ۵۰ رنالیسم انتقادی به طرز محکم وقاطع استوار شد .

1: Tsarekoïe Sélo.

2: Boulgarine.

3: Gretch.

نمایندگان برجسته ادبیات جدید روسیه بادهقانان رنج‌بر رابطه‌ای معنوی برقرار کردند و بر علیه استعمارکنندگان ایشان زبان به اعتراض گشودند. این تعریف به‌ویژه در مورد افسانه‌نویس مشهور، «کریلوف»<sup>۱</sup> صادق است که ابتدا از قصه‌هایی طنزآلود در باره ضعف‌های انسان آغاز کرد و سپس به هجوی اجتماعی - سیاسی رسید که انعکاس واهمیتی بسیار داشت. اعتقاد او به نیروی زوال‌ناپذیر ملت در خلال داستان‌هایی که از زمان جنگ ملی ۱۸۱۲ نوشت، تجلی می‌یابد. «گوگول»<sup>۲</sup> می‌گفت: «تمثیل‌های او گنجینه‌ای ملی را تشکیل می‌دهند و کتابی از دانایی‌های خلق را شکل می‌دهند.» شاعران رمانتیک: «ژوکووسکی»<sup>۳</sup>، «باتیوشکوف»<sup>۴</sup>، استادان الکساندر پوشکین، این «آفتاب شعر روسیه» بودند.

«پوشکین» (۱۷۹۹-۱۸۳۷) شاعر بزرگ ملی، پایه‌گذار ادبیات روسیه و زبان ادبی روسیه است. پوشکین که دوست چندین دکابریست بود بیان‌گر افکار نسل جوان و ایمانش به مبارزه بود. اشعاری که درباره آزادی سروده بود و هجونا مه‌هایش در باره الکساندر اول و آراکچف به‌طور گسترده‌ای در میان جوانان محبوب بود. دولت سعی کرد تا شاید رابطه او را با مردم قطع کند و او را به انزوا ببرد و چون نتوانست در سال ۱۸۲۰ او را به جنوب تبعید کرد، اما این مسئله به محبوبیت و وجهه عمومی او افزود. پوشکین محبوب همه پیش‌روان و ترقی‌خواه‌ها بود. همه‌رمان منظوم او به نام «اوزن اونگین»<sup>۵</sup> و منظومه‌های «روسلان و لیودمیلا»<sup>۶</sup> و «کولی‌ها»<sup>۷</sup> و اشعار تغزلی‌اش را می‌شناختند و از بر بودند. موسیقی اشعار او، شفافیت و ظرافت و سادگی عظیم زبان وی آثارش را میان مردم منتقل می‌کرد. با پوشکین ادبیات روسیه، باغنی‌ترین نمونه‌های ادبیات اروپا همسان شد. آثار او بزودی چاپ شدند و در «لهستان» و «بوهم»

1: J. Krylov.

2: Gogol.

3: Zoukovski.

4: Batiouchkov.

5: Eugene Oneguine.

6: Rouslan, Lioudmila. 7: Tziganes.

در فرانسه و انگلستان شهره می‌شدند. آثار پوشکین تأثیر عمیقی بر ادبیات آذربایجان، گرجستان، ارمنستان و اوکراین گذاشت. زندگی پوشکین سرتاسر از شکفتگی نبوغ او حکایت دارد. در سال ۱۸۳۷ در حالی که از سوی دادگستری تحت تعقیب تزار بود، در یک دوئل کشته شد.

این «لرمانتوف»<sup>۱</sup> (۱۸۱۴ - ۱۸۴۱) بود که عقاید پوشکین را منعکس کرد. به خاطر شعری به نام «مرگ شاعر» که در خلال آن تزار و عمالش را قاتل پوشکین اعلام می‌داشت، به قفقاز تبعید شد. تغزل سرکش و رمانتیسیم لرمانتوف وی را برگزیده نسل‌های جوان ساخت. لرمانتوف در قفقاز رمان مشهور خود به نام «قهرمان عصر ما» را نوشت که مجموعه درخشان رمان‌های کلاسیک قرن نوزدهم روسیه را تحت الشعاع قرارداد. این سراینده قفقازی مغرور و گردن‌کش، سراینده آزادی و دشمن دولت بود. هنگامی که در نتیجه یک دوئل چشم از جهان فرو بست، نیکلای اول رضایت خود را پوشیده نداشت.

«کولتسوف»<sup>۲</sup> (۱۸۰۹ - ۱۸۴۲)، چهره مهم دیگر ادبیات روسیه در پایان سال‌های ۳۰ و شروع سال‌های ۴۰ است. اشعار او با مایه‌های ترانه‌های مردمی اوج می‌گیرد.

قهرمانان شعرهای این شاعر خود ساخته، بینوایان شهرها هستند. تغزل فلسفی و سیاسی «ف. تیوچف»<sup>۳</sup> شاعر با استعداد متمایل به «اسلاو-وفیل‌ها» نیز جایی در سال‌های ۴۰ دارد.

سال‌های ۴۰ به عنوان «دوره گوگولی» در ادبیات روسیه شهرت دارد. «نیکلای گوگول» (۱۸۰۹ - ۱۸۵۲) تصاویری خاطره‌انگیز و فراموش نشدنی از شخصیت‌های جاندار و زنده روسیه دوران سرواژ ترسیم کرد. علی‌رغم طنزی شیرین که در رمان «ارواح مرده» و در کمدی

1: Lermontov.

2: Koltsov.

3: Tioutchev.

« بازرس » موج می‌زند ، تلخ کامی نویسنده در جو خفقان آلود روسیه دوران نیکلای اول حس می‌شود. در اولین اجرای «بازرس» در سال ۱۸۳۶ که با ستایشی فوق‌العاده از سوی تماشاگران مواجه شد ، نیکلای اول که در تالار حضور داشت و نمایش را تماشا می‌کرد ، به خوبی آن را درک کرد و چنین گفت : « همه آن‌را فهمیدند و من بیش‌تر از دیگران . » شخصیت‌های مخلوق این نویسنده همواره زنده باقی ماندند «واصطلاحات گوگولی» متداول شد .

در میان نویسندگان روس ، در شروع سال‌های ۴۰ باید از طنزنویس مشهور «م. سالتیکوف شچدرین»<sup>۱</sup> رمان نویس با استعداد «گونچاروف»<sup>۲</sup> نویسنده‌ای با دانش عمیق در روان‌شناسی شخصیت‌ها و «فتو دورداستایوسکی» نام برد که هر سه به مکتب رئالیستی گوگول تعلق دارند. در طول این سال‌ها جهت‌گیری دمکراتیک در ادبیات شکل محکم‌تری به خود می‌گیرد «ن. نکراسوف»<sup>۳</sup> شاعر دموکراسی در حال ظهور ، خاطر نشان می‌ساخت که شجاعت به پشت گرمی ملت ، وظیفه مقدس هر هنرمندی است . آثار نکراسوف و نیز آثار «تورگینف»<sup>۴</sup> که به هیچ وجه مستعد رادیکالیسم نبود ، در خدمت این رسالت بودند . «تورگینف» در «حکایت‌های یک شکارچی»<sup>۵</sup> که در ۱۸۴۷ منتشر شد روحیه والای دهقانان وابسته به زمین را که تحت یک رژیم ظالمانه سرکوب شده است نشان می‌دهد . حکایت‌های او برای سنت‌های آزادی خواهانه ادبیات روس اهمیت بزرگی داشتند . تأثر روس ارزش اجتماعی زیادی در نخستین نیمه قرن نوزدهم داشت .

علاوه بر «بازرس» گوگول ، «هوش‌زیاد بدبختی می‌آورد» ، اثر «گریبایدوف»<sup>۶</sup> و بعدها در شروع سال‌های ۶۰ ، اولین نمایش‌های

1: Saltykov - Chtchédrine.

3: N. Nekrassov.

5: Récits d'un chasseur.

2: Gontcharov.

4: Tourguéniev.

6: A. Griboïdov.

«آستروفسکی»<sup>۱</sup> را می‌توان نام برد. کمدی گریبایدوف که دوست دکابریست‌ها بود، هجوناامه درخشانی دربارهٔ مسکوی اشرافی بود. در سراسر روسیه سالهای ۲۰ نسخه‌های خطی بسیاری از آن پخش بود پاره‌هایی از اشعار نمایشنامه به صورت ضرب‌المثل درآمدند.

«آستروفسکی» در کمدی‌های خود، «سلطنت‌سیاه» پریشان و حریص تاجرها و کاسب‌کاران را به صحنه می‌برد.

در سال‌های ۲۰ تا ۴۰ است که بازی‌گر مشهور، «شچپکین»<sup>۲</sup> استعداد درخشانش را در صحنه جلوه‌گر می‌کند. وی پسر یک رعیت و نیز دوست «هرزن» و «گوگول» بود. او کوشش زیادی در ارتقاء موقعیت اجتماعی هنرپیشه کرد. به قول هرزن او «اولین کسی است که در تئاتر، تأثیری نبود».

مدرسهٔ موسیقی نمونه‌ای در نخستین نیمهٔ قرن نوزدهم در روسیه تشکیل شد. در سال‌های ۲۰ و ۳۰ «آ. آلیابیف»<sup>۳</sup>، «آ. گوریلوف»<sup>۴</sup>، «آ. وارلاموف»<sup>۵</sup> و «آ. ورستوفسکی»<sup>۶</sup> وجههٔ عمومی عظیمی کسب کردند. آثار آن‌ها که منعکس‌کنندهٔ عشق‌شان به ملودی‌های توده‌ای است و به وسیلهٔ انتخاب مایه‌های روسی خالص مشخص می‌گردد، ظهور «گلینکا»<sup>۷</sup> نابغه، این آهنگ‌ساز و پدر موسیقی کلاسیک روسیه را بشارت می‌داد. چایکوفسکی معتقد بود که «گلینکا» با اپراهایش به نام «ایوان سوسانین»<sup>۸</sup> (۱۸۳۶) و «وروسلانه ولیودمیلا» (۱۸۴۲) در ردیف بزرگ‌ترین آهنگ‌سازان جهان قرار دارد. «گلینکا» به طرز وسیع از سرچشمه‌های موسیقی مردمی و ملودی‌های محلی بهره می‌جست. وی چنین می‌گفت: «این ملت است که موسیقی را می‌سازد، ما هنرمندان کاری جز تنظیم آن نمی‌کنیم». گلینکا آثار سنفونیک مهمی، و در درجهٔ اول «کامارینسکایا»<sup>۹</sup>ی

1: Ostrovski.

2: M. chtchepkine.

3: A. Aliabiev.

4: A. Gourilev.

5: A. Varalmov.

6: A. Verstovski.

7: Glinka.

8: Ivan Susanin.

9: Kamarinskaïa.

مشهور را خلق کرد . آوازهای تغزلی در آثار او جای بزرگی داشت .  
«گلینکا» مسافرت‌های بسیاری کرد و آثاری در مایه موسیقی ملی اسپانیا،  
«اورتورهای اسپلینول» و نیز ایتالیا و غیره تنظیم کرد .

«آ. دارگومیژسکی»<sup>۱</sup>، جوان معاصر، «گلینکا» نمایش‌های موزیکال  
و آوازی متعددی و نیز اپراهای متأثر از آثار پوشکین مانند «روسالکا»<sup>۲</sup>  
و «میهمان سنگی» خلق کرد . موسیقی او نیز از سرچشمه‌های عامیانه و  
ملی ریشه می‌گیرد .

معماری در نیمه اول این قرن در مسیر کلاسیسیم جریان داشت .  
معماران روسی این سبک اروپایی را از خطوط روسی غنی کردند . در این  
عصر بود که با کوشش‌های معماران پترزبورگ مجموعه‌هایی از ساختمان‌های  
کلاسیک در پایتخت ساخته شد و به آن حالتی «با وقار و جدی» داد .  
( پوشکین ) . اداره درباری که به وسیله «آ. زاخارف»<sup>۳</sup> ساخته و با  
مناره‌های طلا مزین شد ، به صورت مرکز مجموعه معماری شهر درآمد .  
«توماس دوتومون»<sup>۴</sup> مجموعه بناهای جزیره «واسیلیوسکی»<sup>۵</sup> را خلق کرد .  
«آ. ورونیخین»<sup>۶</sup> کلیسای جامع نتردام کازان را ساخت . «ک. روسی»<sup>۷</sup>  
ساختمان‌های عظیمی چون «مرکز ستادکل» ، «تاترالکساندرا» و «سنا» ،  
«سینود» و خیابان تاتر ( خیابان روسی امروزی ) را بنا کرد . در مسکو  
«او. بووه»<sup>۸</sup>، تاتر بالشوی را با سبک کلاسیک و «گ. گیلاردی»<sup>۹</sup> دانشگاه  
را ساختند .

در زمینه هنرهای تجسمی سبک قوی‌تر و مرسوم‌تر، نقاشی آکادمیک  
بود که توسط «آکادمی سلطنتی هنرهای زیبا» صحنه گذاشته می‌شد .  
برجسته‌ترین نمایندگان این سبک «ک. بیریولوف»<sup>۱۰</sup> بود که تابلویش

1: A. Dargomyjski.

2: Rovssalka.

3: A. Zakharov.

4: Thomas de Thomon.

5: Vassilievski.

6: A. Voronikhine.

7: K. Rossi.

8: O. Bovais.

9: G. Gillardi.

10: K. Brioullov.



«آخرین روز پمپشی» شهرت همه گیر دارد .

ولی اندیشه‌های جدید در نقاشی متولد شد که زمینه‌های مذهبی و اساطیری وقوانین فرسوده کلاسی سیزم را به دور انداختند . «تروپینین»<sup>۱</sup> و «کیپرنسکی»<sup>۲</sup> در چهره‌های خود سعی در نمایش دنیای درونی انسان دارند . «آ. ونتسیانوف»<sup>۳</sup> با علاقه ، مزارع روستایی و روستاییان را نقاشی می کرد . «پسافدوتوف»<sup>۴</sup> سرواژ را در طرحی هجوآمیز نشان می دهد . «آ. ایوانف»<sup>۵</sup> که مدت مدیدی را در ایتالیا زندگی کرده بود ، پرده نقاشی عظیمی به نام « ظهور مسیح بر خلق » آفرید . نقاش توانست در مایه‌ای مذهبی ، محتوای فلسفی رئالیستی و ملی را نشان دهد . «آ یوا سووسکی»<sup>۶</sup> به عنوان نقاش مناظر دریا مشهور است . در هنرپیکر تراشی نیمه اول این قرن اسامی مشهوری چون « مارتوس »<sup>۷</sup> و « کلود »<sup>۸</sup> جای دارند .

جنبش اجتماعی کشور و فرهنگ پیش نازها در مقیاسی وسیع به روی تحول فکری ملت‌های برادر تأثیر توانایی داشت . همکاری برادرانه برجستگان فرهنگ روس و اوکراین وسیع و پر بار بود . «تاراس شوچنکو»<sup>۹</sup> شاعر و انقلابی بزرگ ، مدافع و شیفته اتحاد با ملت روس بود . دکابریست‌ها ، همچون پوشکین ، بلینسکی و هرزن تأثیر عمیقی در آثار او داشتند .

«شوچنکو» که دشمن سرسخت انقیاد و ستم ملی و افشاگر «ارباب‌های منفور» بود . «کوبزار» و «گایداماکس» از آثار این شاعر بزرگ مدافع آزادی اوکراین است . باید از « کوتلیارفسکی »<sup>۱۰</sup> ، «گولاک آرتمفسکی»<sup>۱۱</sup>

1: V. Tropinine.

2: O. Kiprenski.

3: A. Vénétsianov.

4: P. Fédotov.

5: A. Ivanov.

6: Alvasovski.

7: I. Martos.

8: P. Klodt.

9: Taras Chevtchenko.

10: Kotliarevski.

11: Goulak Artemovski.

و «گربنکا»<sup>۱</sup> به عنوان پایه‌گزاران ادبیات نوین اوکراین نام برد. در بیلوروسی نیز آثار شاعر و درام‌نویس «ودونین مارتسین کویچ»<sup>۲</sup> که حکایت از گرایشی ملی و مترقی دارند و نیز در لیتوانی آثار شاعری به نام «آستراسداس»<sup>۳</sup> ظهور کرد.

ادبیات گرجستان به وسیله غزل‌سرایانی چون «باراتا شویلی» ، «اوربلیانی»<sup>۴</sup> و «چاواوادزه» شکفته شد ، در آذربایجان «میرزا فتحعلی آخوندوف» با داستان‌ها و نمایشنامه‌های خود پایه‌های ادبیات آذربایجان را پی‌ریزی کرد. و «خ. آبویان»<sup>۵</sup> نیز پایه‌گزار ادبیات نوین در ارمنستان به‌شمار می‌رود.

علم، ادبیات و هنر روس در ارتباط با فرهنگ غرب تحول می‌یافت. آخرین پدیده‌ها و موفقیت‌های علمی و فنی اروپای غربی به سرعت به روسیه می‌رسید و نویسندگان و کتاب‌خوانان روسی آثار بایرون ، والتر اسکات ، شیلر ، گوته ، بالزاک و برانژه را تحسین می‌کردند. در مسکو و پترزبورگ موسیقی بتهوون، برلیوز ، لیست و شوپن شنونده‌های بسیار داشت. نقاشان روسی متعددی در ایتالیا آموزش می‌دیدند.

فرهنگ روسیه به دلیل سبک انسان‌گرای خود و نیز به دلیل توانایی هنری ، و با داشتن افرادی چون پوشکین ، گلینکا و هنرمندان بزرگ دیگر ، گسترش جهانی پیدا کرد و بر فرهنگ ملل دیگر تأثیر می‌گذاشت.

## ۹- سیاست خارجی نیکلای اول.

با جنگ کریمه ، تاریخ روسیه قبل از رفورم پایان می‌پذیرد. از سال‌های ۲۰ تا ۵۰ کوشش‌های تزارسم در سیاست خارجی با دو مسئله

1: Grébenka.

2: V. Dounine - Martsinkevitch.

3: A. Strasdass.

4: Orbéliani.

5: Kh. Abovian.

اساسی دست به گریبان بود : حمایت از رژیم استبدادی در اروپا در برابر خطر انقلاب ، و مسئله شرق . برای نگهداری رژیم های مشروطه روبرو به زوال واتحاد کلیه نیروهای ارتجاع در اروپا ، تزاریسم منافع ملی روسیه را بارها قربانی ساخت .

هنگامی که در ژوئیه ۱۸۳۰ شارل پنجم ناگزیر به ترك فرانسه شد و يك ماه بعد ، بلژیک در برابر حاکمیت هلند قیام کرد ، نیکلای اول خود را آماده دخالت کرد ، ولی قیام ورشو که در نوامبر همان سال به وقوع پیوست نقشه هایش را به هم ریخت .

قیام آزادی بخش لهستان (۱۸۳۰-۱۸۳۱) به دلیل شرکت طبقات شهرنشین فقیر و توده های روستایی گسترش یافت . افکار عمومی ترقی خواهان در روسیه جانب قیام کنندگان را داشت . ولی رهبری جنبش به دست اشرافیت افتاد و مجلس اشرافی طرح رفورم دهقانی را رد کرد و توده های دهقانی نیز دست از حمایت از قیام برداشتند .

در سپتامبر ۱۸۳۱ فوج های روسی ورشو را اشغال کردند . قانون اساسی سال ۱۸۱۵ لغو شد و لهستان به عنوان بخشی تفکیک ناپذیر از امپراتوری روسیه اعلام شد . نقش ضد انقلابی تزاریسم که مأموریت ژاندارم جهانی را به عهده داشت ، در ضمن انقلاب ۱۸۴۸ که چند کشور اروپایی را فراگرفت ، دیگر به وضوح روشن شد . تعریف کرده اند که تزار با خبرهایی که از فرانسه دریافت کرده بود به مجلس رقصی که ولیعهد برگزار کرده بود رفت و در میان جمعی که می رقصیدند با صدایی بلند و زنگ دار فریاد زد : « بر زمین اسب های تان محکم بنشینید آقایان ، در فرانسه جمهوری اعلام شد . » تزار شخصاً بیانیه ای مملو از تهدید بر علیه « یاغیان » غرب صادر کرد .

نیکلای اول از اتریش و پروس برای سرکوبی جنبش در لهستان غربی کمک خواست و با موافقت سلطان عثمانی ، جنبش آزادی بخش را

در نواحی دانوب خفه ساخت و در بهار سال ۱۸۴۹ ، ارتش عظیمی را برای نجات وین از سلطه ارتش انقلابی مجار گسیل داشت . برگزیدگان روسیه چون هرزن و چرنیشفسکی با انقلاب مجار هم‌داستان بودند .

روسیه تسلیم انقلابیون مجار را که به عثمانی فرار کرده بودند ، خواستار بود . این تقاضا به مسئله شرق که هر بار با فرونشستن توفان‌های سیاسی اروپا دوباره جان می‌گرفت ، شدت بخشید .

الکساندر اول که از معتقدان مؤمن اصول اتحاد مقدس بود ، کمک به قیام‌کنندگان یونانی را که در ۱۸۲۱ بر علیه سلطان ترك قیام کرده بودند ، رد کرد . انگلستان از این تردید سود جسته و یونان را به‌عنوان کشور متخاصم خود اعلام داشت و نیکلای اول که از افزایش نفوذ انگلستان در شبه جزایر بالکان هراس داشت ، سیاست خارجی روسیه را در برابر مسئله شرق تغییر داد و مجارستان را تحت حمایت نظامی خویش گرفت . رقابت سیاسی و بازرگانی میان انگلستان و روسیه در قفقاز و آسیای مرکزی نیز گسترده‌تر می‌شد .

در پایان سال‌های ۲۰ و در شروع سال‌های ۳۰ دیپلماسی روس موفق به کسب موفقیت بزرگی در سیاست شبه جزایر بالکان شد . در نتیجه جنگ روسیه با عثمانی در سال ۱۸۲۹-۱۸۲۸ روسیه کرانه‌های جنوب دانوب و سواحل شرقی دریای سیاه را متصرف شد . سلطان خودمختاری داخلی «یونان» ، «صربستان» ، «مِلداوی» و «والاشی» را به رسمیت شناخت . يك قرارداد دوستی که با عثمانی در ۱۸۳۳ بسته شد ، نفوذ روسیه را قوی‌تر کرد ، با این همه قراردادهای لندن (۱۸۴۱-۱۸۴۰) ، که به موجب آن‌ها ، عثمانی «تحت حمایت مشترك» قدرت‌های بزرگ در می‌آمد ، موقعیت انگلستان را مجدداً تحکیم کرد .

پس از شکست انقلاب ۱۸۴۸ در اتریش و نواحی دانوب نیکلای اول تصمیم گرفت تا بار دیگر نفوذ روسیه در شبه جزایر بالکان را استحکام

بخشد . تزار با این برداشت که عثمانی بیماری است که باید میرانش را در موقعیت مساعد تقسیم کرد ، دست به کوشش برای سازش با انگلستان بر سر تقسیم مناطق نفوذ زد . نیکلای اول نه فرانسه لوزان از انقلاب ۱۸۴۸ را به حساب می آورد و نه اتریش را که توسط روسیه در ۱۸۴۹ از خطر جسته بود . بورژوازی انگلستان که نقشه های جدی استعماری در خاورمیانه داشت ، نمی خواست در این منطقه رقیبی به قدرتمندی روسیه داشته باشد .

هنگامی که لوئی بناپارت در سال ۱۸۵۱ به نام « ناپلئون سوم » امپراتور فرانسه شد در اشتیاق تحکیم تاج و تخت خود به وسیله جنگ کوچک پیروزمندانه ای می سوخت . او با انگلستان متحد شد . اتریش تردید داشت ، ولی موضع « ضد روسی » خود را در قبال مسئله شرق همچنان حفظ کرد .

دسیسه های دیپلمات های فرانسوی در اوایل دهه ۵۰ مسأله فلسطین را پیش کشید و سپس تسلط ترک ها بر فلسطین ، مسأله را صادر کرد . پترزبورگ يك هیأت خصوصی و در رأس آن « پرنس منشیکوف »<sup>۱</sup> را به استانبول فرستاد . هدف از این سفر توافق بر سر طرح عهدنامه ای بود که به موجب آن تزار به عنوان « حامی کلیه ارتدکس های عثمانی » شناخته می شد . سلطان طرح « منشیکوف » را رد کرد ، و منشیکوف نیز قطع روابط دیپلماتیک با ترکیه را اعلام داشت . ارتش روسیه به نواحی دانوب فرستاده شد . قدرتهای متحد - انگلستان و فرانسه - سلطان را قانع کردند که بر موضع خود استوار باقی بماند . زدوخوردهای رود دانوب آغاز شد . در نوامبر ۱۸۵۳ ، « آدمیرال ناخیموف »<sup>۲</sup> در منطقه « سینوپ » شکست سنگینی به نیروی دریایی عثمانی وارد آورد . در پاسخ ، نیروی دریایی مشترک انگلستان - فرانسه در ماه مارس ۱۸۵۴ به دریای سیاه

1: Menchikov.

2: Nakhimov.

وارد شد . انگلستان و فرانسه جنگ با روسیه را اعلام کردند .

### جنگ کریمه : جنگ کریمه (۱۸۵۳-۱۸۵۶) آغاز شد . روسیه

که از نظر تکنیکی و اقتصادی عقب مانده بود ، می بایست با دو قدرت نیرومند که از نظر صنعتی پیش رفته تر بودند ، مبارزه کند . ارتش روسیه به تفنگ های سرپرقدیمی مجهز بود در حالی که متحدان تفنگ های مدرن داشتند . نیروی دریایی متحدان کشتی های بخار داشت حال آن که روسیه کشتی های بادبانی داشت . به دلیل کمبود خط آهن در جنوب ، روسیه در ارسال آذوقه و مهمات به ارتش ناتوان بود . در تابستان ۱۸۵۴ نیروی دریایی متحدان شهرهای روسی کناره دریای بالتیک و دریای سفید و اقیانوس آرام را مورد حمله قرار داد . با این وجود ، پاسداران روسی حمله ها را دفع کردند . ولی در کریمه بود که متحدان موفق به وارد کردن ضربه تعیین کننده شدند .

ارتشی از ۶۰ هزار سرباز در سپتامبر ۱۸۵۴ ، در « اپاتوریا »<sup>۱</sup> پیاده شد و « سباستوپل »<sup>۲</sup> را که بندر مرکزی و پایه اصلی نیروی دریایی روس بود محاصره کرد . روال عملیات ، عدم توانایی ژنرال های نیکلای اول را که در سانها و مشق های نظامی می درخشیدند ، آشکار ساخت . شکست های کریمه ، نیروی تزار آرزومند را یکسره تحلیل برد . هنگامی که در فوریه ۱۸۵۵ مرد ، شایع شد که خود را مسموم ساخته است . برای خیلی ها این شایعه چندان از واقعیت دور نبود .

ولی برای متحدان ، میدان جنگ هنوز از پیروزی دور بود . محاصره سباستوپل حدود یک سال به طول انجامید . تحت رهبری « آدمیرال کورتیلف » و پس از مرگ زودرس وی ، آدمیرال « ناخیموف » و سربازان و ملوانان روس ، شهر را که تا آن زمان به دشواری از آن دفاع شده بود به یک دژ مستحکم بدل کردند . با عقب نشینی های متعدد و حمله های

1: Eupatoria.

2: Sebastopol.

مقابل توپخانه ، ضربه پشت ضربه به دشمن وارد آوردند و شجاعت و مردانگی نمونه‌ای را به اثبات رساندند . حملات دشمن بارها دفع شد . سرانجام پس از یازده ماه محاصره پیاده نظام فرانسه موفق به دست آوردن موقعیتی سوق الجیشی در تپه «مالاخوف»<sup>۱</sup> شد . هنگ‌های روسیه مجبور به ترك شهر شدند و خود را به کناره‌های شمالی خلیج «سباستوپل» رساندند . چند پیروزی در جبهه قفقاز نتوانست شکست و از دست دادن کریمه را جبران کند . ولی همین پیروزی‌ها ، مذاکرات صلح را ممکن ساخت . متحدان نیز به دلیل شکست در نیل به آرزوهای بلند پروازانه‌ای که در سر داشتند ، خواستار صلح بودند . دفاع سباستوپل شاهکار هزاران سرباز و دریانورد بود . «لئون تولستوی» که در این زمان افسر توپخانه در سباستوپل بود ، در کتاب خود به نام «داستان‌های سباستوپل» نوشت : «حماسه سباستوپل که قهرمان آن ملت روس بود ، برای مدت‌ها تأثیر عظیمی در روسیه خواهد گذاشت .»

شرایط عهدنامه پاریس که در ۱۸۵۶ به امضاء رسید برای روسیه بسیار سنگین بود . به موجب آن روسیه از داشتن نیروی دریایی در دریای سیاه و ساختن دژ و تأسیسات نظامی در سواحل آن منع می‌شد ، و حق حمایت از ملت‌های بالکان را نداشت . ولی جنگ در بالکان ، موج تازه‌ای از مبارزه آزادی‌خواهی را برانگیخت . مبارزات یونانیان ، بلغاری‌ها و والاشی‌ها بر علیه عثمانی آغاز شد . یکی از نتایج مهم جنگ کریمه که به تضعیف حکومت عثمانی فتودال انجامید ، گردهم آمدن «ملداوی» و «والاشی» تحت نام کشوری به نام رومانی بود که تنها اسماً تحت اختیار سلطان بود . در سال ۱۸۶۱-۱۸۵۹ بود که تشکیل این کشور تحت حمایت روسیه در عمل تحقق پذیرفت .

1: Malakhoff.

## روسیه در دوران پس از رفورم نیمه دوم قرن نوزدهم .

شامل :

- ۱- مبارزه آزادی بخش وسقوط نظام سرواژ .
- ۲- اصلاحات سال های ۱۸۸۰-۱۸۶۰ .
- ۳- رشد سرمایه داری .
- ۴- جنبش انقلابی در روسیه پس از رفورم .
- ۵- پوپولیست ها .
- ۶- ارتجاع اشرافی سال های ۱۸۸۰ و شروع سال های ۱۸۹۰ .
- ۷- رشد جنبش کارگری و ظهور سوسیال دمکراسی روسی .
- ۸- فرهنگ روس و سایر خلق های روسیه .



## مبارزه ملت در راه آزادی ، سرنگونی سواژ

در نیمه دوم قرن نوزدهم دوران اوج گیری کاپیتالیسم ، که اینک به صورت سیستم اجتماعی - اقتصادی در مقیاسی جهانی درآمده بود ، پایان گرفت و به همراه تشدید سریع تضادهای درونی خویش جای خود را به کاپیتالیسم انحصاری (امپریالیسم) سپرد .

در طی سالهای ۵۰ و ۶۰ جنبشهای عظیم بورژوا دمکراتیک و ملی منجر به وحدت در ایتالیا و آلمان ، الغای بردگی در ایالات متحده و تشکیل جمهوری سوم در فرانسه و نیز انقلاب ناتمام ژاپن در ۱۸۶۸ گشت . از رشد سریع پرولتاریا نیز باید نام برد که تأثیر سیاسی آن بیش از پیش زیاد می شد . این عصر ، عصر آثار تئوریک مهم بنیان گزاران سوسیالیسم علمی ، مارکس و انگلس و نیز عصر تولد بین الملل اول است که حدود ده سال فعالیت داشت . کمون پاریس که در سال ۱۸۷۱ برقرار شد اولین تجربه تاریخی حکومت پرولتاریا محسوب می شود . انحلال بین الملل اول روابط جهانی پرولتاریا را که اواخر سالهای ۸۰ مشغول تدارک بین الملل دوم بود ، از هم ننگست . سالهای ۷۰ دوران سازمان دهی کارگران آلمان بود که نقش اساسی را در جنبشهای کارگری جهان ایفا می کرد . در روسیه ، در نیمه دوم قرن نوزدهم ، رژیم فئودالی که بر اساس

سرواژ استوار بود فرو ریخت و روابط سرمایه‌داری برقرار شد ، اگرچه قسمت عمده نظام سرواژ حفظ گردید . روسیه همچنان به صورت سلطنت مطلقه و سرزمین خودکامگی تزاریسیم مطلق العنان و زندان خلق‌ها و نیز تکیه‌گاهی برای ارتجاع جهانی باقی ماند . هیئت حاکمه روسیه به راحتی با ارتجاعی‌ترین عناصر سایر کشورها در غرب و شرق هم‌داستان بود ولی نیروهای دمکراتیک روسیه همچنان روبه‌افزایش بود .

کلیه جنبش‌های مترقی اروپا و آمریکا در کشور انعکاس می‌یافت و متقابلاً مبارزه آزادی‌بخش روشنفکران پیشاهنگ ، کارگران و دهقانان روسی همکاری تمام طبقات مترقی خارج را برمی‌انگیخت و در پاره‌ای موارد نیز تأثیر جدی بر جنبش انقلابی اروپای غربی و شرقی و گه‌گاه به روی کشورهای آسیاداشت . در ۱۸۶۰ و ۱۸۸۰ در دونوبت موقعیت‌های انقلابی در روسیه ظهور کرد . اگرچه کم دوام آورد ولی چه در داخل و چه در خارج از کشور از اهمیت شایانی برخوردار بودند . در پایان قرن نوزدهم مرکز جنبش انقلابی جهانی شروع به استقرار در روسیه می‌کند ، که مبارزه پرولتاریا در آن روبه‌فزونی بود و حزب مارکسیست انقلابی در آن شکل می‌گرفت .

جنبش انقلابی نه تنها خلق روس بلکه قشرهای پیش‌رو خلق‌های سرزمین‌های برادر را نیز در برمی‌گرفت . همبستگی میان خلق‌های روسیه محکم‌تر می‌شد . مناسبات اقتصادی میان مرکز روسیه و نواحی ملل دیگر تثبیت می‌گشت .

وجه مشخصه نیمه‌دوم قرن نوزدهم پیش‌رفت‌های عظیمی در علم و تکنیک ، ادبیات و هنرهای دیگر است که جهش بی‌سابقه‌ای در اندیشه علمی و هنری روسیه را باعث شد . ارتباط دانشمندان ، نویسندگان ، موسیقی‌دان‌ها و نقاشان و هنرپیشگان روسیه با غرب افزایش یافت . نقش جهانی تأثیر شخصیت‌های بزرگ علم و فرهنگ روسیه بیش از پیش

شناخته شد .

## رفورم‌های ۱۸۶۰ - ۱۸۸۰ : جنگ کریمه در واقع مقدمه‌ای

بر جنبش‌های مهمی در تاریخ روسیه شد که عامل محرك آن‌ها زوال سرواژ بود . رفورم دهقانی سال ۱۸۶۱ نخستین گام در راه انتقال سلطنت فئودالی به سلطنت بورژوازی بود . در عصری که به دنبال رفورم فرارسید ، مناسبات سرمایه داری نقش برتری را به عهده داشت .

الکساندر دوم که در ۱۸۵۵ به تخت نشسته بود ، در سخنرانی خود در ۱۸۵۶ خطاب به اشراف مسکو اعلام کرد که بیش‌تر ترجیح می‌داده که دهقانان را از «بالا» آزاد کند تا منتظر بماند که آن‌ها خود را از «پایین» آزاد سازند .

جنگ کریمه رفورم دهقانی را سریع کرد در حالی که حفظ سرواژ در روسیه که قدرت بزرگی در زمینه نظامی و سیاست خارجی به حساب می‌رفت ، در خطر بود . ناکامی‌های نظامی چشم رژیم نیکلای اول را به طبقات اجتماعی وسیع‌تری دوخت که میان‌روها و محافظه‌کارها را شامل می‌شد .

مقاومت مخالفان الغاء سرواژ در اغلب موارد تحت تأثیر رویدادهای جهانی متزلزل شد . در اروپای غربی به جای دوره ارتجاعی که پس از شکست انقلاب‌های ۱۸۴۸-۱۸۴۹ حاکم شده بود موجی جدید از جنبش‌های آزادی‌بخش جانشین شد که ایالات متحده آمریکا را نیز فراگرفت ، شورش‌هایی در هندوستان و چین نیز به وقوع پیوست . جنبش نیروهای پیش‌رو در خارج با مبارزه آزادی‌بخش که در روسیه گسترده می‌شد ، هم‌گام بود .

نقطه نظرهای اشراف در قبال مسئله رفورم صورت‌های مختلفی داشت . علی‌رغم پوسیدگی اجتناب‌ناپذیر رژیم سرواژ بخش بزرگی از مالکان اراضی هنوز به حفظ آن امیدوار بودند . بسیاری تنها به این فکر بودند

که برتری اندیشه‌های زمانه را به حد اقل برسانند . تنها اشراف لیبرال به طرز غیرمنتظره‌ای امتیازات بزرگی برای دهقانان قایل بودند و در همان زمان خواهان آزادی‌های مدنی حتی به مقداری جزئی و استقرار خود مختاری محلی در سطح تمام ایالات بودند.

اختلاف عمده میان اشراف ، بین مالکان ناحیه خاک سیاه و مالکان ناحیه صنعتی شمالی بود . مالکان ناحیه خاک سیاه ، زمین‌های حاصل خیز خود را با استفاده از بیگاری سرف‌های خود کشت می کردند و این منبع کار برای آن‌ها اهمیت زیادی داشت . منبع درآمد زمین داران ناحیه صنعتی شمالی اجاره بهای آزاد سرف‌هایشان بود و عموماً به سیاست لیبرالی گرایش داشتند .

در داخل دولت نیز نظرات متفاوتی نسبت به رفورم وجود داشت . نمایندگان نمایلات اصلاح طلبانه «ن. میلیوتین» که نقش مهمی در طراحی پروژه رفورم کشاورزی داشت ، ژنرال «ئی. رستووتسف»<sup>۱</sup> رئیس کمیسیون تنظیم که طرح را استادانه پیاده می کرد و وزیر داخله «س. لانسکویه»<sup>۲</sup> بودند . درنده خوترین مخالفان رفورم پرنس « دولگوروکو»<sup>۳</sup> رئیس دپارتمان سوم و «م. موراویوف»<sup>۴</sup> وزیر دارایی حکومت بود .

در پایان سال ۱۸۵۷ الکساندر دوم نامه‌هایی برای حکام دولتی ویلنا و پترزبورگ فرستاد حاوی برنامه و طرح دولت و کمیته اشراف برای اجرای پروژه «نظم و بهبود زندگی دهقانان وابسته به زمین» بود. تفسیرهای دولت از فکر کاست الهام می گرفت . در نامه‌ها تشریح شده بود که زوال سرواژ باید خود به خود و به آرامی صورت گیرد نه یک باره . حق مالکیت زمین برای صاحبان زمین محفوظ بود و تنها بخشی از زمین به دهقانان در مقابل دین یا پول یا کار اجاره داده می شد. زمین داران حق و اختیاراتی

1: Rostovtsev.

2: Lanskoi

3: Dolgorukov.

4: Muravyov.

در حدپلیس محلی در زمین‌های خود داشتند . با این حال دولت تزاری می‌بایست نگاهی دیگر به اصول رفورم بیاندازد و در آن تغییراتی بدهد . یک برنامه دولتی اصلاح شده در مورد رفورم کشاورزی در حدود پایان سال ۱۸۵۸ شکل نهایی به خود گرفت . از اعلام رسمیت یافتن و قانونی شدن این رفورم ، دهقانان از نظر قانون ، آزاد محسوب می‌شدند و می‌توانستند قطعاتی زمین را در مقابل بازخرید صاحب شوند و این امر با کمک دولت میسر می‌گشت و تا زمانی که بازخرید انجام نمی‌شد دهقانان موقتاً «وام‌دار» باقی می‌ماندند . بحثی که پیش‌آمد به‌طور عمده در باره حدود قطعاتی بود که به دهقانان تعلق می‌گرفت و نیز در باره بیگاری و مبلغ پرداختی برای بازخرید نیز مطرح بود .

• • •

لیبرال‌ها و فئودال‌ها ، منافع قشرهای مختلفی را که همه فقط به طبقه اشراف تعلق داشتند ، منعکس می‌ساختند . منافع دهقانان را جنبش دمکراتیک انقلابی که نمایندگان آن « مردم‌گرایان » بودند مورد دفاع قرار می‌دادند . اینان روشنفکرانی از طبقات غیرممتاز بودند ، فرزندان کشیشان ، کارمندان دین‌پایه دولتی ، خرده بورژوازی و خرده مالکین و برخی موارد تجار و حتی عناصری از اشرافیت که پایگاه طبقاتی خویش را ترک کرده بودند . در سال‌های ۱۸۷۰ - ۱۸۵۰ « مردم‌گرایان » مبدل به قهرمانان اصلی جنبش آزادی‌بخش در روسیه شده و در آن شرکت می‌جستند تا آن‌که در سال‌های ۹۰ طبقه کارگر در رأس مبارزه قرار گرفت . در طول این دوره تعداد مبارزان گسترش می‌یابد . آن‌ها نزدیک‌تر به ملت و فعال‌تر از اشراف انقلابی هستند .

«هرزن» و «اوگارف» پلی میان نسل انقلابی اشرافی و انقلابیون مردم‌گرا زدند .

هرزن که برای تبلیغات انقلابی در خارج از کشور مانده بود در

۱۸۵۳ در لندن «انتشارات روسیه آزاد» را بنیان گذاشت که رسالت تاریخی وی را به اثبات رساند .

در ۱۸۵۷ هرزن و اوگارف دست به کار نشر يك مجله سیاسی به نام «کولوکول»<sup>۱</sup> (ناقوس) شدند . «کولوکول» با نیرو و فعالیت شدید و استثنایی مبارزه با سرواژ را آغاز کرد . آزادی دهقانان و زمین‌شان و سایر متعلقات آنها که قبل از رفورم مورد استفاده‌شان بود ، مسئله اصلی‌ای بود که «کولوکول» در برنامه قاطع خود اعلام کرد .

در اوایل کار ناشران «کولوکول» افکار لیبرال الکساندر دوم را باور داشتند ولی گذشت زمان آنها را از اشتباه بیرون آورد و خیال‌های واهی‌شان را از هم پاشید . هر قدر تدارک رفورم کشاورزی پیش می‌رفت ، کولوکول بیش از پیش شجاعانه تأکید می‌کرد که هرگونه انتظاری از تزار بی‌هوده است و همچنین از دولت به سختی انتقاد می‌کرد و عناصر مترقی را به مبارزه مؤثر برای انتقال زمین به ملت و در راه رژیم دموکراتیک تهییج می‌کرد .

هرزن فعالیت زیادی برای شناساندن موقعیت روسیه به کشورهای غربی کرد . وی به دلیل تماس و آشنایی نزدیک با عناصر مترقی متعددی در غرب ، (اودوست «گاریبالدی»<sup>۲</sup> ، «مازینی»<sup>۳</sup> ، هوگو و نیز مبارزان آزادی طلب در مجارستان و لهستان بود) ، نقش واسطه را میان دموکرات‌های روسی و غربی ایفا می‌کرد .

به جز «کولوکول» در لندن ، مجله «سوره‌منیک»<sup>۴</sup> (معاصر) ، در پترزبورگ به وجود آمد . در دومین نیمه سال‌های ۵۰ و شروع سال‌های ۶۰ «چرنیشفسکی»<sup>۵</sup> و «دوبرولیوبف»<sup>۶</sup> با این نشریه همکاری داشتند .  
آ. چرنیشفسکی ( ۱۸۲۸-۱۸۸۹ ) درخشان‌ترین شخصیت جنبش

1: Kolokol.

2: Garibaldi.

3: Mazzini.

4: Sovremennik.

5: N. Tchernychevski.

6: Dobrolioubov.

اجتماعی و ادبی روسیه این عصر است. وی آثار با ارزشی در فلسفه و زیبایی‌شناسی ماتریالیستی، اقتصاد سیاسی، تاریخ‌نگاری، نقد ادبی و قصبه‌نویسی عرضه داشت. چرنیشفسکی بهترین سنت‌های ادبی و علمی روس را بنا گذاشت. او ادامه دهنده بی‌چون و چرای راه بلینسکی بود. وی افکار با ارزش هگل و فوثرباخ، سوسیالیست‌های تخیلی (خصوصاً فوریه) و نیز نمایندگان مکتب اقتصاد کلاسیک انگلستان «اسمیت» و «ریکاردو»، را در اندیشه انتقادی خود کسب کرد و افزود.

چرنیشفسکی شرایط دهقان روسی را به خوبی می‌شناخت و منافع و نیازهای وی را تشخیص می‌داد و ایمان عمیقی به رسالت انقلابی توده‌های ملت داشت او توجه و علاقه نسبت به مبارزات آزادی‌بخش دیگر خلق‌های جهان را در جامعه پیش روی روسیه زنده نگاه داشت. چرنیشفسکی در جریان مبارزه بر علیه سرواژ، عمیقاً از جامعه کاپیتالیست انتقاد کرده و نظیر مارکس و رشکستگی اقتصاد سیاسی بورژوازی را تمام و کمال نشان می‌داد. چرنیشفسکی به جوانان، اندیشه آزاد، احترام به زن و عشق به کار و خلق را می‌آموخت. مقالات و نوشته‌های ادبی و انتقادی و آثار زیبایی‌شناسی وی از رسالت اجتماعی هنر و رابطه محکم بیان هنر و حیات ملت سخن می‌راند.

چرنیشفسکی نتوانست اندیشه خود را تا مرحله سوسیالیسم علمی ارتقاء دهد، ولی موفق به رهایی خود از راه و روش ایده‌آلیسم تاریخی صرف و نیل به سوسیالیسم تخیلی شد. در تفسیری که از وقایع تاریخی می‌کرد، اهمیت زیادی به مبارزه طبقاتی، پدیده‌های اقتصادی و نقش‌شان در تحول تاریخی خلق می‌داد. وی تشکیل یک رژیم اجتماعی بهتر را فقط در اثر مبارزه توده‌های زحمتکش میسر می‌دانست.

چرنیشفسکی گذار روسیه را به سوسیالیسم ضمن اجتناب از مرحله سرمایه‌داری و از طریق نظام «کمون دهقانی» ممکن می‌دانست در این جاست

که ماهیت تخیلی افکار وی خود را آشکار می‌سازد. چرنیشفسکی فقط يك سوسیالیست تخیلی نبود، بلکه يك دمکرات انقلابی نیز بود. از نظر وی تنها يك انقلاب دهقانی می‌توانست آزادی حقیقی را به دهقانان بدهد.

وی به همراه هرزن از پایه‌گذاران جنبش انقلابی «پوپولیست‌ها» در روسیه بودند. نسل پوپولیست‌های انقلابی سال‌های ۷۰ با افکار و آثار چرنیشفسکی پرورش یافتند. حتی پس از پیدایش جنبش «مارکسیستی سوسیال‌دمکراسی» میراث وی جذبه خود را از دست نداد. لنین گفت: چرنیشفسکی نویسنده‌ای بزرگ و درخشان‌ترین نماینده سوسیالیسم تخیلی در روسیه بود.

پاره‌ای از آثار او در خارج از روسیه گسترشی وسیع یافت. مخصوصاً اثر مشهورش، رمان «چه باید کرد» که بین ۱۸۷۰-۱۸۹۰ به فرانسه، آلمانی و انگلیسی و سایر زبان‌ها ترجمه و منتشر شد.

«ن. دوبرولیوف» (۱۸۶۱ - ۱۸۳۶) دوست، همکار و مرید چرنیشفسکی بود. شخصیت این نویسنده برجسته و منتقد ادبی را، عشق عظیمش به ملت، خشم در برابر عمال ظلم، قهر انقلابی و اندیشه روشن متمایز می‌سازد. «دوبرولیوف» ایمانی ژرف و بی‌نظیر به آرمان‌های انقلابی ملت روس داشت. او برای تربیت مبارزان بی‌باک انقلابی زحمت بسیار کشید این مردم‌گرا (که چون چرنیشفسکی، پسر يك کشیش روستایی بود) تجسم نسلی جوان، جدید و دمکرات بود که در عرصه جامعه ظاهر می‌شد.

از آنجا که مقاله‌های «چرنیشفسکی» و «دوبرولیوف» در «سوره منیک» از سانسور می‌گذشت، نمی‌توانستند تحلیل‌های خود را چون «هرزن» و «اوگارف» در «کولوکول» صریح و آزادانه منتشر کنند، ولی تحلیل‌های آن‌ها از مسایل اجتماعی روسیه، نتیجه بخش‌تر و مبارزتر



بودند. «سوره منیک» خواستار انحلال کلی مناسبات فئودالی بود و بلا تکلیفی و تنزل سیاست لیبرالی و تمایل آن را به سازش با فئودال‌ها افشا می‌کرد. تحت تأثیر «کولوکول» و «سوره منیک» بود که پروسه رشد اتحاد مترقی نیروهای روشن فکر دمکرات در دو پایتخت روسیه و مراکز محلی آن صورت پذیرفت.

هیجان جدی میان دهقانان و تمایل روشنفکران به گرایش‌های انقلابی از سویی و تردیدها و تضادهای طبقه حاکم و محافظ وابسته به آن و هراس آن‌ها از الغای سرواژ و بحرانی داخلی و از سویی دیگر همگی موقعیتی انقلابی را نوید می‌دادند. در چنین جوگسترده‌ای بود که دولت رفورم کشاورزی را به مرحله عمل گذاشت.

در فوریه ۱۸۶۱ تزار الکساندر دوم قوانین «دهقانان آزاد شده از وابستگی‌های سرواژ» و نیز بیانیه‌ای درباره «الغای سرواژ» را امضاء کرد. این اسناد در ۵ مارس ۱۸۶۱ چاپ شد. کمی قبل از انتشار «قوانین»، تزار در جریان مباحثات بر سر پروژه رفورم، در شورای حکومتی صادقانه چنین گفته بود: «ما تا آن‌جا که می‌توانستیم برای حفظ منافع صاحبان زمین کوشش کردیم». در واقع رفورم منافع فئودال‌های سابق را به طور کامل حفظ کرده و به منافع حیاتی دهقانان تجاوز می‌کرد.

این واقعیتی است که زمین‌داران حق پایمال کردن شخصیت دهقان، فروش وی و احضار و تصاحب اموال خانواده‌اش را از دست دادند. دهقانان حق خریدن اشیای غیر منقول و اشتغال به بازرگانی یا صنعت و نیز حق اقامه دعوی را به دست آوردند. الغای وابستگی فردی دهقانان با وجود مبلغ کلانی که در واقع جزیی از بازخرید تحمیل شده بر آنان به‌شمار می‌رفت، به‌طور قطع گام مهمی است که بدون در نظر داشتن آن تحلیل جنبش مترقی کشور بی‌نتیجه می‌ماند. ولی همان‌طور که بعدها

لنین نشان داد ، رفورم‌های سال‌های ۶۰ ، دهقان را همچنان بی‌چیز ، تحت ستم ، ناآگاه و مطیع فئودال‌ها در تمام زمینه‌ها باقی گذاشت .

رفورم ۱۹ فوریه حق مالکیت زمین کشت شده توسط سرف‌ها را اساساً به صاحبان زمین می‌دهد. دهقانان مطابق اختیارات خود می‌توانستند مقادیری هم زمین حاصل‌خیز داشته باشند ، اما باید برای زمین‌داران دست‌به‌بیگاری می‌زدند تا به آن‌ها اجازه‌پردازند یا به پرداخت مالیات‌های کمرشکن دست بزنند ، و در وضعیت « وام‌داری موقت » باقی بمانند .

این وضع تا زمان پرداخت بازخرید زمین به صاحب آن ادامه داشت و دهقانان را مبدل به خرده‌مالک می‌ساخت . ولی این بازخرید تنها بارضایت صاحب زمین ممکن بود که وی نیز حق داشت تا آن‌جا که نفع‌اش اقتضا می‌کرد موضوع را طولانی کند . بازده این برنامه آن بود که بیست‌سال پس از رفورم ۱۸۶۱ یک‌هفتم سرف‌های قدیم همچنان « وام‌دار موقت » باقی مانده بودند .

رفورم ۱۹ فوریه کاهشی عظیم در زمین‌های مورد استفاده دهقانان را موجب شد . در منطقه « چرنوزیم »<sup>۱</sup> مالکان یک‌چهارم زمین‌ها را در اختیار داشتند . نسبت زمین‌هایی که مالکان دوباره تصاحب کردند در سراسر کشور تا یک‌پنجم بالارفت . روی هم رفته این قطعات جدا شده که در اختیار مالکان قرار می‌گرفت برای دهقانان ضروری بود و همین بود که آن‌ها را همواره در وابستگی اقتصادی به مالکان اراضی نگه می‌داشت .

برای این قطعه زمین‌های ناچیز و حقیر که مقدار آن‌ها بسیار کم‌تر از آن چه بود که در ابتدا در اختیار داشتند. دهقانان را مجبور به پرداخت بازخرید سنگین می‌ساختند و قیمت زمین را افزایش می‌دادند . با توجه به این که اکثریت دهقانان راهی برای پرداخت بازخرید نداشتند ، دولت به نقش واسطه در این امر دخالت می‌کرد و به مالکان اراضی حدود ۸۰ درصد

1: Tchernoziom.

کل بازخرید را پرداخت می کرد و دهقانان می بایست، این دین را با منافع آن در مدت ۴۹ سال پس می دادند. جبران بازخرید برشانه دهقانان سنگینی می کرد و بعد از گذشت چند دهه، در انقلاب ۱۹۰۷-۱۹۰۵ بود که دولت به الغای آن مجبور شد. تا این هنگام دهقانان نزدیک ۲ میلیارد روبل به تزار و مالکان اراضی پرداخته بودند. (در حالی که زمین ها در زمان رفورم ۱۸۶۱ کمی بیش از نیم میلیارد روبل ارزش داشت.)

شرایطی که طی آن الغای سرواژ در روسیه صورت گرفت، خصوصیات اساسی رژیم کشاورزی آینده را مشخص کرد. مالکان اراضی همچنان طبقه حاکم بوده و نبض رهبری حکومت را در دست داشتند. آنان زمین های وسیعی در اختیار داشتند و با استفاده از نیاز دهقانان به زمین، آن ها را در مزارع مستقر می ساختند، دهقانان زمین را در مقابل مبلغی قابل توجه یا مالیات های کاری (Otrobotki) اجاره می کردند. این چیزی جز شکل جدید همان بیگاری قدیمی نبود.

علی رغم تمام این عوامل منفی: رفورم کشاورزی نقطه عطف مهمی در تاریخ روسیه بود - کشور فئودالی به کشوری بورژوا کاپیتالیست - مبدل شد. بقای سرواژ جلوی رشد کاپیتالیسم را می گرفت، رشد آن را کند می کرد یا پیش رفت آن را دشوارتر می کرد و این خود باعث شد تا نظام سرواژ با شدت بیش تری توسط انقلاب به کلی و تمامی محو و نابود شود.

رفورم کشاورزی پاره ای رفورم های دیگر را به دنبال داشت که دولت تزاری را به قبول آن ها مجبور ساخت. این رفورم ها، هم محدود بودند و موقعیت حاکم را برای اشراف و صاحب منصبان عالی رتبه حفظ می کردند و به نیروهای اجتماعی مجال ظهور آزادانه نمی دادند.

پاره ای از این رفورم ها تشکیل حکومت محلی را پیشنهاد می کردند در سال ۱۸۶۴ قانونی پیرامون محلی کردن تشکیلات منتشر شد. در

۱۸۷۰ قانون مدنی به وجود آمد . انجمن‌های ایالتی<sup>۱</sup> در شهرها ، بخش‌ها پی‌ریزی می‌شد . براساس قانون مدنی دوما و شوراهای شهری شکل گرفت . قانون انتخابات اولویت را در مؤسسات ایالتی به اشراف و در شهرها به قشرهای پول‌دارتر بورژوازی می‌داد . بخش عظیمی از جمعیت شهری رأی نمی‌دادند . قلمرو صلاحیت و خودمختاری ایالتی و شهری بسیار محدود بود : مسئله اقتصاد محلی ، حفاظت بهداشتی و خصوصاً آموزش سیاسی با وجود خصلت محدود ، این رفورم‌ها و به‌رغم نظارت حکومت فواید بسیار داشتند و امتیازاتی نصیب مردم کردند ، از آن جمله در مورد خدمات بهداشتی و درمانی ، مدارس و غیره ... به‌ویژه از آن‌جا که مردم داوطلبانه در این نهادها شرکت فعال داشتند و در آن‌ها استخدام شدند .

در ۱۸۶۴ دولت نهاد های قضایی را مورد اصلاح قرار داد . دادگاه‌ها از نمایندگان تمام ایالات تشکیل می‌شد ، محاکمات به‌طور علنی انجام می‌شد ، دعاوی جنایی از طریق قاضی مورد رسیدگی قرار می‌گرفت و وجود وکلای مدافع معمول شد . در مجموع رفورم قضایی در میان همه رفورم‌ها مؤثرتر بود ، چرا که براساس خواست‌ها و اصول بورژوازی پیدا شده بود . با این حال خودکامگی و اعمال قهر بر جریان امور سیاسی حاکم بود .

### جنبش انقلابی روسیه در دوران بعد از رفورم :

رفورم‌های سال‌های ۶۰ برای افکار پیش‌رو ارضاءکننده نبود . رفورم‌های دهقانی با بیش‌ترین نارضایی‌ها روبه‌رو شد . قسمت اعظمی از دهقانان که هنوز به‌تزار ایمان داشتند ، به این‌که

1: Zemstvos.

رفورم از مجرای قانونی اعمال شده باشد شك کرده و فرض می‌کردند که مالکان اراضی، صاحب‌منصبان و کلیسا در انجام نیت تزارسهل‌انگاری کرده‌اند. تصور می‌رفت که اصلاحات اعلام شده نخستین قدمی باشد که گام‌های دیگری را تا سال آینده به دنبال داشته و آزادی کامل را طی دو سال به ارمغان خواهد آورد.

شورش‌های دهقانی در کشور شروع شد. این قیام‌ها هم از نظر تعداد و هم نیرو از قیام‌های سال‌های گذشته بسیار جلو افتادند. در ۱۸۶۱ بیش از ۱۸۰۰ جنبش دهقانی به وقوع پیوست. دولت برای سرکوبی اغتشاشات نیروهایی می‌فرستاد. افکار عمومی دمکرات‌ها به دلیل وقایعی که در استان‌های «کازان» و «پنزا»<sup>۱</sup> که در آوریل سال ۱۸۶۱ اتفاق افتاد پریشان بود. مرکز قیام‌های استان «کازان» دهکده «بژنا»<sup>۲</sup> بود. دهقانی به نام «پتروف»<sup>۳</sup> سایرین را به عدم اطاعت از مالکان اراضی و عمال آن‌ها، تن ندادن به بیگاری و پرداخت بازخریدها تحریک کرد. دهقانان از وی پیروی کردند و اعلام داشتند که زمین به آنان تعلق دارد. ژنرالی به نام «آپراکسین»<sup>۴</sup> شورش «بژنا» را در خون شناور ساخت، این واقعه قریب صدکشته داد. «آنتوان پتروف» طبق نظر دادگاه نظامی اعدام شد. در استان «پنزا» هزاران دهقان در دهکده‌های «چرنوگیا»<sup>۵</sup> و «کاندوکا»<sup>۶</sup> اجتماع کردند. شعار آن‌ها این بود: «تمام زمین‌ها به ما تعلق دارد، نه بازخرید و نه کار برای ارباب‌ها». ارتش آتش‌گشود. بسیاری کشته و زخمی شدند و عده زیادی نیز به سیبری تبعید شدند.

دهقانان نسبت به خصلت فتودال‌پسند رفورم به اشکال متعدد اعتراض می‌کردند. از امضای قوانین مربوط به روابط میان «دهقانان موقتاً بازخرید شده» و صاحبان زمین امتناع می‌ورزیدند. قوانین به ناچار بدون امضای

1: Penza.

2: Bezdna.

3: Anton Petrov.

4: Comte Apraxine.

5: Tchernogai.

6: Kandéevka.

دهقانان قانونی و اجرا می‌شدند .

در ۱۸۶۲-۱۸۶۳ رشد جنبش درمقایسه بانسبتی که در ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۴ داشت کاهش یافت و حتی در سال ۱۸۶۴ به توقف رسید . کم بود پیوستگی و سازمان‌دهی میان دهقانان نقاط مختلف ، عدم وجود آگاهی سیاسی و اشتباه کاری‌هایی که به دنبال می‌آورد ، جنبش دهقانی را که زائیدهٔ رفورم ۱۹ فوریه بود ، محکوم به شکست ساخت . با این وجود هنوز مسلم بود که دهقانان از رفورم ناراضی بوده و به دنبال گسستن قطعی یوغ فئودالیسم و کسب زمین برای گذران زندگی خود بودند .

جنبش انقلابی بخش پیش‌رو روشنفکران تحت تأثیر مستقیم شورش‌های دهقانی ، به‌طور موازی رشد کرد . دانشجویان جوان در این روند جایی مهم داشتند .

دانشجویان چه از لحاظ ترکیب اجتماعی و چه از نظر اعتقادات سیاسی تودهٔ هم‌آهنگی را تشکیل نمی‌دادند . ولی در مجموع روحیه‌ای مخالف داشتند و برخی نیز حتی انقلابی بودند . در میان آن‌ها کوشندگان هوادار «چرنیشفسکی» و «دوبرولیوف» فراوان بود . نشریات هرزن در میان گروه‌های دانشگاهی دارای وجههٔ عظیمی بود .

در جو اجتماعی سال‌های بعد از رفورم ، دانشجویان رژیم پلیسی و انضباط خشکی را که در سطح آموزش عالی به‌دستور نیکلای اول مستقر شده بود ، درهم کوفتند . دولت برای پایان دادن به جوش و خروش و غلیان سیاسی دانشجویان در تابستان ۱۸۶۱ قانون دانشگاهی جدیدی تدارک دید ، که حاکی از انقراض آزادی‌هایی بود که آن‌ها به‌دست آورده بودند . دانشجویان درحالی که بر علیه اولیای امور مبارزه می‌کردند ، تنها از حقوق خویش دفاع نمی‌کردند ، بلکه مبارزهٔ خود را بر علیه کل سیاست ارتجاعی به‌کار می‌بردند .

اعتراض دانشگاه و مدرسهٔ الهیات «کازان» بر علیه کشتار دهقانان

«بژنا» انعکاس وسیعی داشت . استاد دمکراتی به نام «آفاناسی. شچپف»<sup>۱</sup> در مجلس ترحیمی که توسط دانشجویان ترتیب یافته بود ، سخنرانی کرد و طی آن خاطر نشان ساخت که دهقانان «بژنا» باشهامت خود ، افکار غلطی را که طبق آن ملت روس قادر به پیش قدم بودن در جنبش سیاسی نیست به دور افکنده بودند. شچپف در سخنرانی خود از قوانین دمکراتیک دفاع کرد .

جنبش ضد دولتی دانشجویان به طرزی بی سابقه در پاییز سال ۱۸۶۱ در دانشگاه های پترزبورگ و مسکو در واکنش نسبت به قوانین جدید دانشگاهی که دولت وضع کرده بود شدت گرفت . این جنبش با تظاهرات همراه بود. اولیای امور دانشجویان را گروه گروه دستگیر کرده و آن ها را تبعید کردند .

چرنیشفسکی و هرزن در اعمال دانشجویان تأثیر بسیاری داشتند. دقیقاً به دلیل این انقلاب ها بود که هرزن بیانیه شدیداللعن خود را پیرامون رفتن «به سوی مردم» ، به منظور آمیختن اعتراضات خود با زمزمه های فزاینده دانشجویان انتشار داد .

شورش های دهقانی و جنبش دانشجویی جو مناسبی را برای تجدید فعالیت های مخفی ضد دولتی به وجود آورد . فعال ترین و با ایمان ترین آن ها را جوانان دانشجو، افسران ، پزشکان و آموزگاران مترقی تشکیل می دادند .

پس از اعلام رفورم کشاورزی ، فعالیت انقلابی شدیدتر و سازمان یافته تر شد . مجمع پیروان چرنیشفسکی به دور «سوره منیک» جمع شدند. در آنجاست که در میان نزدیک ترین یاران چرنیشفسکی طرح يك قیام، در چند مرحله منظم ریخته شد و از طریق اعلامیه هایی به طبقات مختلف ملت اعلام شد. چرنیشفسکی خود در اجرای طرح هم کاری داشت.

1: Afanassi Chtchapov.

وی بیانیه‌ای خطاب به دهقانان آزاد شده صادر کرد به نام «سلام به دهقانان در انقیاد اربابان ، از جانب دوستان مصممشان ، با درود» که به دلیل خیانت یکی از شرکت‌کنندگان مجمع به موقع پخش نشد . در این سند دقیق از اندیشه انقلابی دمکرات روسیه ، چرنیشفسکی نتایج «قوانین» ۱۹ فوریه را عریان ساخته ، چهره واقعی تزار را نشان می‌داد و تأکید می‌کرد که منافع وی به منافع مالکان اراضی بسته است ، شرح می‌دهد که ملت نمی‌تواند به این مشکلات پایان دهد مگر از طریق قیامی سازمان یافته . و به این ترتیب سندی از تدارك عمومی برای انقلاب دهقانی باقی گذاشت .

در میان اسناد دمکرات‌های انقلابی ۱۸۶۱ مشهورترین سند ، اعلامیه‌ای خطاب به «نسل جوان» ، نوشته متفکری به نام «ن. شلگونوف»<sup>۱</sup> است . بیانیه‌های دیگری نیز وجود داشت که به طبقات اجتماعی مختلفی تعلق داشتند ، نظیر يك رشته اعلامیه‌های گروه انقلابی «ولیکو روس» (روسیه بزرگ) در این بیانیه‌ها ، از سیستم دولتی به شدت انتقاد شده است ، و در آن‌ها خاطر نشان شده است که رفورم « ۱۹ فوریه » ملت را قطعه قطعه کرده و تمایل تشکیل يك رژیم دمکرات و بازشناسی حقوق ملی خلق‌های ساکن در روسیه را بیدار ساخته است .

در ۱۸۶۲ و ۱۸۶۳ ، ادبیات غیرقانونی رواج بسیار یافت . در میان نوشته‌های سال ۱۸۶۲ ، مجمع دانشجویان انقلابی مسکو ، «روسیه جوان» را منتشر کرد که مهم‌ترین این نوشته‌ها به شمار می‌رود و نویسنده آن «پ. زایچوسکی»<sup>۲</sup> محبوبیت فراوان یافت . این نوشته محتوی نظراتی پیرامون از میان برداشتن رژیم سیاسی و اجتماعی موجود در روسیه و استقرار دیکتاتوری «حزب انقلابی» در جهت تشکیل «جمهوری اجتماعی و دمکراتیک روسیه» بود .

1: N. Chelgounov.

2: P. Zaïtchnevski.



در برابر این وضعیت گسترده انقلابی، نمایندگان فعال‌ترین روشنفکران رادیکال مبادرت به پی‌ریزی سازمانی گسترده نمودند که قادر به مبارزه انقلابی باشد. اجتماع مخفی «زملیایی ولیا»<sup>۱</sup> (زمین و آزادی)، که در سال ۱۸۶۱-۱۸۶۲ تشکیل یافته بود محل گردهم‌آیی نیروهای انقلابی بود، که مرکزش پترزبورگ و شعب آن در مسکو و سایر شهرها پراکنده بود. چرنیشفسکی رهبر فکری و از بنیان‌گذاران آن بود. اوگارف، هرزن، باکونین در ارتباط مستقیم و وسیع این سازمان قرار داشتند. مقاله «اوگارف» به نام «مردم چه می‌خواهند» که در سال ۱۸۶۱ در «کولوکول» منتشر شد قواعد اولیه‌ای را که «زملیایی ولیا» بر آن استوار بود، به دور افکند. در شروع سال ۱۸۶۳ برنامه این اجتماع به شکلی جامع در نشریه مخفی سازمان به نام «اسوبودا»<sup>۲</sup> (آزادی) منتشر شد.

«زنجیرهای خودکامگی سلطنتی که عمیقاً ملت را در میان گرفته باید خرد شوند.» این سخنان را «اسوبودا» اعلام داشت. و مبلغ مبارزه‌ای خستگی ناپذیر بر علیه «دولت سلطنتی، این دشمن ملت روسیه» بود. و پیش‌بینی می‌کرد که انقلاب روسیه نزدیک است.

اعضای «زملیایی ولیا» انتظار وقوع انقلاب را حدود سال ۱۸۶۳ داشتند و سعی در جذب تعداد بیش‌تری از روشنفکران داشتند.

شورش و قیام انقلابی حتی طبقه ممتاز جامعه را نیز فراگرفته بود. جنبش لیبرال در میان بخشی از اشراف شیوع یافت. مثلاً در استان «تور»<sup>۳</sup> در طول زمستان ۱۸۶۱-۱۸۶۲ مخالفت‌ها و انتقادهایی بر علیه رفورم «۱۹ فوریه» در میان اشراف دیده شد. این لیبرال‌ها خواستار این بودند که کلیه اقدامات دولت و ادارات محلی باید کاملاً روشن باشد و نیز خواستار استقلال قوه قضاییه، رفورم‌های رادیکال‌تر و تغییر نظام مالی

1: Zemlia s Volia.

2: Svoboda,

3: Tver.

و مناسبات اجتماعی بودند . آنها با قبول این نکته که دولت قادر به اتخاذ چنین تصمیم‌ها و عملی کردن این رفرورها نیست تنها راه را در تشکیل يك مجمع از نمایندگان تمام ملت از قشرها و طبقات مختلف اجتماعی دیدند. رهبران این اپوزیسیون لیبرال متشکل از اشراف «تور» به رهبری «آ. اونکووسکی»<sup>۱</sup> و برادران باکونین ( انقلابی مهاجر «م. باکونین» ) بودند . اکثریت لیبرال‌های این زمان به‌طور واضحی میانه‌روتر از مخالفان «تور» بودند .

اگر بخش لیبرال جنبش از تدابیر فراوانی برای حفظ سرواژ که میراث رفرور بود ، رضایت نداشت ، بخش محافظه‌کار برعکس خود را به دولت نزدیک ساخته و از حمایت طبقات ممتاز و مالکان اراضی برخوردار بود. بعضی از آنها حتی طرفدار نوعی قانون اساسی اشرافی بودند حکومت هیچ‌گونه مشکلی در رفع مخالفت این گروه از مالکان نداشت . قیام‌هایی که در شروع سال ۱۸۶۳ در لهستان و نیز در لیتوانی و بیلوروسی شعله‌ور شده بود . نیروهای ارتجاعی را به حرکت درآورد .

حوادث لهستان ، تشدید مبارزه آزادی‌بخش ملی و تظاهرات ضد فتودالی دهقانان ارتباط مستقیم با وضعیت انقلابی در روسیه و شروع مجدد جنبش‌های دمکراتیک اروپا داشت . دولت تزاری برای پایان دادن به اغتشاش در لهستان تاکتیک دوگانه‌ای اتخاذ نمود : دادن امتیازات ناچیز از سویی و اعمال فشار شدید از سوی دیگر ، (مثل تیرباران تظاهر کنندگان در ورشو) .

در ژانویه ۱۸۶۳ قیامی در لهستان شعله‌ور شد که گروه‌های متفاوتی را از میانه‌روترین عناصر ( سفیدها که نمایندگان ملاکان و بورژوازی بزرگ بودند) ، تا رادیکال‌ها ( سرخ‌ها که نمایندگان قشرهای دمکراتیک ملت بودند) را شامل می‌شد . « سفیدها » منحصرأً وبه غلط روی کمک

1: Ounkovski.

قدرت‌های غربی حساب می‌کردند، در حالی که «سرخ‌ها»، چه در مسئله ملی و چه در مسئله دهقانی روشی کاملاً مستقل را پیش گرفتند، هر چند بهترین بخش جنبش از آن دمکرات‌ها بود که پیشوایان آن نظیر «سراکوسکی»<sup>۱</sup>، «دمبروسکی»<sup>۲</sup>، «کالینوسکی»<sup>۳</sup> و «وروبلوسکی»<sup>۴</sup> تحت تأثیر اندیشه‌های دمکرات انقلابی در روسیه بودند.

قیام ۱۸۶۳ لهستان باعث برانگیختن احساسات مبارزه‌جویانه و متظاهرانه‌ای میان بخش‌های ممتاز جامعه روسیه شد، چرا که قیامی بر علیه روسیه بود، و نیز به خاطر دخالت سیاسی فرانسه و انگلستان. این هیاهو توسط «کاتکوف»<sup>۵</sup> رهبری می‌شد که پیش از آن روزنامه‌نگار بود، یعنی سردبیر نشریه «روسکی وستنیک»<sup>۶</sup> (هرالد روسیه) و «موسکوسکی ودوموستی»<sup>۷</sup> (اخبار روسیه) بود. گروه تندروی شورشیان و کسانی که با آنان هم‌دلی می‌کردند کسانی چون ژنرال «موراویف»<sup>۸</sup> که به جلا لقمه یافته بود و نیز «برگ»<sup>۹</sup> را برمی‌انگیختند تا برای سرکوبی قیام‌کنندگان لهستان اقدام کنند. این گروه از حمایت گروه حاکم در روسیه نیز برخوردار بودند.

در اردوگاه دمکراتیک نحوه رویارویی با حوادث لهستان کاملاً به صورت دیگری بود.

حتی قبل از آغاز قیام، چرنیشفسکی در «سوره منیک» و هرزن در «کولوکول» و سایر نوشته‌های آن‌ها درباره مسئله لهستان، با درک منافع و حقوق آن ملت آمیخته بود. وقتی آتش قیام روشن شد، چرنیشفسکی دیگر آزاد نبود، دولت‌تزاری که هدفش نابود ساختن جنبش دمکراتیک بود، او و همراهان چپ‌گرای او را در اواسط ۱۸۶۲ دستگیر و به زندان

1: Sérakowski.

2: Dombrowski.

3: Kalinowski.

4: Wroublewski.

5: Katkov.

6: Russky vestnik.

7: Moskovskiye Vedomosti.

8: M Mouraviev.

9: Berg.

انداخت . در این هنگام بود که موقتاً روزنامه‌های «سوره منیک» و «روسکویه سلووو»<sup>۱</sup> (سخن روسیه) ممنوع شد . «سوره منیک» هنگام انتشار مجدد خود ، دفاع از منافع ملت لهستان را در مدنظر گرفت . هرزن به سهم خود با حرارت از منافع ملت لهستان دفاع می کرد . او در حالی که پیوند منافع ملت‌های لهستان و روسیه را در مبارزه‌شان بر علیه تزاریسیم ، دشمن شناخته شده آن‌ها ، گوشزد می کرد . چنین نوشت : «ما تنها با یک رشته زنجیر به یک دیگر بسته شده ایم .» . «لنین بعدها گفت که هرزن ضمن دفاع از آزادی لهستان و انتقاد بی رحمانه از جلادان آن ، آبروی دمکراسی روسیه را نجات داد . این رسالت به کلیه انقلابیون روسیه در سال‌های ۶۰ نیز تعلق گرفت .

اجتماع «زملیایی ولیا» با نیرومندی تمام در اعلامیه‌های مخفی خود ، مبارزان لهستانی را تحت حمایت خود می گرفت . از سویی در میان قیام‌کنندگان تعداد قابل ملاحظه‌ای روسی و مخصوصاً افسری به نام «پتبنیا»<sup>۲</sup> رهبر تشکیلات انقلابی روسیه در لهستان بود که با «زملیایی ولیا» رابطه داشت . وی هنگامی که دوشادوش لهستانی‌های جنگید ، کشته شد .

در حوالی ۱۸۶۴ قیام‌های لهستان ، لیتوانی ، بیلوروسی به وسیله تزار سرکوب شد . انقلابیون روس که امید داشتند جنبش دهقانی شدتی دوبرابر یافته و به قیامی واقعی تغییر شکل دهد ، با تلخ کامی سرخورده شدند . نیروهای اردوگاه دمکرات انقلابی به دلیل فشار بی رحمانه دولت به زیرزمین کشانده شد . انجمن لیبرال که از شدت گیری جنبش آزادی بخش دچار ترس شده بود ، بیش از این نمی خواست از دمکرات‌های انقلابی حمایت کند و تاجایی پیش رفت که بر اعمال فشار دولت ، صحنه گذاشت . در شروع سال ۱۸۶۴ «زملیایی ولیا» روبه اضمحلال رفت . هرزن

1: Russkoye Slovo.

2: A. Potebnia.

در «کولوکول» که هنوز منتشر می‌شد ، در پایان سال ۱۸۶۷ ، شکست و تحلیل رفتن آن را آشکار ساخت .

وضعیت انقلابی فروکش کرد و دولت ، سیاست ضد خلقی خود را دنبال می‌کرد .

با این همه نیروهای دمکراتیک عقب‌نشینی نکردند . آن‌ها مبارزه را با تمام امکانات خود دنبال کردند ، بالاخص از طریق نشر روزنامه و فرار از سانسور شجاعانه به انتقاد از ارتجاع پرداختند . در این جریان ، فعال‌ترین آن‌ها مدیران جدید «سوره‌منیک» ، «سالتیکوف شچدرین» و فیلسوف متفکر «آنتونوویچ»<sup>۱</sup> بودند و نیز در مجله رادیکال «روسکویه سلاو» منتقد مشهور ادبی «پیسارف»<sup>۲</sup> و شاگردانش بودند . که به مبارزه با ارتجاع پرداختند .

سازمان دانشجویان جوان که به مرکز خود در پترزبورگ وابسته بودند برای پی‌گیری مبارزه انقلابی مجبور به زیرزمینی شدن گشت . آن‌ها را «ایشومتسی» «Ichoutmsy» ، به نام رهبرشان «ایشوتین»<sup>۳</sup> می‌خواندند . آن‌ها میان روشنفکران تبلیغ انقلابی کرده در جستجوی راه‌های نزدیکی با ملت بودند . «کاراکازوف»<sup>۴</sup> یکی از اعضای این گروه بود که در ۱۸۶۶ عامل سوء قصد ناموفق بر علیه الکساندر دوم بود . وی به دار آویخته شد و رفقایش به حبس‌های با اعمال شاقه محکوم شدند . این سوء قصد بر علیه تزار بهانه به دست حامیان سرواژ به منظور تشدید ارتجاع داد . دستگیری‌های دسته‌جمعی و توقیف روزنامه «سوره‌منیک» و «روسکویه سلاو» ، از نتایج آن بود . ولی هیچ چیز نمی‌توانست اندیشه انقلاب را به طور کامل ریشه کن سازد . چندسالی گذشت و حرکت تازه‌ای در جنبش آزادی‌بخش در روسیه آغاز شد .

1: Antonovitch.

2: Pissarev.

3: Ichoutine.

4: D. Karakozov.

## رشد کاپیتالیسم

ربع قرن پس از رفورم دهقانی در هردو جمهوری از ۵ جمهوری روسیه اروپایی (مخصوصاً جمهوری‌های قدیمی‌تر مرکزی) سیستمی از کارکردن ظهور کرد که در واقع چیزی نبود جز، رشد بیگاری که اینک به شرایط سرمایه‌داری منتقل شده بود.

در بسیاری از نواحی اینک نظام سرمایه‌داری که کاملاً بر اساس کارمزدبگیران و استفاده از ماشین استوار بود، حاکم شده بود. ولی درجه رشد سرمایه‌داری در روستاها هنوز ناچیز بود و پایداری اشکال استثمار ماقبل سرمایه‌داری تقدم داشت.

جهش‌هایی مهم در ساخت جامعه روستایی رخ می‌داد. ظهور روابط پولی و لزوم پرداخت بازخریدهای اجباری و مالیات‌های سرانه، نزول گرفتن را که به نوبه خود فلاکت دهقانان را باعث می‌شد به دنبال داشت. طبقه دهقان‌بیش از پیش متلاشی می‌شد. از سویی پیدایش کارگران کشاورزی و از جانب دیگر ظهور دهقانان ثروتمند، یعنی «کولاک‌ها» مشاهده می‌شد.

لنین در تاریخ اقتصادی روسیه این عصر در جریان رشد کشاورزی دو مسیر را مشخص می‌کند. در مسیر اول که نوع پروسی نامیده می‌شد، و شبیه به پیش‌رفت‌های کشاورزی پروس بود، استثمار اربابان می‌بایست به طرز مترقیانه‌ای از اقتصاد فئودالی به اقتصاد بورژوازی ارتقاء یابد، و طی چند دهه از اکثریت دهقانان سلب مالکیت شود و آن‌ها را تحت انقیاد درآورد و پیدایش دهقانان ثروتمند هم در این روال بود. دومین مسیر، نوع امریکایی، که به دنبال تحولات کشاورزی در امریکای شمالی چنین نامیده می‌شد، تبدیل دهقانان به مزرعه‌داران سرمایه‌دار و محو اقتصاد اربابی را موجب می‌شد.

پیروزی یکی از این روش‌ها مبارزه میان دهقانان و اربابان تعیین

می کرد .

از رونق افتادن کاردهقانی ، در شکل گیری کاپیتالیسم مؤثر افتاد . وجود نواحی ثروتمند فئودالی که بر پایه نظام قدیمی مالیاتی استوار بود ، دست در دست فقر و وسیع توده های دهقانی به طور قابل ملاحظه ای پیش رفت کشاورزی را متوقف و محکوم به عقب ماندگی می ساخت . محصولات غیر مرغوب و قحطی های (۱۸۷۳، ۱۸۸۰، ۱۸۹۱) نیز به این مسیر سرعت بخشیدند .

پیشرفت کاپیتالیسم در صنعت به مراتب سریع تر از کشاورزی بود . در شروع سال های ۳۰ و ۴۰ قرن نوزدهم ، انقلاب صنعتی آغاز شد و تا حدود سال های ۸۰ دیگر تقریباً تکامل یافته بود و این دوره ای بود که طی آن در عرصه صنایع سبك ، کارخانه ها بر مراکز تولیدی كوچك و کارگاه های سنتی پیشی گرفتند .

صنعت پارچه های نخی که مسکو مهم ترین کانون آن بود ، به همان شدت روبه رشد بود . پس از رفورم ۱۸۶۱ در طول سی سال ، تولیدات نساجی چهار برابر شد . استخراج نفت در حوزه « دونتز » ، « دومبروما » و لهستانی و هم چنین مناطق دیگر با رشدی هشت برابر در فاصله ۱۸۷۱ و ۱۸۹۱ پیشرفت عظیمی کرد . صنعت نفت در باکو گسترش یافت و تولیدی که تا سال های ۷۰ عملاً بسیار ناچیز بود در اواخر قرن به ۱۰ میلیون تن در سال بالغ می شد . صنایع فلزی به دلیل افتتاح مرکز جدید متالورژی در اوکراین جهش یافت و تولیدات آن به تولیدات مرکز قدیمی اورال افزوده شد . و به موازات اش رشد تأسیسات ماشینی نیز که در دوران سرواژ در حالت جنینی باقی مانده بود رشدی سریع یافت و پترزبورگ به صورت مرکز بزرگ آن درآمد .

قبل از رفورم ، روسیه تنها ۱۵۰۰ کیلومتر راه آهن داشت . پس از رفورم در طول ۲۰ سال ، شبکه راه آهن ۱۵ مرتبه گسترده تر شد .

تمرکز شدید تولید در کارگاه‌های بزرگ ، مسیر خاص تحول صنعت در روسیه را مشخص می‌کرد. روسیه در این مورد بر کشورهای کاپیتالیستی پیش‌رفته و حتی بر کشور جوان و قدرت‌مندی چون ایالات متحده برتری یافت . با این وجود نه تنها صنایع متوسط بلکه حتی صنعت کوچک نیمه روستایی نقش قابل ملاحظه‌ای در تولید کلی کشور به عهده داشت .

کارگاه‌های بزرگ طرح کلی دوران سرواژ را حفظ کرده بودند ، سطح تکنیکی وسایل پایین بود و صاحبان این کارگاه‌ها همواره روی حمایت خزانه حساب می‌کردند .

با این وجود ، علی‌رغم سرعت رشد صنعتی پس از رفورم روسیه هنوز در زمینه میزان تولید نسبت به بسیاری از کشورهای غربی عقب بود. در جریان ثلث آخر قرن ، تجارت خارجی و داخلی رونق گرفت . رقم کالاهای تجارتي ساخته شده در کارگاه‌های بزرگ کشور چهار برابر شد . پس از رفورم ۱۸۶۱ تا اواسط سال‌های ۹۰ حجم دادوستد خارجی به ۳ برابر ونیم افزایش یافت . با وجود این که جمعیت روسیه همواره با سوه تغذیه دست به‌گریبان بود ، از همه بیشتر تولیدات کشاورزی و بالاخص گندم صادر می‌شد . و این مسئله به نفع مالکان بزرگ و خزانه دولت بود ، اما به هر حال برای موازنه صادرات و واردات ، فشار به طبقه کارگر وارد می‌آمد .

سال‌هایی که به دنبال رفورم آمدند به وسیله عامل اجتماعی فوق‌العاده با اهمیتی مشخص می‌شوند : با شکل‌گیری پرولتاریای صنعتی . البته در روسیه قبل از زوال سرواژ ، کارگرانی وجود داشتند ولی اکنون به هم‌راه رشد صنعت و سرمایه‌داری طبقه‌ای جدید در حال تشکیل بود. رقم کارگران شاغل در فابریک‌ها ، کارخانه‌ها ، معادن و راه آهن به سرعت زیاد می‌شد ، به طوری که از ۱۸۶۵ تا ۱۸۹۰ ، ۱۰۰٪ افزایش نشان می‌داد . کارخانه‌ها بزرگ‌ترین جلب‌کننده سهمی از کارگران روسنا و نیز طبقات پایین



جمعیت شهری ، پیشه‌وران و خرده بورژوازی بود که افرادی از آنها به صف پرولتاریا می‌پیوستند .

شرایط کار در کارخانه‌ها و فابریک‌ها، معادن و راه آهن و کارگاه‌های ساختمانی، بی‌نهایت سخت بود . کارگران مزد ناچیزی دریافت می‌کردند ساعات کار ۱۲ یا ۱۵ ساعت در روز بود و حتی گاهی به ۱۶ تا ۱۸ ساعت هم می‌رسید . کار زنان و کودکان که به طرز گسترده‌ای متداول بود با مزد کم‌تری نسبت به مردان هم‌راه بود . عدم وجود حفاظت کار ، حوادث متعددی را به دنبال داشت . شرایط مسکن بسیار بد بود و بی‌کاری مخصوصاً در دوره‌های بحرانی و رکود که فراوان نیز بودند ، بی‌داد می‌کرد . کارگران هیچ‌گونه حقی نداشتند و مطلقاً تحت انقیاد کارفرما و پلیس بودند . هیچ‌گونه تشکیلات کارگری قانونی (و حتی غیرقانونی در اوایل) وجود نداشت و هر نوع گرایشی برای ایجاد اعتدال در این نظام استثمارگری و یا بهبود شرایط کار ، بی‌رحمانه تعقیب و وحشیانه مجازات می‌شد .

به این ترتیب در روسیه ، خرج نگهداری نیروی کار به نسبت کشورهای کاپیتالیستی پیش‌رفته‌تر بسیار کم‌تر و سود کارفرمایان به همان نسبت بیش‌تر بود . این سودهای کلان سرمایه‌داران خارجی - فرانسوی، انگلیسی ، آلمانی، بلژیکی را جلب کرد . و در صنعت روسیه (مخصوصاً صنایع سنگین) شرکت جستند . جریان سرمایه‌های خارجی که در سال‌های ۸۰ قابل ملاحظه هم بود ، در آخرین دهه قرن نوزدهم به شدت افزایش یافت .

کارگران روسی که تحت استثمار بی‌رحمانه و محروم از هر نوع حقوق بودند، بیش از پیش در مبارزه بر علیه دشمنان خود و ملت شرکت می‌جستند . پرولتاریای کارخانه‌ها و فابریک‌ها ، طبقه جدیدی به وجود آوردند ، طبقه‌ای پیش‌رو که مبدل به نیروی اصلی مبارزه آزادی‌بخش بر علیه خودکامگی نظام سرمایه‌داری شد و وظیفه‌ای تاریخی را به عهده

گرفت . این مسلم است که چندین دهه برای توده‌های وسیع پرولتاریا لازم بود ، تا وجدان سیاسی خود را به منظور اتحاد در قالب نیرویی متشکل پرورش دهند .

رشد سرمایه‌داری در روسیه ، افزایش سریع جمعیت شهرنشین را به دنبال داشت . اگر جمعیت روستانشین از سال ۱۸۶۰ تا ۱۸۹۵ حدود يك و نیم برابر افزایش یافت ، جمعیت شهرها دوبرابر شد . پس دقیقاً شهرها بودند که نقش اساسی در فعالیت صنعتی و تجاری و نیز حیات سیاسی و فرهنگی کشور را ایفا می‌کردند . خصوصاً در دو مرکز اصلی یعنی پترزبورگ با ۱/۴۰۰/۰۰۰ سکنه در آخر قرن نوزدهم و مسکو با بیش از يك میلیون که به کانون‌های بزرگی برای مبارزه آزادی‌بخش ملی تبدیل شدند . در میان مراکز دیگر فعالیت اقتصادی و فرهنگی و نیز فعالیت انقلابی باید از «کیف» ، «ادسا» ، «خارکف» در «اوکراین» ، «مریکا» در کشورهای حوزه دریای بالتیک ، «تفلیس» در ماورای قفقاز ، «ورشو» و «لودز» در لهستان ، نام برد .

رشد صنایع بزرگ ماشینی ، شکل‌گیری پرولتاریا ، از رونق افتادن کار کشاورزی ، رشد کاپیتالیسم و استثمار اربابی ، گسترش بازرگانی داخلی و خارجی همگی نشانه تحولی ریشه‌ای به نفع سرمایه‌داری بود . در این حال سرمایه‌داری روسیه از عرض نیز در نواحی قدیمی مناطق جدید روبه توسعه بود .

در طول دوره ۱۸۸۵-۱۸۶۴ قلمروهای متعددی از آسیای مرکزی شامل ازبکستان ، تاجیکستان ، ترکمنستان به امپراتوری روسیه ملحق شدند . تصرف تاشکند در ۱۸۶۵ مرحله مهمی در فتح این قلمروها بود . در سال‌های ۵۰ قبایل متعدد « قرقیز » از روی میل ، خود را به روسیه ملحق کردند ، به طوری که در حوالی سال‌های ۷۰ قرقیزستان شمالی و جنوبی تحت تسلط تزار درآمدند .

آسیای مرکزی قبل از الحاق به روسیه سه خان‌نشین بزرگ را شامل می‌شد: سمرقند، بخارا، خیوه. سمرقند به‌استان فرغانه ملحق شد. دوشهر دیگر خود را رعیت روسیه دانسته و تحت تسلط تزار درآمدند. روسیه در قلمروهای الحاقی، حکومت‌هایی متشکل از افراد نظامی و غیر نظامی مستقر کرد. در ۱۸۷۶ برای ترکستان یک فرماندار کل تعیین شد و تاشکند، بزرگ‌ترین شهر آسیای مرکزی، مرکز آن شد.

سیاست دولت تزاری در آسیای مرکزی ستم استعماری بود. اهالی تحت ظلم و خودکامگی عمال تزاری و استثمار سرمایه‌داران روسی و ثروتمندان محلی بودند. ترکستان مرکز تولید کتان و مصرف‌کننده‌ای برای فرآورده‌های ساخت روسیه شد.

در واقع الحاق آسیای میانه به روسیه برای خلق‌های آن نتایج مثبتی نیز در بر داشت. آسیای میانه در حالی که پای‌گاه مناسبات فئودالی و حتی قبیله‌ای بود، از این زمان به بعد شاهد نفوذ اشکال اقتصاد کاپیتالیستی نسبتاً پیش‌رفته‌تر بود. به موازات اقتصاد سطح فرهنگ به تدریج ارتقاء می‌یافت و نیز جوانه‌های آگاهی عمومی و غیرمذهبی ظهور می‌کرد. ولی به‌ویژه، خلق‌های آسیای میانه در برخوردهای وسیع‌تری با ملت روس و سایر ملل امپراتوری قرار گرفته و توانستند در مبارزه انقلابی با آنان شریک شوند. هزاران کارگر روس در آسیای میانه به کارگمارده شدند و پرولتاریای محلی شکل گرفت که به‌شیوه رفقای روس خود و تحت تأثیر آن‌ها آموزش سیاسی می‌دیدند. با این وجود آسیای میانه کاملاً راه رشد سرمایه‌داری را پیش نگرفت. اساسی‌ترین شیوه بهره‌کشی در ترکستان در پایان قرن نوزدهم و شروع قرن بیستم بهره‌کشی از دهقانان بود که همواره با مالیات‌های فئودالی متعدد به‌رباخوااران همراه بود.

در ماوراء قفقاز در آذربایجان، گرجستان و ارمنستان رشد سرمایه‌داری سریع‌تر بود. رفورم‌های دهقانی در این مناطق تا ۱۸۷۱-

۱۸۶۴ هنوز اجرا نشده بود. در نتیجه نسبت به سایر استان‌های روسیه پیش‌رفتی کند داشت و مناسبات فتودالی برقرار بود. تدابیری که برای حفظ سرواژ به کار می‌رفت متعدد بود و به این صورت بود که دهقانان تا سال ۱۹۲۰ وام‌دار باقی‌ماندند. همه این‌ها عوامل ترمزدهنده‌ای در راه رشد سرمایه‌داری محسوب می‌شد بدون آن که آن را کاملاً متوقف سازد. سرمایه‌های خارجی (که به‌ویژه در صنعت نفت باکو شرکت داشتند) به توسعه تولید عظیم سرمایه‌داری در «باکو» و «چیاتورا» که در آن‌مگنژ استخراج می‌شد، توجه داشتند. پاره‌ای نواحی در تولید و استخراج زغال سنگ بودند و برخی دیگر در کار استخراج مس. کارگاه‌های عظیم قفقاز از کارگران چند ملیتی: روس، ایرانی، ترک، گرجی و ارمنی استفاده می‌کردند.

در سبیری، کاپیتالیسم در کشاورزی و صنعت و بالاخص صنعت استخراج زغال سنگ و طلا نفوذ کرده و خلق‌های سبیری مخصوصاً «لاکوت»ها و «بوریات»ها را در برمی‌گرفت ولی در مجموع، ملل غیر روس سبیری شیوه زندگی قبیله‌ای و قومی خود را حفظ کرده بودند. در حیطه کشاورزی مناسبات سرمایه‌داری در اوکراین و کشورهای حوزه بالتیک پیش‌رفته‌تر از مرکز روسیه بود، (در بیلوروسی و لیتوانی نیز چنین بود) اما در صنعت، این رشد در اوکراین و کشورهای حوزه بالتیک به حد شهرهای بزرگ روسیه مرکزی نمی‌رسید. رشد کاپیتالیسم در کشور تا اندازه‌ای در تعیین سیاست خارجی حکومت نقش تعیین‌کننده داشت.

جنگ کریمه ۱۸۵۶-۱۸۵۳ به طوری جدی موقعیت روسیه را در خارج متزلزل ساخت، اما باعث از دست دادن مقامش به عنوان یک قدرت بزرگ و نقش مؤثرش در مناسبات جهانی نشد. از سوی دیپلماسی روسیه که توسط وزیر امور خارجه «آ. گورچاکوف» هدایت می‌شد در پی

سود جستن از برخوردارهایی بود که کشورهای اروپای غربی را در خود گرفته بود. در جریان جنگ آلمان - فرانسه در ۱۸۷۱-۱۸۷۰ روسیه موفق به استقرار نیروی دریایی جنگی در دریای سیاه و بازسازی استحکامات در سواحل آن شد. این نفوذی مهم به شمار می‌رفت، زیرا دولت روسیه نسبت به شبه جزایر بالکان که در آن مبارزه ملت‌ها بر علیه یوغ تسلط عثمانی شدت می‌گرفت، تمایل شدیدی داشت.

اولین قیام در ۱۸۷۵ در هرزگوین و بوسنی شعله‌ور شد. سپس انقلاب ۱۸۷۶ در بلغارستان به وقوع پیوست. در همان سال صربستان و «مونتنگرو» وارد جنگ بر علیه عثمانی شدند. روس‌ها نسبت به مبارزات مردم اسلاو جنوبی توجه بسیار نشان دادند. وستم‌هایی که ارتش عثمانی اعمال می‌کرد، مورد تقبیح قرار می‌گرفت. بسیاری از اعضای جنبش پوپولیست انقلابی روس برای کمک به اسلاوهای تحت ستم در به دست آوردن آزادی، داوطلبانه به آن‌ها پیوستند. در این هنگام مجامع رهبری‌کننده و محافل نزدیک به آن‌ها و «اسلاووفیل‌ها» و مغز متفکرشان «ایوان آکساکوف» در پی سودجستن از جنبش آزادی بخش اسلاوها، به منظور تحکیم استواری و نفوذ روسیه در شبه جزایر بالکان بودند. جنگ صربستان و عثمانی مقدمه‌ای برای جنگ میان روسیه و عثمانی شد که در ۱۸۷۷ شروع و در دو عرصه جریان یافت: در جزایر بالکان و قفقاز. رومانی که هنوز تحت تسلط عثمانی بود، به روسیه ملحق شد، چریک‌های بلغاری نیز سهمی در عملیات جنگی به عهده داشتند.

در ژوئن ۱۸۷۷ ارتش روسیه از دانوب عبور کرد. برخوردارهای خصمانه‌ای استحکامات «پلونا» را در گرفت و جنگ بسیار سنگین دیگری در گذرگاه شیپکا، در دامنه کوه‌های بلغارستان که منجر به فتح این گذرگاه توسط نیروی روس و بلغارستان شد. اما در نوامبر ۱۹۷۷ ارتش روسیه

که تدارکات و نیروی کمکی دریافت کرده بود اردوگاه پلونا را در محاصره گرفت .

مدت زمانی قبل از این هنگ‌های روسی پایگاه مستحکم «کارس» را در مرز قفقاز تصرف کرده بودند . در دسامبر ۱۸۷۷ ، در اواسط زمستان، روس‌ها از شبه جزایر بالکان عبور کرده و صوفیه را تصرف کردند . در ژانویه ۱۸۷۸ «فیله پوپولی» و «آدریانوپول» را گرفتند و تا حومه قسطنطنیه پیش رفتند . ۱۹ فوریه یک معاهده صلح در «سنت استفانو» در نزدیکی «قسطنطنیه» بسته شد که طبق آن، استقلال رومانی، صربستان و «مونتنگرو» اعلام شد . بلغارستان از دانوب تا دریای اژه و از دریای سیاه تا دریاچه «اورید» تبدیل به قلمرویی خود مختار اما تحت تابعیت تشریفاتی عثمانی شد . با خود مختاری «بوسنی» و «هرزگوین» موافقت شد . روسیه قسمتی از «بسارابی» را که پس از جنگ کریمه از دست داده بود ، بازیافت و نیز «باتوم» ، «کارس» و چند شهر دیگر را به دست آورد . با این وجود دولت تزاری زیر فشار انگلستان و دولت اتریش-مجارستان که در واقع تحت حمایت آلمان بود ، مجبور به تجدیدنظر در معاهده صلح «سن استفانو» شد . بر طبق معاهده جدید ، یعنی معاهده برلین که در ۱۸۷۸ به امضاء رسید بلغارستان سه قسمت شد که تنها در یک قسمت از آن که در شمال سلسله بالکان واقع بود، قلمرو بلغارستان تأسیس شد . حال آن که دو قسمت دیگر با شرایط متفاوت دیگری متعلق به عثمانی باقی ماندند . «بوسنی» و «هرزگوین» تحت حمایت دولت اتریش-مجارستان قرار گرفتند و بعدها ، به آن ملحق شدند . صرف نظر از مقاصد توسعه طلبانه دولت تزاری می توان ادعا کرد که جنگ روسیه-عثمانی (۱۸۷۷-۱۸۷۸) که تمام سنگینی آن بر دوش ملت روس افتاد ، نقشی پراهمیت در مبارزه آزادی بخش ملت‌های بالکان بر علیه یوغ دولت عثمانی بازی کرد .

## جنبش انقلابی در روسیه پس از فوروم .

در پایان سال‌های ۶۰ و شروع سال‌های ۷۰ جوانان روشنفکر دمکرات روس که از زیر تحمل طولانی ارتجاع که به دنبال سوء قصد «کاراکازوف» علیه تزار در ۱۸۶۶ برقرار شده بودند ، بیرون آمده بودند نیروهای خود را جمع آوری می کردند. در ۱۸۶۹ - ۱۸۶۸ دو اغتشاش شدید در میان دانشجویان دوشهر پترزبورگ و مسکو به وقوع پیوست . رنج‌های دهقانان و امیدهای ایشان برای آینده‌ای بهتر، انعکاس لرزانی در محافل روشنفکران دمکرات داشت که عمیقاً از کمون پاریس در ۱۸۷۱ تأثیر پذیرفته بودند . اگر نیروهای ارتجاعی روسیه شدیداً دشمن کمون پاریس بودند ، روشنفکران دمکرات علاقمندی خود را در قبال پرولتاریای پایتخت فرانسه و خشم خویش را در برابرستم نفرت‌انگیزی که بر کمونارها اعمال شده بود، اعلام می کردند . در میان مبارزان کمون انقلابیون روس زیاد وجود داشتند .

در روسیه فعالیت مجمع جهانی کارگران که توسط کارل مارکس، به نام انترناسیونال اول پی ریزی شده بود ، با علاقمندی بسیاری دنبال می شد . به دلیل بخش روسی آن که در شروع سال ۱۸۷۰ در ژنو به وسیله گروه کوچکی از انقلابیون مهاجر تأسیس یافت انترناسیونال توانست، خود را به نسل جوان رادیکال روسیه بشناساند . مارکس بخش روسی را به شورای عمومی انترناسیونال معرفی کرد. انقلابی درخشان روسی و دوست مارکس، «گ. لوپاتین»، مدت‌زمانی در کارهای شورا مسئولیت‌هایی داشت .

به جز او بسیاری از مردان سیاسی و روشنفکران مشهور روسی در ارتباط با رهبران جنبش پرولتاریای جهانی ؛ مارکس و انگلس، بودند. برای مثال جامعه‌شناس و نویسنده انقلابی «پ. لاوروف»<sup>۱</sup> اقتصاددان،

1: Pyotr Lavrov.

۱. دن. دانیلسون، دانشمند و مرد سیاست ، ۲. م. کوالوسکی، و دیگران را می‌توان نام برد. مارکس و انگلس توجه زیادی نسبت به مسایل اقتصادی و سیاسی روسیه داشته و همواره بدون تقسیم‌بندی دیدگاه‌های انقلابیون روسیه در سال‌های ۷۰ با علاقه عمیقی مبارزه انقلابی ملت روس را دنبال می‌کردند.

پوپولیست‌ها ، (نارودنیکی‌ها)ی سال‌های ۷۰ تصور می‌کردند که روسیه می‌تواند مرحله رشد سرمایه‌داری را جا گذاشته و بایک جهش به اشکال جامعه سوسیالیستی یا نزدیک به سوسیالیسم برسد .

وجه مشخصه جریان‌های حاکم پوپولیسم سال‌های ۷۰ نفی تمامی اشکال حکومت و میل به دوری جستن از مبارزه سیاسی بود اما این مسئله پوپولیست‌ها را از تصور یک انقلاب رادیکال در آینده که می‌بایست به زعم آن‌ها یکباره ساخت اقتصادی رژیم سیاسی موجود را از بین ببرد ، باز نمی‌داشت . این غیرسیاسی بودن اندیشه‌ها ، تنها در اواخر سال‌های ۷۰ در اوج بود و تازه جز نقض نقطه نظر تئوریک و ایده‌تولوژیک چیز دیگری نبود .

« سوسیالیسم دهقانی » پوپولیست‌ها منافع و امیدهای توده‌های دهقانی ، رؤیاهایش را در مورد رهایی کامل و به دست آوردن زمین و آزادی و برقراری مساوات ، منعکس می‌کرد .

پوپولیست‌ها ، گروه‌های مختلفی را تشکیل می‌دادند. مشهورترین آن‌ها «م. باکونین» ۱۸۷۶-۱۸۱۴ ، ایده‌تولوگ آنارشیزم بود. باکونین که عضو انترناسیونال بود ، به همراه مریدان خود قصد تغییر رهبری انترناسیونال که مارکس در رأس آن بود و نیز سوق دادن انترناسیونال در راه آنارشیزم را داشت . در ۱۸۷۲ به دلیل فعالیت‌های ضدتشکیلاتی از انترناسیونال اخراج شد. چیزی که پوپولیست‌های روسی را تحت تأثیر

1: N. Danielson.

2: M. Koualevski.



گذاشته بود ، خشم رام نشدنی وی در برابر حکومت نیمه برده دارانه روسیه و ایمان شدید وی به قیام توده ها و اطمینان مطلق او در نقش رهایی بخش «طغیان دهقانی» بود . به این خاطر بود که مریدان وی نام «سرکش ها» را به خود اختصاص دادند .

يك گروه دیگر پوپولیستی نیز وجود داشت که مسئله طغیان را کنارگذاشته ، اصرار در لزوم تدارك انقلاب به وسیله تبلیغ داشت و از طرف «پ . لاوروف» (۱۹۰۰-۱۸۲۳) رهبری می شد . این کلنل قدیم و پرفسور ریاضیات در آکادمی نظامی پترزبورگ جلای وطن کرده به خارج از کشور متواری شده بود .

گروه کوچک دیگر توسط متفکر و روزنامه نویس و منتقدی به نام «چانشف»<sup>۱</sup> ایجاد شده بود که ستایش گر «بلانکی» سوسیالیست اتوپست و انقلابی فرانسوی بودند که کوشش و امید خود را معطوف اقلیت کوچکی از روشنفکران کرده بودند که با انقلاب قدرت را در دست گرفته و ایجادکننده رفورم های سوسیالیستی باشند .

رهبران و مجامع انقلابی ای نیز بودند که نقطه نظرهای میانه رو داشتند . در سال های ۷۰ جدا از محافل انقلابی مخفی افراد فعال و بی باک دیگری هم بودند که نقش مهمی در جنبش آزادی بخش ایفا می کردند . و کسانی چون «فلیکس وولخوفسکی»<sup>۲</sup> ، «مارک ناتانسون»<sup>۳</sup> ، «سرگئی کاروچینسکی»<sup>۴</sup> ، پرنس «پیوتر کروپاتکین»<sup>۵</sup> ، «سوفیا پتروفسکایا»<sup>۶</sup> ، «سوفیا باردینا» ، خواهران «فینیه»<sup>۷</sup> ، «هیپولیت میچکین»<sup>۸</sup> ، «آندرهئی ژلیابوف»<sup>۹</sup> و «نیکلای ماروزوف»<sup>۱۰</sup> .

1: P. Tkatchev.

3: Marc Natanson.

5: Piotr Kropotkine.

7: Figner.

9: Andréi Jéliabov.

2: Felix Volkhovski.

4: Serguei Karvtchinski.

6: Sofia PérovskaJa.

8: Hippolyte Mychkine.

10: Nikolaï Morozov.

اما روشنفکران تنها فعالان انقلاب نبودند. عقاید انقلابی در محافل کارگران و مراکز بزرگ صنعتی نفوذ می‌کرد و آن‌ها به نوبه خود گروه‌های مبارز تشکیل می‌دادند. از میان آن‌ها می‌توان «ویکتور او بنورسکی»<sup>۱</sup>، «پیوتر آلکسیف»<sup>۲</sup>، «استفان کالتورین»<sup>۳</sup> و «پیوتر مويسنکو»<sup>۴</sup> را نام برد. در کنار پترزبورگ و مسکو، شهرهای اوکراین نقش مهمی داشتند. مجامع پوپولیست‌ها در شهرهای بیلوروسی ولیتوانی، گرجستان و ارمنستان فعالیت می‌کردند.

در شروع ۱۸۷۳ فکر فعالیت مستقیم در میان دهقانان اذهان را کم‌کم به خود مشغول می‌ساخت. در ۱۸۷۴ صدها روشنفکر انقلابی «به میان مردم» و به روستاها رفتند. لباس‌های دهقانی می‌پوشیدند و کارهای مختلفی می‌کردند تا به چنگ اربابان گرفتار نشوند و در ضمن نشریات مخفی تهیه می‌کردند که ملت را به مبارزه بی‌امان علیه ستم‌کاران تشویق می‌کرد. انقلابیون از سویی شناخت و درک بهتر توده‌های خلق و از طرف دیگر تبلیغ انقلابی و حتی ایجاد يك طغیان خلقی را در مدنظر داشتند.

پوپولیست‌ها به میان مردم رفته و قصد فهماندن این مسئله را داشتند که این «موزیک» یا دهقان است که در نظر ایشان در بردارنده عقاید کمونیستی است. دیدگاه‌های خوش‌بینانه آن‌ها با واقعیتی بی‌رحم در تضاد بود علاوه بر آن دولت آن‌ها را در تعقیب تجربه‌های بلندمدت‌شان مانع شد. مقامات رسمی خیلی زود آن‌ها را دستگیر کرده و رقم بزرگی از این جوانان جسور و مبارز را برای مدت‌های مدید به زندان انداختند. ناکامی پوپولیست‌ها لزوم شکل جدی نیروهای انقلابی را بهتر آشکار ساخت. اجتماع مخفی «زمیلیایی ولیا» که در ۱۸۷۶ پی‌ریزی شد (نباید

1: Victor Obnorski.

2: Piotr Alexéev.

3: Stépan Khaltourine.

4: Piotr Moisséenکو.

این اجتماع را با اجتماعی به همین نام در شروع سال‌های ۶۰ اشتباه گرفت.) برای به وجود آوردن تشکیلاتی واقعی از انقلابیون کوشش کرد و در این امر موفق شد. در میان رهبران آن‌ها چهره‌هایی چون «پلخانوف»<sup>۱</sup> و «میخائیلوف»<sup>۲</sup> بودند. «زمیلیایی ولیا»ی سال‌های ۷۰ تا حدودی برنامه پوپولیست‌ها را اصلاح کرد. خود را با اجرای ایده‌های آنارشیستی و جمعی به مثابه یک هدف روبه رو ساخت، بلکه ضرورتی فوری را جانشین آن کرد یعنی: تعلق کامل زمین‌ها به دهقانان و آزادی تمام و کمال جامعه دهقانی و خودمختاری تمام عیار آن. اعضای این انجمن در استان‌های متعددی مجتمع‌های کشاورزی به منظور برخورد با دهقانان و آماده کردن آن‌ها برای تدارک انقلاب تشکیل دادند و به موازات آن، میان روشنفکران و کارگران کارگاه‌ها و کارخانجات شهرهای متعدد و مخصوصاً در پترزبورگ فعالیت آغاز کردند.

علی‌رغم اغتشاشات دهقانی در کشور اعضای «زمیلیایی ولیا» موفق به ایجاد روابط واقعی با دهقانان نشدند چه رسد به سوق دادن آن‌ها در مسیر یک مبارزه آگاه انقلابی.

از سویی دیگر جنبش کارگری در شهرها وسعت می‌یافت. هر سال ده‌ها اعتصاب و اغتشاش متعدد در می‌گرفت. کارگران در برابر خودکامگی صاحب‌کاران و تقلیل بی‌رویه دست‌مزد و بدی شرایط کار، قیام می‌کردند. آن‌ها افزایش دست‌مزد و تقلیل ساعات کار را خواستار بودند. یک تشکیلات کارگری غیر قانونی در ۱۸۷۵ در «ادسا» تحت نام «انجمن کارگران جنوب روسیه» ظهور کرد که تقریباً توانست یک سال خود را حفظ کند. در ۱۸۷۸ کارگران انقلابی پترزبورگ «انجمن کارگران شمال روسیه» را بنیان گذاشتند که توسط «س. کالتورین» نجار و «اوبنورسکی» قفل‌ساز رهبری می‌شد. «انجمن شمالی» هدف نهایی خود را انهدام رژیم

1: Plékhanov.

2: Alexandre Mikhaïlov.

سیاسی و اقتصادی غلط حاکم می‌دانست . برای دست‌یافتن به این هدف می‌بایست قبل از هر چیز آزادی سیاسی به دست آورد . این اولین قدم پیش‌آهنگان پرولتری و قدمی قاطع نه تنها در رهایی از ایده‌تولوژی پوپولیست‌ها ، بلکه در رهایی از « غیر سیاسی بودن » و نیز رهایی از اندیشه‌های آنارشستی بود . « انجمن شمالی » نقش مهم در روابط با جنبش‌های کارگری جهانی داشت .

انرژی پرتوان انقلابی پرولتاریای روس که بعداً آن را در رأس جنبش آزادی‌بخش قرار داد ، از سال‌های ۷۰ در فعالیت‌بهترین نمایندگانش احساس می‌شد . در جریان محاکمه‌های سیاسی ، اغلب سخنان شجاعانه و مبارزه‌طلبانه کارگران میان مردم منعکس می‌شدند . مخصوصاً نطق شجاعانه کارگر بافنده ، « پیوتر آلکسیف » در ۱۸۷۷ که ماهیت رژیم تزاری را افشاء کرد و پیش‌بینی کرد که يك انقلاب خلقی آن را به زودی از میدان به در خواهد کرد .

در سال‌های ۷۰ هنگامی که برای دومین بار پس از رفورم يك موقعیت انقلابی ظهور کرد ، جنبش انقلابی به اوج خود رسید . این مسئله نتیجه جنگ روسیه - عثمانی در سال ۱۸۷۸-۱۸۷۷ بود که علی‌رغم پیروزی ، نشان داد که رژیم تزاری تا چه حد پوسیده شده است . این جنگ سستی‌ها و کم‌بودهایی را در امر تدارکات و کهنگی سلاح‌های روسی آشکار ساخت . همه سرخورده و خشمناک از اشتباهات بزرگی بودند که در جریان عملیات جنگی به دلیل محاسبات و نقشه‌های غلط ارتشیان به وقوع پیوسته بود و به شهادت سربازان بسیاری منجر شده بود . نارضایتی در تمام قشرهای جامعه به دلیل نتایج شوم اقتصادی جنگ نظیر افزایش مالیات‌ها و ویرانی اقتصاد دهقانی افزایش یافت . اعتبار دولت که اینک به طور جدی متزلزل شده بود ، بار دیگر به دلیل مفاد معاهده برلن تضعیف شد .

فضای سیاسی آتشین بود . در چنین جوی ، در ژانویه ۱۸۷۸ ،  
سوء قصد انقلابی پوپولیست جوان «ورا زاسولیتچ»<sup>۱</sup> نسبت به شهردار  
پترزبورگ «تروپوف»<sup>۲</sup> صورت گرفت . وی می‌خواست از توهین‌هایی که  
در زندان نسبت به «بوغولیف»<sup>۳</sup>، عضو زمیلیایی ولیا روا داشته بودند  
انتقام گیرد .

از این زمان به بعد پوپولیست‌ها بیش از پیش به ترور سیاسی دست  
زدند . در ۱۸۷۸ «س. کراوچینسکی» ، رییس ژاندارم‌های «مزانسف»  
را به قتل رساند . در ۱۸۷۹ ، «آ. سولویف»<sup>۴</sup> به جان الکساندر دوم  
سوء قصد کرد . سوء قصد ناکام ماند و «سولویف» را اعدام کردند .  
جریانی در میان پوپولیست‌ها شکل گرفت که به اعتقاد هواخواهان آن  
ترور مؤثرترین وسیله برای ساقط کردن حکومت مطلقه و به دست آوردن  
آزادی‌های سیاسی بود . ظهور چنین جریانی نشانه کم‌بود وابستگی‌های  
محکم با توده‌ها بود .

در طول دوره بحران سیاسی بین ۱۸۷۸ و ۱۸۸۱ شور انقلابی  
تمام قشرها را دربرگرفت . جنگ ، دهقانان را به جنب و جوش آورده  
بود و به آن‌ها امید تقسیم مجدد اراضی را می‌داد . در جریان سال‌های  
۱۸۷۸-۱۸۸۰ زدوخورد میان دهقانان و مالکان اراضی و مقامات رسمی  
با دهقانان بیش از پیش به پدیده‌های فراوانی تبدیل می‌شد که در جریان  
ده‌ها دولت ادامه یافت .

در پایان سال‌های ۷۰ اعتصابات مهمی در پترزبورگ ، مسکو و  
در چند شهر دیگر به وقوع پیوست . این‌ها هنوز چیزی جز اعتصابات  
ساده و لحظه‌ای نبودند ، ولی کارگران انقلابی و روشنفکران در آن‌ها  
شرکت داشتند (مخصوصاً در اعتصابات ۱۸۷۸ و ۱۸۷۹ در پترزبورگ).

1: Véra Zassoulitch.

2: Trepov.

3: Bogolioubov.

4: Soloiuev.

دانشجویان نقش قابل ملاحظه‌ای در این دومین دوره شور انقلابی به عهده داشتند. دانشگاه‌های دوپایتخت، دانشکده‌های طب و جراحی، مدارس فنی، مراکز اغتشاشات بی‌وقفه و گاه به وضوح ضد دولتی بود. مجامع لیبرال با این جوش و خروش بیگانه نمی‌ماندند. در دومین نیمه ۱۸۷۸ دولت اعلامیه‌ای خطاب به مؤسسات اداری چاپ کرد که آن‌ها را به کمک در راه مبارزه بر علیه جنبش انقلابی دعوت کرد. بسیاری از انجمن‌های ایالتی<sup>۱</sup> اظهار خوش‌حالی و وفاداری و سرسپردگی نسبت به مقامات رسمی کردند ولی چندتایی، مخصوصاً انجمن‌های «تور»، «چرنیکف»، «خارکف» با انتقاد از سیاست دولتی به رفرم‌های لیبرال اظهار تمایل کرده و راه و روش‌هایی کمابیش کلی برای ایجاد یک حکومت مشروطه پیشنهاد کردند. یک کنگره محرمانه با شرکت لیبرال‌ها در مسکو به منظور متحد کردن جنبش لیبرال در بهار ۱۸۷۹ تشکیل شد.

در حالی که نارضایتی و تحریک انقلابی افزایش می‌یافت، نشانه‌های دودلی و تزلزل در خود دولت ظهور می‌کرد. راه‌هایی که دولت در مبارزه علیه جنبش انقلابی به کار می‌برد، هر روز بی‌رحمانه‌تر می‌شد. بیش از پیش به ترور و دادگاه‌های نظامی متوسل می‌شد. هیچ‌کس به ثبات دولت فکر نمی‌کند. این جمله را وزیر جنگ «میلیوتین»<sup>۲</sup> در ژوئن ۱۸۷۹ در یادداشت‌هایش نوشت.

در همان زمان که میلیوتین این کلمات را می‌نوشت، در «لیپسک» انقلابیون مخفیانه به هم پیوستند. این نشان‌دهنده یک مشی سیاسی جدید بود. عدم توافق‌ها در داخل «زمیلیایی ولیا» در میان هواداران قدیمی «غیر سیاسی بودن» و مبارزه به وسیله ترور سیستماتیک شدت یافته بود، و تصمیمات اتخاذ شده در کنگره عمومی مجمع «ورونژ» بی نتیجه مانده بود. از تابستان ۱۸۷۹ «زمیلیایی ولیا» به دو تشکیلات جدید انقلابی

1: Zemstvos.

2: D. Millioutine.

«نارودنایا و نیا» یا «اراده خلق» و «چرنی پردل» تقسیم شد .

در اوت ۱۸۷۹ کمیته مجازات «نارودنایا و نیا» تصمیم به قتل الکساندر دوم گرفت، با این امید که ترور وی به رهایی کشور کمک خواهد کرد. رؤسای «نارودنایا و نیا»، «آندره ژلیابوف»، «الکساندر میخائیلوف»، «الکساندر کویانکوفسکی»<sup>۱</sup>، «سوفیا پروفسکایا»، «ورافینیه»، «نیکلای موروزوف» و «لئون تیخومیروف»<sup>۲</sup> بودند . «تیخومیروف» سرانجام به انقلاب خیانت کرد .

نارودنیک‌ها (نارودوولتسی) سوء قصدی تدارک دیدند. در نوامبر ۱۸۷۹ در حالی که تزار از کریمه باز می‌گشت بمبی روی خط آهن نزدیک مسکو منفجر شد این عمل نیز نظیر اقدام «استفان کالتورین» در فوریه ۱۸۸۰ که به حمایت «نارودنایا و نیا» برای انفجار بمبی در قصر زمستانی پترزبورگ صورت گرفته بود، ناکام ماند .

انفجار در قصر زمستانی، محافل حاکمه را شدیداً نگران ساخت تا جایی که تصمیم گرفتند دیکتاتوری بیابند که بتواند بلافاصله و قاطعانه انقلابیون را شکست دهد و با آن‌هایی که «خوش فکر» نامیده می‌شدند، مشغول شود . کنت «لوریس میلیکوف»<sup>۳</sup> را که ژنرال جنگ روسیه و عثمانی بود و در طی این جنگ درخشیده بود به عنوان دیکتاتور برگزیدند. روزنامه لیبرال «گولوس» ( ندا ) با تبریک به انتصاب «لوریس میلیکوف» اعلام داشت که این «دیکتاتوری قلب و فکر است .» ولی این «دیکتاتوری قلب» تقریباً هیچ کاری در زمینه لیبرالیستی واقعی به عمل نیاورد و به زحمت می‌توان گفت که تعدیل سبکی در رژیم سانسور و رفتار صحیح تری در برابر انجمن‌های ایالتی و اداره سانسور زیر نظر «دیتمتری تولستوی» وزیر آموزش که در سراسر کشور مورد تنفر بود، انجام گرفت.

1: Alexandre Kviatkovski.

2: Léon Tikhomirov.

3: Loris Mélikov.

این «دیكتاتورى قلب» وقتى كه به تعقيب عناصر راديكال در حال مبارزه  
برای منافع ملت می پرداخت، در برابر هیچ چیز متوقف نمی شد .  
«نارودنایا ولیا» در سیاست «لوریس میلیکوف» تاکتیکی مشاهده  
می کرد که بر این اساس بود : منفرد نگه داشتن انقلابیون به منظور آن که  
تحمل یوغ سیستم کهنه برای خرده بورژوازی آسان تر گردد . به این  
دلیل بود که نارودنیک ها مبارزه فعال خود را بر علیه دولت الکساندر  
دوم دنبال می کردند . پس از شش ماه سرانجام «شکار» تزار به موفقیت  
پیوست .

در اول مارس ۱۸۸۱ الکساندر دوم در پترزبورگ به دست  
نارودنیک ها کشته شد .

قبل از این تاریخ ، نارودنیک ها زیان های فراوانی متحمل شده  
بودند و به دلیل دستگیری رهبران شان دست خود را بسته می دیدند . پس  
از اول مارس قدرت تزار یسم باز ضربه های جدیدی به آن ها وارد ساخت .  
پس از قتل تزار اعضای کمیته مجازات «نارودنایا ولیا» که صحیح  
وسالم مانده بودند، نامه ای سرگشاده به الکساندر سوم نوشتند که در آن  
قول پایان دادن مبارزه تروریستی می دادند، به شرط آن که دولت زندانیان  
سیاسی را آزاد کرده و خواستار آن شدند که پس از رأی گیری کاملاً آزاد  
یک مجلس ملی به منظور تجدید حیات اجتماعی و سیاسی روسیه و بر طبق  
امیال ملت تشکیل گردد . ولی نتوانستند تظاهرات توده ها را به پشتیبانی  
از اعلامیه خود به دست آورند . آن ها در چنین وضعیت وخیمی از  
پشتیبانی محافل لیبرال که تنها یک بار به اعلامیه ای ملایم و طعنه های  
تو خالی اکتفا کرده بودند و اشارات مبهم به رفرم ها و لزوم حکومت مشروطه  
داشتند ، برخوردار نگشتند .

هنوز در روسیه سازماندهی محکمی در میان کارگران وجود نداشت  
و جنبش دهقانی غیرمتشکل باقی مانده بود .



به این دلیل بود که حرکت اجتماعی جدیدی که پس از جنگ روسیه-عثمانی زاییده شد منتهی به انقلاب نگردید. دولت تزاری توانست موقعیت‌های خود را حفظ کند و بیش‌تر از پیش مشی ارتجاعی و به وضوح تهاجمی اتخاذ کند. تا یک سال پس از اول مارس دودلی و عدم توافق در محافل دولتی و رهبران سیاست داخلی دیده می‌شد. در این محافل حتی طرح‌هایی که از اندیشه «اسلاووفیل‌ها» و اجتماع «زمسکی سوبور» الهام می‌گرفت، بررسی می‌شد، ولی این طرح‌ها به زودی به دور ریخته شدند. دوره‌ای طولانی از ارتجاع شدید حاکم شد.

## ۶- ارتجاع اشرافی سال‌های ۸۰ و شروع سال‌های ۹۰

الکساندر سوم سلطنت خود را با اعدام نارودنیک‌ها آغاز کرد. «ژلیابوف»، «سوفیاپتروفسکایا»، «کیبالچیچ»<sup>۱</sup> به دار آویخته شدند.

تزار اکراهی واقعی نسبت به هر آنچه کمی پیش‌رو بود داشت و به آن نام «لیبرالیسم فاسد» می‌داد. وی تمام اطمینان خود را به چماق ژاندارم‌ها می‌سپرد. همان چیزی که به او ارزش لقب «پسرتاج‌دار» را داده بود. یکی از مهم‌ترین الهام‌دهندگان ارتجاع سال‌های ۸۰ «پوبدونوتسف»<sup>۲</sup> بود. او دادن کوچک‌ترین امتیازی به افکار عمومی را برابر با «از دست رفتن روسیه» می‌دانست.

شخصیت دیگری که اهمیت زیادی نزد تزار داشت، «دیمتری تولستوی» وزیر داخله در ۱۸۸۲ بود. این دشمن کینه‌توز ادبیات و مطبوعات و آموزش برای رهبری سیاست ارتجاع اشرافی که الکساندر سوم حامی آن بود، بسیار به درد می‌خورد. هدف دولت الکساندر سوم

1: Kibaltchitch.

2: Pobédonostsev.

چنین بود که ضمن تعقیب دشمنان سیاسی ، ازپا درآوردن دانشگاه‌ها و مطبوعات و پایمال کردن حقوق ملیت‌ها ، روی رفورم‌های الکساندر دوم تجدید نظر کرده و هرآنچه به مذاق ارتجاعیون ، این عمال سرواژ خوش نمی‌آمد ، از میان آن‌ها بیرون کشیده شود. امتیازات «انجمن‌های ایالتی» باز هم کم‌تر و کنترل آن‌ها بیش‌تر شده بود . قانون انتخابات برطبق منافع اشراف اصلاح شد . اداره شهرها به وسیله ضد رفورمی از همان نوع محدود شد . مقام تازه‌ای تحت عنوان « ریاست انجمن ایالتی » به وجود آمد که در واقع قدرت اداری و حقوقی را برده‌فانان محلی اعمال می‌کرد .

سیمای کلی ایده‌ئولوژی ارتجاع در نوشته «موسکوسکایه ویده‌مونستی» اثر «کاتکوف» استاد وحشت‌سیاسی و افترا یافت می‌شود . نام او همچون همکار دیگرش « پوبدونوتسف » در چشم روسیه پیش‌رو هم‌چون سمبل تاریک فکری و اندیشه واپس‌گرا و سدراه نیروهای اجتماعی بود . شکست انقلابیون ، باعث دل‌سردی و بی‌تفاوتی بخشی از جامعه روسیه شد .

اپوزیسیون لیبرال برای همیشه صدای خود را بریده بود . حتی دیگر به گرفتن و گسترده کردن حقوق ملت فکر هم نمی‌کردند و تنها در اندیشه دفاع از امتیازات ناچیزی بودند که در جریان رفورم‌های الکساندر دوم به دست آمده بود . پاره‌ای از مخالفین سابق ، به ارتجاع پیوستند . لیبرال‌ها به تبلیغ تئوری‌های «دلایل کوچک» ، «اطاعت از واقعیت» و رد «قهرمان پروری» پرداختند . سال‌های ۸۰ شروع تلاش پوپولیسم انقلابی را نشان داد .

در چنین جو ارتجاعی بود که جنبشی به نام «تولستویسم» ظهور کرد . «لئون تولستوی» ، «مقاومت نکردن در برابر بدی» ، و « تعالی فردی ذهن » را به مثابه تنها راه بشریت برای غلبه بر بدی‌های خویش

تبلیغ می‌کرد. خود تولستوی در عین حال که «مقاومت نکردن در برابر بدی» را عنوان می‌کرد، استثمارتوده‌ها و ستم اربابان و دستگاه‌حکومتی و کلیسا بر ملت را بی‌رحمانه افشاء می‌کرد. ولی زیاد بودند افرادی از هواداران نظریات وی که مخصوصاً اشتباهات و ضعف‌های آموزش‌های او را نظیر آنچه مربوط به اطاعت و محکوم کردن عمل انقلابی بود، انتخاب می‌کردند.

اگر سال‌های ۸۰ را همچون دوره‌ای از انحطاط کامل در نظر بگیریم اشتباه کرده‌ایم. نویسندگان و متفکران بسیاری چون «سالتیکوف شچدرین»، «شلکوموف» و سایرین بر علیه ایده‌های «عدم مقاومت» و تئوری‌های «دلایل کوچک» مبارزه می‌کردند. آن‌ها، علاقه‌مندان مشتاقی در میان جوانان روشنفکر که گردن نهادن به واقعیت روسیاه را رد کرده و به دنبال وسیله‌ای برای مبارزه بودند، جست‌وجو می‌کردند.

سلطنت الکساندر سوم شعله‌ور شدن چند قیام دانشجویی را به خود دید. جنبش دانشجویی سال‌های ۱۸۹۰ - ۱۸۸۷ اهمیت خاصی دارد. در میان شرکت‌کنندگان در فعالیت انقلابی دانشجویان دانشگاه کازان در پایان سال ۱۸۸۷، مرد جوان ۱۷ ساله‌ای جا داشت. وی «ولادیمیر اولیانوف»<sup>۱</sup> رهبر آینده‌پرولتاریای انقلابی و حزب کمونیست، بنیان‌گذار آینده حکومت شوراهای، لنین بود. در همین سال فقط چندماه قبل از اغتشاشات کازان بود که تمام افراد یک گروه دانشجویان انقلابی که سوءقصدی علیه الکساندر سوم به رهبری برادر بزرگ لنین، «الکساندر اولیانوف» تدارک می‌دیدند، دستگیر و محکوم به اعدام شده بودند.

در روستاها نیز، شورش‌های دهقانی جریان داشت و هربار در محلی بروز می‌کرد.

ولی مهم‌ترین واقعه زندگی سیاسی و اجتماعی و مبارزه

1: Vladimir Oulianov.

آزادی خواهانه روسیه سال های ۱۹۰۰-۱۸۸۰ ، شروع جنبش کارگری توده ای و ظهور «سوسیال دمکراسی» روسی بود .

## ۷- رشد جنبش کارگری و ظهور «سوسیال دمکراسی» روسی .

از ۱۸۸۱ تا ۱۸۹۰ می توان بیش از ۴۵۰ اعتصاب کارگری آگاه برشمرد . مهم ترین آن ها اعتصاب کارگران کارخانه بافندگی «موروزوف»<sup>۱</sup> در نزدیکی مسکو در سال ۱۸۸۵ بود . خواست های مطرح شده «با شرکت تمام کارگران» تهیه و به دولت عرضه شد . در میان تقاضاها در مورد وضع قانون محدود کننده جریمه ها و افزایش دستمزدها و تنظیم شرایط استخدام کارگران و سانسور سخن رفته بود .

وجه مشخصه این اعتصاب مشهور ، سازماندهی خوب آن ، استواری کارگران در جبهه مخالف خود در برابر مدیران کارخانه بود و نیز ارتشیانی که برای سرکوبی اعتصاب فرستاده شده بودند . یکی از رهبران کارگران «پیوتر مويسنکو» عضو قدیمی «انجمن شمالی کارگران روسیه» بود . صدها کارگر تبعید شده و یا به دادگاه فرستاده شدند . این محاکمات حتی مطبوعات ارتجاعی را مجبور به اعتراف این مسئله کرد که در روسیه «مسئله کارگر» وجود دارد .

اعتصاب در کارخانه «موروزوف» ، اعتصابات بسیاری به دنبال خود داشت . دولت که نگران شده بود در ۱۸۸۶ راضی به تدوین قانونی برای محدود کردن اختیارات تام سرمایه داران و تقلیل جریمه ها شد .

رشد کاپیتالیسم . رشد کارگران واقعی که دارای شعور طبقاتی پیش رو بودند و نیز اعتصابات روزافزون . همگی علاقه مندی زنده ای در میان روشنفکران دمکرات نسبت به پرولتاریا و مبارزه کارگری به وجود

1: Morozov.

آورد . و ظهور سوسیال دمکراسی در روسیه را تدارك دید .

«ژرژ پلخانوف» (۱۸۵۶-۱۹۱۸) پیشوای سوسیال دمکراسی روسیه شد . پلخانوف در مدرسه معادن در پترزبورگ تحصیل کرده بود . در اواسط سال های ۷۰ به جنبش انقلابی پوپولیست ها پیوست . بعدها وی یکی از بانیان «زمیلیایی ولیا» شد . وی که دشمن سرسخت تروریسم بود ، به همراه «اکسلرود»<sup>۱</sup> و «ا. آپتکمان»<sup>۲</sup> و «ورا زاسولیچ» و دیگران تشکیلات «چرنی پردل»<sup>۳</sup> را پی ریزی کرد . وی که توسط پلیس تحت تعقیب بود ناچار به مهاجرت به خارج شد . او سایر رفقای مبارز اوشیوه های قدیمی مبارزه پوپولیست ها را مورد تردید قرار دادند . آن ها نظریات مارکس و انگلس را فرا گرفتند و با جنبش کارگری در اروپا مربوط شدند ، و سرانجام در ۱۸۸۲-۱۸۸۳ تئوری پوپولیست ها را قاطعانه رد کردند . و به این صورت بود که در پایان سال ۱۸۸۳ در خارج از کشور نخستین گروه سوسیال دمکرات روسی به نام «آزادی کار» به رهبری «پلخانوف» ، «اکسلرود» ، «زاسولیچ» ، «دویتچ» و «اینیاتوف»<sup>۴</sup> تشکیل شد .

این گروه به اشاعه آثار مارکس و انگلس در روسیه مشغول شد ، و دو اثر از پلخانوف به نام های «سوسیالیسم و مبارزه سیاسی» و «مباحثات ما» را چاپ کرد . پلخانوف به خاطر کتاب مشهورش به نام «سعی در گسترش مفهوم واحد تاریخ» به عنوان يك مارکسیست شناخته شد .

وی مدافع سرسخت و مبلغ عالی فلسفه مارکسیسم و ماتریالیسم دیالکتیک بود . وی مسایل جامعه شناسی مارکسیستی را به شیوه ای پرنثر آموخت . پلخانوف ماتریالیسم تاریخی را در مقابل «روش ذهنی در جامعه شناسی» که ایده آلیستی و غیر علمی بود و نزد پوپولیست ها رواج داشت ؛ می گذاشت . پلخانوف ضمن رد تره های آن ها ، نشان داد که روسیه اینک

1: P. Axelrod.

2: O. Aptkman.

3: Tchoray Pérédol.

4: Ignatov.

راه رشد سرمایه‌داری را در پیش گرفته و به عقب برنخواهد گشت. و باید نسل جوان پیش‌روی روسیه تمامی نیروی خود را در امر سازمان‌دادن طبقه کارگر و رشد شعور سوسیالیستی در صفوف آن‌ها به کار گیرد. به اثبات رسیده بود که مسیر انقلاب در روسیه موفقیت‌های جنبش کارگری را زیاد کرده و لزوم تشکیل حزب کارگری و سوسیال دموکراسی را پدید آورده بود. پلخانوف برخلاف نقطه نظرهای پوپولیست‌های اوتوپیست نشان داد که روسیه نه یک انقلاب سوسیالیستی، بلکه یک انقلاب بورژوا دموکراتیک در پیش رو دارد.

از سویی نقطه نظرهای پلخانوف نیز کاملاً درست نبود. وی نقش دهقان را در ارتباط با پرولتاریا در مبارزه انقلابی و نیز نقشی که بورژوازی در جنبش آزادی بخش به عهده دارد، از قلم می‌انداخت. این اشتباهات از سال‌های ۹۰ - ۸۰ شروع شدند و بعدها پلخانوف را به اردوگاه اپورتونیست‌ها و منشویک‌ها سوق داد.

اعمال گروه «آزادی کار» که از طرف انگلس حمایت می‌شد، دارای اهمیت اجتماعی بزرگی بود و علی‌رغم حملات شدید پوپولیست‌ها، اندیشه‌ها و آثارشان به روسیه نفوذ کرد. مارکسیسم کم‌کم اذهان جوانان انقلابی روشنفکر و کارگران را تسخیر می‌کرد.

در سال‌های ۸۰ و شروع سال‌های ۹۰ در روسیه، چند اجتماع از گروه‌های مارکسیست وجود داشت. اولین آن‌ها (از نظر تاریخ تشکیل) گروه «بلاگوف»<sup>۱</sup> بود که به نام دانشجوی بلغاری بنیان‌گذار آن نامیده شد. وی بعدها یکی از درخشان‌ترین مبارزان جنبش سوسیال دموکراسی و کمونیسم در بلغارستان شد. به موازات این گروه در پترزبورگ، مجمعی به رهبری «توچیسکی»<sup>۲</sup> فعالیت می‌کرد. همچنین در پترزبورگ، گروه «بروسنف»<sup>۳</sup> نیز در پایان سال‌های ۸۰ و شروع سال‌های ۹۰ به تبلیغ

1: Blagolov.

2: Totchiski.

3: Broussnev.

سوسیال دمکراسی مشغول بود . مسکو ، «کیف» ، «ادسا» ، «قازان» ، «ویلنا» ، «مینسک» و چندشهر دیگر نیز دارای مجامع مارکسیستی بودند . در رأس اولین سوسیال دمکرات های «قازان» و ناحیه ولگا ، انقلابی جوان و مستعدی به نام «نیکلای فدوسیف» بود که انجمنی را رهبری می کرد که در پایان سال های ۸۰ لنین جوان در آن عضو بود . فعالیت این گروه های اولیه سوسیال دمکرات جنبه نسبتاً محدودی داشت . هدف آنها اساساً شرح اصول دکتربین مارکسیستی و پرورش سوسیال دمکرات های آگاه در میان صفوف کارگران و روشنفکران مترقی بود . ولی کار آنها با اهمیت تر از این بود ، زیرا تضمین کننده مرحله ای در آینده به شمار می رفت که با فعالیت سوسیال دمکراسی مشخص شده و پیوندی ناگسستنی با نام لنین داشت .

## ۸- فرهنگ ملت روس و سایر ملل روسیه .

زوال سرواژ و رشد کاپیتالیسم ، توسعه جنبش انقلابی ، فعالیت فزاینده توده ها و قطع رابطه با شیوه کهن زندگی ، نتیجتاً تأثیر قاطعی بر فرهنگ ملت روس و سایر ملل امپراتوری گذاشت .

دوره ای که به دنبال رفورم دهقانی آمد ، به وسیله سیرقهقرایی و تحول زیرساختی واضحی مشخص می شود .

مسئله زمینه ساخت در کتاب ها و روزنامه ها وسیعاً بحث می شد ، مجلات جدید و مترقی ظهور کرد که به مسایل آموزشی می پرداختند . نویسندگانی چون «چرنیشفسکی» ، «دوبرولیوف» ، «پیسارف» سرسختانه رکود آموزش متوسطه را افشا می کردند و رابطه محکم موجود میان مبارزه در راه آموزش و مسایل عینی و کلی جنبش را خاطر نشان می ساختند . این دوران متفکران بزرگ و مربیانی چون «ن. پیروگوف» دانشمند و

جراح مشهور ، «س. اوشینسکی» و «لئون تولستوی» که کارهای زیادی در رشد پداگوژی کرد ، در خود پرورش داد .

در این زمان بود که از شهرهای متعددی موج مبارزه برای تشکیل مدارس یکشنبه برخاست که فعالترین شرکت کنندگان آن دانشجویان و جوانان بودند . دولت شروع به ممنوع کردن مدارس یکشنبه‌ای<sup>۱</sup> در سالهای ۶۰ کرد. سپس خواهی نخواهی مجبور به در نظر گرفتن ضروریات تحول در کشور شده و چند رفورم مربوط به آموزش ابتدایی ، متوسطه و عالی کشور به عمل آوردند . اصلاحی که در پاره‌ای موارد حرکت را به عقب می‌برد. ولی هر چه ارتجاع خود را تقویت می‌کرد ، همان قدر دولت مدارس را تحت کنترل صاحب‌منصبان ، کشیشان و اشراف قرار می‌داد. بخش بزرگی از کودکان و بزرگسالان مدرسه‌رو، با منع ورود به مدارس روبه‌رو شدند . بهترین تشکیلات ابتدایی در روستاها ، مدارس دولتی و بدترین آن‌ها مدارس تحت اختیار کشیش‌ها بودند .

به هنگام رفورم دهقانی، در روسیه ۸۵ دبیرستان پسرانه (مهمترین مدارس متوسطه ) با ۲۵ هزار شاگرد وجود داشت . ربع قرن پس از آن رقم دبیرستان‌ها از انواع مختلف سه برابر و تعداد شاگردان به ۷۰ هزار نفر بالغ شده بود . ولی به زودی دولت اقداماتی برای از میان برداشتن مدارس طبقات پایین («بچه آشپزها») به عمل آورد ، و شماره دبیرستان‌ها کاهش یافت . مدارس فنی و بازرگانی و غیره نیز وجود داشت. تحت فشار افکار عمومی آموزش متوسطه برای دختران نیز به راه افتاد. در نیمه اول سال‌های ۹۰ نزدیک به ۳۰۰ مدرسه متوسطه دخترانه و ۷۵ هزار شاگرد وجود داشت .

دوره بعد از رفورم همچنان با پیشرفت‌هایی در امر آموزش عالی مشخص می‌شود . چند دانشگاه جدید افتتاح شد و رقم دانشجویان از

1: école du dimanche.



۵ هزار در اواسط سال‌های ۶۰ به ۱۴ هزار در نیمه اول سال‌های ۹۰ متجاوز شد. پس از ۱۸۶۳ برای دانشگاه‌ها اساسنامه نیمه لیبرالی تدوین شد که به دلیل آن سطح آموزش بالا رفت. اما دولت به زودی نسبت به اساسنامه‌ای که خود قبول کرده بود شدت عمل به خرج داد و در ۱۸۸۴ محدودیت‌های ارتجاعی جدیدی را بر آن اعمال داشت. در جوار دانشگاه‌ها، مؤسسات آموزش عالی تخصصی چون «آکادمی طب و جراحی»، بعدها «آکادمی نظامی»، مدرسه معادن، مدرسه تکنولوژی، مدرسه راه آهن، مدرسه الکترونیک، آکادمی کشاورزی و غیره به وجود آمدند. و به موازات آن، پایه‌های اولیه آموزش عالی زنان نیز در همین دوران ریخته شد.

در حوزه علوم اجتماعی پیشرفت‌های بزرگی حاصل شد، و این علی‌رغم شرایط بدکار و اغلب در خارج از دانشگاه‌ها و آکادمی‌های علوم صورت می‌گرفت. در آنجا نمایندگان اندیشه دمکراتیک نقش تعیین کننده داشتند. کسانی چون «چرنیشفسکی»، «دوبرولیوف»، «هرزن»، «پیسارف» و کمی بعد مریدان اندیشه مارکس. همین‌طور رقمی از دانشمندان بزرگ که به محافل انقلابی دمکرات وابسته بودند. انگلس توانست بگوید که در روسیه: «اندیشه‌های انتقادی و تحقیقی صبورانه در حوزه تئوری صرف، قابلیت این ملت را نشان داد که چرنیشفسکی و دوبرولیوف آنرا به ثبوت رساندند» و نشان‌دهنده این مسئله بود که مکتب تاریخی و انتقادی روسیه در سطح بالاتری در مقایسه با آلمان و فرانسه، به صورت علم تاریخ رسمی قرار داشت.

در میان آثار نویسندگان بورژوا در مورد تاریخ روسیه، جالب‌ترین آن‌ها آثار «سولویف»<sup>۱</sup> و «کلیوچفسکی»<sup>۲</sup> بودند و آثار تاریخ نویس «سموسکی»<sup>۳</sup> (دوست و همکار پوپولیس‌ها، پیرامون تاریخ دهقانی آثار

1: Soloviev.

2: Klioutchevski.

3: Semevski.

محققینی «کوالوسکی»<sup>۱</sup>، «کارثف»<sup>۲</sup>، «لوچیتسکی»<sup>۳</sup> و «وینوگرادوف»<sup>۴</sup> در مورد تاریخ اروپای غربی نیز بسیار جالب هستند. شکل گیری مکتبی ناشی از آموزش های انقلاب فرانسه دیده می شد. در حوزه تاریخ ادبیات روسیه و غرب همچنین در زبان شناسی آثار «پپین»<sup>۵</sup>، «پتبنیا»<sup>۶</sup> (برادر قهرمان قیام ۱۸۸۳ لهستان) «وسلوفسکی»<sup>۷</sup> بیش از همه مشهور هستند. جادار دکه در مورد مطالعه فرهنگ شرقی به دانشمندانی چون «مینایف»<sup>۸</sup> «روزن»<sup>۹</sup>، «رادلف»<sup>۱۰</sup> و غیره اشاره کنیم. همچنین اهمیت مطالعه فرهنگ و تمدن بیزانس و اسلاو را که توجه دانشمندان روس را همواره به خود معطوف می داشت باید ذکر کرد.

تبلیغ عقاید مارکسیستی در روسیه تأثیر استثنایی و زیادی بر سرنوشت علوم انسانی داشت. بر روی این پایه های مارکسیستی است که پلخانوف علم اقتصاد جدید و فلسفه و نقد ادبی و تاریخ نگاری روسیه را پی ریزی کرد. بعدها آتارلنن که مرحله جدیدی از تاریخ مارکسیسم است، ارتقای قابل ملاحظه ای به ارمغان آورد. در علوم طبیعی، ریاضیات، و علوم فنی دانشمندان روسی در ارتباط وسیع با دانشمندان کلیه کشورها بودند.

علوم ریاضیات و مکانیک، در سال های دهه ۶۰ به وسیله آثار دانشمندانی چون «چبیشف»<sup>۱۱</sup>، «لیاپونف»<sup>۱۲</sup>، «مارکف»<sup>۱۳</sup>، «کوالوسکی»<sup>۱۴</sup> غنی شد. از سوی «ستولتوف»<sup>۱۵</sup> به کشفیات مهمی درباره پدیده فتوالکتریک نایل آمد.

«پوپوف»<sup>۱۶</sup> رادیو را اختراع کرد. ستاره شناس برجسته «بردیخین»<sup>۱۷</sup>

- |                 |                   |                 |
|-----------------|-------------------|-----------------|
| 1: Kovalevski.  | 2: Kareév.        | 3: Loutchitski. |
| 4: Vinogradov.  | 5: Pypine.        | 6: Potebenia.   |
| 7: Vessélavski. | 8: Minajev.       | 9: Rozen.       |
| 10: Radlov.     | 11: Tchebychev.   | 12: Liapounov.  |
| 13: Markov.     | 14: Kavalevskafa. | 15: Stolétov.   |
| 16: Popov.      | 17: Brédikhine.   |                 |

تحقیقاتی با اهمیت پیرامون فضا و ستاره‌شناسی به عمل آورد. از شیمیست‌هایی چون «بوتلروف»<sup>۱</sup> تنظیم کننده طبقه‌بندی تناوبی عناصر شیمیایی نیز باید نام برد. در زمین‌شناسی «فدوروف»<sup>۲</sup> اساس کریستالوگرافی مدرن را پی‌ریزی کرد. «کارپینسکی»<sup>۳</sup>، که بعدها رییس آکادمی علوم شد، آثار مهمی در زمین‌شناسی نوشت. «دکوچائف»<sup>۴</sup> پایه‌های پداگوژی را ریخت و شاگرد وی «ورنادسکی»<sup>۵</sup> پایه‌گذار ژئوشیمی شد.

بیولوژی نیز توانست در روش پر بار تئوری داروین غور کند. گیاه‌شناس بزرگ روس ویکی از آفرینندگان کشاورزی علمی «تیمریازوف»<sup>۶</sup> را باید نام برد (وی از خود آثار قابل توجهی پیرامون عمل فتوسنتز گیاهان باقی گذاشت) و به عنوان مدافع داروین‌یسم شناخته شد. آخر قرن نوزدهم شاهد شروع تحقیقات دانشمند برجسته «میچورین»<sup>۷</sup> در ادامه کار داروین بود.

دانشمندان دیگر، «کوالوسکی»، «متچنیکوف»<sup>۸</sup> علم جنین‌شناسی تطبیقی را رواج دادند. کشفیات آن‌ها نقش اساسی در فهم تکامل دنیای جانوری داشت. «منچیکوف» در علم طب که نام «پوتکین» نیز در عرصه آن می‌درخشید، خود را نشان داد. «و. کوالوسکی» که اهمیت زیادی برای داروین قابل بود، پایه‌گذار واقعی دیرینه‌شناسی تکاملی شد.

فیزیولوژیست ماتریالیست بزرگ «ستچنف»<sup>۹</sup> پدر فیزیولوژی جدید در روسیه است. کار وی را، «پاولوف»<sup>۱۰</sup> که اولین آثارش بین سال‌های ۱۸۷۰-۱۸۹۰ منتشر شد و فعالیت پر بارش در نخستین ثلث قرن بیستم دنبال شد، پی‌گیری کرد.

جغرافی‌دانان روس نیز سهم بزرگی داشتند. کسانی چون

1: Boutlerov.

2: Fedorov.

3: Karpinski.

4: Dokoutchaev.

5: Vernadsky.

6: Timiriazev.

7: Mitchourine.

8: Metchnikov.

9: Sétchenov.

10: Paulov.

«سیمونوف تیانشانسکی»<sup>۱</sup> ، «پرژوالسکی»<sup>۲</sup> ، «پتانین»<sup>۳</sup> و دیگران .  
«میلکوخو ماکلای»<sup>۴</sup> سیاح مشهور ، کاشف اقیانوسیه و اندونزی ،  
سخنان تندی درباره ستم استعماری و نژاد پرستی دارد ، وی با شیفتگی  
از حقوق و حیثیت انسان دفاع می کرد .

در میان پیروزی های اساسی علوم فنی در روسیه ، در نیمه دوم قرن  
نوزدهم ، باید از اختراعات الکتروتکنیسین هایی چون «لودیگون»<sup>۵</sup> و  
«یابلوچکوف»<sup>۶</sup> (قوس الکتریکی و ترانسفورماتور جریان متناوب) نام  
برد . مهندس نابغه ای به نام «موژایسکی»<sup>۷</sup> اولین هواپیما را ساخت .  
هم چنین باید به کارهای «چرنف»<sup>۸</sup> ، ابداع کننده علم جدید شناخت فلزات  
اشاره کرد .

ادبیات و نقد ادبی مانند نیمه اول قرن ، نقش اول را در حیات  
فرهنگی ، اجتماعی و سیاسی کشور ایفا می کرد . منتقدین بزرگی چون  
چرنیشفسکی ، دوبرولیوف و بعدها «پیسارف» و بالاخره «میخائیلووسکی» ،  
علی رغم اشتباهات تشویریکی شان ، سنت بلینسکی را دنبال کرده و از اصولی  
دفاع می کردند که به موجب آنها ، ادبیات باید به طرز گسترده ای با  
زندگی پیوند داشته و در خدمت خلق باشد . رئالیسم انتقادی تقریباً  
بر ادبیات مسلط بود و بی عدالتی را افشاء و براندیشه های اجتماعی پیش رو  
صحیح می گذاشت . این ادبیات اساساً خلقی ، دمکراتیک و وطن پرست  
بود . برای استقرار عدالت اجتماعی مبارزه می کرد و از حقوق و منافع  
توده ها و فرد دفاع می کرد .

البته ، در میان نویسندگان ، افرادی ارتجاعی نیز بودند ، ولی  
آنها وزنه ای به شمار نمی آیند و اثری از خود در تاریخ ادبیات به جا

1: Semionov Tianchanski.  
3: Potanine.  
5: Lodygune.  
7: Mojański.

2: Préjevalski.  
4: Mikloukho Maklai.  
6: Iablotchkov.  
8: Tchernov.

نگذاشتند .

سال‌های ۱۸۸۰ - ۱۸۵۰ ، سال‌های طلایی رمان روسی بود .  
« تورگینف » يك رشته رمان ونوول با مایه‌های روان‌شناسانه و  
اجتماعی چون «رودین» ، «آشیانه مردان» ، «درشب قبل» ، «پدران و  
پسران» ، «زمین بکر» به‌تحریر درآورد که با نیروی شاعرانه عظیمی تکامل  
اندیشه‌ها را در جامعه روسیه آشکار ساخت . « تورگینف » به‌عنوان  
«حساس‌ترین شخص در برابر تپش قلب روسیه» شناخته شد ، وی به‌طرزی  
وسیع و همه‌جانبه با حیات ادبی غرب پیوند داشت .

«گنچاروف»<sup>۱</sup> که با «تورگینف» معاصر بود، به‌وسیله رمان‌هایی  
چون «داستان ساده» ، «ابلوموف» و «پرتگاه» مشهور شد. نام «ابلوموف»  
همواره مترادف با انگل‌های مولود نظام سرواژ باقی ماند . مفهوم  
«ابلوموفچینا» نشان دهنده منفعل بودن و رکود شد. دومین نیمه قرن  
نوزدهم آثار تولستوی و داستایووسکی را به ارمغان آورد .

«آندره موریس» می‌گوید که هرگز به‌خوبی و مفیدی «جنگ و صلح»  
و «آناکارنینا» چیزی نوشته نشده است و لئون تولستوی ، این نابغه  
قدرتمند ، در رمان‌های خود ، «جنگ و صلح» و «آناکارنینا» و  
«رستاخیز» و در داستان‌های کوتاه و اشعار و درام‌هایش ، «قدرت شیطانی» ،  
«میوه‌های قیام» ، «جسد زنده» ، «تعالی دهنده روح انسان بود. او قادر  
بود با شیوه‌ای رئالیستی ، زندگی دهقانان روسی و طبقات بالای اجتماعی  
را در لحظه‌های مختلف تکاملشان در طول يك قرن نشان دهد . به‌اعتقاد  
لنین ، تولستوی «آئینه انقلاب روسیه» بود . تولستوی در آثار خود  
توانایی وضع تفکر دهقان و مبارزه دهقانی را نشان می‌دهد . وی از  
استثمار فئودالی ، کاپیتالیستی و حکومتی و نیز از طبقات حاکمه ،  
کلیسا و نظامی‌گری متنفر بود ، با این‌وجود از نظر ذهنی جدا از انقلاب

1: Gontcharov.

باقی ماند. زیرا رهایی را در رد هرگونه شدت عملی جست و جو می کرد.

نبوغ رئالیستی لئون تولستوی تأثیری استثنایی بر ادبیات روسیه و خارج گذاشت، هرچند این تأثیر در غرب و شرق متفاوت بود. اشخاصی نیز بودند که نمی خواستند به جز ضعف های تولستوی، جنبه های دیگر کار این نویسنده را ببینند و چشم خود را بر آنچه در آثار وی اساسی بود، یعنی سرزنش و اعتراض، می بستند. با این وجود امروز بیش از همیشه هستند کسانی که چون گذشته از آثار این نویسنده، خدمت به بشریت، نشان دادن زندگی آن طور که هست و نفرت از زشتی اجتماع و جنگ را می آموزند، در میان تحسین کنندگان تولستوی می توان از «آنا تول فرانس»، «رومن رولان»، «جان گالزورثی» و «برنارد شاو» نام برد.

از این پیچیده تر سرگذشت داستایووسکی بود که در بازگشت از زندان با اعمال شاقه که به دنبال توقیف «محفل پتراشوتسی» به آن جاتبعید شده بود، در سال های ۱۸۸۰-۱۸۶۰، «خاطرات خانه اموات»، «سر شکسته گناهکار»، «تسخیر شدگان»، «جنایت و مکافات»، «ابله»، «گرفتاران»، «دوران جوانی» و «برادران کارامازوف» را به رشته تحریر در آورد. داستایووسکی نویسنده و روان شناس نابغه ای بود و با تندی فراوانی تضادهای زندگی اجتماعی دوران خود را آشکار و بازسازی کرده است. وی رنج های بی شمار انسان را کشف کرد، انسانی را که مطیع قدرت پول است. وی دل سوزی بی اندازه ای نسبت به محرومان و ستم دیدگان داشت و رؤیای نیک زندگی پاک و زیبا را در سرداشت، ولی با اشتباه گرفتن راه هایی که می توانست به این اعتقاد جامه عمل بپوشاند، رهایی را در مذهب و فروتنی و اطاعت جست و جو می کرد. این اعتقادات، ساختمان رئالیستی آثار او را مخدوش ساخته و او را درگیر بحث و مشاجره با محافل انقلابی می کرد.

نویسنده بزرگ و طنزنویس عصر، «سالتیکوف شچدرین» بود. در آثار او که به طور استثنایی بدیع و هم‌ردیف با آثار مهم طنز جهان هستند، نظیر «قطعه‌های محلی»، «داستان يك شهر»، «خانواده گولولوو»، «پوشکونیة قدیم ما»، «افسانه‌ها» و غیره وی هم چون دوست دانای خلق و سرزنش‌کننده قاطع دشمنان و حکومت مطلقه، فتودال‌ها و کاپیتالیست‌های حریص و عمال مطلق‌العنان آنان به حساب می‌رفت.

نام «سالتیکوف شچدرین»، بانام شاعر دمکرات «نکراسوف»، سراینده درد ورنج‌های ملت و نیز عظمت و شجاعت و قدرت آن‌گروه خورده است. «نکراسوف»، نگارنده اشعار و منظومه‌هایی ملمهم از خلق است. (مخصوصاً منظومه بزرگ وی به نام «چه کسی در روسیه خوب زندگی می‌کند؟»). وی مدیر بهترین روزنامه‌های زمان خود «سوره‌منیک»، «اوتچستونیه زاپیسکی» بود و رهنمودهای دوستان خود «بلینسکی»، «چرنیشفسکی» و «دوبرولیوبف» را دنبال می‌کرد.

در میان نویسندگان وابسته به جنبش انقلابی باید از «گلباوسپانسکی» نام برد، وی با وجود گرایش‌های پوپولیستی توانست عمیقاً تضادهای زندگی روستایی را درک کند.

در سال‌های ۸۰ شخصیت‌های برجسته جدیدی در صحنه ادبیات ظاهر شدند، مانند «کورولنکو»<sup>۱</sup>، «چخوف»<sup>۲</sup> و نیز «مامین سیبریاک»<sup>۳</sup> که نویسنده رمان‌های بدیعی پیرامون زندگی معدن‌چیان اورال بود. ادبیات روسیه در نیمه دوم قرن نوزدهم همان‌طور که دیدیم در تسلط رئالیسم انتقادی بود و در این موازات از جریان دیگری نیز تغذیه می‌کرد: «جریان هنر صرف» که سرشناس‌ترین نمایندگان آن شاعرانی چون، «مایکوف»<sup>۴</sup>، «پلونسکی»<sup>۵</sup>، «فت»<sup>۶</sup> و «الکسی تولستوی»<sup>۷</sup> بودند.

1: Korolenko.

2: Tchekhov.

3: Mamine-Sibiriak.

4: Maikov.

5: Polonski.

6: Fet.

7: Alexis Tolstoj.

این دوره در زمینه موسیقی نیز بی‌نهایت پر بار بود .  
 سال‌های ۶۰ و ۷۰ دوران «توفان و مبارزه» در موسیقی روسی و  
 تحت تأثیر گروه قدرتمند «پنج نفری» بود که همکاری برادرانه‌ای واقعی  
 میان آهنگ‌سازان آن برقرار بود. «میلیزبالاکیروف»<sup>۱</sup>، «موسورگسکی»<sup>۲</sup>،  
 «الکساندر بورودین»<sup>۳</sup>، «نیکلای ریمسکی کورساکوف»<sup>۴</sup>، «سزار گوئی»<sup>۵</sup>  
 و منتقد بزرگ «ولادیمیر ستاسوف»<sup>۶</sup> در این گروه فعالیت داشتند . همه  
 آن‌ها تحت تأثیر ادبیات دمکراتیک بودند . آن‌ها از مسایلی چون رسالت  
 اجتماعی هنر و روابط متقابل هنر با نیازهای خلق الهام می‌گرفتند .  
 اساس مایه‌های پیوند ایشان با خلق در هنر ، سرودهای خلقی بود .  
 رئالیسم ، آمیخته با نوعی رمانتیسم پیش‌رو و الهامی که از خلق  
 می‌گرفتند و بالاخره ستم‌گری ملی ، پایه‌های هنر اینان را تشکیل  
 می‌داد .

«گروه پنج نفری» که تماماً با عشق به میراث «گلنیکا» و  
 «دارگومیژسکی»<sup>۷</sup> پرورش یافته بودند ، به طور جدی به آموختن آثار  
 آهنگ‌سازان غربی و بالاخص «بتهوون» ، «شومان» ، «برلیوز» ، «لیتزن»  
 و «شوپن» پرداختند . درام‌های موزیکال ملی «موسورگسکی» نظیر  
 «بوریس گودونوف» و «خوانچینا»<sup>۸</sup> و اپرای «لاپوکووین» اثر «ریمسکی  
 کورساکوف» و منظومه باشکوه «پرنس ایگور» اثر «بورودین» از آثار مهم  
 آن‌هاست . پس از ازمه‌پاشیدن این گروه<sup>۹</sup>، گروه «ریمسکی کورساکوف» ،  
 به طرز خستگی‌ناپذیری کار آن‌ها را دنبال کرد . این گروه با تنظیم شاهکارهایی  
 ماندنی و فانتزی‌ها و افسانه‌هایی چون «سندگورچکا» ، «شب و مه» ،

1: Milij Balakirev.

2: Modeste Moussorgski.

3: Alexandre Borodine.

4: Nicolas Rimski-Karsakov.

5: Cesar Cui.

6: Vladimir Stassov.

7: Dargomyjski.

8: Khovanchtina.

9: Groupe Descinqs.



«سادکو» کارموسیقی را دنبال کرد .

«گروه پنج نفری» ، درزمینه سنفونی و موسیقی مجلسی نیز خود را نشان داد و در این قالب عناصر قهرمانی ، تغزلی و حماسی عرضه کرد .

دومین نیمه قرن نوزدهم چایکوفسکی نابغه را به بشریت عرضه داشت . کار چایکوفسکی در همین دوره سال‌های ۶۰ که «گروه پنج نفری» در حال تولد بود ریشه گرفت و در سال‌های ۷۰ و پایان سال‌های ۹۰ شکفته شد .

دست‌آورد چایکوفسکی در زمینه اپرا عظیم بود . شاهکارهایی مانند «اوژن اونگین» و «بی‌بی‌پیک»<sup>۱</sup> از آثار او هستند . شهرت او بیش‌تر به خاطر باله‌هایش نظیر «دریاچه قو» ، «زیبای خفته» و «فندق شکن» است که تاریخ رقص را دگرگون ساخت . کارسنفونی و موسیقی مجلسی وی تأثیری نظیر کار «موتسارت» ، «بتهوون» و سایر نوابغ جهان موسیقی داشت .

«گروه پنج نفری» ، موسیقی حماسی روسیه را رشد دادند و چایکوفسکی پایه‌گذار موسیقی «تغزلی - دراماتیک» بود . او نیز مانند «گروه پنج نفری» ، رسالت اجتماعی هنر را مد نظر داشت . وجه مشخصه کار وی، صداقت و گرمی و حساسیت و روان‌شناسی ظریف اوست . او شیفته تم‌ها، اندیشه‌ها و شخصیت‌های ادبیات روسیه (پوشکین - گوگول - آستروفسکی) بود، همان‌قدر نیز به ادبیات کلاسیک غرب (دانته - شکسپیر - شیلر - بایرون) توجه داشت . اما این تأثیرها را در موسیقی خود به شکلی مجسم می‌کرد که در تمام جنبه‌ها اعم از ساختمان موسیقی و زیربنای هنری و ایده‌تولوژیک ، خصوصیات ملی خود را حفظ می‌کرد .

آهنگ‌ساز و منتقد بزرگ «سروف» سه اپرا در سال‌های ۶۰ ساخت

1: Dame de Pique.

«نیروی دشمن»، «راگندا» و «ژودیت». وی در پترزبورگ اولین کنسرواتوار روسیه را تأسیس کرد. آثار او همیشه محبوبیت داشته‌اند. اپرایی به نام «شیطان»، قطعاتی برای پیانو و قطعاتی برای موسیقی آوازی، «سرودهای ایرانی» و چند رمانس از آثار اوست.

در سال‌های ۸۰ و ۹۰ کار نسل جدیدی از آهنگ‌سازان شکفتن گرفت: «تانشف»، «گلازونوف»، «لیادوف»، «آرنسکی»، «کالینیکوف»، «لیپولیتوف ایوانوف»، «گرچانینف» و میان جوان‌ترها ایشان «راخمانینف» و «اسکریابین» را باید نام برد.

در جوار آهنگ‌سازان باید از نوازندگانی سخن گفت که هنر آن‌ها کوششی بزرگ در این نیمه‌قرن به حساب می‌رود. خوانندگان «تاتر ماری» پترزبورگ نیز بودند، مانند: «پتروف»، «لاوروسکایا»، «لئونوا»، «فتودورستراوینسکی» و زن و شوهری به نام «فینیه». در تاتر مسکو «خوخلوف» و «کورسف» هنرمندان قابل توجهی بودند. پیانیست بزرگ عصر «آنتوان روبینشتین» بود.

هنرهای دراماتیک نقش خاصی در حیات اجتماعی و فرهنگی بازی می‌کرد. در شروع سال‌های ۵۰ تاریخ تاتر روس به طرزی جدایی‌ناپذیر با نام «آستروفسکی» که قریب ۵۰ نمایش‌نامه نوشته بود، پیوند داشت. آستروفسکی زندگی روسیه را عمیقاً می‌شناخت و استاد بزرگ زبان محاوره‌ای بود و شجاعانه آداب کاسب‌کاران و نجیب‌زادگان را افشا می‌کرد.

نویسندگان دیگر «سوخوو-کابیلین»<sup>۱</sup>، «پیسسکی»<sup>۲</sup>، «لئون تولستوی»، «سالتیکوف شچدرین»، «آلکسی تولستوی» نیز نوشته‌هایی مشهور برای تاتر به جای گذاشته‌اند. پایان قرن شاهد شکفتگی استعداد چخوف بود. اجراها و نمایش‌های نویسندگان خارجی محبوبیت عمومی

1: Soukhovo-Kobylina.

2: Pissemski.

بزرگی داشتند. نظیر اجراهای «شکسپیر» ، «مولیر» ، «لوپ دو وگا»<sup>۱</sup> «شیلر» ، «هوگو» . تأثر مالی مسکو در این هنگام مشهورترین تالار تأثر بود و پس از تأثر الکساندرا در پترزبورگ جا داشت .

این زمان دوران خانواده‌های تأثری بود . «سادوفسکی»<sup>۲</sup>ها در مسکو ، «ساموئیلوف»<sup>۳</sup>ها در پترزبورگ ، «واسیلیوف»<sup>۴</sup>ها در شهرهای مختلف که بزرگ‌ترین آن‌ها «پروو سادوسکی» وارث «شچپکین» و دوست «آستروفسکی» بود . در میان بازیگران تأثر مالی باید از «فدوتووا»<sup>۵</sup> ، «سادووسکایا»<sup>۶</sup> ، «یوزین سومباتوف»<sup>۷</sup> ، «لنسکی»<sup>۸</sup> و مخصوصاً «برمولووا»<sup>۹</sup> نام برد . «برمولووا» یکی از بزرگ‌ترین بازیگران زن دنیا در زمینه نمایش‌های تراژدی بود که عرصه تأثر مالی را در طول سال‌های ۷۰ تا اولین روزهای قدرت شوراها تسخیر کرده بود .

در زمینه نقاشی باید گفت که این هنر نیز با مفهومی رئالیستی و دمکراتیک رشد یافت . تا سال‌های ۶۰-۵۰ پروف تابلوهای باشیوه‌ای به شدت طنزآمیز و انتقادی ترسیم می‌کرد . در ۱۸۶۳ ، «قیام چهارده تایی‌ها»<sup>۱۰</sup> به وقوع پیوست ، یعنی هنرمندانی که از آکادمی هنرها فارغ التحصیل شده بودند ، به خاطر وفاداری به هنر رئالیستی و ملی با آکادمی هنرها به مخالفت برخاستند . رییس این گروه «کرامسکویه» بود که خود را در رأس «اتحادیه هنرمندان» قرار داد. مجمع نقاشان سیار در ۱۸۷۱-۱۸۷۰ توسط کرامسکویه<sup>۱۱</sup> ، پروف<sup>۱۲</sup> ، گوپه<sup>۱۳</sup> ، میسائیدروف<sup>۱۴</sup> تأسیس شد . «ستاسوف»<sup>۱۵</sup> فعالانه آن را زیر نظر داشت و نقش عظیمی ایفا می‌کرد . درستی : حساسیت طبیعی و واقعی ، وفاداری به منافع خلق و دمکراسی

- |                     |                          |              |
|---------------------|--------------------------|--------------|
| 1: Lope de Vega.    | 2: Sadovski              | 3: Samajlov. |
| 4: Vassiliev.       | 5: Fedotova.             |              |
| 6: Prov Sadovskiaf. | 7: Youjine Soumbatov.    | 8: Lenski.   |
| 9: Ermolova.        | 10: Revolt des quatorge. |              |
| 11: Kramstof.       | 12: Perov.               | 13: Gué.     |
| 14: Miassojedov.    | 15: Stassov.             |              |

اصول «سیاران» «پردویژینکی» بود. کار سیاران بی‌نهایت متنوع بود. آنها، تابلوهای عادی و واقعی و مرسوم را می‌پسندیدند که اجازه‌نمایاندن فوری‌ترین نیازهای زندگی را می‌داد. نقاشی تاریخی و چهره‌سازی و منظره نیز مورد نظر قرار می‌گرفت. بزرگ‌ترین نقاشان منظره «ساوراسوف»<sup>۱</sup>، «شچکین»<sup>۲</sup>، «پلنف»<sup>۳</sup>، «کوبینچی»<sup>۴</sup>، «واسیلوو»<sup>۵</sup>، «ماکووسکی»<sup>۵</sup>، «ساویتسکی»<sup>۶</sup>، «ماگزیمف»<sup>۷</sup>، «نورو»<sup>۸</sup> بودند. در این دوران استعداد شگفتی‌آور و متنوع «رپین»<sup>۹</sup> در عرصه نقاشی روسیه و جهان شکفتن گرفت. رپین نیز مانند «نقاشان سیار» با جنبش آزادی‌بخش روسیه پیوندی عمیق داشت. رابطه‌ای که به‌طور اخص در پاره‌ای زمینه‌ها چون «دستگیری مبلغ»<sup>۱۰</sup>، «رد اعتراف»<sup>۱۱</sup>، «بازگشت غیر منتظره» آشکارست. وی شناخت نبوغ آمیزی از زندگی ملت و گروه‌های مردم در «قایق‌رانان ولگا» و «حرکت دست‌جمعی در ترکستان» ارائه می‌دهد. تابلوی او به نام «ایوان مخوف» اعتراض محکمی علیه حکومت مطلقه است. علاوه بر این گالری عظیمی از نقاشی‌های چهره معاصرینش که از واقعیات ریشه می‌گرفتند، به‌جا گذاشت.

در جوار «رپین» نقاشان دیگری چون نقاشان چهره‌ها و روان‌شناسان نازک بینی چون «کرامسکویه»<sup>۱۲</sup>، «پتروف»<sup>۱۳</sup>، «گویه»<sup>۱۴</sup>، «یاروشنکو»<sup>۱۵</sup> و نقاش هنرمند چهره‌ها در سال‌های ۹۰-۸۰، یعنی «والنتین پروف» ظهور کرد. «ویکتور واسنتسوف»<sup>۱۱</sup> استاد افسانه و منظومه‌های ملی و نقاش جنگ از کار «واسیلی وره‌چساگین»<sup>۱۲</sup> که به میلیتاریسم و ستم استعماری حمله می‌کرد الهام می‌جست.

1: Savrassov.

2: Chichkine.

3: Polenov.

4: Kouindji.

5: Makovski.

6: Sovitski.

7: Maximov.

8: Nevrev.

9: Répine.

10: Iarochenko.

11: Victor Vasnetsov.

12: Vassili Véréchtchaguine.

کارنقاش سیار بزرگ «سوریکف»<sup>۱</sup> در هنر روسیه جای مهمی دارد. وی در جریان سال‌های ۸۰ پرده‌های مشهور خود را ارائه داد، نظیر «صبح اعدام تسرلتسی‌ها»، «منشیکوف در برزوو»، «بویارین موروزووا»<sup>۲</sup> و بعدها «فتح سیبری به وسیله ارماک»، «گذرگاه سووروف» از میان کوه‌های «آلپ» و «استفان رازین».

در هنر مجسمه‌سازی باید از «آنتوکولسکی»<sup>۳</sup> نام برد که آثارش از نقطه نظرهایی کاملاً مشابه و نزدیک با «سیارها» آکنده بود. از آثاری که از خود به جا گذاشته باید بناهایی چون بنای پوشکین در مسکو را نام برد.

پیشرفت فرهنگی ملت‌های غیر روس در روسیه پس از رفورم به‌طور وسیعی تحت تأثیر فرهنگ روسی قرار داشت. نمایندگان پیشروی ملیت‌های تحت ستم تزاریسیم، در وجود ملت روس و روشن‌فکران دمکرات آن، رفیقان و هم‌زمانی در مبارزه یک‌پارچه علیه خود کامگی می‌دیدند. ادبیات روس عامل استثنایی در راه توسعه پیوندهای فرهنگی میان ملت روس و سایر ملل امپراتوری بود. این چنین بود که «ایلیاچا و چاوادزه» توانست ادعا کند که در گرجستان حتی یک فرد تحصیل کرده نیست که بالندگی ادبیات روس را احساس نکرده باشد. این ادعا می‌تواند بیان‌گر اعتقاد سایر نمایندگان فرهنگ ملل دیگر روسیه باشد. شرایط حیات فرهنگی این ملل در جریان الغای سرواژ هرگز بهتر نشد. تزاریسیم استفاده از تعدادی زبان‌های ملی را ممنوع ساخت. و این امر را در مدارس و ادارات برقرار کرد. با این وجود ملل بسیاری توانستند با کمک نیروهای دمکراتیک روس فرهنگ ارزش‌مندی بیافرینند. این مسئله بالاخص در مورد ادبیات صادق است. کمی قبل از الغای سرواژ «تاراس شوتوشنکو» از تبعید بازگشته بود و آخرین اشعارش

1: Sourikov.

2: Boyarine Morozova.

3: Antokolski.

مرتبه والای کار انقلابی اورا نشان می دهند . ( او در سال ۱۸۶۱ مرد ) .  
 «مارکو ووجک»<sup>۱</sup> بانوی ادبیات که داستان نویسی رئالیستی را تعالی داد ،  
 بیش تر از ادبیات روس به ادبیات اوکراین اختصاص دارد . «پاناس میرنی»<sup>۲</sup>  
 با نیرویی عظیم و عشقی بزرگ به خلق ، زندگی روستاهای اوکراین را  
 پس از فرورم ترسیم کرد . در این عصر شخصیت بزرگ دیگری در ادبیات  
 کلاسیک اوکراین ظهور کرد ، «ایوان فرانکو» ، شاعر و داستان نویس ،  
 درام نویس و منتقدی که گرایشات دمکراتیک انقلابی داشت و تحت تأثیر  
 مارکسیسم بود .

بیلوروسی نیز شاعران دمکراتی چون «فرانسیسکو بوگوشوویچ»<sup>۳</sup> ،  
 «ایانکا لوجینا»<sup>۴</sup> پرورانده بود .

ادبیات گرجستان بانام های بزرگی چون «چاوچاوادزه» و «تسرتلی»<sup>۵</sup>  
 نویسندگان بزرگ ، شاعران و داستان نویسان و افشاگران نظام سرواز  
 و خودکامگی و مبارزان سرسخت مبارزه آزادی بخش ملی آراسته شده  
 است .

پس از آن ها «واژا پشاولا»<sup>۶</sup> سراینده ملهم از سرزمین مادری و  
 شاعر آزاداندیش و شجاع ظهور کرد .

در ارمنستان حیات فرهنگی و اجتماعی به طرزی جدایی ناپذیر با  
 نام «میخائیل نعلبندیان»<sup>۷</sup> ، انقلابی بزرگ ، نویسنده و شاعر ، پیوند  
 دارد . وی دوست هرزن بود . همچنین باید از درام نویس پرآوازه  
 رئالیست «گابریل صندوقیان»<sup>۸</sup> و نویسنده دمکرات «الکساندر شیروان زاده»<sup>۹</sup>  
 که بین سال های ۸۰ - ۷۰ شروع به نوشتن کرد ، نام برد .

1: Marko Vovtchok.

2: Pannass Mirny.

3: Francisko Bogouchévitch.

4: Ianka Loutchina.

5: Tserételi.

6: Vaja Pchavéla.

7: Mikäel Nalbandian.

8: Gabriel Soundoukian.

9: Alexandre Chirvan-zadé.

در قزاقستان، اولین نویسنده بزرگ کلاسیک «عبای کونانبایف»<sup>۱</sup> شاعر و نویسنده درخشان و مظهر دوستی میان قزاق‌ها و روس‌ها بود. در سال‌های ۶۰ شاعر و سراینده مشهور «آکین»، «جامبول جابایف» ظهور کرد.

در تاجیکستان جنبش فرهنگی پیش‌رو توسط «آشما دونیش»<sup>۲</sup> رهبری می‌شد و در ازبکستان توسط شاعرانی چون «فورکات» و «موکیمی»<sup>۳</sup> در کشورهای بالت پیش‌رفت بزرگی در امر فرهنگ حاصل شد. در استونی در اوایل سال‌های ۶۰ حماسه درخشان ملی «کالوی پوئنگ»<sup>۴</sup>، نوشته شاعری به نام «کروتزوالد»<sup>۵</sup> ظهور کرد. در لیتونی شعر حماسی پدید آمد که از نیروهای ملی الهام می‌گرفت، نظیر «لاکپزیس»، اثر شاعر میهن‌پرست «پومپور»<sup>۵</sup>.

در طرز نویسی و افسانه‌نویسی و فکاهی نویسی، «شالوم علیخیم»<sup>۶</sup> نویسنده مشهور یهودی، در حوالی پایان سال‌های ۷۰ در اوکراین شروع به نوشتن کرد.

دومین نیمه قرن نوزدهم جهش فرهنگ موسیقی خلق‌های روسیه را شاهد بود. اوکراین آهنگ‌ساز بزرگ خود «لیسنکو»<sup>۷</sup>، شاگرد «ریمسکی کورساکوف» را به خود دید که محقق شیفته گنجینه‌های موسیقی خلقی و سازنده اپراهای بسیاری چون «تاراس بولبا» بود.

در استونی و لیتونی به ترتیب در سال‌های ۱۸۷۳ و ۱۸۶۹ جشن‌های بزرگ آوازخوانی که سرانجام به صورت سنت درآمد برگزار شد.

آهنگ‌سازانی چون «جوزف ویتوس»، «آندر. ج. جورجان» و «ارنست وینیه»، شاگردان «ریمسکی کورساکوف» و «چایکوفسکی» بودند.

1: Abai Kaunanbaiev.

2: Achmad Donich.

3: Moukimi.

4: Kreutz Wald.

5: Pompor.

6: Chalom Alécum.

7: Lyssenko.

از «میلیتون بالانچیوادزه»<sup>۱</sup> از اهالی گرجستان که وی نیز شاگرد و مرید «ریمسکی کورساکوف» بود باید نام برد.

هنرهای دراماتیک در اوکراین در شرایطی سخت و استثنایی رشد یافت. در شروع سال‌های ۸۰ نخستین گروه حرفه‌ای اوکراینی به وجود آمد.

درام‌نویسان مهم اوکراین در این عصر «کارپنکو کارئی»<sup>۲</sup>، «توبیلویچ»<sup>۳</sup>، «ستاریتسکی»<sup>۴</sup>، «کروپیونیتسکی»<sup>۵</sup> بودند. همچنین باید زن نابغه «زانکو تسکایا»<sup>۶</sup> را به آن بیافزاییم. گرجستان قبل از اوکراین تأثر حرفه‌ای داشت که یاری‌دهندگان آن عبارت بودند از «اریستاوی»<sup>۷</sup> «تسرتلی» و «چاواچاوادزه». همچنین پیش‌رفت‌های تأثر ارمنستان بسیار مدیون «صندوقیان» و «چمچکیان»<sup>۸</sup> و بازی‌گر و نمایش‌نامه‌نویس است که اولین گروه حرفه‌ای را در شروع سال‌های ۶۰ به راه انداختند.

پاره‌ای ملل ساکن در روسیه به دلیل وجود هنرمندانشان شاهد آفرینش نقاشی ملی بودند. ایده‌های «سیاران» تأثیری عمیق بر هنرمندان پیش‌روی اوکراین، ماوراء قفقاز و کشورهای بالت و روی افرادی نظیر «پیمونکو»<sup>۹</sup>، «کستاندی»<sup>۱۰</sup>، «گاباچوبیلی»<sup>۱۱</sup>، «گون»<sup>۱۲</sup> و بسیاری دیگر، گذاشته بود. هنرمندان بسیاری از ملیت‌های مختلف، عضوانجمن «سیاران» بودند و آثار خود را برای نشان دادن برای آن‌ها می‌فرستادند. علم، هنر و ادبیات ملل روسیه و در درجه اول ملت روس در شروع نیمه دوم قرن نوزدهم، بیش از پیش مقام بزرگی به دست آورده بود.

- 1: Meliton Balantchivadzé.
- 3: Tobilévitsh.
- 5: Kropiunitski.
- 7: Eristavi.
- 9: Pimonenko.
- 11: Gabachvili.

- 2: Karpenko - Karyi.
- 4: Stariski.
- 6: Zankovetskaia.
- 8: Tchmchkien.
- 10: kostandi.
- 12: Goun.



نتایج درخشان دانشمندان روسیه ، آثار نویسندگان بزرگ ، آهنگ‌سازان ، بازی‌گران و پیوندهای محکم آنان با جنبش آزادی‌بخش ملی در فراسوی مرزها نیز چون داخل کشور، قلب‌ها و اندیشه‌ها را به‌خود معطوف می‌داشتند .

«مנדلیف»، «شچنف»، «شوتوشنکو»، «نکراسوف»، «تولستوی»، «تورگینف» و «داستایووسکی» ، «چایکوفسکی» ، «موسورژسکی» و «رپین» چرنیشفسکی و پلخانوف تحسین‌کنندگان و مریدانی در چهار گوشه‌جهان داشتند .



شامل :

- ۱- تغییر و تحولات مهم در ساخت اقتصادی و اجتماعی کشور.
- ۲- تزاریسم و سیاست داخلی و خارجی آن در پایان قرن نوزدهم و شروع قرن بیستم .
- ۳- شروع مرحله پرولتاریایی جنبش آزادی بخش و تکامل بحران انقلابی در شروع قرن بیستم .
- ۴- جنگ روسیه - ژاپن و نخستین انقلاب روسیه .
- ۵- دوران ارتجاع استولپینی .
- ۶- حرکت انقلابی جدید .
- ۷- روسیه قبل از جنگ اول جهانی .
- ۸- علم ، آموزش و پرورش و فرهنگ در شروع قرن بیستم .

## ۱- تغییر و تحولات مهم در ساخت اقتصادی - اجتماعی کشور

در فاصله قرن نوزدهم و بیستم ، سرمایه داری وارد مرحله بالاتر تحول خود یعنی مرحله امپریالیسم گردید. انحصارات عامل تعیین کننده حیات اقتصادی - سیاسی قدرت های کاپیتالیستی و سیاست بین المللی شدند . جهان به طور واضحی به مناطق نفوذ قدرت های استعماری تقسیم شد. مسئله تقسیم مجدد مستعمرات و مناطق نفوذ، جنگ های امپریالیستی را موجب شد : جنگ اسپانیا و امریکا در ۱۸۹۸ ، جنگ انگلستان با بوئرها در ۱۸۹۹ تا ۱۹۰۲ ، جنگ روسیه و ژاپن ۱۹۰۴-۱۹۰۵ . در نخستین دهه قرن بیستم ، بلوک های بزرگ امپریالیستی شکل گرفتند و سرانجام جنگ اول جهانی را دامن زدند . امپریالیسم کلیه تضادهای این دوران ، اعم از اقتصادی - اجتماعی و بین المللی را تشدید کرد . مبارزه انقلابی توده های زحمت کش محتوای تازه ای در بر گرفت .

خصلت نابرابر رشد تاریخی کشورهای مختلف بیش از پیش تشدید شد . روسیه که در آن کاپیتالیسم و اشکال تازه سازمانی پیشرفت سریعی یافته بودند ، در مقایسه با قدرت های بزرگ کاپیتالیست اروپا و ایالات متحده هنوز عقب بود . در جوار سلطه بانک ها و انحصارات بر صنعت ، روستا هنوز در چنگ ملاکین بزرگ و تحت استثمار روش های نیمه

فئودالی بود. عدم کفایت سرمایه‌ها باعث شد که روسیه تابع محافل مالی غرب شود، و همین امر تسلط نیرومندان آنها را بر اقتصاد کشور میسر می‌ساخت. نقش روسیه در جهان به نسبت دهه قبل آشکارا ضعیف بود. تزاریسیم که اینک خلق‌های قلمرو خویش را تحت ستم گذاشته بود، به دنبال تحقق سیاست استعماری خود در کشورهای همسایه شرقی بود. با این وجود منافعش او را بیش از پیش به متحدان امپریالیست‌اش در غرب نزدیک می‌ساخت.

روسیه هرگز مدل کلاسیک کشورهای امپریالیست نبود، ولی به طرز روزافزون تضادهای دوران امپریالیسم را آشکار می‌ساخت. روسیه سست‌ترین حلقه زنجیر کشورهای امپریالیستی بود.

تا شروع قرن بیستم، روسیه به مرکز جنبش انقلابی و مهد لنینیسم مبدل شده بود. کوشش‌های انقلابی طبقه کارگر روس که توسط کارگران سایر ملیت‌ها حمایت می‌شد و نیز فعالیت لنین و حزبی که بنیاد گذاشت، تأثیر عظیمی روی تحول جهانی گذاشت.

مرحله امپریالیسم در تاریخ ملت‌های روسیه کوتاه بود. این مرحله با پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر ۱۹۱۷ پایان یافت. تجزیه و تحلیل عناصر و پدیده‌های مربوط به این دوره کوتاه، درک علل و خصوصیات و توانایی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر و ضرورت تاریخی و خصیلت‌های پیش‌روی آن را در تعیین سرنوشت بشریت بهتر می‌سازد.

در اواسط سال‌های ۹۰ روسیه کشوری بود که در آن کاپیتالیسم چه در صنعت و چه در کشاورزی به پیشرفت‌های مهمی دست می‌یافت. در جریان دهه‌های بعد شبکه راه آهن، به طرز قابل ملاحظه گسترده شد؛ استخراج نفت و ذوب فلزات شدت گرفت و این بالاخص از برکت ناحیه صنعتی جدید در جنوب (حوزه دنتز)، «بکاتریونوسلاو» و سایر شهرهای اوکراین بود. از این پس کارخانجات کشور می‌توانستند در مقیاسی وسیع

تقاضای بازار داخلی ذغال سنگ و فلزات و مشتقات نفتی را برآورند. در عین حال روسیه به یکی از بزرگ‌ترین صادرکنندگان این فراورده‌ها بدل شد.

در جوار کارخانجات عظیم کاپیتالیستی که به اشخاص و یا شرکت‌های سهامی متعلق بودند، شرکت‌های انحصاری ظهور کردند. تنها در اوایل بود که موافقت‌های سندیکایی قیمت‌های انحصارات را تضمین می‌کرد ولی این پایدار نماند و به زودی از بین رفت.

رشد کشاورزی مدتی به دلیل بحران کشاورزی که در اروپا به علت رقابت گندم امریکایی به وجود آمده بود به تعویق افتاد، ولی این بحران به تحقق کاپیتالیسم در روستاها کمک کرد، در واقع استعمارنوع کاپیتالیستی مشکلات مصرف را رفع کرد.

این نقطه شروع پیشرفت صنعتی نیرومندی بود که در روسیه بین ۱۸۹۳ تا ۱۸۹۹ به وقوع پیوست. تولید صنایع بزرگ دوبرابر و تولیدات کلیدی سه برابر گشت. روسیه در حالی که از نظر حجم تولید صنعتی نسبت به کشورهای بزرگ کاپیتالیستی عقب بود، آن‌ها را از نظر ریتم رشد اقتصادی پشت سر می‌گذاشت. این کشور همچنین از کشورهای پیشرفته غرب از نظر تراکم تولید پیشی گرفته بود.

تأسیس شبکه راه آهن، به طرز جدایی ناپذیر با پیشرفت‌های صنعتی پیوند داشت، و این به دو دلیل بود: از سویی بهره‌برداری از راه‌های آهن و نیاز به ساخت واگن‌ها به رشد و توسعه متالورژی منجر می‌شد و این دو صنعت به خزانه دولت استفاده می‌رساندند، و از سویی دیگر، راه‌های آهن رشد بازار داخلی را تضمین کرده و پیوندهای آن را با بازارهای خارجی تقویت می‌کردند. خط آهن سبیری در میان راه‌های تأسیس شده در این دوره مهم‌ترین آن‌ها بود که در سال ۱۸۹۱ افتتاح شد. این راه پانزده سال بعد کامل شد. پاره‌ای از قسمت‌هایش تا ۱۹۰۰ ساخته

شدند . به دلیل وجود این شاهراه ، سیبری و شرق دور به روسیه اروپایی مرتبط شده و در راه رشد سریع سرمایه‌داری افتادند . با این وجود سیبری به صورت جامعه‌ای کشاورزی باقی ماند ، تنها شاخه‌های ضروری برای حمل و نقل فراورده‌های کشاورزی تکامل می‌یافتند . صنعت استخراجی راکد بود و تقریباً به استخراج طلا محدود می‌شد .

صنعت در آسیای مرکزی نیز وجود داشت که در آن سیستم تک محصولی کتان حاکم بود و در آن کارخانجات جدا کردن دانه‌های کتان نسبت به کارخانجات نوع کاملاً صنعتی تقدم داشت .

روی هم رفته ، پیشرفت صنعت سال‌های ۹۰ باعث تولد کانون‌های صنعتی جدیدی نشد ، ولی به طوری قابل ملاحظه اهمیت نسبی نواحی قدیمی را نشان داد . نقش اساسی در تولید فلزات از ناحیه جنوب به اوکراین منتقل شد ، جایی که در آن به دلیل ترکیب مساعد رگه‌های معدنی و ذغال سنگ و همکاری وسیع سرمایه‌های خارجی ، بالاخص بلژیکی و فرانسوی ، کارخانجات بسیار عظیمی توانست پدید آید . این کارخانجات به دلیل شکل سازمانی و گروهی خود ، از کارگاه‌های معدنی اورال پیشی گرفتند . پترزبورگ مرکز بزرگ صنایع مکانیکی و ناحیه مسکو قلب صنعت نساجی بود . قلمرو لهستان همیشه به عنوان مرکز نساجی ، استخراج نفت و معادن آهن به شمار می‌رفت . ناحیه جدید دیگری که رشد سریع داشت ، قفقاز بود که در آن صنعت نفت در باکو و استخراج منگنز و ذغال سنگ در گرجستان وجود داشت .

به همراه رشد صنعتی در سال‌های ۹۰ در اقتصاد روسیه خصوصیات تازه امپریالیستی ظهور کرد ، تشکیل اتحادیه انحصارگران در زمینه‌های مختلف تولید ، همکاری بانک‌ها با صنایع خصوصی و دادن اعتبارات به شرکت‌های سهامی و سرانجام هجوم سرمایه‌های خارجی همگی پدیده‌های تعیین‌کننده واقعیت سرمایه‌داری در روسیه است . از جنبه‌ای دیگر کارگاه‌ها

و کارخانجات بزرگ اشکال جدید سازمان‌دهی در جوار کارخانه‌های کوچک و متوسط بودند که در آن‌ها مناسبات میان کارفرمایان و کارگران نوآموز و غیره خصوصیات روش‌های استثمار مخصوص دوران کاپیتالیسم و کاپیتالیسم در حال شکل‌گیری را دارا بود. پیشه‌وری و مشاغل دیگر جای خود را در نظامی از اشکال اقتصادی متعدد حفظ می‌کردند. انحطاط حکومت خودکامه در زمینه اقتصاد، کمک‌های تضمین‌شده از طرف خزانه دولت به صنعت سرمایه‌داری تحت لوای تقویت سیاست رژیم، به عنوان خط حاکم بر سیستم اجتماعی - اقتصادی کشور باقی مانده بود. فعالیت «ویت»<sup>۱</sup> از ۱۸۹۲-۱۹۰۳ که طی آن وزیر دارایی بود، نشان‌دهنده این مسئله است. سلطنت حریص در مدت ده سال شتاب صعودی کشور را در راه سرمایه‌داری تقویت نمود، در حالی که به دنبال جلب سرمایه‌های خارجی بود از جیب دولت کمک‌هایی به کاپیتالیست‌های روسیه می‌داد. سرعت پرشتاب رشد سرمایه‌داری و پدیده‌های نوینی که از امپریالیسم تغذیه می‌کردند، تضادهای عمیق اقتصادی روسیه را تشدید کردند. رشد صنعتی با بحران ۱۹۰۰-۱۹۰۳ کامل شد. این بحران با يك «قحطی مالی» و يك رشته ورشکستگی آغاز شد. این بحران بالاخص برای متالورژی و تأسیسات ماشینی به طرز بسیار شدید بروز کرد. دولت سهام بانك‌ها و شرکت‌های ورشکسته را خرید. اعتباراتی به آن‌ها داد و آنان را با روش‌های مختلف بنیه بخشید. طبیعتاً بحران، تنها تسریع در تشکیل انحصارات بزرگ صنعتی را که از يك برتری مطلق در تمام رشته‌های صنعتی برخوردار بودند موجب شد. این‌ها سندیکاهای بزرگ «پرودامه»<sup>۲</sup> و «پرودوگول»<sup>۲</sup> بودند که بالاخص از ۱۹۰۳ تا ۱۹۰۴ پدید آمدند.

1: Witte.

۲: مجتمع برای فروش تولیدات کارخانجات متالورژی روسیه.

۳: مجتمع برای بازرگانی معادن مواد سوختی حوزه دنتز.

تسلط سرواژ در روستاها، فقر توده‌های دهقانی و بنا بر این تنگ دستی بازار داخلی به طرز قابل ملاحظه رشد سرمایه‌داری را مانع می‌شد. تولید کشاورزی دهقانی موفق به یافتن خصلتی بازرگانی نمی‌شد و همواره خطوط يك اقتصاد طبیعی را حفظ می‌کرد.

میراث گذشته و دست‌آوردهای کار دهقانان، با استفاده از وسایل بسیار ابتدایی در حقیقت راه را برای استقرار بیش‌تر استثمار و سرمایه‌داری هموار می‌کرد. بخش کوچکی از زمین‌های اربابی زیر کشت بودند و کارگران روزمزد در این زمین‌ها برای ارباب‌ها کار می‌کردند.

سی‌هزار مالک عمده ۷۰ میلیون دسیاتین<sup>۱</sup> زمین را دارا بود، حال آن‌که از ده میلیون و نیم نفر، تنها ۵ میلیون در مجموع از دهقانانی بودند که از زمین‌های متعلق به خود بهره‌برداری می‌کردند. در این دوران اختلاف طبقاتی به طرز خاص برای توده‌های دهقانی دردناک بود. در مرکز، يك دهقان ورشکسته عموماً به يك مزدبگیر کشاورزی همیشه فقیری بدل می‌شد که هموز سهم زمین خود را حفظ می‌کرد. وی با «کولاک» روبه‌رو بود که ترجیح می‌داد دهقانان را همان اندازه استثمار کند که کاسب‌ها را. آن‌ها پیش از آن‌که به فکر رشد استثمار بر پایه‌های سرمایه‌داری باشند به منفعت خود فکر می‌کردند.

همان‌طور که لنین می‌گفت در روستاهای روسیه مقدمهٔ دومبارزهٔ اجتماعی، یعنی جنگ میان دهقانان و مالکان اراضی و جنگ میان کولاک‌ها و دهقانان فقیر مشاهده می‌شد و این آخری چهره‌ای خشن داشت. اختلاف طبقاتی در روستا، ساخت اجتماعی کشور را نشان می‌داد، که با شکل‌گیری طبقهٔ پرولتاریا و بورژوازی همراه بود. دهقانان که از بی‌نوایی و قحطی فرار می‌کردند، به صفوف پرولتاریای صنعتی می‌پیوستند. وجود این «ذخیرهٔ صنعتی» یا «دست‌های ذخیره» در برخورد با شرایط

۱: دسیاتین: واحد قدیمی اندازه‌گیری روسی، معادل ۱/۰۹۲۵ هکتار.



زندگی کارگران که اینک به قدر کافی سخت بود ، خود برفلاکت وضع آنان می افزود . تسلط مالکان اراضی وعدم وجود هرگونه حق سیاسی برای کارگران به صاحبان صنایع اجازه استعمار هرچه بیشتر آنان را می داد . در ۱۸۹۷ میزان کار روزانه به یازده ساعت ونیم رسید . به دنبال وفور کارگر ارزان و دست های ماهر ، مکانیزه کردن تولید در حدی ضعیف باقی مانده بود . تقریباً هیچ اقدامی به منظور تضمین امنیت کار به عمل نمی آمد .

بیماری های شغلی بیداد می کرد . سل در میان کارگران معادن و بافندگی ، بیماری های پوستی در میان کارگران نفت شایع بود و از این قبیل ... مزد کارگران روسی به طرزی محسوس پایین تر از کارگران غربی بود . این حالت همچنین در مورد کارگران متالورژی پترزبورگ و مسکو وجود داشت که بهتر از سایرین مزد می گرفتند . مزد زنان ۳۰ تا ۴۰٪ کم تر از مردان بود .

از این ها گذشته ، کارفرما اغلب اوقات قسمت اعظمی از مبلغ مزد را به عنوان «مصارف احتیاطی» کسر می کرد ، و به همین سبب سیستم مساعده دادن داخل کارخانه مرسوم بود .

اسناد رسمی و ارقام آن دوره نشان دهنده شرایط کار و زندگی کارگران آن روزگار است . سهم توده مردم همان چیزی بود که : «گوشه اتاق - تخت خواب ناراحت» نام گرفته بود ، که معاصری با این کلمات آن را توصیف کرده است : «در این منازل صاحب خانه يك اتاق اجاره می دهد، یعنی در واقع گوشه ای با يك تخت خواب یا يك نصفه تخت خواب . خانواده ها در این منازل روی تخت خواب های بزرگی ، که به وسیله پرده های چیت از هم جدا شده اند . زندگی می کنند، روی يك تخت خواب گاهی يك خانواده پنج یا شش نفری می خوابند.» منازلی که کارفرمایان برای اجاره به کارگران می ساختند، بهتر از این ها نبودند . در زبان عوام،

مطبوعات و حتی اسناد رسمی ، این خانه‌ها به نام «سربازخانه» مشهور بودند، به طوری که زندگی سخت سربازها در پادگان در مقایسه با زندگی کارگران در این منازل ، زندگی در بهشت بود .

وضعیت پرولتاریای روسی کاری جز تشدید تضادهای طبقاتی نمی کرد . نه سیاست سنتی تزاریسیم در «مسئله کارگر» شامل وضع قوانین در کارخانجات و کارگاه‌ها و اعمال اشکال مختلف «کارفرمایی» ، به عنوان راه‌هایی برای برآوردن خیالات واهی تزار و به اقدامات اولیه آموزشی از طریق مقامات و بورژوازی در محافل کارگری و تبلیغ اندیشه «وفاداری» و ذهن مذهبی ، هیچ کدام نمی توانست این پروسه را مانع شوند .

پرولتاریا به بزرگ‌ترین قدرت انقلابی در بطن جامعه روسیه مبدل می شد . در شروع قرن بیستم ، این طبقه ۲۲ میلیون نفر (با خانواده‌های آنها) را در برمی گرفت که ۱۸٪ جمعیت کل روسیه به شمار می رفت . کارگران شاغل در کارگاه‌های عظیم و در حمل و نقل تقریباً ۳ میلیون نفر ، یعنی بیشترین رقم را به خود اختصاص داده بودند . از سویی دیگر نیروی پرولتاریای صنعتی روسیه کم تر در اهمیت عددی آن نهفته بود ، و بیش تر به وجدان طبقاتی عمیق این طبقه که زاینده حدت مبارزه طبقاتی بود ، و همچنین پیوند سخت آن با پرولتاریا و عناصر نیمه پرولتاریای روستایی بستگی داشت .

## ۲- تزاریسیم و سیاست داخلی و خارجی آن در پایان قرن نوزدهم و شروع قرن بیستم .

در پاییز ۱۸۹۴ ، الکساندر سوم پس از ۱۳ سال سلطنت مرد . ویت ، وزیر محبوبش ضمن ترسیم چهره وی با خاطره‌ای آمیخته با تقدس ، تئوری «دو شعور» را مطرح ساخت : «شعور فکری» و «شعور

قلبی» و سپس خاطر نشان کرد که الکساندر بیش تر ازدومی بهره داشت تا از اولی . وی معتقد بود که دانش الکساندر «نسبتاً محدود» و یا «عادی» بود . برای وی مشکل بود که طور دیگری صحبت کند ، اما به هر حال مقصودش این بود که تزار کم بودها و پرهیزکاری هایی مخصوص داشت .

پسر الکساندر، نیکلای دوم در ۱۸۹۴ به تخت نشست . در حالی که کاملاً از نظر ظاهر شبیه پدر بود ولی با او فرق هایی داشت . او نیز مانند الکساندر سوم شاگرد یکی از ایده نولوگ های اصلی ارتجاع یعنی «پوبدونوتسف» بود . از نظر هوش بر پدرش برتری داشت . خودش اذعان می کرد که فکر کردن برای او مستلزم کوشش بزرگی بود ، به طوری که «اگر این فشار به اسب من که بر آن سوار می شوم وارد می شد او را شدیداً می لرزاند .» برعکس پدر ، او مردی با ظاهری آراسته بود . اخلاق ها و منش های اشرافی داشت که پدرش فاقد آن بود . و در بحرانی ترین لحظه ها کاملاً خون سرد و بی تفاوت بود . از نظر ظاهر کوتاه قد ، کوچک اندام و لاغر بود . همیشه تلخ رو ، تندخو و ناراحت بود . می گفت : « من کاملاً و همیشه با همه کس و همه چیز موافقم ولی به راه و روشی که دوست دارم .»

شخصیتی که بیش ترین تأثیر را روی وی داشت همسرش «الکساندرا فدوروونا»<sup>۱</sup> (شاهزاده آلیس از شهر هس) بود . وی زنی جاه طلب ، قدرت طلب و عصبی بود . ترس بیمارگونه از دست دادن تاج و تخت در وجود این زوج تاج دار و اطرافیان آنها رخنه کرده بود که درهای قصر را به روی شارلاتان ها و دیوانه های عصبی روسی و خارجی گشوده بودند . عرفان و پریشانی های ذهنی بر افکار آنها و فضای دربار حاکم بود . نوعی بی رحمی شدید و بی دلیل لقبی را که به تزار داده بودند تأیید می کرد : لقب «نیکلای خون خوار» . لئون تولستوی با اقتباس از گفته هرزن ، درباره نیکلای اول می گفت :

1: Alexandra Fedorovna.

«اویک چنگیزخان است، با تلگراف». زوج رومانف دیکتاتوری مالکان فئودال را مجسم می‌کرد. نیکلا به محض نشستن بر تخت سلطنت به نمایندگان شهرها و «شوراهای ایالتی» اعلام کرد که فکر یک حکومت مشروطه «رؤیایی پوچ» است. بهار ۱۸۹۵، تزار جدید با تنبیه کارگران یاروسلاوا که مسلح شده بودند. بیزاری عمومی را برانگیخت. یک سال بعد واقعه غم‌انگیز دیگری اتفاق افتاد که در تمام دنیا مشهور شد، و این فاجعه «خدینسکویه پلیه»<sup>۲</sup>، در هنگام جشن‌های تاج‌گذاری بود که بنا به سنت در مسکو انجام می‌شد. ازدحام بیش از حد جمعیت و اشتباه مقام‌های رسمی و پلیس که هیچ اقدامی برای نظم انجام نداده بودند، منجر به کشته شدن، خفه شدن و زخمی شدن هزارها نفر شد. عصر این روز وحشتناک، تزار در مهمانی رقص سفیر فرانسه شرکت کرد گویی هیچ اتفاقی نیافتاده است.

سیاست تزاری در جهت منافع طبقه اشراف مالک و تحت تأثیر رشد سرمایه‌داری در کشور قرار داشت. ولی با وجودی که قدرت بورژوازی هر سال بیش‌تر از سال پیش می‌شد، قدرت واقعی در کف محفلی بسیار محدود، مرکب از خانواده تزار و نمایندگان بزرگ‌ترین خانواده‌های اشرافی بود.

بورژوازی روسیه که خود را زیر حمایت دولت تزاری کشانده بود از روبه‌رو شدن با ملت ترس داشت، از نظر سیاسی بی‌قدرت و غیرمتشکل بود. بورژوازی به حکومت مطلقه نیاز داشت زیرا تنها با حمایت تزار بود که می‌شد دستگاه مهیب فشار خود را متوجه کارگران کرده و با شرکت در شرکت‌های چند ملیتی بزرگ جهان مبالغی از خزانه برداشت کرد و استثماری بیش‌تر از آنچه اکنون معمول بود در پیش گرفت.

دولت تزاری هر کاری برای جلوگیری از ورشکستگی مالکان اراضی

1: Yaroslav.

2: Khodynskoe Polie.

می‌کرد. بانک دهقانان و بانک اشراف که در سال‌های ۸۰ پی‌ریزی شده بودند، در سال‌های ۹۰ و شروع سال‌های ۱۹۰۰ به فعالیت عظیمی پرداختند. بانک اشراف کمک خود را از طریق اعطای اعتبارات با بهره کم متوجه مالکان اراضی ساخته بود، در حالی که بانک دهقانان همچون واسطه‌ای هنگام فروش زمین، بهترین امکان را برای مالکان اراضی ممکن می‌ساخت. اعطای امتیازهای استفاده از ثروت‌های طبیعی و ساختن راه‌های آهن همواره مطابق منافع خانواده‌های اشراف تنظیم می‌شد که در رأس کارخانجات و واحدهای عظیم سرمایه‌داری بودند.

این سیاست فعال تزاریسم، این انحطاط وسیع دولت مطلق‌العنان در حیات اقتصادی کشور مسیری سنتی را می‌پیمود، اما خصلت تازه‌ای هم به دست آورد. سیستم قراردادهای دولتی، ارتباطات شخصی محدود میان اداره‌کنندگان انحصارات و اداره‌های عمومی از جلوه‌های این شیوه جدید بود. به عنوان نمونه، وزیرای دارایی «ویشنگرادسکی»<sup>۱</sup> (۱۸۹۲-۱۸۸۲) و «ویت» (۱۸۹۲-۱۹۰۳) قبل از ورود به کابینه، هر دو اداره امور شرکت راه آهن جنوب به شمال را در اختیار داشتند که یکی از بزرگ‌ترین مؤسسات کاپیتالیستی بود و به نوبه خود با خزانه دولت ارتباط مستقیم داشت. تزاریسم هرگز تا این حد با انحصارات صنعتی و بالاخص بانکی اروپای غربی در ارتباط نبود. «ویت» فعال‌ترین محرک سیاست استفاده از سرمایه‌های خارجی بود. وی منبعی دایمی از سرمایه و وام برای دولت تزاری تدارک دید. فرانسه به مهم‌ترین بستان کارخزانه روسیه مبدل شد.

استفاده‌ای که دولت روس از قروض خارجی می‌کرد: در صنایع جنگی، کمک‌های مالی حکومت به کارخانجات، راه‌آهن‌ها، صنعتی‌شدن کامل کشور را موجب می‌شدند. با این وجود منافع به شکل مقادیر کلان

1: Vychnegradski.

با جریانی منظم به سوی بورس‌های اروپایی روان بود، که از استثمار کارگران روسیه ناشی می‌شد.

«ویت» به نوبه خود مسایل مالی شرکت‌های صنعتی خصوصی را با سرمایه‌ها و اعتبارات خارجی تأمین می‌کرد و نیز با تشکیل شعبات و دفاتر به استقرار بیش‌تر کمپانی‌های خارجی کمک می‌کرد. می‌گفت و امید داشت که سرمایه خارجی پس از غنی کردن اقتصاد روسیه، از نظر مادی و تکنیکی، سرانجام جذب آن گردد.

دوگانگی سیاست اقتصادی تزاری در هیاهوی کشمکش‌ها که در ۱۸۹۹ میان «ویت» و نمایندگان دربار و جو بوروکراتیک موجود در گرفت کاملاً آشکار شد. مخالفان ورود سرمایه‌های خارجی را تهدیدی برای منافع مالکان اراضی می‌دیدند، و این «ویت» بود که پیروز شد.

در مسئله اساسی سیاست داخلی منافع طبقات حاکم در تمام مسایل با یکدیگر منطبق بود. وی بنا بر شعار رسمی «حفظ پایه‌های جامعه»، سرکوب بی‌رحمانه جنبش انقلابی و منع هرگونه سخن آزاد را قبول داشت. کنترل شدید و جاسوسی میان کارگران و تعقیب عناصر انقلابی و در عین حال منع تشکیلات لیبرال مالکان اراضی و بورژوازی و اختیارات بیش‌تر در قبال انجمن‌های ایالتی و نیز منع گردهم‌آیی‌های مختلف، همگی سیاست‌هایی بودند که اجرا می‌شد.

تزاریسم سعی در کاهش تأثیر نویسندگان بزرگ جامعه داشت. تکفیر لئون تولستوی در ۱۹۰۱، امتناع از دادن عنوان افتخاری آکادمیسین به «ماکسیم گورکی» - همان‌طور که «چخوف» و «کورولنکو» از این عنوان چشم‌پوشی کردند - و منع برگزاری سالگرد مرگ «تورگینف» (۱۹۰۳) و غیره از این سیاست ناشی می‌شد.

همین «حفظ پایه‌ها» بود که سیاست تزاری را در برابر نواحی دوردست سرزمین تعیین می‌کرد. ترکیب جمعیت کشور بر اساس سرشماری

سال ۱۸۹۷ این چنین بود: ۴۳٪ روس، ۱۷٪ اوکراینی، ۴٪ بیلوروسی و حدود ۳٪ تاتار و بیش از ۳٪ قیرقیز که قزاق‌ها نیز جزو آن بودند. زنجیری مشترک، کارگران ملل مختلف را در مبارزه بر علیه خود کامگی رژیم استثماری بهم پیوند می‌داد. تزاریسیم، سعی در گسستن این ارتباط داشت. از این رو تزاریسیم از سیاست ناسیونالیستی‌ای که بر اساس نفاق افکنی میان ملیت‌ها بود پیروی می‌کرد. در کنار شوونیسیم «روسی بزرگ» که در تمام محافل با قوت تبلیغ می‌شد، جریان‌های ناسیونالیستی-بورژوازی قدرتمندی میان طبقات حاکم ملت‌های غیر روس به تدریج به وجود می‌آمد. ولی عمق افکار ملت روس با این عقاید شوونستی همان قدر بیگانه بود که کارگران غیر روس با ناسیونالیسم بورژوازی بودند. جنبش انقلابی کارگران روس در مبارزه با تزاریسیم زبانزد همه بود.

تأثیر فرهنگ روس نیز با مقیاسی وسیع، در این مسئله تأثیر داشت. ضعف درونی تزاریسیم به طرز روشن در سیاست خارجی آن نمودار بود. تأثیر دولت روسیه در جهت‌گیری‌های سیاسی اروپا هر دم ضعیف‌تر می‌شد. انتقال اوراق بهادار روسیه از برلین به پاریس در پایان سال‌های ۸۰، راه را برای «آنتانت» (اتحاد فرانسه - روسیه) گشود، که بر اساس دوسند زیر بود: يك موافقت‌نامه دیپلماتیک ۱۸۹۱ که از نوع پیمان‌های دوستی بود و دیگری پیمان نظامی ۱۸۹۲ که بر اساس کمک متقابل در برابر حمله آلمان بود. آلمان تا حد زیادی باعث انعقاد این پیمان‌ها و اتحاد دو کشور از طریق وضع قوانین و مقرراتی منع‌کننده برای گندم روسیه و اموری از این قبیل شد. پیوندهای فرانسه و روسیه در ۱۸۹۹ به طوری تحکیم شد که نقش روسیه چون خواهر کوچک‌تر فرانسه بود. اعتبارات و سرمایه‌های فرانسوی در روسیه سودهایی کلان نصیبشان می‌کرد. دولت فرانسه شرایط استفاده و جای‌گیری این سرمایه‌ها را خود تعیین می‌کرد،

شرایطی که به فرانسه امتیازاتی تجاری و بیش‌تر استراتژیک می‌بخشید . دولت فرانسه ضمن تقبل اعطای وام به راه‌آهن روسیه قصد بهره‌برداری از خطوط جدید و استراتژیک در روسیه بر علیه آلمان و انگلستان داشت . شکی نیست که اتحاد فرانسه - روسیه که بر اساس حفظ منافع ملی دو کشور و میل هر دو کشور برای جبهه‌گیری در برابر تهدید آلمان بود نقش مهم در روابط جهانی داشت .

در این عصر دولت روسیه در حالتی نبود که نقشه‌های توسعه طلبانه دوررسی را در شبه جزایر بالکان و خاورمیانه اجرا کند . دولت تزاری در مورد مسئله تنگه‌ها به دفاع از امنیت آن‌ها اکتفا می‌کرد ، اگرچه در اواسط سال‌های ۹۰ ، دولت انگلستان دوبار به روسیه پیشنهاد تقسیم عثمانی و بخشیدن تنگه‌ها به روسیه را داد . چنین موضوعی همچنین در مورد ایران و شرق دور نیز پیشنهاد شد که روسیه در آن‌ها فعالانه سیاست توسعه طلبانه‌ای را دنبال می‌کرد . در شروع قرن بیستم ، شمال ایران عملاً تحت نفوذ روسیه بود ، در حالی که جنوب در زیر کنترل انگلستان قرار داشت . کانون‌های اعمال نفوذ روسیه در ایران شامل بانک استقراضی ، امتیازاتی برای احداث راه‌های شوسه و خطوط آهن ، تلگراف و غیره بود . تمام این مؤسسات کاپیتالیستی که در ظاهر شکل مؤسسات خصوصی را داشتند ، کاملاً به حکومت مطلقه و یا با دولت و خزانه مربوط بودند . سرمایه‌داران روسی نمی‌توانستند با رقبای غربی خود در مبارزه برای ایجاد بازارهای خارجی رقابت کنند و این دولت تزاری بود که این کار را برای آن‌ها انجام می‌داد .

در شرق دور ، در سال‌های ۱۸۹۰ و شروع سال‌های ۱۹۰۰ روسیه در جنگ برای تقسیم چین که میان قدرت‌های اروپایی ، ایالات متحده و ژاپن درگیر بود سهیم شد . روسیه به فرانسه و آلمان پیوست تا ژاپن را که در جنگ با چین ( ۱۸۹۵ - ۱۸۹۴ ) پیروزمندانه شبه جزیره



«لیائوتونگ»<sup>۱</sup> را متصرف شده بود، مجبور به چشم‌پوشی از این فتح کند. بانک روسیه-چین که در ۱۸۹۶ به وسیله ویت به عنوان یک مؤسسه سرمایه‌داری خصوصی‌پیریزی شده بود، از دولت چین امتیازی برای احداث راه آهن «چیتا»<sup>۲</sup> به «ولادیوستک»<sup>۳</sup> گرفت .

روسیه به تحریک آلمان ضمن عبور از منچوری ، شبه‌جزیره «لیائوتونگ» را از چین اجاره کرد و اجازه استقرار یک پایگاه دریایی در «پرت آرتور»<sup>۴</sup> را در سال ۱۸۹۸ به دست آورد .

استقرار این پایگاه‌ها در چین که انگلستان و فرانسه نیز از آن سهمی داشتند، همچنین مداخله بدون اجازه و همواره در حال پیش‌روی خارجی‌ها در کشور و سیاست ضد خلقی امپراتور چین ، علل قیام ضد امپریالیستی «ایشتوان»<sup>۵</sup> ها را تشکیل می‌داد که در ۱۹۰۰ به وسیله نیروهای متشکل از قدرت‌های امپریالیستی متحد سرکوب شد. ارتش روسیه وارد منچوری شد . این وقایع در مقیاسی بزرگ به دلیل تدارکات جنگی ژاپن صورت گرفت که بلافاصله پس از جنگ روسیه - ژاپن شروع شده بود . ژاپن از کمک‌های ایالات متحده و انگلستان نیز برخوردار بود .

در همین هنگام کره به وسیله ژاپن فتح شد. اتحاد انگلستان و ژاپن (۱۹۰۲) در آتش افروزی جنگ ژاپن با روسیه نقش مهمی داشت . روسیه و ژاپن ، هر دو در برافروختن شعله‌های جنگ مسئول بودند .

### ۳. شروع مرحله پرولتاریایی جنبش آزادی‌بخش و تکامل بحران انقلابی در شروع قرن بیستم .

اواسط سال‌های ۹۰ که عصر تغییرات جدی اجتماعی و اقتصادی در روسیه یعنی دوران استقرار امپریالیسم بود ، از سویی دیگر با تکامل

1: Liao-Toung.

2: Chita.

3: Vladivostok.

4: Port Arthur.

5: Ichetouan.

جنبش انقلابی آزادی‌بخش مشخص می‌گردد ، که طی آن پرولتاریا مبدل به نیرویی بزرگ و مبارزه‌توده‌های کارگری محتوای اساسی این جنبش شد . مرحله جدید جنبش کارگری اساساً با وجود تئوری‌های مارکسیستی مشخص می‌شود. در شروع این سال‌ها است که نام لنین ، انقلابی کبیر و این دانشمند و انسان نابغه به طرزی جدایی‌ناپذیر با تاریخ مبارزه کارگری در روسیه و تاریخ روسیه و تمامی جهان بشری پیوند می‌یابد .

لنین با درک عمیق تاریخ و سرنوشت بشریت ، عمل در راه این سرنوشت و نیز سرسپردگی مطلق نسبت به اندیشه‌های کمونیستی ، صلح و سعادت جهانی ، جایی خاص نه تنها در میان معاصران خود ، بلکه در بین چهره‌های درخشان قرن گذشته به خود اختصاص داد .

«ولادیمیر ایلچ اولیانوف»<sup>۱</sup> (لنین) در (۲۲) ۱۰ آوریل ۱۸۷۰ در «سیمبیرسک»<sup>۲</sup> (اولیانوسک کنونی)، در خانواده‌ای روشن فکر چشم به جهان گشود . پدرش «ایلیانیکلایوویچ» ، مربی برجسته‌ای بود که خود را کاملاً وقف آموزش و پرورش محروم‌ترین و عقب‌مانده‌ترین توده‌ها مخصوصاً «موردو»ها و «چوواش»ها کرد . مادرش «ماریا . الکساندرونا» ، دختر یک پزشک بود، تحصیل کرده بود و خود را کاملاً فدای تربیت شش فرزندش کرده بود . فرهنگ آمیخته با کار ، حساسیت و عدالت در روابط با دیگران ، دل‌بستگی نسبت به شادی‌ها و رنج‌های مردم ، همه و همه عواملی بودند که خصوصیات فضای خانوادگی و پرورشی لنین را می‌ساخت . تمام فرزندان اولیانوف به استثنای یکی از دخترانش که در جوانی درگذشت ، در طول حیات خود راه مبارزه انقلابی را پیش گرفتند . پسر اول خانواده « الکساندر » ، همان‌طور که قبلاً اشاره شد ، به جرم شرکت در تدارک سوء قصد به « الکساندر سوم» به دار آویخته شد .

لنین پس از آن که تحصیلات خود را در دبیرستان با نتایجی

1: Vladimir Ilyich Ulyanov (Lenin).

2: Simbirsk.

درخشان به پایان رساند . در ۱۸۸۷ در دانشکده حقوق دانشگاه قازان اسم نویسی کرد . وی فعالانه به مبارزه انقلابی پرداخت و چند ماه بعد دستگیر شد . «مرد جوان شما بر علیه چه چیزی شورش می کنید ؟ خوب می دانید که با ستونی سنگی رویاروی هستید .» این سخنان را ژاندارمی به او گفت که او را به زندان می برد .

لنین پاسخ داد : «شاید . فقط پوسیده . چیزی نمانده که سقوط کند فقط باید کمی هولش داد .»

لنین که از دانشگاه اخراج شده بود به تنهایی برنامه درسی حقوق را آموخت . و با نتایج درخشانی امتحانات دانشگاه پترزبورگ را پشت سر گذاشت . لنین که در «قازان» و «سامارا» («کویبیشف» کنونی) می زیست بدون وقفه به آموختن و مطالعه آثار و کتب مارکس و انگلس مشغول بود (وی استعدادی بسیار در آموزش زبان داشت و دارای اطلاعات بسیاری در زبان های دیگر بود و چند زبان می دانست .) نقش فعالی نیز در محافل مارکسیستی مخفی داشت . هنگامی که عازم پترزبورگ شد ( ۱۸۹۳ ) دیگر مارکسیستی کارآموده و البته جدید به شمار می رفت که قادر به همجوئی جنبش کارگری و مارکسیسم با یکدیگر بود . در اثرش به نام «دوستان مردم کیانند» و «چه گونه بر علیه سوسیال دمکرات ها مبارزه می کنند» (۱۸۹۴) اندیشه ها و روش های پوپولیست ها را به انتقادی جدی و مستدل کشید . در اثر دیگری به نام «محتوای اقتصادی پوپولیسم و انتقاد بر آن در کتاب م . سترووه» ، که کمی بعد نوشته شد ، واقعیت آن ها را که «مارکسیست قانونی» نامیده می شدند افشاء کرد . اینان لیبرال های بورژوایی بودند که تئوری پوپولیست ها را مورد انتقاد قرار داده و بر تئوری مارکسیستی ضرورت تاریخی رشد کاپیتالیسم تکیه می کردند ، ولی بنا به گفته رهبران «پ . سترووه» ، آن ها «مارکسیسم بدون سوسیالیسم»

1: M. Strové.

را می‌پذیرفتند. آن‌ها محتوای اساسی تئوری مارکسیستی، یعنی دکترین آن در مورد انقلاب پرولتاریا را کنار گذاشته بودند.

در این سال‌ها در میان کارگران حومه پترزبورگ بیست محفل مارکسیستی وجود داشت. در میان آن‌ها بود که فعالیت لنین آغاز شد. برای او تبلیغ اندیشه‌های مارکس می‌بایست در رابطه با مبارزه سیاسی و اقتصادی کارگران در داخل کارخانه‌ها باشد. به این گونه بود که در کارخانه «سمیانیکوسکی» (کارخانه لنین کنونی) محفل تحت رهبری لنین مستقیماً در جنبش کارگران شرکت کرده در پخش تراکت‌هایی که در قیام‌ها پخش می‌شد، دست داشت.

در پاییز ۱۸۹۵، مجامع کارگری پترزبورگ در «اتحاد مبارزه برای رهایی طبقه کارگر» به هم پیوستند. در دسامبر ۱۸۹۵، پلیس لنین و چندتن دیگر از رهبران اتحادیه را دستگیر کرد. این ضربه‌ای سخت برای تشکیلات بود؛ اما با این وجود به پخش شب‌نامه و رهبری جنبش اعتصابی ادامه می‌داد.

اعتصاب ماهه ۱۸۹۶ در پترزبورگ، شدت گرفتن اعتصاب‌ها که سراسر کشور را در نیمه دوم سال‌های ۹۰ فرا گرفت، شکل‌گیری گروه‌های وابسته به اتحادیه‌های مشابه با «اتحادیه مبارزه» در پترزبورگ، در شهرهایی چون مسکو، «ایوانوف - وزنسک»، «کیف» و سایر شهرها، همه و همه نشان‌دهنده وابستگی جنبش کارگری و مارکسیسم و گسترش آن بود. این اعتصاب‌ها بسیار آگاهانه‌تر از اعتصاب‌های دهه‌های گذشته بودند. کارگران با درک قوی تضاد منافعشان با منافع اربابانشان، هنوز کاملاً درک نمی‌کردند که آرزوهای طبقاتیشان با رژیم اجتماعی - سیاسی کشور ناسازگار است.

محافل سوسیال دمکرات آثار مارکسیستی و انتشارات گروه «آزادی کار» را مطالعه و کارگران را به سوی خود جلب کرده و توده‌ها

را با اندیشه‌های سوسیال دمکراسی آشنا می‌کردند .  
با این حال، فعالیت محافل سوسیال دمکرات‌های این عصر که محدود  
به تبلیغ و ترویج بود ، با شدت جنبش توده‌ها همگام نبود . در این محافل  
«اکنونومیس» رواج یافته بود. نمایندگان آن «پروکوپویچ»، «کوسکوا»  
معتقد بودند که پرولتاریا تنها نسبت به نیازهای اقتصادی خود حساسیت  
دارد . به این دلیل بود که آن‌ها می‌گفتند سوسیال دمکرات‌ها باید به  
«شعارهای اقتصادی» اکتفا کنند . آن‌ها مبارزه سیاسی علیه خودکامگی  
را چون اقدامی جداگانه رها کرده و نسبت به امکان تشکیل حزب مستقل  
کارگر در روسیه شك می‌کردند .

در مارس ۱۸۹۸ نمایندگان تشکیلات سوسیال دمکرات‌های محلی  
به هم پیوستند و تبدیل تشکیلات را به «حزب کارگری سوسیال دمکرات  
روسیه» تصویب کردند. ولی کنگره نه موفق به بهم پیوستن تشکیلات محلی  
و ایجاد حزب شد و نه طرح يك برنامه و اساسنامه برای حزب . با این وجود  
کنگره موفق شد گامی مثبت در رسالت تاریخی پرولتاریا ، در طرح و  
هدف به دست آوردن آزادی سیاسی و گشودن راه اتحادی در بطن تنها  
يك حزب کارگری از تمام ملیت‌های روسیه بردارد .

برای پی‌ریزی يك حزب کارگری واقعی باید تشکیلات سوسیال  
دمکرات‌ها ، خود را از تأثیر «اکنونومیس‌ها» خارج می‌کرد . به این  
مناسبت روزنامه «ابسکرا» (اخگر) ، در ۱۹۰۰ ، به وسیله لنین و همکاری  
گروه «آزادی کار» در ژنو تأسیس شد ، که لنین در بازگشت از تبعید از  
سیبری در آن اقامت گزیده بود. کتاب او به نام «چه باید کرد.» (۱۹۰۲) که  
طی آن پایه‌های ایده‌تولوژیک حزبی طراز نوین ترسیم شده نیز، نقشی استثنایی  
در این امر داشتند.

نفوذ اندیشه‌های لنینیستی و عمل انقلابیون مارکسیست ، جنبش  
کارگری را در نخستین سال‌های قرن بیستم رشد می‌داد که شکل مبارزه

طبقاتی گسترده و رزم جویانه‌ای به خود گرفته بود. هربار در جنبش‌های اول ماه مه، پرولتاریای مبارز روسیه نیروهای خود را به داوری می‌گذاشت.

در اول مه ۱۹۰۰ در خارکف، تظاهراتی با شرکت ۱۰۰۰۰ کارگر و دانشجو انجام شد. در ۱۹۰۱، در پترزبورگ، کازان، تفلیس، ورشو، تظاهرات کارگری با آگاهی سیاسی بسیاری انجام گرفت که با افسانه «کارگران اوبوخوف» (حالا «بلشویک» در لنین‌گراد نام دارد) مشخص شد. بیش از ۳۰۰۰ کارگر کارخانه «اوبوخوف» در پترزبورگ، (کارخانه بلشویک کنونی) و واحدهای صنعتی اطراف آن مبارزه قهرمانانه‌ای با پلیس و ارتش کردند. روزهای مه ۱۹۰۲ اعتصاب بزرگ و تظاهرات سیاسی «سورموو» را که ماکسیم گورکی در کتاب مادر توصیف می‌کند، به خود دید که در جشن‌های اول ماه مه به وقوع پیوست. نوامبر همان سال اعتصاب و تظاهرات با شدتی عظیم در «روستوف دن» در گرفت که شروع مرحله نوینی در جنبش کارگری را نشان می‌داد، چرا که مستقیماً زاینده جنبش اعتصابی بود و دیگر با جنبش روشن‌فکرانه و دانشجویی ارتباط نداشت. اعتصاب عمومی جنوب که در ۱۹۰۳ شروع شد نیز چنین خصوصیتی داشت. برخلاف اعتصابات قبلی، این تظاهراتی کارگری بود که به وسیله تشکیلات سوسیال دمکرات‌های وابسته به «ایسکرا» رهبری می‌شد ولی آن‌ها موفق به تحقق بخشیدن به اتحاد عمل کارگران شهرهای متعدد نشدند. علت آن نیز عدم همبستگی در میان صفوف آن‌ها بود. آنچه برای تزار و بورژوازی مهیب و ترسناک بود، پیوستن کارگران سایر ملیت‌ها چون اوکراینی‌ها، آذربایجانی‌ها، گرجی‌ها و ... بود و افزوده شدن خواست‌های سیاسی به مطالبات اقتصادی در میان اعتصابیون. شدت جنبش به حدی بود که دولت این بار نتوانست تنها به اقدامات تنبیهی اکتفا کند. طی سال‌های ۱۹۰۱-۱۹۰۳ تزار ایسم کوشید تا از

طریق پلیس مخفی و رخنه در تشکیلات کارگری اعتصاب‌ها را سرکوب کند .

پیش‌قدم این سیاست «زوباتف» ، رییس پلیس مخفی مسکو بود . با این وجود این سوسیالیسم پلیسی چندان مؤثر نیافتاد . «زوباتف» و دستیارانش در جلوگیری از تظاهرات ضد دولتی کارگران هیچ قدرتی نداشتند .

در بهار ۱۹۰۲ در «پولتاوا» ، «خارکف» و سرانجام سایر مناطق ، چون اوکراین ، ولگا و گرجستان اغتشاشات عظیمی میان دهقانانی که زمین‌ها و گندم و علوفه و قوش‌ها را تصرف کرده بودند، درگرفت . این وقایع توجه «سوسیال رودلسیونر»ها (اس. آر) را که در این هنگام دوره تصفیة ایده‌ئولوژیک و سازمان‌دهی را می‌گذرانند به سوی دهقانان جلب کرد . مجامع متعددی از نئوپوپولیست‌ها دوباره تشکیل می‌شد . حزب «اس. آر» به‌تئوری پوپولیست‌ها چیزهایی افزود نظیر این مسئله که «کمون دهقانی» نطفه‌پیدایش سوسیالیسم است ، به‌آن پاره‌ای از تزه‌های انتقادی مارکسیستی که در غرب رواج داشت افزوده شد و نیز استقرار تولید جزئی کشاورزی بحث شد . این تزه «اس. آر»ها یعنی «سوسیالیزه کردن زمین» از طریق توسعه بعدی از دید تولید کولکتیویستی، تزی انقلابی نبود ، بلکه خصیلت‌های رفورمیستی داشت . «اس. آر»ها درک نادرستی در باره تناسب نیروهای طبقاتی در جریان یک انقلاب بورژوا دمکراتیک یا یک انقلاب سوسیالیستی داشتند .

اعمال مساوات‌در زمین به‌جای راه‌گشایی به‌سوی سوسیالیسم کاری جز تشدید تضادهای طبقاتی در روستا نمی‌کرد . سرانجام اس. آر‌ها اصل مساوات را که مطلقاً غیر واقعی بودند به‌دور انداختند .

برنامه اس. آر‌ها برای تغییر و تبدیل در روستا تنها توسعه مناسبات سرمایه‌داری را تحقق می‌بخشید . در حالی که حزب اس. آر کار در میان

توده‌های دهقانی را به‌عنوان مهم‌ترین وظیفه خود می‌دانست ، با این حال روش‌های ترور و سوء قصد وزراء و دولتیان و غیره را اتخاذ کرده بودند . اس.آرها دو وزیر کشور ، «سپیاگین»<sup>۱</sup> در ۱۹۰۲ و «پلوه»<sup>۲</sup> در ۱۹۰۴ را به قتل رساندند .

وسعت جنبش توده‌ای در مشی لیبرال بورژواها نیز بی‌تأثیر نبود. و مخصوصاً نکاتی در «زیمستوف»<sup>۳</sup> ها پیدا شد ، در ۱۹۰۲ يك گروه از لیبرال بورژواها روزنامه «اوسووبوژدینه» را در خارج از کشور منتشر کردند . بورژوا لیبرال‌ها چیزی بیش از رفورم سیاسی و يك حکومت مشروطه را خواستار نبودند و نمی‌توانستند بیش از این چیزی بخواهند . ولی ظهور این جبهه مخالف در میان بورژوا لیبرال علامت احتمالی بحران رژیم به‌شمار می‌رفت .

تنها گروه انقلابی مؤثر گروه مارکسیست-لنینیست‌ها بودند . در تابستان ۱۹۰۳ کنگره دوم « حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه » ( P.O.S.D.R ) منعقد شد . در جریان این کنگره « اکونومیست‌ها و «باندیست‌ها» (نمایندگان «Bund» ، اتحادیه کارگران یهودی که در آن اندیشه‌های ناسیونالیستی خرده بورژوازی رخنه داشت) در مقابل افراد ایسکرا جبهه گرفتند، که خود دو گروه بودند ، یکی لنینیست‌ها و دیگری که از نظر تعداد کم‌تر بودند ، میان‌روها ، به رهبری «مارتف»<sup>۳</sup> بودند . کنگره برنامه انقلابی مارکسیستی حزب را که برنامه‌ای یکدست و مؤثر بود تهیه کرد به طوری که تاکنون هرگز هیچ حزب کارگری چنان برنامه‌ای طرح نکرده بود . هنگام بحث روی اساسنامه حزب ، «مارتف» و افرادش که از طرف «باندیست‌ها» و «اکونومیست‌ها» حمایت می‌شدند، برنامه فرمولی از پیش آماده‌ای را مطرح کردند ، که در باره عضویت افراد در حزب بود و این برنامه درهای حزب را به روی هر فردی باز گذاشت

1: Sipiaguine.

2: Plévé.

3: Martov.



بدون آن که عضورا ملزم به رعایت انضباط حزبی یا شرکت در کارسازمانی کند. لنین اصرار در تشکیل حزبی طراز نوین، یک حزب فعال انقلابی داشت که نیاز به انضباط و سازمان‌دهی داشت. اپورتونیست‌ها تمایل به محدود کردن توانایی‌های کمیته مرکزی و سازمان رهبری حزب داشتند و کاهش نیروی آن را در سر می‌پروراندند، ولی «اکنونیست‌ها» و باندیست‌ها موفق نشدند و کنگره را ترک گفتند و این مسئله، پیروزی لنین بر میان‌روها را تضمین کرد. لنینیست‌ها در انتخابات کمیته مرکزی و هیئت تحریریه ایسکرا اکثریت را به دست آوردند. از این‌جا بود که نام «بلشویک» را به خود اختصاص دادند (یعنی اکثریت) در حالی که رقبای آن‌ها نام «منشویک» (یعنی اقلیت) گرفتند.

عدم توافق‌هایی که در کنگره میان بلشویک‌ها و منشویک‌ها روی داد، پس از کنگره نیز با شدت هرچه تمام‌تر دیده می‌شد. منشویک‌ها با بهره‌گیری از روش پلخائف و مشاورت او - که به زودی به منشویک‌ها پیوست و همان موضع را گرفت - ایسکرا را تصاحب کردند و در کمیته مرکزی اکثریت را به دست آوردند. برنامه منشویک‌ها بر علیه حزب به وسیله مارتف، تروتسکی و آلسکروود رهبری می‌شد. این تفاوت فکر و برنامه بین منشویک‌ها و بلشویک‌ها نشان از تفاوت عمیق آن‌ها در خصوصیت اجتماعی‌شان بود. بلشویک‌ها، قهرمانان عقاید انقلابی مارکسیسم - لنینیسم، منافع پرولتاریا، انقلابی‌ترین طبقه در تاریخ را مدنظر داشتند. منشویک‌ها برعکس، فرصت‌طلبانی بودند که نمایان‌گر بی‌ثمری کامل و میل سازش و تردیدهای متعلق به عناصر خرده بورژوازی بودند که همواره در هنگام اغتشاشات و شورش‌های انقلابی آشکار می‌شود.

کتاب لنین تحت عنوان «یک‌گام به پیش دوگام به پس» (۱۹۰۴) سهم بسیاری در مبارزه علیه منشویسم داشت. لنین در این کتاب اصول

سازمان‌دهی حزب بلشویک را توسعه می‌دهد. لنین ثابت می‌کند که حزب که شکل برتر سازمان‌دهی طبقه پرولتاریاست باید به سازمانی واقعاً منضبط و یکپارچه بدل شود تا توانایی آماده کردن توده‌ها در مبارزات انقلابی را پیدا کند. لنین در جریان کوشش‌هایش در راه سازمان‌دهی چنین حزبی از طرف گروهی از زحمت‌کشان انقلابی که خواه مثل «بابوشکین»<sup>۱</sup>، «کالینین»<sup>۲</sup> و «پتروسکی»<sup>۳</sup> کارگر بودند و خواه مانند «سوردلف»<sup>۴</sup>، «کورناتوسکی»<sup>۵</sup>، «بومان»<sup>۶</sup>، «لیتوینف»<sup>۷</sup>، «زملیاچکا»<sup>۸</sup> و «کروپسکایا» از طبقات مختلف برخاسته بودند و بالاخره از مردان تحصیل کرده‌ای چون «وروسکی»<sup>۹</sup> و «اولمینسکی»<sup>۱۰</sup> بودند، یاری می‌شد. اینان همگی با میل یکپارچه‌ای به ثمره انقلاب که برای آن حتی زندگی خود را هم فدا کردند، بایکدیگر پیوند داشتند.

#### ۴. جنگ روسیه - ژاپن و انقلاب اول روسیه

شب (۲۶ و ۲۷) ژانویه ۱۹۰۴ ناوهای ژاپنی با خشونت به نیروی دریایی روسیه در پرت آرتور حمله‌ور شدند. سپس کشتی‌های ژاپنی به رزم‌ناو «واریاگ» و ناوچه‌جنگی «کوریتس» که در «چمولپ» (در کره) بودند حمله‌ور شدند. در این جنگ نابرابر میان شش رزم‌ناو ژاپنی و هشت ناوچه جنگی ژاپن و دو کشتی روسی «واریاگ» و «کوریتس» ملوانان روسی کشتی‌های خود را غرق کردند تا به دست دشمن نیافتند. به این صورت بود که جنگ روسیه - ژاپن شروع شد. ژاپن از جانب انگلستان و ایالات متحده حمایت می‌شد. این جنگی غیرعادلانه برای هر دو طرف بود

1: Babouchkine.  
4: Sverdlov.  
7: Litvinov.  
10: Olminski.

2: Kalinine.  
5: Kournatovski.  
8: Zemliatchka.

3: Petrovski.  
6: Bouman.  
9: Vorovski.

که هدف آن تصرف منطقه مورد ادعای هردو کشور بود .  
یکی از دلایل جنگ تمایل نیکلا وپلیس مخفی و اطرافیان او برای  
منحرف کردن مسیر انقلاب به وسیله يك «جنگ كوچك» پیروزمندانه بود،  
وزیر داخله «پلوه» نیز چنین اعتقاد داشت . ولی این جنگ نه «كوچك»  
بود و نه به هیچ روی « پیروزمندانه » ، پس به جای منحرف کردن مسیر  
انقلاب ، در حقیقت جز سرعت بخشیدن به روی دادهای انقلابی فایده‌ای  
دیگر نداشت .

ناوگان روسیه در اقیانوس آرام از ناوگان ژاپن ضعیف‌تر بود .  
ژاپنی‌ها امکان انتقال نیروهای بیشتر را از روی اقیانوس آرام و حمله  
به «پرت آرتور» و به نیروهای روسی مستقر در منچوری داشتند . علی‌رغم  
شجاعت بزرگی که سربازان و درجه‌داران روسی در جریان این زد و خورد ها  
به خرج دادند، ارتش روسیه عقب‌رانده شد . فرماندهان روسی نتوانستند  
از مقاومت سرسختانه نیروهای روسیه در جنگ «لباتونگ» و تلفات  
زیادی که به ژاپنی‌ها وارد شد استفاده کنند. در ژوئیه ژاپنی‌ها پرت آرتور  
را محاصره کردند. پرت آرتور با سرسختی به وسیله نیروی دفاعی ۵۰/۰۰۰  
نفری حفظ شد اما بعد از ۵ ماه سقوط کرد . دفاع پرت آرتور یکی از  
شجاعانه‌ترین صفحات تاریخ نظامی روسیه است . یکی از مهم‌ترین  
نقش‌ها به عهده ژنرال «کوندراتنکو» بود ، مردی پرانرژی و با استعداد  
که سرانجام کمی قبل از سقوط از پا درآمد . ژاپنی‌ها بیش از ۱۰۰/۰۰۰  
نفری دیوارهای «پرت آرتور» از دست دادند و استحکامات تا ماه دسامبر  
۱۹۰۴ تصرف نشد . و این به دلیل وجود ژنرال‌هایی چون «ستسل» ،  
«فک» و چند افسر عالی‌رتبه دیگر بود که بدون آن که از تمام امکاناتی که  
در اختیارشان بود استفاده کنند . به مقاومت ادامه دادند .

لنین نوشت : «این ملت روسیه نیست که شکستی خجالت‌آور را  
متحمل شد ، بلکه خجالت این شکست از آن حکومت خودکامه است .

شکست حکومت خودکامه ملت روسیه را آماده ساخت. تسلیم پرت آرتور پیش در آمد تسلیم تزاریسیم است .»

بلشویک‌ها تبلیغی فعالانه در کشور و ارتش بر علیه جنگ و خودکامگی به راه انداختند. منشویک‌ها شعار «صلح با هر قیمتی» رادنبال می‌کردند. این شعار مبارزه علیه استبداد را کنار می‌گذاشت، و کاملاً با نقطه نظرهای بورژوازی و دولت‌های غربی و پاره‌ای از مقامات عالی‌رتبه که معتقد بودند ادامه جنگ برای تزاریسیم نتایج شومی دربر خواهد داشت، منطبق بود. بسیاری از مردم نیز این مسئله را دریافته بودند. ناراضایتی‌ای که جنگ به بار آورد تکان جدیدی به جنبش انقلابی توده‌ای وارد آورد. در حالی که وقایعی که در حال تکوین بود از علل عمیقی چون رژیم اجتماعی - اقتصادی کشور ریشه می‌گرفت.

سال ۱۹۰۵ با اعتصاب عظیم کارگران کارخانه «پوتیلوف» در پترزبورگ (کارخانه کیروف کنونی) آغاز شد. کشیشی به نام «گاپون» که در پترزبورگ تشکیلات کارگری مشابه «زوباتوف» مسکورا پی‌ریزی کرده بود، طرح یک راه‌پیمایی صلح‌آمیز به طرف «قصر زمستانی»، محل اقامت تزار را تهیه دید تا عریضه شامل خواست‌های کارگران را به تزار تقدیم کند. قرار بود تا این راه‌پیمایی در ۹ ژانویه صورت گیرد. شب قبل از آن، صاحب‌منصبان تزاری تصمیم گرفتند برای جلوگیری از دخول راه‌پیمایان به قصر به سوی آن‌ها تیراندازی شود، حال آن‌که تزار و خانواده‌اش در یکی از اقامت‌گاه‌های خود در بیلاق بودند. توطئه آن‌قدر آشکار بود که یک گروه از افراد تحصیل کرده و نویسندگان و دانشمندان نزد وزرا رفتند تا جلوی این قتل‌عام گرفته شود. اما کوشش‌ها بی‌سوده بود. «ویت»، که اینک رییس کمیته وزیران بود، اعلام داشت که این تقاضا به‌ویژه مربوط نمی‌شود و وزیر کشور «سویانا پولک - مینسکی» از

1: Sviatopolk – Minski.

پذیرش این درخواست امتناع کرد .

صبح نهم ژانویه، ستون‌هایی از کارگران ساکن حومه‌های کارگری پترزبورگ به سوی میدان قصر حرکت کردند . راه پیمایی بیش از ۱۵۰۰۰۰ نفر را در برمی‌گرفت ، کارگران که به همراه خانواده خود و فرزندان شان آمده بودند پرچم‌ها و عکس‌های اعضای خاندان سلطنتی را حمل می‌کردند، هنوز نسبت به «تزار : پدر کوچک» اطمینان داشتند ، و فرجامی که آن‌ها را تهدید می‌کرد در نظرشان ناممکن بود. با این وجود، نیروهای نظامی که در بسیاری از نقاط شهر اجتماع کرده بودند، نقشه قتل عام را بی‌رحمانه انجام دادند. هزاران نفر کشته و زخمی شدند و ایمان نسبت به «پدرمان تزار» جای خود را به نفرت و تمایل به مبارزه مسلحانه داد . نزدیک عصر در بسیاری از بخش‌های شهر ، سنگرها برپا شد. انبوه کارگران با ولع بسیار به سخنان بلشویک‌ها گوش می‌دادند . خبر «یکشنبه خونین» (نامی که با آن ۹ ژانویه در تاریخ روسیه ثبت شد) ، در تمام کشورها با نفرت روبه‌رو شد .

پرولتاریای روسیه به این بی‌رحمی‌های تزاریسم با تظاهرات سیاسی در مسکو ، و با دست از کار کشیدن و تظاهرات در ریگا ، اعتصابات در ورشو و تفلیس پاسخ گفت و سرانجام دهقانان اورال ، ورونژ ، کورسک و نیز کارگران ملیت‌های مختلف ، دهقانان اوکراینی ، گرجی، لهستانی، لتونیایی و کارگران باکو قیام کردند . «یکشنبه خونین» بر کارگران و مردان سیاسی روشن بین اروپا و ایالات متحده تأثیر گذاشت ، و در آن‌ها احساس همبستگی و همدردی نسبت به پرولتاریا و خلق روسیه را تقویت کرد .

به این صورت بود که نخستین انقلاب روسیه در ۱۹۰۷ - ۱۹۰۵ شروع شد . نخستین انقلاب خلقی در عصر امپریالیسم خصوصیات بورژوا دمکراتیک داشت . توده‌های وسیع خلقی که در آن شرکت جستند ، قبل

از هر چیز در راه الفای سلطه سرواژ که در تمام حوزه‌های حیات کشور وجود داشت مبارزه می‌کردند. این الفاء که مالکان فئودال را نیز شامل می‌شد، به صورت هدف عمومی درآمده بود که تنها از طریق مبارزه برعلیه خودکامگی میسر می‌شد. از این جا می‌توان فهمید که چرا در این مبارزه دهقانان حتی با وجود تردیدها و تعلل‌های ویژه تولیدکنندگان خرده‌پا، نقش بزرگی داشتند، ولی این طبقه نمی‌توانست نیروی اصلی انقلاب باشد، تنها پرولتاریا با کمک دهقانان آمادگی رهبری انقلاب را داشت. تاکتیک پرولتاریا به‌انزوا بردن بورژوازی بود، که به خاطر وضعیت طبقاتی خود، طرف‌دار تزاریسم و تحت لوای مصالحه، قادر به خیانت نسبت به منافع ملت بود. در سومین کنگره P.O.S.D.R که در لندن، در اوایل ۱۹۰۵ تنها با شرکت بلشویک‌ها برگزار شد، سیمای انقلاب ترسیم شد. منشویک‌ها در کنفرانس شرکت نکردند و کنفرانسی جداگانه تشکیل دادند. آن‌ها در مخالفت با بلشویک‌ها معتقد بودند که این بورژوازی است، و نه پرولتاریا، که بایست در رأس انقلاب قرار گیرد. نقش پرولتاریا حمایت از بورژوازی است. کنگره سوم حزب تاکتیک بلشویک‌ها را که پیروزی انقلاب بورژوا دمکراتیک و در نتیجه تبدیل آن به انقلاب سوسیالیستی را تضمین می‌کرد، مشخص کرد. کنگره هدف اولیه حزب را سازمان‌دهی قیام اعلام کرد، و یادقت فراوان مسئله قیام مسلحانه و اعتصابات سیاسی را مورد بحث قرارداد. در مورد مسئله عضویت در حزب مذاکره شد و به جای فرمول اپورتونیستی «مارتف» که در کنگره دوم تصویب شده بود، فرمول لنین پذیرفته شد. این کنگره حزب را در طرح سازمان‌دهی مبارزات انقلابی آینده تقویت کرد. در تابستان ۱۹۰۵، کتاب لنین تحت عنوان «دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک» که شامل پایه‌های تئوریک تاکتیک بلشویکی، با تمام ژرفا و پیچیدگی‌هایش، آن گونه که در کنگره سوم تعیین شده بود، انتشار یافت.

هرچه حوادث انقلابی تسریع می‌یافت ، شکست‌های نظامی تزارسم افزوده می‌شد . در فوریه «جنگ موکدن» در گرفت و شهر توسط ژاپنی‌ها به تصرف درآمد. در ۱۴ ماه مه در تنگه «تسوشیما» جنگ بزرگ دریایی در گرفت . ملوانان روسی این بار نیز باشجاعتی بی‌مانند جنگیدند . این زدو خورد نیز با پیروزی ژاپن پایان یافت .

وقایع انقلابی که در طی بهار و تابستان ۱۹۰۵ در کشور رخ داد ، انعکاس‌های شکست در جنگ بودند . جشن اول ماه مه با تظاهرات و اعتصابات سیاسی‌ای که حدود ۲۲۰۰۰۰ کارگر در آن شرکت داشتند ، همراه بود . سپس نوبت اعتصاب کارگران نساجی «ایوانوف و ژنسکوف» به رهبری بلشویک‌ها بود . اعتصابیون نخستین شورای کارگری را با انتخابات تشکیل دادند . در ژوئن در لودز لهستان قیامی شعله‌ور شد که با زدو خوردهای شدید و سنگربندی همراه بود و بسیاری از قیام‌کنندگان را قربانی ساخت ، در اوکراین-بیلوروسی و نواحی ولگا ، ماوراء قفقاز ، قیام دهقانی شعله‌ور شد . در «پرم» ، «ایکاترینبورگ» (سوردلوسک کنونی) ، «چلیانسیک» ، «نیکلایف» ، «خارکف» ، «لوگانسک» ، کارگران اعتصاب کردند . اعتصاب کارگران لیتونی ، لهستانی ، گرجی و آذربایجانی نیز در ابعاد گسترده انجام گرفت . در بسیاری از نقاط شکل‌گیری سازمان‌های بلشویکی محلی دیده می‌شد . سندیکاهای شغلی نیمه‌قانونی و تشکیلات توده‌ای دهقانی به نام «اتحادیه دهقانان روسیه» به وجود آمد ، اماره‌بری تشکیلات به وسیله «اس. آر»ها و چپ بورژوا لیبرال به فوریت اشغال شد .

نقطه اوج وقایع بهار و تابستان ۱۹۰۵ قیام ملوانان رزم‌ناو «پونمکین» بود که نشان می‌داد نفوذ جنبش‌های کارگری و دهقانی ذهن انقلابی سربازان و ملاحان را بیدار کرده است . برای اولین بار در تاریخ ، تمامی کارکنان یک کشتی جنگی شورش کردند . «پونمکین» پرچم سرخ

بالا برد و مستقیم به سوی کشتی‌هایی رفت که از دریای سیاه برای مقابله و سرکوبی می‌آمدند اما ملوانان کشتی‌های دیگر از شلیک امتناع کردند. بالاخره در اثر کم‌بود سوخت موتور و آب شیرین ناگزیر شد تا خود را به مقامات رومانیایی تسلیم کند.

وقایع تابستان ۱۹۰۵ محافل بورژوا لیبرال را به لرزه انداخت. قشرهای وسیعی از خلق با پایگاه‌های اقتصادی گوناگون در جنبش ضد تزاری شرکت جستند. شکل‌های مختلف اعتراض در محافل روشن‌فکران افزایش یافت. کاملاً روشن شده بود که اقدامات تنبیهی نمی‌تواند مسیر انقلاب را متوقف سازد. تزاریسم به اقدامات سیاسی متوسل شد. اولین و مهم‌ترین اقدام از این دست، امضای قرارداد صلح با ژاپن بود. اینک طبقه بورژوازی روس و دیگر کشورهای خارجی طالب صلح بودند. انقلاب روسیه، بورژوازی انگلستان - آمریکا و سرمایه‌گذاران فرانسوی و قیصر آلمان و ویلهلم دوم را نگران ساخته بود چراکه برای آن اهمیت جهانی قابل بودند. دولت ژاپن به پایان دادن جنگ امیدوار بود، زیرا کشور ویران شده و ارتش دچار خسارت‌های فراوان شده بود. صلح در اوت ۱۹۰۵ در شهر امریکایی «پرت سموت» منعقد شد. رییس جمهوری ایالات متحده تئودور روزولت، نقش واسطه را به عهده داشت. روسیه حقوق خود را درباره شبه‌جزیره «لیانوتونگ»، خط آهن منچوری جنوبی و قسمت جنوبی جزیره «سخالین» را به ژاپن واگذار کرد.

در همین ماه يك بیانیه در باره دوماي حكومتي برای ارضای خواست‌های اپوزیسیون بورژوا لیبرال که خواهان حکومت مشروطه بود عرضه شد، مدت‌ها بود که مقتضیات زمان، حکومت خودکامه را علی‌رغم مقاومت نیکلا به اتخاذ چنین راهی سوق می‌داد. در دسامبر ۱۹۰۴ قول داده شد که تساوی حقوق دهقانان و سایر طبقات به تدریج اجرا گردد و نیز بسط اختیارات زیستوف‌ها و شهرها عملی شود. در فوریه ۱۹۰۵



دولت مجبور شد تا شرکت نمایندگان انتخابی مردم در فعالیت های سیاسی را قانونی اعلام کند . این دوما به نام «دومای بولیگین» شهرت یافت . وزیر کشور ، «بولیگین»<sup>۱</sup> که اداره امور انتخابات را به عهده داشت به قول لنین «چیزی جز يك کاریکاتور نمایندگی خلق» نبود . اصول قانون انتخابات امکانات انتخاب کنندگان را به شدت محدود می کرد . کارگران و بخش عظیمی از قشر تحصیل کرده ( به استثنای صاحبان آپارتمان های ثروتمند ) از رأی دادن محروم بودند . وابسته بودن دوما و قانون انتخاباتی ، نه برای بورژوا لیبرال های مخالف و نه برای محافظ دمکراتیک ارضاکننده نبود . وقایع انقلابی انتخابات دوما را مانع شد ، ولی قانون انتخاباتی بولیگین نقطه شروعی برای قوانین بعدی از این دست شد . در تابستان ۱۹۰۵ حامیان و طرف داران استبداد امیدوار بودند که تزار یسم خواهد توانست روی اشراف دوما و نمایندگان دهقانان معتقد به « پدر کوچک : تزار» حساب کند .

وقایع تابستان زمینه اعتصاب سیاسی عمومی را فراهم کرده بود که در پاییز سراسر سیستم استبدادی را لرزاند . اعتصاب ۷ تا ۱۱۲ اکتبر که به وسیله بلشویک های مسکو هدایت می شد با همکاری نواحی مختلفی پی گیری شد ، و سپس خیلی زود چهره ای عمومی به خود گرفت . کارگران پترزبورگ و تقریباً تمام شهرها و نیز کارمندان و روشن فکران به دنبال آن ها از کار دست کشیدند . اعلامیه های بلشویک های مسکو که خواستار سرنوشتی حکومت خودکامه و انتخابات مجلسی قانونی بودند همه جا انعکاس یافت . این عظیم ترین اعتصابات بود که هرگز تا آن وقت در روسیه و حتی در جهان سابقه نداشت .

در حالی که ارتش و پلیس تزاری تقریباً فلج شده بودند ، تزار نمی توانست تصمیم به ترك اقامت گاه خود در « پترهوف » بگیرد . وی

1: Bouliguine.

ژنرال «ترپوف» را که «شخصیتی قوی» می‌دانست به‌عنوان فرمانده قوای کاخ و مشاور نزدیک و نیز به‌عنوان سپربلا برگزید. «ترپوف» سعی داشت انقلاب را درخون شناور سازد. وی دستور «هدر نکردن فشنگ» داده بود؛ با این وجود در سطوح بالای بوروکراسی کشور این اعتقاد وجود داشت که تکیه به ارتش کافی نیست و با توجه به این مسئله که این تکیه چندان مطمئن نبود، می‌بایست به محافل بورژوازی امتیازاتی داد و با آن‌ها بر علیه انقلابی‌ها متحد شد. «ویت» مأمور بررسی و طرح ریزی ضد انقلاب شد و رییس یک شورای وزیران شد، تا قبل از این، تزار شخصاً فعالیت وزراء را زیر نظر داشت. ۱۷ اکتبر بیانیه‌ای منتشر شد که طی آن تزار قول به رعایت آزادی‌های مدنی و انتخاب یک دوما را داده بود که این بار قانونی و با شرکت نمایندگان بیش‌تری باشد.

این بیانیه با جوش و خروش سرسام‌آوری از جانب بورژوازی و لیبرال‌های روشن‌فکر روبه‌رو شد. یک گروه از لیبرال‌های مخالف به‌زودی به مذاکره با «ویت» مشغول شدند. روشن‌فکران رادیکال و حتی پاره‌ای از قشرهای طبقه کارگر تا حدودی به قول‌های تزار اعتماد کردند. تنهالین و بلشویک‌ها بودند که علت این مانور، که حکومت استبدادی را نیرو می‌بخشید درک می‌کردند. آن‌ها به انقلابیون هشدار دادند که به‌زودی سرکوب خواهند شد و در بسیاری از شهرها نیز چنین شد. شورش‌هایی شروع شدند. نیروی پلیس به‌عنوان سرکوبی یهودی‌ها به کشتار انقلابیون پرداخت. تشکیلات «باندسیاه» ظهور کرد که اعضای آن از میان پایین‌ترین قشرهای شهر، گدایان و دزدان بودند و تحت نظر ارتجاع سلطنتی قرار داشت. به این صورت بود که مرتجع‌ها «اتحاد تزار و ملتش» را علم کردند

از مهم‌ترین سازمان‌های مرتجع و «باندسیاه»، «اتحادیه ملت روس» بود که در اکتبر، به وسیله دکتر «دبروین» و مالکانی چون «پوریشکویچ»

و «مارکف» (مارکف دوم) پی‌ریزی شدند.

دراکتبر - نوامبر بود که مهم‌ترین احزاب سیاسی بورژوازی روسیه شکل گرفتند. حزب دمکرات مشروطه طلب (مخفف آن کادت) که بعدها به حزب اصلی بورژوازی بدل شد، به همراه دیگر عناصر بورژوا و مالکان بورژوا، بسیاری از روشن‌فکران بورژوا را نیز به خود جلب کرد. سلطنت مشروطه و پارلمانی خواست اساسی آن‌ها بود. تبلیغات سنتی و لیبرال کادت‌ها، تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر مطبوعات و انعکاسی عمیق در محافل بورژوا و روشن‌فکر داشت. جمله‌پردازی و عوام‌فریبی خطوط اساسی تاکتیک سیاسی کادت‌ها را تشکیل می‌داد. در میان رهبران این حزب پروفسور «میلیوکوف»، استاد تاریخ و مارکسیست قانونی «پ. سترووه» دیده می‌شدند.

حزب دیگر بورژوازی که در همان زمان شکل گرفت، «اتحادیه ۱۷ اکتبر» نام داشت که به حزب «اکتبريست» شهرت یافت. این تشکیلات که بورژوازی بزرگ و مالکان کاپیتالیست عمده را متحد ساخته بود، به‌روی اصول ذکر شده در بیانیه ۱۷ اکتبر تزار استوار بود که اکتبريست‌ها آن را طرف‌دار حکومت مطلقه نمی‌دانستند. در میان رهبران آن‌ها «گوچکف»<sup>۱</sup> و «رادزیانکو»<sup>۲</sup> از همه مشهورتر بودند. این دو حزب بورژوازی پایه اصول سیاسی مشترکی داشتند: در دست‌گرفتن سلطنت. لنین در مقاله‌ای به نام «سعی در طبقه‌بندی احزاب سیاسی روسیه» نوشت: «اکتبريست کادتی است که در کسب و کارش ثنوری‌های بورژوازی را به کار می‌بندد، کادت اکتبريستی است که در ساعات فراغت خود، هنگامی که کارگران و دهقانان را لخت نمی‌کند، يك جامعه بورژوازی ایده‌آل را در رؤیا مجسم می‌کند.»

این دو حزب در جنبش لیبرال و زی‌مستوف ریشه داشت که در

1: Goutchkov.

2: Rodzianko.

سال‌های ۱۸۹۰ و ۱۹۰۰ عمل می‌کردند. این حرکت کوشید در اشکال مختلف حکومت خودکامه را به آزادی‌گرایی بکشاند و در مبارزه آزادی‌بخش و جنبش انقلابی رهبری را به دست گیرد.

کادتها و اکتبريست‌ها به مجرد سازمان‌یافتن، به حمایت از کابینه «ویت» پرداختند. در طی این مدت، یعنی ماه‌های پاییز، در اکثر شهرها، حتی شهرهای کم‌اهمیت، شوراهای کارگران و درپاره‌ای مناطق شوراهای دهقانان و سربازان تشکیل شد. شوراها که زائیده مبارزه اعتصابی انقلابی بودند، به اشکال اولیه قدرت اداری مردمی مبدل شدند. آن‌ها اقدامات دمکراتیک انقلابی را مورد دفاع قرار می‌دادند. ارتش ملی متشکل از کارگران به نام «دروژیناس»<sup>۱</sup> تربیت کرده، انتشارات خود را عرضه کرده و آزادی مطبوعات را تضمین کردند. بلشویک‌ها که برای نخستین بار فعالیتشان از حالت مخفی به علنی بدل شده بود، شورای مسکو و بسیاری دیگر از شوراها را اداره می‌کردند که به سازمان‌های هدایت مبارزه مسلحانه بدل شده بودند. اما شورای پترزبورگ در دست منشویک‌ها بود. در روزهای آخر اکتبر و نوامبر شورش ملوانان و سربازان در «کرونشتات»، «ولادیوستک» و دریای سیاه به وقوع پیوست. جدی‌ترین آن‌ها شورشی بود که توسط شمیت<sup>۲</sup> در منطقه دریای سیاه به وقوع پیوست. دولت تزاری این شورش‌ها را با بی‌رحمی غیرقابل‌تصور سرکوب کرد. فشار سنگینی به شوراها وارد آمد. در این محیط بود که شورای مسکو تصمیم گرفت که پس از کنفرانس بلشویک‌های شهر، اعتصاب سیاسی عمومی راه بیندازد، که به قیامی مسلحانه بدل شود. ۷ دسامبر يك اعتصاب سیاسی عمومی شروع شد. در این روز رهبران بلشویک‌های مسکو، «شانسر» و «واسیلی یوژین» دستگیر شدند. در ۹ دسامبر اعتصابیون با حملات متعددی از جانب سربازان روبه‌رو شدند. در ۱۰ قسمت قابل

1: Drouginas.

2: Shmidth.

توجه شهر سنگرها بر پا شد و مبارزه‌ای نابرابر و قهرمانانه در برابر نیروهای سرکوب‌کننده آغاز شد. محلات کارگرنشین «زاماسکورتشی»<sup>۱</sup>، روگوژسکو<sup>۲</sup> سیمونووسکی و به‌خصوص پرسینا<sup>۳</sup> به‌مراکز اصلی قیام بدل شدند که به‌وسیله هزاران کارگر مسلح و با حمایت حدود ده‌ها هزار نفر از اهالی مسکو دفاع می‌شد. فوراً فوج گارد سیمونووسکی از پترزبورگ فراخوانده شد که به‌آخرین مرکز قیام، یعنی «کراسنایا پرسینا» حمله بردند که در تاریخ جنبش رهایی‌بخش پرولتاریای روسیه به‌عنوان شهر قهرمان مشهور است. با کمک این نیرو بود که شورش‌ها سرکوب شد. دولت تزاری پیروزی خود را با کشتارها و اعدام‌های دسته‌جمعی بدون محاکمه و دادگاه تثبیت کرد.

قیام مسلحانه دسامبر در مسکو نقطه اوج این دوره از انقلاب بود. این قیام با طغیان‌هایی در سایر شهرها و نواحی سایر ملل دنبال شد. در همان زمان، کارگران «رستوف روی دن»، «سورموفو» (محل کارگری «نیژنی نووگورود») نیز به جنگ پرداختند. مبارزه کارگران سیبری اهمیتی خاص داشت. آن‌ها به‌رقیمت می‌کوشیدند تا مانع‌گشتن نیروهای مستقر در منچوری به‌سوی غرب شوند، این نیروها می‌رفتند تا بر علیه خلق انقلابی اقدام کنند. در «چیتا» و «کراسنویارسک» دو نقطه اصلی راه‌آهن ماوراء سیبری قیام‌کنندگان یک جمهوری کوچک بنیان گذاشته و قدرت را به‌شوراها تفویض کردند. در همراهی با کارگران مسکو، پرولتاریای اوکراین در «ایه کاترینوسلاو»<sup>۴</sup> («دنیه پروپتروسک»<sup>۵</sup> کنونی)، «کیف»، «خارکف» و «حوزه دنتز»<sup>۶</sup> اعتصاب کردند. کارگران راه‌آهن لهستان برای مخالفت از انتقال نیروهای غرب کشور به مسکو اعتصاب کردند. کارگران مسلح در بسیاری از شهرهای کشورهای بالتیک

1: Zamaskvorétchie.

2: Rogojako.

3: Persina.

4: lékatérinoslavl.

5: Dniepropétrovsk.

6: Donetsk.

قدرت را به دست گرفتند. اعتصابات و قیام‌های مسلحانه در تفلیس، باکو، و شهرهای ارمنستان شعله‌ور شد.

دسامبر ۱۹۰۵ با تظاهرات عظیم انقلابی در روستاها همراه بود و روستاییان خانه‌های مالکان را آتش زدند و زمین‌ها را تصاحب کردند. به‌طور خلاصه، مقام‌های تزاری قدرت را در آغاز سال ۱۹۰۶ هنوز در دست داشتند، دلیل اصلی عدم موفقیت فعالیت‌های انقلابی در این نکته خلاصه می‌شد که تمام این تظاهرات انقلابی غیرمتشکل و هنوز يك قیام ملی به حساب نمی‌رفتند. فعالیت‌های پرولتاریا، حمایت مؤثری از جانب دهقانان و سربازان در پشت سر نداشت.

در کشورهای مختلف اروپا و آمریکا کارگران و متفکرین مهم جنبش کارگری و سوسیالیستی، مردان فرهنگ و نویسندگان پیشرو، همبستگی خود را با انقلاب روسیه ابراز می‌کردند. در میان آن‌ها باید از «لافارگ» (ژوره)، «آنا تول فرانس» در فرانسه و «بیل» و «مرنیگ» ، «لیبکنشت» و «روزا لوگزامبورگ» در آلمان «هیوود» و «دبزه»، «لندن» و «مارک تواین» در ایالات متحده را باید نام برد.

محافل بورژوازی حاکم در کشورهای غربی پس از روی دادهای ماه دسامبر همکاری و کمک خود را به تزار بیش از پیش ادامه دادند. در بهار ۱۹۰۶، سرمایه‌داران فرانسوی با شراکت بانک‌های انگلستان با اعطای يك وام به روسیه موافقت کردند. دولت تزاری، دو میلیارد و نیم فرانک دریافت داشت که برای مبارزه با انقلاب و احیای اوضاع خراب مالی کشور بسیار قابل استفاده بود.

در آوریل «قوانین اساسی حکومت» که به حکومت مطلقه مجال و امکان همزیستی با دوما را می‌داد تدوین شد. بنابراین اصول این قانون که از قانون اساسی اتریش اقتباس شده بود، تزار حق داشت دوما را منحل کند و در فاصله تعیین دومای جدید به وضع قوانین بپردازد. او در مورد عقد

موافقت‌نامه‌های بین‌المللی حاکمیت داشت و رهبری کل قوا و نیروی دریایی در اختیار او بود. در حالی که اختیارات دوما با انتقال شورای حکومتی به مجلسی بالاتر، محدود می‌شد که می‌باید لوایح تصویب‌شده توسط مجلس پایین‌تر را قبل از آن که به تزار تقدیم شوند تصویب کند. شورای حکومتی از اعضای تشکیل می‌شد که همه ساله تزار آن‌ها را از میان نمایندگان مالکان اراضی بزرگ و چند نماینده از کلیسا و آکادمی علوم، دانشگاه‌ها، بورژوازی صنعتی و بازرگانان انتخاب می‌کرد.

قرار بود دوما در پایان ماه آوریل تشکیل شود. انتخابات به صورت مرحله‌ای انجام می‌شد و رأی‌گیری مخفی نبود. بلکه از خلال چهار مجلس انجام می‌شد: که مالکان اراضی، شهرنشینان، دهقانان و کارگران آن‌ها را تشکیل می‌دادند. از سویی دیگر، کارگران حق رأی نداشتند مگر آن که در کارخانجات صنعتی یا معادن با بیش از ۵۰ نفر کارگر کارکنند. تعداد نمایندگان و مراحل انتخابات به‌طور واضح بر اصول طبقاتی تنظیم شده بود. به این صورت که مالکان ۳۲٪، دهقانان ۴۲٪ و شهرنشینان غیرکارگر ۲۲٪ و کارگران تنها ۳٪ رأی دهندگان را شامل می‌شدند. محدودیت‌هایی که پلیس خودکامه اعمال می‌کرد، بر مجامع انتخاباتی حاکم بود. زنان، دانشجویان، دهقانان غیرمالک، کارگران کشاورزی، سربازان و ملاحان حق رأی نداشتند. انتخابات این دوما که تحت نام دومای اول شناخته می‌شود، در جو ساکتی برگزار شد که ناشی از پایان یافتن جنبش انقلابی بود. کادتها که بخشی از دهقانان را با قول اعطای زمین جلب کرده بودند اکثریت این دوما را به دست آوردند. در این شرایط، تاکتیک تحریم انتخابات توسط بلشویک‌ها چندان مؤثر نیافتاد. پیش‌بینی لنین که دومای کادتها به دنبال راهی برای کنار آمدن با حکومت استبدادی است از سوی مردم اقبالی نیافت اما این پیش‌بینی که در کنگره چهارم حزب مطرح شد چندان دور از واقعیت هم نبود.

کنگره چهارم در آوریل ۱۹۰۶ در استکهلم برگزار شد ، کمی بعد از جلسه افتتاحیه دوما و در همین جلسه بود که بلشویک‌ها و منشویک‌ها متحد شدند - این کنگره به کنگره اتحاد شهرت دارد - هر چند این اتحاد بیش تر جنبه تشریفاتی داشت. منشویک‌ها از نظر تعداد در این کنگره برتری داشتند و روی تمام مسایل نقطه نظرهای اپورتونیستی ارائه می دادند . آن‌ها پیشنهاد کند کردن مسیر انقلاب را داشتند ، ولی بلشویک‌ها نقطه نظرهای لنینی را دنبال می کردند .

نخستین دوما بیش از دو ماه دوام نیاورد . نمایندگان دهقانان که در داخل دوما گروه «ترو دوویک‌ها» (زحمت کشان) را تشکیل می دادند ، الغای مالکیت فئودالی و ملی کردن تمام زمین‌ها را خواستار بودند ، که هر دهقان و خانواده‌اش تنها روی زمین خود کار کند . دولت حامی مالکان از بحث درباره این مسئله به حدی هراس داشت که در ژوئیه تصمیم به انحلال دوما گرفت . هر چند مدت‌ها بود که بحث با رهبران کادتها و اکتبريست‌ها درباره شرکتشان در کابینه ادامه داشت .

در این هنگام رییس شورای وزیران «ستولیپین»<sup>۱</sup> بود ، کسی که چندین تجربه در سرکوبی جنبش‌های انقلابی داشت . تابستان ۱۹۰۶ شاهد تجدید اعتصابات در کارخانه‌ها و تظاهرات در روستاها بود . اعتصاب ملوانان «سویبورگ» («سوامنلینا» ی کنونی) در «کرونشتات» در «ریوال» («تالین» کنونی) به وقوع پیوست . در برابر این موج جدید انقلابی ستولیپین شروع به مشاجرات پر خاش جویانه و دستگیری و مرگ انقلابیون بدون انجام مراحل قانونی کرد ، و سپس پایه‌های يك شکست وسیع را برای انقلاب با برقراری رژیم جدیدی در روستا به منظور رسوخ به پایه‌های جنبش انقلابی تدارك دید . ۹ نوامبر ۱۹۰۶ فرمانی اعلام شد که به دهقانان اجازه خروج از «کمون زراعتی» و صاحب شدن سهم زمینشان را می داد .

1: Stolypine.



این رفورم به این نیت بود که در روستاهای نزدیک و وابسته به مالکان بزرگ و دولت تزاری، قشری از کولاک‌های مرفه و قدرتمند ایجاد کند و وسایلی فراهم آورد تا دهقانان ثروتمند شده کمون‌های زراعتی را ترک کنند. به این ترتیب تزاریسیم سیاست سنتی‌اش مبنی بر تقویت کمون زراعتی را رها می‌کرد. این توهم که روستاییان کمون میهن‌پرست هستند توسط انقلاب به کلی محو شده بود. دولت با انجام این رفورم‌ها - که به «ستولپینیسیم» شهرت یافتند - بر حمایت «شورای اشراف متحد» متکی بود، که مالکان اراضی را در برمی‌گرفت و هدفشان نقض کلیه امتیازاتی بود که دولت در اثر فشار انقلاب ناگزیر به اعطایشان شده بود.

در فوریه ۱۹۰۷ دومین دوما افتتاح شد. انتخابات دوما بر طبق قانون انتخاباتی بدون تغییر و قدیمی انجام شد، اما با تعابیری که سنا از این قوانین کرد تا حد قابل ملاحظه‌ای از تعداد رأی دهندگان کاست. اما این بار بلشویک‌ها به تاکتیک بایکوت روی نیاوردند اما ائتلاف با «کادت‌ها» را رد کردند، کاری که منشویک‌ها نکردند و با اتحاد با «ترودوویک‌ها»، «اس.آرها» و «حزب سوسیالیست خلقی کار» (حزبی که اس‌آرهای راست‌گرا در سال ۱۹۰۶ تأسیس کرده بودند)، یک جبهه مشترک بلوک چپ را تشکیل دادند. کادت‌ها اولویت خود را از دست دادند. «ترودوویک‌ها» بیش‌ترین آراء را به دست آوردند. جناح چپ دوما تقویت شده بود. جناح راست نیز قوی‌تر شده بود، پس مبارزه قاطع‌تر بود.

مسئله کشاورزی هنوز در مرکز توجه قرار داشت. اکتبریس‌ت‌ها و نمایندگان راست، برنامه کشاورزی «ستولپین» را حمایت کردند. کادت‌ها مانند دوما‌ی اول به تقاضای انتقال یک قسمت از زمین‌های اربابی و بازفروش آن‌ها به دهقانان ادامه دادند. نمایندگان دهقانان خواستار ملی کردن تمام زمین‌ها و واگذاری آن‌ها به دهقانان بودند. در چنین جوی به تصویب رساندن قانون «ستولپین» برای دولت ناممکن بود.

کنگره اشرف متحده دولت را به انحلال دوما و تغییر قوانین انتخاباتی و جایگزین کردن قوانینی دیگر که ملایم تر باشد، مجبور ساخت. سرانجام دومای دوم، سه ماه پس از افتتاحش، چنین بود.

در مه ۱۹۰۷، کنگره پنجم (حزب سوسیال دمکرات روسیه) (P.O.S.D.R) در لندن برگزار شد. این بار اکثریت با بلشویکها بود نه منشویکها. این یکی از نتایج انقلاب بود. گزارش اصلی درباره مسئله اتخاذ رفتار در برابر احزاب بورژوازی به وسیله لنین ایراد شد. کنگره که تجربه انقلاب را پشت سر گذاشته بود، در پیشنهادهایش لزوم مبارزه بی‌امان علیه احزاب مرتجع و ضرورت افشای اشتباهات دمکراتیزم کادتها را متذکر شد و خاطر نشان ساخت که اتحاد بلشویکها با احزاب خرده بورژوازی (اس. آر.ا، حزب سوسیالیست خلقی کار و غیره) در دوما، اصلا نمی‌تواند نشان‌دهنده رها کردن اصول مارکسیسم باشد و برعکس به بلشویکها این امتیاز را می‌دهد که بتوانند ماهیت ارتجاعی این احزاب را به توده‌ها نشان دهند.

لنین و بلشویکها در عمل به درس‌های انقلاب متکی بودند. انقلاب میوه‌های خود را به بار آورده بود، ولی نقاط ضعفی داشت که باعث ناکامی شده بود. اتحاد پرولتاریا با دهقانان تحت رهبری پرولتاریا هنوز سست بود. پرولتاریا، خود مشکل نداشت. مردم روسیه پاره‌ای حقوق سیاسی به دست آورده بودند. سندیکاها و تشکیلات کارگری موجودیت قانونی یافته بودند و دوما علی‌رغم تمام ناتوانی‌هایش: دستگاهی همیشگی برای فعالیت سیاسی بود، و می‌توانست به عنوان تریبون مورد استفاده قرار گیرد. مطبوعات و به‌طور اخص مطبوعات انقلابی نقشی عظیم بازی می‌کردند. مطبوعات لیبرال که ناچار به رعایت سلیقه خوانندگان خود بودند نسبت به نظم موجود به انتقاد پرداختند. پرولتاریا و حزبش توانستند از این پس به وسایل مبارزه قانونی مجهز شوند، چیزی که در نتایج کنگره

پنجم بیان شده بود .

انقلاب ۱۹۰۷-۱۹۰۵ روی دادی است که نه فقط در تاریخ روسیه ، بلکه در تاریخ جهان نیز اهمیت دارد. این نخستین انقلاب بورژوادمکراتیک بود که در طی آن نقش رهبری کننده را پرولتاریای متحد با دهقانان ایفا می کرد . این انقلاب پرولتاریای جهان را مجهز به تجربه دقیق برای مبارزات آینده کرد . این انقلاب قیام مسلحانه را به عنوان وسیله مبارزه نهایی پرولتاریا و از سوی دیگر شوراها را که قابلیت تبدیل به شکل حکومت دیکتاتوری پرولتاریا را نیز دارا هستند، به پرولتاریا عرضه داشت .

لنین توانست بگوید که « انقلاب ۱۹۰۵ الگویی کلی برای انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ » بود. این نخستین انقلاب روسیه نشان داد که مرکز جنبش انقلابی جهانی به طور قطع روسیه است .

تأثیر آن روی جنبش های آزادی بخش ملی سایر کشورها عظیم بود. کارگران ملیت های مختلف مقیم « اتریش - مجارستان » ( آلمانی ها ، مجارها ، چک ها و اسلوواک ها ) از تجربه انقلابی کارگران روسیه ( تظاهرات سیاسی توده ها و اعتصاب عمومی ) برای جلب تأیید جهانی بهره جستند. کارگران آلمانی نیز به تظاهرات و اعتصاب هایی برای به دست آوردن حق رأی دست زدند. ایده اعتصاب عمومی ، جنبش های کارگری فرانسه ، انگلستان و ایالات متحده را شدیداً تحت تأثیر قرار داد.

نخستین انقلاب روسیه ، محرك نیرومندی برای کشورهای مستعمره و وابسته بود. و تأثیر نیرومندی به روی دمکرات های انقلابی چینی و رهبرشان « سونیات سن » داشت. و برکوشندگان انقلاب « ترک های جوان » در سال ۱۹۰۸ نیز بی تأثیر نبود. این انقلاب همچنین سرچشمه حرکات انقلابی ۱۹۰۵-۱۹۰۸ در هند و انقلابات ۱۹۱۱-۱۹۰۵ در ایران شد .

نظام استعماری امپریالیسم به طور جدی به لرزه درآمده بود.

## ۵. دوران ارتجاع ستولپینی

در سوم ژوئن ۱۹۰۷، دومای دوم به دنبال يك تحريك مزورانه، به وسیله ژاندارمری پترزبورگ منحل گشت. تحريك كنندگان كه به داخل تشكیلات نظامی سوسیال دمكرات‌های شهر نفوذ کرده بودند، دستوراتی جعلی از جانب سوسیال دمكرات‌ها برای نماینده آنها در دوما ارسال داشتند. ستولپین از این اسناد برای مجبور کردن دوما به‌رها کردن نرمش عمل پارلمانی در قبال نمایندگان سوسیال دمكرات‌ها استفاده کرد. نمایندگان راست‌گرا این نیت را با شور و شغف پذیرا شدند. كادت‌ها نیز طبق معمول تردید داشتند ولی دولت، بدون آن‌كه منتظر تصمیم دوما بشود با تظاهرات و هیاهو وارد عمل شد. اعضای گروه سوسیال دمكرات دستگیر شدند و بعضی به اعمال شاقه محكوم و بعضی به سیبری تبعید شدند.

این عملا يك کودتا بود. برای نقض اختیارات دوما، تزار قانون انتخابات جدیدی را اعلام کرد كه مردم آن‌را «ننگ آور» خواندند. مردم مناطق مرزی آسیای مرکزی، قزاقستان، یاكوتی از حق رأی محروم شدند. شمار نمایندگان قسمت آسیایی روسیه، قفقاز و لهستان کاهش بسیار یافت. قانون جدید انتخاباتی مانند قانون قبلی بر اساس منافع طبقاتی اولویت را به مالكان اراضی و بورژوازی بزرگ می‌داد. از این پس مالكان برای هر ۲۳۰ رأی‌دهنده يك نماینده داشتند، در حالی كه سابق برای هر ۲۰۰۰ نفر يك نفر انتخاب می‌شد. دهقانان كه سابق برای هر ۳۰۰۰۰ انتخاب‌كننده يك نماینده داشتند، از این پس می‌بایست برای هر ۶۰۰۰۰ نفریكي داشته باشند. در انتخابات دوماي سوم، بیش از ۵۰ درصد از نمایندگان مالكان اراضی، ۲۲ درصد از نمایندگان دهقانان و ۲ درصد از آن نمایندگان كارگران بود. قانون جدید این امکان را به اكثريت

بورژوازی و نجیب‌زادگان روستایی می‌داد تا از طریق شورای انتخابات نمایندگان کارگران را در جریان آخرین مرحله انتخابات دست‌چین کنند و با مطمئن‌ترین را از میان آن‌ها برگزینند.

دومای سوم دقیقاً همان خصیلتی را یافت که دولت می‌خواست. همچنین توانست آن را در تمام طول دوره پنج ساله‌اش که از نوامبر ۱۹۰۷ شروع شده بود حفظ کند. نمایندگان جناح راست، نمایندگان «اتحادیه مردم روسیه» و سایر تشکیلات ارتجاعی مانند گروه مهم ناسیونالیست‌ها، عمال و طرف‌داران سیاست ستولپین بودند که کرسی‌های دوما را اشغال کرده بودند. پس از آن‌ها اکتبريست‌ها بودند که کرسی‌های بیش‌تری نسبت به کادتها در اختیار داشتند. با این وجود نه‌راست‌گرایان و نه اکتبريست‌ها، اکثریت مطلق را در دست نداشتند. و در هنگام طرح و تصویب قوانین ظاهراً فقط دو دسته مشاهده می‌شد: ائتلاف راست‌گرایان و اکتبريست‌ها، یا اکتبريست‌ها و کادتها. رأی‌گیری به گروه اکتبريست‌ها بستگی داشت که بر راست‌گرایان تکیه داشتند. به این ترتیب نقش دوما در حیات سیاسی کشور بیش از پیش بی‌اهمیت‌تر می‌شد.

کودتای سوم ژوئن، دوره ارتجاع بی‌رحمی را به دنبال داشت. حکم‌های اعدام افزایش یافتند. طناب‌های دار در افواه مردم نام «کراوات ستولپین» یافتند.

شمار تظاهرات کارگری و دهقانی کم‌تر شد. فعالیت صدها سندیکا ممنوع شد. رهبران بلشویک‌ها دستگیر یا به تبعید و یا به اعمال شاقه فرستاده شدند. لنین مجبور به گریختن به خارج شد. عناصر بی‌ثبات که تحت تأثیر جهش‌های انقلابی به سازمان بلشویک‌ها جلب شده بودند، از آن‌ها دست کشیدند.

روشن‌فکران بحران عظیمی را طی می‌کردند. آن‌ها از شدت عمل و فشار ضد انقلابی وحشت کرده و از انقلاب سرخورده بودند.

تمایل به انکار عقاید راسخ گذشته تحت تأثیر وقایعی چون جریان «آزوف»، یکی از رهبران تشکیلات نظامی اس. آر‌ها که در سال ۱۹۰۸ مأمور پلیس مخفی از کار درآمد شدت گرفت. از سویی این شکست معنوی و ایده‌نولوژیک پلیس را که می‌خواست از آن برای نفوذ در جنبش انقلابی با استفاده از پرووکاسیون‌های جدید در داخل جنبش انقلابی استفاده کند، یاری کرد.

ارتجاعیون برای جای گرفتن در کادر رهبری جریان فکری کوشش می‌کردند. کشیشان اینک سهم بیش‌از‌پیش‌بزرگی در امور سیاسی به دست آورده بودند. اخلاقیات عرفانی و بدبینی‌ای که بر اذهان روشن‌فکران بورژوا حاکم شده بود به هدف‌های ضد انقلاب که می‌خواست افکار اجتماعی‌پیش‌رو را از میان بردارد خدمت می‌نمود. در ۱۹۰۹ ایده‌نولوگ‌های حزب کادت یک رشته مقاله به قلم «پ. استرووه» به‌عنوان «وخی» (گام اول) - که بنابه گفته‌ن لنین دائرة‌المعارف خیانت لیبرال‌ها به شمار می‌رود - انتشار داد. نویسندگان «وخی» سنت‌های انقلابی و دمکراتیک «بلینسکی»، «چرنیشفسکی»، «دوبرولیوف» را به باد ناسزا و انکار گرفتند. آن‌ها با شعارهای مبارزه انقلابی و اعلامیه‌ها مخالفت کرده، تمام و کمال به‌گونه‌ای مذهبی، ذهنی و فردگرایانه به انقلاب افترا زده و به چاپلوسی حکومت مطلقه که توانسته بود از انقلاب جلوگیری کند، پرداختند.

ستولپین اعلام داشت که باید «شروع به تسکین و بعد اصلاحات» کرد. وی اقدام به یک رفورم کشاورزی کرد که هدف آن واضح بود: «تکیه بر توانگران». هدف این رفورم آفریدن پایه اجتماعی نوین و شایسته‌ای برای حمایت مؤثر تزارسم بود.

اکثریت اکتبريست راست دومای سوم : فرمان نوامبر ۱۹۰۶ را تأیید کردند. در ژوئن ۱۹۱۰ فرمان به تصویب شورای حکومتی رسید و

1: Vékhi.

تبدیل به قانون شد. «کمون زراعتی» تحت فشار کولاک‌ها که مراجع اداری نیز به نفع آن‌ها فعالیت می‌کردند مردم ضعیف‌تر می‌شد. کولاک‌ها زمین‌های دست جمعی را بدون مقید بودن به موافقت کمون زراعتی و حتی برخلاف تصمیمات آن مالک می‌شدند. کمیسیون‌های تشکیلات زمین که لقب «کمیسیون غارت» گرفته بود و (به جای تشکیلات، ضد تشکیلات خوانده می‌شد)، همیشه به زور بهترین زمین‌ها را در اختیار کولاک‌ها می‌گذاشت. بی‌نویان که مورد ظلم قرار گرفته بودند، زمین‌های خود را فروخته و نزد دیگران به کار می‌پرداختند. تمام آنچه «دایرهٔ رفورم‌های کابینهٔ ستولپین» را می‌ساخت به روی توده‌های محروم تأثیرات شدید می‌گذاشت. روستای روسیه چهره‌ای دیگر به خود گرفته بود. به جز بی‌نویانی که زمین‌های کوچک داشتند و دهقانان فقیر و متوسط، زمین‌های وسیعی که سابق به «کمون زراعتی» تعلق داشت از این پس تحت مالکیت خصوصی دهقانان عمده قرار می‌گرفت. اگر مالکان جدید این مناطق به همراه بستگانشان در آن ساکن می‌شدند، مجموعه به صورت يك «خوتور»<sup>۱</sup> در می‌آمد که منطبق با مزارع غربی بود. اگر برعکس مالک به زندگی در دهکده ادامه می‌داد این زمین به نام «اوتروب»<sup>۲</sup> خوانده می‌شد. ولی در کنار این مالکان که توانستند استثمار نوع کولاک‌ها را برقرار سازند بسیاری باقی مانده بودند که مانند دوران قبل از تقسیم، زندگی فقیرانه‌ای داشتند.

طرح‌های درازمدت تزاریسیم، فرستادن دهقانان محروم به سیبری و مناطق مرزی را در مد نظر داشت. تزاریسیم می‌خواست مرکز را از کلیهٔ عناصر مستعد آشوب پاک ساخته و در عین حال استعمار سیبری را تقویت کند. در آسیای مرکزی و قفقاز قشری از مهاجرنشینان تحصیل کرده پدید آمد که می‌توانستند بر مردم محلی حکومت کنند. این انتقال توده‌های مردم در طی سال‌های ۱۹۱۰-۱۹۰۶ شامل حال بیش از ۲/۵ میلیون مهاجر

1: Khoutor.

2: Otroub.

شد، در حالی که بین سال‌های ۱۹۰۵-۱۸۶۱ کم‌تر از ۲ میلیون نفر بودند. چهارچرخه‌های مخصوص حیوانات و قطارهای باری ماه‌ها سراسر کشور را برای انتقال هزاران نفر پشت سر می‌گذاشت. هنگام رسیدن، افراد زمین‌های فقیر و بایری دریافت می‌داشتند. برای بهره‌برداری از زمین‌ها، نیرو و وسایل کم می‌آمد زیرا کمک حکومت بسیار ناچیز بود.

سرانجام بسیاری از آن‌ها مرگ و بیماری بود. مرگ و میر بی‌داد می‌کرد. فقر و آوارگی ابعادی بی‌سابقه به خود گرفته بود. در حدود ۸۰۰۰۰۰ مهاجر کاملاً ورشکسته و پر از کینه باز می‌گشتند. در مناطق مرزی کشور، این سیاست نقل و انتقال مردم به‌سختی با سیاست تزاریسیم در قبال مسئله ملیت‌ها پیوند داشت. جمعیت‌های بومی قزاقستان، آسیای مرکزی و ترانس بایکالی شاهد غصب بهترین زمین‌هایشان به وسیله کولاک‌های مهاجر تحت حمایت مراجع اداری و افراد مسئول بودند. نتیجه این اعمال، تشدید ناعنجان‌رکشمکش‌های اجتماعی بین مردم بومی و بی‌نویان و فئودال‌ها شد که مراجع اداری دولت تزاری کلیه خواست‌هایشان را برمی‌آورد.

در غرب نیز سیاست رسمی و قدرت‌های بزرگ در مقابل ملیت‌ها، بر اساس «تفرقه‌بیانداز و حکومت کن» استوار بود. فنلاند به‌رغم بوروکراسی حاکم، نمایندگان ملت و کلیه مردان راست‌گرا به ویژه از پاره‌ای آزادی‌های سیاسی برخوردار بود و یوغ سبک‌تری به نسبت سایر مناطق امپراتوری برگردن داشت. در ۱۹۱۰ دوما قانونی دولتی تصویب کرد که عملاً مجلس فنلاند را از کلیه حقوق قانونی محروم ساخت. دولت با پی‌گیری سیاست روسی کردن کشورهای مرزی و تمایل به حاد کردن اختلافات میان ملیت‌ها پروژه دیگری برای قانون جدا کردن استان خالمسک از لهستان که در آن اوکراینی‌ها ساکن بودند ولی زمین‌ها به مالکان روسی تعلق داشت به دوما پیشنهاد کرد. این پیشنهاد نشانه تبلیغ وسیع



ناسیونالیستی یعنی تبلیغ «روسیه» به عنوان قدرت بزرگ بر علیه لهستانی‌ها اعمال می‌شد. از سویی دیگر لهستانی‌ها تبلیغ ضد روسی و ضد اوکراینی می‌کردند و سرانجام از سوی ناسیونالیست‌های اوکراینی تبلیغ ضد روسی و ضد لهستانی صورت می‌گرفت. نمایندگان بلشویک در دوما با سرسختی با این دو طرح قانونی مخالفت ورزیدند.

فعالیت نمایندگان سوسیال دمکرات در دوما یکی از مهم‌ترین اصول ارتجاع ستولپین بود. پاره‌ای از نمایندگان بلشویک‌ها که از طرف کارگران «پترزبورگ»، «مسکو»، «ولادیمیر» و «کوستروما» انتخاب شده بودند اقلیتی در داخل گروه سوسیال دمکرات‌های دوما داشتند. ولی تحت رهبری لنین و سایر رهبران حزب با توده‌های کارگر پیوندهای محکمی داشتند. مؤثرترین آن‌ها «پلوتوف» نماینده کارگران پترزبورگ بود. بلشویک‌ها از تربیون دوما برای افشای سیاست خودکامه احزاب بورژوازی و نیز رشد آگاهی سیاسی پرولتاریا استفاده می‌کردند.

در طی این سال‌ها، حزب در شرایطی بی‌نهایت مشکل به فعالیت خود ادامه داد. منشویک‌ها انحلال کامل حزب انقلابی مخفی طبقه کارگر را اعلام داشتند. آن‌ها که برای قانونی شدن آماده قربانی ساختن اصول و سنت‌های انقلابی حزب بودند، نام انحلال‌طلبان به خود گرفتند. رهبران‌شان: «دان مارتف»، «پترستروه» و دیگران تصور می‌کردند که حکومت دیگر یک سلطنت بورژوازی است، و دیگر می‌بایست برد و ما برای انجام اصلاحات فشار آورد. تجدیدنظر در مارکسیسم انقلابی در رأس ایده‌نولوژی آن‌ها قرار گرفت. از سویی در میان بلشویک‌ها جنبشی پدید آمد که از مسیر اصلی حزب منحرف شد و نام «اوتزوویسم» گرفت. «اوتزوویت»‌ها به همراه «باگدانوف»، در رأس آن، معتقد بودند که سوسیال دمکرات‌ها باید از شرکت در دوما امتناع کنند. و استفاده از هرگونه وسیله قانونی در مبارزه سیاسی که منجر به قطع ارتباط کامل با

توده‌ها و فسادگشته و حزب را در این جدایی به انحطاط می‌کشاند، تحریم می‌کردند. لنین «اتزوویت‌ها» را «انحلال‌طلبان داخلی» نامید. بلشویک‌ها در مبارزه علیه انحلال‌طلبان به‌طور جدی از طرف «سانترالیست‌ها» و رهبرشان «تروتسکی» که از نادرست‌ترین اندیشه‌های آشتی‌پذیر تغذیه می‌کردند، و خود را خارج از هرگونه فراكسیون اعلام می‌داشتند، مورد مزاحمت واقع می‌شدند. این تردیدها که در میان روشن‌فکران حزب وجود داشت تأثیر شکست عمومی‌ای بود که در محافل روشن‌فکری حاکم شده بود. «باگدانوف» در «ماتریالیسم دیالکتیک و پایه‌های فلسفی مارکسیسم تجدیدنظر کرده» و ادعا می‌کرد که تمایل وی «بهبتر فکر کردن، اصلاح و رشد» مارکسیسم است.

«لوناچارسکی» تئوری‌ای آفریده بود که معتقد به «ساختن خدا» بود و عرصه تمایل آشتی‌دادن مارکسیسم با مذهب بود. به‌علاوه اختلافات ایده‌ئولوژیک، روشن‌فکران روس را از یکدیگر جدا می‌کرد. در خلال مسئله‌ای که به نام «بحران علوم طبیعی» خوانده می‌شد - بحرانی که دانشمندان و فلاسفه کلیه کشورها از آن صحبت می‌کردند - داده‌های نوین فیزیک و سایر علوم طبیعی، هیچ‌گونه انطباقی با تئوری‌های مورد قبول نداشتند. رشد شکل جدید ایده‌آلیسم منفی که نام «امپریو کریتیسیم» یا «ماشسیم» (به نام فیلسوف اتریشی «ماش») گرفت، از این‌جا ناشی می‌شد. منتقدان روس، و آن‌هایی که در صدد «بهبتر کردن» مارکسیسم بودند در این‌هنگام تحت تأثیر این فلسفه ارتجاعی واقع شدند.

مارکسیست‌های واقعی حاضر به پذیرش آشتی مارکسیسم در سیاست با ایده‌آلیسم در فلسفه نبودند. برای پاسخ به این مسئله بود که لنین کتاب «ماتریالیسم و امپریو کریتیسیم» را در ۱۹۰۹ نوشت. این اثر مرحله‌ای از رشد اندیشه علمی را نشان می‌داد. لنین در فلسفه مارکسیستی از مجموعه جدیدترین کشفیات در حوزه علوم طبیعی، دیدگاهی عرضه

داشت که حملاتی را که از جانب ایده‌نولوگ‌های بورژوازی و ریویزیونیست‌های سوسیال دمکرات به مارکسیست‌ها می‌شد دفع می‌کرد. وی از پایه‌های تئوریک مارکسیسم یعنی ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی دفاع کرده آن‌ها را بسط داده است. لنین تنها به نوشتن این اثر پایه‌ای اکتفا نکرد. وی تاکتیکی بر اساس شرایط جدید اتخاذ کرد که اصرار در ترکیب اشکال علنی و غیرعلنی (قانونی و غیرقانونی) مبارزه داشت. در کنفرانس حزب که در پاریس در پایان ۱۹۰۸ برگزار شد، ضربه شدیدی به انحلال‌طلبان خورد و در کنفرانس بلشویک‌ها در ۱۹۰۹ «اوتزوویت‌ها» از حزب اخراج شدند. تأثیرات هر دو این دسته‌ها به‌طور قابل ملاحظه‌ای روبه‌کاهش رفت. کارگران بیش از پیش به اندیشه‌های لنین جلب می‌شدند. کاری که پرولتاریا طی سال‌های سخت ارتجاع ستولپینین کرد به‌سختی با فعالیت مبرم سازمان‌های بلشویکی در میان توده‌های کارگری پیوند داشت. در مراکز بزرگ صنعتی کشور نیروهای اصلی بلشویک‌ها، متمرکز شده بود. در این مراکز بود که مبارزان حزب که از چنگ پلیس فرار کرده و یا از تبعید بازگشته بودند، فعالیت می‌کردند. از میان آن‌ها، «دوبروینسکی»<sup>۱</sup>، «کالینین»<sup>۲</sup>، «کوبیشو»<sup>۳</sup> در پترزبورگ، «بوبنوف»<sup>۴</sup>، «کورسکی»<sup>۵</sup>، «سوردلف»<sup>۶</sup>، «سکورتسوف»<sup>۷</sup>، «ستفانو»<sup>۸</sup> در مسکو «مشادی عزیزبیکوف»<sup>۹</sup>، «جاپاریدزه»<sup>۱۰</sup>، «ارچنی کیدزه»<sup>۱۱</sup>، «سپانداریان»<sup>۱۲</sup>، «استالین»<sup>۱۳</sup> و «شائومیان»<sup>۱۴</sup> در باکو را می‌توان نام برد.

با این وجود، جنبش کارگران با مشکلاتی عظیم درگیر بود.

- |                       |                 |                |
|-----------------------|-----------------|----------------|
| 1: Doubrovinski.      | 2: Kofbychev.   | 3: Boubnov.    |
| 4: Korski.            | 5: Skontsov.    | 6: Stefana.    |
| 7: Mechadi Azizbékov. |                 | 8: Djaparidzé. |
| 9: Ordjonikidzé.      | 10: Spandarian. | 11: Staline.   |
| 12: Chaoumian.        |                 |                |

رؤسای کارخانجات با شدت به حقوق و منافع کارگران تعدی می کردند . این کارگران قربانی بی کاری شدید ناشی از بحران صنایع و در درجه اول صنایع سنگین تا ۱۹۰۹ شده بودند ، علی رغم همه این ها شمار کارگرانی که در سال اعتصاب می کردند به میزان دو برابر ، از قبل از ۱۹۰۵ بیش تر شده بود و این واقعیت است که این رقم به طور اساسی مربوط به اعتصابات اقتصادی (مطالباتی) با خصوصیات دفاعی بود. در شروع تابستان ۱۹۱۰ رقم تظاهرات کارگری توده ها بیش از پیش زیاد شد. تظاهرات در روستاها در سال های ارتجاع شدت مہیبی به خود گرفت . این پاسخ دهقانان به رفورم ستولپین بود. رقم اعتصابات که در سال های ۱۹۱۵-۱۹۰۷ به بیش از دوهزار تا دوهزاروپانصد در هر سال بود ، در سال ۱۹۱۰ به بیش از شش هزار بالغ شد . املاک اربابان و کولاک ها به آتش کشیده شد . مالکان نوع جدید «خوتور» ها و «اوتروب» ها خود را به روی آتش فشان حس می کردند. دهقانان جنگل های متعلق به مالکان اراضی را ویران کرده حیوانات خود را روی چراگاه های ارباب ها و کولاک ها رها می کردند ، و برای تقسیم دوباره زمین ها مقاومت مسلحانه می کردند . از ۹/۵ میلیون دهقان که بر اساس اصول کمون زراعتی صاحب زمین بودند ۲/۵ میلیون نفر به صاحبان زمین تبدیل شدند، ولی بیش از یک میلیون آن ها مجبور به فروش آن شدند . در مناطقی که استثمار فئودالی وجود داشت (و به خصوص در منطقه مرکزی زمین های سیاه) طراحان رفورم مجبور به «شل کردن پیچ» و آرام کردن مردم ناراضی بودند .

دولت نتوانست «بیست سال صلح» را که «ستولپین» برای تحقق رفورم هایش در نظر گرفته بود حفظ کند . استثمار فئودال ها و کولاک ها باعث پیش رفت وسایل و روش های اداری شد . کشاورزی به طور کلی در ارتباط با رشد سرمایه داری که پس از انقلاب ۱۹۰۷-۱۹۰۵ تسریع شده بود ، ساکن می نمود . در ۱۹۱۱ به دنبال برداشت محصول نامطلوب ،

قحطی وحشتناکی مانند قحطی ۱۸۹۱ «باشوربا» و «قازیاغی» و سرایت تیفوس فرا رسید. این قحطی روشن‌ترین علایم عدم موفقیت سیاست ستولپین بود.

خواست‌های دهقانان که محدود کردن استثمار فئودال‌ها بود، به دوما و بالاتر از آن رسید. سیاست «ستولپین» خود را در تضمین برقراری قطعی سرمایه‌داری در کشاورزی ناتوان می‌دید. برقراری استثمار کولاک‌ها نمی‌توانست مالکان اراضی را از دست خواست‌های دهقانان مبنی بر تقسیم زمین‌های اربابان رهایی بخشد.

به این ترتیب بود که نخست‌وزیر که دیگر برای تزار بسم نمی‌توانست مفید واقع شود و با دوما و شورای حکومتی نیز در کشمکش بود، و نیز حمایت اطرافیان درباری را از دست داده بود خود را در آستانه بی‌توجهی دید. همه منتظر بودند که تزار او را مرخص کند. این مسئله خیلی ساده حل شد. در سپتامبر ۱۹۱۱ هنگامی که ستولپین در نائتری در کیف نزدیک تزار نشسته بود به وسیله یک مأمور پلیس مخفی، «بوگروف» آنارشیت، به طرز مرگ‌آوری زخمی شد. وی قربانی سیستم تروریستی شد که خود پایه گذاشته بود. وزیردارایی «کوکوتسف»<sup>۱</sup> جانشین وی شد.

وی شخصیتی مطلقاً بی‌رنگ بود. مع ذلک نتوانست نه دربار و نه آلت دست‌هایش را در شورای وزراء و نه ارتجاعیون دوما را به خود علاقه‌مند سازد. در شروع سال ۱۹۱۴ «گورمیکین»<sup>۲</sup>، پیرمردی متفاوت با تمام کسانی که از امتیازات قدرت تزاری برخوردار بودند به جای وی نشست. این یکی نخستین فریب‌خورده‌ای بود که این گونه «از نفتالین بیرونش آورده بودند».

در ۱۹۱۱-۱۹۱۰ خطوط دوران تاریخی جدیدی در سیاست اجتماعی-اقتصادی و سیاسی روسیه ترسیم شد. فعالیت‌ها که در طول ارتجاع

1: Kokovtsov.

2: Goremykinè.

ستولیبینی مدتی خوابیده بود در ۱۹۱۳-۱۹۰۹ حرکتی جدید یافتند .  
استثمار شدید کولاکها نیاز به تجهیزات کشاورزی جدید را افزایش  
می داد . حجم خریدهای ابزار کشاورزی به دنبال الغای پرداخت مبلغ  
اجباری در ۱۹۰۵ افزایش یافت .

دهقانان محروم که شهرها را پر کرده بودند در فاصله سال ۱۹۰۰-  
۱۹۱۴ ثلث جمعیت شهری را تشکیل می دادند . آنان که شکل جدیدی  
از زندگی را شناخته بودند به روند سرمایه داری می پیوستند . ترقی مزد  
کارگران نیز پاره ای نقشها بازی می کرد . به علاوه پیشرفت صنعتی با  
استعمار مناطق مرزی و تأسیس راه آهن از جانب شرکت های خصوصی و  
حکومت تسریع می شد .

این پیشرفت مخصوصاً در صنایع سنگین قابل مشاهده بود .  
متالورژی نیز مانند صنایع جنگی و تأسیسات مکانیکی و دریایی جهش  
عظیمی کرد . روسیه از نظر حجم تولید از قدرت های بزرگ کاپیتالیست  
عقب بود ولی این عقب ماندگی در زمینه گسترش سرمایه مالی در جنبه های  
مختلف ، مشاهده نمی شد .

سندیکاهای عظیم « پرودامه » و « پرودوگل » به تشکیلات بزرگی  
بدل شدند که تمام کشور را در بر می گرفتند . بیش از نصف ذغال سنگ  
حوزه « دنتز » به کارخانجات عضو « پرودوگل » ( که تحت تسلط سرمایه های  
فرانسوی و بلژیکی بود ) می رفت ، در حالی که « پرودامه » در پاره ای قلمروها  
موفق به پشت سر گذاشتن رقبا شده بود . علاوه بر این سندیکاهای بسیار  
دیگری نیز در رشته های مختلف صنعت از ساختن واگن ها و لوکوموتیو  
گرفته تا ساختن آئینه ظهور کردند . در کنار سندیکاها اشکال عالی  
انحصارات یعنی تراستها و کنسرسیومها شکل گرفتند .

بانک ها همواره به دلیل همجوشی با صنعت جای مهم تری داشتند .  
بانک ها در پاره ای از شاخه ها قدرت تام داشته و کم کم اتحادی میان آن ها

و کارخانجات صنعتی نیز به وجود آمد. شخصیت بزرگ صنعت کاپیتالیستی و بانک‌ها ، «آ. پوتیلوف» بود . ( نباید وی را با « ن. پوتیلوف » مالک پترزبورگی ، در سال‌های ۸۰-۷۰ اشتباه کرد) . وی بانک روسیه - آسیا را اداره می‌کرد که رقم بسیار بزرگی از کارخانجات شاخه‌های کلیدی را در دست داشت . مدیر بانک بین‌المللی پترزبورگ « ویشنگرادسکی » نیز عضو شورای اداره گروه کارخانجات خصوصی و تأسیسات بود. بانک‌های خصوصی عمیقاً با وزارت دارایی در ارتباط بودند و اغلب مجبور به تقاضای حمایت مالی از وزیر می‌شدند. این از روی اتفاق نبود که بسیاری از رؤسای بانک‌ها ، صاحب‌منصبان بازنشسته این وزارت‌خانه بودند . «پوتیلوف» و «ویشنگرادسکی» چنین بودند، «ویشنگرادسکی» پسر وزیر نیز بود .

نصف سرمایه و سهام بانک‌های بزرگ را سرمایه خارجی تشکیل می‌داد. در طی این دوران سیل سرمایه‌های خارجی بیش از پیش در روسیه نفوذ می‌کرد ، ولی اهمیت کلی آن به واسطه رشد عمومی سرمایه‌گذاری داخلی مرتباً کاهش می‌یافت. منافع سرمایه‌روسی و سرمایه خارجی تقریباً به هم آمیخته بود . قدرت گروه‌های مالی ملی و شرکت‌های چند ملیتی مردم افزایش می‌یافت . بانک‌های روسی مانند بانک روسیه - آسیایی گاهی انحصارات بین‌المللی را رهبری می‌کردند .

از سویی دیگر کارخانجات کوچک کاپیتالیستی و پیشه‌وری مانند صنایع وابسته به کشاورزی رشد می‌یافتند . بخش‌هایی مانند درودگری و نجاری ، چرم سازی و کفاشی ، خیاطی و سایر شاخه‌ها تحت تسلط سرمایه‌های صنعتی عمده بود. در واقع اختلاطی از انواع اشکال اقتصادی- اجتماعی پیشین با مراحل پیش‌رفته سرمایه‌داری مشاهده می‌شد .

با استفاده از نیروی کار مزد بگیران شهری و مخصوصاً در روستاها، به دلیل پیشرفت اقتصادی، جمعیت زیادی از کشاورزان مناطق اروپایی

کشور که به وسیله روابط نیمه سرواژی و امتیازات قدیمی اداره می‌شد، جذب می‌گشت. قحطی‌های شدید و کم‌بود زمین همواره دهقانان را به‌خالی کردن روستا و مهاجرت مجبور می‌کرد. بسیاری به ماورای اورال نقل مکان کردند و گروهی جلای وطن. بی‌نویان شهرها نیز مهاجرت می‌کردند، و بسیاری دیگر که تحت یوغ سیاسی و ملی بودند. در طی سال‌های ۱۹۰۰-۱۹۱۰ نزدیک ۱/۵ میلیون روس اوکرایینی، بیلوروس، لهستانی، لیتوانیایی، لتونی، یهودی و غیره کشور را ترک گفتند. این دسته‌های مهاجر به ایالات متحده، کانادا و امریکای جنوبی جذب می‌شدند.

## ۶. حرکت انقلابی جدید

سال‌های ۱۹۰۱ پیش‌رفت تازه‌ای را در جنبش کارگری به دنبال آورد. نوامبر ۱۹۱۰، به‌هنگام مرگ تولستوی، کارگران ۱۳ کارخانه پترزبورگ، به‌دوما پیشنهاد بزرگ داشت خاطرۀ این نویسنده بشردوست برجسته را کردند که با جلوگیری مقامات پایتخت روبه‌رو شد. در سال ۱۹۱۱ رقم اعتصابیون از صد هزار نفر گذشت. در پایان همین سال آشوبی به‌راه افتاد که برای محاکمه اعضای گروه سوسیال دمکرات‌های دومای دوم مجوزی به‌دست دولت داد. سوسیال دمکرات‌های دومای سوم، دولت را به‌خاطر این مسئله استیضاح کردند که با خواست‌های متعددی از طرف کارگران پترزبورگ و بسیاری شهرهای دیگر حمایت شد.

روشن‌فکران نیز در جنبش شرکت جستند. در ۱۹۱۱ اغتشاشاتی از سوی دانشجویان دانشگاه مسکو در گرفت. به‌عنوان اعتراض به فشار پلیسی، بیست و یک استاد و بسیاری از معلمان، دانشگاه را آشکارا ترک گفتند و استعفا دادند. در میان آن‌ها دانشمندان برجسته‌ای چون «لبدف» و «شیمیست» «زلینسکی» و ژنوشیمیست «ورنادسکی» دیده می‌شدند. این



جنبش به دانشگاه‌های دیگر سرایت کرد .

در این جو تجدید حرکت انقلابی، بلشویک‌ها به فشردن صفوف خود پرداختند. در پایان ۱۹۱۰ در پترزبورگ روزنامه بلشویکی قانونی «زوزدا»<sup>۱</sup> ظهور کرد که از خارج به وسیلهٔ لنین رهبری شده و «گورکی»، «اولمینسکی»، «پله تائف» و غیره آن را مشترکاً اداره می‌کردند. این روزنامه روابط محکمی با کارگران داشت و نقش بزرگی به هنگام تدارک کنفرانس سوسیال‌دمکرات‌های سرتاسری روسیه (پان‌روس) ایفا کرد. این کنفرانس در ژانویه ۱۹۱۲ در پراگ برگزار شد. تقریباً تمام سازمان‌های سوسیال‌دمکرات روسیه نمایندگان به آنجا فرستادند و همین امر به آن، حالت یک‌کنگره واقعی بخشید. این کنگره منحصرأ بلشویک‌ها را در برمی‌گرفت. در آن نمایندگان سازمان‌های حزبی «پترزبورگ»، «مسکو»، «کازان»، «سارانوف»، «باکو»، «تفلیس» و سایر شهرها شرکت داشتند. کنفرانس با اخراج گروه اپورتونیست‌ها از حزب اعلام داشت که انحلال طلبان از حزب اخراج شده‌اند و حق ندارند از این پس از نام حزب استفاده کنند. کنفرانس با اتحاد و اتفاق صوری بلشویک‌ها و منشویک‌ها پایان یافت و باتشکل یک حزب واحد، به حزب سوسیال‌دمکرات (P.O.S.D.R) به عنوان تنها سازمان مبارز طبقه کارگر، امکان و قدرت رهبری جنبش توده‌ای را بخشید. کنفرانس، یک کمیته مرکزی به رهبری لنین برگزید. سه ماه پس از کنفرانس پراگ، حادثه‌ای در سیبری رخ داد که سراسر روسیه را تکان داد. ۴ آوریل ۱۹۱۲ کارگران معادن طلای «لنا» وحشیانه قتل عام شدند. این معادن در انحصار یک انحصار طلب بزرگ، «لناگولدفیلد کورپوریشن» (اتحادیه صنعت طلا) بود. کمی قبل از واقعه تأسف بار ۷۰ درصد سهام این معادن به یک شرکت سهامی در لندن به نام «لناگولدفیلد» تعلق داشت که بانک روسیه - آسیایی و بانک بین‌المللی

1: Zvezda

در آن سهام‌داران اصلی بودند . چندین مقام مهم دولتی و حتی «ملکه ماریا» (بیوه الکساندر سوم) منافع در این شرکت داشتند. معدن‌سودهای کلانی به آن‌ها می‌رساند . در حالی که معادن در منتهی‌علیه «تایگا»، که ۲۰۰۰ کیلومتر با نزدیک‌ترین راه آهن فاصله داشت خودکامگی و استثمار وحشیانه و رذیلانه‌ای حاکم بود. کارگران ۱۲ ساعت در روز بدون احتساب ساعات اضافی و تمام روز تا زانو در آب یخ‌زده کار می‌کردند. کارگران در خانه‌هایی چوبی زندگی می‌کردند، که هیچ تجهیزات برای سرمای سخت سیبری نداشت. آذوقه را باید از مغازه‌های شرکت می‌خریدند - جایی دیگر برای خرید غذا و آذوقه نبود - و اکثراً غیرقابل خوردن بود. يك سخن‌گوی شرکت می‌گفت: «کارگران گلدفیلد خوک‌نیستند، اما همه چیز می‌خورند.» کارگران اعلام اعتصاب کردند. اعتصاب آن‌ها صلح‌آمیز ولی محکم بود. آن‌ها تقاضای بهبود شرایط زندگی و کار داشتند. روز ۴ آوریل، به‌روی کارگرانی که در صفوف منظم برای دادن تقاضاهایشان به طرف کلیسا می‌رفتند، شلیک کردند. که ۲۷۰ کشته و ۲۵۰ زخمی به جای گذاشت. سراسر کشور از این خبر لرزید.

وزیر کشور، «مارکارف» به‌استیضاح سوسیال دمکرات‌ها در دوما چنین پاسخ گفت: «همیشه این‌طور بوده و همواره همین‌طور خواهد بود!» موج ناراضی عمومی، حسابی را که تزاریس روی «ساکت کردن مردم» به وسیله اسلحه می‌کرد، به هم ریخت. در پترزبورگ و مسکو کارگران، دانشجویان برای اعتراض نسبت به این قتل‌عام به خیابان‌ها ریختند. کارگران سراسر روسیه، اول ماه مه را با اعتصابی که ۴۰۰۰۰۰ نفر را دربر می‌گرفت برگزار کردند. کارگران اوکراین، کشورهای بالتیک و شهرهای حوزه ولگا به‌حمایت از کارگران پترزبورگ و مسکو به اعتصاب پیوستند. همان‌طور که لنین خاطر نشان ساخت: «این سال، سال چرخش

بزرگ در جنبش کارگری روسیه بود<sup>۱</sup> سال ۱۹۱۳ کم‌تر از سال پیش پر آشوب نبود. جنبش به رشد خود تحت شعارهای انقلابی ادامه داد. شدت آن همجوشی خواست‌های اقتصادی و سیاسی انقلاب ۱۹۰۵ را به یاد می‌آورد. اعتصابات پی‌گیر و همبسته و اعتراضات علیه توقیف کارگران و ستمی که به سازمان‌ها و روزنامه‌های کارگری می‌شد، روی دادهای عمومی و معمولی بودند - ۲۵۰۰۰۰ کارگر اعتصاب کردند و خواستار انجام عزاداری برای يك گروه ملوانان انقلابی شدند وزیر کشور ماکلاکوف<sup>۲</sup> سعی کرد با انجام اقدامات پلیسی و بی‌رحمی سیاسی بر اسلاف خود پیشی جوید. دستگیری و تبعید، تحریکات ضد انقلابی و تبلیغات شوونیستی و کلیه شیوه‌های معمول دولت تزاری به کار بسته شد. ولی هیچ کدام کارگر نبود. مثلاً در «قضیه بیلیس»<sup>۳</sup>، به مردی یهودی که بیلیس<sup>۴</sup> نام داشت، اتهام قتل يك کودک روسی به خاطر انجام مراسم مذهبی وارد شد. ۴۰۰۰۰ کارگر به همراه گروه‌های عظیم جامعه روسیه، در اکتبر ۱۹۱۳، برای اعتراض به این تحریکات افراطی اعتصاب کردند.

اعتصابات در لوای شعارهای سیاسی افزایش می‌یافت. مرکز این جنبش پترزبورگ بود و کارگران صنایع فلزی نیروی اصلی جنبش بودند.

رقم اعتصابیون در ۱۹۱۲ حدود يك میلیون و در ۱۹۱۳ حدود ۱/۲۷۰/۰۰۰ نفر بود و در نیمه اول سال ۱۹۱۴ به ۱/۳۰۰/۰۰۰ نفر رسید.

۲۲ آوریل (۵ مه) ۱۹۱۲ نخستین شماره «پراودا»، ارگان قانونی حزب بلشویک منتشر شد. لنین عملاً روح پراودا بود. خود را به «کراکوی»<sup>۴</sup> منتقل کرده بود تا به روسیه نزدیک‌تر باشد. وی بیش از ۲۵۰ مقاله در

۱: لنین: مجموعه آثار، جلد ۱۸، صفحه ۴۵۰.

2: Maklakov.

3: Beylis.

4: Cracovie.

این هفته نامه کارگری نوشت. «بدنی»<sup>۱</sup> شاعر، زن لنین «کروپسکایا»<sup>۲</sup> و نماینده کارگران در دوما «پلتائف»، «سوردلف» و سایر رهبران حزب در این امر وی را یاری می دادند.

روزنامه اغلب اوقات نامه های کارگران را که در آن زندگی، شرایط کار و مبارزات و اعتصابات خود را شرح می دادند به چاپ می رساند. این روزنامه به سازمان دهنده بزرگ جنبش کارگری مبدل و به جلب وسیع کارگران روسیه به نفع بلشویک ها پرداخت. بیش از یک بار به وسیله مقامات توقیف شد ولی هر بار تحت نام های مختلفی مجدداً ظهور می کرد: «رابوچایا پراودا» (حقیقت کارگری)، «سورنایا پراودا» (حقیقت شمال)، «پراودا ترودا» (حقیقت کار) و غیره نام های مختلف آن بودند.

در این هنگام، در اوت ۱۹۱۲، تروتسکی بلوک ضد بلشویکی را که نام «بلوک اوت» به خود گرفت، زیر لوای بلشویسم تشکیل داد و سد راه اتحاد طبقه کارگر شد. «انحلال طلبان»، تروتسکیست ها، اعضای بودند، اتزویت ها به هم پیوستند. با این وجود این بلوک در ۱۹۱۴-۱۹۱۳ از هم پاشید.

در این دوران شدت گیری جنبش آزادی بخش ملی در مناطق مرزی و تشدید مسئله ملیت جریان نخستین جنگ جهانی و سیاست ملی حزب، اهمیتی استثنایی یافتند. لنین دو مقاله به نام های «یادداشت هایی پیرامون مسئله ملیت» (۱۹۱۳) و «درباره حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» در (۱۹۱۴) در مورد بسط پایه های برنامه مارکسیستی و مسئله ملیت ها به رشته تحریر در آورد. برنامه لنینیستی بر اساس بازشناسی حقوق ملیت ها و امر خودمختاری و تفکیک بر اساس مساوات کامل در حقوق تمام ملیت ها و کلیه زبان ها بود. بلشویک ها در انطباق با آموزش مارکس شعار انترناسیونالیسم پرولتری و اتحاد برادرانه کارگران کلیه ملیت های که با

1: Bedny.

2: Kroupskaia.

اندیشه‌های ناسیونالیسم بورژوازی مخالف هستند را سرلوحه قرار دادند. در دسامبر ۱۹۱۲ در «کراکوی» و در سپتامبر ۱۹۱۳ در منطقه کوچک «پورونین»، نزدیک «کراکوی» تحت رهبری فکری لنین مباحثاتی میان کمیته مرکزی حزب و سازمان‌های حزبی محلی و منطقه‌ای در گرفت که وظایف حزب را در دوره‌ای انقلاب جدید تعیین می‌کرد. اتحاد بین‌المللی پرولتاریا به عنوان یکی از شرایط موفقیت شناخته شد. مسئله تقویت فعالیت مخفی حزب تحت شرایط جدید همواره مورد نظر بود. البته بدون کنار گذاشتن استفاده از امکانات قانونی مبارزه، نظیر «پراودا» و فعالیت در داخل دوما. در نوامبر ۱۹۱۲ چهارمین دوما افتتاح شد. در جریان انتخابات «جعلی» (لنین این سیستم‌ننگین را «آش شل قلمکار» می‌نامید). دستگاه برای حفظ تعادل بین دو گروه اکثریت. اکتبريست‌های راست و اکتبريست‌های کادت جناح دست راستی‌ها و ناسیونالیست‌ها را تقویت کرد. مرتجعین چند کرسی «اکتبريست‌ها» و «کادت‌ها» و «پیش‌رو»ها هم چند کرسی دیگر اکتبريست‌ها را به دست آوردند. کادت‌ها و پیش‌روها باقی ماندن به صورت فراکسیونی ساده را که در دوما سوم در بین کادت‌ها و اکتبريست‌ها داشتند، کنار گذاشتند و در طی دوما چهارم فراکسیون سیاسی مستقلی را تشکیل دادند. در میان رهبران آنان دو مالک کارخانه عمده بزرگ، یعنی «ریابوچینسکی» و «کونوولف» به چشم می‌خوردند.

کارگران تنها توانستند از شش منطقه صنعتی نماینده بفرستند. ۴ پرولتاریا که در این نواحی جمع بودند فقط نمایندگان بلشویک‌ها را انتخاب کردند. یک اعتصاب کارگری ۱۰۰۰۰۰ نفری در پترزبورگ به وسیله کمیته بلشویک‌های شهر برپا شد، که کوشش‌های مقامات تزاری را که هدف باطل کردن انتخابات نمایندگان در چند کارخانه عظیم پایتخت را داشتند، منجر به شکست کرد. در میان نمایندگان منتخب دوما

چهارم باید «بارائف»، «موزانف»، «پتروسکی»، «ساموئیلوف»، «شاگوف» و «مالینوسکی» (که توطئه‌گر بودنش آشکار شد) را نام برد. دوما‌ی چهارم به طور رقیقی مخالف‌تر از دوما‌ی سوم بود. اوج‌گیری جنبش انقلابی، لیبرال بورژواها را تقویت کرد تا تقاضاهای مندرج در بیانیه ۱۷ اکتبر ۱۹۰۵ و آزادی‌های مدنی را مجدداً خواستار شدند. اعضای دوما از تصویب بودجه وزارت‌خانه‌ها چون وزارت کشور سر باز زدند.

ولی این کار دولت را از انجام اقدامات سیاسی و تعقیب‌های دادگاهی و اعمال نظامی باز نمی‌داشت. ترسی که اکثریت دوما در برابر انقلاب داشت، همیشه برای تزاریسلم اسلحه‌ای با ارزش بود. در این وضعیت سیاسی پیچیده، نمایندگان بلشویک به رهبری لنین به نیروی سیاسی مؤثری مبدل شده و خود را در ارتباط مستقیم با مردم قراردادند: آنان به کلیه اشکال قانونی مبارزه مثل مقاله‌نویسی در پراودا، بازرسی کارخانجات، تقویت توانایی‌های نمایندگان به منظور دفاع از حقوق سندیکاها، اشکال غیرقانونی و زیرزمینی را نیز پیوند دادند.

به این ترتیب در ۱۹۱۲ استیضاح نمایندگان بلشویک پیرامون توقیف بی‌وقفه سندیکاها، با اعتصابی زیر نفوذ کمیته بلشویک‌های پترزبورگ همراه شد. در ۱۹۱۴، ۱۲۰۰۰۰ کارگر به نشانه اعتراض علیه شرایط موخس کار که منجر به مسمومیت توده‌های کارگری در کارخانجات کائوچو «ترنوگولینک» در پترزبورگ و «پرودنیک» در ریگا شده بود، دست از کار کشیدند. اعتصاب عظیمی نیز به یاد «یکشنبه سرخ» انجام گرفت. به طور کلی، نیمه اول ۱۹۱۴ شاهد بیش‌ترین اعتصاب‌های گروهی بود. گردهم‌آبی‌های اول ماه مه که در سراسر روسیه برگزار شد در بهار و تابستان با اعتصاب عمومی کارگران باکو دنبال شد. کارگران مسکو و پترزبورگ نیز به نوبه خود در همراهی با کارگران باکو به اعتصاب

پیوستند . سوم ژوئیه پلیس با شلیک گلوله ، میتینگی را که کارگران روزکارکارخانه « پوتیلف » در آن شرکت داشتند و حدود ۱۲۰۰۰ نفر بودند ، به هم ریخت . کمیته بلشویک‌های پترزبورگ تصمیم به اعتصابی سه‌روزه گرفت و تظاهراتی برای ۷ ژوئیه تدارک دید . حومه‌های کارگری «ناروسکابازاستاوا» که کارخانه «پوتیلف» در آن واقع شده بود نیز شورش کردند . ۷ ژوئیه ۱۹۱۴ ، روزی که پرزیدنت پوانکاره ، رئیس جمهور فرانسه به دعوت دربار روسیه به کشور وارد شد ۱۳۰۰۰۰ نفر در پایتخت اعتصاب کردند . اختلافات دیپلماتیک داخل اروپا در اوج خود بود . جنگ اول جهانی می‌رفت که آغاز گردد ، و این جنگ بود که موقتاً تزار ایسم را از بحران سیاسی عظیمی نجات داد .

## ۸ . علم ، آموزش و پرورش و فرهنگ در شروع قرن بیستم .

در چنین جو اجتماعی و سیاسی پیچیده‌ای بود که در شروع قرن بیستم فرهنگ ملت روس و سایر ملل روسیه توسعه یافت . از يك سو ارتجاع لجام‌گسیخته ، از طریق محافل رسمی و نیمه رسمی و مذهبی حمایت می‌شد . و از سویی دیگر ، پیش‌رفت با شکوه مارکسیسم-لنینیسم . ایده‌تولوژی پرولتاریای مبارز و سنت‌های زنده و سنت‌های فنا ناپذیر فرهنگ پیش‌روی روس در جریان بود .

دولت به‌سبب خود با فرهنگ واقعی ادامه می‌داد و چیزی جز این هم انتظار نمی‌رفت . با این وجود آگاهی عمومی به‌رشد خود ادامه می‌داد ، ولی آن‌چنان سرعتی نداشت و نمی‌توانست پاسخ‌گوی نیازهای کشوری این چنین بزرگ باشد . بین ۱۸۹۷ و سال‌های آخر قبل از جنگ جهانی اول رقم باسوادان از ۲۱٪ به ۳۰٪ رسید .

در ۱۹۰۰ وزارت آموزش عمومی . ۳۷۰۰۰ مدرسه ابتدایی با

۲/۶ میلیون کودک در اختیار داشت . در ۱۹۱۴ این رقم به ۸۱۰۰۰ و رقم شاگردان به ۶ میلیون بالغ شده بود . به علاوه مدارس مذهبی در سال ۱۹۱۴ ، ۲ میلیون شاگرد را در برمی گرفتند . بنا بر آمارگیری سال ۱۹۱۱ ، ۳۳ درصد کل پسران روستایی و ۱۴ درصد کل دختران روستایی ، یعنی حد متوسطی برابر ۲۴ درصد کل کودکان در مدارس روستایی تحصیل می کردند . یعنی در چند سال قبل از انقلاب ، حدود  $\frac{۳}{۴}$  جمعیت خردسال روستایی به مدرسه نمی رفتند .

در ۱۹۱۴ مجموع مدارس متوسطه بیش از نیم میلیون شاگرد داشت که تنها ۲٪ تا ۳٪ کل نوجوانان به سن تحصیلات دبیرستانی را شامل می شد .

رقم دانشجویان دانشگاه‌ها بین ۱۹۰۰ و ۱۹۱۳ دوبرابر شد و در ۱۹۱۳ به ۳۶۰۰۰ نفر رسید . تقریباً ۱۲۰۰۰۰ دانشجو در کل مؤسسات آموزش عالی به تحصیل اشتغال داشتند .

در مناطق مرزی در میان جمعیت غیرروس وضعیت خیلی بدتر بود . آمار سال ۱۸۹۷ در تمام روسیه نشان می دهد که در آسیای مرکزی تنها ۲/۶٪ بومیان ترک زبان ، سواد خواندن داشتند . در سراسر آسیای مرکزی وقفه‌ها حتی يك مؤسسه آموزش عالی نیز یافت نمی شد .

در مجموع ، افکار عمومی نارضایتی شدید خود را نسبت به نظام آموزشی و افکار بوروکراتیک و شیوه‌های پلیسی حاکم بر آن نشان می داد . در طول انقلاب ۱۹۰۷-۱۹۰۵ جنبش آزادی بخش ، دانشجویان و معلمان را به فعالیت واداشت . اینان علی‌رغم مقاومتی که از جانب تشکیلات رسمی در برابر آنان می شد به طور رادیکالی به اصلاح وضع مدارس مشغول بودند . افکار عمومی پیشرو ، که حزب بلشویک در رأس آن بود ، برنامه وسیعی در مورد دمکراتیزه کردن کلی نظام آموزشی از صدر تا ذیل پیشنهاد کردند .



پس از ناکامی انقلاب، فشار دولت بر مدارس افزایش یافت. در رأس وزارت آموزش ارتجاعیونی چون «شوارتز» و سپس «کاسو» قرار داشتند. این «حامیان فرهنگ» بر علیه فکرها و ابتکارات عمومی و خصوصی در زمینه آموزش جنگیدند، مربیان پیش‌رو را تعقیب، کمیته‌های محصلین را قدغن و محصلین را با جاسوسان و پلیس‌ها محاصره می‌کردند. ارتجاع بر محیط آموزش عالی مسلط بود. دولت سعی داشت که کلیه وسایل را برای الغای خود مختاری مدارس عالی را که در سال ۱۹۰۵ به دست آورده بودند به کاربرد. بهترین استادان آن‌ها دستگیر و اخراج شدند. در ۱۹۱۱، دانشگاه مسکو عملاً استادی نداشت.

ولی اعمال رور نمی‌توانست جهش توده‌ها را به سمت آموزش متوقف سازد. در اثر انقلاب ۱۹۰۵ اشکال متنوع و جدید کارآموزش و فرهنگ در میان ملت افزایش یافت. بلشویک‌ها فعالیت تربیتی سندیکاها و باشگاه‌های کارگری را به عهده گرفته و تبلیغ وسیع فرهنگی را در مطبوعات کارگری به کار گرفتند. طبقه کارگر مشکلات متعددی چون مبارزه در راه یک فرهنگ دمکراتیک و بالا بردن سطح آگاهی خود را پشت سر می‌گذاشت.

بهترین دانشمندان کشور در راه مبارزه‌ای برای بالا بردن سطح دانش در روسیه گام برمی‌داشتند. بزرگ‌ترین دانشمندان که قبل از این دوره شروع به فعالیت کرده بودند با موفقیت تحقیقات خود را دنبال می‌کردند و از سویی دیگر نام‌های درخشان دیگری شناخته شدند.

فیزیک‌دان، «لبدف»<sup>۱</sup>، با تئوری «فشار امواج نورانی بر سطوح» مشهور گشت. متخصصان مکانیک در ریاضیات، چون «ژوکوسکی»<sup>۲</sup> و شاگردش «چاپلیگین»<sup>۳</sup> پایه‌های آئرو دینامیک را پی‌ریزی کردند. لقب «پدر هوانوردی روسیه» که لنین به «ن. ژوکوسکی» داده بود بر ازنده وی بود.

1: Lebedev.

2: Joukovski.

3: TchaPlyguine.

«تسیولکوسکی»<sup>۱</sup> ، به اختراعات نوین عظیمی در زمینه «کیهان شناسی» نایل شد . ریاضی دان ، فیزیک دان و ستاره شناس یعنی «کریلوف»<sup>۲</sup> مخصوصاً به وسیله کارهای درخشان در زمینه دریانوردی مشهور شد . و «ستکلوف»<sup>۳</sup> کوشش خود را صرف فیزیک-ریاضی کرده بود .

«گولیتسین» که زلزله شناس بود تحقیقاتی درخشان در زمینه فیزیک و ریاضی از خود باقی گذاشت .

پس از اکتشافات «مندیلف» و «بوتلروف»<sup>۴</sup> ، علم شیمی در روسیه به دست «ن . کورناکوف»<sup>۵</sup> ، پایه گزار آنالیز فیزیکو-شیمیایی و «ا . فاورسکی»<sup>۶</sup> که اکتشافات عظیمی در زمینه ترکیبات آلی دارد و شاگردان برجسته ای چون «س . لبدوف»<sup>۷</sup> افتاد . بالاخره «ن . زلینسکی»<sup>۸</sup> که تحقیقاتش در زمینه شیمی آلی به طور اعم و پدیده های کاتالیز به طور اخص بود ، بسیار شناخته شده است . باید از «ی . کابلوکوف»<sup>۹</sup> که نقش مهمی در رشد شیمی - فیزیک داشت نام برد .

ایوان پاولف که پیشوای فیزیولوژیست ها محسوب می شود ، دانشمند نابغه ای در زمینه گوارش ، گردش خون و فعالیت های عصبی و نیز پایه گزار تئوری انعکاس های شرطی بود . «پاولف» مکتبی از چندین فیزیولوژیست پایه گذاشت که پس از مرگش در ۱۹۳۶ کارش را دنبال کردند .

ربع اول قرن بیستم شاهد پی گیری فعالیت گیاه شناس برجسته ، «ک . تیمریازوف»<sup>۱۰</sup> بود . جانورشناس «آ . سورتسف»<sup>۱۱</sup> تحقیقاتش را به تئوری تکامل اختصاص داده بود . «و . کماروف»<sup>۱۲</sup> به عنوان گیاه شناس - جغرافی دان و جهانگرد شناخته شد که گیاه نامه «چین» ، مغولستان و

1: Tsiolkovsky.

2: Krylov.

3: Steklov.

4: Boutlérov.

5: Kournakov.

6: Favorski.

7: Lébédév.

8: Zelinski.

9: Kabloukov.

10: Timiriázev.

11: Sévertsov.

12: Komerov.

کامچانکا را فراهم کرد .

جغرافی‌دان مشهور «و. اوبروتشف» جست‌وجوی علمی معادن را در پایان قرن نوزدهم در پاره‌ای مناطق سیبری و شرق دور روسیه دنبال می‌کرد. معاصر وی «ب. کوزلوف» که شاگرد و همکار «پرزوالسکی»<sup>۱</sup> بود، به مناسبت مسافرت‌هایش به آسیای مرکزی مشهور شد. در کنار وی «د. آنوچین» صفحه‌درخشانی در تاریخ، جغرافیا، انسان‌شناسی، مردم‌شناسی، باستان‌شناسی از خود باقی گذاشت. وی دشمن سرسخت «تئوری‌های» نژادپرستی و کلیهٔ دکترین‌های نژادپرستانه در عرصهٔ علوم جغرافی‌وانسان‌شناسی بود. در نقشه‌برداری، «ژرژ. سدوف»<sup>۲</sup> در ۱۹۱۲-۱۹۱۴، بدون هیچ‌گونه کمکی از جانب حکومت، سفر بزرگی به قطب شمال انجام داده و با همراهانش مشاهدات بسیار دقیقی انجام دادند. «سدوف» در شروع سال ۱۹۱۴ بدون آن‌که به مقصد برسد چشم از دنیا فرو بست.

ولی تمام این‌ها تنها نشان‌گر يك قسمت از کارهای دانشمندان روسیه است. به‌خاطر فراگیر شدن مارکسیسم در اندیشهٔ اجتماعی روسیه و رشد نبوغ‌آمیزی که کارهای لنین به تئوری‌های مارکسیسم دادند، علوم اجتماعی در این عصر جهش عظیمی به جلو کرد.

کارهای علمی لنین دوران را آن‌طور که بود نشان داد. ایده‌های لنینیستی، به‌روی علوم اجتماعی پیش‌رو تأثیری عمیق گذاشت. آثار لنین نظیر «رشد سرمایه‌داری در روسیه» که در آن دربارهٔ مسئلهٔ کشاورزی تحقیق شده بود، نقش عمده‌ای در تکامل اقتصاد سیاسی، آموزش اقتصاد ملی روسیه و درک ریشه‌های اجتماعی و دورنمای آن به‌عهده داشت. لنین در «امپریالیسم به مثابهٔ بالاترین مرحلهٔ سرمایه‌داری» - اثری که در آن پایه‌های دکترین لنینیستی دربارهٔ انقلاب سوسیالیستی را موشکافی

1: Prjévalski.

2: Sédov.

می‌کند - قوانین تکامل تاریخی را در شرایط سرمایه‌داری انحصاری در سطح جهانی ، تشریح کرده است. او فلسفه و جامعه‌شناسی مارکسیستی، ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی را در يك رشته آثار خود مانند کتاب دوران جوانی اش به نام «دوستان مردم‌کیانند و چه‌گونه برعلیه سوسیال دمکراسی مبارزه می‌کنند.» و اثر معروفش به نام «ماتریالیسم و امپریو کریتیسیسم» و «یادداشت‌های فلسفی» رشد داد. آثار دیگری در زمینه مسایل فلسفی اصولی که علوم طبیعی آن‌ها را مطرح کرده بود منتشر ساخت. لنین قسمت اعظمی از آثار تئوریکش را به مسایل علم تاریخ، تاریخ جهانی و ملی و تاریخ طبقه کارگر و جنبش انقلابی اختصاص داد. وی از مسایل مربوط به فرهنگ و ادبیات و هنر نیز غافل نبود. کارهای وی برای اندیشه ماتریالیسم مبارز ، دلاوری انقلابی و وفاداری به حزب پرولتاریا را به عنوان علم دوران به ارمغان آورد. فعالیت متنوع این تئورسین به طرز ناگسستنی با عمل پراتیک يك رهبر انقلابی پیوند داشت. وی شناختی علمی از زندگی در راه مبارزه و پیروزی توده‌های خلق ، سوسیالیسم و کمونیسم داشت.

مریدان لنین در شاخه‌های مختلف علوم اجتماعی فعالیت می‌کردند. در میان آن‌ها تاریخ‌دانان و ادیبانی با استعداد مانند «و. وروسکی»<sup>۱</sup> و «م. اولمینسکی»<sup>۲</sup> و «آ. لوناچارسکی»<sup>۳</sup>، که نویسنده آثار جالبی در زمینه نقد هنری و ادبی بود، دیده می‌شد. پلخانف با وجود اختلافاتش با لنین درباره مسایل سیاسی مهم، یکی از بزرگ‌ترین چهره‌های دانش و ادب در روسیه، به عنوان فیلسوف، منتقد هنری ادبی، تاریخی باقی مانده بود. در نقد تاریخ‌نگاری ارتجاعی و لیبرالی، «م. پوکرووسکی» با وجود درک غلط پاره‌ای مفاهیم دارای شایستگی بود.

در حالی که علم «رسمی» دچار بحرانی علنی شده بود، در فلسفه

1: Vorovski.

2: Olminski.

3: Lounatcharski.

اشکالی از ایده آلیسم مطلق. عرفان، ایده‌ئولوژی مذهبی حاکم بود. در اقتصاد سیاسی «پ. سترووه» و «توگان برانوسکی» - که مدتی خود را مارکسیست می‌دانستند - کوشش در نابود کردن مارکسیسم داشتند. رد عمومیت و انکار قوانین عینی رشد اجتماعی، میل به دیدن محسوساتی واضح و آشکار یا همان‌طور که لنین می‌گفت: «جنگل را با درختان جنگلی محصور کردن»، بیش از هر زمانی خصوصیات کارهای اکثریت تاریخ‌دانان، اقتصاددانان و حقوق‌دانان و جامعه‌شناسان بورژوازی را تشکیل می‌داد.

این تمایلات در دوره پس‌از شکست انقلاب ۱۹۰۷-۱۹۰۵ تشدید شد. مع‌ذالك در میان عالمان غیر مارکسیست، رقم قابل توجهی از دانشمندان پیش‌رو وجود داشت. تاریخ‌دان و فیلسوف «آ. شاخماتووه»<sup>۱</sup>، وقایع تاریخ باستانی روسیه را عمیقاً تجزیه و تحلیل می‌کرد.

تاریخ‌دانانی چون «ن. پاولوف-سیلوانسکی»<sup>۲</sup>، «آ. پرسنیاکوو»<sup>۳</sup>، و بعدها «ب. گرتوف»<sup>۴</sup> و «مریدان کلیوچفسکی»<sup>۵</sup> («س. باخروشین»<sup>۶</sup>، «ای. گوتیه»<sup>۷</sup>) کارهای مهمی در زمینه دوران فنودالیسم و تاریخ روسیه انجام دادند. هنر قدیمی روسیه به وسیله «گرابار»<sup>۸</sup>، هنرمند پر استعداد و متخصص در تاریخ هنر مطالعه و تحقیق شد. «د. پتروشفسکی» و «ی. تارله» در تاریخ جهانی مقامی شامخ دارند. تاریخ باستان موضوع تحقیقات «س. ژبلف»<sup>۹</sup> بود. کارهای «ب. تورائف»<sup>۱۰</sup> مصرشناس برجسته و متخصص تمدن‌های قدیمی شرق، به وسیله «و. سترووه» دنبال شد. «پ. کوکوتسف»<sup>۱۱</sup> متخصص تمدن‌های سامی و فرهنگ چین بود. و «آلکسئف»<sup>۱۲</sup> و «س.

- |                  |                       |                   |
|------------------|-----------------------|-------------------|
| 1: Chakmatou.    | 2: Poulou. Siloanski. |                   |
| 3: Presniakov.   | 4: Grékov.            | 5: Kliautchevski. |
| 6: Bakhrouchine. | 7: Gautiee.           | 8: Grabar.        |
| 9: Gebelev.      | 10: Touraev.          | 11: Kokvtsov.     |
| 12: Alexéev.     |                       |                   |

اولدنبورگ<sup>۱</sup> و «ف. شچرباتسکویه»<sup>۲</sup> فرهنگ هند را به طرز درخشان مطالعه کردند. «ای. کراچکووسکی»<sup>۳</sup> عرب‌شناس برجسته‌ای بود. در میان شرق‌شناسان باید از «و. بارتولد»<sup>۴</sup> که به آموزش تاریخ و فرهنگ آسیای مرکزی کمک شایانی کرده، نام برد. «ن. مار» دربارهٔ قفقاز مطالعه می‌کرد.

حیات ادبی در جوی وسیع و نه چندان خالی از کشمکش میان گرایشات مختلف جریان داشت. سال‌های ۱۸۹۰-۱۹۰۰ شاهد پی‌گیری فعالیت «نویسندهٔ بزرگ ادبیات روسیه»، لئون تولستوی بود که کتاب‌ها و مقالاتش مورد توجه عموم قرار گرفت. کلیسای دسیسه‌چین، انتقام خود را با آزار و اذیت این متفکر و نویسندهٔ پرشور می‌گرفت. تولستوی در سال‌های واپسین حیات خویش، آثار هنری‌پرتوانی خلق کرد که از روحیهٔ مبارزه‌جویانهٔ نادری آکنده بود. رمان «رستاخیز»، نمایش‌نامهٔ «جسد زنده» و داستان «حاجی مراد» از آثار اوست.

دیری نگذشت که میدان برای نویسندهٔ بزرگ دیگری یعنی «آنتوان چخوف» باز شد. وی نیز یکی از تواناترین نمایندگان رئالیسم در ادبیات روسیه و جهان است. دورهٔ بلوغ هنری وی در سال‌های اواخر قرن نوزدهم و نخستین سال‌های قرن بیستم بود. مرگ زودرس چخوف پس از ۴۴ سال زندگی در ۱۹۰۴ فرارسید. وی به شدت شیفتهٔ عقاید انسان‌دوستانه، عدالت و آزادی بود. وی خست، دناوت، حقارت و ابتذال خرده‌مالکین نیمه فئودال را به باد تمسخر می‌گرفت و محکوم می‌کرد.

به آینده‌ای روشن برای کشورش می‌اندیشید و با قاطعیت به عظمت و اعتلای آن فکر می‌کرد. کار وی، بدعت‌ها و نوآوری‌هایش تأثیری عظیم بر زبان ادبی روسیه، نآتر و درام‌نویسی روسیه و جهان گذاشت. چخوف

1: S. Oldenburg.  
3: Kratchkovski

2: F. Chtcherbatskoj.  
4: Bartold.

از نویسندگانی است که شهرت جهانی دارد.

«ولادیمیر کورولنکو» نماینده برجسته نسل قدیمی نویسندگان بود، اما نوشته‌هایش به پایان قرن نوزدهم و شروع قرن بیستم تعلق دارد. وی که از جوانی با پوپولیسم پیوند داشت و مستقیماً در جنبش کارگری شرکت می‌کرد، تجسم‌کننده دیدگاه‌های روشن‌فکران دمکرات بود. وی خلق را نه تنها به صورت توده‌ای رنجبر، بلکه به عنوان نیروی آگاه و مستعد برای مبارزه و مطمئن به پیروزی خود، وصف می‌کرد. این هنرمند و متفکر با شیفتگی بر علیه بی‌عدالتی اجتماعی و انقیاد خلق‌ها مبارزه می‌کرد.

ماکسیم گورکی (آلکسی پشکوف)<sup>1</sup> با پیوندهای استوار و بی‌چون و چرایی که با تولستوی، کورولنکو و چخوف داشت فصل جدیدی در فرهنگ روسیه و جهان گشود، فصل هنر پرولتاریا و رئالیسم سوسیالیستی. گورکی با پشت سر گذاشتن تقریباً سراسر روسیه و مشاهده زندگی پایین‌ترین قشرهای خلق از نزدیک - که کودکی فلاکت‌باری گذرانده و جوانی پررنجی داشته‌اند - در نخستین نیمه سال‌های ۱۸۹۰ شروع به نوشتن کرد و نبوغ چشم‌گیر و جوهر عمیق حقیقت و پیوندهایش با مردم را برای ادبیات به ارمغان آورد. کار وی نمایش زنده آن دوران تاریخی است. گورکی استاد بزرگ کلام بود. هنر تشریح حالات زندگی را با رئالیستی‌ترین شیوه‌ها، با خروش و تندمی آمیخت. گورکی سراینده شعر زندگی انسان مبارز و زحمت‌کش، با شعور و با اراده بود. وی مرگ دنیای پیر سرمایه‌داری را اعلام کرد. در اثنای ۱۸۹۰ و ۱۹۰۰ زندگی و آثارش را به طرزی ناگسستنی با حیات جنبش کارگری و حزب انقلابی مارکسیستی «بلشویک‌ها» پیوند داد. لنین دوست الهام‌بخش و استاد فکری گورکی بود. گورکی فعالانه در انقلاب اول روسیه با نوشته‌ها و کارهای اجتماعی

1: Alexei Pechkov.

خود شرکت کرد . در ستون‌های روزنامه «نوابازنزن» (زندگی نوین) که به وسیله گورکی بنیان گذاشته شده بود ، لنین دکتترین خود را پیرامون ادبیات و هنر اعلام داشت .

گورکی از شروع کار ادبی خود، تحسین همه خوانندگان پیش‌رو در روسیه و خارج را برانگیخت. ارتجاعیون ستیزه‌جو که او را رنج می‌دادند و فریاد سرداده بودند که گورکی يك «نویسنده تمام‌شده» است، از لطمه زدن به وجهه عمومی او در نزد دیدگاه دمکراتیک مردم، عاجز بودند. آثار گورکی پرچم‌دار ادبیات انقلابی و سوسیالیستی جهان شد. گورکی سازمان‌دهنده خستگی‌ناپذیر ادیبان پیش‌رو بود . گرد او و نشریه «زنانی» (شناخت) که وی آن را اداره می‌کرد ، برجسته‌ترین نویسندگان رئالیست عصر جمع‌بودند: «آ. سرافیموویچ» که از نظر فکری به گورکی خیلی نزدیک بود ، در آثار خود زندگی رنج‌بار کارگران و دهقانان را نشان داده و مبارزه انقلابی خلق را تمجید می‌کرد . و . ورسائف» وقایع‌نگار موشکاف و روشن‌فکر دمکرات بود ولی توانست سرانجام راه پیوند با جنبش کارگری را تشخیص دهد . «آ. کوپرین» ، آثار رئالیستی با اهمیتی از جمله مولوش<sup>۱</sup> و دوئل نوشت . «ایوان بوبین» تمایل به ترسیم زندگی اشراف و دهقانان را داشت . او با هنری چشم‌گیر ولی دید سیاسی کوتاه‌بینانه‌ای به این امر می‌پرداخت . زندگی «لئونید آندره‌نف» در آثار بسیار خوب اولیه‌اش ، تصاویری واقعی و شجاعانه ارائه می‌داد و بر علیه ستم اجتماعی ، جنگ و خودکامگی و حکومت فردی اعتراض می‌کرد .

جناح رئالیست ادبیات : «مامین سبیریاک»<sup>۲</sup> «گادین»<sup>۳</sup> میخائیلوفسکی<sup>۴</sup> «چیریکوف»<sup>۴</sup> ، «گوسوواورنבורگسکی»<sup>۵</sup> ، «شملف»<sup>۶</sup>

1: Moloch.

3: Gadine - Mikhajlaveski.

5: Gaussev Orenbourgski.

2: Mamine Siberiak.

4: Tchirikov.

6: Chmélev.



و آلکسی تولستوی جوان را نیز دربر داشت.

گورکی با توجهی سرشار، به نویسندگانی که از محافل دهقانی و کارگران بیرون آمده بودند، این امکان را می داد که خود را سرانجام به صف مقدم ادبیات روس برسانند. مطبوعات بلشویک، شاعران جوان و نویسندگان پرولتاریا را تبدیل به ستاره های درخشانی می کرد. از میان آن ها باید از شاعر بزرگ و طنزنویس انقلابی «دمیان بدنی» نام برد. در ۱۹۱۴ مجموعه ای از نویسندگان پرولتاریا ظهور کرد.

نمایندگان ادبیات رئالیستی و دمکراتیک روسیه - و گورکی در رأس آن ها - وظیفه مبارزه علیه گرایشات مدرنیسم، ادبیات منحط، سمبولیسم و فوتوریسم را نیز به عهده داشتند.

شاعران و نویسندگانی چون «مینسکی»، «مرجکورسکی»، «زینایدا هیپیوس»<sup>۱</sup>، «سولوگوب»<sup>۲</sup>، «بالمون»<sup>۳</sup> و شاعر دانشمند و منتقدی چون «بریوسو»<sup>۴</sup> در رأس این خط در ادبیات و زیبایی شناسی جدید بودند. در شروع قرن بیستم با شرکت آنان، گروه «جوانان سمبولیست» شامل «بلوک»<sup>۵</sup> و بلی<sup>۶</sup> (ب - بوکائف)<sup>۷</sup> و چند نفر دیگر تشکیل شد.

منحطان و سمبولیست ها فرمول «هنر برای هنر» را در مدنظر داشتند. رد رئالیسم و شرکت در مبارزه اجتماعی، از اصول ایشان بود. آن ها درون گرایی، انتزاع مطلق و فردگرایی را تبلیغ می کردند. کار آن ها لبریز از دل سردی و عرفان بود.

در جریان انقلاب ۱۹۰۵ مطبوعات پرولتاریا بسیاری از سمبولیست هایی را که به همکاری به آن ها علاقمند شده بودند، به خود پذیرفت. با این وجود شیفتگی بعضی از آن ها سطحی و ناپایدار بود. مع ذلک انقلاب تأثیر عمیقی در زندگی و کار بعضی از آن ها داشت و به

1: Zinafda Hippus.  
4: Briousov.  
7: Bougaov.

2: Sologoub.  
5: Blok.

3: Balmont.  
6: Bély.

تجدید نظر روی مواضعشان انجامید. این حالت در مورد «والری بریوسف» و «الکساندر بلوک» پیش آمد. «بریوسف» در پایان سال ۱۹۰۵ نوشت: «انقلاب روسیه چونان دلتایی عظیم است که فراسوی آن جویباران متفاوتی به دریایی متفاوت می ریزند». با این حال اشتباهات ایده‌نولوژیک «بریوسف» کاملاً با نخستین انقلاب رفع نشد. «بریوسف» که بیننده‌ای دقیق و مردی با فرهنگی عظیم بود (گورکی بعدها گفت: «او با فرهنگ‌ترین نویسنده روسیه است.») پس از انقلاب اکتبر در کنار شوراها قرار گرفت و سرنوشت خود را با حزب کمونیست پیوند داد.

«الکساندر بلوک» یکی از بزرگ‌ترین شاعران روسیه بود. وی حیات ادبی خود را در حد فاصل میان قرن نوزدهم و بیستم با انتشار مجموعه شعر سمبولیک و عرفانی «بانوی زیبا» آغاز کرد، ولی دیری نگذشت که مایه‌های میهن در اشعارش ظهور کرد.

شعر وی از احساس نارضایتی رمانتیک و انقلابی در برابر زندگی و امیدواری‌های عظیم به تغییرات آینده، آکنده بود. وی چنین می‌گفت: «روسیه‌ای هست، شکست خورده از انقلابی که با ولع به انقلابی دیگر چشم دوخته است». شاعر با صداقت تهورآمیز (به قول بریوسف) و با حساسیت بی‌نهایت، انقلاب اکتبر را درک کرد و در شعر جاوید «دوازده نفر» با تمام قدرت و هنر خود آن را به‌خوبی وصف کرده است.

در شروع سال‌های دهه دوم قرن جدید، جریان فرمالیستی جدیدی با سروصدای زیادی ظهور کرد: فوتوریسم. فوتوریسم «رهایی» ادبیات و هنر از چنگ ایده‌ها و قطع کلیه پیوندهای زنده آن را با احتیاجات مردم خواستار بود.

«ولادیمیر مایاکووسکی»<sup>۱</sup> جوان، حیات ادبی خود را به عنوان فوتوریست آغاز کرد که با این حال از عقاید انقلابی آکنده بود. وی

1: Vladimir Maïkovski.

به‌عنوان محکوم‌کننده سرسخت سرمایه‌داری و جنگ امپریالیستی شناخته شد .

تمایلات مدرنیستی در تئاتر ، موسیقی و هنرهای تجسمی نیز نفوذ کرده بود. با این وجود هیچ‌کدام از آن‌ها نتوانستند رئالیسم را از میدان به‌درکنند.

«تئاتر هنر» مسکو - که اهمیتی اساسی در جهان تئاتر دارد - توسط «استانیسلاوسکی»<sup>۱</sup>، کارگردان بزرگ و تئوریسین هنر تئاتر و یکی از بزرگ‌ترین هنرپیشگان زمان ما و مربی درخشان هنرپیشگان جوان در ۱۸۹۸ با همکاری «نیمیریویچ دانچنکو»<sup>۲</sup> که وی نیز کارگردان و تئوریسین و نویسنده درام‌های ملی بود ، تأسیس شد . این دو گروهی از جوانان سرشار از استعداد و هیجان و طرف‌دار تحقق طرح‌های مبتکرانه مربیان خود را متشکل کردند . در میان با استعدادترین آن‌ها باید از «کاجالف» که به روشن‌فکران دمکرات بسیار علاقه‌مند بود، «مسکوین»<sup>۳</sup>، «لئونیدوف»<sup>۴</sup> و «کنیپر»<sup>۵</sup> (زن چخوف) را نام برد .

«تئاتر هنر» به‌مبارزه علیه کلیشه‌های بازی‌گری و شخصیت‌پردازی باسماه‌ای پرداخت و کوشش خود را معطوف اعتلای هنر رئالیستی در تمام حالات و ادای واقعیت احساسات انسانی کرد . «تئاتر هنر» نقش مهمی در ایجاد وحدت و یکپارچگی در کارگردانی نمایش، بازی‌گری و وحدت بخشیدن به کار گروهی بازی‌کرد .

کلیه تحقیقات استانیسلاوسکی ، به‌طوری‌که لونا چارسکی بعدها نشان داد ، تحت تأثیر این عقیده بود که هنر مقدس است و کار بازی‌گر نوعی جست‌وجو است .

یکی از بزرگ‌ترین دست‌آوردهای «تئاتر هنر» انتخاب اندیشه‌ها و

1: Stanislavski.

2: Nemirovitch-Dantchenko.

3: Moskovine.

4: Léonidov.

5: Knipper.

نقطه نظرهای زیبایی‌شناسی و ادبی و نقطه نظر ایده‌ثولوژیک بود. وی صحنه «تآثر هنر» را به‌روی چخوف باز کرد که نمایش‌هایش در آن تجسمی ایده‌آل یافتند. خصلت دمکراتیک این تآثر با اجراهایی از نمایش‌های گورکی از جمله «خرده بورژواها»، «در اعماق» و دیگر آثار وی آشکار شد. از سویی دیگر در این تآثر بود که گورکی به نوشتن برای تآثر برانگیخته شد. «تآثر هنر»، آثار «هاپتمان» و مخصوصاً «ایسن» را به خوبی شناساند. به دلیل وجود همین تآثر بود که تآثر دراماتیک روس در دنیا مشهور شد.

«مالی»، تآثر دیگر مسکو با وجودی که نقش رهبری خود را به تآثر هنر واگذار کرده بود، یک کانون درخشان هنری و یکی از دژهای مستحکم رئالیسم در تآثر به‌شمار می‌رفت. نام‌های بزرگی چون «برمولووا»، «الگا»، «میخائیل سادووسکی»، «لنسکی»، «یوزین»، «نیابلوچکینا»، «تورچانیلف» و بسیاری دیگر در «تآثر مالی» جمع بودند. «یوزین» مدیر «مالی» در آخرین سال‌های قبل از انقلاب اکتبر بود. وی مانند رفقای خود، دشمن سرسخت گرایش‌های مدرنیستی در تآثر بود.

رئالیسم مدافعان پرشوری در صحنه «تآثر الکساندرا» و در وجود «میچورینا» داشت و نام‌هایی درخشان چون «داویدف»، «ساوینا»، «وارلاموف»، «یاکوف» در آن کار می‌کردند.

هنگامی که تاریخ تآثر روسیه در پایان قرن نوزدهم و شروع قرن بیستم بررسی می‌شود نمی‌توان نام «کمیسارژوسکایا» را فراموش کرد که صدای او امیدها و اندیشه‌های جوانانی را که آکنده از آزادی و نقطه نظرهای دمکراتیک بود، انعکاس می‌بخشید. بنا به شهادت یکی از معاصرین، وی از دیدگاه جوانان بیش از یک بازیگر بزرگ ارزش داشت. وی نماد طغیان در برابر رنج‌های محرومان به‌شمار می‌رفت. پس از نخستین انقلاب، تآثری که به وسیله «ورا کمیسارژوسکی» در پترزبورگ بنیاد

گذاشته شد ، پیش‌روی فرهنگ جدید تاتری در روسیه شد .  
طی سال‌های قبل از سقوط تزاریسیم ، مسئله‌ای فوری برای دست  
درکاران تاتر مطرح بود، مسئله «گشایش درهای تاترها به‌روی توده‌ها» .  
گروه « تاترهنر » نیز از لحظه پی‌ریزی در اندیشه چنین تاتری بود، «که  
درهایش به‌روی همه باز باشد» .

در پترزبورگ و در ولایات « تاتر سیار متعلق به همه » ( ۱۹۰۳ -  
۱۹۰۵ ) که «گایدبورف» مدیر آن بود، در محافل کارگری دارای جذبۀ  
بسیار بود .

موسیقی‌دانان روسیه در این دوران دست‌آوردهای درخشانی برای  
موسیقی روسیه و جهان به‌ارمغان آوردند . اما شاخه‌های مختلف موسیقی  
به طرزی ناهماهنگ رشد می‌کرد . به طرزی کاملاً آشکار در سال‌های  
پایان قرن نوزدهم و شروع قرن بیستم آهنگ‌سازان اپرا را ترك می‌گفتند،  
پدیده‌ای که در اروپای غربی نیز در حال وقوع بود . ولی در این عصر  
«ریمسکی کورساکوف» ، یکی از بزرگ‌ترین استادان اپرا طی سال‌های  
۱۸۹۵ و ۱۹۰۷ - که يك سال قبل از مرگش بود - به خلق آثار اپرایی  
خویش ادامه داد و شاهکارهایی چون «سادکو» ، «عروس تزار» ، «افسانه  
شهر نامریی کیچ» و «خروس طلایی» را عرضه کرد .

در کنار کانون‌های سنتی چون « تاتر ماری » در پترزبورگ و  
«بلشوی» در مسکو ، اپرا بر صحنه‌های خصوصی و کوچک نیز شکوفابود،  
مخصوصاً در صحنه «تالار اپرای خصوصی روسیه» که در مسکو به وسیله  
«مامونتوف» از طرف‌داران ادب و هنر دایر شده بود . در گروه اپرای  
مامونتوف مسئله یکپارچگی و هماهنگی و کارگروهی مرتب روی صحنه  
مطرح بود و در به صحنه بردن آثار هنرمندان روسی تأکید داشت و  
اپراهای بسیاری را به صحنه برد که هیچ‌کدام، به خاطر مخالفت رژیم ،  
امکان عرضه در صحنه‌های اپراهای سلطنتی را نداشتند .

« اپرای خصوصی روس » نقش بزرگی در شکل‌گیری هنری « فیودور شالیاپین »<sup>۱</sup> داشت. وی صدایی با شکوه و درکی بی‌مانند در موسیقی و قدرتی هنرمندانه در بازی‌گری داشت. « شالیاپین » با نبوغ خود يك رشته شخصیت‌های دراماتیک و قهرمانان اپراهای روسی و خارجی را بر صحنه مجسم کرد. گورکی در مورد « شالیاپین » می‌گفت: « مردانی چون او برای این به دنیا می‌آیند که به ما یادآوری کنند که چه قدر قدرت، زیبایی و استعداد درونی در مردم روسیه نهفته است. »

ولی « شالیاپین » تنها هنرمندی نبود که در روسیه درخشید. روسیه گروهی از بزرگ‌ترین تک‌نوازان و خوانندگان تفرلی چون « لئونید سوبیلوف »<sup>۲</sup> و « آنتونینا نجانووا »، خوانندهٔ تنور دراماتیک « ایوان ارشو » و « فلیالیتوین » مشهور (دو شخص اخیر، با اجرای غیرقابل تقلید درام‌های موزیکال واگنر مشهور شدند) و « ایوان آلچووسکی » و غیره را به جهان عرضه داشت.

موسیقی سنفونیک و موسیقی مجلسی با آثار جدید متعددی غنی شدند. در این دوره « گلازونوف » پاره‌ای از سنفونی‌ها و کنسرتوهای باشکوه و آثاری برای باله چون « ریموندا »، « چهار فصل »، « دختر خدمتکار » را آفرید. آثاری که لبریز از خوش‌بینی، و غنا و محتوایی روسی داشتند و نیز در شکل خود کامل بودند.

موسیقی مجلسی « سرژتانیف » و عمق و وقار آثار این آهنگ‌ساز متفکر و تئوریسین مشهور موسیقی قابل تحسین بود. « تانثف »، موسیقی سنفونیک و آوازی را با اپرای « اورست »، که از محتوای عمیق و غنی<sup>۳</sup> کننده بود غنی ساخت.

« سرژراخمانینوف »<sup>۲</sup> مهربوغ خود را روی فرهنگ موسیقی روسیه

1: Chaliapine.

2: Leonid Sobilev.

3: Rakhmaniov.

به جای گذاشت. دو سنفونی، کنسرتوهای برای پیانو که فضای جدیدی را در تاریخ این نوع موسیقی گشودند و پوتم سنفونیک‌ها، سنفونی آوازی «زنگ‌ها» و قطعات بزرگ رمانس و قطعاتی برای پیانو، همگی کارهای قبل از انقلاب وی را تشکیل می‌دهد. به علاوه راخمانینوف، این آهنگ‌ساز نابغه، پیانیست بی‌نظیر و رهبر ارکستر بود.

یکی از بزرگ‌ترین بدعت‌گزاران موسیقی «اسکریابین» بود. وی سازنده آهنگ‌های متعددی برای پیانو، سه سنفونی بزرگ، یک پوتم سنفونی به نام «پرومته» و یک قطعه برای ارکستر به نام «شعر وجد» است. بدون آن که از تأثیر عقاید سمبولیک و یا عرفانی دور شده باشد، با روش خود، عصر متلاطمی را به همراه تحولات اجتماعی مهیبی که در آن زندگی می‌کرد، آشکار می‌ساخت.

موسیقی سنفونیک با کار «بالاکیرف»، «کالینیکوف»<sup>۱</sup>، «گلییر»<sup>۲</sup>، «لیاپونو»<sup>۳</sup>، «گرچانینف»<sup>۴</sup> و غیره غنی شد. «لیادوف»<sup>۵</sup> با اقتباس درخشانی از آوازهای مردم‌پسند و قطعاتی فشرده برای ارکستر یا برای پیانومشهور شد. از محبوب‌ترین آهنگ‌سازان «آرنسکی»<sup>۶</sup> در زمینه‌های مختلف فعالیت می‌کرد.

حدود ۱۹۱۰، روسیه آثار اولیه آهنگ‌سازان جدیدی چون «سرژ پروکفیف» جوان و میاسکووسکی را به خود پذیرفت. وی با شیوع مدرنیسم، اینک آثار چشم‌گیری داشت. بسیاری از آنچه که «پروکفیف» در این عصر ساخت، امروز جای خود را در مجموعه آثار موسیقی شوروی و نیز خارج حفظ کرده است. «پروکفیف» و «میاسکووسکی» نقش درجه اولی در رشد فرهنگ موسیقی شوروی داشتند.

تقریباً در همان دوره بود که آهنگ‌ساز بزرگ، «ایگور استراوینسکی»

1: Kalinnikov.

2: Glière.

3: Liapounov.

4: Grétchaninov.

5: Liadov.

6: Arenski.

حیات هنری خود را آغاز کرد . استعداد خیره‌کننده و استادی وی در هنر ارکستر در آثار جوانیش چون باله‌های «پرنده آتشین» ، «پتروشکا» ، «تقدیس بهار» (۱۹۱۰-۱۹۱۳) دیده می‌شود آثاری که تأثیری عمیق از کلاسیک‌های روسیه و مخصوصاً از مربی او «ریمسکی کورساکوف» دارند . «ستراوینسکی» قبل از جنگ جهانی اول روسیه را ترک گفت و هنرش را تحت تأثیر جریان‌های مدرنیستی هنر مدرن غرب در خارج از شوروی ادامه داد .

باله روسیه همیشه شهرت جهانی داشت . در شروع قرن بیستم ، کسانی چون «میشل فوکین» و «الکساندر گورسکی» بدعت‌های جدیدی به طراحی رقص و صحنه‌آرایی آن بخشیدند . استادان باله چون «الگا پرتوبراژنسکایا»<sup>۱</sup> ، «کاترین گلتزر»<sup>۲</sup> ، «ماتیلد کسشینسکایا»<sup>۳</sup> ، «تامارا کارساوینا»<sup>۴</sup> ، «آگریپینا واگانوا»<sup>۵</sup> ، «واسلاو نیژینسکی»<sup>۶</sup> و ده‌ها نفر دیگر مردم را به هیجان می‌آوردند . «آناپائولوا»<sup>۷</sup> معروفیت جهانی داشت . دیاگیلف ، بالرین بزرگ به دلیل سفر به خارج و عرضه باله‌های روسی و مخصوصاً نمایش آن‌ها در اروپا ، در سراسر جهان توانست برتری باله روسیه را نشان دهد .

اپراهایی که هنرمندان روسیه در خارج نشان می‌دادند خود يك پیروزی به‌شمار می‌رفت . شهرت موسیقی روسیه ، چه کلاسیک و چه مدرن ، بیش از پیش در جهان پخش می‌شد ، تأثیر آن‌را در کارهای «گوستاو ماهلر» در اتریش ، «دبوسی» و «راول» در فرانسه و روی آهنگ‌سازان کشورهای اسلاو غربی و مکتب اسپانیایی می‌توان مشاهده کرد .

در هنر نقاشی «اتحادیه نمایشگاه‌های سیار» همواره در خدمت حفظ

1: Olga Préobrajenskaia.

3: Mathilde Kschessinska.

5: Agrypina Vaganova.

7: Anna Paulova.

2: Catherine Geltzer.

4: Tiamara Karsavina.

6: Vaslav Nijinsky.



هنررئالیستی بود. هرچند هنر «سیاران» دیگر هیچ‌گاه نتوانست مثل سال‌های ۸۰-۷۰ نقش بااهمیتی ارائه دهد. اما در میان آن‌ها «ایلیارپین»، «ولادیمیر ماکوسکی»<sup>۱</sup>، «کنستانتین ساویتسکی»<sup>۲</sup>، بنیان‌گذاران اتحادیه کار خود را دنبال کردند. در پایان قرن نوزدهم استعداد «ای. لویتان»<sup>۳</sup>، «شاعر دورنماهای روسیه» شکفته می‌شود. «نستروف» نقاش می‌گفت «لویتان غنای پنهان و زیبایی شگفت‌انگیز مزارع و روح و جذبۀ طبیعت روسیه را نشان داد». مشکل نیست که در هنر «لویتان» اعتراض علیه استبداد را مشاهده کرد. خشم متأثرکننده‌ای در اثر وی به نام «جاده ولادیمیر» (جاده‌ای که از طریق آن مقامات تزار صوف تبعیدیان را به سیبری می‌فرستادند)، حس می‌شود.

«نستروف» که قبل از انقلاب به موضوعات مذهبی اولویت می‌داد نیز نقاش طبیعت و دورنماها بود که سرانجام در دوران قدرت شوراهابه عنوان نقاش چهره‌ها معروفیت یافت.

نخستین نقاشی که در طول تاریخ روسیه از میان طبقه کارگر برخاست «نیکولاس کاساتکین» بود که توانست در تابلوهایش زندگی، کار و مبارزه پرولتاریای روسیه را نشان دهد.

«ایوانف»<sup>۴</sup> و «آرخپوف»<sup>۵</sup> نقاشان برجسته دمکرات بودند. زندگی در روستاهای روسیه زمینه کارهای آنان را می‌ساخت. در کنار آن‌ها «سرژ کورووین» نیز مایه‌های دهقانی را در مدنظر داشت.

در این مجموعه غنی هنری یکی از جایگاه‌های افتخار به «والنتین سروو»<sup>۶</sup> تعلق دارد. روان‌شناسی قوی و عمیق، صداقت مطلق و کمیت نقاشی‌های استثنایی، وی را در زمره بزرگ‌ترین هنرمندان جهان قرار داده است. وی در زمینه‌های مختلفی فعالیت می‌کرد، ولی درخشش هنرش بیش‌تر

1: Vladimir Makovski.

2: Constantin Savitski.

3: Lévitán.

4: Ivanov.

5: Arkhipov.

6: Serov.

در نقاشی چهره‌ها بود. «سروو» مجموعه فوق‌العاده‌ای از چهره از خود به جا گذاشت. در آن‌ها تقریباً تمام قشرهای جامعه روسیه دیده می‌شوند، در آثار وی نیز مانند «رپین»، «ماکوفسکی»، «ابوانوف» و «کاساتکین»، انعکاس پرطنین از نخستین انقلاب روسیه نهفته است.

در پایان سال‌های ۱۸۹۰ یک گروه کوچک از مدرنیست‌ها که نام «جهان‌هنر» را به خود اختصاص داده بودند، ظهور کردند. بنیان‌گذاران آن می‌خواستند هنر را از هرگونه عینیت اجتماعی یا اخلاقی آزاد ساخته و همان چیزی را به وجود آورند که به آن نام هنر خالص و «هنر برای هنر» می‌دادند.

اداره‌کنندگان اصلی «دنیای هنر» «الکساندر بنوا»<sup>۱</sup>، ایده‌ئولوگ گروه و در عین حال هنرمند، منتقد و تاریخ‌دان هنر، «سومو»<sup>۲</sup> و «باکست»<sup>۳</sup> بودند. نشان دادن سبک و ایده‌اشرافیت قدیم قرن هجدهم و شروع قرن نوزدهم و زندگی در فرانسه قرن‌های هفدهم و هجدهم، تم‌های دل‌خواه «بنوا» و «سورو» بود.

در «دنیای هنر»، هنرمندانی با گرایش‌های رئالیستی مانند «لانسر» استروموا - لبدتوا و دیگران شرکت داشتند. کوستودیف نقاش چهره‌ها هنرمندی عمیقاً ناسیونالیست فقط ظاهراً به «دنیای هنر» وابسته بود. نقاشی‌های وی از زندگی مردم روسیه عمیقاً ملی بود.

هنرمندان «دنیای هنر» در دوشاخه از هنرهای زیبا، تصویر کردن کتاب و دکوراتیو نیز فعالیت داشتند، یعنی زمینه‌هایی که تا قبل از آن محبوبیتی میان هنرمندان نداشتند. اما در آغاز قرن (کورووین، گولووین، بنوا، دوبوژینسکی<sup>۴</sup> و بیلی‌بین<sup>۵</sup> که افسانه‌های ملی روسیه را مانند «روثریج»<sup>۶</sup>، «لانسر»<sup>۷</sup> و «کاردووسکی»<sup>۸</sup> نشان دادند.)

1: Alexandre Benois.

2: Somov.

3: Bakst.

4: Dobaujinski.

5: Bilibine.

6: Roerich.

7: Lancert.

8: Kardovski.

نقاش درخشان، «میخائیل وروبل»<sup>۱</sup> خود را وقف مجسمه‌سازی و کنده‌کاری و دکور تآثر کرد. «وروبل» استاد بزرگ نقاشی مزارع و چهره بود. وی توانایی خاصی در هنر معماری داشت. اثر بسیار مشهورش با نام «شیطان» ملهم از شعر مشهور «امانتف» به همین نام است.

پس از سرکوبی انقلاب ۱۹۰۵ فعالیت نقاشان منحط از سر گرفته شد. گروه‌های فوق مدرنیستی تشکیل شدند که با نام‌هایی چون «سرباز خشت» و «دم الاغ» و غیره خوانده می‌شدند. در این دوره بود که هنر آبستره متولد شد. (کاندینسکی و مالویچ).

این عصر، همچنین شکفتگی رئالیسم در نقاشی را توسط «رپین» و نقاشان مناظر مانند «بیالینتسکی بیریولیا»<sup>۲</sup> «باکشیف»<sup>۳</sup>، «دوبوسکویه»<sup>۴</sup>، «روکوسکی»<sup>۵</sup>، «ریلوف»<sup>۶</sup>، «آرخیف»<sup>۷</sup>، «ئیون»<sup>۸</sup> شاهد بود. در این عصر کار نقاش چهره‌ها و رئالیست بزرگ «مالیوتین»<sup>۹</sup> شکل پذیرفت و استعداد های «پتروو-ودکین»<sup>۱۰</sup> و «کونچالووسکی»<sup>۱۱</sup> شکفتن گرفت.

مجسمه‌سازی روسیه با آثار متعدد و بسیار جالبی غنی شد. یکی از بزرگ‌ترین مجسمه‌سازان عصر «پاول تروبتسکویه» سازنده مجسمه‌های نیم‌تنه و مجسمه‌های کوچک و بنای «الکساندر سوم» در پترزبورگ بود. این بنا نشان‌دهنده انگیزه معترضانه و مملو از شجاعتی بود. بناهای بسیاری در خارج از روسیه (بنای گاریبالدی) نیز از این جمله بودند. مجسمه نخستین کارگر چاپخانه در روسیه، «ایوان فئودوروف»<sup>۱۲</sup> در مسکو اثر «سرژولنوخین»<sup>۱۳</sup> است. مجسمه‌سازانی مانند «آناگولوبکینا»<sup>۱۴</sup> و

1: Mikhaïl Wroubel.

3: Bakchéev.

5: Joukovski.

8: Iouon.

10: Petrov Vodkine.

12: Ivan Féodorov.

14: Anna Goloubkina.

2: Bialynitski-Biriaulia.

4: Doubovskai.

6: Rylov.

7: Arkhipov.

9: Malioutine.

11: Kontchalovski.

13: Serge Volnoukhine.

«سرژکونکوف»<sup>۱</sup> در آفرینش آثار خود حالتی دمکراتیک داشتند. تأثیر مدرنیسم نیز حس می‌شد. مبارزه بین رئالیسم و مدرنیسم بین هنرمندان این سبک و آن سبک داغ بود.

مانند همیشه فرهنگ سایر ملل روسیه در ارتباط محکم با فرهنگ روس بود. پرولتاریای آگاه و روشن‌فکران پیش‌روی خلق‌ها، به دفاع از اصول انترناسیونالیسم و جنگ علیه تمایلات بورژوازی ناسیونالیستی و شوونیستی‌ای که طبقات حاکم برجانبش آزادی‌بخش و فرهنگ ملی‌اعمال می‌کردند، پرداختند. در کارنویسنده درخشان اوکراینی «ایوان فرانکو» و نیز «لسینا اوکراینکا»<sup>۲</sup> (نام مستعار لاریسا کاساچ)<sup>۳</sup> و «میخائیل کتسوبینسکی»<sup>۴</sup> این مسئله مصداق می‌یابد. «فرانکو»<sup>۵</sup> که از انقلاب ۱۹۰۵ به هیجان آمده بود معتقد بود که در اروپای شرقی، که اوکراین را نیز شامل می‌شود، هنگامی فرا می‌رسد که آیینۀ مطلق‌گرایی و خودکامگی بشکند و نیروهای محلی میان مصیبت‌ها به جست‌وجوی راه‌های نوین بپردازند. «فرانکو» در همین دوران یکی از بهترین آثارش یعنی شعر لبریز از امید انقلابی «موسی» را نوشت. «لسینا اوکراینکا» شاعره و درام‌نویس و منتقد که به مارکسیسم تمایل داشت، با حساسیتی زیاد شادی‌ها و رنج‌های ملت خود، آرزوها و امیدواری‌هایش را بیان داشت.

«میخائیل کتسوبینسکی» که دوست‌گورکی بود، مانند «فرانکو» و «لسینا اوکراینکا» که تحت تأثیر جدی سوسیالیسم علمی بود برای هنر نزدیک به خلق مبارزه و منافع آن‌ها را بیان می‌کرد. نوشته وی به نام «فاتا مارگانا» زندگی دهکده کوچکی در اوکراین و مبارزه انقلابی دهقانان قبل و بعد از انقلاب ۱۹۰۵ را نشان می‌دهد. این‌نوول به‌عنوان یکی از مهم‌ترین آثار ادبیات اوکراینی قبل از انقلاب اکتبر شناخته می‌شود.

1: Serge Kononkov.

2: Lessina Oukrainka.

3: Larissa Kassotch.

4: Kotsioubinski.

5: Franko.

در جریان نخستین انقلاب روسیه بود که دوشاعر بیلوروسی آثار مبتکرانه ادبی و نیز زبان ادبی ملی را به وجود آوردند. «ایانکا کوپالا»<sup>۱</sup> (ایوان لوتسویچ) و «یاکوب کولاس» (کنستانتین میتسکوویچ) تحت تأثیر سنت نکراسوف و «شوچنکو» بودند و از ایده‌های انقلابی گورکی نیز بسیار متأثر بودند. گورکی نیز آثار آن‌ها را بزرگ می‌داشت.

در لیتونی، «ژولیا زمایت»<sup>۲</sup> بانوی ادبیات که سرشار از استعداد بود. با هیجان، زندگی دهقانان لیتونی و سختی سرنوشت و مقاومتشان را در برابر ستم‌گران تشریح می‌کرد. «جوناس بیلیوناس»<sup>۳</sup> و «ژولیوس نیانونیس»<sup>۴</sup> زندگی و مبارزه کارگران لیتونی را مجسم می‌کردند. استونی نویسنده رئالیست بزرگی نظیر «ادوارد ویلد» داشت که زندگی دهقانان زیر یوغ بارون‌های آلمانی و جنبش آزادی‌بخش دهقانان استونی را ترسیم می‌نمود. رئالیست برجسته «آنتوان تامسار» نیز به تم‌های دهقانی می‌پرداخت.

ادبیات لیتونی بهترین شکفتگی را در کارشاعر و درام‌نویس و انقلابی هنرمندی که رئالیسم سوسیالیستی را در لیتونی بنیان گذاشت، یعنی «ژانیس راینیس»<sup>۵</sup> (پلیکسانس) یافت. شروع فعالیت «راینیس» در سال‌های ۸۰ بود. شکفتگی استعداد وی به طرزی جدایی‌ناپذیر با رشد جنبش پرولتاریا در لیتونی به هنگام شروع قرن بیستم بستگی داشت. نویسنده‌ای به نام «آندرج یوپیت»<sup>۶</sup> درام‌نویس و رمان‌نویس و آفریننده نول‌های بسیار، به طرزی نیرومند در تکامل ادبیات لیتونی در مفهوم پیش‌رو و انقلابی آن شرکت داشت.

ادبیات خلق‌های قفقاز نیز به رشد خود ادامه می‌داد. در گرجستان «چاوچاوادزه» - «سرتلی» - «پشاولا»<sup>۷</sup> قابل ذکر هستند. تا جایی که

1: Ianka Koupala.

2: Julia Zemaite.

3: Jonas Biliunas.

4: Julius Janonis.

5: Janis Rafnis.

6: Andrejs Upits.

7: Pchavéla.

نویسندگان جوان پر استعدادی چون «اینیاته نینوشویلی»<sup>۱</sup>، یکی از نخستین مارکسیست‌های گرجستان، و «داوید کلدباشویلی»<sup>۲</sup> که باید نخستین انتقاد جسارت‌آمیز از جامعه گرجستان را از او دانست ظهور کردند. پس از ۱۹۱۰ شاعری به نام «گالاکتیون تابیدزه»<sup>۳</sup> ظهور کرد.

شعر «آوانس تومانیان»<sup>۴</sup> مردمی، تغزلی و بومی بود و افتخار ادبیات ارمنی است. غزل‌سرایی دیگر ارمنی «آواتیک‌ایزاکیان» معاصر «تومانیان» بود. به وجود آمدن ادبیات پرولتاریایی در ارمنستان مدیون «هاکوپ‌هاکوپیان»<sup>۵</sup> شاعر بلشویک دلیر است، که حیات ادبی خود را در دهه ۱۸۹۰ آغاز کرد، «وان‌تریان» نماینده نسل جوان ادبیات ارمنی در قرن بیستم بود.

آذربایجان نویسندگان برجسته‌ای پرورش داد که از میان آنان «جلیل‌محمد قلی‌زاده» و طنزنویسی مانند «علی‌اکبر صابر» را که هردو دارای عقاید دمکراتیک و انقلابی بودند و از انقلاب ۱۹۰۵ استقبال کردند، مشهور هستند.

در قفقاز شمالی شاعر غزل‌سرا «کستاهتاگورف»<sup>۶</sup> وطن پرست و دمکرات بزرگ ظهور کرد. کار او در سال‌های ۱۸۸۰ تا ۱۹۰۰ ادامه داشت. وی مدافع سرسخت منافع کوه‌نشینان بود و توده‌های خلق را به اتحاد در راه مبارزه مشترک با سلطنت تزاری دعوت می‌کرد.

در این دوره یعنی پایان قرن نوزدهم و شروع قرن بیستم، «سلیمان ستالسکی»<sup>۷</sup> که یک «عاشیق» لزگی بود اولین ترانه‌هایش را سرود.

در جریان ادبیات نوین تاتار نام شاعری به نام «عبدالله توکای»<sup>۸</sup> می‌درخشید. در کنار وی باید از «مجید غفوری»<sup>۹</sup> نام برد که نویسنده‌ای

1: Egnaté Ninochuil.

3: Galaktion Tabidzé.

5: Akope AKopian.

7: Souleiman Stalski.

9: Majit Gafouri.

2: David Kldiachuil.

4: Avanès Toumanian.

6: Kosta Hetagourov.

8: Habdulla Toukaï.

از شهر «باجگیران» بود.

نویسنده‌ای به نام «صدرالدین آئینی»<sup>۱</sup> ادبیات تاجیکستان شوروی را بنیان گذاشت. کمی بعد نویسنده‌ای به نام «حمزه» پایه‌گذار ادبیات ازبکستان شوروی شد. در این عصر «توقتوگول-ساتیلگانوف»<sup>۲</sup>، «توقولوک مالدا»<sup>۳</sup> خوانندگان خلقی قیرقیزستان بودند که با حساسیتی بزرگ طرز تفکر و امیدواری‌های توده‌های زحمت‌کش را بیان می‌کردند.

دو نویسنده مهم یهودی در سراسر روسیه شهرت داشتند : «شالوم علیخیم»<sup>۴</sup> و «لئون پرتس»<sup>۵</sup>.

خلق‌های روسیه نیز هنر موسیقی خود را ترقی دادند. موسیقی ارمنستان به «کمیتاس» (سوگو مونیان)، تنظیم‌کننده ترانه‌ها و قطعات موسیقی ملی و سرودهای ارمنی مدیون است. «الکساندر اسفندیاریف» که شاگرد «ریمسکی کورساکوف» بود با «کمیتاس» رقابت داشت. وی آهنگ‌ساز سنفونی‌های آوازی و اپرای «آلماست» بود. آهنگ‌ساز ارمنی، «تیگرانیان» نخستین اپرای ملی را به نام «آنوش» خلق کرد.

موسیقی گرجستان «ملیتون بالانچیاوا دزه»<sup>۶</sup>، «دیمتری آراکیشویلی»<sup>۶</sup> (که تحصیلاتش را در مدرسه فیلامونیک مسکو گذرانده بود) و «زاخاری پالیاشویلی»<sup>۷</sup> را عرضه داشت. «پالیاشویلی» در میان آن‌ها برجسته‌تر بود، که بیش‌تر به اپرا می‌پرداخت. بهترین اثر وی در این زمینه «آبشالوواستر» بود که تا قبل از ۱۹۱۹ به صحنه نرفت، اما پس از آن شهرتش از مرزهای گرجستان فراتر رفت.

«عزیزحاجی بکف» سازنده نخستین اپرای آذربایجانی «لیلی و مجنون» بود که در ۱۹۰۸ اجرا شد.

1: Sadriddine Aini.

2: Toktogoul Satilganov.

3: Totcholak Malda.

4: Cholom Alekhem.

5: Leon pretz.

6: Dimitri Arakichvili.

7: Zakhari Paliachvili.

«نیکلاس لیسنکو» از اوایل قرن عرصه موسیقی اوکراینی را در اختیار داشت، باید از شاگردش «ستسنکو» نام برد که در سال‌های آخر عمر او را در تصنیف آثارش یاری داد و همچنین استادان موسیقی آوازی، «ستپونی» و «لئونتوویچ» نام برد.

در لتونی «ویتول» و «جوریان» آهنگ‌سازان جوانی از شاگردان کنسرواتوار پترزبورگ چون «ملنگایلیس» و «دارزین» و «کالنین»، ظهور کردند. کالنین اپرای ملی را پایه گذاشت.

در دوران قبل از انقلاب نخستین دوره کارهای یکی از پایه‌گذاران موسیقی حرفه‌ای در استونی، «آرتور کاپ» شروع شد.

تأثر ملی ملل غیرروسی نیز مانند ادبیات و موسیقی ملی در شرایط رنج‌آوری رشد یافت و شکوفا شد.

در ۱۹۰۶ تأثری ماندنی در کیف به وسیله «سارووسکی» (توبیلویچ) بنیان گذاشته شد. «ماریازانکو تسکایا» (شاعر اوکراینی) تماشاگران را مجذوب می‌کرد. هنرپیشگانی مانند «سیرانووش» (نام مستعار هنرپیشه زنی به نام «کانتارچیان»)، «آوانس آبلیان» و «اگرام‌پاپازیان» افتخار تأثر ارمنی شدند. گروه گرجی «لادومخیشویلی»<sup>۱</sup> شهرتی عظیم کسب کرد. در شروع قرن بیستم تأثر حرفه‌ای در بیلوروسی تحت نظر کارگردان و بازی‌گری به نام «اینیات بوینیتسکی»<sup>۲</sup> به وجود آمد. تأثر لتونی که حدود سال‌های ۱۸۶۰ از برکت وجود درام‌نویس و بازی‌گری به نام «آلونان»<sup>۳</sup> تشکیل شده بود، اهمیت فراوانی کسب کرد. تشکیلاتی چون «تأثر جدید لتونی» که بین ۱۹۰۲ تا ۱۹۰۵ به وجود آمد و «تأثر ریگا» که در ۱۹۰۸ تأسیس شد و به‌طور عمده از آثار انقلابی «راینیس» استفاده می‌کردند، نقش مهمی ایفا کردند. در ۱۹۰۶ تأثر حرفه‌ای استونی نیز متولد شد.

1: Lado Meskhichiuli.

2: Bouinitski.

3: Alounane.



هنرهای تجسمی او کراین نمایندگان چون «سوتوسلاوسکی»<sup>۱</sup> و «اسیلکوسکی» که نقاش مزارع بودند و «ساموکیش» نقاش صحنه‌های جنگی داشت. گرجستان نقاش بزرگی چون «مرولیشویلی» داشت. وی نقاش تابلوهای سنتی و رئالیستی با موضوع‌هایی از زندگی دهقانان و نیز نقاش چهره‌ها بود. کمی بعد «توبدزه» ، شاگرد «رپین» وارد میدان شد. «پیروزمانشویلی» نیز وجهه عمومی بزرگی داشت. از صفوف ملت ارمنستان هنرمند برجسته‌ای چون «ماریتروس ساریان» بیرون آمد. لتونی در زمینه نقاشی «روزنتال» و در زمینه نقاشی مزارع «پوروی» را عرضه کرد. برادران «کریستین» و «پل راثود» هنر خود را به نقاشی استونی عرضه داشتند. در لتونی نیز «نیکلاس سیورلیونیس»<sup>۲</sup> ظهور کرد. که نقاشی با استعداد و آهنگ ساز بود.

ماکسیم گورکی در پیشرفت فرهنگ خلق‌های روسیه نقش بی‌مانندی ایفا کرد. وی که با بسیاری از مردان فرهنگ این خلق‌ها پیوند دوستی داشت، در آثار ادبی و هنری آن‌ها تأثیر گذاشت. وی به خوانندگان روسیه آثار این خلق‌های برادر را می‌شناساند. وی به نویسندگان و هنرمندان در امر مبارزه علیه تمایلات ارتجاعی و منحط یاری می‌کرد، و آن‌ها را برای دفاع از هدف شریف آزادی محرومان و پیروزی اندیشه‌های برادری، صلح و سوسیالیسم، متشکل می‌ساخت.



1: Svétoslavski.

2: Nicolas Ciurlionis.

روسیه در جنگ جهانی اول.  
انقلاب بورژوا دمکراتیک فوریه.

شامل:

دیپلماسی در شروع جنگ  
عملیات جنگی  
ورشکستگی اقتصادی  
تشدید بحران انقلابی  
سقوط تزارسم و به قدرت رسیدن بورژوازی

## ۱. دیپلماسی در شروع جنگ

اولین جنگ جهانی، یکی از بزرگ‌ترین فاجعه‌های تاریخ، جنگی به منظور تقسیم مجدد دنیا به‌شمار می‌رفت. دنیایی که به وسیله امپریالیست‌ها، این نیروهای جنگ طلب تکه پاره شده بود. مدت‌ها قبل از بروز جنگ، اتحادی نظامی که روسیه را نیز شامل می‌شد، تشکیل شده بود. ضعف عمومی تزاریسم و وابستگی روسیه به غرب به دنبال جنگ روسیه و ژاپن و انقلاب ۱۹۰۷ - ۱۹۰۵، طبعاً در سیاست خارجی روسیه انعکاس می‌یافت. دولت تزاری نمی‌توانست برنامه موفق درازمدتی را به تنهایی تعقیب کند. ستولپین (Stolypin) مطلب را در خلال این جملات به خوبی آشکار ساخت: «وضعیت داخلی ما این اجازه را نمی‌دهد که یک سیاست خارجی تهاجمی اختیار کنیم.»

تزاریسم چاره‌ای جز پیوستن به «اتحاد فرانسه-انگلستان» نداشت که از سال ۱۹۰۴ به وجود آمده بود. قبل از پیوستن به این اتحاد، روسیه که متحد قدیمی فرانسه بود می‌بایست روابطش را با انگلستان عادی می‌کرد. این مسأله با قرارداد سال ۱۹۰۷ روسیه و انگلستان تحقق پذیرفت که طرح اساسی آن تقسیم ایران به دو منطقه تحت نفوذ روسیه در شمال و انگلستان در جنوب بود. دولت روسیه در حالی مشتاقانه با چنین

تقسیمی موافقت کرد که سیاست گسترش اقتصادیش در ایران با شکست روبه‌رو شده بود، زیرا روسیه قادر نبود در مقابل رقابت بریتانیا پایداری کند.

زمانی که روسیه به اتحاد پیوست، دولت تزاری و محافل توسعه طلب بورژوا امید به تحقق هدف‌هایشان در خاورمیانه و بالکان داشتند، جایی که نفوذ آلمان و اتریش - مجارستان در حال افزایش بود.

این تغییر عمده سیاست خارجی تزاری علی‌رغم مخالفت پاره‌ای شخصیت‌های با نفوذ دربار و رهبران گروه‌های «صد سیاه» و بسیاری از نمایندگان دست‌راستی دوما که هنوز طرف‌دار آلمان باقی مانده بودند و رؤیای «اتحاد سه‌امپراتور» را در سر می‌پروراندند، به وقوع پیوست.

در عین حال تمایل دیگری در سیاست خارجی سنتی، پیرامون مسأله تنگه‌های دریای سیاه، وجود داشت. چنین تمایلی بود که بزرگ‌ترین پشتیبانی را از جانب بخش عمده‌ای از صاحبان صنایع بزرگ و تاجران عمده (صاحبان کارخانه‌های نساجی مسکو مخصوصاً خیلی فعال بودند) و بسیاری از زمین‌داران بزرگ به دست آورد. حمایت سیاستمداران با نفوذ، مقامات رسمی، ارتش و نیروی دریایی به این دلیل بود که به خوبی دریافته بودند تسلط آلمان بر ترکیه می‌توانست نه تنها برای منافع اقتصادی بلکه برای منافع استراتژیکی روسیه هم مضر باشد. کاملاً طبیعی بود که احزاب کادت و اکتبريست که آرزوی تصرف تنگه‌ها را توسط روسیه داشتند، این طرح را در صدر برنامه سیاست خارجی خود قرار دهند. به همان اندازه که نفوذ آلمان در عثمانی افزایش یافت، کلمات «ب سفر» و «دارد انل» بلندتر و بلندتر در سخن‌رانی‌های آنان شنیده می‌شد.

در حالی که تحقق این آرزوها به طرق دیپلماتیک و با حمایت بریتانیا



داشته باشد. بریتانیا اگرچه خودش را در موضع بی طرفی قرار می داد، لیکن در بازی تضادهای قدرت های اروپایی شرکت داشت. تضادهای امپریالیستی مابین بریتانیا و آلمان یعنی کشمکش بین آنان برای تقسیم دنیا، یکی از علل اساسی جنگ اول جهانی بود. بریتانیا نیز به اندازه دیگر کشورهای امپریالیست، نقش خود را در آماده سازی مقدمات جنگ به عهده گرفت.

در سال های قبل از جنگ، سیاست روسیه در شبه جزایر بالکان و خاورمیانه به وسیله دو عامل که هر دو به يك اندازه مهم هستند مشخص می گردد: از سویی نقشه های توسعه طلبی صرف و از سوی دیگر تمایل به جلوگیری از گسترش نفوذ آلمان و اتریش - مجارستان در این قلمرو. در ۱۹۱۲، در نتیجه فعالیت های دیپلماسی روسیه، «اتحادیه بالکان» با شرکت صربستان، مونته نگرو<sup>۱</sup>، بلغارستان و یونان تشکیل شد. در پاییز همان سال اتحادیه بالکان، جنگی را بر علیه عثمانی به راه انداخت و عثمانی را طی دو هفته پیروزمندان شکست داد. سپس اختلافات بین کشورهای بالکان و قدرت هایی که در پشت آنان قرار داشتند، وارد صحنه گردید. دیپلماسی بلوک اتریش - آلمان با درک این مسأله که نتیجه اولین جنگ بالکان برایش شکستی عظیم را به دنبال داشته و اینکه شکل گیری اتحادیه بالکان امتیازی جدی برای روسیه محسوب می شود، تمام کوشش های خود را به گسستن این اتحادیه معطوف ساخت. آلمان با استفاده از تأثیر قوی خود بر بلغارستان که در آن يك پرنس آلمانی از خاندان کوبورگ<sup>۲</sup> بر تخت شاهی نشسته بود و نیز بازی با خصومت های سنتی میان کشورهای بالکان، به منظور سوق دادن بلغارستان به سوی جنگ با صربستان - کشوری که بیشترین پیوند را با روسیه و یونان داشت - به اتریش پیوست. این جنگ، دومین جنگ بالکان بود که در سال ۱۹۱۳

1: Mantenegro.

2: Couburg.

توسط رومانی ، صربستان و یونان بر علیه بلغارستان صورت گرفت که بعداً عثمانی نیز به هم‌پیمانان (رومانی، صربستان و یونان) پیوست . بلغارستان شکست خورد و رقابت روسیه و آلمان در عثمانی و شبه جزایر بالکان حادث‌تر گردید. آلمانی‌ها در زیر نفوذ گرفتن ارتش عثمانی موفق شده بودند، تاحدی که يك ژنرال آلمانی در رأس لشکریان عثمانی که در ساحل تنگه‌ها مستقر بودند ، قرار گرفته بود ، مسأله‌ای که بزرگ‌ترین دردسر را برای روسیه به وجود آورده بود .

روابط میان روسیه و آلمان به این دلیل پیچیده می‌شد که قرار بود این دو دولت در آینده نزدیک يك موافقت‌نامه تجاری منعقد کنند . از سویی ، محافل صنعتی و کشاورزی روسیه شدیداً نسبت به تسلط آلمان اعتراض می‌کردند و از سوی دیگر آلمان روی مفاد موافقت‌نامه تجاری ۱۹۰۴ که در لحظاتی بحرانی برای روسیه و به نفع آلمان بسته شده بود ، اصرار می‌ورزید .

وضعیت جهانی به این صورت بود . واقعه‌ای رخ داد و بهانه را برای آغاز جنگ جهانی اول به وجود آورد . در پانزدهم ژوئن ۱۹۱۴ (به تقویم گریگوری ) يك ناسیونالیست صربستانی « آرشیدوک فرانز فردیناند»<sup>۱</sup> ، ولیعهد اتریش را در ساواجو به قتل رسانید . در دهم ژوئیه دولت اتریش اولتیماتومی به بلغراد داد . مفاد این اولتیماتوم به حدی توهین آمیز بود که صربستان آشکارا نمی‌توانست آن را بپذیرد. سپس هفته‌وحشت آغاز گردید که طی آن دیپلمات‌های قدرت‌های امپریالیست با خون‌سردی و با دقت عملیات را طراحی کردند و بشریت را در حمام خون فرو بردند . وقتی که وزیر خارجه روسیه س. سازانف<sup>۲</sup> ، تلگرام حاوی اولتیماتوم اتریشی‌ها را دید ، فریاد زد : «این به معنی يك جنگ اروپایی است» . طی دو روز پس از ارائه اولتیماتوم ، صربستان تقریباً

1: Archduke Franz Ferdinand.

2: S. Sazanov.

تمام شرط‌های اتریش- مجارستان را پذیرفته بود. با این وجود اتریش روابطش را قطع نمود. صلح به‌مویی بسته شده بود. در این وضعیت سیاست بریتانیا اهمیت خاصی پیدا کرد. طرح‌های برلین به‌مقدار قابل توجهی به بی‌طرفی بریتانیا بستگی داشت، حتی اگر این بی‌طرفی مدت کوتاهی دوام داشته باشد. سر ادوارد گری، وزیر خارجه بریتانیا، آن چنان مبهم عمل می‌کرد که آلمانی‌ها توانستند به بی‌طرفی بریتانیا امیدوار باشند. تا وقتی که جنگ واقعاً آغاز شد، کارها بر این منوال می‌گذشت.

## ۲. عملیات جنگی

در شانزدهم ژوئیه، اتریش بلغراد را مورد حمله قرار داد. در همان روز تزار نیکلای دوم دستور بسیج عمومی را صادر نمود. در حالی که رییس ستاد بسیج عمومی مشغول ارسال تلگرامی حاوی دستور بسیج سراسری کشور بود، تزار به‌طور ناگهانی دستورش را برای تبدیل بسیج عمومی به بسیج جزئی بر علیه اتریش تغییر داد. در ضمن، قیصر ویلهلم دوم با استفاده از روابطش با نیکلای، (آن‌ها با نام‌های ویلی و نیکی همدیگر را می‌خواندند و با یکدیگر رابطه داشتند) به اوتلگرامی حاوی منظور خود پیرامون آشتی روسیه و اتریش مخابره کرد و از روسیه دعوت کرد که با تدارک جنگ مانع آن نشوند. اوسعی داشت «پسر عمومی عزیزش» را با تهدید به عاقبت کار بترساند. در تمام مدت صبح روز بعد، هفدهم ژوئیه، س. سازانف وزیر امور خارجه، و. سوخومولینف<sup>۱</sup> وزیر جنگ و ن. یانوشکویچ<sup>۲</sup> هر آنچه که در قدرت داشتند به کار بستند تا تزار را به دستور بسیج عمومی وادار سازند. مسامحه آشکارا خطرناک بود.

1: V. Sukhomlinov.

2: N. Yanushkevich.



بسیج و حرکت سربازان حتی بدون تأخیر هم به علت پهناور بودن کشور و ناکافی بودن شبکه راه آهن ، به صورت مسأله‌ای با اشکالات فراوان در می‌آمد . مکالمات تلفنی با تزار هیچ حاصلی نداشت و سازانف تقاضای باریابی نمود . موافقت شده بود که اگر سازانف در تشویق تزار موفق گردید ، از کاخ پتروف مستقیماً به یانوشکویچ تلفن کند که او نیز دستور را توسط تلگراف فوراً مخابره کند تا نیکلای دیگر قادر نباشد عقیده‌اش را عوض کند . یانوشکویچ گفت «بعد از آن من تلفن را خرد خواهم کرد و هرگونه اقدام لازمی را برای اینکه دیگر کسی نتواند مرا پیدا کند انجام می‌دهم» . حدود ساعت ۴ بعد از ظهر سازانف از کاخ تلفن کرد و دستور تزار را جهت بسیج عمومی به اطلاع یانوشکویچ رسانید و اضافه نمود که «حالا شما می‌توانی تلفنت را خرد کنی» و یانوشکویچ جواب داد «دستگاه تلفن من از هم اکنون دیگر کار نمی‌کند» .

عصر همان روز دستور بسیج عمومی به تمام نقاط کشور رسیده بود . روز بعد سفیر آلمان تقاضایی را جهت دست کشیدن از بسیج به روسیه تقدیم کرد . سفیر آلمان سازانف را ملاقات کرد و پس فردا یعنی ۱۹ ژوئیه برای دیدن سازانف و عرضه همان تقاضا رفت . این نیز رد شد . سفیر اکنون متنی حاوی اعلام جنگ آلمان به روسیه تسلیم کرد . او می‌دانست که جواب سازانف کوچک‌ترین اهمیتی ندارد زیرا دولت آلمان تصمیم خود را حتی قبل از آن جواب گرفته بود . سفیر آلمان آن‌چنان آشفته شده بود که دو متن مختلف را که برای دو حالت ، یعنی پاسخ مثبت و پاسخ منفی تهیه شده بود ، با هم تسلیم کرد .

روسیه وارد جنگ شد . طبقات حاکمه بیانیه تزار را با شور و شعف و انفجاری از احساسات متظاهرانه استقبال کردند . تعداد بی‌شماری از شهروندان خرده‌بورژوا به وسیله تبلیغات ارتجاعی ، در حال حمل علم‌ها ، شمایل‌های کلیسا ، میدان جلوی قصر زمستانی در پترزبورگ

را پر کردند و در حالی که زانو زده بودند آواز «خداوند تزار را نگه دارد» را خواندند. اما ۲۷۰۰۰ کارگر پترزبورگ در روزی که جنگ اعلام شد، اعتصاب کردند و با پرچم‌های سرخ اعتراض‌شان را به‌طور جدی درمورد مخالفت با اعزام به کشتارگاه امپریالیستی اعلام کردند. در همان زمان دومای چهارم که در آن موقعیت جلسه فوق‌العاده‌ای به‌علت بروز جنگ تشکیل داده بود، حمایت بی‌قید و شرط خود را از دولت تزار اعلام کرد. تمام گروه‌ها در دوما با یکدیگر متحد گردیدند، غیر از گروه سوسیال دمکرات‌ها که با جنگ مخالفت ورزیدند، از رأی دادن به اعتبارات جنگی امتناع کردند و جلسه را ترک کردند. گروه پنج‌نفره بلشویک‌ها، مانند حزب بلشویک کلا در مخالفت‌شان با جنگ و در افشای ماهیت ضد انسانی آن استوار بودند. تبلیغات متظاهران نتوانست آگاه‌ترین قشر طبقه پرولتاریا را فریب دهد. حتی در میان چهار میلیون سربازی که در روزهای اول جنگ بسیج شدند و غالباً از دهقانان بودند، شعار دفاع از میهن مورد تأیید قرار نگرفت. منشویک‌ها ابتدا نظر خصمانه‌ای نسبت به جنگ ابراز داشتند. اگرچه به‌زودی اغلب آنان مانند احزاب دیگر انترناسیونال دوم در جایگاه دفاع از میهن قرار گرفتند. اکثریت اس‌آرها (سوسیال رولسیونرها) از تزار بیسم و جنگ حمایت کردند. حزب بلشویک تحت شرایط غیرقابل تصویری فعالیت می‌کرد. در عرض سه ماهی که از بروز جنگ می‌گذشت، گروه بلشویک در دوما دستگیر، محاکمه و به ناحیه توروخانسک تبعید شدند. بلشویک‌ها به‌خیانت بزرگ متهم شدند ولی آن‌ها آشکارا و با جرأت شعار تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی را که در بیانیه‌ای به‌قلم لنین و تحت عنوان «جنگ و سوسیال‌دمکرات‌های روسیه» انتشار یافت مطرح کردند. این تنها شعاری بود که در آن شرایط حقیقتاً وطن‌پرستانه بود. لنین دلایل کامل برای اثبات چنین مطلبی را در مقاله‌ای تحت عنوان «غرور ملی روس‌های بزرگ» ارائه داد. اونوشت:

این به این دلیل است که طبقه آگاه پرولتاریای روسیه با احساس غرور ملی پر شده‌اند. آن‌ها نمی‌توانند از میهن دفاع کنند مگر این‌که با تمام وسایل انقلابی بر ضد حکومت پادشاهی، زمین‌داران و سرمایه‌داران میهن خود یعنی بدترین دشمنان میهن خویش به مبارزه برخیزند. موقعیت نیروهای طبقاتی و سیاسی در کشور چنین بود که مقدر شده بود بیش‌ترین رنج را ببرند و بزرگ‌ترین فداکاری‌ها را در جنگی که آغاز شده بود، انجام دهند.

در اولین روزهای جنگ، آلمان متجاوز در جبهه غربی خیلی موفق بود. پاریس تهدید به محاصره شد. دو هفته پس از آغاز بسیج عمومی که طبق محاسبه می‌بایست چهل روز طول می‌کشید، روسیه برای کمک به هم‌پیمانانش مجبور به راه‌انداختن حمله‌ای از پروس شرقی گردید. برای منحرف کردن قسمتی از ارتش آلمان که به سوی پاریس در حال پیش‌رفت بود، دو ارتش روس، پروس شرقی را مورد تجاوز قرار دادند و در اولین روزها آلمانی‌ها را در گوم‌بی‌ن<sup>۱</sup> («گوسف» کنونی) شکست دادند. هر چند فرماندهی عالی آلمان به زودی توانست از بی‌احتیاطی و بی‌کفایتی ژنرال‌های روس استفاده کند و (واحد‌های روسی توسط بی‌سیم با زبان آشکار و بدون استفاده از رمز با یکدیگر رابطه داشتند) یک قسمت از نیروهای روس را طی یک دوره نبردهای بی‌رحمانه در محاصره گرفتند. در جریان ماه‌های اوت و سپتامبر روسیه از تهاجم باز ایستاد و سربازان روس مجبور به عقب‌نشینی از خاک آلمان شدند. اگرچه منظور هم‌پیمانان روسیه حاصل شد، آلمانی‌ها زیر فشار قرار گرفتند که ترکیب ارتش بزرگ را از غرب به طرف جبهه شرق تغییر دهند. پیروزی نبرد مشهور «مارن» که پاریس را نجات داد، به قیمت خون‌سربازان روس در پروس شرقی تمام شد. نبرد شدیدی بین روس‌ها و اتریشی‌ها در «گالیسی» در

1: Gumbinnen.

گرفت که بیش از يك ماه به درازا کشید و عاقبت اتریشی‌ها به طرف «کارپات» عقب رانده شدند. همین که نیروهای روس ارتش اتریش- مجارستان را عقب راند و به مرزهای آلمان دسترسی پیدا کرد، آلمانی‌ها فوراً نیروهایشان را در این نقطه متمرکز کردند و سعی داشتند که در خط حمله روسیه رخنه کنند و به ارتش روس در اتریش- مجارستان از پشت حمله کنند. با این وجود سر فرماندهی روس قسمتی از سربازانش را از جبهه اتریش انتقال داد. این سربازان که از پیاده روی طولانی خسته بودند در «ایوانوگورود» و در «ورشو» دفاع سرسختانه‌ای کردند و آلمان‌ها را در نبرد بسیار سختی نگه داشتند و بعد در شروع ماه اکتبر، دست به حمله زدند. برای پیش‌بینی تهدید ظهور مجدد ارتش روس در قلمرو خود تصمیم به رخنه در جبهه روس‌ها گرفتند. این رخنه در نزدیکی «تورن» به طرف «لودز» مؤثر واقع شد ولی سربازان آلمانی که مانع را بر طرف کردند، خودشان به وسیله سربازان روس محاصره شدند و مجبور بودند که به رخنه دیگری دست بزنند تا خود را به قسمت اصلی ارتش آلمان برسانند. هر دو ارتش روس و آلمان در این زمان در حالی که شدیداً ضعیف شده بود، مجبور بود که به جنگ ادامه دهد. مسأله مشابه در جبهه غربی نیز رخ داد. طرح آلمان برای شکست برق‌آسا، اول فرانسه و بعد روسیه، به وسیله کوشش‌های فوق‌العاده ارتش روس بی‌اثر گردید.

ظهور يك جبهه جدید در قفقاز وضعیت خطیر سابق در نیروهای مسلح روسیه را حادث‌تر گردانید و این وقتی بود که عثمانی در نیمه ماه اکتبر بر ضد روسیه به جنگ ملحق گردیدند. در آخر ۱۹۱۴ سربازان روس در این جبهه وارد خاک عثمانی شده بودند. کوشش‌های بریتانیا و فرانسه جهت اشغال تنگه‌ها ناموفق ماند و هم‌پیمانان مجبور به قبول این مطلب شدند که تنگه‌ها را پس از جنگ به روسیه واگذار نمایند. این در ابتدای ۱۹۱۵ بود، زمانی که روسیه واقعاً به نیروی جنگی اتحاد

فرانسه وانگلیس تبدیل شده بود . از آغاز ۱۹۱۵ آلمانی ها کوشش هایی در جبهه شرقی به عمل آوردند تا روسیه را شکست دهند ، و بعد بریتانیا و فرانسه را بدون هیچ گونه مانعی در شرق خرد کنند . با شروع سال نیروهای آلمان در جبهه شرقی بیش از دو برابر شده بود و رشد آن تاحدی که آلمان برتری کمی را به دست آورد ، ادامه داشت .

### ۳. ورشکستگی اقتصادی

در این زمان در روسیه نتایج شوم هرج و مرج اقتصادی بر ارتش اثر می گذاشت . هرگز در روسیه چنین تب شرکت سازی و این همه معامله سهام و سرمایه ها و این اندازه فکر پول در آوردن وجود نداشت . اگر چه تدارکات از ۱۹۱۵ نیز خوب نبود ، کم بود گلوله ، حتی تفنگ ، یونیفورم و چکمه وجود داشت . و کار به جایی کشید که راهزنی هایی در امر خوار و بار ارتش صورت می گرفت .

وزارت جنگ انتظار داشت که قبل از جنگ کارخانه های دولتی به میزان کافی بر مقدار ذخایر بیافزایند ولی به محض آغاز جنگ به ورشکستگی کشیده شدند . معهذا برای اولین نهم ماهه آغاز جنگ سعی داشتند که بسیج را بدون استفاده از کارخانجات خصوصی ترتیب دهند ، با درك این نکته که اگر بورژوازی نقش عمده تری در اقتصاد جنگی ایفا کند ، دعاوی سیاسی عمده تری را نیز طلب خواهد کرد . هر چند که به زودی مجبور بود به این هم متوسل گردد . در ماه مه « کمیته مرکزی صنایع جنگی » تأسیس شد . این يك سازمان با نفوذ بورژوا بود که سفارشات جنگی را میان کارگاه های صنعتی توزیع می کرد . کمیته های محلی دیگری نیز درست شد . « اتحاد زی مستف های سراسر روسیه » و « اتحاد شهر های سراسر روسیه » از آغاز جنگ مجاز به دخالت در امر تدارکات ارتش بودند .

دولت نیز سازمان‌های خود را برای تنظیم فعالیت‌های اقتصادی ایجاد کرد که از چهار کمیته ویژه یعنی کمیته‌های دفاع، سوخت، غذا و حمل و نقل تشکیل می‌شد که به وسیله وزرای مربوطه سرپرستی می‌گردید. ریاست کمیته دفاع قدرت فراوانی داشت. او نه تنها ذخایر را توزیع، تولید را کنترل و کالاهای ساخته شده را قیمت‌گذاری می‌کرد، بلکه می‌توانست کارخانه‌ها را ببندد و یا توقیف کند و غیره. اختیار مشابه نیز به دیگر رؤسای کمیته‌ها داده شده بود. این سازمان‌ها، شکل مطلوبی را برای بانک‌ها و انحصارات بزرگ‌جهت همجوشی با دستگاه دولتی تهیه کردند. هرچه انحصار با گروه مالی مهم‌تر بود سودی که از طریق کمک به سازمان‌های هماهنگ‌کننده حکومتی می‌برد، بیش‌تر بود. هرج و مرج و ارتش‌ها حکم‌فرما بود و صاحبان صنایع و بازرگانان در حین توزیع سفارشات به یک صاحب معدن طلای حقیقی تبدیل شدند.

هرج و مرج اقتصادی تشدید می‌گردید. بحران سوخت قریب‌الوقوع بود. مقدار استخراج و تحویل ذغال آشکارا ناکافی بود. بحران سوخت اثرش را بر کارآیی راه‌آهنی که حتی قبل از جنگ نیز کارش رضایت‌بخش نبود، نشان داد. حمل و نقل سربازان و تدارک به طرف جبهه قطع گردید. به دنبال بحران سوخت و هرج و مرج در حمل و نقل کم بود فلزات پدیدار شد. این‌هم مانند دیگر مرض‌های اقتصاد جنگی روسیه معلول کم بود کارگر و کاهش تولید کارگران بود. کوره‌ها یکی پس از دیگری رو به خاموشی می‌رفتند. ولی قیمت‌هایی که اکنون دولت مجبور بود بپردازد، آن‌چنان سریع افزایش می‌یافت که منافع صاحبان صنایع آسیبی ندید. جنگ همچنین اثر مخربی بر کشاورزی، موقعیت دهقانان و وضعیت آذوقه در شهرها گذاشت. حتی صادر نکردن غله و محصول خوب سال ۱۹۱۵ نیز نتوانست آذوقه لازم برای پانزده میلیون مردی را که برای خدمت سربازی فرا خوانده شده بودند و غالباً از دهقانان بودند تأمین

کند . تولید کشاورزی روبه کاهش رفت . زمین‌های زیرکشت به آرامی کاهش پیدا می‌کرد ، کود کم‌تری مصرف می‌شد و تعداد کمی ماشین و وسایل نو به کار برده می‌شد . حیوانات بارکش به‌علت این که اسب‌های زیادی توسط ارتش مصادره شده بود، تقلیل یافت . همچنین تعداد رنده‌ها روبه نقصان گذاشت . املاک مالکان به کم بود کارگر دچار شد . در کشور غله پیدا می‌شد ولی قیمت‌ها به‌طور پیوسته در حال افزایش بود و هر کسی که داشت دودستی به آن چسبیده بود .

بحران غذایی نتایج سیاسی دوررسی داشت و اندیشه انقلابی جمعیت‌های ساکن در مراکز بزرگ صنعتی را رشد داد . فقر و فلاکت زحمت‌کشان ماه به‌ماه افزایش می‌یافت . تورم فزاینده شعار زحمت‌کشان را مبنی بر این که قیمت‌های غذا و دیگر احتیاجات اولیه بسیار سریع‌تر از دست‌مزدها رشد پیدا کرده است ، تقویت کرد . بالعکس منافع صاحبان صنایع و بازرگانان حتی با محاسبه کاهش بهای روبل نیز به‌اعداد نجومی رسید . شرکت‌های بزرگ ساخته شد و هر یک از آن‌ها شاخه‌های کاملی از اقتصاد را در اختیار گرفتند .

سرمایه‌داری انحصاری روسی قدرت و نفوذش را در شرایط هرج و مرج اقتصادی ، افزایش داد . سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی طبعاً کاهش یافت و این به نفع تجار داخلی بود ، هر چند وابستگی اقتصاد جنگی روسیه تماماً به سرمایه خارجی و به سازمان‌های دولتی کشورهای هم‌پیمان یعنی بریتانیا، فرانسه و آمریکا بیش از پیش افزایش می‌یافت . بعد از بروز جنگ دولت تزاری فوراً مجبور بود مقدار زیادی مصالح جنگی ، لوکوموتیوها، واگن‌ها، وسایل ماشین و غیره را به‌خارج سفارش دهد . صادرات به‌طور کلی متوقف گردید و هیچ‌گونه ارزی در اختیار دولت نبود و به اجبار دولت تقاضای اعتبار می‌کرد و هر روز بیش‌تر در قرض فرو می‌رفت . بریتانیا اغلب اعتبارات جنگی را فراهم می‌کرد و اکثر

حواله‌هایی که به امریکا سفارش داده شده بود با استفاده از اعتبارات بریتانیا تأمین شد و دولت بریتانیا آن‌ها را در کنترل امریکا قرار داد . دولت تزاری مجبور بود که با فرستادن قسمتی از ذخیره‌های خود برای هم‌پیمانانش موافقت کند. در مدت سال‌های جنگ دولت تزاری بدهی‌های خارجی‌اش را تا مبلغی حدود ۸ میلیون روبل افزایش داد. اضافه‌براین، بهره بایستی به نرخ قرض‌های قبل از جنگ پرداخت می‌شد. با این وجود تأثیر اقتصادی چنین بدهی‌هایی ناچیز بود. تجار خارجی تحویل سفارشات را به تأخیر انداختند و قدرت‌های متفق کشتی‌کافی برای حمل این سفارشات اختصاص نمی‌دادند. کالاهای ساخته شده برای روسیه در بنادر امریکا، بریتانیا و فرانسه روی هم انباشته شد، وضعیت در آرخانگلسک و ولادی وستک وقتی که کالاها بالمآل به آن بنادر تحویل داده می‌شد بهتر نبود، زیرا بی‌نظمی در راه‌آهن مانع از رسیدن آنان به مقصد می‌گشت. دولت تزاری قیمت کلانی برای افزایش وابستگی‌اش به متفقین خود و امریکا جهت کالاهای دریافتی پرداخت که به ورشکسته شدن اقتصاد جنگی روسیه کمک کرد.

بی‌نظمی و ورشکستگی در روسیه عمومی گشت. در همان زمان اشکال سازمانی سرمایه‌داری انحصاری که داشت به صورت سرمایه‌داری انحصاری دولتی درمی‌آمد و با سرعت هولناکی رشد پیدا می‌کرد.

لنین نتیجه‌را به این صورت طراحی کرد که سرمایه‌داری انحصاری دولتی مقدمه سوسیالیزم است که تماماً با وقایع بعدی مسلم گردید. «پروسه عینی رشد چنان است که بعد از ظهور انحصارات دیگر راه به سوی سوسیالیزم اجتناب‌ناپذیر می‌گردد» (و جنگ کمیت، نقش و اهمیت آن را ده برابر بزرگ‌تر کرد).

علی‌رغم جرأت و بردباری سربازان روس در نبرد سنگین، شرایط عینی اثر نامطلوبی در جنگ گذاشت. در ماه‌های مه و ژوئن ۱۹۱۵،



ارتش روس مجبور به عقب‌نشینی از گالیسی بود. يك حمله از جانب آلمان در لهستان و پروس شرقی آغاز گردید. در ژوئیه و اوت، ارتش روس لهستان و قسمت‌هایی از لیتوانی را بعد از جنگ سنگینی از دست داد. ارتش سپس از دیگر نواحی «لیتوانی» و قسمتی از «لتونی» و قسمتی از «بیلوروسیه» عقب‌نشینی کرد. نتیجه نبرد ۱۹۱۵ فوق‌العاده مهیب بود. مجموع زخمی‌ها و تلفات و اسیران بر ۳۵۰۰۰۰۰ نفر بالغ گردید و کشور از منابع اقتصادی و استراتژیکی محروم گردید. شکست‌ها در جبهه و هرج و مرج اقتصادی در داخل، بحران سیاسی را سخت‌تر کرد.

#### ۴. تشدید بحران انقلابی

فعالیت‌های لنین که همیشه با وظایف جدی جنبش انقلابی مصرانه و به‌دقت‌گرم خورده بود، به‌ویژه در سال‌های جنگ تشدید گردید. او تئوری انقلاب سوسیالیستی را رشد داد و این تئوری اساس خط‌مشی استراتژیکی و تاکتیکی حزب بلشویک قرار گرفت. در کتاب خود به نام «امپریالیزم به‌مثابه آخرین مرحله سرمایه‌داری» او نشان داد که سرمایه‌داری از نظر تاریخ محکوم به فنا و انقلاب سوسیالیستی اجتناب‌ناپذیر است. وی قانون رشد نابرابر سرمایه‌داری در کشورهای مختلف را تنظیم کرد و امکان پیروزی سوسیالیزم در يك یا چند کشور را نشان داد. لنین قید کرد که وظیفه فوری پرولتاریا در روسیه براندازی سلطنت و تکمیل انقلاب بورژوا دمکراتیک و ارتقای آن تا سطح انقلاب سوسیالیستی است. لنین و بلشویک‌ها مبارزه پیوسته‌ای را در این دوره در مقابل اوپورتونیزم در روسیه و در مقیاس جهانی شکل دادند. در کنفرانس بین‌الملل سوسیالیست‌های «زیمروالد» در ۱۹۱۵ ایده‌های لنینیزم گروه جناح چپ را متحد ساخت که به‌عنوان «چپ‌های زیمروالد» مشهور شدند. این گروه

سهم عمده‌ای را در تدارك انترناسیونال سوم بازی کردند .  
 در حدود اواسط ۱۹۱۵، دوره‌ای از اعتصابات و تظاهرات کارگری  
 آغاز شد . جنبش انقلابی حدتی عظیم به خود گرفت و چهره سیاسی خیلی  
 شدیدی یافت . در ماه مه ۱۹۱۵ جرقه يك اعتصاب در کارخانه «پوتیلوف»<sup>۱</sup>  
 پتروگراد ، زده شد ، در ژوئن پلیس به روی کارگران بافندگی که در  
 «کستروما»<sup>۲</sup> تظاهرات می کردند ، آتش گشود . در اوت به سوی تظاهر  
 کنندگان «ایوانوو - وزنسک»<sup>۳</sup> تیراندازی شد . سازمان‌های بلشویکی  
 محلی شب‌نامه‌هایی پخش کردند که در آن‌ها اعتصابی توده‌ای اعلام شده  
 بود . سازمان یافته‌ترین آن‌ها کارگران پتروگراد بودند که از آنان هفتاد  
 هزار نفر در اعتصاب اوت و سپتامبر شرکت کردند . بلشویک‌ها کارمطمئن  
 و مؤثری را در میان توده‌ها انجام می دادند . دستگیری گروه بلشویک‌ها  
 در دوما، مشکلاتی که در اثر ادامه ارتباطات با انقلابیون خارج از کشور  
 و حمله‌های فراوان بر کمیته بلشویک پتروگراد که نقش ویژه پراهمیتی  
 را در آن زمان ایفا می کرد ، مجموعاً موانعی بود که بر سر کار حزب در  
 میان توده‌ها وجود داشت . ولی سازمان‌های حزب مخفی با تجربیات  
 فراوان در نبرد انقلابی نفوذ میان پرولتاریا و در میان سربازان و ملوانان  
 را افزایش داد . جنبش انقلابی کارگران با کمک فعالیت‌های علنی ضد  
 جنگ در ارتش و نیروی دریایی که در پاییز ۱۹۱۵ مؤثرتر شده بود حمایت  
 می گردید . شورش کارکنان کشتی جنگی «هانگات» در دریای بالتیک و  
 دوستی با سربازان اتریش و آلمان در جبهه به روشنی نشان داد که در  
 جنگ امپریالیستی تزاریسم نمی‌توانست در سرکوب ملت خود و در  
 دنبال کردن جنگ امپریالیستی بیش از این به نیروهای مسلح خود اعتماد  
 کند .

مخالفت بورژوازی مانند گذشته به وخامت اوضاع سیاسی در

1: Putilov.

2: Kostroma.

3: Ivanovo—Voznesenk.

داخل کشور می‌افزود. کوتاه‌فکری به‌ت‌آمیز نیکلای دوم و اطرافیان او، وعجز آنان در فهم ماهیت حقیقی مناسبات اجتماعی و جنبش مردم در کشور، آنان را وادار ساخت که اپوزیسیون بورژوازی را به‌عنوان بدترین دشمن حکومت سلطنتی تلقی کنند. هرچند رهبران احزاب بورژوازی زیر فشار جنبش انقلابی توده‌ای در مقابل تزار یسم‌قرار داشتند، ولی رفورم‌هایی را خواستار بودند که کاری جز تقویت رژیم همراه با محدود ساختن قدرت حکومت سلطنتی نمی‌کرد. شکست در جبهه دولت را مجبور ساخت که به سرمایه‌داری امتیازاتی بدهد. در ژوئن ۱۹۱۵، «ماکلاکف»<sup>۱</sup> وزیر داخلی که به‌عنوان مرتجع‌ی درنده‌خو شناخته شده بود و «سوخمولینف» وزیر جنگ که در محافل سرمایه‌داری به‌عنوان جاسوس آلمان تلقی می‌گردید، از مقام‌های خود عزل گردیدند. در ژوئیه دومای چهارم که تا شروع جنگ فقط در مواقع ویژه‌ای برگزار می‌شد، تشکیل جلسه داد. تمام سرکردگان بورژوازی در دوما خواستار «کابینه اعتماد» شدند. که آن‌ها امیدوار بودند توسط خودشان تشکیل شود. «صبح روسیه» روزنامه‌ای که به «پ. ریابوشینسکی»<sup>۲</sup> رئیس کمیته بورس مسکو تعلق داشت، حتی فهرست اعضای دولت جدید «کابینه دفاع» را نوشت. «رودزیانکو» عضو حزب اکتبر یست و رییس دوما می‌بایست نخست‌وزیر می‌شد. همکاری در رهبری حزب، «گوچکوف» به‌عنوان وزیر داخله و «میلیاکوف» رهبر کادت می‌بایست وزارت امور خارجه را در دست می‌گرفت. شعار «کابینه اعتماد» توسط دوماهای شهرهای پتروگراد و مسکو حمایت می‌گردید. ملکه در نامه‌ای به شوهرش نوشت: «هیچ‌کس احتیاجی به نظر آنان ندارد» و «برای آن‌ها بهتر است که به دنبال مسایل فاضلاب باشند». در آغاز ماه اوت رهبران احزاب سیاسی بورژوازی وزمین‌داران و چند نفر از اعضای شورای حکومتی «بلوک پیش‌رو» را در دوما تشکیل دادند. تعدادی از

1: Maklakov.

2: P. Ryabushinski.

راست گرایان همانند گروه‌های بورژوازی در دوما به این بلوک پیوستند. علاوه بر «کابینه اعتماد» بلوک تقاضاهایی با خصوصیات میانه‌رو اعلام داشت. این خواست‌هایی توانستند نام جاه‌طلبانه پیش‌رو را توجیه کنند. هرچند کاماریلای دربار که سرنوشت کشور را در دست‌هایش گرفته بود، این‌گونه درخواست‌ها را سرکشی تلقی می‌کرد. تزار نیکلای، گراندوک نیکلای نیکلایویچ را به خاطر روابطش با دوما از مقام فرمانده کل عزل کرد و مقامش را از او پس گرفت. یک هفته بعد در سوم سپتامبر، او جلسه دوما را که به تازگی آغاز شده بود، متوقف ساخت.

حکومت مطلقه دوباره با ظاهری پر قدرت وارد زندگی سیاسی کشور گردید. هرچند همه‌جا را نابودی و زوال در بر گرفته بود. این «اوج بحران» در دربار، دولت و وزیران آن چنان اثری داشت که سرنوشت کشور در دست گروه ماجراجویان و اوباشی که توسط «گریگوری راسپوتین»، درویش تارک دنیا رهبری می‌شد افتاد. راسپوتین اسب دزد و هرزه سابق، فال‌گیر عصبی بی‌سواد، ملکه و نزدیکانش را کاملاً تحت نفوذ خویش قرار داده بود. نیکلای قبلاً هم به همسرش اجازه گستاخی و مقاومت داده بود و در این زمان او کاملاً اختیارش را از دست داده و شدیداً تحت تأثیر ملکه و راسپوتین قرار داشت. «من شلوار نامریبی می‌پوشم» ملکه به این صورت نقش خود را در دربار بیان می‌کرد. «دوستان ما می‌گویند...» این کلمات درنامه‌ای از ملکه به تزار است، که برای مدت زیادی در ستاد کل ارتش در «موجیلوف» مانده بود. برای او کافی بود که در راهی که «فال‌گیر» تجویز کرده قدم بردارد. راسپوتین بی‌اغراق در تمام مسایل کشور از انتصاب وزیران گرفته تا عملیات در جبهه دخالت می‌کرد. ملکه مرتباً «آموزش‌های استراتژیکی» را که خودش نزد «مرد خدا» آموخته بود به فرمانده کل یعنی شوهرش انتقال می‌داد.

1: Mogilyov.

برای مثال در نوامبر ۱۹۱۵ او نوشت: «حالا قبل از این که فراموش کنم، من باید مطلبی را از جانب دوستان به شما بگویم که نتیجه رؤیای شبانه است. او از شما می خواهد که دستور حمله ای را در نزدیکی «ریگا»<sup>۱</sup> صادر کنید. با نفوذترین افراد در کشور از بانک داران بزرگ تا بالاترین افسران پلیس شروع به چاپلوسی و تملق راسپوتین کردند. در عوض برای مبالغ کلان پول، او یادداشت هایی روی تکه های کاغذ که با بی سوادى تمام نوشته شده بود خطاب به وزیران می فرستاد. وزیران نمی توانستند درخواست های وی را رد کنند زیرا نقش راسپوتین در انتصاب آنان بسیار عمده بود.

نبرد ۱۹۱۶ به تشدید وضعیت داخلی کشور کمک کرد. بعد از جنگ «وردن»<sup>۲</sup> که در غرب شروع شده بود، سربازان روس در ناحیه «دوینسک»<sup>۳</sup> («دوگاوپیلز» کنونی) در مارس ۱۹۱۶ حمله ای را تدارک دیدند. روس ها ضربه سنگینی را در این جنگ متحمل شدند ولی فرانسه موقتاً مهلتی برای آسودگی به دست آورد. در ماه مه سربازان تحت فرماندهی ژنرال «بروزیلوف»<sup>۴</sup> در جنوب غربی جبهه روسیه در مقابل ارتش اتریش - مجارستان دست به حمله ای زدند. این عمل نیز برای کمک به هم پیمانان غربی صورت گرفت. و این موقعیت کمکی برای ایتالیایی ها بود که شکست هایی از جانب اتریش متحمل شده بودند. سربازان بروزیلوف در جبهه دشمن رخنه کردند و پیشروی را شروع کردند که تمام تابستان طول کشید. این حمله نتایج شومی برای بلوک اتریش - مجارستان در برداشت. اتریش - مجارستان حقیقتاً شکست خورد و ایتالیا از سرنگونی نجات پیدا کرد. فرانسه در «وردن» تسلیم نشد و رومانی به طرف داری از متفقین وارد جنگ گردید. آلمانی ها قسمتی از نیروهایشان را به جبهه رومانی

1: Riga.

2: Verdun.

3: Dvinsk.

4: Brusilov.

منتقل ساختند و به سرعت ارتش رومانی را شکست دادند. بنابراین روسیه اکنون مجبور بود که نیروهایش را تا جبهه رومانی گسترش دهد. پیروزی روسیه در ۱۹۱۶ از اهمیت بیش‌تری برخوردار می‌گردید. اگر حمله در جنوب غربی توسط عملیات در دیگر جبهه‌ها نیز حمایت می‌گردید. اگر چه مشخص شد که فرماندهان ارتش قادر نبودند حمله بروزیلوف را حمایت کنند یا حتی برای او نیروهای امدادی لازم با تدارکات تهیه کنند. به علاوه راسپوتین و ملکه هر آنچه که در قدرت داشتند به کار بستند تا مانع توسعه حمله در جنوب غربی گردند.

همچنین پیروزی‌هایی در جبهه قفقاز به دست ولی نیروهای روسیه قادر نبود عثمانی را کاملاً شکست دهد. در مجموع نبرد ۱۹۱۶ نتیجه دل‌خواه برای روسیه را به دنبال داشت که به مقیاس وسیعی به عملیات نظامی مربوط بود. ولی این تسلیت کوچکی به دولت تزاری به شمار می‌رفت. پیروزی‌ها به قیمت بسیار سنگینی به دست آمد و حالت ضد جنگ و انقلابی بیش از پیش، هم در جبهه و هم در داخل کشور آشکار می‌گشت.

«بحران اوج»<sup>۱</sup> با رشد جنبش انقلابی تشدید یافت. آشوب‌های دهقانی در بسیاری از مناطق کشور وجود داشت. روابط برادرانه در جبهه بین سربازان بیش‌تر می‌گردید و تعداد کسانی که خدمت سربازی را ترک می‌کردند، افزایش یافت. تعداد کارگران آگاهی که متقاعد شده بودند شعار بلشویک‌ها در مورد تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی تنها راهی است که روسیه را از فاجعه‌ای که در آن فرورفته بود خارج می‌کند، افزایش یافت. در سه ماهه اول ۱۹۱۶ کارگران پتروگراد اعتصابات بزرگی را به راه انداختند که در اعتصاب نهم ژانویه، صد هزار کارگر شرکت کردند و اعتصاب فوریه با بیست هزار کارگر در کارخانه «پوتیلوف»

1: Summit crisis.

برگزار شد. همچنین کشتی‌سازان در «نیکلایف»<sup>۱</sup> و کارگران در «دون‌باس» اعتصاب کردند. پتروگراد اینک در پاییز ۱۹۱۶ سهم عمده‌ای از جنبش را به دوش داشت و به صورت مرکز جنبش درآمد. در اکتبر کمیته بلشویک پتروگراد میتینگ‌های توده‌ای را در کارخانجات، با شعارهایی که بر علیه سلطنت و جنگ جهت‌گیری شده بود برگزار کردند. حدود صد و پنجاه هزار کارگر در اعتصابات اکتبر در پتروگراد و در مجموع حدود یک میلیون کارگر در اعتصابات که طی سال به وقوع پیوست شرکت کردند. کیفیت جدید در جنبش انقلابی ۱۹۱۶ شرکت ملیت‌های غیر روس بود. شورش حقیقی بر ضد تزاریسیم در آسیای مرکزی شروع گردید، جایی که یوغ مالیاتی، مصادره زمین‌ها، سربازگیری‌ها برای «نیازهای جنگی»، شعله‌نارضایتی را میان بی‌نویان برافروخت، فرمانی که در ژوئن ۱۹۱۶ مبنی بر پذیرفتن سربازان از غیرروس‌ها، انتشار یافت، علامتی برای شروع قیام بود.

در ژوئیه ۱۹۱۶، اولین اعتراض در مقابل بسیج در شهر خجند (ازبکستان) رخ داد. در عرض چند روز فرماندهان پلیس در تاشکند مورد حمله قرار گرفتند و کشته شدند. در قرقیزستان شورشیان شهرهای «پرزوالسک»<sup>۲</sup> و «توک‌ماک»<sup>۳</sup> را محاصره کردند. شورشی که در ترکمنستان در اکتبر شروع گردید، مدت زیادی به طول انجامید. طغیان‌هایی که به صورتی استثنایی مهیب بود در ناحیه «تورگای»<sup>۴</sup> قزاقستان به وقوع پیوست که به وسیله «آمانگلدی ایمانوف»<sup>۵</sup> چوپان رهبری شد. اگر چه اشراف فتودال محلی و بورژوازی سعی داشتند که شورش را به طرف مردم روسیه منحرف کنند، ولی در مجموع چهره ضدتزاری جنبش آزادی‌بخش باقی ماند.

1: Nikolayev.

2: Przhevalsk.

3: Tokmak.

4: Turgai.

5: Amangeldy Imanov.

سراسر پاییز ۱۹۱۶ جو سیاسی روز به روز توفانی تر می شد. وضع انقلابی در سراسر کشور رشد پیدا می کرد. سیاستمداران بورژوازی برای آن که بتوانند مردم را تحت انقیاد خود در آورند از عبارات انقلابی پر زرق و برق استفاده می کردند و حتی تزار و محافل دربار را مورد حمله قرار می دادند. وقتی که دوما دوباره در اول نوامبر ۱۹۱۶ گشایش یافت اوضاع بر این منوال بود. «میلیوکف» نطقی طولانی در باره «نیروهای سیاه» حاکم بر دربار بیان داشت و آشکارا بیان کرد که ملکه و «استارمر» دوست دار آلمان هستند. او نطقش را با شعارهایی از قبیل «این چیست. حماقت یا خیانت؟» همراه ساخت. حتی «پوریشکویچ» بر ضد «نیروهای سیاه» صحبت کرد. «استارمر» که وقتی وارد دوما شد با کلمه «خائن» مورد استقبال قرار گرفت، عزل گردید. در میانه سپتامبر راسپوتین به قتل رسید. بحران آن چنان بالا گرفته بود که «گرانددوک دیمتری»، پوریشکویچ و پرنس «یوسوف» امیدوار بودند که رژیم سلطنتی را با این عمل نجات دهند. هر چند قتل راسپوتین راه حلی برای بحران نبود. رهبران «بلوک پیش رو» متقاعد شده بودند که سیاست تزار نمی تواند احتمالاً تغییر یابد و درست مانند گروه های مخالف در ارتش و در دربار از عقیده انقلاب کاخی (کودتا)، طرف داری می کردند.

با این وجود جنبش انقلابی توده ای تمام این طرح ها و محاسبات را شست و پاک کرد. تغییرات عمیق در ساختمان اقتصادی - اجتماعی روسیه در عصر امپریالیسم به وقوع پیوسته بود. و سال های زیاد نبرد انقلابی آزادی بخش که در آن تمام زحمت کشان که به وسیله پرولتاریای روس رهبری می شدند، شرکت جست و شرایط لازم را برای انقلاب بورژوا - دمکراتیک تهیه کرده بودند.

سال ۱۹۱۷ با موج اعتصابات بی سابقه شروع گردید. در ژانویه و

1: Stirner.



فوریه حدود ۶۷۰۰۰۰ نفر کارگر از تمام نواحی کشور در حال اعتصاب به سر می بردند . حالت انقلابی ارتش در بالاترین حد خود بود . شعارهای ضد جنگ و ضد دولتی بلشویک ها مورد استقبال توده ها قرار گرفت . کارگران پوتیلوف در هجدهم فوریه اعتصاب کردند . کارخانه پوتیلوف تحت کنترل دولت بود و مقامات اداری کارخانه آن ها را پشت درنگه داشتند . کارگران پوتیلوف از طرف کارگران بندر «ناروا»<sup>۱</sup> و محله «ویبورگ»<sup>۲</sup> حمایت می شدند . کارگران پتروگراد به مبارزه پیوستند و در شب ۲۴ فوریه ، مقاومت سربازان ، قزاق ها و پلیس را درهم شکستند و تظاهرات کارگران در «نوسکی»<sup>۳</sup> شدت یافت . در ۲۵ فوریه ، کمیته پتروگراد حزب بلشویک ، شب نامه ای حاوی شعار « همه در خیابان ها به مبارزه برخیزید » منتشر ساخت . پلیس قادر نبود با وضعیت مقابله کند ، و سربازان و قزاق ها هر لحظه کم تر قابل اعتماد بودند . آن ها بیش از پیش به طرف انقلاب متمایل می شدند .

## ۵. سقوط تزاریسیم و قدرت گرفتن بورژوازی

در ۲۵ فوریه يك اعتصاب سیاسی شروع شد و در ۲۶ فوریه به شورش مسلحانه تبدیل گردید . در روز ۲۶ فوریه به جمعیت های کارگران در میدان «زنامنسکایا»<sup>۴</sup> و ناحیه معدنی «نوسکی» تیراندازی شد . اولیای دولت تزاری این مسأله را به عنوان پیروزی خودشان تلقی کردند ولی بعداً ثابت شد که این ابتدای پیروزی انقلاب بود . سربازان که از کارگران تأثیر پذیرفته بودند سلاح هایشان را به طرف حکومت مطلقه برگرداندند . در ۲۷ فوریه به دنبال گردان آموزشی هنگ ولینسکی که توسط

1: Narva.

2: Vyborg.

3: Nevsky.

4: Znamenskaya.

«کریپچینکوف»<sup>۱</sup> سرپرستی می‌گردید ، هنگ‌های «پره‌اوبراژنسکی»<sup>۲</sup> و «ولینسکی» و «لیتوانی» به طرف‌داری از انقلاب برخاستند. کارگران در صفوف هنگ‌ها جای گرفتند. ایستگاه‌های راه‌آهن تسخیر شد. مراکز پلیس شهری به صورت‌های گوناگون منهدم شدند و مردم افراد پلیس را مورد تعقیب قرار دادند. ساختمان‌های مراکز حکومتی ناحیه‌ای و پلیس مخفی پتروگراد و قصر لیتوانی به آتش کشیده شد. اعضای پلیس مخفی و ژاندارم‌ها لباس غیرنظامی می‌پوشیدند و پرونده‌های محرمانه را آتش می‌زدند تا نشانه‌های کارهایشان را از بین ببرند. حکومت مطلقه حقیقتاً شکست خورده بود ولی سرکردگان سرمایه‌داری و زمین‌داران در دوما هنوز نمی‌خواستند از نقشه‌هایی که برای نگه‌داری سلطنت داشتند صرف‌نظر کنند. در صبح روز ۲۷ فوریه فرمانی توسط تزار در مورد قطع موقت جلسه دوما اعلام‌گردید. نمایندگان دوما دستور را اطاعت کردند ولی فوراً يك جلسه خصوصی در مورد بحث درباره امکان جلوگیری از انقلاب و «اعاده نظم» تشکیل دادند. با گذشت هر ساعت در کاخ «توریداس» ، جایی که جلسه دوما برگزار می‌شد ، این مسأله روشن‌تر می‌گشت که انقلاب حتی در صورتی که رهبران بورژوازی نیز از آن پشتیبانی نکنند به رشد خود ادامه می‌دهد. کمیته موقت دوما با عجله تشکیل شد. در شب ۲۷ فوریه اعلام کرد که قدرت را در دست می‌گیرد. این واقعه زمانی رخ داد که «رودزیانکو» ، رییس دوما به این نتیجه رسیده بود که هیچ‌گونه امیدی برای متوقف ساختن جنبش مردم وجود ندارد. عصر روز بیست و هفتم فوریه گروه دیگری شروع به فعالیت کرد که نفوذش حقیقتاً از کمیته موقت دوما بیش‌تر بود. این گروه شورای نمایندگان کارگران پتروگراد بود. منشویک‌ها و سوسیال رولسیونرها (اس‌آرها) در این شورا اکثریت را دارا بودند. آن‌ها «ن. شخیدزه»<sup>۳</sup> (منشویک) را به عنوان رییس انتخاب

1: Kirpichnikov.

2: Preobrazhensky.

3: N. Chkheidze.

کردند و «آ. کرنسکی»<sup>۱</sup> (اس آر) و «م. سکوبلیف»<sup>۲</sup> (منشویک) را به عنوان معاونان رییس برگزیدند. کارگران و سربازان، شورای پتروگراد را ارگان قدرت انقلابی تلقی می کردند. هرچند اعضای منشویک ها و اس آرهای شورا نقش خدمت گزاران بورژوازی را به عهده گرفتند و ترکیب دولت را به کمیته دوما محول ساختند. يك دولت موقت بورژوازی در دوم مارس تشکیل گردید. پرنس «لوف»<sup>۳</sup> به عنوان نخست وزیر و وزیر داخله، میلیوکوف وزیر امور خارجه، گوچکوف وزیر جنگ و کرنسکی وزیر دادگستری. حزب کادت اکثریت را در کابینه داشت که شامل کرنسکی سوسیال رولسیونر به عنوان نماینده دمکراسی برای فرونشانی نظرات ملت بود. دوما، گوچکوف و «شالگین»<sup>۴</sup> را نزد تزار فرستاد. نیکلای دوم در شب دوم مارس در قطار سلطنتی که در «پسکوف»<sup>۵</sup> توسط سربازان انقلابی که نمی خواستند اجازه دهند از «موگیلیف» به پتروگراد برود، استعفا نامه خود را در حضور مأمورین دوما امضا کرد. تاج و تخت به برادر تزار میخائیل سپرده می شد. برای این که موضوع قانونی باشد، گوچکوف و شالگین، از تزار خواستند دستوری را امضا کند که در آن پرنس «لوف» را به ریاست هیئت وزیران بگمارد. گوچکوف و شالگین به محض رسیدن به پتروگراد، وقتی که هنوز در ایستگاه راه آهن بودند، سعی کردند که برای میخائیل شاه هورا بکشند. جوابی که توده های انقلابی به این مسأله که دولت موقت قصد دارد حکومت سلطنتی را همچنان حفظ کند و در مورد اعلان میلیوکوف داد آن چنان مؤکد بود که میخائیل در سوم مارس مانند برادرش استعفا داد.

بنابراین انقلاب فوریه به انجام رسید و در نتیجه قدرت در دست های بورژوازی روسیه افتاد. لنین این پدیده را به صورت نتیجه تأثیرات

1: A. Kerensky.  
4: Shulgin.

2: Skobélev.  
5: Pskov.

3: Lvov.

خرده‌بورژوازی برپاره‌ای از عناصر پرولتاریا تشریح کرد، و به همین دلیل شورای پتروگراد قدرت را به بورژوازی واگذار کرد. ولی پرولتاریا قدرت مطلق را به بورژوازی واگذار نکرد. دو دیکتاتوری همزمان در کشور برقرار شد. دیکتاتوری بورژوازی و دیکتاتوری دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان. دوره جدیدی در تاریخ خلق‌های روسیه آغاز شده بود. حزب بلشویک از صورت مخفی خارج گردید، صفوف خود را دوباره متشکل کرد و شروع به آماده‌ساختن مردم برای مبارزه برای رشد بیشتر انقلاب و پیروزی سوسیالیسم کرد.





انتشارات آلفا: تهران، فلسطین، پلاک ۲۳

---

س. س. ولك. ش. م. لوین ر. ش. گانلین

تاریخ شوروی (از سال ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۵)

ترجمه بهزاد امین

چاپ اول ۱۳۶۱

تیراژ ۵۰۰۰ جلد

چاپ میهن

حقوق چاپ و نشر محفوظ است

۱. انقلاب سوسیالیستی اکتبر، آغاز انقلاب  
دگرگونی جهان (۱۹۱۷-۱۹۱۸)

- ۳ قدرت دوگانه  
۱۳ بسوی انقلاب  
۳۹ بحران ماه ژوئیه و برقراری دیکتاتوری بورژوازی  
۴۹ آمادگی برای قیام مسلحانه  
۵۶ پیروزی انقلاب سوسیالیستی  
۷۴ ایجاد زمینه برای ساختمان جدید کشور  
جهش پیروزمندانه قدرت شوراها، شکل گیری و  
آغاز پیدایش ارادی اتحادی از جمهوری‌ها  
۸۱ خروج از جنگ امپریالیستی  
۹۱ انقلاب اکتبر و فرایند انقلاب جهانی  
۱۰۴

۲. مبارزه جمهوری‌های شوروی علیه مداخله  
بیگانه و ضدانقلابیون داخلی (۱۹۱۸-۱۹۲۰)

- ۱۱۵ مداخلات آغاز می‌شود  
۱۳۰ روسیه شوروی به اردوگاه يك‌پارچه نظامی مبدل می‌شود  
۱۳۸ بنای ارتش سرخ  
۱۴۴ نخستین پیروزی‌ها  
۱۵۴ آنتانت، مداخلات خود را افزایش می‌دهد  
۱۶۳ تقویت اتحاد طبقه کارگر با دهقانان  
۱۶۵ نابودی کامل تمام بدنه نیروهای مسلح کولچاک  
۱۷۲ اتحاد نظامی - سیاسی جمهوری‌های شوروی  
۱۷۵ شکست دنیکین  
۱۸۳ پیروزی در سایر جبهه‌ها  
۱۸۷ تنفسی کوتاه  
۱۸۸ آخرین تلاش مداخله‌جویان درهم شکسته می‌شود

- ۱۹۴ هشتمین کنگره شوراهای (سوویت‌های) سراسر روسیه  
آزادی سرزمین‌های مرزی، تشکیل جمهوری‌های  
خودمختار جدید  
۱۹۷ منشاء پیروزی‌ها و اهمیت آن  
۲۰۳

**۳. احیای اقتصاد، تشکیل و توسعه اتحاد جماهیر شوروی  
سوسیالیستی سال‌های ۱۹۲۱-۱۹۲۵**

- ۲۱۵ سیاست جدید اقتصادی (نپ)، دهمین کنگره حزب  
۲۳۸ پیدایش اتحاد برادرانه جماهیر متساوی‌الحقوق  
۲۵۸ احیای کشاورزی و صنایع بزرگ  
۲۷۴ حیات سیاسی و اجتماعی  
۲۸۱ اصلاحات نظامی  
۲۸۳ نقشه‌لنین برای بنای سوسیالیزم  
۲۹۱ کنگره چهارده حزب  
۲۹۶ نخستین پیروزی‌های سیاست خارجی شوروی

۱  
انقلاب سوسیالیستی اکتبر  
آغاز انقلاب  
دگرگونی جهان (۱۹۱۸ - ۱۹۱۷)

شامل :

قدرت دوگانه  
به سوی انقلاب سوسیالیستی  
بحران ماه ژوئیه و برقراری دیکتاتوری بورژوازی  
آمادگی برای قیام مسلحانه  
پیروزی انقلاب سوسیالیستی  
پیدایش ساختمان جدید کشور  
جهش پیروزمندانه قدرت شورا  
شکل گیری RSFSR  
آغاز پیدایش ارادی اتحادی از جمهوری ها  
خروج از جنگ امپریالیستی  
انقلاب اکتبر و فرایند انقلاب جهانی



## ۱. قدرت دوگانه

سقوط تزاريسم در روسيه ، در فوریه ۱۹۱۷ ، مبارزه طبقاتی در کشور را از بین نبرد . جنبش انقلابی به رشد خود ادامه داد . شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان در جهت کسب آزادی سیاسی و انجام اصلاحات اساسی در زندگی اجتماعی ، سیاسی و فرهنگی کشور چندگام مهم به جلو برداشتند . آنها سازمان‌های دمکراتیک را که طی دوران جنگ به وسیله تزاريسم از هم پاشیده شده بود دوباره سازمان دادند ، در برقراری اتحادیه‌های کارگری و کمیته‌های کارخانه‌ها یاری کردند ، به رفع مشکلات مربوط به ذخیره مواد غذایی و تهیه نان برای زحمت‌کشان پرداختند ، ساعات کار روزانه‌ای به مدت ۸ ساعت تعیین و اعلام کردند ، با تعطیلی کارخانه‌ها از سوی سرمایه‌دارها به مبارزه برخاستند ، و با ایجاد گروه‌های مبارز خلقی (میلیسیا) از کارگران ، ترتیبی برای کنترل کارگران بر تولید ایجاد کردند ، انجمن‌های شهری<sup>۱</sup> ، دوما<sup>۲</sup> های شهری ، سازمان‌های قضایی و دیگر نهادهایی از این قبیل را مردمی کردند . با اتکاء به کارگران و سربازان مسلح ، حکم‌های مقامات شهری و فرماندهان بلندپایه نظامی را لغو و با جست‌وجو در مراکز پلیس و میان ژاندارم‌ها ، آن‌هایی را که

1: Zemstvo.

2: Duma.

در سرکوبی جنبش انقلابی شرکت داشتند بازداشت کردند .

شوراها در ابتدا واحدهای رهبری در سطح ملی نداشتند . تاپیش از پایان ماه مه ، این نقش به وسیله شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد<sup>۱</sup> ایفا شد . در ماه مه بود ، که در اولین کنگره نمایندگان دهقانان سراسر روسیه ، يك کمیته اجرایی مرکزی از شوراهای دهقانی برگزیده شد ، و در ماه ژوئن ، در اولین کنگره نمایندگان شوراهای کارگران و سربازان ، يك کمیته اجرایی مرکزی از نمایندگان شوراهای کارگران و سربازان انتخاب شد .

این شوراها تنها از نمایندگان کارگران و دهقانان تشکیل می شد و واحدهای دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی طبقات زحمت کش بودند . نقش انقلابی شوراها بسیار کم بود ، چراکه رهبری این شوراها در دست نمایندگان احزاب منشویک<sup>۲</sup> و سوسیالیست های انقلابی<sup>۳</sup> (اس.آر) بود ، که بیش تر در پی سازش با بورژوازی بودند . منشویک ها و اس.آر ها رهبری را در دست خود گرفتند ، چراکه در طی روزهای انقلاب فوریه ، بلشویک ها<sup>۴</sup> توجه اساسی خود را معطوف فعالیت مستقیم در میان توده ها برای مبارزه مسلحانه کرده بودند . دفتر روسی کمیته مرکزی RSDLP اهمیت سازمان دادن به پیروزی را کم بهاداده بود . بلشویک ها و بسیاری از کارگرانی که آگاهی سیاسی داشتند به صفوف ارتش پیوسته و جای آن ها در شهر توسط روستائیان تازه واردی اشغال شده بود که هنوز هدف ها و دشواری های مبارزه سیاسی را نمی دانستند . علاوه بر این ، در فوریه ۱۹۱۷ ، همان طور که لنین گفته است ، قشرهای وسیع مردم بیدار شدند و تحت تأثیر جو سیاسی يك موج وسیع و فشرده خرده بورژوازی ایجاد کردند که در سایه همین موج ، احزابی چون منشویک های خرده بورژوا و

1: Petrograd.

2: Menshevik.

3: Socialist Revolutionary (SR)

4: Bolshevik.

اس.آرها به سطوح بالای زندگی سیاسی دست یافتند. رهبران این احزاب به تشکیل يك دولت موقت، به رهبری شاهزاده «ژ.ی. لوف»<sup>۱</sup>، که خود يك بورژوازی صاحب زمین بود، در دوم مارس ۱۹۱۷ كمك کردند. سپس همین رهبران، حمایت شوراها را نسبت به این حکومت جلب نمودند. قدرت دوگانه ناگهان ظهور کرد. دولت موقت، که هیچ نوع نیروی واقعی برای فرو نشانیدن توده‌ها نداشت، تنها به مدد موافقت شورا، خود را در قدرت ابقا کرد.

شوراها که در همه جا برپا شده بودند قدرت و اعتبار عظیمی کسب کردند. صدها و هزارها راه حل که توسط شوراها، کارگران و دهقانان برای حل مشکلات مهم و مسایل دارای اهمیت درجه اول پیدا شد، و همه این راه‌حل‌ها چون: زمین، صلح، آزادی‌های سیاسی، شکل نظام اداره مملکت و قانون هشت ساعت کار در روز با اقبال عمومی روبه‌رو گشت.

رهبران اس.آر و منشویک شورا، کاری جز در نظر گرفتن خواسته‌های خلق مسلح نمی‌توانستند انجام دهند. ماده شماره يك مشهور شورای نمایندگان کارگران و دهقانان پتروگراد نیز در رابطه با همین خواست توده‌ها وضع شد، که «آ.ف. کرنسکی»<sup>۲</sup>، وزیر دادگستری دولت موقت که از اس.آرها بود، بعدها گفت که حاضر بود ده سال از عمرش را بدهد و این ماده امضاء نشود.

دستور شماره يك، که واحدهای نظامی حوزه نظامی پتروگراد را با همه وسایل و تجهیزات، و با به رسمیت شناختن کلیه حقوق مدنی برای سربازان در اختیار شورا می‌گذاشت، در دیگر شهرها نیز توسط شوراها، شهری به کار رفت. در سوم ماه مارس، کمیته تشکیلاتی شورای نمایندگان سربازان مسکو که تصمیم گرفته بود تا با شورای نمایندگان

1: G. Y. Lvov.

2: A. F. Kerensky.

کارگران به طور مشترك کار کنند ، دریافت که این کار باید بر مبنای « اجرای این قانون ، تنها در حوزه پتروگرا د با توجه به وضعیت قضایی افرادی که نام نویسی کرده اند » انجام گردد .

تحت چنین شرایطی ، قدرت دولت موقت دیگر از صورت وهم خارج می شد و موکول به حمایت رهبران شوراها از دولت بود و رهبران نیز حمایت خود را دریغ نکردند . روز ۵ مارس ، کمیته اجرایی شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگرا د در يك درخواست از شهروندان سراسر روسیه ، تأکید می کند که چون دولت (موقت) جدید اعلام عفو سیاسی کرده است ، و مقدمات برگزاری مجلس مؤسسان را تدارك می بیند ، و قول برقراری آزادی های مدنی و لغو محدودیت های مربوط به ملیت ها را داده است و قصد دارد تا به مبارزه با رژیم گذشته برخیزد ، «دموکراسی نباید حمایت خود را از این دولت دریغ کند» . این نکته را نیز باید ذکر کرد که هیچ يك از مسایل مهمی که به مبارزات گرما و شور می بخشید مثل زمین ، صلح ، ۸ ساعت کار در روز- جزو مسایلی نبودند که یافتن راه حل برای آنها از طرف شورا به منزله حمایت از دولت موقت باشد . رهبران شورا به نام « موفقیت در مبارزه انقلابی » با احتیاط از مردم می خواستند که از آن چه پیروزی توده ها محسوب می شد چشم پوشی کنند . با اشاره به دستور شماره يك ، آنها نوشتند : « لازم است تا در مورد تجاوزات جزیی و ناچیز نسبت به دموکراسی از سوی فرماندهانی که در مبارزه نهایی بر علیه رژیم پیشین به شما پیوسته اند صبر و بخشش نشان دهید . » حمایت بیش از پیش آنها از وزیر جنگ ، « ا. ی. گوچکف »<sup>۱</sup> به لغو این دستور منجر شد .

کرنسکی که پست وزارت دادگستری را داشت ، با اتخاذ تاکتیک های مخصوص طبقه حاکم ، از يك سو وعده های عوام فریبانه می داد و از سوی

1: A. I. Guchkov.

دیگر تسهیلاتی برای ضد انقلاب فراهم می کرد .

دولت موقت به زمان احتیاج داشت ، بنابراین به حیلها و مانورهای گوناگون دست زد . هر جا که ممکن بود به خواسته های توده ها روی خوش نشان می داد . مثلاً ، یکی از اولین اقدام های وزیر دادگستری دستور آزادی نمایندگان بلشویک ها در دوما بود که در تبعید به سر می بردند . طبق دستور او به فرماندار ایالت ینی سئی<sup>۱</sup> در کراسنویارسک<sup>۲</sup> و فرماندار نظامی ایرکوتسک<sup>۳</sup> ، ۵ نماینده تبعید شده ، « ژ. ی. پترووسکی<sup>۴</sup> ، « م. ک. مورائف<sup>۵</sup> ، « ا. ی. بادایف<sup>۶</sup> ، « ن. ر. شاگوف<sup>۷</sup> و « ف. ن. ساموئیلوف<sup>۸</sup> آزاد شدند . در روز ۱۲ مارس مجازات اعدام لغو شد . در مورد رفع مشکل « ملیت » نیز پیش رفت هایی به دست آمد . در ۸ مارس ، روزنامه ها « اعلامیه شناسایی قانون اساسی دولت نشین اعظم فنلاند و اجرای کامل آن » را منتشر کردند . در حقیقت ، این « اجرای کامل » به معنای اجبار دولت در شناسایی حق خود مختاری فنلاند بود . اما این به هیچ روی خواسته های توده های فنلاند را که می خواستند خود درباره خود تصمیم بگیرند بر آورده نمی کرد .

بیانیه ای از سوی لهستانی ها در ۱۷ مارس منتشر شد . دولت موقت با درک لزوم ایجاد یک دولت مستقل لهستانی ، تصمیم درباره این مسأله را تا تشکیل مجلس مؤسسان به تأخیر انداخت . در ۲۰ مارس ، کلیه محدودیت های مربوط به مذهب و ملیت های دیگر که به وسیله تزار یسم برقرار شده بود لغو شدند .

اساس وجوه سیاست دولت موقت برای حل مسئله ملیت ها اتخاذ یک راه حل ناکامل بود که در اصل چیزی را تغییر نمی داد و در حقیقت ادامه همان سیاست رژیم سابق بود . این ، در تمام موارد اشاره شده در

1: Yenisei.

2: Krasnoyarsk.

3: Irkutsk.

4: G. I. Petrovsky.

5: M. K. Muranov.

6: A. Y. Badayev.

7: N. R. Shagov.

8: F. N. Samoilov.

بالاکاملاً آشکار است . به عنوان مثال ، کمیته مخصوص ماوراء قفقاز<sup>۱</sup> که در اوایل مارس تشکیل شد در اولین بیانیه سیاسی خود تشکیل هر نوع سازمان سیاسی در ارتش را ممنوع می کند و حتی اشاره‌یی هم به مسئله اصلاحات ارضی نمی کند و این چنین است که ماهیت ضد انقلابی خود را آشکار می سازد . در مورد آسیای مرکزی ، بیانیه دولت موقت در روز ۱۸ مارس که رسیدگی درباره وحشی گری های مقام های تزاری در طی شورش های ملی سال ۱۹۱۶ ترکستان را خاتمه می دهد ، بیان گر این موضوع است .

دولت موقت خود را از نشانه های سیاست ارتجاعی رژیم استبدادی (سابق) درباره ملیت ها دورنگه می دارد، اما رسیدگی به درخواست های این ملیت های تحت ستم به حداقل خواسته های شان را نیز دائماً به عقب می اندازد . حکومت ورهبران احزاب خرده بورژوا می کوشند تا با اتخاذ سیاست يك قدرت عظیم و دفاع از اصل « يك روسیه غیر قابل تقسیم » نشان دهند که جنبش های ملی قصد « تجزیه کشور » را دارند و از همین طریق می کوشند تا انقلاب را به نابودی بکشانند .

در مورد یکی از اساسی ترین مسایل - اصلاحات ارضی - دولت در بیانیه ای در ۱۹ مارس اعلام می کند که راه حل مسئله زمین « يك اقدام اجتماعی - اقتصادی بسیار جدی در این لحظه تاریخی است که ما در آن قرار داریم . رؤیای مقدس بسیاری از نسل های تمام جمعیت کشاورز این سرزمین - یعنی اصلاحات ارضی - خواسته اساسی در برنامه همه احزاب دمکراتیک است . و بی تردید این مسئله در دستور کار مجلس مؤسسان آینده قرار دارد . » و درست در همین جا ، حکومت لازم می بیند تا تأکید کند « مسئله زمین را نمی توان از طریق هر نوع تصرف یا غصب حل کرد . خشونت و چپاول بدترین و خطرناک ترین شیوه در حیطه روابط اقتصادی

1: Transcaucasus.

است. « این در حقیقت يك هشدار علنی به روستاییانی بود که خود قادر نبودند مسایلشان را حل و فصل کنند. قرار شد برای حل مسئله ارضی، تحت نظارت وزارت کشاورزی، کمیته‌ای تشکیل شود که به کار جمع‌آوری مواد خام و مصالح، زمین‌های قابل کشاورزی، تعیین وضعیت و نوع اجاره زمین‌ها و از این قبیل بپردازد. و به‌طور خلاصه عجبالتاً، همه چیز همچون گذشته بود.

روز ۱۱ آوریل، دولت موقت قانونی برای «حفاظت از غله» وضع کرد. غله زمین‌داران تحت حفاظت کمیته‌های غذایی قرار می‌گرفت. این کمیته‌ها حق داشتند تا بخشی از زمین‌های کار نکرده از ملک مزروعی زمین‌داران را (البته جدا از قسمت اعظمی که به صاحبان زمین می‌رسید) به روستاییان اجاره دهند. به علاوه، این قانون جبران خسارت‌های ناشی از مزاحمت روستاییان به محصول زمین‌داران را با نرخ دولتی تضمین می‌کرد. روز ۱۳ آوریل، بخشنامه‌ای خطاب به کلیه مفتش‌های ایالات فرستاده شد تا با توجه به بی‌نظمی‌های غیرمجاز در مناطق کشاورزی به این مناطق بروند. بخشنامه به مفتش‌ها دستور می‌داد تا هرگونه اغتشاش در دهات را به هر وسیله‌ای سرکوب کنند، «حتی با اعزام واحدهای نظامی». و همه این‌ها، سیاست ارضی ضد مردمی دولت موقت را اثبات می‌کند که هدفش دفاع از مایملک و زمین‌های طبقه اعیان بود.

هیچ‌یک از قوانین جدیدی که دولت موقت وضع کرد نظام اجتماعی جامعه را تغییر نداد. حتی قانون هشت ساعت کار در روز نیز به دولت ارتباطی نداشت، بلکه این قانون بدون هیچ‌گونه مجوز رسمی از سوی خود کارگران وضع و اجرا شد. قانون ۱۲ آوریل در باره میتینگ‌ها و اتحادیه‌ها - که به‌طور رسمی آزادی تشکیل اتحادیه‌های کارگری را اعلام کرد - تنها اتحادیه‌هایی را دارای حقوق قانونی می‌شناخت که نزد مراجع قضایی به ثبت رسیده باشند. نمایندگان کارگران نیز طبعاً با این قانون

موافقت نکردند. دولت، وقت برای وضع قانونی برای درانحصار گرفتن محصول غله به قصد پایان دادن به معاملات دلالها، درحقیقت کوشید تا از هر طریق ممکن از منافع مالکان دفاع و حمایت کند. این حق به مالکان داده شد که میزان غله تحویلی به دولت، با نرخ ثابت را خود تعیین کنند، اما در عین حال، به ثبت رساندن مقدار غله بر مبنای اطلاعاتی بود که خود مالک در اختیار دولت می گذاشت. درحالی که قوانین مورد علاقه و در جهت منافع بورژوازی نسبتاً سریع وضع می شدند، رفع مسایل اساسی و حیاتی کارگران، مثل ساعات کار روزانه، با سوءنیت به تأخیر می افتادند.

آشکارا، تاکتیک دولت موقت قول دادن و اجرا نکردن بود. به زحمت کشان می گفت که باید تا تأسیس مجلس مؤسسان صبر کنند، مجلسی که برای تأمین حقوق حیاتی مردم امیدزیدی بدان بسته شده بود. در همین احوال برگزاری مجلس مؤسسان تا مدتی نامعلوم به تعویق افتاد.

بهبتر است اضافه کنیم که در برنامه اعلام شده دولت موقت کلمه ای درباره پایان دادن به جنگ امپریالیستی وجود نداشت - و حتی نیت و قصد ادامه جنگ «تا پایانی پیروزمندانه» عملاً در میان عباراتی درباره لزوم دفاع از دست آوردهای انقلاب پنهان بود - و پرواضح است که سیاست دولت موقت، که از منافع بورژوازی و مالکان دفاع می کرد تفاوت چندانی با سیاست رژیم سابق نداشت.

بسیاری از اصلاحات تنها به وسیله شوراها انجام شد. به عنوان نمونه، ایجاد مجدد کار در کارخانه ها و به راه افتادن مغازه ها در پتروگراد، مسکو و دیگر شهرها تنها هنگامی میسر شد که شوراها آنرا تصویب و به مورد اجرا گذاردند. بدون شرکت شوراها، حل بسیاری از مشکلات، از جمله مشکل تغذیه مردم، امکان پذیر نبود.



کاملاً روشن است که دولت موقت از نفوذ شوراهای درمیان کارگران  
خشنود نبود، حتی انجمن تولیدکنندگان از شورای پتروگراد درخواست  
کرد که همه کوشش خود را مصروف آرام کردن توده‌های کارگری کند .  
با این همه رهبران دوما ، به‌هنگام سخنرانی در میتینگ‌ها ناگزیر بودند  
از شوراهای به احترام یاد کنند .

قدرت در دست شوراهای بود. این قدرت، دولت موقت را وحشت زده  
کرد ، چرا که دولت امیدوار بود بتواند قدرت مطلق خود را اعمال کند.  
به همین دلیل بود که در اوایل مارس ، روزنامه رسمی دولت<sup>۱</sup> شروع به  
انتشار تلگراف‌ها، نامه‌ها، قطع‌نامه‌های میتینگ‌های افسران، پزشکان،  
مقام‌های نظامی، کادرها و دیگر واحدهای نظامی پادگان‌ها درباره خطرات  
این دوگانگی قدرت برای مملکت و جبهه جنگ کرد .

اما این دوگانگی قدرت حقیقتی بود که باید به آن توجه می‌شد .  
فرمانده سپاه بیست و پنجم ، سپهبد «ل. ژ. کورنیلوف»<sup>۲</sup> ، که قبلاً فرمانده  
نظامی حوزه پتروگراد بود ، در اوایل مارس ، چند روز بعد از ورودش  
به پتروگراد ، دوبار (روزهای ۹ و ۱۰ مارس) با شورا ملاقات کرد و در  
باره روابطش با مقام‌های نظامی توضیح و به‌سئوالات حاضران پاسخ  
گفت . و نیز ، در روز ۳۰ مارس ، کرنسکی که رئیس هیئت دولت بود  
(به‌جای شاهزاده لفوف که در آن زمان به‌مقر فرماندهی ارتش رفته بود)  
نمایندگان کمیته‌های اجرایی شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان  
مسکو و یکاترینوسلف<sup>۳</sup> ، کامیشین<sup>۴</sup> ، تاگانروگ<sup>۵</sup> ، یناکییفو<sup>۶</sup> ، رادر  
کاخ توریدا<sup>۷</sup> پذیرفت ، این هیئت‌های نمایندگی می‌خواستند با وی در  
باره روابط شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان و دیگر سازمان‌های

1: Provisional Government Herald.  
3: Yekaterinoslov.  
5: Teganrog.  
7: Taurida Palace.

2: L. G. Kornilov.  
4: Kamyshin.  
6: Yenakiyevo.

سیاسی درقبال اعیان محلی ، که با دست‌آوردهای انقلاب به‌مخالفت و مبارزه برخاسته بودند گفت‌وگو کنند .

منشویک‌ها و اس. آرها که شوراها را رهبری می‌کردند بارها دولت موقت را از حملات توده‌های به‌هیجان آمده نجات داده بودند . در ۷ مارس ، کمیته اجرایی شورای پتروگراد کمیته‌ای ویژه تحت عنوان «کمیسیون تماس» تعیین کرد که در آن «ن. س. ژایزه»<sup>۱</sup> ، «یو. م. استکلوف»<sup>۲</sup> «ن. ن. سوخانوف»<sup>۳</sup> ، «و. ن. فیلیپوسکی»<sup>۴</sup> و «م. ی. سکوبلف»<sup>۵</sup> عضویت داشتند . این کمیسیون مأمور شد تا «شورا را از مقاصد و اقدام‌های دولت موقت مطلع کند ، و نیز خواسته‌های خلق انقلابی را از طریق فشار به دولت موقت برای برآوردن این خواسته‌ها و انجام خواست‌های به‌حق مردم به‌دولت اطلاع دهد .» درحقیقت ، این «کمیسیون تماس» در کنترل و بازداشتن توده‌های ناراضی به‌دولت موقت بسیار کمک کرد .

هنگامی که متن سوگندنامه نظامی پیشنهاد شده به‌وسیله دولت موقت عنوان شد ، شورا ، با توجه به‌خشم مردم ، در ۱۲ مارس به‌دولت اطلاع داد که شورا متن سوگندنامه را ، که در آن هیچ‌گونه اشاره‌ای به انقلاب نشده‌است ، غیرقابل قبول می‌داند . اما پس از مطالعات فراوان روشن شد که رد سوگندنامه نمی‌تواند به‌منزله فرمانی برای سرپیچی باشد . رهبران شورا با انتخاب شعارهایی فریبنده باعث شدند تا سیاست خارجی تهاجمی دولت موقت ، که در آن جنگ غارتگرانه ، به‌منزله دفاع از انقلاب و وطن انقلابی توجیه شده بود آشکار نشود .

تنها یک حزب - حزب بلشویک - می‌توانست طبیعت و نهاد واقعی جنگ را برای کارگران و دهقانان تشریح کند ، می‌توانست شعارهای به‌اصطلاح انقلابی و پرشور این سازش‌کاران را برملا کند که مضمون همه

1: N. S. Chkheidze.  
3: N. N. Sukhanov.  
5: M. I. Skobelev.

2: Yu. M. Steklov.  
4: V. N. Filippovsky.

آن‌ها دفاع از «روسیه آزاد» و «دست‌آوردهای عظیم دمکراتیک» می‌بود. برای تعمیق انقلاب، لازم بود نتایج دست‌آوردهای انقلاب روسیه را تشریح و برجسته کرد، می‌بایستی مفهوم قدرت دوگانه را، که به معنی وجود دو دیکتاتوری، دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی پرولتاریا و دهقانان، و قدرت مطلقه دولت بورژوا - اعیان در کشور بود، آشکار ساخت. این امر در عین حال نشان‌دهنده ماهیت این مرحله انتقالی از انقلاب بود، مرحله‌ای که انقلاب از حد يك جنبش معمولی بورژوا - دمکراتیک فراتر می‌رود اما هنوز قدم به عرصه دیکتاتوری «خالص» پرولتاریا و دهقانان نمی‌گذارد.

## ۲- به سوی انقلاب سوسیالیستی

تلگراف‌هایی در باره پیشرفت‌های انقلاب در روسیه، ترکیب دولت موقت و کمیته اجرایی شورای نمایندگان سربازان و کارگران پتروگراد در دوم مارس<sup>۱</sup>، در زوریخ، شهری که لنین در آن زندگی می‌کرد، به دست او رسید. لنین در اولین نظریه خود در باره نقش پرولتاریا در انقلاب روسیه، طی رساله‌ای که در عصر روز چهارم مارس<sup>۲</sup> به پایان رسید، تأکید می‌کند که:

«تنها يك دولت کارگری که اول، براكثريت قاطعی از جمعیت روستایی، کارگران مزارع و دهقانان فقیر و دوم، براتحادی با کارگران انقلابی همه کشورهای در حال جنگ تکیه دارد می‌تواند صلح، نان و آزادی کامل برای مردم به ارمغان آورد. از همین رو پرولتاریای انقلابی تنها می‌تواند انقلاب اول مارس را نه به عنوان يك انقلاب کامل، بلکه سرآغازی برای نیل

۱: ۱۵ مارس به تاریخ قدیم.

۲: ۱۷ مارس به تاریخ قدیم.

به پیروزی در این مسیر خطیر تلقی کند . پرولتاریا باید نبرد برای يك جمهوری دمکراتیک و سوسیالیسم را ادامه دهد .<sup>۱</sup> در این رساله ، ازدولت موقت به عنوان دولتی از آن بورژوازی و مالکان اراضی نام برده شده ، دولتی که قدرت را از دست پرولتاریا به درآورده است ، و نیز از منشویکها و اسآرها به عنوان سیاستمداران خرده بورژوازی نام برده شده که توسط بورژوازی و مالکان اراضی روی يك ریسمان باریک راه می روند .

رساله ، در عین حال ، حاوی این نظریه روشن و آشکارست که اصلاحات دمکراتیک در روسیه تنها تحت رهبری طبقه کارگر و در مسیر يك انقلاب سوسیالیستی امکان پذیر است . «ل. ی. برژنف»<sup>۲</sup> در گزارشی در جشن مشترک کمیته مرکزی شوراهای عالی USSR ، CPSU و RSFSR در روز ۲۱ آوریل ۱۹۷۰ ، که به مناسبت يك صدمین سالگرد تولد لنین برگزار شده بود گفت :

«امروز برای همه روشن است که انقلاب بورژوا - دمکراتیک ناگزیر بود تا مسیر خود را به سوی انقلاب سوسیالیستی طی کند . با این حال ، ما باید پیچیدگی شدید و موقعیت متضاد آن دوران و تعدد دیدگاهها را در ذهن خود بپذیریم و درک کنیم ، تا بتوانیم راهی را که انقلاب بدان رانده شده بشناسیم و بدین سان نظریات تازه و خردمندانه لنین ، کیاست و عظمت و بزرگی نیاتش را ارج گذارده ، به ابعاد واقعی یافته های وی پی ببریم .»<sup>۳</sup> اساس و پایه یافته های لنین همچنان که در مقالات و نامه های وی در مارس و آوریل ۱۹۱۷ منعکس است ، نشان داد که سیر رو به پیش انقلاب ، نتیجه عمل کرد طبیعت و نهاد اقتصادی و ساخت طبقاتی جامعه

۱: مجموعه آثار لنین ، جلد ۲۳ ، صفحات ۹۰-۲۸۹ .  
۲: «انگیزه های لنین هنوز باقی و پیروزست» ، نوشته لئوید برژنف ، مسکو ، ۱۹۷۰ صفحه ۱۵ .

روسیه و نیز خلاقیت انقلابی توده‌ها بود که در انقلاب فوریه ، پیروزی را از آن‌شان کرد .

انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم يك فرايند قابل پیش‌بینی و جبر تاریخی در رشد و توسعه يك جامعه است . در آغاز قرن بیستم ، هم شرایط عینی و هم آمادگی‌های لازم ذهنی برای يك انقلاب سوسیالیستی پیروزمند در روسیه شکل گرفته بود . امپراتوری روسیه - یکی از بزرگ‌ترین قدرت‌های جهان - درست هم‌زمان با بقیه کشورهای سرمایه‌داری پیش‌رفته ، در رشد خود به مرحله امپریالیسم وارد شده بود ، و به سطح نسبتاً عالی و پیش‌رفته‌ای در سازمان و تأسیسات صنعتی دست یافته بود ( روسیه از نظر تولید صنعتی ، با تولید ۴ درصد از مجموع کل جهان ، مقام پنجم را داشت ) و رشد صنعتی بسیار سریعی داشت . روسیه از نظر رشد و توسعه صنایع سنگین از کشورهای پیش‌رفته سرمایه‌داری جلو افتاده بود و در حالی که در آخرین دهه قرن نوزدهم ، به‌عنوان مثال ، تولید چدن در روسیه سه برابر شده بود ، آلمان و ایالات متحده و انگلستان هنوز تقریباً بیست سال و فرانسه به ۳۵ سال وقت نیاز داشتند تا به این درصدها برسند . با این همه ، رشد سریع سرمایه‌داری روسیه ، عقب‌افتادگی دیرینه این کشور را از بین نبرده بود . با وجود سطح متوسطی از توسعه سرمایه‌داری ، هنوز اثرات نظام سرواژ در ساخت اقتصادی و سیاسی کشور باقی بود . لنین در این باره می‌نوشت :

«عقب‌افتاده‌ترین نظام مالکیت بر زمین و ناآگاه‌ترین دهقانان از يك سو ، و پیش‌رفته‌ترین سرمایه‌داری مالی و صنعتی از سوی دیگر.»<sup>۱</sup>  
وجود ساخت‌های گوناگون و مختلف اقتصادی در کنار هم ، اثرش را در روابط بین طبقات ، احزاب و گروه‌ها باقی گذاشته و مانع رشد

۱: مجموعه آثار لنین ، جلد سیزدهم . صفحه ۴۴۲ .

سریع روسیه شده بود. استثمار ظالمانه کارگران، عطش برای تصاحب زمین و فقر دهقانان، مردمی که از حقوق سیاسی بی بهره بودند، وضعیت خفقان و سرکوب میان اقلیت‌های ملی، بقایای سرواژ فئودالی و نظام قبیله‌ای، وابستگی به سرمایه‌های بین‌المللی - همه و همه باعث شده بودند که روسیه مرکز و کانون خفقان ملی و اجتماعی باشد. نقطه کانونی تضادها و ضعیف‌ترین حلقه از تباطی در تمامی نظام امپریالیستی جهانی. اصلاحات تدریجی یا اقدامات نیم‌بند قادر نبودند این عقب‌ماندگی عمومی را رفع کنند، و تغییرات انقلابی واجب و ضروری بودند.

و سرانجام طبقه کارگر پیش‌آهنگ این مبارزه عمومی برای پیش‌رفت اجتماعی شد. بنا به محاسبات تخمینی، پرولتاریا و شبه پرولتاریای شهری و روستایی در سال ۱۹۱۳، حدود ۶۴/۴ درصد، یا دو سوم جمعیت کل کشور را تشکیل می‌داد. پیش‌رفته‌ترین گروه این طبقه یعنی پرولتاریای صنعتی - در قرن بیستم بسیار سریع‌تر از دیگر گروه‌های پرولتاریا رشد یافت و کلیت عظیم (۳۰۰/۶۴۳/۳ نفر) را شامل شد. با این همه این گروه در مجموع یک بنجم کل پرولتاریای کشور را تشکیل می‌دادند. در حالی که نقش سیاسی طبقه کارگر - یعنی موتور اصلی انقلاب کمونیستی - بسیار عظیم‌تر و مهم‌تر از آن بود که از یک چنین کمیته می‌توان انتظار داشت.

پرولتاریای روسیه، در جنگ‌های طبقاتی شدید آبدیده شده، از انقلاب ۱۹۰۷-۱۹۰۵ تجربه اندوخته بود، به رهبری حزب بلشویک، اکنون از بالاترین سطح آگاهی سیاسی و سازمان‌دهی و استحکام و قدرت در مبارزه بر علیه همه نوع استثمار و اختناق برخوردار بود. پرولتاریای روسیه اکنون همه سنت‌های انقلابی خلق را با خود داشت، وارث و ادامه‌دهنده راه قهرمانان و کوشندگان راه خلق بود و قادر بود تادهقانان زحمت‌کش را نیز با خود همراه کند.

در میان دهقانان (روسیه ، برحسب سرشماری سال ۱۸۹۷ ، از مجموع ۱۲۵/۶ میلیون نفر جمعیت ، ۹۷ میلیون نفر دهقان داشت ) نیز اختلاف طبقاتی در جریان بود : ۱۲ درصد از خانوارهای دهقانی زمینی نداشتند ، ۱۶ درصد زمین زیر کشت نداشتند ، ۲۳ درصد گاو و ۳۰ درصد اسب نداشتند . روابط بین دهقانان و مالکان اراضی به شدت روبه وخامت بود . در روسیه ۱۹۱۷ ، ۷۸/۸ هزار مزرعه خصوصی در ۳۸ ایالت وجود داشت که مجموعاً ۲۳/۴ میلیون دسیاتین<sup>۱</sup> می شد ، یعنی به طور متوسط ۳۰۰ هکتار برای هر مزرعه ، در حالی که مساحت ۱۳ میلیون مزرعه دهقانی ۱۰۸/۴ میلیون دسیاتین بیش تر نبود ، یعنی حد متوسط ۸ هکتار برای هر مزرعه دهقانی . مبارزه برای محو هر گونه اشرافیت زمین داری باعث ایجاد پایه ای برای اتحاد بین طبقه کارگر و دهقانان در طی انقلاب بورژوا - دمکراتیک شد ، در حالی که وجود اختلاف طبقاتی در روستا به پرولتاریا اجازه داد تا با دهقانان فقیر ، در طی دوره انقلاب سوسیالیستی به یک اتحاد دست یابد .

پرولتاریای روسیه ، از همان آغاز مبارزه ، طرف دار بین المللی شدن جنبش بود ، و شعار «انجمن بین المللی کارگران»<sup>۲</sup> - یعنی بین الملل اول - را برافراشت و از قهرمانان کمون پاریس تمجید کرد . حزب بلشویک ، اولین حزبی بود که سوسیالیسم علمی را با جنبش کارگری درآمیخت ، و تعلیمات مارکس و انگلس را به جهان بینی کارگران مترقی روسیه بدل ساخت . بلشویک ها از صحت این آموزش ها دفاع می کردند و آن را با شرایط جدید تاریخی - شرایط امپریالیسم - و با اقدامات عملی و لازم مبارزه انقلابی خود وفق دادند .

ولادیمیر ایلیچ لنین - رهبر پرولتاریای روسیه - خلاقانه نظریه

۱ : دسیاتین ، واحد قدیمی اندازه گیری روسی ، معادل ۱/۰۹۲۵ هکتار .

2: International Working Men's Association.

مارکسیسم را در شرایط جدید تاریخی ، یعنی دورهٔ امپریالیسم بسط و گسترش داد و حزب بلشویک و طبقهٔ کارگر را از نظر ایده‌تولوژیک در مبارزه‌شان بر علیه استیلا ی بورژوازی و کسب قدرت سیاسی مسلح کرد. در نامه‌هایی از دور دست<sup>۱</sup> که بین ۷ و ۱۳ مارس<sup>۲</sup> در سویس نوشته شد ، لنین نیروهای جنبش ، نهاد ، خصوصیات و چشم‌اندازهای رشد انقلاب در روسیه را ارزیابی کرد و هدف انقلاب را تعیین کرد : حرکت به سوی انقلاب سوسیالیستی .

به درخواست دفتر روسی کمیتهٔ مرکزی ، تشکیلات حزب بلشویک برای رشد و توسعهٔ انقلاب دست به ایجاد تحرك و شور در میان توده‌ها زد تا برای مبارزه با ضدانقلاب نیروهای توده‌ای را گرد شوراها جمع کند ، آن‌ها را گرد سرخ و گروه‌های مسلح کارگران را ایجاد کردند و به مبارزهٔ خود برای انتقال زمین از زمین‌داران و اعیان به دهقانان و برای برآوردن خواست‌های دمکراتیک خلق ادامه دادند .

هنگامی که حزب فعالیت خود را علنی ساخت و از خفا درآمد ، رهبری فعالیت‌های روزمره توسط دفتر روسی کمیتهٔ مرکزی (RSDLP(B) انجام می‌شد . کادر رهبری شامل این افراد بود : «ا. ی. یلیزاروا»<sup>۳</sup> ، «ک.س. یرهی‌یف»<sup>۴</sup> ، «م. ی. کالینین»<sup>۵</sup> ، «م. ی. خاخاروف»<sup>۶</sup> ، «و.م. مولوتوف»<sup>۷</sup> ، «م. س. اولمینسکی»<sup>۸</sup> ، «ک. ی. شوتکو»<sup>۹</sup> ، «ک.م. شود - چیکف»<sup>۱۰</sup> ، «ا. ژ. شلیاپنیکف»<sup>۱۱</sup> ، «ی. د. استاسوفا»<sup>۱۲</sup> ، «م. ی. اولیانووا»<sup>۱۳</sup> ، «و. ن. زالزسکی»<sup>۱۴</sup> ، «پ. ا. زالوتسکی»<sup>۱۵</sup> . در ۲۵ مارس «ژ. ی. بوکی»<sup>۱۶</sup>

1: Letters from Afar.

۲ : ۲۰ و ۲۶ مارس به تاریخ قدیم .

- |                        |                        |
|------------------------|------------------------|
| 3: A. I. Yelizarova.   | 4: K. S. Yeremeyev.    |
| 5: M. I. Kalinin.      | 6: M. I. Khakharov.    |
| 7: V. M. Molotov.      | 8: M. S. Olminsky      |
| 9: K. I. Shutko.       | 10: K. M. Shvedchikov. |
| 11: A. G. Shlyapnikov. | 12: Y. D. Stazova.     |
| 13: M. I. Ulyanova     | 14: V. N. Zalezhsy.    |
| 15: P. A. Zalutsky.    | 16: G. I. Boky.        |



و «م. ک. مورانف»<sup>۱</sup>، عضو دفتر شدند و نیز به «ژ.و. استالین»<sup>۲</sup> نقش مشاورت و حق رأی داده شد .

بعضی از کمیته‌های بلشویک و تنی چند از رهبران حزب خواستار «نظارت توده‌ها» بر اعمال و فعالیت دولت موقت شدند، ولی مسأله انتقال همه قدرت به شوراهای مطرح نشد . در نیمه دوم مارس ، شورای دبیران پرآودا<sup>۳</sup> ، که در آن «ل.ب. کامنف»<sup>۴</sup> و «ژ.و. استالین» بعدها نقش بسیار مهمی ایفا کردند ، از این موضوع جانب‌داری کرد . در حقیقت کامنف موضعی منشویکی به خود گرفت و از سیاست حمایت مشروط بلشویک‌ها از دولت موقت حمایت کرد ، و حتی در ارزیابی‌هایش از جنگ به دفاع از آن برخاست . قبل از ورود لنین ، استالین نیز از تاکتیک فشار شوراهای بردولت موقت حمایت کرد ، هرچند بعدها اشتباه‌اش را پذیرفت . تنها سیاستی که توسط لنین اتخاذ شد توانست حزب بلشویک و طبقه کارگر روسیه را بازمینه‌های علمی و برنامه‌ای دقیق و روشن برای انتقال از یک موقعیت بورژوا - دمکراتیک به یک انقلاب سوسیالیستی مسلح کند .

لنین بعد از سال‌های طولانی در مهاجرت و فائق آمدن بر مشکلات فراوان ، در سوم آوریل ۱۹۱۷ با گروهی از بلشویک‌ها به روسیه بازگشت . کارگران ، سربازان و ملوانان پیروزمندانه و با شور و شعف رهبر انقلاب را در پتروگراد ملاقات کردند . در اولین ساعات صبح روز ۴ آوریل لنین در اجتماعی از بلشویک‌ها - اعضای کنفرانس شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان سراسر روسیه - در کاخ توریدا سخن گفت ، نظریاتی که او ابراز کرد بعدها به عنوان تزه‌های آوریل<sup>۵</sup> شناخته شدند . لنین برای آنان ارزیابی دقیق و روشنی از موقعیت کرد و هدف‌هایی را که باید تعقیب شوند و نیز مسیری را که باید پیموده شود به طور برجسته آشکار ساخت .

1: M. K. Muranov.

2: J. V. Stalin.

3: Pravda.

4: L. B. Kamenev.

5: April Theses.

منشویک‌ها که در طبقه پایین همین ساختمان جلسه‌ای داشتند، نماینده‌ای را نزد لنین فرستادند و از او تقاضا کردند تا برای‌شان سخن گوید. اجتماع بلشویک‌ها تصمیم گرفت که لنین گزارش خود را مجدداً در اجتماع مشترک از نمایندگان بلشویک و منشویک تکرار کند .

نمایندگان در تالار اصلی کاخ توریدا گرد آمدند . لنین ابتدا تزهایش درباره جنگ را ارائه داد . او بر سه موضوع اصلی تأکید کرد: ۱. مختصه امپریالیستی ادامه شرکت روسیه در جنگ ، حتی بعد از آن که حکومت خود کامه واستبداد سرنگون شده است .

۲. پایان دادن به جنگ و دست‌یابی به یک صلح واقعی و دمکراتیک از طریق اجبار حکومت ممکن نیست بلکه فقط از طریق سقوط سرمایه‌داری امکان پذیر است .

۳. ضرورت مبارزه ، به شکل انقلابی - تدافعی .

تصادفی نبود که مسأله جنگ و جنگ تدافعی به‌عنوان اولین مسأله مطرح شد . لنین یک هفته بعد از نطق خویش در کاخ توریدا نوشت :

«آن‌ها که خود را به این خواست محدود می‌کنند که دولت‌های بورژوا باید صلح را برقرار کنند یا خواست خلق‌ها برای صلح را تحقق بخشند ، و غیره ... در حقیقت به‌دام اصلاحات افتاده‌اند ، چراکه از نظر عینی ، مسأله جنگ تنها به‌طریقی انقلابی قابل حل است .»<sup>۱</sup>

و سپس تأکید می‌کند :

«هیچ‌امکانی برای پایان دادن به جنگ از طریق صلحی دمکراتیک یا غیر اضطراری و یا تسکین مردم به‌خاطر بارسنگین پرداخت بیلیون‌ها پولی که برای منافع سرمایه‌دارها - که از این جنگ

۱: مجموعه آثار لنین ، جلد ۲۴ ، صفحه ۸۵ .

منافع و سود بسیار برده‌اند - پرداخت شده وجود ندارد ، همه  
این‌ها از طریق انقلاب پرولتاریا ممکن است .<sup>۱</sup>  
لنین در دومین تز خود اظهار داشت که ویژگی خاص موقعیت  
کنونی این است که کشور «در حال گذار از اولین مرحله انقلاب - که  
به خاطر عدم آگاهی طبقاتی و عدم کارآیی کافی پرولتاریا ، قدرت به دست  
بورژوازی افتاده - به دومین مرحله آن است که قدرت باید به دست  
پرولتاریا و فقیرترین قشرهای دهقانان بیافتد .<sup>۲</sup> لنین در تشریح این  
موقعیت در نوشته‌های بعدی خود شرح می‌دهد :

«دیکتاتوری انقلابی - دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان اکنون  
کاملاً نزدیک است ... ما دو جریان به شدت اصیل ، تازه و  
بی سابقه را در کنار هم ، خودبه خودی و به هم آمیخته داریم ،  
هم حکومت بورژوازی (دولت‌های لفوف و گوجکوف) و هم  
دیکتاتوری انقلابی - دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان را ، که  
داوطلبانه قدرت را به بورژوازی واگذار و خود را ضمیمه‌ای  
از بورژوازی کرده است .<sup>۳</sup>»

لنین با برشمردن نمونه‌های برجسته دوران انتقالی - رعایت  
حداکثر حقوق قانونی شناخته شده در روسیه ، به کار نبردن خشونت  
بر علیه توده‌ها و اعتماد بی چون و چرا و بی دلیل توده‌ها به دولت بورژوا-  
خواست که از هر گونه حمایتی از دولت موقت خودداری شود ، و ساختگی  
و دروغین بودن کلیه قول‌های دولت را برملا ساخت (تز سوم) و توده‌ها  
را با این واقعیت آشنا ساخت که شوراها تنها شکل ممکن و احتمالی  
ایجاد یک دولت انقلابی می‌تواند باشد (تز چهارم) .  
با عمومیت دادن نظریه‌اش درباره شوراها ، به مشابه تنها شکل و

۲: همان‌جا ، ص ۲۲ .

۱: مجموعه آثار لنین ، جلد ۲۴ ، ص ۸۰ .

۳: همان‌جا ، صفحات ۴۶-۴۵ .

نمونه ممکن و آماده ایجاد يك دولت پرولتاریا ، لنین در تزه‌های خود گامی در جهت آموزش مارکسیستی ایجاد دولت در دیکتاتوری پرولتاریا به جلو برداشت :

«نه يك جمهوری پارلمانی - جمهوری پارلمانی در مقابل شورای نمایندگان کارگران و دهقانان يك گام به عقب خواهد بود - بلکه يك جمهوری از شوراهای نمایندگان کارگران ، زحمت-کشان کشاورزی و دهقانان سراسر کشور ، از بالا تا پایین.»<sup>۱</sup>

«تزه‌های آوریل» لزوم صبر، بردباری و استقامت برای «کار توضیحی در جهت نیازهای عملی توده‌ها»<sup>۲</sup> را مؤکد می‌کند .

شعار اصلی در این حیطة سیاسی - «همه قدرت‌ها از آن‌شورها» - امکان تغییر وضعیت و محدودگانگی قدرت در کشور را به طریق مسالمت آمیز ایجاد کرد . انتقاد از اشتباه‌های شورها ، اصلاح ترکیب اعضا در طی انتخاب مجدد ، به تدریج به تغییر در سیاست آن‌ها و ماهیت آن‌ها به عنوان واحدهای قدرت منجر خواهد شد . آن‌ها می‌توانند از ارگان‌های دیکتاتوری انقلابی - دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان به ارگان‌های دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان فقیر بدل شوند ، یعنی تنها ارگان‌هایی که برای برآوردن نیازهای مردم زحمت‌کش به قدر کافی قدرتمندند . اگر دولت موقت از حمایت توده‌ها محروم شود ناگزیر به تفویض قدرت به دولتی متشکل از شوره‌های انقلابی جدید خواهد بود .

لنین برای رد کردن خرده‌گیری‌های بعضی از جزم‌گرایان که می‌گفتند بلشویک‌ها با برافراشتن این شعار خواسته خود برای بدل کردن جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی را نفی کرده‌اند اظهار داشت :

«اما اولین جنگ داخلی در روسیه به پایان خود نزدیک می‌شود،

۱: مجموعه آثار لنین ، جلد ۲۴ ، ص ۲۳ .

۲: مجموعه آثار لنین ، جلد ۲۴ ، ص ۴۹ .

و ما اکنون به سوی جنگ دومی پیش می‌رویم - جنگ بین امپریالیسم و خلق‌های مسلح. در این دوره انتقالی، تالظه‌ای که قدرت و نیروی تسلیحاتی در دست‌های سربازان است، تا جایی که میلیوکوف و گوچکوف هنوز به خشونت دست نزده‌اند، این جنگ داخلی، تا آن‌جا که به ما مربوط می‌شود، به یک تبلیغ طولانی، آرام، پر حوصله و صلح طلب طبقاتی بدل می‌شود.<sup>۱</sup>

ومی‌افزاید:

«باید بتوان دیدگاه مارکسیسم را دریافت که می‌گوید تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی باید بر شرایط عینی استوار باشد و نه شرایطی ذهنی. برای مدت زمانی ما این شعار را کنار می‌گذاریم، اما تنها برای مدتی. این سربازان و کارگران هستند که اکنون اسلحه‌ها را در اختیار دارند، و نه سرمایه‌دارها. پس تا لحظه‌ای که دولت (موقت) جنگ را شروع نکرده است، تبلیغات ما با آرامش همراه خواهد بود.<sup>۲</sup>»

ششمین، هفتمین و هشتمین تزه‌های لنین به اقدامات حزب بلشویک در زمینه روابط اقتصادی اختصاص دارند: برنامه اصلاحات ارضی، تکیه و ارزش و تأکید بر نقش شوراهای نمایندگان کارگران کشاورزی، مصادره همه مستغلات زمین‌ها، ملی کردن همه زمین‌ها و در اختیار گذاشتن آن‌ها در دست شوراهای محلی نمایندگان دهقانان و کارگران کشاورزی، نیاز به ادغام همه بانک‌ها در یک بانک ملی منحصر و بازسازی کنترلی بر اقدامات این بانک به وسیله شورای نمایندگان کارگران، و کنترل بر تولیدات اجتماعی و توزیع فرآورده‌ها توسط

۱: مجموعه آثار لنین، جلد ۲۴، صفحات ۲۳۷-۲۳۶.

۲: همان‌جا، همان صفحات.

شوراهای نمایندگان کارگران. اما این «هنوز به منزله سوسیالیسم نیست، بلکه گامی به سوی سوسیالیسم است.»<sup>۱</sup> این عبارات لنین در «یادداشت‌هایی در باره تاکتیک»<sup>۲</sup> است.

نهمین و دهمین تزهای لنین به اقدامات درون حزبی اختصاص دارند (برگزاری فوری يك کنگره حزبی، تغییر برنامه حزب برای ارائه يك برنامه حداقل فوری، در نظر گرفتن جنگ با امپریالیسم و امپریالیست‌ها، تشریح و توضیح برخورد حزب با وضع دولت و تقاضای برقراری يك «کشور کمون»، تغییر نام حزب به حزب کمونیست به جای حزب سوسیال دمکراتیک، چراکه رهبران احزاب سوسیال دمکرات در سراسر جهان به سوسیالیسم خیانت کرده‌اند) و مسأله «بین‌الملل».

لنین گزارش خود را آغاز کرد. ابتدا همه در نهایت آرامش به سخنانش گوش می‌دادند، اما هرچه در تشریح و برجسته کردن خطوط اصلی برنامه‌اش برای نیل به انقلاب سوسیالیستی پیش می‌رفت، نغمه‌های اعتراض منشویک‌ها بلندتر می‌شد. آن‌ها که به امید آشتی دادن بین بلشویک‌ها و منشویک‌ها و اتحاد آنان در يك حزب واحد به جلسه آمده بودند هر يك از این اعتراض‌ها را به منزله ضربه‌ای می‌دانستند و چنین می‌پنداشتند که اعتراض‌ها، بعضی از نمایندگان بلشویک را که چندان آگاهی و تمایلی به آشتی نداشتند نگران و عصبانی می‌کند. باید افزود که تزهای لنین کوچک‌ترین اشاره‌ای به هیچ‌يك از رئوس برنامه منشویک‌ها نداشت.

یکی از کسانی که در جلسه حضور داشت «پی. پ. گلدنبرگ»<sup>۳</sup>، که در زمان جنگ، از بلشویک‌ها جدا شده و به منشویک‌ها پیوسته بود، چنین پنداشت که مقصود لنین از جنگ داخلی، برافراشتن لوای جنگ

۱: مجموعه آثار لنین، جلد ۲۴، ص ۵۳.

2: Letters on Tactics.

3: I. P. Goldenberg.

بین گروه‌های دمکراتیک انقلابی است. «جی.وی. پلخانف»<sup>۱</sup> در روزنامه «وحدت»<sup>۲</sup>، تزه‌های لنین را «مزخرفات» خواند.

اما سیربعدی روی دادها نشان داد که حق با لنین بود، هم در داوری‌اش از سیاست خارجی دولت موقت و ویژگی ادامه شرکت روسیه در جنگ دوم، و هم در تشریح وظایف و اقدامات پرولتاریای انقلابی در موقعیت آن زمان.

در ۱۸ آوریل<sup>۳</sup> ۱۹۱۷، مردم انقلابی برای اولین بار، به طور علنی، روز وحدت بین‌المللی کارگران را جشن گرفتند. هزاران نفر تظاهرکننده با حمل شعارها و نوشته‌های پارچه‌ای و فریاد «زنده باد برادری ملت‌ها!»، «صلح بدون غرامت و ضمايم»، «کارگران جهان، متحد شوید!» در خیابان‌ها به راه‌پیمایی پرداختند.

در همان روز، دولت موقت بیانیه‌ای درباره سیاست خارجی‌اش منتشر کرد. میلیوکف یادداشتی برای دولت‌های متفق فرستاد و خاطر نشان ساخت که در جست‌وجوی راهی برای ترغیب مردم روسیه به ادامه جنگ تا نیل به پیروزی قطعی است. در همان حال، مطبوعات بورژوا، طی مقالاتی، تیغ تیز افترا و بدگویی را متوجه بلشویک‌ها کردند. لنین این اتهامات را یک طغیان ضد انقلابی نامید، که هدف آن تحریک توده‌ها به انفجار و تهاجم و استفاده از توده‌ها به عنوان بهانه و وسیله برای از هم پاشیدن شوراها و فشار به احزاب انقلابی، و در درجه اول بلشویک‌ها است.

۲۰ آوریل، یعنی روزی که متن یادداشت تحریک‌آمیز در روزنامه‌ها منتشر شد، آپارتمان محل اقامت وزیر جنگ، گوچکوف، محل گرد-هم‌آئی فرمانده جدید ستاد ارتش، «آلکسیف»<sup>۴</sup>، فرمانده حوزه نظامی

1: G. V. Plekhanov.

2: Yedinstvo.

۳: اول ماه مه. به تاریخ جدید.

4: Alexeyev.

پتروگراد «ژنرال کورنیلوف»<sup>۱</sup> و فرمانده ناوگان دریای سیاه «دریادار کولچاک»<sup>۲</sup> بود. آن‌ها درباره‌امکان انجام اقدامات حاد، در موقع لزوم، برای برقراری «نظم» مذاکره کردند. بعد از این ملاقات، آلکسیف برای سازمان دادن ارتش جهت اقدام نظامی، در موقع لزوم و در جهت حمایت ازدولت به محل ستاد رفت.

به مجرد انتشار یادداشت روزنامه‌ها، میتینگ‌های اعتراض بر علیه سیاست خارجی دولت موقت در کارخانه‌ها و سربازخانه‌های پایتخت آغاز شد. تا بعد از ظهر روز ۲۰ آوریل، تظاهرات توده‌ای عظیمی از کارگران و سربازان آغاز و خیلی زود گسترده شد. تظاهرکنندگان باشعار «مرگ بر میلیوکف» راه‌پیمایی می‌کردند. در اولین ساعات صبح و سپس طی ساعات بعد روز ۲۱ آوریل، تظاهرات توده‌ای و میتینگ‌هایی از سربازان و کارگران شکل گرفت. موج اعتراض می‌رفت تا تمام ایالت و ارتش را فراگیرد. در همان حال، طرف‌داران دولت موقت تظاهراتی برای حمایت ازدولت تشکیل دادند، و دولت موقت، که خود سوگند خورده بود تا در مقابل مردم و بر علیه آنان از نیروی نظامی و اسلحه استفاده نکند، علاقه‌مند بود تا با استفاده از نیروی نظامی «آشوب‌گران» (عنوانی که دولت به تظاهرکنندگان می‌داد) را متفرق کند، اما قادر به چنین اقدامی نبود. کورنیلوف به واحدهای توپخانه و سربازان دستور داد تا به سوی تظاهرکنندگان آتش به‌گشایند. اما سربازان از اطاعت فرمان سرباز زدند و اظهار کردند که بدون تصویب شورای نمایندگان کارگران و سربازان این دستور قابل اجرا نیست.

شورای پتروگراد این فرصت را داشت تا قدرت را از طرق مسالمت آمیز در دست بگیرد، اما اکثریت منشویک‌ها و اس-آرها در شورا باعث شد تا شورا نتواند در مقابل فشار دولت ایستادگی کند. کمیته اجرایی شورای

1: General Kornilov.

2: Admiral Kolchak.



پتروگراد از «توضیح» دولت موقت که هیچ تعهدی نیز در آن وجود نداشت و تنها ابراز تأسفی بود - راضی شد و از هیچ اقدامی برای فرونشاندن جنبش اعتراض در پایتخت و کشور کوتاهی نکرد. اما در عین حال، ضد انقلاب نیز آزمون تازه‌ای از قدرت را تدارک می‌دید. روز ۲۱ آوریل، به مقام‌های قضایی دستور داده شد تا درباره تیراندازی به تظاهرکنندگان از سوی طرف‌داران لنین تحقیقاتی را آغاز کنند. روز ۲۲ آوریل، کورنیلوف دستوری صادر کرد، و به بهانه تهدید پتروگراد از سوی قوای آلمان، تشکیل و بسیج واحدهای نظامی ذخیره جهت «دفاع از آزادی‌های مدنی، مقابله و درهم شکستن دشمن در صورت نزدیک شدن آنان به پایتخت» را اعلام داشت. این گونه بود که کوشش کورنیلوف برای تدارک يك کودتای نظامی به خاطر بیداری توده‌های مردم انقلابی خنثی شد. همان روز، در دیدار نمایندگان پادگان پتروگراد، تصمیم گرفته شد که پادگان را تنها به شورای پتروگراد تسلیم کنند، و نیز شورای منطقه «وایبورگ»<sup>۱</sup> تقاضا کرد که کمیته مرکزی درباره دستور کورنیلوف مبنی بر تیراندازی به سوی تظاهرکنندگان «میدان قصر» تحقیق کند. به خاطر همین فشارها، رهبران شورای پتروگراد ناگزیر شدند تا خواستار کنترل دستورات، فرامین و تصمیم‌های کورنیلوف توسط نمایندگان خود شوند.

کوشش دولت موقت برای توسل به ارتش نیز کاملاً شکست خورد. آلکسیف حتی تا این حد قدرت نداشت که چند واحد قابل اعتماد برای حمله به پتروگراد بیابد، و نیز آن قدر قدرت نداشت که بتواند حتی حمایت اخلاقی سایر ژنرال‌های ارتش را نسبت به دولت جلب کند. این جا بود که گوچکوف به حیلۀ نهایی، یعنی يك استعفای نمایشی، با این بهانه که اقدام او اعتراضی است به خاطر عدم امکان برقراری نظم و انضباط

1: Vyborg.

در ارتش متوسل شد . گوچکوف روی ایجاد يك بحران در دولت حساب می کرد ، و امیدوار بود که بعد از ایجاد بحران ، با کمک همدستان و سایر ژنرال ها قدرت دولت را مستحکم کند . میلیوکف ، شتاب زده به ستاد رفت ، با این اندیشه که آلکسیف را تحت نفوذ خود درآورده اورا وادارد تا درباره تصمیم قبلی اش مبنی بر به تأخیر انداختن حمله به جبهه آلمان تجدیدنظر کند . او چنین می اندیشید که به حرکت درآوردن فوری ارتش التفات و توجه متفقین را مجدداً جلب و بهترین وسیله برای «عادی کردن وضعیت کشور، به ویژه در پایتخت» خواهد بود . ولی ارتش نمی توانست حمله کند . در عین حال مذاکرات پشت پرده میلیوکف با مقام های آلمانی در مارس و آوریل در استکهلم نیز به نتیجه نرسید . سه روز بعد از استعفای گوچکوف ، میلیوکف به او تاسی کرد .

چنین بود اولین بحران سیاسی که در انفجار و اغتشاش غیرقابل مهار و ناگهانی روزهای ۲۰ و ۲۱ آوریل انعکاس یافت . این رخداد از نارضایتی افزاینده و شدید توده ها از سیاست بورژوازی دولت موقت ناشی می شد . مثل همیشه عکس العمل منشویک ها و اس-آرها این بود که در ابتدا بلشویک ها و نیز کادتها را خودرأی و متمرّد و افراطی خواندند ، آن ها معتقد بودند که بلشویک ها می خواهند آب را گل آلود کنند و از موقعیت بهره برداری کنند ، و سپس ، حتی تا آن حد پیش رفتند که بلشویک ها را به تیراندازی به سوی مردم در محله «نیوسکی»<sup>۱</sup> متهم کردند (برایشان مهم نبود که این اتهام تا چه حد تو خالی است) - جالب این جاست که همین اس-آرها و منشویک ها ، هنگامی که جنبش به مسیر خود ادامه می دهد ، آن چنان به ستایش از جنبش پرداختند که در روزنامه رسمی و مشترك خود «ایزوستیا»<sup>۲</sup> نوشتند : «این جنبش مردمی بود که میلیوکف و دیگر امپریالیست ها را از سر راه برداشت .»

1: Nevesky.

2: Izvestiya.

در ۵ ماه مه ، «ی. تسره‌تلی»<sup>۱</sup> و «م. سکوبلف»<sup>۲</sup> از منشویک‌ها و «و. چرنف»<sup>۳</sup> از اس-آرها به‌هیئت دولت راه‌یافتند . «م. ترشچنکو»<sup>۴</sup> وزیر امور خارجه شد و «آ. کرنسکی» به‌سمت وزیر جنگ و نیروی دریایی تعیین شد . رهبران اس-آر و منشویک با ورود به‌دولت موقعیت خود را مستحکم‌تر کردند . بحران خاتمه یافت ، اما همان‌گونه‌که لنین در این باره متذکر شد :

«دلایل ایجاد بحران هنوز به‌قوت خود باقی است ، و بازگشت چنین بحران‌هایی اجتناب‌ناپذیر است.»<sup>۵</sup>

در تصمیم اتخاذ شده توسط کمیته مرکزی (RSDLP(B) که توسط لنین نوشته و در صبح روز ۲۲ آوریل<sup>۶</sup> اعلام شد چنین آمده است :

« بی‌کفایتی سازمان و تشکیلات حزب ما و ترکیب نیروهای پرولتاریا در این بحران به‌وضوح اثبات و آشکار شد .»<sup>۷</sup>

لنین شعارهای اصلی و بنیانی و خواست‌های عملی آن لحظه تاریخی را چنین تعیین کرد :

۱. تشریح سیاست و راه و روش پرولتاریا برای پایان دادن به جنگ .

۲. انتقاد از سیاست‌های خرده بورژوازی دولت و اعتماد و سازش این دولت با سرمایه‌دارها .

۳. تبلیغ و ایجاد شور و هیجان میان گروه‌های مختلف در هر قشر ، هر کارخانه ، و به‌ویژه میان توده‌های عقب‌افتاده ، کارگران غیرماهر... به این خاطر که بورژوازی در روزهای بحران به‌ویژه به آن‌ها تکیه کرد .

۴. مهم‌تر از همه - سازمان دهی پرولتاریا .

1: I. Tsereteli.

2: M. Skobelev.

3: V. Chernov.

4: M. Tereshchenko.

۶: مجموعه آثار لنین ، جلد ۲۴ ، ص ۲۱۰.

۵: ۵ مه به تاریخ جدید .

۷: همان‌جا ، ص ۲۴۱.

در ۲۴ آوریل ، هفتمین کنفرانس ( آوریل ) RSDLP(B) سراسر روسیه آغاز شد . لنین به‌عنوان رییس کنفرانس برگزیده شد . او در گزارش خود ، علاوه بر تشریح موقعیت کنونی ، بر بازبینی و بررسی برنامه حزب و مسأله اصلاحات ارضی تأکید کرد . او در این گزارش‌ها به مسایل و سئوالات اصلی و گوناگون درباره استراتژی و تاکتیک حزب در طی دوران گذار انقلاب بورژوا - دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی جواب گفت . کنفرانس ، راهنمایی‌های ارائه شده توسط لنین را به‌عنوان خطوط اصلی برنامه حزب تعیین و اعلام کرد .

موضع قاطع ، روشن و دقیق بلشویک‌ها توجه و علاقه توده‌ها را جلب کرد . مردم بیش‌تری به عقاید و افکار لنین روی آوردند ، چرا که دریافتند حق با لنین است و حل بسیاری از مشکلات آن‌ها با مسأله انتقال کلیه قدرت‌های دولتی به شوراهای در ارتباط است .

لنین نوشت ، در روسیه سرمایه‌دارها نمی‌توانند در مقابل شوراهای نمایندگان کارگران ، سربازان و دهقانان مقاومت کنند .<sup>۱</sup>

و در حقیقت ، هنگامی که در ماه مه ، شورای کرونشتات<sup>۲</sup> قدرت را به دست گرفت ، هیچ‌کس را یارای دخالت و مقاومت نبود . در ۲۷ مه شورای نمایندگان کارگران و سربازان کرونشتات ، در بیانیه‌ای خطاب به مردم پتروگراد و سراسر روسیه ، بعد از رد کلیه اتهامات مبنی بر ایجاد آشوب و هرج و مرج ، در نهایت قدرت و قاطعیت آشکارا اعلام داشت :  
« چه دروغ بی‌معنایی ، چه تهمت شرم‌آوری ! این‌جا ، در کرونشتات ، ما هرج و مرج نیاورده‌ایم بلکه نظم و انضباط محکم و انقلابی برقرار کرده‌ایم . شورای نمایندگان کارگران و سربازان ماهمه قدرت را در اختیار خود گرفته و در کلیه مسایل

۱: مجموعه آثار لنین ، جلد ۲۵ ، ص ۵۵ .

2: Kronstadt.

منطقه کرونشئات با قدرت تمام اعمال نظر می کند .»

در انتخابات مجدد ماه‌های مه و ژوئن ، بلشویک‌ها نقش حساس‌تری در بعضی از شوراها یافتند . در شورای حومه واسیلیوسکی اوستروف<sup>۱</sup> . و در شورای حومه و شورای اول شهر پتروگراد و پایتخت ، بلشویک‌ها رئیس کمیته‌های مرکزی شدند . در شورای نمایندگان کارگران مسکو ، ۲۳۰ کرسی از ۷۰۰ کرسی به بلشویک‌ها و طرف‌دارانشان رسید و شش شورا از ۱۰ شورای شهر مسکو زیر نفوذ بلشویک‌ها قرار گرفت . بلشویک‌ها کنترل بخش‌های کارگری شوراها<sup>۲</sup> ساراتف<sup>۲</sup> ، یکاترینبورگ<sup>۳</sup> و سایزران<sup>۴</sup> را به دست گرفتند .

اما اکثریت سازشکار شوراها همچنان از سیاست دولت موقت حمایت می کردند . اس-آرها و منشویک‌های شورای پتروگراد رویدادهای ماه مه کرونشئات را «شکستی در دمکراسی انقلابی و نتیجه تسلط عناصر هرج و مرج طلب» خواندند . بلشویک‌ها ، به هر حال ، در هر موقعیتی شعار «همه قدرت‌ها در اختیار شوراها» را رسمی دادند و از آن سرسختانه حمایت می کردند . در همان حال ، بلشویک‌ها کارگران و سربازان را به اعمال فشار به شوراها برای تغییر در سیاست‌شان و عدم اعتماد به دولت موقت و نیز انتخابات مجدد نمایندگان فرا خواندند . لنین در « دستورالعمل‌هایی برای نمایندگان کارگران کارخانه و سربازان هنگ‌های عضو شورای نمایندگان کارگران و دهقانان»<sup>۵</sup> که به سال ۱۹۱۷ نوشت ، تأکید می کند که نمایندگان جدید باید کاملاً مخالف جنگ امپریالیستی باشند و باید از دولت روسیه بخواهند که هرچه زودتر برقراری صلح را در همه کشورهای در حال جنگ پیشنهاد کرده ، از برقراری آزادی همه خلق‌هایی که تحت

1: Vasilyevsky Ostrov.

2: Saratov.

3: Yekaterinburg.

4: Syzran.

5: "Instruction to the Factory and Regimental Deputies to the Soviet of Workers' and Soldiers' Deputies".

ستم و سرکوب قرار گرفته‌اند یا حقوق اساسی‌شان پایمال شده حمایت کند .

مدت‌ها بود که مردم صلح ، زمین ونان را انتظار می‌کشیدند اما از میان همه احزاب ، تنها حزب بلشویک بود که سرسختانه برای رسیدن به این خواسته‌های مردمی پافشاری می‌کرد . نارضایتی از سیاست دولت موقت و از سیاست سازشکارانه منشویک‌ها و اس-آرها مردم میان‌توده‌ها فزونی می‌گرفت . زحمت‌کشان مردم بیش‌تر از پیش با بلشویک‌ها هم‌صدا می‌شدند . شعار «همه قدرت‌ها از آن شوراهاست» کم‌کم همه‌جا را فرا می‌گرفت .

سازشکارها نیز به فعالیت افتادند . در تابستان ۱۹۱۷ ، شعار «راه صلح از میان سنگرهای دشمن می‌گذرد» به اصطلاح ، سوسیالیست‌های دولت موقت و نمایندگان بورژوازی را متحد کرد . دولت مسأله «قرضه برای آزادی» را به شکل بیانیه‌ای صادر کرد . همه‌جا این اعلامیه دیده می‌شد . رهبران سازشکار شورای پتروگراد هم به‌سهم خود در این اقدام شرکت کردند و نوشتند : «به‌خاطر نجات انقلاب ، ما امروز همه را به فوریت فرا می‌خوانیم : شهروندان ، از قرضه حمایت کنید . » و کرنسکی ، وزیر جنگ و نیروی دریایی خواست که : «شهروندان سرمایه‌دار... در خزانه‌های خود را بگشایید و به‌خاطر احتیاجات روسیه آزاد همکاری کنید .»

طبعاً سرمایه‌دارها شتابی در خرید این اوراق جدید به‌خرج ندادند . آن‌ها که در مورد نرخ بهره و وام و بازگشت پول به دولت موقت شك داشتند تقاضای سیاست سخت‌گیرانه‌تری کردند . در عین حال ، کارگران و دهقانان دریافتند که نوکران وزارت‌خانه‌ها چه‌گونه و به‌چه‌شتابی خواستار ادامه جنگ نفرت‌انگیز امپریالیستی هستند . شکاف بین دولت موقت و مردم هر روز از روز پیش عمیق‌تر می‌شد .

مسأله قدرت ، یکی از مسائل بنیادی و اساسی اولین کنگره شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان سراسر روسیه بود که در روز ۳ ژوئن افتتاح شد . در این کنگره ، ۸۲۲ نماینده حق رأی داشتند و ۲۶۸ نماینده نیز دارای رأی مشورتی بودند . از این عده ، ۷۷۷ نفر نمایندگان احزاب بدین شکل تقسیم می شدند . ۱۰۵ نفر از بلشویک ها ، ۲۸۵ نفر از اس - آر ها و ۲۴۸ نفر از منشویک ها و بقیه به سازمان ها و گروه های کوچک تر گوناگون وابسته بودند .

منشویک ها و اس - آر ها احساس کردند که بر اوضاع حاکم اند . آن ها فکر انتقال قدرت به شوراهارا رد کردند . رهبر منشویک ها ، « ی . ج . تسرتلی » ، به کنگره اطمینان داد که در این لحظه هیچ حزب سیاسی در روسیه وجود ندارد که بگوید : « قدرت را به ما بدهید ، ماجایتان را می گیریم ، شما خوش آمدید . »

تسرتلی با صدایی بلند و مصرانه در تالار شلوغ و پر سرو صدای فریاد زد : « چنین حزبی در سراسر روسیه وجود ندارد . »

لنین ، مصمم و محکم از جای خود برخاست و در حالی که حرف او را قطع می کرد گفت : « چنین حزبی هست . »

لنین خطاب به کنگره اظهار داشت : « می گویند چنین حزب سیاسی که آمادگی خود را برای در دست گرفتن قدرت اعلام کند ، در روسیه وجود ندارد . من جواب می دهم چرا ، هست . هیچ حزب واقعی نمی تواند خواست در دست گرفتن قدرت را رد و نفی کند و حزب ما قطعاً و مطمئناً رد نمی کند . حزب ما آماده است تا تمامی قدرت را در همین لحظه به دست گیرد . »

سپس لنین ، موضع قاطع و شجاعانه بلشویک ها را با سیاست غیر اصولی ، متظاهرانه و محافظه کار منشویک ها مقایسه کرد . بسیاری از نمایندگان حاضر در کنگره ، لنین را تنها از مقالات پراز تهمت و افترای

روزنامه‌های بورژوازی و وابسته به منشویک‌ها و اس-آرها می‌شناختند. اینک این نمایندگان به شنیدن سخنان رهبر بلشویک‌ها علاقه‌مند بودند. آن‌ها علاقه‌مند بودند که خطوط اصلی و دیدگاه‌های حزب بلشویک را از زبان خود لنین، که این همه سازشکاران به‌وی طعنه می‌زدند، بشنوند. رؤسای کنگره برای مقابله با چنین علاقه‌ای به نظریات لنین باخنده و استهزاء برخورد می‌کردند.

لنین جواب داد: شما می‌توانید هر قدر دوست دارید بخندید، اما اگر آقای وزیر، ما و یک حزب دست راستی را در مقابل این سؤال قرار دهد، جوابی مناسب دریافت خواهد کرد... به ما اعتماد کنید تا ما برنامه خود را اعلام کنیم. این برنامه در کنفرانس ما، در ۲۹ آوریل ارائه شد و بدبختانه تاکنون، به منزله یک راه‌نما و خط کلی به آن توجهی نشده است. چنین به نظر می‌رسد که این برنامه باید به‌طور علنی ارائه و طرح شود.<sup>۱</sup>

و سپس لنین، با اصطلاحات و کلماتی قابل فهم برای عموم به طرح خطوط اصلی و تصمیمات اساسی و کلی کنفرانس آوریل حزب بلشویک پرداخت. هر چه پیش‌تر می‌رفت، حالت و فضای جلسه و روحیه نمایندگان - به ویژه روحیه سربازان - تغییر می‌کرد. آن‌ها با اشتیاق تمام، به نظرات لنین درباره جنگ غارتگری که دولت آن را ادامه می‌داد و نیز به نظریاتش درباره صلح گوش می‌دادند. لنین، گام به گام، فضای دروغ و افترای حاکم برجسته را به کنار زد و برنامه‌ای متوازن و متعادل و بسیار اصولی ارائه داد.

وقت اختصاص داده شده به لنین سرآمد. صدایی از ردیف‌های جلو در فضا طنین انداخت: «به‌او وقت بیش‌تری ندهید.» ناگهان غوغا و هیاهویی باورنکردنی سراسر تالار را در خود گرفت. اعتراض و تقاضا از

۱: مجموعه آثار لنین، جلد ۲۵، ص ۲۰.



هر سو بلند شد که باید به لنین وقت بیش‌تری داده شود . صدای کف‌زدن و هل‌هل تالار را فراگرفت و هر دم بیش‌تر می‌شد . شورای ریاست جلسه ، تحت فشار نمایندگان مجبور شد تا وقت بیش‌تری به لنین اختصاص دهد ، چرا که گروه‌های نمایندگان سربازان و کارگران که تحت تأثیر آرامش و اعتماد به نفس لنین قرار گرفته بودند در این باره مصمم بودند .

لنین در میان شادی و هل‌هل این گروه از نمایندگان سخن‌رانی خود را چنین خاتمه داد : « اگر قدرت به پرولتاریای انقلابی منتقل گردد ، مورد حمایت دهقانان فقیر قرار می‌گیرد و این به معنی گذر به یک مرحله مبارزه انقلابی برای صلح در قطعی‌ترین و کم‌خطرترین شکلی است که بشر می‌شناسد ، گذر به مرحله‌ای که در آن قدرت و پیروزی کارگران انقلابی در روسیه و سراسر جهان قطعی خواهد بود .<sup>۱</sup>»

تمام سخن‌رانان بعد از لنین ، که از احزاب سازش‌کار بودند ، و نیز کرنسکی ، چرنف ، اسکوبلف و دیگران ، به انواع طرق ممکن کوشیدند تا با تاریخ جلوه دادن آینده و خطرات موجود در صورت قطع حمایت از دولت موقت ، نمایندگان را به وحشت بیندازند . آن‌ها انقلاب‌را پایان یافته خواندند و گفتند که از نظر ایشان هرگونه صحبتی در باره گسترش آن ، اشتباهی محض است .

دومین سخن‌رانی لنین در کنگره در باره مسأله صلح و جنگ بود . او ضمن انتقاد از عبارات ریاکارانه و شبه انقلابی بیانیه ۱۴ مارس شورای پتروگراد خطاب به خلق‌های جهان ، بخش‌هایی از بیانیه را برای نمایندگان کنگره تکرار کرد که می‌گفت : « با بدل شدن به ابزار سرکوب و تهاجم در دست‌های شاهان ، اعیان و بانک‌دارها مبارزه کنید . » لنین از رهبران اس-آر - منشویک شورا سؤال کرد : « شما می‌گویید « با بدل شدن به ابزاری در دست بانک‌دارها مبارزه کنید » ، اما خود به بانک‌دارهای تان

۱ : مجموعه آثار لنین ، جلد ۲۵ ، صفحه ۲۸ .

اجازه می‌دهید که داخل کابینه شوند، کنار وزیران سوسیالیست بنشینند و بدین وسیله در حقیقت ارزش بیانیه خود را به هیچ‌نمزل داده‌اید، سیاست خود را نفی کرده‌اید.<sup>۱</sup>

لنین در فراز دیگری از همین نطق بار دیگر تأکید کرد که: «شما خود را در موقعیتی از یک رشته تضادهای چاره‌ناپذیر درگیر کرده‌اید... شما از جنگ بر ضد الحاق خاک و از صلح بدون الحاق خاک صحبت می‌کنید، اما در خود روسیه به سیاست الحاق خاک ادامه می‌دهید.»<sup>۲</sup>

این تضاد در تصمیم‌های کنگره نیز کاملاً محسوس بود. قطعنامه از جنگ انتقاد می‌کرد، البته فقط روی کاغذ، اما در عمل به طبقات حاکم اجازه می‌داد تا با دست باز به سیاست خود ادامه دهند. به دولت موقت این حق داده شد تا بنا بر مقتضیات و ملاحظات استراتژیک در جبهه جنگ دست به حمله و تهاجم بزند.

اما نارضایتی از روش و سیاست دولت ائتلافی هر روز بیشتر می‌شد. فشار در پتروگراد به حدی رسید که لزوم برگزاری یک تظاهرات اعتراض آمیز حس می‌شد. کمیته مرکزی حزب بلشویک تصمیم گرفت تا «تظاهراتی آرام و سازمان یافته بر علیه ضد انقلاب سازمان دهد.» چنین قرار شد که تظاهرات روز ۱۰ ژوئن برگزار شود. رهبران منشویک و اس-آر که محبوبیت خود را میان توده‌های مردم از دست رفته می‌دیدند و از افزایش قدرت و نفوذ بلشویک‌ها آگاه شده بودند، از هیچ کاری برای برهم خوردن این مراسم فروگذار نکردند. آن‌ها موفق شدند اولین کنگره شوراهای را وادارند تا تظاهرات را ممنوع اعلام کند. دولت موقت نیز تصمیمی مشابه اتخاذ کرد. بلشویک‌ها تصمیم را پذیرفته، لغو تظاهرات را اعلام کردند. با این همه، لغو تظاهرات مانع کسانی که قصد متهم کردن بلشویک‌ها را داشتند، نشد. جعلیاتی پخش کردند که «بلشویک‌ها

۲: همان‌جا، ص ۲۷.

۱: مجموعه آثار لنین، جلد ۲۵، ص ۳۰.

با يك توطئه نظامی قصد تهدید دست‌آوردهای انقلاب را دارند .<sup>۱</sup> اما حتی برگزارکنندگان کنگره، منشویک‌ها واس-آرها دریافتند که لغو چنین مراسمی از فشار و نارضایی توده‌ها نمی‌کاهد . برای رفع مشکل ، روز ۱۸ ژوئن را به‌عنوان روز تظاهرات تعیین کردند ، آن‌ها حساب می‌کردند که در آن روز قادر خواهند بود متقابلاً تظاهراتی به‌نفع و حمایت از دولت موقت ترتیب دهند . از طرف دیگر دولت موقت در جست‌وجوی راهی برای کاستن از نفوذ و تأثیر روز افزون بلشویک‌ها میان توده‌های مردم ، به‌شتاب سعی کرد تا خود را آمادهٔ دست‌زدن به‌یک حملهٔ بزرگ در جبهه‌کند ، به‌این امید که پیروزی نیروهای روسی باعث تضعیف مخالفان شده، تظاهرات صورت‌حمایت کامل و نامشروط از دولت واحزاب سازشکار بگیرد .

با این‌حال ، هیجدهم ژوئن ، هنگامی که صفوف بی‌پایان تظاهرکنندگان سراسر «میدان مارس»<sup>۱</sup> - جایی که شهدای انقلاب فوریه در آن مدفون بودند - و گذرگاه‌های اطراف آن را پوشاند ، در میان افواج تظاهرکننده حتی يك شعار در حمایت از دولت موقت دیده نمی‌شد . برفراز دریایی از انسان‌ها (حدود نیم‌میلیون نفر در این تظاهرات شرکت داشتند) هزاران پلاکارد با شعارهایی این چنین افراشته بود : « قدرت از آن شوراهاست ! » ، « مرگ بر ۱۰ وزیر سرمایه‌دار ! » ، « نه صلح جداگانه با ویلهلم<sup>۲</sup> و نه توافق‌های پنهانی با سرمایه‌دارهای انگلیسی - فرانسوی ! » « زنده باد کنترل و سازمان‌دهی بر تولید ! » . در میان این شعارها ، شعارهای دال‌برحمایت از دولت موقت ، اصلاً به‌چشم نمی‌خورد .

تظاهرات پتروگراد واکنش‌هایی عظیم در بقیهٔ کشور نیز برانگیخت . در مسکو ، کیف<sup>۳</sup> ، ریگا<sup>۴</sup> ، ایوانووا-وزنسکی<sup>۵</sup> و دیگر شهرها ، کارگران

1: Field of Mars.

2: Wilhelm.

3: Kiev.

4: Riga.

5: Ivanova-Voznesenk.

وسربازان در ۱۸ ژوئن به خیابان‌ها ریختند. تظاهرات گسترش نفوذ و تأثیر حزب بلشویک در میان توده‌ها را نشان داد و در عین حال، محکمی بود برای ارزیابی قدرت افراد و هواداران حزب. لنین خاطر نشان کرد:

«این تظاهرات، در همان چند ساعت اول، تمامی آن حرف‌های تو خالی درباره بلشویک‌های توطئه‌گر را چون مشتی غبار در باد پراکنده ساخت و با وضوحی غیرقابل انکار نشان داد که بیش‌تازان زحمتکش روسیه، پرولتاریای صنعتی پایتخت و اکثریت نیروهای ارتش بر شعارهایی تأکید و تکیه دارد که حزب ما از آن حمایت کرده است.»<sup>۱</sup>

تأثیر تظاهرات عظیم و گسترده بود. لنین اظهار نظر کرد که:

«همان‌طور که خود سوسیال‌رولسیونرها و منشویک‌ها در بعد از ظهر روز ۱۸ ژوئن دریافتند، یک‌دگرگونی سیاسی ایجاد شده، اما این دگرگونی ناشی از آغاز حمله در جبهه نیست.»<sup>۲</sup>

حمله روز ۱۶ ژوئن آغاز شد و در ابتدا با موفقیت تمام پیش رفت. سپس، زیر ضربات شدید نیروهای آلمان که قوای کمکی از جبهه غرب دریافت کرده بود، نیروهای روسیه به سرعت و بدون هیچ‌گونه مقابله جدی عقب‌نشینی آغاز کردند. بین ۱۶ ژوئن و ۶ ژوئیه، یعنی روزی که جبهه روسیه به کلی درهم شکسته شد، ارتش روسیه بیش از ۵۸ هزار نفر از افراد خود را از دست داد. در میان این عده، ۷ هزار کشته و ۳۶ هزار زخمی وجود داشت. تا نیمه ماه ژوئیه، دشمن موفق شد تا نیروهای روسیه را حتی از خطوط اولیه خود نیز عقب بنشانند و گالیسیا<sup>۳</sup> و دوبرویا<sup>۴</sup> را تصرف کند. در نتیجه این ماجراجویی بی‌هوده و بی‌پروای دولت موقت، که با سقوط کامل پایان گرفت، ارتش روسیه ثمرات پیروزی‌های اولیه

۲: همان‌جا، ص ۱۷۰.

۱: مجموعه آثار لنین، جلد ۲۵؛ ص ۱۰۹.

3: Galicia.

4: Dobruja.

خود را که به بهای تلفاتی سنگین طی ۳ سال اول جنگ به دست آورده بود، در مدتی بسیار کوتاه از دست داد. دولت موقت رخ دادها را فاجعه‌ای نامید که برای کشور به بهای «تلفاتی عظیم و از دست رفتن بخش‌هایی از خاک کشور» تمام شده است.

### ۳. بحران ماه ژوئیه و برقراری دیکتاتوری بورژوازی

جناح راست حکومت تصمیم گرفت حتی از شکست نیز منافع برای خود دست‌وپا کند و به دوگانگی قدرت پایان دهد. نمایندگان حزب کادت استعفا کردند. آن‌ها فکر کردند که احزاب سازشکار و میانجی از تنه‌اماندن در حکومت وحشت کرده و به اقداماتی از قبیل خلع سلاح گارد سرخ، انتقال واحدهای انقلابی ارتش از پادگان‌های پایتخت و غیرقانونی کردن حزب بلشویک دست خواهند زد.

اما توده‌های انقلابی چنین نمی‌اندیشیدند. آن‌ها دریافتند که با خروج کادت‌ها از حکومت و عدم توانایی دولت در اجرای مقاصد خود، قدرت به طور مستقیم به دست شوراهای خواهد افتاد.

این عوامل باعث شدند تا روز سوم ژوئیه، تظاهرات گسترده‌ای در شهر پتروگراد برپا شود، تظاهراتی که نزدیک بود به حمله مسلحانه علیه دولت موقت منجر گردد. سومین بحران سیاسی آغاز شده بود، حتی روزنامه «دایلونارودا»<sup>۱</sup> (انگیزه خلق)، ارگان اس-آرها، روز ۶ ژوئیه نوشت که این تظاهرات ریشه‌های عمیق اقتصادی و سیاسی داشت.

بلشویک‌ها قیام را زودرس و نابهنگام دانسته و از توده‌ها خواستند که از شرکت در تظاهرات خودداری کنند. در این هنگام کارگران و سربازان مستقر در پایتخت می‌توانستند قدرت را به دست بگیرند اما مسلماً قادر

1: Dyelo Naroda.

نبودند آن را حفظ کنند : بحران همه جانبه در کشور هنوز پخته نشده بود و اکثر کارگران هنوز از منشویک‌ها و اس-آرها پیروی می‌کردند . روز ۴ ژوئیه ، لنین از بالکن ساختمان کمیته مرکزی حزب برای ملوانان سخنرانی کرد و از آن‌ها دعوت کرد تا خون‌سردی خود را حفظ کرده ، در عین حال مراقب و آماده باشند .

بیش از پانصد هزار نفر به تظاهرات پیوسته بودند . آن‌ها خواهان به قدرت رسیدن شوراهای بودند . رهبری اس-آر - منشویک شوراهای مطلقاً نمی‌توانست در این مورد اقدامی صورت دهد ، فقط استفاده از اسلحه را برای حکومت جهت مقابله با تظاهرکنندگان منع کرد . با این همه ، تیراندازی نیروهای دولتی به سوی مردم در روز ۴ ژوئیه ، پایان مرحله غیرمسلحانه قیام بود . کمیته اجرایی شوراهای در مخالفت با مردم و اعلام خلع سلاح کارگران ، سربازان و ملوانان نه تنها از حکومت حمایت کرد بلکه قدرتی بیش از پیش به دولت بخشید . دوگانگی قدرت نیز به پاهای خود رسید . ضد انقلاب پیش روی می‌کرد . سومین بحران سیاسی ، به علت خیانت رهبران اس-آر ، منشویک شوراهای باعث روی کار آمدن یک پارچه بورژوازی شد . لنین با جمع بندی بحران‌های سیاسی بهار و تابستان ۱۹۱۷ نوشت :

«علت مشترک ، مبداء مشترک و ریشه مشترک سه بحران سیاسی فوق‌آشکار است ... آنچه در هر سه مورد مشابه است نارضایتی عمومی و خشم توده‌ها در قبال بورژوازی و حکومت آن‌هاست .»<sup>۱</sup> به علاوه ، وجه مشترک دیگر این سه بحران ظهور تاریخی شیوه جدیدی از تظاهرات انقلابی و ظهور همزمان انقلاب و ضدانقلاب و فرسایش عوامل واسطه‌ای و ظهور فوری عوامل پرولتاریا و بورژوا بود . لنین ، این پدیده‌ها را به «چیزی مسلماً بیش از تظاهرات ، اما کم‌تر از انقلاب» تعبیر

۱ : مجموعه آثار لنین ، جلد ۲۵ ، ص ۱۷۱ .

کرده است<sup>۱</sup>. به عقیده لنین، عوامل مهم در این بحران‌ها عبارت بودند از: خشم و خروش توده‌ها، ظهور و نمود نارضایتی‌ها از اولین بحران در آوریل، سازمان‌دهی بهتر تظاهرات در طی دومین بحران در ماه ژوئن، بحران فیصله نیافته و یک تغییر اساسی در تاریخ انقلاب، یعنی ایجاد یک دیکتاتوری نظامی - ضدانقلابی در سومین بحران در ماه ژوئیه.

دولت موقت با شدت هرچه بیشتر تر به سرکوبی بلشویک‌ها پرداخت. روزنامه‌های پرآودا، «سولدا تسکایا پرآودا»<sup>۲</sup> (حقیقت سربازان) و دیگر نشریات بلشویک‌ها تعطیل شدند. نشریه «ترود»<sup>۳</sup> (کار) که از پول کارگران احداث شده بود نابود گردید. واحدهای نظامی که به عقیده حکومت، «در اثر میکرب‌های بلشویسم مسموم شده بودند» به جبهه اعزام شدند. واحدهای مسلح کارگری هم خلع سلاح شدند. در این حال، جست‌وجو و دستگیری‌ها آغاز شد. روز هفتم ژوئیه حکم دستگیری لنین صادر شد. مطبوعات حمله گسترده خود را بر علیه بلشویک‌ها آغاز کردند.

در این هنگام بود که لنین خاطر نشان ساخت توطئه‌هایی در دست اجراست تا اعضای حزب بلشویک را هم چون ژنرال فرانسوی، دریفوس<sup>۴</sup> - که در اواخر دهه ۱۸۹۰ توسط محافل سلطنت طلب ارتش فرانسه جاسوس خوانده شد - به جاسوسی متهم کنند. او با عصبانیت خاطر نشان می‌کند که «قضیه دریفوس در حال تکرار است و سیل دروغ و تهمت‌ها به خاطر رقابت‌های شدید سیاسی جاری است»<sup>۵</sup>.

بلشویک‌ها به زیرزمین پناه بردند. لنین که به طور دائم تحت آزار حکومت قرار داشت، روز نهم ژوئیه، به طور مخفی به سواحل دریاچه رازلیف<sup>۶</sup> رفت که چندان از پتروگراد دور نبود. او در آنجا یازده مقاله،

۱: مجموعه آثار لنین، جلد ۲۵، ص ۱۶۱.

2: Soldatskaya Pravda.

3: Trud.

4: Dreyfus.

۵: مجموعه آثار لنین، جلد ۲۵، ص ۱۶۷.

6: Razliv.

جدا از نامه‌ها و تفسیر گونه‌های کوتاه ، نوشت و روی «دولت و انقلاب»<sup>۱</sup> کار کرد . در اوایل ماه اوت مخفیانه به فنلاند رفت و در دهکدهٔ بالکالا<sup>۲</sup> مخفی شد، او در آنجا با خانوادهٔ يك کارگر فنلاندی به نام «پاروی یاینن»<sup>۳</sup> زندگی می‌کرد ، ولی با پتروگراد در تماس دائم بود .

در همین روزها ، ضد انقلاب تلاش می‌کرد تا به رؤیاهای اختیار و حکومت مطلق خود جاههٔ عمل بپوشاند . ژنرال کورنیلف ، با عنوان سرفرماندهی عالی ارتش روسیه، به بت نیروهای ارتجاعی بدل شد. هدف کورنیلف تأسیس يك دیکتاتوری نظامی بود .

دولت موقت بر تمام آنچه فرماندهی عالی در صدد مقدمه‌چینی‌اش بود آگاهی داشت . اما وقتی روز ۲۷ اوت ، کورنیلف نیروهایش را به سوی پتروگراد عزیمت داد، کرنسکی که لفوف را به معاونت نخست وزیری گمارده بود از ترس این که مردم او را نیز جزو نیروهای شورشی بدانند ، خود را از ژنرال ، که شورشی می‌نامیدش ، جدا کرد . کرنسکی و کورنیلف ، دو نامزد دیکتاتوری ، با جملات یکسان یکدیگر را دشمن خلق معرفی کردند . برای درك واقعیت رویدادها بهتر است به روزنامهٔ ارتجاعی «اوبشچییه دایلو»<sup>۴</sup> (انگیزه مشترک) رجوع کنیم. از خلال نوشته‌های این روزنامه می‌توان دریافت که اصلاً «مسألهٔ» توطئه کورنیلف « مطرح نبود ، بلکه مسئلهٔ اصلی و مهم «عدم توافق کرنسکی و کورنیلف» برای کسب قدرت بود . هیچ کدام آن‌ها حمایت مردم ، مردمی که این همه در لفظ به آن‌ها تکیه می‌کردند ، رانداشتند . بر آن‌ها آشکار شده بود که مردم از بلشویک‌ها حمایت می‌کنند .

تقاضای حزب از کارگران و سربازان مبنی بر این که دفاع از انقلاب بر عهده و وظیفهٔ آن‌هاست با واکنش پر شور و شغف مردم مواجه شد .

1: "The State and Revolution".

3: Parviainen.

2: Jalkala.

4: Obscheye Dyelo.



بلشویک‌ها نه تنها مردم را به مقابله با کورنیلف فراخواندند ، بلکه توانستند چهره اصلی کرنسکی را که همان هدف‌ها و برنامه‌های ضدانقلابی کورنیلف را دنبال می‌کرد به مردم نشان دهند .

به‌خاطر آگاهی‌ورشد سیاسی مردم، مبارزه با دسیسه‌های کورنیلف تنها چندروز به‌طول انجامید . تهمت‌ها خاتمه یافت . بلشویک‌ها ، چه در مناطق مرکزی و چه دردهات ، توانستند موضعی مسلط در سازمان‌های توده‌ای و پرولتری کسب کنند . مبارزه سخت بر علیه ضد انقلاب نه‌تنها توطئه و دسیسه‌چینی را متوقف ساخت ، بلکه خود عامل مهمی در زمینه سازی برای انقلاب سوسیالیستی بود .

پیروزی موقتی وزودگذر ضدانقلاب بعد از رویدادهای ژوئیه ، نه‌تنها نتوانست رشد حزب بلشویک را متوقف سازد بلکه سبب شد تا کارگران و دهقانان ، گروه‌گروه به‌حزب بپیوندند . تعداد اعضای حزب از ماه آوریل تا این زمان ۳ برابر و تعداد سازمان‌های حزب بیش از ۲ برابر شده بود . حزب به‌ویژه در مراکز صنعتی رشد سریعی داشت. برای مثال ، تعداد اعضای تشکیلات پتروگراد ، در فاصله آوریل تا ژوئن، از شانزده‌هزار نفر به سی و شش هزار نفر بالغ شد ، در همین مدت ، تعداد اعضای تشکیلات مسکو از هفت به پانزده هزار نفر افزایش داشت . در مراکز صنعتی کشور ، تا آخر ژوئیه ، حدود پنجاه هزار بلشویک وجود داشتند ، در اورال<sup>۱</sup> این تعداد به بیست و پنج هزار و در حوزة دن به شانزده هزار نفر بالغ می‌شد . در همین دوره تعداد اعضای حزب به دو بیست و چهل هزار نفر رسید .

ششمین کنگرة حزب بلشویک نیز بین روزهای ۲۶ ژوئیه و ۳ اوت ، به شکل نیمه قانونی در پتروگراد برپا شد . اگر چه لنین در این کنگره

1: Urals.

حضور نداشت، اما کنگره بر اساس برنامه‌های تاکتیکی اورهبری می‌شد. هم او بود که تحلیل‌های اصلی و گزارشی در زمینه موقعت سیاسی را برای کمیته مرکزی حزب نوشت. در این کنگره، لنین به‌طور افتخاری به ریاست کنگره انتخاب شده بود.

کنگره تاکتیک‌های حزب را برای اوضاع و شرایط بعد از ژوئیه، بر اساس تعالیم لنین بنانهاد. از آن‌جا که دیگر به‌هیچ‌وجه امید نمی‌رفت که انقلاب‌گذار مسالمت‌آمیز خود را طی کند، کنگره تصمیم گرفت که مطابق نظرات لنین، موقتاً شعار «تمام قدرت به دست شوراهای» را کنار بگذارد. البته این بدان معنی نبود که بلشویک‌ها از مبارزه برای کنترل شوراهای کنار کشیده باشند، بلکه هدف اصلی، شوراهای سازشکار بودند که با دولت موقت همکاری می‌کردند، کنگره از تمام بلشویک‌ها خواست که در شوراهای باقی بمانند و تلاش کنند تا اکثریت را کسب کنند.

کنگره نیز در تصمیم‌هایش قیام مسلحانه برای سرنگونی بورژوازی را مطرح کرد. در یکی از مواد صادره می‌خوانیم:

«در حال حاضر، انتقال آرام و مسالمت‌آمیز به دست شوراهای غیرممکن است، چون فعلاً قدرت در دست بورژوازی ضدانقلاب است. شعار مناسب... تنها می‌تواند نابودی کامل دیکتاتوری ضد انقلابی بورژوازی باشد.»

جنبه مشخص خط مشی سیاسی بلشویک‌ها در سال ۱۹۱۷ این بود که شیوه‌های صلح‌آمیز و غیر صلح‌آمیز مبارزه برای نیل به سوسیالیسم جدا از یکدیگر نیستند. حزب کاملاً آماده بود که بر اساس شرایط عینی یکی را جایگزین دیگری کند. در آن دوره دوگانگی قدرت، وقتی لنین «تزه‌های آوریل» را ارائه کرد - یعنی اولین برنامه کامل در تاریخ جنبش‌های انقلابی که گذار مسالمت‌آمیز به سوی انقلاب سوسیالیستی را مطرح می‌کرد - هیچ طبقه‌ای در روسیه وجود نداشت که فکر مسلح شدن مردم و شوراهای

را بپذیرد و تحمل کند. برنامه‌گذار مسالمت‌آمیز شامل انتقال کامل قدرت به شوراهای می‌شد که می‌توانست طبقه کارگر و دهقان فقیر را تحت لوای سوسیالیسم متحد کند و باعث شود که قدرت شوراهای در دست هواداران لنین بیفتد. تصمیمات کنگره ششم که خاطر نشان ساخت بعد از بحران ژوئیه انقلاب دیگر نمی‌تواند صلح‌آمیز ادامه یابد، حزب را به سوی شیوه جدیدی از مبارزه رهنمون شد. ولی این نیز لنین را از تلاش دیگری در ماه سپتامبر، وقتی باز هم شرایط برای گذار مسالمت‌آمیز آماده شده بود باز نداشت.

روز اول سپتامبر؛ وقتی سرانجام روسیه اعلام جمهوری کرد، خبر رسید که شورایی تحت سرپرستی کرنسکی تأسیس شده است. یکی از علل این واقعه، عدم پذیرش منشویک‌ها و اس-آرها برای شرکت در دولتی جدید با حضور کادتها بود. آنها از این می‌ترسیدند که اعتماد مردم نسبت به خود را بیش از پیش از دست خواهند داد، اعتمادی که در پی حوادث ژوئیه شدیداً لطمه دیده بود.

برای چند روز موقعیتی یگانه و استثنایی به وجود آمد، لنین خاطر نشان کرد که انقلاب در حال تجربه «چرخشی ناگهانی و اساسی» است. بار دیگر موقعیت نادر و مناسبی جهت پیش‌برد صلح‌آمیز انقلاب فراهم آمد. بلشویک‌ها آماده بودند با احزابی که در آن زمان اکثریت شوراهای را در دست داشتند به توافق برسند. بلشویک‌ها پیشنهاد کردند که منشویک‌ها و اس-آرها حکومتی تشکیل دهند و مسئولیت شوراهای را بپذیرند. شوراهای هم متقابلاً قدرت محلی را به دست بگیرند. بلشویک‌ها بدون هیچ‌گونه ادعایی برای شرکت در حکومت آماده بودند تا از انتقال فوری قدرت به دست پرولتاریا و دهقانان فقیر صرف‌نظر کنند و شیوه‌های انقلابی مبارزه برای دست‌یابی به این خواست‌ها را نیز کنار بگذارند. شرایطی که بلشویک‌ها

۱: مجموعه آثار لنین، جلد ۳۴، ص ۳۰۶.

برای این مصالحه قراردادند تشکیل فوری مجلس مؤسسان با شرط آزادی شرکت همگان در آن بود .

به عقیدهٔ لنین آزادی شرکت در مجلس مؤسسان و فراهم آمدن زمینهٔ دمکراسی و انجام انتخابات مجدد در شوراهای و به کار افتادن آنها خود می‌توانست ضامن ادامهٔ صلح‌آمیز انقلاب باشد و احتمال برخورد بین شوراهای را نیز کاهش دهد .

لنین تمام این نکات را در مقاله‌ای در همان روز اول سپتامبر نوشت . این مقاله که «دربارهٔ سازش»<sup>۱</sup> عنوان داشت قرار بود در روزنامه «رابوچی پوت»<sup>۲</sup> («راه کارگر») چاپ شود . این روزنامه یکی از چند نشریه‌ای بود که بعد از توقیف پراودا منتشر شد . اما از آن جا که لنین به طور مخفیانه و دور از پتروگراد زندگی می‌کرد، این مقاله در همان روز به دست دبیران روزنامه نرسید . لنین دو روز بعد در یادداشتی الحاقی به مقاله خطاب به دبیران روزنامه نوشت :

«بعد از این که روزنامه‌های شنبه و امروز (یکشنبه) را خواندم به خود گفتم شاید برای پیشنهاد یک سازش حالا دیر شده باشد... بله ، با بررسی تمام شواهد ، درمی‌یابم که فرصت گذار مسالمت آمیز سپری شده است .»<sup>۳</sup>

حکومت در آن روزها باردیگر حالتی خصمانه در برابر توده‌های انقلابی به خود گرفته بود و منشویک‌ها و اس-آرها بار دیگر در برابر آن تسلیم شده بودند و بار دیگر بحرانی همه‌گیر سر می‌رسید . بحرانی که شرایط عینی را برای یک قیام مسلحانه آماده می‌کرد . لنین ریشه‌های این بحران را در وضع نابه‌سامان اقتصادی می‌دید و مبارزهٔ رهایی‌بخش ملی نیز هر لحظه با شدت بیشتری ادامه می‌یافت ، ارتش نیز از کنترل

1: "On Compromises."

2: Rabochy Put.

۳: مجموعه آثار لنین ، جلد ۳۴ ، ص ۳۱۰ .

دولت خارج شده بود .

تا پائیز ۱۹۱۷ ، اقتصاد کشور به ورشکستگی نزدیک شد ، روبل ارزش خود را از دست داده و قیمت ها به طرزی سرسام آور بالا رفته بودند . پرداخت مالیات های سنگین هم باری بردوش مردم بود و چون در حمل و نقل نیز اختلالاتی ایجاد شده بود میزان تولید و عرضه فرآورده های صنعتی نزولی چشم گیر داشتند و قحطی بی داد می کرد . قیام نه تنها کارگرانی را که در اعتصابات متفرقه و جسته و گریخته شرکت کرده بودند بلکه دهقانان را نیز که اعتراض شان هیچ گاه جنبه قیام مسلحانه به خود نگرفته بود بسیج کرد . لنین در این زمینه نوشت :

« اگر در يك کشور دهقانی ، پس از گذشت ۷ ماه از جمهوری دمکراتیک ، وقایع منجر به يك قیام دهقانی شوند مسلم است که انقلاب گسترشی همه گیر داشته است و احتمال برخوردی شدید می رود و به علاوه ، نیروهای ضد انقلابی نیز از حد خود فراتر رفته اند . »<sup>۱</sup>

سربازانی که رفته بودند تا قیام دهقانان را سرکوب کنند اکثر آدر کنار دهقانان جای می گرفتند و از خواست های آنها حمایت می کردند . ارتش از اطاعت از دولت و این که عامل فشار و خشونت باشد سرباز زد . از سوی دیگر ، اخباری حاکی از رشد سازمان دهی و فعالیت های سیاسی هواداران امپراتوری سابق روسیه هم به گوش می رسید : در منطقه اوکراین<sup>۲</sup> دهقانان به آشوب ها و تعرضاتی دست زده بودند ، در بلوروسی<sup>۳</sup> و مناطق بالتیک<sup>۴</sup> و همچنین در سمیرچنسک<sup>۵</sup> و تورقازی<sup>۶</sup> نیز آشوب هایی برخاسته بود ، در شمال قفقاز نیز شورش آغاز شده بود و در فنلاند نیز مردم خواهان ضمانت استقلال ملی فنلاند بودند .

۱. مجموعه آثار لنین ، جلد ۲۴ ، ص ۳۱۰ .

2: Ukraine.

3: Byelorussia.

4: Baltic.

5: Semirechensk.

6: Turgaisk.

رشد آگاهی کارگران ، سربازان و دهقانان را می شد در خروج آن‌ها از احزاب خرده بورژوا و پیوستن‌شان به بلشویک‌ها دید . در شوراهای نیز بلشویک‌ها اکثریت را به دست می آوردند . تا اوایل سپتامبر ترکیب و سیاست بخش عظیمی از شوراهای - به ویژه در پتروگراد و مسکو - تغییر کرده بود و چون بلشویک‌ها در این شوراهای اکثریت داشتند توانستند شوراهای را به ارگان‌های مبارزاتی توده‌ها بدل سازند .

لنین در جمع بندی و تحلیل این وقایع به این نتیجه رسید که لازم است هر چه زودتر آمادگی یک قیام مسلحانه را کسب کرد . او نوشت :

«ما حمایت اکثریت طبقه پیش‌تاز انقلاب و پیش‌تاز خلق را با خود داریم و آن‌ها قادرند توده‌ها را به خود جلب کنند . ما حمایت اکثر مردم را با خود داریم .»<sup>۱</sup>

حزب ، همزمان با گسترش انقلاب توانسته بود اهداف جریان‌های انقلابی متفاوت را به یکدیگر نزدیک کرده به شعار و هدف مشترکی تبدیل کند : جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر برای سرنگونی بورژوازی ، نبرد انقلابی دهقانی علیه مالکان ، جنبش آزادی بخش ملی برای برابری خلق‌ها ، تقاضای همه جانبه برای صلح و پایان بخشیدن به جنگ امپریالیستی .

شرایط زمانی ضرور برای انقلاب نیز فراهم آمده بود . «طبقه بالا» دیگر نمی‌توانست چون گذشته حکومت کند و «طبقه پائین» نیز به عدم امکان زندگی به شیوه گذشته آگاهی یافته بود .

لنین در روز دوازدهم سپتامبر نوشت : «بلشویک‌ها باید قدرت را به دست بگیرند» و در بیست و نهم سپتامبر اخطار کرد : «بحران به حد کمال و پختگی خود رسیده است : آینده انقلاب روسیه به خطر افتاده است .» و در روز اول اکتبر تکرار کرد که «صبر و انتظار خیانت به انقلاب است .»<sup>۲</sup>

۲: همان جا ، صفحات ۸۲ و ۱۹ .

۱: مجموعه آثار لنین ، جلد ۲۶ ، ص ۲۴ .

#### ۴. آمادگی برای قیام مسلحانه

یک روز گرفته آغاز اکتبر ۱۹۱۷ دومرد از ایستگاه اودلنایا<sup>۱</sup> به سوی پتروگراد به راه افتادند. این دو، لنین و اینورایا<sup>۲</sup>، رابط او با کمیته مرکزی (B) RSDLP بود. لنین قیافه خود را کاملاً تغییر داده بود. آن‌ها سفری مخاطره‌آمیز را که از وایبورگ آغاز شده بود به پایان رسانده بودند. آن‌ها ابتدا با قطار تا ایستگاه رایولا<sup>۳</sup> رفتند، آنجا سوار واگن زغال سنگ قطار ۲۹۳ شدند که «ج. ی. یالاوا»<sup>۴</sup>، یکی از آشنایان لنین راننده‌اش بود. یالاوا، لنین و رایا را به مرکز انقلاب آورد. لنین به آپارتمان «م. و. فوفانوفا»<sup>۵</sup> (شماره ۱۹۲، خیابان سردوبولسکایا<sup>۶</sup>) که برای او آماده شده بود رفت. این آخرین پناهگاه مخفی رهبر بلشویک‌ها بود.

لنین در مقاله‌ای کوتاه تحت عنوان «اندرزیک ناظر»<sup>۷</sup> در روز ۱۸ اکتبر چنین نوشت:

«انتقال قدرت به شوراهای در حال حاضر به مفهوم قیام مسلحانه است. . . . در مبارزه مسلحانه در این شرایط انکار شعار اصلی بلشویسم، تمام قدرت به دست شوراهای، و به طور کلی، رد انترناسیونالیسم انقلابی پرولتاریا است»<sup>۸</sup>.

لنین در همان روز «نامه به رفقای بلشویک شرکت کننده در کنگره شوراهای ناحیه شمالی»<sup>۹</sup> را نوشت و در این نامه تأکید کرده: «شرایط طوری است که هرگونه تأخیر، نتایجی وخیم در برخواهد داشت. . . و ما که ماه‌هاست مردم را به انقلاب و

1: Udelnaya                      2: Eino Rahja                      3: Raivola  
4: G. E. Jalava                      5: M.V. Fofanova                      6: Serdobolskaya Street  
7: «Advice of an Onlooker»

۸: مجموعه آثار لنین، جلد ۲۶، ص ۱۷۹

9: Letter to the Bolshevik Camerades Attending the Congress of Soviets...

رد سازشکاری فرا می‌خوانیم اگر تأخیر کنیم ، مقصّر خواهیم بود ، چون نتوانسته‌ایم در آستانه انقلاب اصلی آن‌ها را راهنمایی کنیم ، حال آن که مردم اعتماد خود را نسبت به ما ثابت کرده‌اند<sup>۱</sup> .

نهمین روز دهم اکتبر ، در يك نشست کمیته مرکزی حزب شرکت کرد . « و . ن . یا کوولوا<sup>۲</sup> » از اعضای حزب از سال ۱۹۰۴ ، از این نشست چنین می‌گوید :

« در همان زمانی که ما از جلسه عمومی دهم اکتبر کمیته مرکزی آگاه شدیم ، از مسکو « ج . ی . لوموف<sup>۳</sup> » انتخاب شد ، حال آن که من نامزد بودم . از آن جا که همواره کار زیاد بود ، نمی‌توانستم در جلسات شرکت کنم . این بار ، دبیر کمیته مرکزی ، « یا . م . اسوردلوف<sup>۴</sup> » تلگرافی برای لوموف فرستاد و از او خواست تا هر چه زودتر خود را برای شرکت در جلسه برساند و مرا نیز به عنوان منشی کمیته منطقه احضار کرد . این تلگراف سبب شد که ما دریا بیم تصمیم قاطع گرفته خواهد شد . اگر حافظه‌ام اشتباه نکند ، ما روز دهم اکتبر وارد پتروگراد شدیم و سوردلوف به ما گفت که پلنوم قرار است فقط روی يك و فقط يك مسأله تصمیم‌گیری کند : آیا حزب می‌باید رهبری يك قیام مسلحانه را در آینده‌ای نزدیک به دست گیرد . او همچنین به ما گفت که ولادیمیر ایلیچ (لنین) ، که اخیراً مخفیانه از فنلاند وارد کشور شده است نیز در جلسه حضور خواهد داشت . ولادیمیر ایلیچ وقتی به جلسه آمد که همه حضور داشتند . قیافه او کاملاً تغییر کرده بود ،

۱: مجموعه آثار لنین ، جلد ۲۶ ، ص ۱۸۵ و ۱۸۲ .

2: V.N. Yakovleva

3: G.I. Lemov

4: Ya, M. Sverdlov



صورتش را تمیز اصلاح کرده بود و کلاه گیس به سر داشت .  
به محض ورود لنین ، جلسه آغاز شد . لنین به طور خلاصه  
گزارشی از اوضاع روز به دست داد و مسایل را طبقه بندی  
کرد و آن گاه پیشنهاد کرد که گزارش دبیر کمیته مرکزی در  
مورد اطلاعاتی که کمیته مرکزی از وضع توده ها و امور رسمی  
جاری کسب کرده است خوانده شود... بالاخر . در اواخر شب  
(با دو رأی مخالف از جانب زینوویف و کامنف) حزب تصمیم  
گرفت که بهتر است در آینده نزدیک قیام مسلحانه را آغاز  
کند . «

کمیته مرکزی در این مرحله يك «دفتر سیاسی» (پولیت بورو) به  
رهبری لنین تشکیل داد تا رهبری سیاسی قیام را به عهده بگیرد . در  
قطع نامه مبارزه مسلحانه آمده بود :

« از آن جا که قیام مسلحانه غیر قابل اجتناب است و زمان  
کاملاً برای این قیام مناسب است کمیته مرکزی از تمام سازمان های  
وابسته می خواهد که در يك جهت حرکت کنند و تمام مشکلات  
عملی را بررسی کرده و (کنگره شوراهای ایالت های شمالی ،  
خروج نیروها از پتروگراد، واکنش هواداران مان در مسکو،  
مینسک<sup>۱</sup> و غیره ...) از این نقطه نظر تصمیم های خود را اتخاذ  
کنند<sup>۲</sup> . «

قطع نامه کمیته مرکزی فعالیت های عملی حزب را در آن روزهای  
بحرانی و حاد معین کرد . کنگره شوراهای کارگران و سربازان ایالات  
شمالی از یازدهم تا سیزدهم اکتبر در پتروگراد به رهبری بلشویک ها برپا  
شد . روز چهاردهم اکتبر کادر رهبری کمیته مرکزی و اجرایی شوراهای

1: Minsk

۲: مجموعه آثار لنین، جلد ۲۶، ص. ۱۹۰.

نمایندگان کارگران و سربازان انتخاب شد و بلشویک‌ها اکثریت قاطع را در آن کسب کردند، روز شانزدهم اکتبر کنگره شوراهای ناحیه ولگا<sup>۱</sup> قطع نامه‌ای منتشر کرد و خواهان انتقال قدرت به شوراهای شد. در همان روز کنگره شوراهای ایالت ولادیمیر<sup>۲</sup> یک کمیته اجرایی بلشویک انتخاب کرد. بین روزهای ۱۶ تا ۲۴ اکتبر اولین کنگره شوراهای سراسری سیبری در ایرکوتسک<sup>۳</sup> برپا شد. این کنگره قطع نامه‌ای مبنی بر انتقال قدرت به شوراهای سراسری ارسال کرد و برای اولین بار کمیته اجرایی مرکزی شوراهای سیبری انتخاب شد. روز هفدهم اکتبر کنفرانس منطقه‌ای کارگران و سربازان شمال غرب در کیف<sup>۴</sup> برپا شد و قطع نامه‌ای در مورد انتقال قدرت به شوراهای سراسری تصویب کرد.

تغییر در ترکیب و سیاست اکثریت قریب به اتفاق شوراهای و تبدیل آن‌ها به ارگان‌های مبارز توده‌ای زمینه‌های عینی را برای حزب بلشویک فراهم ساخت تا بار دیگر شعار «قدرت به دست شوراهای» را مطرح کند. اما این شعار، این بار، معنای متفاوتی داشت و فضای آن تغییر کرده بود: قبل از ژوئیه، این شعار نوعی گسترش صلح‌آمیز انقلاب را تبلیغ می‌کرد، اما این بار شعاری برای قیام بود.

دولت موقت سعی کرد تا با اعمال فشار بر علیه شوراهایی که اینک کاملاً تحت کنترل بلشویک‌ها در آمده بودند اقدام کند، و به این منظور روز نوزدهم اکتبر سعی کرد تا شورای کالوگا<sup>۵</sup> را با حمایت و کمک سربازان نابود و شورا را منحل کند اما پادگان متمایل به بلشویک‌های کالوگا از این اقدام سرباز زد. در همان ایام «آ.ی. کونووالوف»<sup>۶</sup>، یکی از وزرای دولت موقت علناً اعلام کرد که حکومت یک نیروی منظم با تعداد کافی افراد ترتیب داده است تا «توطئه‌های احتمالی را در نطفه

1: Volga

2: Vladimir

3: Irkutsk

4: Kiev

5: Kaluga

6: A.I.Kononov

خفه کند». رهبران نظامی ارتش مستقر در پتروگراد در گزارش‌های خود به معاون نخست‌وزیر قاطعانه اعلام کردند که تمام گزارش‌ها مبنی بر عدم اطاعت پادگان پتروگراد دروغ و بی‌اساس است. با این همه، روزنامه «دیه‌ن»<sup>۱</sup> (روز)، روز هفدهم اکتبر تأکید کرد «با این همه می‌توان نتیجه گرفت که حکومت با نگرانی تمام منتظر حرکت آینده بلشویک‌هاست.» تهیه مقدمات و آمادگی برای آغاز قیام به مراحل نهایی خود رسید. کمیته اجرایی شورای پتروگراد برای اجرای رهنمودهای کمیته مرکزی در جهت ایجاد یک کادر رهبری قانونی برای قیام مسلحانه تصمیم گرفت تا کمیته نظامی انقلابی (آ. آر. ام. سی) را تشکیل دهد. در این کمیته نمایندگان شورای پتروگراد، کمیته مرکزی نیروی دریایی بالتیک، کمیته منطقه‌ای ارتش، کارگران و نیروی دریایی فنلاند، سازمان نظامی کمیته مرکزی (B) RSDLP، کمیته‌های کارخانه‌ها و اتحادیه‌های کارگری و غیره حضور داشتند.

روز پانزدهم اکتبر، در یک اجلاس پست درهای بسته کمیته حزب بلشویک پتروگراد «آ. س. بوبنوف»<sup>۲</sup>، از اعضای کمیته مرکزی، مسائلی را در رابطه با آماده شدن برای قیام مسلحانه مطرح ساخت. در شانزدهم اکتبر اجلاس کمیته مرکزی منطقه لس‌نوفسک با حضور نمایندگان از کمیته اجرایی کمیته پتروگراد، سازمان نظامی کمیته مرکزی، شورای پتروگراد، اتحادیه‌های کارگری، کمیته‌های کارخانه‌ها، کارگران راه‌آهن و کمیته منطقه‌ای پتروگراد، به ریاست «م. ی. کالینین» برپا شد. لنین، بعد از خواندن قطع‌نامه کمیته مرکزی که روزدهم اکتبر صادر شده بود تأکید کرد که با تحلیل سیاسی مبارزه طبقاتی در روسیه و موقعیت فعلی اروپا لازم است هرچه زودتر قاطع‌ترین تصمیم و فعال‌ترین سیاست، که نمی‌تواند چیزی جز قیام مسلحانه باشد اتخاذ شود. بار دیگر کامنف

1: Dyen

2: A.S. Bobnov

و زینوویف با لنین مخالفت کردند و کوشیدند موقعیت را طوری مجسم کنند که بلشویک‌ها فعلاً دارای آن چنان نیروی «لازم» برای پیروزی در قیام نیستند و لذا بهتر است تا تشکیل مجلس موسسان صبر کنند. لنین گفت :

«واقعیات نشان می‌دهند که نیروی ما از دشمن قوی‌تر است. برای رد قطع‌نامه کمیته مرکزی باید ثابت شود که سقوط کامل اقتصادی رخ نداده و موقعیت بین‌المللی به پیچیدگی بیش‌تر منجر نخواهد شد. بعضی‌ها می‌ترسند که بلشویک‌ها نخواهند توانست قدرت را به دست گیرند، اما در همین لحظه، بلشویک‌ها بیش‌ترین فرصت را برای کسب قدرت دارند.»<sup>۱</sup>

لنین در این اجلاس سه بار صحبت کرد. «یا. م. اسوردلف» ، «اینورایا» ، «ن. و. کری لنگو»<sup>۲</sup> ، «ف. ی. ژرژینسکی» ، «م. ی. کالینین» و بسیاری دیگر از لنین حمایت کردند. قطع‌نامه کمیته مرکزی با ۱۹ رأی موافق در برابر ۲ رأی مخالف و ۴ رأی ممتنع به تصویب رسید ، تمام سازمان‌های حزب ، تمام کارگران و سربازان فرا خوانده شدند تا در مراحل گام به گام آمادگی برای قیام مسلحانه شرکت کنند و قرار شد کمیته مرکزی و شورای پتروگراد در لحظه مناسب دستور قیام را صادر و اسباب آن را نیز فراهم کند .

کمیته مرکزی در جلسه‌ای دیگر که پشت درهای بسته تشکیل شد ، یک مرکز نظامی انقلابی برای جهت بخشیدن به قیام ایجاد کرد که در آن «آ. س. بوبنف» ، «ف. ی. ژرژینسکی» ، «ژ. و. استالین» ، «یا. م. اسوردلف» و «م. س. اوریتسکی»<sup>۳</sup> شرکت داشتند. قطع‌نامه کمیته مرکزی تصریح می‌کرد که کمیته نظامی انقلابی در شورای پتروگراد

۱: مجموعه آثار لنین، جلد ۲۶، صفحات ۱۹۲-۱۹۳

2: N.V. Krylenko

3: M.S. Uritsky

ادغام شود. در اوایل صبح هجدهم اکتبر، لنین در آپارتمان «د.ا. پاولف»<sup>۱</sup> (شماره ۳۵، خیابان سردوبولسکایا، آپارتمان شماره ۴) با اعضای کمیته نظامی انقلابی و رهبران سازمان نظامی کمیته مرکزی، یعنی «ن. ی. پودویسکی»<sup>۲</sup>، «و. آ. آنتونوف اوسینکو»<sup>۳</sup> و «و. ی. نوسکی» ملاقات کرد. در این جلسه گزارشی در زمینه ایجاد مقدمات برای قیام مسلحانه در پتروگراد به لنین داده شد و او نیز متقابلاً رهنمودهایی در این زمینه ارائه داد. لنین با نمایندگان تشکیلات بلشویک مسکو، «ج. ی. لوموف» و «او. آ. پایاتینتسکی»<sup>۴</sup> صحبت کرد تا بداند اقدامات انجام شده برای آغاز قیام مسلحانه در مسکو چه گونه پیش رفته است. دفتر منطقه‌ای کمیته مرکزی مسکو در روز چهاردهم اکتبر بدون بحث و مذاکره رهنمودهای کمیته مرکزی در زمینه قیام مسلحانه را پذیرفته و به تشکیلات محلی گوشزد کرده بود که «حرکت خود را با حرکت مرکزیت منطبق و همزمان سازند».

در این روزهای حساس و بحرانی آماده شدن برای قیام مسلحانه، زینوویف و کامنف خیانت‌های خود را آشکار کردند. در هجدهم اکتبر روزنامه هوادار منشویک‌ها «نویاژیزن»<sup>۵</sup> (زندگی نو) مقاله‌ای تحت عنوان «کامنف درباره عمل»<sup>۶</sup> منتشر کرد که در آن کامنف از قول خود و زینوویف شدیداً به تصمیم کمیته مرکزی مبنی بر قیام فوری ناختمند. لنین در نامه‌هایی خطاب به اعضای حزب، اخراج فوری این خائنین را درخواست کرد. طبق تصمیم کمیته مرکزی کامنف از عضویت خلع شد، همچنین کمیته مرکزی به آن‌ها دستور داد که علیه تصمیمات کمیته مرکزی و سیاست‌های آنی آن حق هیچ‌گونه اظهار نظری ندارند.

1: D.A. Pavlov

2: N.I. Pöuoisky

3: V.A. Antonov-Ovseyenko

4: O.A. Pyatnitsky

5: Novaya Zhizn

6: "Yu. kamenev on the Action"

آماده شدن عملی برای قیام ادامه داشت . صبح بسیار زود روز بیست و یک اکتبر ، کمیته نظامی انقلابی بازرسانی برای تمام واحدهای پادگان پتروگراد معین کرد . فردای آن روز ، در گردهم آیی نمایندگان کمیته‌های منطقه‌ای پتروگراد از کمیته نظامی انقلابی حمایت شد و نمایندگان خواهان برگزاری دومین جلسه عمومی شوراها و سراسری روسیه شدند . قرار بود که در این گردهم آیی بررسی مجددی در مورد « روز شورای پتروگراد » که ۲۲ اکتبر بود ، به عمل آید و همچنین وضع سربازان و کارگران از نقطه نظر نیرو بار دیگر مورد بررسی قرار گیرد . نتیجه بررسی نیروها رضایت بخش بود . گردهم آیی‌های بسیاری در واحدهای نظامی و کارخانه‌ها صورت گرفتند . « روز شورای پتروگراد » قدرت واقعی بلشویک‌ها را به نمایش گذاشت . روز بیست و سوم اکتبر ، کمیته نظامی انقلابی بازرسانی با مأموریت ویژه را به پایتخت و حومه‌های آن فرستاد . تمام واحدهای نظامی و ملحقات گارد سرخ ( که بیش از ۲۰۰۰۰ نفر بودند ) برای قیام به رهبری کمیته نظامی انقلابی آماده بودند .

## ۵. پیروزی انقلاب سوسیالیستی

حکومت موقت سعی کرد قیام را دفع کند . روز بیست و چهارم اکتبر دانشجویان مدرسه نظام مهم‌ترین نقاط شهر را تصرف کردند . کوشش‌هایی برای تعطیل روزنامه‌های بلشویک «رابوچی پوت» (راه کارگر) و «سولدات» (سرباز) به عمل آمد . دستوراتی برای دستگیری هر چه سریع‌تر بلشویک‌هایی که در تظاهرات ژوئیه شرکت داشتند صادر شد . رهبران نظامیان دستور دادند که فرماندهان کمیته نظامی انقلابی که در واحدهای نظامی نفوذ کرده بودند هر چه زودتر برکنار و محاکمه شوند .

1: Soldat

فرماندار نظامی پتروگراد يك فرمان فوری بر قطع تلفن های شورادا و اشغال پل ها صادر کرد تا رابطه کارگران حومه های شهر با مرکز قطع شود .

لنین در این مورد در « نامه ای به اعضای کمیته مرکزی » نوشت:

« در واقع اینک به طور مطلق آشکار شده است که تأخیر در

شروع قیام مصیبت بار خواهد بود. »<sup>۱</sup>

وگفت که باید اعضای حکومت موقت را هر چه زودتر دستگیر کرده و قدرت را به دست گرفت . او آخر شب بیست و چهار اکتبر به طور غیرقانونی به انستیتوی اسمولنی<sup>۲</sup> (مقر شورای پتروگراد) رفت و رهبری قیام را که در مراحل آغازین خود بود شخصاً به دست گرفت .

ساعت ۲۵٫۱ دقیقه صبح روز بیست و پنج اکتبر گروهی از ملوانان ، سربازان گارد سرخ و سربازان ارتش ، اداره مرکزی پست را اشغال کردند . ساعت ۲ صبح سربازانی از هنگ «اسمائیلوف»<sup>۳</sup> و ملوانان ایستگاه بالتیک و گروهی دیگر از سربازان گردان ذخیره «سپر»<sup>۴</sup> ایستگاه « نیکولایف »<sup>۵</sup> را تصرف کردند . در همان زمان ، یکی از فرماندهان کمیته نظامی انقلابی به کارخانه برق شهر رفت . کمیته کارخانه برق ، که وظیفه حفاظت از سرمایه مردم را به عهده داشت ، اعلام همبستگی کرد و برق ساختمان های دولتی قطع شد .

ساعت ۳ صبح ، نماینده هنگ ذخیره گارد ککسگولم<sup>۶</sup> از مرکز تلفن درخواست کرد تا خط تلفن حکومت موقت و ساختمان های فرماندهان ارتش قطع شود . وقتی رئیس مرکز تلفن از این کار سرباز زد ، سربازان هنگ ساختمان را اشغال و تلفن ها را قطع کردند .

۱: مجموعه آثار لنین ، جلد ۲۶ ، ص ۲۳۴ .

2: Smolny

3: Izmailov

4: Sapper

5: Nikolayev

6: Keksgolm

ساعت ۳:۳۰ صبح ، رزم‌ناو «اورورا»<sup>۱</sup>، در نزدیکی پل نیکولایف لنگر انداخت . به دستور کمیته نظامی انقلابی پتروگراد ، عزیمت هشت هزار نفر از ملوانان از «هلسینگفور»<sup>۲</sup>، «کرونشئات» و «رول»<sup>۳</sup> به سوی پایتخت آغاز شد .

حدود ساعت ۶ صبح ، ملوانان ، سربازان و افراد گارد سرخ ساختمان بانک کشوری و ادارات روزنامه‌ها را اشغال کردند . يك ساعت بعد هم پل قصر اشغال شد . این امر سبب شد تا ناوشکن‌هایی که از هلسینگفور راه افتاده بودند بتوانند به «نوا»<sup>۴</sup>، وارد شوند و در برابر کاخ زمستانی موضع بگیرند .

به این ترتیب ، در صبح بیست و پنج اکتبر ، تقریباً تمام شهر ، به جز مناطقی در اطراف میدان‌های کاخ و «سنت ایزاک»<sup>۵</sup> در دست نیروهای انقلابی بود . در این موقع که نیروهای انقلابی کنترل مهم‌ترین نقاط استراتژیک را در دست داشتند، لنین به نام کمیته نظامی انقلابی خطابه‌ای تحت عنوان «به شهروندان روسیه!»<sup>۶</sup> نوشت که در ساعت ۱۰ صبح توسط کمیته نظامی انقلابی پخش شد .  
در این خطابه آمده بود که :

« دولت موقت خلع شده است و قدرت اینک در دست کمیته نظامی انقلابی ، نمایندگان شورای کارگران و سربازان پتروگراد قرار دارد که پرولتاریای پتروگراد و پادگان‌ها را رهبری می‌کند.»<sup>۷</sup>

و در قسمت دیگری از خطابه گفته شده بود :

« علت اصلی قیام توده‌ها که برقراری فوری صلح، لغو زمین‌داری

1: Aurora

2: Helsingfor

3: Revel

4: Neva

5: St. Isaac

6: "To the Citizens of Russia"

۷: مجموعه آثار لنین، جلد ۲۶، ص ۲۳۶.



و مالکیت و کنترل کارگران بر تولید و برقراری قدرت شوراهاست  
هم اکنون تضمین شده اند .

زنده باد انقلاب کارگران ، سربازان و دهقانان!<sup>۱</sup>

در ساعت ۱۳۵ ر بعد از ظهر، اجلاسیه اضطراری شورای پتروگراد  
در تالار اصلی انستیتوی اسمولنی برپا شد. شورا گزارش کمیته نظامی  
انقلابی در مورد سرنگونی دولت موقت و پیروزی انقلاب را استماع  
کرد. لنین در گزارشی در مورد وظایف و قدرت شورا گفت :

«ما اینک آموخته ایم که تلاشی هماهنگ را به انجام برسانیم.  
انقلابی که تحقق پذیرفته شاهی برای مدعاست. ما، نیروی  
سازمان های توده یی را ، که بر همه چیز غالب خواهد آمد و  
پرولتاریا را به انقلاب جهانی رهنمون خواهد شد ، در اختیار  
داریم.»<sup>۲</sup>

در ساعت ۱۰ ر ۴۰ شب، دومین کنگره سراسری نمایندگان شوراهای  
کارگران و سربازان در اسمولنی برپا شد. در زمانی که کنگره کار خود را  
آغاز کرد، ۶۴۹ نماینده وارد شده بودند که در آن ۳۹۰ نفر بلشویک ،  
۱۶۰ اس-آر ، ۷۲ منشویک و ۱۴ منشویک انترناسیونالیست حضور  
داشتند. بسیاری از نمایندگان، زمانی که کنگره کار خود را آغاز کرده  
بود آمدند. رهبری کنگره را بلشویک ها ، اس-آر های چپ گرا و یک  
نماینده از حزب سوسیالیست اوکراین به عهده داشتند. وقتی منشویک ها،  
اس-آر های راست گرا و بوندیست ها<sup>۳</sup> دیدند که اکثریت کنگره با بلشویک ها  
است با سروصدای بسیار جلسه را ترک کردند .

هنگامی که کنگره آغاز به کار کرد، «اورورا، گلوله تویی به سوی  
کاخ زمستانی، آخرین مقر حکومت موقت شلیک کرد .

۱: مجموعه آثار لنین، جلد ۲۶ ص ۲۳۶ .

۲: مجموعه آثار لنین، جلد ۶ ص ۲۴۰ .

3: Bund

«ان. ی. پودویسکی» بعدها نوشت :

« این یک لحظه قهرمانانه ، وحشتناک اما فراموش نشدنی انقلاب بود. در تاریکی شب، که تنها برق گلوله‌های سربازان لحظه‌ای فضا را روشن می‌کرد ، سربازان و ملوانان در تمام خیابان‌ها و مناطق به پیش‌روی ادامه می‌دادند، گاهی می‌افتادند اما فوراً برمی‌خاستند. پیش‌روی آن‌ها لحظه‌ای متوقف نمی‌شد. آن‌ها همچون توفان مصمم بودند.»

بالاخره سربازان، ملوانان و اعضای گارد سرخ به رهبری « و. آ. آنتونف - اوسینکوف» و « جی. ی. چادنوسکی » ، نمایندگان کمیته نظامی انقلابی، به قصر زمستانی داخل شدند. در یکی از تالارهای بزرگ قصر انقلابیون با یک‌دسته از کادرهای مدرسه نظامی با تفنگ‌های آماده مواجه شدند ، اما توانستند آن‌ها را خلع سلاح کنند. در تالارهای دیگر هم سربازان محافظ قصر بدون درگیری تسلیم شدند. در اتاقی که وزیرای دولت موقت در آن اجتماع کرده بودند گشوده شد و در ساعت ۱۵:۰۱ صبح روز بیست و هشتم اکتبر ، اعضای دولت وقت روسیه دستگیر شدند. کرنسکی، رئیس دولت در صبح روز بیست و پنجم با اتومبیلی که پرچم امریکا را بر خود داشت از شهر گریخته بود تا نیروهای دولتی را بر علیه بلشویک‌ها بسیج کند .

در ساعت ۱۰:۳۱ صبح، تلگرافی از جانب « و. آ. آنتونف - اوسینکوف» خطاب به نمایندگان دومین کنگره شوراها رسید که در آن گفته شده بود اعضای کابینه دولت موقت اسیر و محافظین کاخ زمستانی خلع سلاح شده‌اند و اینک در دژ « پیتر و پل»<sup>۱</sup> نگاه‌داری می‌شوند و کاخ در حال حاضر تحت رهبری چادنفسکی قرار دارد . بعد از این « به طور دائم ، گزارش‌هایی از همبستگی نظامیان و واحدهای ارتش با مردم به شورا می‌رسید.

1: Peter and paul Fortless

«آ.و.لوناچارسکی»<sup>۱</sup> به نام حزب بلشویک، خطابه‌ای از لنین را خطاب به کارگران، سربازان و دهقانان قرائت کرد که در آن بر انتقال قدرت به دست شوراها تأکید شده بود. لنین در این خطابه از همه خواست تا نظم انقلابی خود را حفظ کنند. در پایان این خطابه بار دیگر لزوم احتیاط و ثابت قدم بودن تصریح شده بود.

در طول قرائت این خطابه، حضار با کف زدن‌های متعدد خود آن را تائید کردند. در ساعت ۵ صبح، کنگره با اکثریت آرا (۲ رأی مخالف و ۱۲ رأی ممتنع) انتقال قدرت از کمیته نظامی انقلابی به دومین کنگره شوراهای سراسری روسیه را به تصویب رساند و اعلام کرد که تمام قدرت در سراسر کشور در دست شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان است.

در ساعت ۹ شب بیست و هشتم اکتبر، دومین اجلاس کنگره افتتاح شد. لنین دو گزارش در مورد دو مسأله اصلی صلح و زمین ارائه کرد. حدود ساعت ۱۱ شب، تصویب نامه صلح آماده شد که در آن نمایندگان نیروهای کارگری - دهقانی خواستار صلح فوری و خاتمه دادن به جنگ شدند. این فرمان، جنگ سرمایه‌داری تحمیل شده بر جهان را جنایتی تاریخی بر علیه انسانیت نامید و از تمام مردم و طبقه پیشیناز آن‌ها، کارگران خواست تا با مداخله خود موجبات برقراری صلح و آرامش را فراهم سازند.

نمایندگان اس-آرهای چپ‌گرا، منشویک‌های انترناسیونالیست، حزب سوسیال دمکرات لهستان، سوسیالیست‌های خلقی لیتوانی<sup>۲</sup>، سوسیال دموکرات‌های لیتوانی و لتونی<sup>۳</sup>، حمایت کامل و بی‌دریغ خود را از معاهده صلح اعلام داشتند. پس از اعلام نتیجه رأی‌گیری، تمام

1: A. V. Lunacharsky

2: Lithuania

3: Latvia

نمایندگان از روی شوق به پا خاستند و سرود «انترباسیونال»<sup>۱</sup> و آن گاه «توقربانی شده‌ای» را که به کشته شدگان و مجروحین جنگ تقدیم شده بود خواندند .

ساعت ۲ صبح روز بیست و هفتم اکتبر ، دومین سند تاریخی ، سندی که مالکیت خصوصی بر زمین را لغو می کرد به تصویب رسید و میلیون‌ها دهقان را غرق در شادی کرد. در این سند، زمین ملك تمامی ملت معرفی شده بود. در این حکم رهنمودهایی به کمیته‌های ارضی عرضه شد . از آن جمله که زمین باید به طور مساوی بین دهقانان تقسیم شود و از کار روزمزدی جلوگیری، به عمل آید. این یکی از اصول بنیادی برنامه کشاورزی اس - آر ها بود . بلشویک‌ها از آن رو این برنامه را اجرا کردند چون می دانستند در آن زمان این برنامه می تواند نیاز دهقان‌ها را برآورده سازد و حمایت آن‌ها را کسب کند ، دهقانان اطمینان یافتند که اینک فرصت جدیدی برای بنای زندگی تازه فراهم آمده است . «جان رید»<sup>۲</sup> ، یکی از نمایندگان حاضر در کنگره، به خوش حالی بیش از حد نمایندگان دهقانان پس از استماع تصویب نامه اشاره می کند .

کنگره ، حکومتی متشکل از کارگران و دهقانان، به نام شورای نمایندگان خلق تشکیل داد. اس - آر های چپ گرا که در کنگره از بلشویک‌ها حمایت کرده بودند شرکت در حکومت شوراها را نپذیرفتند و لذا حکومت در آغاز صرفاً از بلشویک‌ها تشکیل شد . لنین به ریاست شورا انتخاب شد. شورا از این افراد تشکیل شده بود: «آ . ی . رایکوف»<sup>۳</sup> ، امور داخلی؛ «و.پ. میلوتین»<sup>۴</sup> ، کشاورزی؛ «آ.ج . شلیاپنیکوف» ، کار ؛ «و.پ. نوگین»<sup>۵</sup> ، صنعت و بازرگانی؛ «آ.و . لوناچارسکی» ، علوم و

1: International  
3: A.I. Rykov  
5: V.p. Nogin

2: Joha Reed  
4: V.P. Mityufin

آموزش؛ «ل.د. تروتسکی»<sup>۱</sup>، امور خارجی؛ «ج.ی. اوپوکوف»<sup>۲</sup> (لوموف)  
قضایی؛ «ی.آ. تئودورویچ»<sup>۳</sup>، تهیه مواد غذایی؛ «ن.پ. آویلوف»<sup>۴</sup>  
(گلبوف)، پست و تلگراف؛ «ج.و. یوگاشویلی»<sup>۵</sup> (استالین)، اقلیت‌های  
ملی و برای امور نظامی و دریایی نیز کمیته‌ای مرکب از «و.آ. آنتونف-  
اوسینکوف» و «پ.بی. دینکو»<sup>۶</sup> برگزیده شدند.

حدود ساعت ۶ صبح بیست و هفتم اکتبر، دومین کنگره سراسری  
شوراها به کار خود پایان داد. در دو روز، این کنگره به وظایف خطیر  
تاریخی دست زده بود: این کنگره توانست پیروزی قیام مسلحانه را  
حتمی کند و به دیکتاتوری پرولتاریا جنبه عملی ببخشد و همچنین توانست  
آغازی برای تبدیل قدرت از شوراهای نظامی به قدرت دولتی باشد.

اولین احکام این شورا قوانینی انقلابی بودند که روابط کهنه  
اجتماعی - اقتصادی را درهم شکستند و روابط جدیدی در تمام سطوح  
زندگی اجتماعی مردم به وجود آوردند. این کنگره رهنمودهایی برای  
ایجاد یک جامعه سوسیالیستی عرضه کرد و به توده‌ها راه نیل به آن را  
نشان داد. در عین حال، احکام جدید شیوه‌ای برای گسترش ایده‌های نو بود.

« به همه ! به همه ! به همه ! » مهم‌ترین فرامین و مکاتبات

حکومت جدید این گونه آغاز می‌شد. یک پیام فوری رادیویی از سوی  
شورای نمایندگان خلق چنین می‌گفت: روز بیست و نهم اکتبر گروهی  
از دانشجویان مدرسه نظام که به قید ضمانت و قول شرف آزاد شده بودند  
دست به شورش زدند. در همان روز شورش سرکوب شد. گروهی از

1: L.D. Trotsky

2: G.I. Oppokov

3: I.A. Teodorovich

4: N.P. Avilov (Glebov)

5: J.V. Jugashvili (Stalin)

6: P.Y. Dybenko

دانشجویان و قزاق‌ها به کرنسکی پیوسته‌اند. حکومت شوراهای تمام اقدامات ممکن را برای خودداری از خون‌ریزی به عمل آورد.

روزنامه‌های بلشویک اخطار کردند اگر قزاق‌ها کرنسکی، که آن‌ها را فریفته است، را دستگیر و به سوی پتروگراد حرکت نکنند، نیروهای انقلابی برای حفظ دست آورده‌های انقلاب که صلح‌وزمین است با آن‌ها مقابله خواهند کرد.

مهم‌ترین نیروی ضربتی کرنسکی، دسته ژنرال «کراسنوف»<sup>۱</sup> بود که تا صبح روز ۲۷ اکتبر تعدادشان به ۵۰۰ سرباز با ۸ مسلسل و ۱۶ نفر بر بالغ می‌شد. کمی بعد، چند واحد دیگر، از جمله دانشجویان دانشکده افسری گاجینا<sup>۲</sup> به آن‌ها پیوستند. وقتی کراسنوف پیشروی خود را به سوی پتروگراد آغاز کرد بیش از ۵۰۰۰ سرباز با خود داشت. در خود پایتخت، منشویک‌ها و اس-آرها که به دانشجویان دانشکده افسری پیوسته بودند، و سلطنت‌طلبان و دیگر مخالفان حکومت شوراهای، کمیته‌ای برای رهایی میهن و انقلاب تشکیل دادند و از راه پیمایی ضد انقلابی با شعار ضد شورایی حمایت کردند. انقلاب به‌طور جدی به خطر افتاده بود.

تصفیه سریع یاغیان از ارتش، در روز بیست‌ونهم اکتبر، نقطه پایانی به امیدهای ضد انقلابیون برای ضربه زدن از پشت به نیروهای انقلابی بود، با این همه، اوضاع همچنان بحرانی باقی ماند. تا روز ۳۰ اکتبر کراسنوف شهر «تسارسکویه-سلو»<sup>۳</sup> را با نیروهای تیپ سوم تسخیر کرد. تا پتروگراد کم‌تر از ۲۲ مایل راه باقی مانده بود.

یک کمیته سرپرستی، شامل افرادی چون «ن.ی. پودویسکی»، «و.آ. آنتونف - اوسینکو»، «ک.س. یرمیف»، «پ. پی. دینبکو» برای فرماندهی عملیات در دفاع از پایتخت انقلاب ایجاد شد. سرهنگ دوم

1: Krasnov

2: Gatchina

3: Tsarskoye Selo

« م . آ . موراویف »<sup>۱</sup> ، که اس - آر چپ‌گرایی بود ، رهبری فرماندهی دفاع از پتروگراد را به دست گرفت و « ک . س . یرمیف » به معاونت او و سرهنگ « پ . ب . والدن »<sup>۲</sup> فرمانده نیروی ذخیره مستقر در تسارسکویه - سلو به فرماندهی نیرو برگزیده شدند. او در این روزهای نخست در يك نشست نمایندگان حکومت و ارتش به فرماندهی نیروهای اطراف «پولکوفو»<sup>۳</sup> و تسارسکویه-سلو انتخاب شد .

کشتی‌های جنگی ناوگان بالتیک به توصیه لنین برای دفاع از پتروگراد بسیج شدند . کمیته مرکزی حزب و حکومت شوراهای با تکیه به کارگران ، سربازان و ملوانان برای تارومار ضدانقلابیون به بسیج توده‌ها دست زدند . در اولین ساعات روز بیست‌ونهم اکتبر لنین با کارگران «پوتیلوف»<sup>۴</sup> که به شکل دسته‌های مختلف به گارد سرخ پیوسته بودند ملاقات کرد و کمک‌های مؤثری در تهیه تسلیحات و مهمات به آن‌ها رسانید . لنین در عصر روز بیست‌ونهم ، در نشست نمایندگان حکومت و پادگان پتروگراد حاضر شد و سخنرانی کرد . اقدامات عاجلانه در جهت آماده‌سازی نیروها برای مقابله با هواداران کرنسکی و کراسنوف سبب شد تا نیروهای انقلابی به‌خوبی در برابر ضدانقلابیون صف‌آرایی کنند . در عصر روز سی‌ام اکتبر ، نیروهای انقلابی به جناح‌هایی از سربازان کراسنوف حمله کردند و خطر بزرگی برای دشمن از جهت ضربه‌زدن به پشت نیروهایشان ایجاد کردند . تا شب تسارسکویه - سلو آزاد شد .

کرنسکی هنوز روی حمایت ویکژل<sup>۵</sup> ( کمیته اجرایی اتحادیه سراسری کارگران راه‌آهن) حساب می‌کرد . در روزهای اکتبر ، ویکژل ،

1: M. A. Muravyev

2: P. B. Valden

3: Pulkovo

4: Putilov

5: Vikzhel

که اکثر آن‌ها را منشویک‌ها و اس-آرها تشکیل می‌دادند ، یکی از مراکز مقابله با انقلاب بود . ویکژل تلگرافی به شماره ۱۱۶۳ را با تعیین ضرب‌الاجلی برای شورای نمایندگان خلق فرستاد و اخطار کرد که اگر عملیات نظامی قطع نشود و یک حکومت جدید با شرکت نمایندگان دیگر احزاب سوسیالیست تشکیل نشود تمام ارتباطات از طریق راه‌آهن را قطع خواهند کرد .

کرنسکی در ملاقات با نمایندگان ویکژل که روز سی‌ام اکتبر دست داد اعلام کرد که پیش از آن که در مورد متارکه موقت جنگ تصمیم‌گیری کند باید با کسانی که از او حمایت می‌کنند مشورت کند . کرنسکی روز اول نوامبر ، در حالی که دریافته بود که دیگر کسی وجود ندارد که او بتواند رویش حساب کند سعی کرد تا از طریق طرح ویکژل راهی برای نجات خود بیابد و در همین رابطه این تلگراف را مخابره کرد که « من هرگونه عملیات علیه نیروهای شورشی را متوقف کرده‌ام و نماینده خود «استانکویچ»<sup>۱</sup>، بارزس ویژه وابسته به فرماندهی عالی را برای مذاکره معرفی می‌کنم . اقدامات مقتضی برای جلوگیری از خون‌ریزی بی‌حاصل به‌عمل آورید . »

اما همه می‌دانستند که «فرماندهی عالی» دیگر نیرویی در اختیار ندارد و او نیز بیش از این نمی‌تواند نه عملیات نظامی را رهبری و نه متوقف کند . مانوور او به شکست انجامید . کرنسکی با تغییر قیافه خود را به شکل یک ملوان درآورد و با قطار به مورمانسک<sup>۲</sup> گریخت ، اما ژنرال کراسنوف توسط گارد سرخ اسیر شد . سرکوب اقدام نظامی کرنسکی و کراسنوف به این معنی بود که اولین یورش نیروهای ارتجاعی در فردای روزی که اعلام می‌شود قدرت به دست شوراها افتاده است ، برای درهم شکستن نیروی کارگران با شکست مواجه شده است و بدین ترتیب اولین

1: Stankevich

2: Murwansk



شورش ضدشورا سرکوب شد .

سپیده دم صبح روز سوم نوامبر حامیان شورا در مسکوبه پیروزی بزرگی دست یافتند . این پیروزی از نظر وحدت بخشیدن به طرفداران انقلاب پرولتری در سراسر روسیه اهمیت بسیار داشت . علت تأخیر قیام در مسکو، یعنی دومین پایتخت روسیه ریشه در دو عامل اساسی داشت: اول ، ضد انقلاب ، که در پتروگراد شکست سخنی خورده بود مسکو را همچون مرکزی برای مبارزه بر علیه قدرت شوراها در آورده بود و دوم ، این که رهبران قیام ، و بیش از همه رهبران کمیته نظامی انقلابی مسکو چند اشتباه فاحش در زمینه های سیاسی و نظامی مرتکب شدند : از جمله این که آن ها به منشویک ها اجازه دادند که به کمیته نظامی انقلابی ملحق شوند، یعنی زمام امور را ضمن يك تفاهم دوستانه و مسالمت آمیز با کمیته امنیت ملی - که کمیته ای ضد انقلابی بود - از کف دادند، یعنی از آموخته های مارکسیسم - لنینیسم درباره قیام تخطی کردند . بنابر آموخته های مارکسیسم - لنینیسم ، در آغاز يك قیام ، اقدام در نهایت قدرت و مصمم بودن و سپس آغاز تهاجم ضروری و اساسی است . در نتیجه، دشمن فرصت نمی کند که نیروهای خود را بر علیه انقلاب سازمان دهد .

اعلامیه کمیته نظامی انقلابی مسکو که خبر پیروزی قیام مسلحانه در پتروگراد را اعلام می کرد در روز ۲۶ اکتبر منتشر شد، در این اعلامیه از کارگران و سربازان مسکو خواسته شده بود از کارگران پتروگراد حمایت کنند . کمیته نظامی انقلابی از پادگان خواست که برای نبرد آماده شود و دستور داد که هیچ فرمان یا تصمیمی بدون بازبینی کمیته نظامی انقلابی نباید اجرا شود . در همان شب ، نشستی از رهبران شوراها در نواحی شهر تشکیل شد و تصمیم گرفت که رهبر شورای هر منطقه نماینده تام الاختیار منطقه خود است . کمیته نظامی انقلابی برای حمایت از

پادگان کرم‌لین که لشکر ۵۶ پیاده در آن مستقر بود ، لشکر ۱۹۳ پیاده را به آنجا فرستاد .

کمیته ضد انقلابی «رفاه عمومی» ، که در دومای شهر مستقر شده بود ، نیروهای خود را در اطراف کرم‌لین مستقر کرد . دانشجویان دانشکده افسری ، آموزشگاه اسب‌سواری (مانژ) را گرفتند و کرم‌لین را محاصره کردند . سرهنگ «ریابتسف»<sup>۱</sup> ، فرمانده نظامی ناحیه مسکو از کمیته نظامی انقلابی تقاضا کرد که لشکرهای ۵۶ و ۱۹۳ را از کرم‌لین بیرون ببرد . بالاخره ، بر مبنای یک توافق ، قرار شد نیروهای انقلابی ساختمان دفتر پست و تلگراف را که اشغال کرده بودند ترک گویند و لشکر ۱۹۳ نیز از کرم‌لین به خارج منتقل شود، و متقابلاً دانشجویان دانشکده افسری نیز دست از محاصره کرم‌لین بردارند .

صبح روز ۲۷ اکتبر ، لشکر ۱۹۳ پیاده از کرم‌لین خارج شد . شب همان روز ، سرهنگ ریابتسف با زیرپا گذاشتن مفاد موافقت‌نامه ، کرم‌لین را دوباره محاصره ، و در شهر اعلام حکومت نظامی کرد و طی اولتیماتوم ۱۵ دقیقه‌ای خواستار انحلال فوری کمیته نظامی انقلابی ، خروج لشکر ۵۶ از کرم‌لین و بازگرداندن سلاح‌های خارج شده از انبارهای مهمات کرم‌لین شد . کمیته نظامی انقلابی در جواب به این اولتیماتوم به نیروهای انقلابی دستور آغاز عملیات نظامی را داد و نیز از کارگران خواست تا با اعلام یک اعتصاب عمومی به مبارزه برای انتقال قدرت به شوراها بپیوندند . همان شب ، کمیته نظامی انقلابی از سربازخانه «خاموونیکی»<sup>۲</sup> نیروی کمکی درخواست کرد . دانشجویان دانشکده افسری در میدان سرخ راه را بر سربازان انقلابی بستند و از آن‌ها خواستند تا سلاح‌های خود را تسلیم کنند، اما سربازان نپذیرفتند و برای اجتناب از خون‌ریزی از دانشجویان دانشکده افسری خواستند که راه را باز کنند .

1: Ryabtsev

2: Khamovniki

دانشجویان در جواب به سوی آنها آتش گشودند ، اما سربازان انقلابی نیز نبرد را آغاز کردند و بالاخره توانستند راه خود را از میان صفوف دانشجویان دانشکده افسری بگشایند و به نیروهای حامی شوراها بپیوندند .

در ۲۸ اکتبر، کمیته نظامی انقلابی تقاضای ویکژل و اس-آرهای چپ گرارا برای مذاکره با کمیته رهایی و انحلال کمیته نظامی انقلابی قاطعانه و بدون قید و شرط رد کرد. تصمیم گرفته شد تا با بخش‌های مختلف ارتباط و تماس نزدیک‌تری برقرار شود .

روز ۲۹ اکتبر ، نیروهای ضد انقلابی که کرملین را تصرف کرده بودند دست به کشتار سربازان لشکر ۵۶ پیاده زدند ، اما نیروهای انقلابی با یک حمله حساب شده به دانشجویان دانشکده افسری و نیروهای بورژوازی و گارد توانستند تاشب بخش‌های عمده شهر را آزاد کنند .

اما ویکژل که از اس.آرها و منشویک‌ها ترکیب شده بوده کمک نیروهای ضدانقلاب آمدند و اعلام کردند که چنانچه عملیات نظامی و جنگی در خیابان‌های مسکو قطع نشود ، دست به اعتصاب عمومی خواهند زد . کمیته نظامی انقلابی دستور آتش بس بیست و چهار ساعته‌ای تا نیمه شب ۳۰ اکتبر را صادر کرد . نتیجه این آتش بس ، که خطایی فاحش از سوی کمیته نظامی انقلابی بود، به تأخیر افتادن مبارزه نیروهای انقلاب بر علیه ضد انقلاب بود .

در اولین ساعات ۳۱ اکتبر کمیته نظامی انقلابی پایان آتش بس را اعلام کرد و از سربازان انقلابی و گارد سرخ خواست تا عملیات را با شدت و سرعت آغاز کنند . نبردی بسیار سخت برای تصرف استحکامات اصلی ضد انقلاب در مرکز شهر آغاز شد . تا پایان روز اول نوامبر ، نیروهای انقلابی پیروزی‌های عظیمی کسب کردند و توانستند

چندین ایستگاه قطار ، سنگرهای خیابانی « کرویتسک»<sup>۱</sup> ، و ساختمان دانشکده افسری در بخش «لفورتوف»<sup>۲</sup> را تصرف کنند . در طول شب دوم نوامبر هتل «متروپل»<sup>۳</sup> و انبار آذوقه شهر به تسخیر نیروهای انقلابی درآمد و بالاخره در سپیده دم روز سوم نوامبر ، کرملین نیز آزاد شد .

طبقه کارگر مسکو ، همراه با سربازان انقلابی ، به رهبری کمیته مرکزی و تشکیلات حزب بلشویک مسکو ، علی رغم تمام درگیری ها و مشکلات سهم خود را - که در بعضی موارد بسیار حساس بود - در قبال پیروزی قیام ادا کردند . وقایع اکتبر . نوامبر در مسکو ، سطح بالای آگاهی سیاسی پرولتاریای مسکو و وحدت آن با حزب بلشویک را نشان داد. گروه های گارد سرخ از «زاموسکورچی»<sup>۴</sup> ، «خاموونیکی»<sup>۵</sup> ، «پرسنیا»<sup>۶</sup> ، «سمیونوف»<sup>۷</sup> ، «روگوژسکی»<sup>۸</sup> ، «گروودسکی»<sup>۹</sup> ، «سوکولنیک»<sup>۱۰</sup> و «ژلزنودورژنی»<sup>۱۱</sup> ، در خیابان های مسکو قهرمانانه جنگیدند . کارگران نواحی «بوتیرکی»<sup>۱۲</sup> ، «سوشچفسکو - مارینسک»<sup>۱۳</sup> ، «بلاگوشه - لفورتوف»<sup>۱۴</sup> و «باسمان»<sup>۱۵</sup> نیز در مبارزه کمک های شایانی کردند . دسته «دوینا»<sup>۱۶</sup> نقش به ویژه با اهمیتی در عملیات نظامی بازی کرد . بسیاری از آنها قهرمانان نامدار انقلاب بودند . آنها شجاعانه در نبردهای خیابانی مسکو و بعد از آن ، در جنگ های داخلی شرکت

1: Kruitisk

3: Metropole

5: Khamovniki

7: Simonov

9: Gordskoi

11: Zheleznodorozhny

13: Sushchevsko-Marinsk

15: Basman

2: Lefortovo

4: Zamoskvorechye

6: Presnya

8: Rogozhski

10: Sokolniki

12: Butyrki

14: Blagushe-Lefortovo

16: Dvina

کردند. در میان آن‌ها به نام‌هایی چون «ی. ن. ساپونوف»<sup>۱</sup>، «م. ی. لتونوف»<sup>۲</sup>، «آ. پ. ورونوف»<sup>۳</sup> و «ن. ر. ترونوف»<sup>۴</sup> برمی‌خوریم. «پیوتر شچرباکوف»<sup>۵</sup>، یک بلشویک ۲۶ ساله، که کارگر و نیز محبوب کارگران بود در یک نبرد خیابانی کشته شد. در میان کشته شدگان چهره‌های سرشناس دیگری هم چون «پیوتر دو برینین»<sup>۶</sup>، بیست و سه ساله، فرمانده بخش «اوستوژنکا»<sup>۷</sup>، عضو کادر مرکزی گارد سرخ و «پاولیک آندریف»<sup>۸</sup>، جوان‌ترین مبارز گارد سرخ و پسر یک آهنگر از مجتمع «میکلسون»<sup>۹</sup> و نیز یک هوادار جوان حزب از «زاموسکورچی»<sup>۱۰</sup> و نیز «لوسیک لیسینوفا»<sup>۱۱</sup> وجود داشتند.

نین سال بعد، روز هفتم نوامبر ۱۹۱۸، در سخنرانی میدان سرخ که ضمن آن از بنای یادبود شهدای قیام اکتبر پرده برداری شد گفت:

«بهترین فرزندان کارگران ما در این محل جان خود را در آغاز قیامی که به آزادی کشور از امپریالیسم منجر شد فدا کردند و این نقطه پایانی برای جنگ بین ملت‌ها، سرنگونی سرمایه‌داری و نیل به سوسیالیسم بود ...»

«رفقای که در اکتبر گذشته به خاک در غلطیدند با خود شادی پیروزی را به ارمغان آوردند. بزرگ‌ترین افتخاری که رهبران انقلابی تاریخ بشر در تصورشان می‌گنجد نصیب آن‌ها شده است. از فراز اجساد رفقای که قهرمانانه در نبرد جان سپردند،

1: Y.N. Sapunov

2: M.Y. Letunov

3: A.P. Voronov

4: N.R. Trunov

5: Pyotr Shcherbakov

6: Pyotr Dobrynin

7: Ostozhenko

8: Pavlik Andreyev

9: Michelson

10: Zamoskvorechye

11: I.yusik Lisinova

هزارها و میلیون‌ها مبارز شجاع گذشتند و با شجاعت خود پیروزی را کسب کردند.<sup>۱</sup>

پس از پیروزی و سرکوب شورش کرنسکی - کراسنف ، ستاد ارتش در جبهه به مرکز جدید مبارزه علیه شوراهای بدل شد . ژنرال «ن.ن. دوخونین»<sup>۲</sup>، رئیس ستاد فرماندهی کل که از سوی اس.آرهای دست راستی و منشویک‌ها و نمایندگان برخی لشکرهای نظامی حمایت می‌شد از رهنمود هفتم نوامبر شورای فرماندهی خلق‌ها مبنی بر آتش‌بس فوری و آغاز مذاکرات برای دست‌یابی به یک معاهده صلح سرباز زد. دوخونین روز دوازدهم نوامبر از تمام احزاب سیاسی و اتحادیه‌ها درخواست کرد تا گردهم آیند و یک حکومت «ملی» تشکیل دهند .

یک گروه مرکب از سربازان لشکر لیتوانی و ملوانان ناوگان دریایی بالتیک از پتروگراد به «مویگلیف»<sup>۳</sup> اعزام شدند تا ستاد فرماندهی ارتش را اشغال کنند . از سوی دیگر ، واحدهایی از جبهه غربی نیز برای کمک به این گروه آماده شدند . دوخونین از مقام خود برکنار شد و «ن.و. کریلنکو»<sup>۴</sup>، یک ناوبان دوم ، عضو حزب بلشویک به فرماندهی عالی رسید .

ژنرال‌های ضدانقلابی ، «دنیکین»<sup>۵</sup>، «لوکومسکی»<sup>۶</sup>، «اردلی»<sup>۷</sup>، «مارکف»<sup>۸</sup>، و دیگران ، در اولین ساعات سحرگاه بیستم نوامبر ، با اخطار دوخونین ، که نیروهای حامی شوراهای در حال پیش‌روی به سوی مقر ستاد هستند، از «بایخوف»<sup>۹</sup> گریختند . کورنیلف ، رهبر شورش ماه اوت نیز همراه آنان بود. آن‌ها به سوی جنوب رفتند، جایی که سلطنت‌طلبان

۱: مجموعه آثار لنین ، جلد ۲۸ ، صفحه ۱۶۷

2: N.N. Dukhonin

3. Mogilev

4: N.V. Krylenko

5: Denikin

6: Lukomsky

7: Erdeli

8: Markov

9: Bykhov

ویکی از سازمان دهندگان شورش اکتبر، یعنی ژنرال «کالدین»<sup>۱</sup> از شناسایی رژیم شوراها سرباز زده بودند و در منطقه «دن»<sup>۲</sup>، محل سکونت قزاق‌ها، اعلام حکومت نظامی کرده بودند. ژنرال «آلکسیف»<sup>۳</sup>، «م.و. رودزیانکو»<sup>۴</sup> و «پ.ن. میلیوکوف»<sup>۵</sup> نیز به آن‌ها پیوستند، و به این ترتیب، مرکز دیگری برای مبارزه علیه قدرت شوراها شکل گرفت.

تا این زمان، اوضاع کشور به طرز چشم‌گیر تغییر کرده بود. بلشویک‌ها حاکمیت شوراها را استقرار بخشیده بودند. طی این روزها، شورای اتحادیه کارگران راه‌آهن پتروگراد در مقابل ویکژول قدامت‌گرا در این شورا نمایندگان از اعضای کمیته‌های محلی بالتیک، ورشو، تسارسکویه سلو، فنلاند و ایالات شمالی حضور داشتند. شورای جدید کارگران راه‌آهن حمایت کامل خود را از شوراها اعلام کردند. مذاکرات با ویکژول ناتمام ماند. اقلیت مخالف در حزب بلشویک، یعنی اقلیتی که با رهنمودهای کمیته مرکزی مخالفت کرده بودند، به شدت محکوم شد (جناح اقلیت از «ل.ب. کامنف» نیز تشکیل می‌شد که نه فقط باتشکیل یک دولت، که تنها نیمی از کرسی‌ها به حزب بلشویک تعلق داشته باشد، موافقت کرده بود، بلکه حتی با طرح اس.آر-منشویک‌ها مبنی بر شرکت ندادن لنین در این دولت نیز مخالفت نکرده بود) وقتی روز دوم نوامبر، کمیته مرکزی حزب قطعنامه‌ای را برای پایان دادن به این مسأله تصویب کرد، کامنف و زینوویف که با قطعنامه مخالف بودند، مخالفت خود را در جلسه کمیته اجرایی مرکزی شوراها مطرح ساختند. کمیته مرکزی ضرب‌الاجلی را برای اطاعت از مقررات حزبی تعیین کرد. در جواب به این ضرب‌الاجل، کامنف، زینوویف، رایکوف، میلیوتین و «نوگین»<sup>۶</sup>

1: Kaledin

3: M.V. Alexeyev

5: P.N. Milyukov

2: Don

4: M.V. Rodzyanko

6: Nogin

از کمیته مرکزی استعفا دادند و سه نفر آخر، همراه با «تئودورویچ»<sup>۱</sup> حتی از سمت خود به عنوان نمایندگان شورای فرماندهی خلق نیز کناره گرفتند. «رایازانوف»<sup>۲</sup>، «لارین»<sup>۳</sup> و چند نفر دیگر نیز از آن‌ها پشتیبانی کردند. حزب در بخشنامه‌ای که روز هفتم نوامبر خطاب به تمام اعضای حزب و کارگران سراسر روسیه منتشر کرد عمل آن‌ها را به شدت محکوم کرد.

## ۶. ایجاد زمینه برای ساختمان جدید کشور

کمیته مرکزی روز هشتم نوامبر ۱۹۱۷، به برکناری کامنف از مقام خود، به عنوان رییس کمیته اجرایی مرکزی سراسری روسیه رأی داد. بلشویک‌ها برای احراز این مقام «یا.م. اسوردلف» را که يك انقلابی شناخته شده و يك سازمان دهنده مجرب بود پیشنهاد کردند. «ن. ک. کروپسکایا»<sup>۴</sup> در این مورد می‌نویسد:

«این لنین بود که او را نامزد کرد. این انتخابی فوق‌العاده موفقیت‌آمیز بود. یاکوف میخائیلیویچ (اسوردلف) فردی بسیار ثابت‌قدم بود. در مبارزه برای به قدرت رسیدن شوراهای و مبارزه علیه ضد انقلابیون بی‌همتا بود. علاوه بر این، در زمینه ایجاد يك کشور جدید. ما با کوهی از مشکلات رو در رو بودیم و از همین رو نیازمند بهترین سازمان دهنده بودیم و یاکوف میخائیلیویچ چنین فردی بود.»<sup>۵</sup>

1: Teodorovich

2: Rayazanov

3: Larin

4: N.K. Krupskaya

۵: ن. ک. کروپسکایا، «خاطراتی از ولادیمیر ایلیچ لنین»، چاپ مسکو، ۱۹۵۷، صفحه ۳۳۰ (به زبان روسی)



به گفته لنین، اسوردلف با وظیفه خطیر یافتن راه‌حل‌های عملی برای مشکلات پیچیده تشکیل یک کشور جدید بر مبنای حاکمیت‌شورها مواجه بود .

حکومت جدید بر اساس نظامی از شوراهای محلی و مرکزی اداره می‌شد که با سازمان‌های گسترده توده‌یی از کارگران، اتحادیه‌های کارگری، کمیته‌های کارخانه‌ها و از این قبیل در ارتباط بود. ارگان عالی قدرت همچنان کنگره شوراهای سراسری روسیه بود . در فاصله بین تشکیل کنگره‌ها ، وظایف اصلی به‌عهده کمیته مرکزی اجرایی سراسری روسیه ( ARCEC ) بود. به‌علاوه، مجمع اداره امور خلق در برابر کنگره شوراهای سراسری روسیه و کمیته اجرایی مرکزی مسئول بود .

مهم‌ترین ویژگی و خصلت جدید و اصلی این قدرت جدید که آن را در مرحله‌ای بالاتر از تمام اشکال پارلمانی شناخته شده در جهان قرار می‌داد ، وحدت قوای مقننه و مجریه بود. کمیته مرکزی اجرایی سراسر روسیه از طریق شعب و سازمان‌های فرعی به کار بخش‌های عمده اداره کشور نظارت و زندگی سیاسی مردم را تنظیم می‌کرد. مجمع اداره امور خلق عهده‌دار تعیین و اجرای مجازات علیه ضدانقلابیون شد، بدون آن که ، قبلاً با کمیته مرکزی اجرایی سراسری روسیه مشورت کند ، و در عین حال ، در قانون گذاری نیز می‌توانست دخالت کند . این بدان معنا نیست که ارگان‌های عالی شورایی یعنی کمیته مرکزی اجرایی و یا مجمع اداره امور خلق هر کدام به‌طور مستقل از یکدیگر عمل کنند ، بلکه برعکس ، وحدت قوای مقننه و مجریه سبب می‌شد تا وحدتی در فعالیت تمام ارگان‌های حکومت شورایی ایجاد شود .

مفاد قطعنامه دومین کنگره دهقانان سراسری روسیه برای قدرتمندتر کردن وحدت بین کارگران و دهقانان و آماده ساختن توده‌های دهقانی در کنار پرولتاریا و سازمان دهی شورها در مرکز و ایالات بسیار مؤثر

افتاد. کنگره که از بیست و ششم نوامبر تا دهم دسامبر ۱۹۱۷ در پتروگراد تشکیل شده بود برخلاف آرزوی رهبران دست راستی اس.آر کاملاً از حکومت شوراها حمایت کرد، و در کمیته اجرایی که در پایان کنگره انتخاب شد ۸۱ اس.آر دست چپی، ۲۰ بلشویک، یک اس.آر افراطی و ۶ نفر که به هیچ حزبی وابسته نبودند عضویت یافتند و این کمیته اجرایی به کمیته مرکزی اجرایی سراسری پیوست. اس.آرهای چپ که تا آن زمان به طور عمد و آگاهانه از تشکیل حکومت با بلشویکها طفره می‌رفتند و هواخواهی خود را از «دموکراسی ناب» اعلام کرده بودند به حکومت کارگران-دهقانان پیوستند. «آ.ل. کولگایف»<sup>۱</sup> به نمایندگی خلق برای امور کشاورزی، «پ.پ. پروشیان»<sup>۲</sup> به نمایندگی خلق در پست و تلگراف، «ی.ز. اشتینبرگ»<sup>۳</sup> به نمایندگی خلق در دادگستری برگزیده شدند. در سومین کنگره شوراها کارگران، سربازان و دهقانان «م.آ. اسپیریدونوا»<sup>۴</sup> به عنوان رئیس بخش دهقانی کمیته اجرایی مرکزی انتخاب شد.

ایجاد حکومتی جدید و کنار گذاشتن عوامل قدیمی به طور همزمان ادامه می‌یافت. همزمان با خلع و محو دولت موقت و محافل قدرت محلی عوامل و نهادهای بورژوازی و سرمایه داری چون کمیته‌های امنیت، کمیته‌های شهری و ... نیز منحل شدند. از سوی دیگر با انحلال صدارت عظمای حکومت موقت، کمیته‌های اصلی اقتصادی و شورایی که تحت نظر حکومت موقت اداره می‌شدند و دفتر صدارت عظمی برای دریافت عرض حالها نیز منحل شدند.

روز بیست و سوم نوامبر ۱۹۱۷ قانونی به تصویب رسید که بر اساس آن هر نماینده شورا که نتواند اعتماد مردم را جلب کند از کار برکنار

1: A.L. Kolegayev  
3: I.Z. Shteinberg

2: P.P. Proshyan  
4: M.A. Spiridonova

می‌شود. در رابطه با این قانون، چندکنگره دهقانی و سربازان خواهان برکناری نمایندگانی از مجلس مؤسسان، چون کادتها، اس. آرهای دست راستی، منشویکها به علاوه «آوکسنتیف»<sup>۱</sup>، «گوتز»<sup>۲</sup>، «میلیوکف» و چند نفر دیگر شدند.

شوراهای «گوبرنیا»<sup>۳</sup> ها، «یویزد»<sup>۴</sup> ها، «ولوست»<sup>۵</sup> ها و روستاها تثبیت شدند. روز بیست و چهارم دسامبر دستورالعمل شوراهای محلی به اطلاع و آگاهی عموم رسید که در آن، چهارچوب حقوق و وظایف آنها در رابطه با ارگانهای مرکزی و انتخاب کنندگان آنها مشخص شده بود، و در کنار همه اینها، جهت گیریهای اقتصادی و فرهنگی زندگی نیز با نظارت شوراها انجام می‌شدند.

کمیته مرکزی اجرایی روز چهاردهم نوامبر طرح لنین در مورد «اساسنامه نظارت کارگران» را به تصویب رساند. تصویب این اساسنامه که به معنی نظارت کارگران بر تولید و توزیع فرآورده‌های صنعتی بود گام بسیار مهمی در مسیر ملی کردن صنایع به حساب می‌آمد. از مهم ترین اقدامها برای رفع بحران و بهبود وضع اقتصادی کشور در دوره بعد از جنگ، تبدیل کارخانه‌های اسلحه سازی به کارخانه‌های تولیدی مواد مورد لزوم مردم بود. در یک جلسه مجمع اداره امور خلق که در روز بیست و هفتم نوامبر برپا شد، بیانیه‌ای به تصویب رسید که در آن به ضرورت ایجاد کمیسیونی برای پیاده کردن اصول و خط مشی سوسیالیستی بر مسایل اقتصادی اشاره شده بود. در قسمتی از این بیانیه، توسط لنین آمده بود که:

«دو یا سه مهندس را باید به شورای ویژه دفاع فرستاد تا امور مربوط به نظارت و عرضه پیشنهادها در جهت تبدیل

1: Avksentyev

2: Gots

3: Gubernia

4: Uyezd

5: Volost

## کارخانه‌ها را اداره کنند.<sup>۱</sup>

روز دوم نوامبر ، کمیته مرکزی اجرایی و مجمع اداره امور خلق فرمانی برای تأسیس يك شورای عالی اقتصادی ، یعنی شورایی که بتواند زندگی اقتصادی این کشور جوان را تنظیم کند ، صادر کردند .

روز چهاردهم دسامبر برای جلوگیری از هرگونه خرابکاری و تضییقات به وسیله بانک‌دارها ، گروهی از کارگران و گارد سرخ تمام بانک‌ها و موسسات اعتباری را اشغال کردند ، و در همان روز کمیته اجرایی فرمان ملی شدن بانک‌ها را صادر کرد .

يك ارگان ویژه نیز تحت نظارت و سرپرستی مجمع اداره امور خلق برای مبارزه با ضدانقلابیون تأسیس شد که نام «کمیسیون فوق‌العاده سراسری روسیه برای مبارزه با ضدانقلاب ، خرابکاری و احتکار» (چکا) را بر خود گرفت . حزب برای رهبری و اداره این کمیسیون ویژه ، «ف.ی.دررژینسکی» را که يك بلشویک و لنینیست کارگشته و مطمئن بود انتخاب کرد .

دفاع از کشور سوسیالیستی بدون ایجاد يك سازمان نظامی قدرتمند غیر ممکن بود . حکومت شوراها چند هفته پس از انقلاب اکتبر تصمیم گرفت تا از طریق دموکراتیزه کردن ارتش تغییرات وسیعی در آن به وجود آورد ، و در کنار آن ، تحقیقاتی نیز برای ایجاد نیروی مسلح دیگری انجام گرفت . روزپانزدهم ژانویه ۱۹۱۸ مجمع اداره امور خلق فرمانی مبنی بر تشکیل ارتش سرخ کارگری - دهقانی صادر کرد و روز بیست و نهم ژانویه فرمان تشکیل نیروی دریایی سرخ کارگری - دهقانی صادر شد .

در آغاز سال ۱۹۱۸ ضد انقلاب تدارک توطئه دیگری را به قصد

۱: مجموعه آثار لنین ، جلد ۴۲ ، صفحه ۴۰

سرنگونی حکومت شوراها در سر می‌پروراند، و این بار در نظر داشت تا از طریق مجلس مؤسسان اقدام کند. برای حزب بلشویک و بسیاری از کارگران آگاه شعار تشکیل مجلس مؤسسان چه از نظر سیاسی و چه عملی پس از ایجاد حکومت شوراها بی‌معنا بود، اما به‌رحال حکومت شوراها که می‌خواست به ایمان توده‌ها در جهت تشکیل مجلس مؤسسان احترام بگذارد تصمیم گرفت آن را برپا سازد و در آن شرکت کند و به این ترتیب، چهره واقعی ضدانقلابیون را به توده‌ها بنمایاند و نیز این فرصت را در اختیار توده‌ها قرار دهد که به دنبال تشکیل مجلس مؤسسان بر توهمات خود فائق آیند. به دنبال آن، شوراها محلی کارگری، دهقانی و سربازان شروع به تبلیغات برای نامزدهای خود کردند، که صورت اسامی آنها قبل از انقلاب اکتبر اعلام شده بود، و برای این که قدرت خود را نشان دهند از همه و حتی دست راستی‌ها دعوت به شرکت کردند.

نتایج انتخابات مجلس مؤسسان سرنوشت این مجلس را تعیین کرد: گرچه ترکیب نمایندگان (از ۷۱۵ نماینده، ۱۷۵ بلشویک، ۴۰ اس. آر دست چپی، ۸۶ نماینده از گروه‌های ملی و بقیه از اس. آرهای دست راستی و منشویک‌ها بودند) توازن قوا در کشور را بعد از انقلاب اکتبر نشان نمی‌داد، اما نشان‌گر نفوذ عناصر قدرتمند قبل از انقلاب بود.

صدانقلابیون از سویی خود را برای گشایش مجلس مؤسسان آماده می‌کردند، از سوی دیگر نیروهای مسلحی برای یک شورش ضدشورایی در پتروگراد را پایه می‌ریختند. روز اول ژانویه ۱۹۱۸، هنگامی که لنین از یک سخنرانی برای گارد سرخ از میدان میخائیلوف<sup>۱</sup> بازمی‌گشت مورد سوء قصد قرار گرفت. اتومبیلی که لنین، خواهرش «م.ی. بولیانووا»<sup>۲</sup>

1: Mikhailov Manège

2: M.I. Ulyanovi

و نیز «فریتز پلاتن»<sup>۱</sup>، انقلابی سوئیسی در آن بودند هنگام عبور از پل «سمیونوف»<sup>۲</sup>، بر فراز رودخانه «فونتانکا»<sup>۳</sup>، هدف گلوله واقع شد. چند گلوله به بدنه اتومبیل و یک گلوله به شیشه جلو اصابت کرد. خوش بختانه، در این حادثه به لنین آسیبی نرسید. از آن جا که بلشویک‌ها به موقع عمل کرده بودند توانستند شورش مسلحانه اس. آرهای دست راستی را مانع شوند و گارد سرخ به آسانی توانست روزگشایش مجلس، چند تظاهرات را در گوشه‌های مختلف شهر، سرکوب کند.

اسوردلوف از سوی کمیته اجرایی مرکزی، در روز پنجم ژانویه ۱۹۱۸، روزگشایش مجلس مؤسسان، اظهار امیدواری کرد که مجلس بر حاکمیت شوراهای صحنه بگذارد و «بیانیه حقوق کارگران و مردم استثمار شده» را - که اولین دست آورد مهم انقلاب سوسیالیستی بود و روز سوم ژانویه از سوی کمیته تهیه شده بود - به تصویب رساند. وقتی که اکثریت ضد انقلابیون حاضر در مجلس بحث پیرامون این مسأله را رد کردند، بلشویک‌ها و اس. آرهای چپ، تقاضای یک تنفس برای مشورت کردند. لنین سخنرانی کوتاهی برای بلشویک‌ها و متحدانشان ایراد و پیشنهاد کرد که پس از قرائت یک بیانیه، بلشویک‌ها مجلس مؤسسان را تحریم و آن را ترک کنند. این طرح مورد موافقت قرار گرفت.

اس. آرهای چپ که در ترک و تحریم مجلس مؤسسان مردد بودند، پس از ترک بلشویک‌ها پیشنهاد دیگری در مورد پیش‌گیری سیاستی صلح‌آمیز از سوی کشور را به مجلس پیشنهاد کردند ولی وقتی دست راستی‌ها این پیشنهاد را نیز رد کردند، اس. آرهای دست چپی نیز مجلس را ترک و تحریم کردند. کمیته اجرایی در اولین ساعات روز هفتم ژانویه بیانیه‌ای را با اکثریت مطلق تصویب کرد که طی آن انحلال مجلس مؤسسان اعلام شده بود.

1: Fritz Platten

2: Semyonov

3: Fontanka

روز دهم ژانویه ۱۹۱۸ سومین کنگره شوراهاى نمایندگان کارگران و سربازان سراسر روسیه در پتروگراد افتتاح شد و روز ۱۳ ژانویه سومین کنگره دهقانان سراسر روسیه گشایش یافت که در نخستین روز کار خود تصمیم گرفت به کنگره کارگران و سربازان ملحق شود و از آن روز تا هیجده ژانویه، اجلاسیه آنها بطور مشترک تشکیل شد. این کنگره به تریبون واقعى ملت تبدیل شد و بعنوان نماینده واقعى عمه زحمتکشان سراسر روسیه نقش بزرگى را در تقویت دولت شوروى و دادن جنبه قانونى به آن، ایفا کرد.

### جهش پیروزمندانه قدرت شوراها - شکل گیرى RSFSR -

#### آغاز پیدایش ارادى اتحادى از جمهورىها

کارگران تمام قومیتهاى امپراتورى وسیع روسیه سابق برای به مرحله عمل درآوردن برنامههاى حکومتى که توسط لنین جدول - بندى شده بود کوشش گستردهاى را آغاز کردند، و این تنها دلیل گسترش موفقیت بار قدرت شوراها در سراسر کشورى وسیع و پهناور بود.

تمام تلاشهاى ضد انقلاب برای کشاندن سربازان ارتش سابق به مبارزه علیه قدرت شوراها ناکام ماند و سربازان جبهههاى شمال و غرب فوراً در کنار انقلاب قرار گرفتند. در جبهههاى شمال غربى، رومانى و قزاقستان، که مبارزه برای پیروزی انقلاب کیمى به طول انجامیده بود، به هر حال، با پیروزی انقلاب در اواخر نوامبر و اواسط دسامبر، بیشتر سربازان از شوراها و قدرت اجراى آنها حمایت کردند. در ژانویه و فوریه ۱۹۱۸، انقلاب در منطقه قزاقهاى دن به پیروزی رسید. در این منطقه عناصر انقلابى خط مقدم جبهه قزاقها

توانستند با حمایت از سوی سربازان انقلابی گارد سرخ پتروگراد، مسکو و چند شهر دیگر: شورش «آتامان کالدین»<sup>۱</sup> را در منطقه دن درهم بشکنند. هم‌چنین، در ژانویه ۱۹۱۸، گارد سرخ، سربازان و ملوانان توانستند شورش «آتامان دوتوف»<sup>۲</sup> را در «اورنبرگ»<sup>۳</sup> به طور کامل سرکوب کنند.

انقلاب سوسیالیستی نقطه پایانی بر سیاست ستم ملی از سوی بورژوازی و فئودال‌ها بود. این انقلاب پیروزی بزرگی برای شوراهای ملی بود و روابط بین مردم شوروی را براساس اصول و ضوابط تازه‌ای قرار داد.

انقلاب سوسیالیستی در مسیر دستیابی به هدف اساسی خود - برقراری دیکتاتوری پرولتاریا - دست به اصلاحاتی زد که وظیفه انقلاب بورژوا - دمکراتیک بود، اما به وسیله آن انجام نیافته بود. آثار و بقایای روابط اجتماعی - سیاسی نظام قرون وسطائی: یعنی مالکیت زمین براساس حق آب و گل و شیخوخیت به کلی برچیده شد. نهادهای ماقبل انقلاب و تقسیم جمعیت بر اساس وسعت ملک تعطیل گشت. جدایی کلیسا از دولت و مدارس از کلیسا، قوانین جدید خانوادگی و ازدواج پدید آمد و بی‌عدالتی‌های اجتماعی و ملی، موقوف شد. تمام این اصلاحات در فاصله چند ماه پس از پیروزی انقلاب اکتبر انجام شدند.

از نخستین روزها بعد از پیروزی انقلاب، حکومت شوراهای خواستار اتحاد داوطلبانه اقوام مختلف گردید بنحوی که هیچ قومی، قوم دیگر را زیر سلطه جابرانه خود نگیرد. اتحادی براساس آگاهی، اعتماد کامل و برادری و رضایت مطلق بنا شده باشد.

1: Ataman Caldin

2: Ataman Dufov

3: Orenbuvg



اولین گام در این جهت در دومین کنگره شوراهای سراسری شوروی برداشته شد. در همین کنگره بود که حکومت مرکزی حق خودمختاری تمام اقوام ساکن شوروی را تضمین کرد. کنگره سیاست سرکوب خلق‌ها را که سیاستی امپریالیستی بود رد کرد و برای به اجرا درآوردن سیاست و روش جدیدی در روابط بین ملیت‌ها و خلق‌ها «کمیساریای رسیدگی به امور خلق‌ها» را تحت نظارت «ژ. و. استالین» تأسیس کرد. گام دوم در جهت ایجاد اتحادی محکم از خلق‌های سراسر روسیه، یعنی اتحادی که بر اساس اعتماد متقابل بنا شود، اعلامیه مورخ دوم نوامبر ۱۹۱۷ در مورد حقوق خلق‌های شوروی بود که در آن به رهایی تمام خلق‌های شوروی از ستم ملی و برقراری رابطه جدیدی بر اساس اصول برابری، حق حاکمیت و خودمختاری و لغو تمام امتیازات انحصاری ملی-مذهبی تأکید می‌کرد و پیشرفت آزادانه همه اقلیت‌های ملی و گروه‌های نژادی ساکن خاک شوروی را تأمین می‌کرد. حکومت مرکزی شوراهای به صراحت اعلام کرد که سیاستش در مورد مسئله ملیت‌ها مشخصاً هیچ‌گونه ارتباط و شباهتی با سیاست حکومت‌های گذشته ندارد.

شورای اداره امور خلق‌ها در روز بیستم نوامبر ۱۹۱۷: «بیانیه‌ای خطاب به تمام کارگران مسلمان شوروی و شرق» منتشر کرد و در آن با نهایت حسن نیت یادآور شد که اعتقادات و آداب و نهادهای ملی و فرهنگی این مردم کاملاً آزاد و مصون از هرگونه تعرض است و شوراهای وظیفه دارند از حقوق همه خلق‌های شوروی حمایت و حفاظت کنند. در این بیانیه هم‌چنین گفته شد که دولت شوراهای تمام عهدنامه‌های مخفی را که در عهد نزاری به تصویب رسیده است و شامل اشغال قسطنطنیه و تجزیه ایران و ترکیه می‌شود و دولت موقت هم آنها را تصویب کرده. پاره کرده است و مردم شرق باید علیه امپریالیسم به مبارزه جدی

برخیزند و آینده خویش را با دست‌های توانای خود بسازند. این دو سند سبب شد تا همکاری مشترکی بین مردم سراسر شوروی، که به تازگی از یوغ سرکوب زمین‌داران و سرمایه‌داران سربلند کرده بودند ایجاد شود و مردم تحت ستم و سرکوب شده، بار دیگر هویت ملی خود را کسب کنند.

حکومت شوراهای به امارت بخارا و خانات خیوه که سابقاً تحت‌الحمایه روسیه بودند خودمختاری عطا کرد. بخارا و خیوه از زیر سلطه تمام عهدنامه‌های اسارت‌باری که از سوی حکومت تزاری به آن‌ها تحمیل شده بود رها شدند. شورای اداره امور خلق‌ها و کمیته اجرایی مرکزی در دسامبر ۱۹۱۷، استقلال فنلاند را به رسمیت شناخت و بر خودمختاری مردم «ارمنستان ترکیه» صحه گذاشت و به دنبال آن «س. شومیان»، مسئول امور قزاق‌ها مأمور شد برای اعمال حقوق مردم ارمنی به آن‌ها کمک کند.

حکومت شوراهای اولین حکومتی بود که حق خودمختاری لهستان و استقلال آن را به رسمیت شناخت. آثار هنری و عتیقه‌ای که از لهستان گرفته شده بود به مردم آن کشور باز گردانده شد. یک کمیساریای لهستانی نیز در اداره امور خلق‌ها تشکیل شد تا به مسایل مربوط به شهروندان لهستانی که در شوروی زندگی می‌کنند رسیدگی کند.

این‌ها اولین گام‌ها به سوی آزادی خلق‌های امپراتوری قدیم روسیه از ستم ملی بودند. سیاست دولت شوروی در مورد مسئله ملیت‌ها در کنار پیروزی کارگران کشورهای همسایه بر حکومت‌های بورژوازی خود سبب شد تا گام‌های بعدی بسوی برقراری دیکتاتوری پرولتاریا در شوروی، که سابقاً زندان خلق‌ها بود، بسرعت برداشته شود.

کارگران ملیت‌های مختلف برای مبارزه با ضد انقلابیون بورژوا - ملی‌گرا به تحکیم حاکمیت شوراها در مناطق خود دست زدند و در پایان اکتبر ۱۹۱۷ قدرت و حاکمیت شورایی در بیلروسی تثبیت شد و توانست به پیروزی‌های عظیمی در منطقه بالتیک (استونی<sup>۱</sup> و لیتوانی<sup>۲</sup>) دست یابد.

حکومت شوراها در دسامبر ۱۹۱۷ و ژانویه ۱۹۱۸ در ناحیه اوکراین به پیروزی‌هایی نایل شد. از سوی دیگر رادای مرکزی بورژوا - ملی‌گرا که در فکر سرکوب پیش‌روی انقلاب بود، با ائتلاف با امپریالیسم خارجی و ضدانقلابیون داخلی علیه حکومت شوراها اعلان جنگ داد. کارگران شهرهای اوکراین به پا خاستند و با کمک نیروهای انقلابی که از روسیه آمده بودند ملی‌گرایان را سرکوب کرده و جمهوری خلق اوکراین را برهبری یک دبیرخانه خلقی تأسیس کردند. حکومت شوراها روز چهارم دسامبر ۱۹۱۷ حق استقلال اوکراین را به رسمیت شناخت و موافقت کرد که این جمهوری میتواند جدا باشد یا با دیگر نقاط کشور روابط فدرال برقرار کند.

رویدادهای مولداوی نیز که با قیام سراسری در ارتباط بود کم‌کم اوج گرفت. از نوامبر ۱۹۱۷ تا ژانویه ۱۹۱۸، کارگران و دهقانان توانستند حکومت شورایی را در «کیشینف»<sup>۳</sup>، «بندری»<sup>۴</sup>، «تیراسپول»<sup>۵</sup> و دیگر شهرهای سراسر مولداوی برقرار سازند. اما حاکمیت شورایی تنها در مناطق شرقی مولداوی تثبیت شده بود و مناطق غربی، بین «پروت»<sup>۶</sup> و «دنیستر»<sup>۷</sup>، که «بسارابیا» نامیده می‌شوند، در ماه مارس ۱۹۱۸، بوسیله سربازان رومانیایی و به دستور بورژوا - ملی‌گرایان

1: Estonia

2: Latvia

3: Kishinev

4: Bandery

5: Tiraspol

6: Prut

7: Dniester

مولداوی و دول آنتانت اشغال شد.

در کریمه<sup>۱</sup> و شمال قفقاز نیز پیروزی باکارگران و دهقانان بود. در ماوراء قفقاز، شوراها فقط در «باکو»<sup>۲</sup> حاکمیت داشت و در بقیه این منطقه هواداران احزاب خرده بورژوا، از قبیل «مساوات طلبان» آذربایجان و «داشناک»<sup>۳</sup>های ارمنستان و منشویک‌های گرجی يك «کمیساریای ماوراء قفقاز» ایجاد کردند تا بدین وسیله جلوی برقراری حکومت شورایی را بگیرند و این ناحیه را از شوروی جدا کنند.

قیام مسلحانه کارگران در تاشکند، در سی و یکم اکتبر ۱۹۱۷ به سرنگونی رژیم کهنه منجر شد و در اواسط نوامبر بود که سومین کنگره محلی شوراها طی بیانیه‌ای اعلام کرد که در سراسر ترکستان حکومت شوراها برقرار است. با این همه، این کنگره در مورد حق خودمختاری ملی برای ترکستان تصمیمی نگرفت. بورژوا - ملی‌گرایان و ضد - انقلابیون از این مسأله سوءاستفاده کرده و در يك کنگره پان‌اسلامیسم که در «خجند»<sup>۴</sup> بر پا شده بود خواهان خودمختاری ترکستان شدند. جدایی طلبان خجند از طریق ایجاد ارتباط با دیگر ملی‌گرایان منطقه به تلاش برای سرنگونی حکومت و حاکمیت شوراها در ترکستان دست زدند. اما تمام تلاش آن‌ها توسط نیروهای گارد سرخ محلی نقش بر آب شد. در فوریه ۱۹۱۸، ماجرای خودمختاری خجند پایان یافت.

به این ترتیب، در فاصله سه ماه بعد از انقلاب اکتبر، حکومت شورایی در سراسر کشور برقرار و تثبیت شد. لنین در تشریح دلایلی برای سرعت این پیروزی‌ها و موفقیت‌ها می‌نویسد: «موج جنگ داخلی سراسر روسیه را در بر گرفت و ما در همه جا با سهولتی خارق‌العاده به پیروزی رسیدیم. علت این دقیقاً آن است که میوه انقلاب کاملاً رسیده

1: Crimea  
3: Dashnak

2: Baku  
4: Kokand

بود، چون توده تجربه تلخ همکاری با بورژوازی را از سر گذرانده بودند. شعار ما مبنی بر «تمام قدرت به دست شوراها» که توده‌ها با يك تجربه تاریخی طولانی کاملاً در عمل آن را احساس می‌کردند و پاره‌یی از وجود و خون آن‌ها شده بود.»<sup>۱</sup>

باید به این نکته توجه داشت که در برقراری حکومت کارگری جنگ بزرگی درنگرفت. از آنجا که طبقاتی که حاکم بودند فاقد نیروی مسلح کافی بودند نتوانستند به مخالفت‌های وسیع و مهمی دست بزنند و در بخش عظیمی از امپراطوری روسیه، حکومت شورایی از طریق صلح‌آمیز تثبیت شد. تنها در ۱۵ مرکز استان از کل ۸۴ مراکز استان برخورد مسلحانه درگرفت، و این حاکی از طبیعت و سرشت انسانی انقلاب سوسیالیستی اکتبر است. انقلابی که سعی کرد بدون کمترین خون‌ریزی دست آوردهای خود را به مردم عرضه کند، اما طبقاتی که سرنگون شده بودند با حمایت مالی خارجیان يك جنگ داخلی خونبار را به طبقه کارگر تحمیل کردند.

سومین کنگره سراسری شوراها (ژانویه ۱۹۱۸) به بررسی اولین جهش‌ها و گام‌های پیروزمندانه حاکمیت و قدرت شوراها در سراسر روسیه پرداخت. این کنگره قطع‌نامه‌های بسیار مهمی را از تصویب گذراند که یکی از با اهمیت‌ترین آن‌ها «اعلامیه حقوق اساسی کارگران و خلق‌های استعمارشده» بود. در همین جا بود که به طور رسمی، روسیه به‌عنوان «جمهوری شوراهای نمایندگان کارگران، دهقانان و سربازان» اعلام شد. یعنی قدرت در پای تخت و در استان‌ها و ایالات از طریق

۱: مجموعه آثار لنین، جلد ۲۷، ص ۸۹.

ارگان‌های نمایندگی خلق‌ها، یعنی شوراها اعمال می‌شد. بنابراین. جمهوری روسیه شوروی به عنوان اتحادیه‌ای از ملت‌ها، به شکل فدراسیونی از جمهوری‌های شورائی ملیت‌ها شکل گرفت.

هم این بیانیه بود که به تمام اصلاحاتی که حکومت شورایی تا آن زمان انجام داده بود صحنه قانونی گذاشت. در عین حال، این بیانیه هدف اساسی و بنیانی جامعه را بر حذف و لغو هرگونه استثمار فرد از فرد گذاشت، و از سرکوبی بی‌رحمانه هرگونه استثمار و استثمارکننده جانب‌داری می‌کرد، و از لغو کامل تقسیم جامعه به طبقات و قشرهای مختلف و ایجاد يك جامعه سوسیالیستی دفاع و حمایت می‌کرد. در عین حال، در همین بیانیه به سیاست دولت شوروی مبنی بر الغاء هرگونه پیمان مخفی تأکید می‌شد. اعلامیه سربازان کشورهای متخاصم را به برادری و دوستی برای نیل به يك صلح دمکراتیک میان ملت‌ها فرا می‌خواند، صلحی بدون تجزیه خاک کشورها و الحاق پاره‌ای از این سرزمین به دیگری.

سومین کنگره در عین حال قطع‌نامه‌ای ویژه بر مبنای گزارش استالین درباره مسأله اساسی فدراسیون شوروی را به تصویب رساند. ارگان عالی اداره این فدراسیون کنگره سراسری شوراها بود و این کنگره، ARCEC و نیز دولت فدرال، یعنی شورای فرماندهی خلق را نیز انتخاب می‌کرد. اعضای بعدی فدراسیون این حق را داشتند تا درباره شرکت خود در دولت فدرال و در نهادها و سازمان‌های فدرال تصمیم بگیرند.

تبدیل و تغییر جمهوری شوروی به اتحادیه فدرال بعد از پایان کار سومین کنگره سراسری شوراها آغاز شد. اولین واحد خودمختار در فدراسیون روسیه شوروی، جمهوری شورایی ترکستان بود. در

ژانویه ۱۹۱۸، چهارمین کنگره فوق‌العاده منطقه‌ای شوراهای ترکستان قطع‌نامه‌یی را به پیشنهاد بلشویک‌ها به تصویب رساند که خودمختاری شورایی ترکستان را اعلام می‌کرد. اما کار تشکیل جمهوری‌های خود-مختار شورایی به همین کنگره پایان نیافت. در پنجمین کنگره منطقه‌ای در اواخر ماه آوریل و آغاز ماه مه ۱۹۱۸ پیدایش «جمهوری فدرال شورایی ترکستان» اعلام و این جمهوری به عنوان بخشی جدایی‌ناپذیر از فدراسیون روسیه شوروی اعلام شد. ASFSR به این تصمیم صحنه گذاشت.

در همین دوران، جمهوری‌های خودمختار در شمال قفقاز و منطقه دریای سیاه هم تشکیل شد. «منطقه ترک»<sup>۱</sup>، محل زندگی کاباردین<sup>۲</sup>ها، ششن<sup>۳</sup>ها، اینگوش<sup>۴</sup>ها و قزاق‌های ترک در فوریه ۱۹۱۸، در دومین کنگره خلق‌های ترک به وجود آمد و «ولادی قفقاز»<sup>۵</sup> به عنوان پایتخت جمهوری انتخاب شد. دولت بورژوازی ترک - داغستان که توسط ملی‌گرایان تشکیل شده بود به وسیله کارگران و زحمتکشان منطقه سرنگون شد.

در ماه مه ۱۹۱۸، سومین کنگره شوراهای کوبان<sup>۶</sup> و دریای سیاه تشکیل «جمهوری شورایی کوبان - دریای سیاه» را، به عنوان بخشی از RSFSR اعلام کرد. در همین ماه، جمهوری خودمختار دن و جمهوری شورایی تورید<sup>۷</sup> در کریمه تشکیل شد. در نیمه اول سال ۱۹۱۸ مقدمات برای ایجاد جمهوری تاتار - باشکیر<sup>۸</sup> انجام شد، اما آغاز جنگ‌های داخلی و دخالت خارجی‌ان انجام این عمل را به تأخیر انداخت.

1: Terek

2: Kabardian

3: Chechen

4: Ingush

5: Vladikavkaz

6: Kuban

7: Taurida

8: Tatar - Bashkir

تشکیل جمهوری‌های خودمختار در جنوب، در ولگا و اورال و در آسیای میانه، نشانه‌ای آشکار از اخذ يك سیاست مستقل و مردمی بود، سیاستی که در آن مردم، خود دربارهٔ سرنوشت خود تصمیم می‌گیرند، سیاستی که کشورشوراها در مسایل پراتیک نیز دنبال می‌کرد. تجربیات کسب شده در زمینه همکاری خلق‌های روسیه از خلال تشکیل جمهوری‌های خودمختار مردمی و نیز دولت و اتحادیه فدرال RSFSR به بهترین وجهی در وضع يك قانون اساسی RSFSR به کار آمد. این قانون توسط پنجمین کنگره سراسری شوراهاى روسیه در ژوئیه ۱۹۱۸ تصویب شد. قانون جدید روابط و نظام تازه‌ای را بر اساس نتایج و دست‌آوردهای انقلاب شکوهمند و پیروز اکتبر برقرار کرد. پایه و اساس این روابط جدید میان ملت‌ها و ملیت‌های اتحاد شوروی بر برقراری يك نیاز تاریخی به وجود قدرت و دولتی بود بر اساس آزادی انسان‌ها و زحمتکشان از هرگونه استثمار و استعمار، و این نقطه و محور اساسی اتحاد ملت‌های مستقلی بود که روسیه انقلابی را ساختند. لنین مطمئن بود که این فدراسیون بزرگ و عظیم و شکست‌ناپذیر خواهد شد. او معتقد بود که:

«قوانین و نظام دولتی که ما در حال خلق آن هستیم، از نوع شکست‌ناپذیرترین آن است.»<sup>۱</sup>

۱: مجموعه آثار لنین، جلد ۲۶، ص ۴۸۱.



## خروج از جنگ امپریالیستی

لنین با عبارات زیر گزارش خود را در اجلاسیه تاریخی دومین کنگره شوراهای سراسری روسیه، در ۲۶ اکتبر آغاز کرد:

«مسأله صلح، مسأله‌ای داغ، مسأله دردناک روزاست.»<sup>۱</sup>

جنگ خانمان‌سوز خونین جهانی چهارمین سال خود را سپری می‌کرد. میلیون‌ها انگلیسی، فرانسوی، روسی، چک، اتریشی و آلمانی برای منافعی که به کلی با آن‌ها بیگانه بود کشته شده و معلول بودند، میلیون‌ها مردم نیز در پشت جبهه بدون جان‌پناه و غذا و امیدی به آینده رها شده بودند. احزاب بورژوا در اروپا و آمریکا هر روز «احساسات وطن‌پرستانه» کارگران و زحمتکشان را برمی‌انگیختند و با ندای «وطن شما را می‌خواند» به ادامه جنگ ترغیب می‌کردند و از آنها می‌خواستند که نیرو و جان خود را به مسلخ «مأم وطن» تسلیم کنند. احزاب سوسیالیست که باید از منافع طبقه کارگر دفاع می‌کردند به خواسته‌ها و منافع این طبقه خیانت می‌کردند و با کمک احزاب وابسته به بورژوازی از این جنگ امپریالیستی و ضدملی و جهانگشایانه حمایت می‌نمودند.

به مجرد آغاز جنگ، بلشویک‌ها و لنین به مخالفت و اعتراض با شوونیست‌ها و وطن‌پرست‌های قلابی برخاستند و به همه جهان اعلام کردند جنگی که در سراسر جهان گسترش یافته هیچ ارتباط و نقطه مشترکی با منافع خلق‌ها ندارد و لازم است هرچه زودتر به این جنگ خاتمه داد و این تنها توسط کارگران امکان‌پذیر است. که می‌توانند با دست گرفتن مسأله جنگ یا صلح، به آن فیصله بخشند. در روز پیروزی انقلاب، شورا فوراً با کلیه کشورها تماس گرفت و مذاکراتی

۱: همان‌جا، ص ۲۴۹.

برای پایان دادن به جنگ و برقراری يك آتش‌بس عمومی و صلح را آغاز کرد. در اعلامیه صلح می‌خوانیم: «حکومت شورا ادامه این جنگ را که هدفی جز تقسیم کشورها و ملت‌های ضعیف فتح شده توسط کشورهای بزرگ‌تر ندارد بمثابه بزرگ‌ترین جنایات بر علیه بشریت می‌داند و با صدای بلند اعلام می‌دارد که تصمیم دارد تا شرایط صلح را برای توقف این جنگ امضاء کند؛ و این صلح را نه برای خود که برای تمام ملیت‌ها، بدون استثناء، محترم و مساوی می‌داند.»<sup>۱</sup>

این اولین اقدام واقعی دولت شوروی. در حقیقت، اصول اساسی و مقدم سیاست خارجی شوروی را مشخص کرد: - سوسیالیسم انترنا - سیونال و همزیستی مسالمت‌آمیز بین همه دولت‌ها با ساختارهای اجتماعی گوناگون‌شان.

حکومت شوراها اعلام کرد که دیپلماسی پنهانی، یعنی تصمیم‌های مهم درباره مسایل حیاتی سیاست خارجی بدون پشتیبانی خلق‌ها و بدون اطلاع آن‌ها را کنار می‌گذارد. سپس حکومت شوراها فوراً کلیه عهدنامه‌ها و قراردادهای مخفی منعقد شده توسط حکومت‌های تزاری و دولت موقت با دول امپریالیست را منتشر کرد. پرسنل دفتر خلقی وزارت امور خارجه بیش از ۱۰۰ معاهده را انتخاب و آن‌ها را منتشر کرد. این اسناد در ماه‌های نوامبر و دسامبر ۱۹۱۷ منتشر شدند. این اسناد به همه جهان نشان داد که چه اسراری پشت این جنگ امپریالیستی نهفته بوده است؛ و جهان دریافت که به چه دلایلی جان میلیون‌ها انسان از دست رفته است.

حکومت شورایی از همان نخستین روز پیدایی برای پایان دادن به جنگ ونیل به صلح فعالانه به مبارزه پرداخت. در ۸ نوامبر. دفتر

۱. مجموعه آثارلنین، جلد ۲۶، ص ۲۵۰.

خلفی وزارت امور خارجه يك يادداشت رسمی به کلیه دول شرکت کننده در جنگ فرستاد و پیشنهاد کرد که مذاکرات صلح هرچه زودتر آغاز شود. این یادداشت‌ها تسلیم سفرا و نمایندگی‌های کشورهای متحد گردید، سپس متن یادداشت در نشریات چاپ و توسط رادیو بارها اعلام شد. چند روز بعد، جمهوری شوروی يك یادداشت به کشورهای که در جنگ شرکت نداشتند (سوئد، نروژ، اسپانیا، دانمارک و دیگر کشورها) تسلیم کرد و از آن‌ها خواست تا برای آغاز مذاکرات صلح او را یاری دهند.

دولت شوروی سه بار در تاریخ‌های ۲۸ نوامبر، ۶ دسامبر و ۳۰ ژانویه بطور مستقیم یادداشت‌هایی برای دولت‌های ایالات متحده، بریتانیا، فرانسه و دول آنتانت فرستاد و از آن‌ها خواست تا مذاکرات صلح هرچه زودتر آغاز شود. اما هیچ يك از رهبران سیاسی کشورهای متحد و ایالات متحده به این یادداشت‌ها جواب ندادند. سفیران کشورهای بریتانیا و ایالات متحده، فرانسه و ایتالیا و دیگر کشورها در روسیه که از دولت‌های متبوع خود دستورالعمل دریافت می‌کردند تصمیم گرفتند تا هیچ‌گونه رابطه‌ای با دولت شوروی نداشته باشند. به عنوان مثال، در ۱۸ نوامبر، وزیر امور خارجه ایالات متحده، «رابرت لانسینگ»<sup>۱</sup> به سفیر این کشور در روسیه فرمان داد تا به هیچ يك از پیشنهادها صلح شوروی جوابی ندهد. وزیر امور خارجه بریتانیا، «لرد بالفور»<sup>۲</sup>، اظهار داشت که دولت بریتانیا قصد ندارد دولت لنین را به رسمیت بشناسد. بلکه از قزاق‌ها و اوکراینی‌ها حمایت خواهد کرد. یعنی از کالدین و رادای مرکزی ضدانقلابی. وزیر امور خارجه فرانسه. پیشون<sup>۳</sup>. در يك اجلاس پارلمان فرانسه اعلام کرد که فرانسه

1: Robert Lansing

2: Lord Balfour

3: Pichon

با دولت شوروی هیچ‌گونه رابطه‌ای برقرار نخواهد کرد و هیچ‌گونه مذاکره‌ای را برای صلح آغاز نخواهد کرد.

کنفرانس کشورهای متفق در پاریس، در اواخر نوامبر ۱۹۱۷، با تصمیمی مشابه پایان گرفت. سران دول و وزرایی که به نمایندگی از محافل مالی و صنعتی دول بریتانیا، فرانسه، ایالات متحده و دیگر کشورها در این کنفرانس شرکت کرده بودند، تصمیم گرفتند هیچ‌گونه معامله‌ای با دولت کارگری - روستایی روسیه برقرار نکنند، یعنی با دولتی که حق «مقدس» مالکیت خصوصی را محترم نشمرده است! نتیجه غایی يك صلح دمکراتیک بدون تقسیم‌بندی جدید بر مبنای الحاق سرزمین‌های دیگر و بدون توسعه خاک این کشورها - یعنی هدفی که این کشورها به خاطرش جنگ را اداره می‌کردند - طبعاً به مذاق آنان خوش نمی‌آمد.

در واشینگتن، لندن و پاریس کنفرانس‌های مخفی تشکیل می‌شد و رهبران کشورهای متفق در حال طرح نقشه‌های تازه‌ای بودند، نقشه‌هایی به قصد منزوی کردن جمهوری شوروی، و نیز با کمک نیروهای ضدانقلابی در داخل روسیه قصد داشتند رژیم سابق را برقرار کنند. لانسینگ یادداشتی به رئیس جمهوری ایالات متحده تسلیم کرد، شامل طرحی برای کمک مالی و همکاری نظامی به ژنرال کالدین که در جنوب روسیه در حال گردآوری نیرو و تجهیز برای مقابله با قدرت شوراها بود. پرزیدنت ویلسون<sup>۱</sup> این طرح را پذیرفت و به سرهنگ «هاوس»<sup>۲</sup> دستور داد تا برای اجرای این طرح با لندن و پاریس به مذاکره بپردازد. در ۲۱ و ۲۲ دسامبر، وزرای امور خارجه فرانسه و انگلستان در پاریس به توافقی مبنی بر تقسیم خاک روسیه به دو منطقه

1: Wilson

2: House

نفوذ و حوزه عملیاتی فرانسه و انگلستان دست یافتند. صدها آمریکایی، انگلیسی و فرانسوی شامل مأموران عملیاتی، فرماندهان و مجریان نقشه‌ها به شرق، شمال و جنوب روسیه فرستاده شدند و حساب‌هایی با میلیون‌ها نقدینه در بانک‌های لندن، واشینگتن و پاریس؛ برای ژنرال کالدین، کورنیلف و کراسنف و ملی‌گرایان قفقازی و اوکرائینی، یعنی همه کسانی که بر علیه دولت شوروی و حاکمیت شوراهای مبارزه برخاسته بودند، گشوده شد. کشتی‌های جنگی بسوی بنادر مورمانسک<sup>۱</sup> و آرگانگل<sup>۲</sup> و کشتی‌های آمریکایی و ژاپنی بسوی ولادی وستک حرکت کردند.

اگرچه طرح صلح روسیه شوروی توسط دولت کشورهای متفق رد شد اما مورد حمایت کارگران و بسیاری از سازمان‌های مترقی کشورهای آسیایی، اروپایی و آمریکایی واقع شد، و اگرچه مطبوعات بورژوا رویدادهای روسیه را تحریف می‌کردند، اما راه‌حل‌های شوروی برای مشکل زمین و طرح صلح دولت شوروی کم‌کم به گوش جهانیان رسید و توجه و علاقه کارگران جهان را جلب کرد و حسن‌نیت جمهوری شوروی بیش از پیش واضح و آشکار شد.

در لندن، منچستر<sup>۳</sup>، شفیلد<sup>۴</sup> و دیگر شهرهای بریتانیا، میتینگ‌های همبستگی با روسیه شوروی برگزار شد. در ۲۷ ژانویه ۱۹۱۸. میتینگی از کارگران صنعتی در آلبرت‌هال<sup>۵</sup> لندن برگزار شد و طی آن از دولت بریتانیا خواسته شد تا مذاکرات برای حصول به یک صلح پایدار هر چه زودتر آغاز شود. در اوایل سال ۱۹۱۸، رهبری حزب مستقل کارگری بریتانیا، زیر فشار توده‌ها، بیانیه‌ای درباره لزوم صلح

1: Mormansk

2: Archangel

3: Manchester

4: Sheffield

5: Albert Hall

منتشر کرد. در فرانسه، در دسامبر ۱۹۱۷، کنگره اتحادیه‌های کارگری بیانیه‌ای را به تصویب رساند که خواستار آغاز مذاکرات صلح بود. این خواسته در ارتش فرانسه نیز نضج گرفت و باعث پیدایش شورش‌هایی در ارتش فرانسه شد. در پایان سال ۱۹۱۷ و اوایل ۱۹۱۸، میتینگ‌های کارگری فراوانی در چندین شهر ایالات متحده در تأیید پرولتاریای روسیه برگزار شد.

حتی روزنامه‌های سوسیالیستی دست راستی و بورژوا در آلمان و امپراتوری اتریش - مجارستان عظمت طرح لنین را ستودند. در نوامبر ۱۹۱۷، چند تظاهرات عظیم در شهرهای برلین<sup>۱</sup>، هامبورگ<sup>۲</sup> و چند شهر دیگر آلمان در ارتباط با پذیرش طرح صلح شوروی برگزار شد. جبهه انقلابی اسپارتاکوس میلیون‌ها نسخه از ترجمه این طرح صلح را منتشر و توزیع کرد و در ادامه این اقدام ده‌ها جزوه و قطع‌نامه منتشر شد که همگی خواستار پایان دادن فوری به جنگ بودند. حکومت سلطنتی آلمان به خاطر مشکلات اقتصادی کشور، کم‌بود نیروی انسانی و منابع طبیعی و هزینه روزافزون جنگ و بالاگرفتن جو ضدجنگ در میان کارگران و سربازان سرانجام تصمیم گرفت تا به طرح و پیشنهاد صلح شوروی واکنشی نشان دهد. در ۱۴ نوامبر ۱۹۱۷، دولت آلمان و متحدانش به دولت شوروی اطلاع دادند که آماده آغاز مذاکرات هستند، اما نتیجه‌ای که آلمان و متحدانش در پی آن بودند هیچ نقطه اشتراکی با طرح صلح دمکراتیک شوروی نداشت. آنان در این اندیشه بودند تا با دستیابی به صلح در شرق، تمام نیروهای خود را به جبهه غرب گسیل دارند و ضربه نهایی را به دول متفق وارد آورند. با توجه به موقعیت شوروی، آلمان و متحدانش در این اندیشه بودند که با يك

1: Berlin

2: Hamburg

پیمان صلح يك طرفه تسلط اقتصادی و سیاسی خود را بر شوروی تحمیل کنند.

دولت شوروی در همان روزی که از موافقت دولت آلمان برای آغاز مذاکرات صلح مطلع شد، طرح صلح خود را به دولت‌های متفق نیز ارائه داد. لندن، پاریس و واشینگتن به این پیشنهاد جوابی ندادند. متفقین تمایلی برای پایان دادن به جنگ نداشتند. شورای اداره امور خلق‌ها مجبور شد تا با نمایندگان بلوک اتریش - آلمان به مذاکره بنشیند، در حالی که به کوشش‌های خود برای نیل به يك صلح عمومی ادامه می‌داد.

در نیمه دوم نوامبر، يك هیئت نمایندگی شوروی به سرپرستی آ. آ. ایوف<sup>۱</sup> به برست لیتوسک<sup>۲</sup> رفت تا در مذاکرات صلح شرکت کند. مذاکرات روز ۲۰ نوامبر آغاز شد. هیئت نمایندگی علاوه بر بلشویک‌ها، شامل نمایندگان از اس. آرهای چپ‌گرا و ژنرال‌ها و افسرانی از ارتش سابق بود که به انقلاب پیوسته بودند، مثل آدمیرال «و. م. آلتفاتر»<sup>۳</sup>، ژنرال «آ. آ. ساموئیلو»<sup>۴</sup> و دیگران.

هیئت نمایندگی شوروی بیانیه‌ای را به عنوان اصول اساسی مذاکرات خواند که بر يك صلح دمکراتیک بدون تغییر مرزها تأکید داشت و نیز از کشورهای متفق می‌خواست تا به مذاکرات صلح بپیوندند، اما هیئت نمایندگی اتریش - آلمان اظهار داشت که صلاحیت و قدرت تصمیم‌گیری در این موارد را ندارد.

یکی از شرایط شوروی این بود که آلمان نباید نیروهای خود را از مرز شوروی به جبهه غرب منتقل کند. شورای اداره امور خلق‌ها درباره این ماده چنین توضیح داد که دولت شوروی از منافع مردم

1: A. A. Ioffe

2: Brest - Litovsk

3: V. M. Alfater

4: A. A. Samoilo

کشورهای متفق دفاع می‌کند و اگر شوروی عدم انتقال نیرو به جبهه غرب را جزو شرایط صلح گذاشته است از این روست که خواهان کمک به گسترش یا انتقال جنگ به کشور دیگری نیست.

در پایان مذاکرات موافقت‌نامه‌ای مبنی بر قطع اقدامات نظامی. ابتدا برای دو روز و سپس ۲۸ روز دیگر تنظیم شد. صدای سلاح در سراسر جبهه آلمان - روسیه خاموش شد، و میلیون‌ها سرباز که به خاطر جنگ از وطن دور مانده بودند اکنون امید بازگشت یافتند.

بعد از پایان مذاکرات دوراول، هیئت نمایندگی شوروی موفق شد تا در مذاکرات ۹ دسامبر به برنامه‌ای زمان‌بندی شده برای نیل به يك صلح پایدار بدون هیچ شرایط یا تغییر مرزها دست یابد. هیئت نمایندگی اتریش - آلمان سه روز تمام درباره فرمول پیشنهادی صلح شوروی مطالعه کردند و سرانجام طرح را برای جواب به اطلاع دول متبوع خود رساندند. اما از آن جا که سرانجام کشورهای متفق به پیشنهاد شوروی برای شرکت در این مذاکرات جواب منفی دادند. سیاستمداران آلمان نیز ناگهان روش خود را تغییر دادند. وزیر امور خارجه آلمان «فون کولمن»<sup>۱</sup> که سرپرستی هیئت نمایندگی آلمان را به عهده داشت و ژنرال هوفمن<sup>۲</sup> شرایط تازه‌ای به شوروی پیشنهاد کردند که شامل مالکیت بیش از ۱۵۰ هزار کیلومتر مربع از خاک شوروی و الحاق آن به خاک آلمان بود. که شامل همه اوکراین و بخش‌هایی از بیلوروسی و جمهوری‌های بالتیک بود. هیئت نمایندگی شوروی مذاکرات صلح را برای ۱۰ روز به تعویق انداخت و به پتروگراد بازگشت. شورای اداره امور خلق يك بار دیگر از کشورهای متفق خواست تا در مذاکرات شرکت کنند. این بار نیز هیچ جوابی به این

1: Fon Kuhlmann

2: General Hoffmann



درخواست داده نشد. مذاکرات يك بار ديگر در تاريخ ۲۷ دسامبر از سر گرفته شد. هيئت نمايندگي آلمان اين بار كار را فوراً به تهديد و اولتيماتوم بکشاند.

دولت جوان شوروی اين بار با يك موقعيت دشوار غيرعادی روبرو شده بود. به خاطر عدم وحدت و يکپارچگی در جبهه‌ها، اقتصادی ويران ، توده‌های تحت ستم جمهوری جوان شوروی قادر به ادامه جنگ نبود. پس لازم بود تا هر چه زودتر گامی حياتی برداشته شود، به هر قيمت، اقدامی لازم و حياتی که ايجاد ارتش و نیروی دريائی سرخ نیز از آن جمله بود و البته بهبود وضع اقتصاد کشور.

بحث‌ها و جدل‌های داغ و پرهيجان سراسر کشور را فراگرفت. کارگران و روستائيان آگاه با درك اين نکته که کشور قدرتی برای ادامه نبرد ندارد، لزوم امضای يك معاهده صلح حتی تجاوزکارانه را به قيمت از دست دادن بخشی از کشور احساس کردند. آن‌ها با خشم پذيرفتند، اما به اين اميد که سير رویدادها، کشور را از موقعيت دشواری که پيشرو دارد نجات بخشد. بخشی از زحمتکشان نیز خشمگين از خواسته‌های تجاوزکارانه آلمان اما هنوز گرم از پیروزی در انقلاب احساس می‌کردند که دولت شوروی و جنبش بين‌المللی کارگری به راحتی و به سرعت می‌تواند با امپرياليسم بين‌المللی به نبرد بپردازد. آن‌ها درميتينگ‌ها خواست و تمایل خود را برای دفاع از جمهوری شوروی اعلام داشتند.

با اعلام خواست‌های غيرمنطقی آلمان، همه دشمنان حاکميت شوراها جمع شدند. کادتها، منشويک‌ها و اس. آر‌ها فریاد برآوردند که بلشويک‌ها قصد دارند کشور را «بفروشند» وخواستار جنگ بر عليه آلمان شدند. به اين اميد که سربازان آلمان انقلاب سوسيالیستی را درهم بشکنند. کشورهای متفق نیز برای از بين بردن جمهوری شوروی

چشم به یاری آلمان دوختند تا پس از آن نیات و شرایط خود را هم به شوروی و هم به آلمان تحمیل کنند.

موقعیت هنگامی پیچیده تر شد که گروه «کمونیست‌های چپ» به رهبری «ن. ی. بوخارین»<sup>۱</sup> در داخل حزب بلشویک با صلح مخالفت کردند. آن‌ها هرگونه توافقی با امپریالیسم را غیرممکن دانسته و خواستار اعلام «جنگ انقلابی» بر علیه امپریالیسم شدند. درحقیقت این گروه از سوی «ل. د. تروتسکی»<sup>۲</sup> که سرپرستی هیئت نمایندگی شوروی را به عهده داشت، حمایت می‌شدند.

لنین، در چنین شرایط پیچیده و دشواری، خواستار پذیرش شرایط صلح آلمان شد و از همه کسانی که با اصل توافق با دول امپریالیستی مخالفت کرده بودند به شدت انتقاد کرد. به اعتقاد لنین، واقعیت خشک شوروی را مجبور می‌کرد که پیمان صلح را امضاء کند. لنین گفت که درباره دفاع از وطن انقلابی می‌توان شعار داد و حرف‌های خوب بسیار زد، اما اگر تفنگ و مسلسلی در کار نباشد، واگر سربازان هزارهزار جبهه را ترک‌کنند دیگر نیرو و امکان روبرو شدن با نیروهای آلمان وجود ندارد. لنین از روحیه و احساسات و وضعیت روستائیان که لباس سربازی به تن داشتند و جنگیده بودند اطلاع داشت و می‌دانست که آن‌ها از جنگ خسته شده‌اند و در رؤیای صلح هستند. نظریه لنین درباره صلح از سوی بسیاری از سازمان‌های حزبی و کارگران کارخانه‌های پتروگراد، مسکو، اورال و معدن‌چیان حوزه ذغال سنگ دونت مورد حمایت قرار گرفت.

کمیته مرکزی بارها و بارها درباره این مسأله به بررسی و گفتگو نشست. لنین که با کمونیست‌های چپ مبارزه می‌کرد توانست متنی را

1: N. I. Bukharin

2: L. D. Trotsky

برای مذاکرات صلح آماده کند، اما چون آلمان کار را به يك اولتیماتوم بکشانده بود، خواستار امضای معاهده صلح از سوی آلمان شد. لنین (همان طور که بعدها در هفتمین کنگره حزب در مارس ۱۹۱۸ خاطر نشان ساخت) به تروتسکی قبل از عزیمت او برای شرکت در مذاکرات برست، تمامی توضیحات و راهنمایی های لازم را کرد.

اما تروتسکی به این رهنمودها توجهی نکرد و پس از آن که آلمان در جلسه کمیته سیاسی کنفرانس برست - لیتوسک در ۲۸ ژانویه ۱۹۱۸ اولتیماتومی به شوروی داد. تروتسکی خاطر نشان ساخت که شوروی پیمان صلح را امضاء نمی کند و جنگ را به پایان خواهد برد و سپس قوای خود را از جنگ خارج خواهد ساخت.

تروتسکی مذاکرات را رها کرد و لطمه ای سخت به جمهوری شوروی زد و کشور را با خطری عظیم مواجه ساخت. او اطمینان داشت که آلمان به پیش روی ادامه نخواهد داد. اما در ۱۸ فوریه اسلحه ها دوباره به صدا درآمدند و صدها هزار سرباز آلمانی پیش روی خود را به سوی پتروگراد و مسکو آغاز کردند.

برغم مقاومتی دلیرانه، یگان های ارتش سرخ، کارگران و ملوانان که قادر به مقابله با ارتش آلمان نبودند عقب نشستند. کمیته مرکزی حزب بلشویک و دولت شوروی از مردم خواست تا نهایت کوشش خود را برای دفاع از کشور انجام دهند. یگان های ارتش سرخ متشکل از کارگران، روستائیان، سربازان و ملوانان ارتش سابق دوباره شکل گرفتند.

کمیته مرکزی حزب بلشویک و شورای خلق ها هر روز جلساتی منعقد می کردند. لنین اعضای شاکی و مردم را آرام می کرد و از آنانی که تمایلی به صلح نداشتند به شدت انتقاد می کرد. این یکی از دشوارترین دوره های زندگی کشور شوروی و نیز مرحله ای دشوار از

حیات حزب بلشویک بود. در مبارزه بی‌امان با «کمونیست‌های چپ». روش لنین سرانجام پیروز شد. کمیته مرکزی حزب و شورای اداره خلق‌ها و ARCEC. برغم فشار بوخارین، ترونسکی و دیگران تصمیم به پذیرش شرایط صلح گرفت. البته آلمان با توجه به موقعیت دشوار جمهوری شوروی چند تقاضای ارضی دیگر نیز به شرایط قبلی افزود (در مناطق قفقاز و بالتیک) و نیز جریمه‌ای نیز به عنوان تأدیه خسارات ناشی از جنگ معادل شش هزار میلیون روبل.

در ۳ مارس ۱۹۱۸، پیمان صلح در برست - لیتوسک امضاء شد. سه روز بعد، در ۶ مارس، هفتمین کنگره حزب در پتروگراد تشکیل جلسه داد. کنگره از موضع لنین در قبال صلح حمایت کرد و مفاد پیمان را تصویب کرد. در ۱۴ مارس در مسکو (که چند روز قبل از آن بعنوان پایتخت شناخته شده بود) چهارمین کنگره فوق‌العاده شوراها تشکیل جلسه داد. نمایندگان از سراسر ایالات و نواحی جمهوری شوروی در آن شرکت داشتند. در ۱۶ مارس، کنگره نیز مفاد پیمان صلح را تصویب کرد.

شرایط پیمان صلح برای روسیه شوروی البته بسیار سنگین بود: مناطقی عظیم از خاک شوروی از کشور جدا شد. شوروی مجبور به پرداخت خساراتی هنگفت بود و نیز تن دادن به موافقت‌نامه‌های بازرگانی یک‌طرفه و ناخواسته، اما پیمان برست - لیتوسک فرصتی حیاتی برای کشور بود تا از چنگ مشکلات خویش رهایی یابد.

برغم مشکلات متعدد. حاکمیت شوراها به خلق‌های روسیه صلح موعودی را که سال‌ها در انتظارش بودند بخشید. رهبران ایالات متحده، انگلستان و فرانسه موفق نشدند تا نیل به این پیروزی را به خطر افکنند.

پیمان صلح برست - لیتوسک اهمیت جهانی بسیاری داشت. با

خروج از جنگ، دولت شوروی به همه خلق‌ها نمونه‌ای از مبارزه برای صلح و امکان پایان دادن به يك جنگ نفرت‌انگیز را نشان داد. کوشش شوروی برای صلح توجه و علاقه کارگران غرب و شرق را برانگیخت و به پیشرفت جنبش‌های انقلابی میان کارگران، روستائیان و سربازان کمک بسزایی کرد.

انقلاب سوسیالیستی یکی از مهم‌ترین مبانی مارکسیسم را به اثبات رساند - این که توده‌های زحمتکش چرخ‌های تاریخ‌اند و نقش آگاهانه و فعال آن‌ها پس از آزاد شدن از قید و بند فشار، اختناق، استثمار و استثمار هر دم روبه فزونی خواهد رفت.

حاکمیت شورایی که توسط انقلاب سوسیالیستی اکتبر استقرار یافت یکی از شکل‌های دیکتاتوری پرولتاریاست. حکومت جدید که از اساس با حکومت بورژوازی نه فقط در اشکال سازمان‌دهی حکومت، بلکه در نقش تاریخی که پرولتاریا بازی می‌کند تفاوت دارد.

حکومت کارگری حکومتی دمکراتیک به «شیوه‌ای جدید» بود (به خاطر پرولتاریا و نیز به بطور کلی به خاطر بی‌طبقه بودن جامعه) و حکومتی دیکتاتوری به «شیوه‌ای جدید» (برخلاف حکومت بورژوایی) دمکراتیک به شیوه‌ای جدید، چرا که حکومت پرولتاریا مهم‌ترین و مؤثرترین گام‌ها را در جهت آزادی، برابری و دمکراسی واقعی و نهادی برداشت. و دیکتاتوری به شیوه‌ای جدید، چرا که از دمکراسی سوسیالیستی در مقابل خرابکاری‌های ناشی از وجود طبقات در جامعه که در جهت برقراری کاپیتالیسم و استثمار طبقاتی می‌کوشیدند دفاع می‌کرد. حکومت پرولتری در عین حال با ارج گذاشتن بر مقام و ارزش کار، طبقات ثروتمند را در سراسر جهان واداشت تا وظایف خود را

درباره طبقه کارگر بشناسند و عمل کنند و حکومت کارگری این را از اقدامات اساسی و اولیه خود دانست.

جوهر و مایه دیکتاتوری پرولتاریا به هم اینها خلاصه نمیشود. حکومت پرولتری با انتقال وسایل تولید به مردم و امکان برنامه‌ریزی در جهت رشد و توسعه اقتصادی نه در جهت منافع سرمایه‌داری و سرمایه‌دارها بلکه در جهت منافع کل جامعه، شخصیت و ذات انسان-دوستانه خود را به نمایش گذاشت.

### انقلاب اکتبر و فرایند انقلاب جهانی

انقلاب سوسیالیستی اکتبر، برای همیشه جزء لا یفک یک تحول بنیادی در تاریخ بشری - یعنی تحول از سرمایه‌داری به سوسیالیسم - محسوب خواهد شد. این انقلاب سوسیالیستی اکتبر بود که تجربه عملی در راه حل عمده‌ترین مسائل اجتماعی را در اختیار جهانیان گذاشت. و شیوه سرنگونی حاکمیت استثمارگران، استقرار دیکتاتوری پرولتاریا، تبدیل مالکیت ارضی، مالکیت خصوصی و بورژوازی به مالکیت عمومی، مالکیت سوسیالیستی، حل عادلانه مسأله کشاورزی به سود کشاورزان، آزادی ملل مستعمره از قید ستم استعماری و ستم ملی، ایجاد پیش شرط‌های سیاسی و اقتصادی برای بنای سوسیالیسم، را به جهانیان نمایاند.

انقلاب اکتبر، نخستین پیروزی انقلاب سوسیالیستی جهان بود و نه تنها آرایش کلی سیاسی و اقتصاد اجتماعی یکی از بزرگ‌ترین کشورهای جهان را از پایه تغییر داد بلکه جنبش‌رهای بخش جهانی را به سطحی نوین و متعالی‌تر، ارتقا بخشید و چنانکه لنین گفت «راه سوسیالیسم را به همه جهان نشان داد و در عین حال به بورژوازی فرصت داد با چشمان خود ببیند که پایان دوران حاکمیت آن با شتاب

نزدیک می‌شود. در واقع فصل نوینی در تاریخ باز شد. رایج‌ترین تعبیر ضد کمونیستی از انقلاب اکتبر در ادبیات و تاریخ‌نویسی بورژوازی پیوسته به این مغالطه میرسد که انقلاب در روسیه نه تنها منطبق با تعلیمات مارکس نیست، بلکه برخلاف آن بوده و تعلیمات مارکس را نقض هم می‌کند. از قول مارکس ادعا میکنند که نظر داده است انقلاب سوسیالیستی نتیجه پیشرفت سرمایه‌داری و نتیجه قوانینی است که در درون سرمایه‌داری عمل می‌کند، با این حال انقلاب در روسیه، یعنی در یک کشور عقب‌مانده روی داده است. از این احتجاج، نتیجه‌گیری دیگری نیز حاصل می‌شود و آن این است که انقلاب اکتبر مطلقاً روسی و یک پدیده ملی است و نه تنها تعلیمات مارکس را در مورد انقلاب سوسیالیستی تأکید نمی‌کند، بلکه آن را نقض و بی‌پایانی آنرا ثابت می‌کند.

یک تحقیق عینی از تاریخ، بر چنین نظریه و نتیجه‌گیری‌های متعاقب، آن مهر باطل می‌زند. نخست باید توجه داشت که روسیه یک کشور سرمایه‌داری نیمه پیشرفته بود و واجد پیشرفته‌ترین شکل‌های سرمایه‌داری آن روز بود. شرایط فوق‌العاده متنوع پیشرفت اجتماعی در برخی مناطق و در میان برخی ملل روسیه، این سرزمین را به نمونه منحصر بفردی در دنیای نامتجانس آن عصر مبدل کرده بود. انقلاب اکتبر، برغم تمامی جنبه‌های منحصر بفرد آن، ماهیتاً مولود تناقضاتی بود که نه تنها روسیه، بلکه تمام دنیای دوره امپریالیسم و گرفتار بحران عمومی سرمایه‌داری، با آن دست به‌گریبان بود نمی‌توان از وجود چند پروسه مشترک برای همه کشورها در گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، غفلت کرد و اینها همه، حقیقت‌ثوری مارکسیستی انقلاب پرولتاریائی را تأیید می‌کند.

اهمیت جهانی انقلاب اکتبر، بوضوح از خصلت جهانی بودن

لنینیسم. معلوم می‌شود. لنین بعنوان ادامه دهنده مارکس. يك انترناسیونالیست راستین بود. لنین در فعالیت نظری و سیاسی خود. هرگز خویشتن را به وطنش روسیه محدود نمی‌کرد و مطالعه و بررسی تجربه عناصر دیگر جنبش بین‌المللی کارگری را مورد عمیق‌ترین توجه قرار می‌داد. لنین با دقتی استثنائی همه شکل‌های مبارزه پرولتاریای اروپا، جنبش‌های ملی مشرق زمین. جنبش‌های دموکراتیک متنوع موجود را مورد مطالعه قرار می‌داد و آنها را با اوضاع خاص روسیه و سنت‌های نهضت انقلابی آن مقایسه می‌کرد. او می‌دید و درک می‌کرد که کدام قسمت از تجربه جنبش انقلابی در هر کشور دارای خصلت محدود، گذرا و با ویژگی خاص محلی است و کدام قسمت عمومی. اساسی و میراث انقلابی همگان است. او بسهولت قادر بود خطوط و جنبه‌های محلی و خاص يك کشور مفروض. وقایع اتفاقی و زیگزاگ‌های تاریخی را تفکیک نماید و هرگز آنها را يك قاعده و قانون معتبر، اساسی و عمومی تلقی نکند و در عین حال هرگز روندهای کلی را که در مورد همه کشورها صدق می‌کند، از نظر دور نمی‌داشت. اهمیت لنینیسم و بویژه اهمیت فوق‌العاده کشفیات بزرگ آن، از همین جا ناشی می‌شود: کشفیاتی از این دست که پیروزی انقلاب سوسیالیستی در يك کشور واحد، امکان‌پذیر است، انتقال و تبدیل يك انقلاب بورژوا - دموکراتیک به يك انقلاب سوسیالیستی امکان‌پذیر است. این کشفیات از مرزهای جمهوری شوروی بعنوان شکلی از دیکتاتوری پرولتاریا. بس فراتر می‌رود. از این رو است که لنینیسم بعنوان يك دیکترین جهانی. ادامه مارکسیسم است و بسلاح ایدئولوژیک نیرومند تمامی طبقه کارگر همه جهان تبدیل شده است.

انقلاب اکتبر، پیروزی مارکسیسم - لنینیسم بود. مارکسیسم - لنینیسم کار سترک و ازگونی سرمایه‌داری و ایجاد جامعه نوینی را



هدایت کرد که در آن استثمارانسان مفقود است. پیروزی انقلاب اکتبر دوران تاریخی پیروزی سوسیالیسم و سرنگونی سرمایه‌داری را آغاز کرد و درستی نظریه لنین را مبنی بر اینکه انقلاب سوسیالیستی میتواند برای نخستین بار در یک کشور واحد پیروز گردد، تأیید کرد. طبقه کارگر در خلال انقلاب سوسیالیستی نشان داد که تنها پیام‌آور و سخنگوی پیشرفت اجتماعی است و نیروی رهبری کننده‌ای است که میتواند تغییرات انقلابی را متناسب با شرایط روز، بموقع اجرا بگذارد و عملی کند. انقلاب نشان داد که ضروری و در عین حال امکان‌پذیر است که تمامی اقشار دیگر جامعه زحمتکش و قبل از همه زحمتکشان روستا به‌صفت طبقه کارگر کشانده شوند. در حقیقت این اتحاد طبقه کارگر با دهقانان بی‌چیز زیر حمایت تمامی رنجبران کشاورزی بود که موجبات پیروزی انقلاب سوسیالیستی در روسیه را فراهم آورد.

انقلاب اکتبر نقش عظیم حزب طبقه کارگر را به‌روشنی تمام به نمایش گذاشت. حزب از گونه‌ای نوین که لنین پدید آورد، ثابت کرد که تنها نیروئی است که میتواند همه جریان‌های موجود در یک جنبش انقلابی را یک‌پارچه کرده و نقش رهبری پرولتاریا را در مبارزه برای تغییرات سوسیالیستی و دموکراتیک و در مبارزه برای رسیدن به زمین، صلح و رهائی ملی بیمه کند. در این دوره شعور سیاسی پیشتازان کمونیست، صداقت آن‌ها نسبت به آرمان انقلاب، دل‌بستگی، ازخودگذشتگی و قهرمانی برتر آن‌ها بوضوح دیده می‌شد. بلشویکها به‌اتکای این سجایای عالی که در خلال تاریخ بلشویسم شکل یافته بود، و با توسل به استراتژی و تاکتیک‌های درست، توانستند قلوب توده‌ها را تسخیر کرده آنها را بصفوف خود بکشند و برای پیکارنهایی و دوران-سازبخاطر برقراری حاکمیت شوروی، سازمان بدهند. نخستین گامهای دولت جدید در راه حل مهمترین مسائل سیاسی، اقتصادی و نظامی و

تحقق وظایفی که در این زمینه‌ها رویاروی دولت قرار داشت، نشان داد که رهبری حزب برای پیشبرد نهضت، شرط اصلی و تعیین کننده بوده است. مسیر بعدی تاریخ نیز نشان داد که نقش رهبری حزب کمونیست یکی از عوامل اساسی در بنای پیروزمندانجامه نوین است.

انقلاب سوسیالیستی اکتبر، با عملی کردن اندیشه‌های اصلی کمونیسم علمی در مورد انقلاب پرولتاریائی و دیکتاتوری پرولتاریا، در مورد نقش رهبری حزب کمونیست، و ضرورت اتحاد کارگر و دهقان، در حقیقت با تجربیات خود، دنیای کمونیست و جنبش کارگری را اغنا بخشید و نشان داد که اتحاد تاکتیک‌های بین‌المللی جنبش کمونیستی و جنبش کارگری، نیازمند بکار بردن چنان اصول بنیادی کمونیسم است که بتواند بدرستی و دقیقاً، با جزئیات تطبیق یابد. یعنی با تفاوت‌های ملی و حاکمیت ملی، بدرستی انطباق یابد.

انقلاب اکتبر از لحاظ ابعاد و درجه تأثیری که روی مسیرتاریخ جهان باقی گذاشت نمونه منحصر بفرد و بدیعی است. این انقلاب توده‌های عظیم رنجبر همه کشورها در همه قاره‌ها را به جنبش انقلابی کشاند. اعتلای سطح تشکیلاتی توده‌های مردمی، قبل از هرچیز در رشد و نیرومندی پیشتاز پرولتاریا یعنی احزاب کمونیست، (طی دو سال بعد از انقلاب اکتبر احزاب کمونیست در سیزده کشور پدید آمد) و در رشد سریع سندیکاها، اتحادیه‌های کارگری، سازمانهای جوانان و زنان است.

در مدت بیش از پنجاه سال شعله‌های انقلاب در مرکز اروپا زبانه کشید، سلطنت‌های آلمان و امپراتوری اتریش-هنگری را نابود کرد و جمهورهای ملی جانشین آنها شد. البته بورژوازی توانست پایه‌های حاکمیت خود را حفظ کند اما هرگز نتوانست نظاماتی را که قبلاً وجود داشت، از سر نو اعاده کند. انقلاب اکتبر وجود تضادهای اجتماعی و

مبارزه طبقاتی را با وسعت بزرگ‌تر، برملا ساخت ، به حرکت بسمت چپ توده‌ها سرعت بخشید و چشم‌انداز تاریخی نوینی را در مبارزه ایشان برای آزادی و سوسیالیسم پیش روی آنان گشود. این انقلاب در عین حال روی سیاست‌های بورژوازی نیز اثرمی گذاشت و بورژوازی را ناچار از دادن برخی امتیازات اقتصادی و حتی سیاسی به توده‌های رنجبر و زحمتکشان کرد بنحوی که مبارزه توده‌ها را علیه استثمار تسهیل کرد.

بر اثر انقلاب اکتبر، ملل مظلوم و به‌بندکشیده شده مستعمرات و کشورهای مستعمره ، علیه امپریالیسم قیام کردند . پیروزی انقلاب اکتبر موجب بروز یکرشته واکنش‌های تسلسلی و متواتر بصورت شورش‌های توده‌ای ضد امپریالیستی و آزادی ملی گشت که رستاخیز مارس ۱۹۱۹ کره ، جنبش انقلابی چهارم مه سال ۱۹۱۹ چین ، قیام انقلابی و مداوم هند از سال ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۲ ، جنگ ۱۹۱۹ افغانستان علیه تسلط جوئی انگلستان ، مبارزه برای آزادی ملت ترکیه در سال ۲۲ - ۱۹۱۹ ، خیزش قهرمانی ۱۹۱۹ مصر ، سوریه و ایران در سال ۱۹۲۰ ، انقلاب خلق مغولستان ، خیزش دهقانی در افریقای استوایی ، جنبش اعتصابی پرولتاریای افریقای جنوبی ، از جمله آنها است. این‌ها همه حلقه‌های بهم پیوسته‌ای از یک نهضت رهائی ملی در همه کشورهای استعماری و مستعمره بود.

از زمان پیروزی انقلاب سوسیالیستی در روسیه، همه‌پرونده‌های اجتماعی و وقایع اجتماعی در هر بخش از دنیا از یک عامل انقلابی نیرومند جدیدی متاثر شد. این عامل، تقسیم‌دنیا، به دو سیستم مشخص سوسیالیستی و سرمایه‌داری بود. در ارتباط با شکل گرفتن دو سیستم در دنیا، تضادهای اساسی سرمایه‌داری - تضاد بین سرمایه و کار - از لحاظ اصولی ، صراحت و گویائی جدیدی یافت . این تضاد از نوعی

خصلت بارز ورخنه‌گر برخوردار شد بعبارت دیگر، نه تنها در سیاست، اقتصاد و ساختار طبقاتی يك جامعه جلوه‌گر و ظاهر میشود، بلکه در مهمترین حوزه عمل‌های اجتماعی. در تمامی میدانهای فعالیت بشری. در ایدئولوژی، فرهنگ علوم، اخلاق و زندگی روزمره انسانها متجلی میگردد.

انقلاب اکتبر مرحله نوینی را در پیشرفت و تحولات اقتصاد جهانی باز کرد: مرحله نمونه و دقیقی از دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، از دوره تسلط جبری قوانین کاپیتالیستی به دوره وضع و استقرار قوانین اقتصاد سوسیالیستی. پیروزی انقلاب اکتبر قوانین جدیدی را برای پیشرفت جهان پدید آورد. که بگفته لنین از اصل رقابت و نلاقی عمل دو سیستم اجتماعی نشات می‌گیرد. دو سیستم سوسیالیستی و سرمایه‌داری، برغم تضادهای آنها گونیستی که آنها را از یکدیگر جدا می‌کند، در امر تقسیم بین‌المللی کار، مشارکت دارند و نفس منطق توسعه نیروهای تولیدی، گسترش مستمر و بی‌وقفه مناسبات اقتصادی، علمی و فرهنگی آنها را ایجاب می‌کند. نادیده انگاشتن یا کم بهادادن به اهمیت حیاتی رقابت اقتصادی بین دو سیستم، به تخریب چشم‌اندازهای انتقال انقلابی دنیا، یعنی همان چیزی منجر خواهد شد که انقلاب سوسیالیستی اکتبر نقطه آغاز آنها برخط تاریخ پی گذاشته است.

با تشکیل دولت شوروی که شعار بزرگ صلح را سرداد و اجرای آنها در مناسبات خود با ملت‌ها و کشورهای دیگر آغاز کرد، بشریت در مبارزه خود علیه جنگ‌های جهانگشائی و در مبارزه برای صلح و امنیت ملت‌ها یاوری توانا و قابل اعتماد پیدا کرد.

انقلاب اکتبر تنها بر مسیر تاریخ جهان اثر نگذاشته است. بلکه مهمتر از آن، این حقیقت است که به همراه خود، برای طبقه کارگر.

زحمتکشان جهان، ملل مظلوم و ستمدیده و برای همه آنهایی که علیه امپریالیسم مبارزه می‌کنند و در راه بنای جامعه‌ای نوین، عادلانه و مساوی پیکار می‌نمایند، تئوری پیشرفته انقلابی و تجربه انقلابی را بارمغان آورد. اهمیت تاریخی جهان شمول انقلاب اکتبر، در این حقیقت متبلور است که این انقلاب راه را نشان داد، اشکال و روش‌های چنان دگرگونی انقلابی را آشکار ساخت که خصلتی جهانی بخود گرفته است. انقلاب سوسیالیستی اکتبر دارای منابع سرشار، غنی و پایان ناپذیر تئوری و عمل بری مبارزه انقلابی است. نمونه کامل استراتژی و تاکتیک‌های علمی است.



مبارزه جمهوری‌های شوروی علیه مداخله بیگانه  
 ضد انقلابیون داخلی.  
 (۱۹۱۸-۱۹۲۰)

شامل:

مداخلات آغاز می‌شود،  
 روسیه شوروی به یک اردوگاه یک پارچه نظامی  
 مبدل می‌شود،  
 بنای ارتش سرخ،  
 نخستین پیروزی‌ها،  
 آنتانت، مداخلات خود را افزایش می‌دهد  
 استحکام اتحاد طبقه کارگر با دهقانان،  
 نابودی کامل تمام بدنه نیروهای مسلح کولچاک  
 اتحاد سیاسی- نظامی جمهوری‌های شوروی  
 شکست دنیکیین  
 پیروزی در سایر جبهه‌ها  
 تنفسی کوتاه  
 آخرین تلاش (سوویت‌های) مداخله جویان درهم  
 شکسته می‌شود.  
 هشتمین کنگره شوراهای سراسر روسیه  
 آزادی سرزمین‌های سرزمین‌های مرزی، تشکیل  
 جمهوری‌های خودمختار جدید  
 منشاء پیروزی‌ها و اهمیت آن.

## مداخلات آغاز می‌شود

حزب کِمونِیست و دولت شوروی برای طولانی کردن دوره تنفس و فراغتی که با چنان بهای گزافی بدست آمده بود از هیچ کوششی دریغ نکردند. لنین در این باره گفت: «این وظیفه ماست که بهر اقدامی دست بزنیم که تا آنجا که دیپلوماسی ما قادر است، لحظه جنگ را به تعویق بیاورد، دوره فراغت کنونی را طولانی کند. ما به کارگران و دهقانان قول می‌دهیم که هر چه در توان داریم، در راه صلح انجام دهیم».<sup>۱</sup> دولت شوروی استوار و بی‌تزلزل شرایط پیمان صلح برست را محترم شمرد و به آن عمل کرد، پیشنهادهای جدیدی برای صلح به دول آنتانت تسلیم نمود، در سیاست خارجی متانت و خویشتن‌داری بی‌نظیری را از خود نشان داد و در عین حال دامنه تدارکات و آمادگی نظامی خود را برای واپس زدن تجاوز امپریالیسم، توسعه داد. با این-حال، امپریالیسم جهانی و ضدانقلاب داخل روسیه، - یعنی طبقات مطرود زمین‌دار، بورژوازی، روحانیت، امیران و افسران عالی‌مقام ارتش سابق اقشار روشنفکری بورژوائی سابقاً برخوردار از امتیازات ویژه و کولاک‌ها - نمی‌توانستند خود را با این حقیقت آشتی دهند که در دنیا،

۱- و. ای. لنین، مجموعه آثار جلد ۲۷ صفحه ۲۷۹

برای نخستین بار دولتی تشکیل شده است که در آن، قدرت در دست زحمتکشان است. این عوامل که خود به تنهایی قادر به ایجاد جنگ داخلی نبودند، برای دریافت کمک‌های مادی، نظامی و مالی به سرمایه‌های خارجی متوسل شدند و به این ترتیب، طبقات به زیر کشیده شده روسیه به ائتلاف با امپریالیسم جهانی کشیده شدند. و برای اعاده تسلط طبقاتی خود، به منافع این کشور، خیانت کردند.

جنگ اول جهانی تا مدتی دیگر. همچنان در غرب ادامه یافت، دو گروه از دول متخاصم - دول آنتانت از یکسو و گروه اطریش-آلمان از سوی دیگر - برای نیل به برتری جهانی کوشیدند. دولت روسیه شوروی که پیمان صلح برست را منعقد کرده بود جداً مصمم بود از دوره فراغت فراهم آمده حداکثر استفاده را کرده اصلاحات بنیادی اجتماعی را عملی ساخته، اقتصاد را احیا نموده و به مردمی که بر اثر جنگ طولانی ناو رمقی نداشت، فرصت استراحت بدهد تا آنها بتوانند کار صلح‌آمیز خود را آغاز کنند. تقویت توان اقتصادی و دفاعی حکومت جوان شوروی، تنها از این طریق امکان‌پذیر بود.

موقعیت بین‌المللی روسیه شوروی در بهار و تابستان سال ۱۹۱۸ بسیار دشوار بود. امپریالیست‌های عضو آنتانت با تمام قوا کوشش میکردند پای شوروی را علیه گروه اطریش - آلمان، به جنگ بکشند و از این طریق پای نیروهای آنتانت را به خاک شوروی بازکنند. این اقدام اخیر، بعلت اختلافاتی که بین دول آنتانت - بویژه درخاور دور بین آمریکا و ژاپن - وجود داشت، برای مدتی به تأخیر افتاد. گروه اطریش - آلمان با آنکه به رعایت شرائط صلح برست علاقمند بود اما در «اصلاح» شرایط آن پیمان برای تصرف سرزمین‌های تازه‌ای از روسیه شوروی، عیج فرصتی را از دست نمی‌داد. در آلمان، نیز، پیوسته این آمادگی وجود داشت که در هر لحظه پیمان صلح را همچون



ورق پاره‌های ریز ریز کرده: و بمنظور دست‌یابی به منابع روسیه مانند ذغال، نفت، فلزات و غلات، اراضی روسیه شوروی را اشغال کنند. در مقابل دولت شوروی از خود احتیاط و شکیبائی نشان می‌داد و به مانور و عقب‌نشینی دست میزد تا شرایط صلح‌آمیز لازم برای بقای دولت جوان شوروی را حفظ کند. درحقیقت این انقلاب بود که از کوره راه پرپیچ و خم دشواری‌ها عبور می‌کرد.

کمی بعد از انقلاب اکتبر امپریالیست‌های عضو آنتانت اتحاد شوروی را تحت محاصره قرار دادند تا ملت شوروی را ناچار کنند از گذر فشار اقتصادی به امپریالیست‌ها تسلیم شود. امپریالیست‌ها در پایان سال ۱۹۱۷ و آغاز سال ۱۹۱۸، پنهان از چشم افکار عمومی مردم کشورهای خود، نقشه‌های شوم و جنایتکارانه حمله به اتحاد جماهیر شوروی را فراهم آوردند. براساس این نقشه، فرانسه کار سرنگونی حاکمیت شوروی را در اوکراین، کریمه و بسارابی بعهده می‌گرفت و انگلستان، شمال حوزه دن، کوبان و قفقاز را و آمریکا و ژاپن هم خاور دور و سیبری را درهم می‌کوبیدند.

وودرو ویلسون، رئیس جمهوری آمریکا که خود را «معمار صلح» معرفی می‌کرد در سال ۱۹۱۸ پیشنهاد کرده بود که متفقین باید اوکراین، قفقاز، آسیای مرکزی، حوزه بالتیک و چند بخش دیگر از خاک شوروی را از سرزمین روسیه جدا کنند و سیبری نیز به مستعمره آمریکا مبدل شود. ژاپن نیز با ارتش يك ميليون نفری و فوق‌العاده تعلیم دیده خود، بی‌میل نبود با استفاده از ضعف قدرت نظامی شوروی، سیبری و اراضی خاور دور شوروی را متصرف شود. اما اختلاف نظرهای آمریکا و ژاپن، مداخله علنی ژاپن را مدتی به تعویق انداخت.

آنتانت صلح برست - لیتوسک را برسمیت نمی‌شناخت. آن‌ها

تصمیم گرفته بودند این صلح را بهانه قرارداد و بداخل خاک شوروی لشکرکشی کنند و همراه با نیروهای ضدانقلاب داخلی، حاکمیت شوروی را در تنگنای خفه کننده‌ای قرار داده و جبراً او را به سود سرمایه‌های انگلیسی - فرانسوی و آمریکائی، به جنگ بکشانند.

مداخله دول آنتانت بدون اعلان جنگ آغاز شد و در حقیقت هدف‌ها و نیات ضدانقلاب داخلی از این بیانیه ریاکارانه معلوم شد که می‌گفتند: متفقین مایل‌اند از شوروی در برابر خطر آلمان «دفاع» کنند. اما اسناد و مدارک محرمانه آنتانت بخوبی نشان داد که هدف اصلی از این مداخله، نابودی بلشویسم بوده است.

در مارس سال ۱۹۱۸ ملوانان واحدهای دریائی انگلیس، آمریکا و فرانسه در مورمانسک پیاده شدند. نیروهای آنتانت با استفاده از ضعف نیروی ارتش شوروی و خیانت برخی از اعضای سوویت‌های (شوراهای) محلی که از سربازان انگلیسی، فرانسوی و آمریکائی دعوت می‌کردند رهسپار شمال شوند، مورمانسک و آرخانگل را اشغال کردند و آماده شدند که بسوی مسکو و پتروگراد حرکت کنند. رهبران دول آنتانت اعلام کردند که هدف اصلی آنها تأمین امنیت راه‌های دریائی بسوی روسیه است. در ماه ژوئن، دول آنتانت عده نیروهای خود را در آن مناطق به ده هزار نفر افزایش دادند و ژنرال انگلیسی اف. سی. پول<sup>۱</sup> بفرماندهی آن گماشته شد.

واحدهای نظامی شورائی که در درون سپاه ششم تشکیل شده بود در شمال در برابر این مداخله مقاومت کردند. بعدها جبهه‌ای بنام جبهه شمال تأسیس شد که تحت فرماندهی م. م. س. کدروف<sup>۲</sup> سرباز ویک بلشویک پیر، قرار داده شد. همچنین یک ناوگان کوچک آبی در

1: F. C. poole

2: M. S. Kedrov

دوینای<sup>۱</sup> شمالی نیز بفرماندهی پ. اف. وینوگرادوف<sup>۲</sup> تشکیل شد. این شخص، یک کارگر و معاون رئیس سوویت (شورای) آرخانگل بود. ناحیه خاور دور اتحاد شوروی، بزودی به هدف عمده مداخلات آنتانت تبدیل شد. در حدود اواخر سال ۱۹۱۷ و اوائل سال ۱۹۱۸ سر و کله رزمناو آمریکائی بروکلین و رزمناوهای ژاپنی ایواشی و آسامی و رزمناو انگلیسی سافولک در بندرگاه ولادیوستوک ظاهر شد ولی باید متذکر شد که این سفاین جنگی دریائی بی‌درنگ، پس از ورود به بندر، دست به عملیات تهاجمی و تجاوزکارانه‌ای نزدند. که این البته ناشی از اختلاف آنها برسر این بود که سربازان کدامیک از آنها، اول در خاک شوروی پیاده شود! این اختلاف در جلسه‌ای که در ۱۵ مارس ۱۹۱۸ با شرکت نخست‌وزیران و وزیران خارجه فرانسه، ایتالیا و انگلستان در لندن تشکیل شد، برطرف گردید. آنها پیشنهاد کردند که ژاپن سربازانی را به خاور دور و سیبری اعزام کند اما درعین حال تأکید نمودند که آمریکا باید در این مداخله نظامی، نقش فعالی بعهده بگیرد. در چهارم آوریل سال ۱۹۱۸ نیروهای ژاپنی در بندر ولادیوستوک پیاده شدند. برای این منظور جاسوسان ژاپنی با عمل تحریک‌آمیزی، بهانه لازم را فراهم آوردند. به این ترتیب که خود دو تن از اتباع ژاپن در ولادیوستوک را بقتل رساندند و آنرا بهانه ورود نیروی ژاپن به خاک شوروی قرار دادند. در همان روز یک نیروی انگلیسی نیز بساحل رفت.

دولت شوروی در یادداشتی به نماینده سیاسی بریتانیای کبیر خروج فوری نیروهائی را که در خاک شوروی پیاده شده بودند، طلب کرد. اما دولت انگلستان در پاسخ ادعا کرد که ورود نیروهای خارجی،

1: Dvina

2: P.F. Vinogradov

منحصراً و صرفاً برای حراست از جان و مال اتباع بیگانه در ولادیوستوک صورت گرفته است. همزمان با این تحولات دامنه مداخلات امپریالیستی نیز وسعت گرفت. ژاپن کمک‌های لازم را برای واحدهای سفید به فرماندهی آتامان سمیونوف و کالمیکوف که در ماورای بایکال و پریموریه فعالیت داشتند، تأمین می‌کرد و دریا سالار کولچاک که از دریای سیاه بیرون رانده شده بود، با تکیه بر منابع و کمک‌های آمریکا و انگلیس، در هاربین شروع به جمع‌آوری سربازان سفید کرد. در اوت سال ۱۹۱۸ یک واحد جنگی آمریکائی تحت فرماندهی ژنرال گریوز و چند واحد تازه نفس دیگر انگلیسی، فرانسوی و ایتالیائی در ولادیوستوک پیاده شدند. دولت شوروی از زحمتکشان شوروی درخواست کرد که باین مداخله پاسخ بگویند. سیبری تحت حکومت نظامی قرار داده شد. چندین ستاد نظامی انقلابی پدید آمد که کار تشکیل واحدهای مسلح برای همه جا را سازمان می‌دادند. سربازان شوروی برغم کمی تعداد نفرات، تحت فرماندهی سرگئی لازو فرمانده جوان و باهوش خود در ماههای مه و ژوئن سال ۱۹۱۸ یورش دار و دسته سفیدها را درهم کوبیدند و به تهاجم آنها پایان دادند. افراد ارتش شوروی در حوزه پریموریه، همچنان با سپاه آتامان کالمیکوف می‌جنگیدند.

در این اثنا، احزاب سوسیالیست راست و منشویک، با اصطلاح «دولت خودمختار سیبری» را در ولادیوستوک تأسیس کردند. باین ترتیب حاکمیت شوروی در این منطقه سرنگون شد. از آن سو، گارد سفید با کمک سربازان انگلیسی، فرانسوی، ژاپنی و آمریکائی، در ژوئیه و اوت سال ۱۹۱۸ ایرکوتسک، و رخنودینسک، چیتا و چند شهر دیگر را متصرف شدند. در تاریخ ۲۸ اوت همان سال، کنفرانسی از مقامات

و رهبران حزبی و دولتی سیبری و خاور دور در ایستگاه یوروگلا تشکیل شد و پس از بحث و گفتگو به این نتیجه رسیدند که مشکلات فراوان سر راه مقابله با مداخله جویان و سفیدها، ایجاب می کند که موقتاً از جبهه جنگ علنی عقب نشینی کرده و در عوض به عملیات پارتیزانی روی آورند.

امپریالیست ها تصمیم گرفتند همزمان با تجاوز به مناطق مرزی شوروی، جماهیر شوروی را در قلب و مرکز آن نیز مورد حمله قرار دهند. جاسوسان آنتانت در مه ۱۹۱۸، در لژیون چهل هزار نفری چکسلواک که بنظر آنتانت از حلقه های مهم در مبارزه علیه شوروی محسوب می شد، شورش بوجود آوردند. لژیون چکسلواک، سپاهی از اسیران جنگی سابق نیروهای اطریش - هنگری بود که قبل از انقلاب اکتبر در خاک روسیه تشکیل شده بود. آنتانت ابتدا پیشنهاد کرده بود که این لژیون برای مقابله با آلمان، به جبهه غربی منتقل شود. پس از خروج روسیه از جنگ، دولت شوروی به چک ها و سلواک ها اجازه داد از طریق سیبری و خاور دور، به فرانسه بروند. در اواخر ماه مه، هنگامی که شصت قطار از سربازان لژیون بین پنزا<sup>۲</sup> و ولادیوستوک پراکنده شده بودند، فرماندهی سربازان چکسلواک، سر به شورش برداشتند؛ شورشیان در ماه های مه و ژوئن با کمک سفیدها، سوسیالیست های راست و منشویک ها مناطق فوق العاده پهناوری را در سیبری، ولگا و حوزه اورال بتصرف خود درآوردند و باین ترتیب، لژیون های چک که فریب تبلیغات امپریالیست ها را خورده بودند به زمره نیروهای مداخله جوئی درآمدند که مورد استفاده آنتانت قرار می گرفت. مهمتر آن که بعد از این شورش، طغیان های بزرگتری بوسیله

1: Urugla

2: Penza

کولاک‌ها - سوسیالیست‌های راست در ولگا، اورال و سیبری برپا کردند و با اصطلاح «دولت‌های اس.ار - منشویک در آرخانگل و «دولت شمالی» برهبری آن. چایکوفسکی سوسیالیست دست راستی در شمال و درسامره «کوموچ»<sup>۱</sup> (یعنی کمیته‌ای از اعضای مجلس مؤسسان که پس از انحلال مجلس مؤسسان از پتروگراد فرار کرده بودند) و در اومسک «دولت سیبری» و در یکاترین بورگ، «دولت اورال» و دولت سابق‌الذکر ولادیوستوک، هر یک بسهم خود در این مناطق جانشین حاکمیت دولت شوروی شدند. اما درحقیقت، همه این دولت‌ها تنها نقابی بود که روی چهره قدرت واقعی، یعنی حکومت مداخله‌جویان انداخته بودند.

در تابستان سال ۱۹۱۸، نیروهای ضدانقلاب داخلی و خارجی با یکدیگر متحد شدند. طبقه کارگر در سرزمین‌هایی که ضدانقلاب به اشغال خود در آورده بود، در شرایط بسیار وخیم و دشواری قرار گرفت. تمامی دست‌آوردهای دولت شوروی به نابودی کشانده شد و رژیم‌ها و لجام گسیخته‌ای استقرار یافت. در سرزمین‌های شوروی متجاوزان آمریکائی، انگلیسی-فرانسوی شبکه پهناوری از زندان‌ها و اردوگاه‌های کار پدید آوردند. سفیدها و مداخله‌گران خشونت بی‌رحمانه‌ای را علیه همه مردم بموقع اجرا گذاشتند و همه آنها را که بنحوی با سوویت‌ها و حاکمیت شوروی ارتباطی داشتند، نخست شکنجه می‌کردند و سپس می‌کشتند. بسیاری از روستاها را یکسره با خاک یکسان ساختند و افراد ارتش سرخ را که به اسارت درآورده بودند بسختی شکنجه و آزار می‌دادند.

در این ضمن، کولاک‌ها مبارزه مذبوحانه‌ای را علیه دولت شوروی برپا کرده بودند و از فروش انبارهای عظیم غلات احتکار شده خود به

1: Komuch

دولت امتناع می‌ورزیدند. آتش شورش‌های کولاک‌ها در حوزه ولگا، سیبری و ایالت‌های روسیه مرکزی شعله‌ور بود. امپریالیست‌های آنتانت. با شتاب فراوان، مناطق جنوبی شوروی و ثروت‌های سرشار آن را تا قفقاز شمال. ماوراء قفقاز و ترکستان را متصرف شدند. امپریالیست‌ها، برای این منظور، کمک‌های مادی فراوانی در اختیار سفیدها گذاشته بودند. سفیدها به سرکردگی ژنرال‌ها کورنیلف، دنیکین و الکسیف یک سپاه داوطلب چهل هزار نفری از افسران و قزاق‌های ثروتمند در حوزه دن، تشکیل داده بودند و به اتکای آن با دولت شوروی نبرد می‌کردند.

در اوائل سال ۱۹۱۸ انگلستان چند واحد نظامی از سربازان انگلیسی در شمال ایران به فرماندهی دو ژنرال بنام‌های دنسترویل<sup>۱</sup> و مالسون<sup>۲</sup> تشکیل داد. این نیرو قرار بود باکو و اطراف آن و ترکستان را متصرف شود. انگلیسی‌ها از واحد مسلح قزاق‌های ترک<sup>۳</sup> بفرماندهی سرهنگ بیچراخوف<sup>۴</sup> نیز که با جلب اعتماد شورای کمیسرهای خلق باکو را جلب کرده و خود را در میان آنان جا زده بود، استفاده کردند. سرهنگ بیچراخوف همان کسی بود که خائنانه راه را بروی سپاهیان انگلیسی باز کرد. بعلاوه حزب بورژوا - ناسیونالیست مساوات در آذربایجان، داشناک‌ها در ارمنستان و منشویک‌های گرجستان هم کمک‌های اساسی و مؤثری به امپریالیست‌ها دادند: داشناک‌ها، منشویک‌ها و سوسیالیست‌های راست، در ۲۵ ژوئیه باین بهانه که می‌خواهند از باکو در برابر خطر اشغال بوسیله ترکیه دفاع کنند، قطعنامه‌ای را در سوویت باکو تصویب کردند که ضمن آن از انگلیس دعوت می‌شد وارد باکو شود. بلشویک‌ها به توده‌های مردم متوسل شدند و از ایشان خواستند

1: Dunsterville

2: Malleson

3: Terek

4: Bicherakhov

که دشمن را تارومار کند اما نیروی آنها فوق‌العاده ضعیف‌تر از خصم بود. در ۳۱ ژوئیه سال ۱۹۱۸ حکومت شوروی در باکو سقوط کرد و در چهارم اوت همان سال، نیروهای انگلیس وارد شهر شدند. امپریالیست‌های انگلیسی تصمیم گرفتند ماوراخزر و ترکستان را نیز متصرف شوند. نیروهای بورژوا - ناسیونالیست محلی که از طرف انگلیسی‌ها حمایت می‌شدند در یازدهم و دوازدهم ژوئیه ۱۹۱۸ شورش کردند اینان که توانسته بودند حکومت شوروی را در چند شهر سرنگون کنند، «دولت ماوراخزر» خود را بریاست فونتیکوف<sup>۱</sup> از سوسیالیست‌های دست راستی تشکیل دادند. در ۱۹ اوت دولت انگلیس به این بهانه که می‌خواهد با خطر بلشویسم و تهدید مشترک آلمان - ترکیه مبارزه کند، با «دولت» فونتیکوف یک قرارداد امضاء کرد. اما سربازان انگلیسی که با مقاومت جدی و سرسختانه نیروهای شوروی روبرو شده بودند، نتوانستند بداخل جمهوری ترکستان رخنه کنند.

آتامان دوتوف از قزاق‌های اورنبورگ<sup>۲</sup> که در ژوئیه ۱۹۱۸ تجربیات فراوانی در کارگردانی شورش‌ها بدست آورده بود، بی‌وقفه کمک‌های عمده‌ای به مداخله‌گران می‌رساند. آتامان دوتوف با تصرف اورنبورگ موفق شد ارتباط ترکستان را با سایر نقاط مرکزی شوروی، قطع کند.

حضور مداخله‌گران بیگانه و سفیدها در ماوراء قفقاز و آسیای مرکزی، به معنای قتل و غارت در میان جوامع بی‌آزار آن مناطق بمنظور نابودی آنها و اقدامات تلافی‌جویانه علیه اعضای شوراهای و حزب کمونیست بود. کمیسر امور کار در جمهوری ترکستان، پی. جی. پولاتورانسکی<sup>۳</sup> را بضرر گلوله کشتند. رهبران کمون باکو و بیست و

1: Funtikov

2: Orenburg

3: P. G. Poltoratoky



شن کمیسر - از جمله ت. امیراوف، ا. امیریان، ب. اوکیان، م. عزیزبکوف، م. باسین، ا. برگ، ی. فیولتوف، پ. جاپاریزه، ج. کورگانف، ی. مالیگمن، ج. پتروف، س. شومیان، یا. زوین و دیگران - را در بیستم سپتامبر سال ۱۹۱۸ دستگیر کردند و به صحرای شنزار ماورا خزر برده و اعدام کردند.

امپریالیست‌های اتریش - آلمان نیز به سهم خود، از ادای «نقش» نه چندان کم اهمیتی در مداخله علیه روسیه شوروی، کوتاهی نکردند. اینان نیز، پس از امضای پیمانی با رادای مرکزی اوکرائین متعلق به بورژوازی در ۲۷ ژانویه سال ۱۹۱۸، یک سپاه اشغالگر سیصد هزار نفری را وارد اوکرائین کردند. در مارس ۱۹۱۸ یک فرماندهی نظامی در رأس سربازان شوروی در اوکرائین پدید آمد. این فرماندهی بعهدہ و. ا. آنتونوف - اووسینکو<sup>۱</sup> گذاشته شد که در امور نظامی و فعالیت جنگی، تجربه فراوانی داشت. نیروی شوروی شجاعانه و تا پای جان در برابر نیروهای آلمان - اتریش که منظمآ پیش می‌آمدند مقاومت کردند اما در این جانیزبه‌علت کمی نیروی خودی در مقایسه با مهاجمان، سربازان شوروی نتوانستند پیشروی مداخله‌گران را متوقف کنند. و باین ترتیب تا اوائل ماه مه، تقریباً تمام اوکرائین باشغال مهاجمان بیگانه درآمد. رادای مرکزی ملزم بود ۶۰ میلیون پود غله، ۲/۷۵ میلیون پود دام، ۳۷/۵ میلیون پود آهن و میلیون‌ها پود مواد غذایی، مواد خام صنعتی در اختیار آلمان و امپراتوری اتریش - مجارستان قرار دهد. مقامات مسئول اشغالگر، پس از رسیدن به هدف‌های خود، احساس کردند که دیگر احتیاجی به رادای مرکزی ندارند. ازاین رو، این «دولت» را منحل و متلاشی کردند و یک فتودال

1: V. A. Antonov - Ovseyenko

بزرگ اوکرائینی بنام پ. اسکوروپادسکی<sup>۱</sup> را بعنوان «هتمن»<sup>۲</sup> یعنی رئیس اوکرائین، اعلام و منصوب نمودند و باین ترتیب رژیم بزرگ مالکی بورژوازی دو مرتبه در اوکرائین اعاده شد. اما مردم اوکرائین نمی‌توانستند تجدید حکومت فئودال‌های خطه خود و «هتمن» اوکرائین را تحمل کنند و بهمین سبب علیه آن قیام کردند و جنگ بزرگی را جهت بازیافت آزادی و حقوق ملی و اجتماعی خویش آغاز کردند. همزمان با این تحولات، نیروهای اطریش - آلمان با نقض پیمان صلح برست - لیتوسک به دفعات به داخل سرزمین‌های ماوراء قفقاز، حوزه دن و کریمه تجاوز و رخنه کردند. ژنرال‌های سابق تزار، ژنرال کراسنوف و ژنرال مامونتوف را که در رأس قوای قزاق علیه دولت شوروی قیام کرده بودند، مورد حمایت خود قرار دادند. در تابستان سال ۱۹۱۸ قزاق‌های سفید کراسنوف تهاجم خود را علیه تسارتیسین و ورونژ<sup>۳</sup> آغاز کردند و راه حمل و نقل غله از جنوب را به مخاطره انداختند. اشغالگران آلمان - اطریش، حکومت خود را در سرزمین‌های اشغالی در بیلوروسی و حوزه بالتیک مستقر ساختند.

باین ترتیب. با آنکه دولت‌های بلوک اطریش - آلمان با دول آنتانت در جنگ بودند، در نیمه اول سال ۱۹۱۸ چیزی را بوجود آوردند که عملاً یک جبهه متحد و مشترک در مبارزه علیه حکومت شوروی محسوب می‌شد.

از سوی دیگر، از چهارم ژوئیه تا دهم ژوئیه سال ۱۹۱۸، مسکو صحنه پنجمین کنگره شوراها (سوویت‌های) سراسر شوروی بود که به مهمترین مسائل سیاست داخلی و خارجی شوروی رسیدگی می‌کرد. کنگره مذکور، قانون اساسی کشور اتحاد فدرال جماهیر شوروی

1: P. Skoropadsky

2: Hetman

3: Voronezh

سوسیالیستی - یعنی نخستین قانون اساسی که دیکتاتوری پرولتاریا را به اجرا می گذاشت - را تصویب کرد. این قانون اساسی حقوق و آزادی-های دمکراتیک اکثریت مردم را تضمین می کرد و استثمارگران را از حق رأی محروم ساخت.

در ششم ژوئیه سال ۱۹۱۸ هنگامی که کار کنگره ادامه داشت اس. ارهای چپ زیر حمایت جاسوسان بیگانه در مسکو دست به يك شورش ضد شوروی زدند و منظور آنها گرفتن زمام امور و خلع ید از دولت شوروی بود. همین ها برای ایجاد بهانه برای آغاز جنگ با آلمان، فون میرباخ<sup>۱</sup> سفیر آلمان در مسکو را بقتل رساندند. این شورش در عرض چند ساعت بوسیله واحد تفنگداران انترناسیونالیست های لیتوانی، واحدهائی از ارتش سرخ و واحدهای کارگران رزمنده که در محلات و کوی های پایتخت تشکیل شده بود، سرکوب گشت. حدود ده هزار سرباز و کارگر، تحت فرماندهی ن. ی. پودویسکی<sup>۲</sup> در کار سرکوب شورش شرکت جستند و لنین شخصاً در این مبارزه شرکت داشت اس. ار. های چپ با این ماجراجوئی خود را بعنوان يك حزب ضد شوروی و دشمن منافع طبقه کارگر و زحمتکشان رسوا کردند. کنگره شوراها با سرعت و با قدرت قوانینی را تصویب کرد که به دولت امکان می داد آثار ماجراجوئی جنایتکارانه اس. ارها از میان ببرد و در ضمن از شوراها درخواست کرد آن دسته از اس. ارهای راچپ را که خواستار کشاندن روسیه به جنگ با آلمان هستند، از صفوف خود اخراج کنند. تمامی تصمیمات این کنگره موجب تقویت قدرت شوروی و بسیج نیروهای مردم در تارومار کردن ضد انقلاب شد. کنگره سیاست داخلی و خارجی دولت را تصویب کرد و مؤکد ساخت که حقوق

1: Von Mirbach

2: N. I. Podvoisky

انحصاری دولت بر تجارت غلات در برابر بهای تثبیت شده. غیر قابل تعرض است و طرح تشکیلات کمیته‌های کشاورزان بی‌چیز در روستاها را تصویب نمود و مقرر داشت کولاهائی که مانع رسیدن غله به ساکنان شهرها و ارتش سرخ می‌شوند، بی‌رحمانه سرکوب گردند. کنگره طرح و روش‌های لازم برای ایجاد يك ارتش سرخ نیرومند. انقلابی و واجد مرکزیت را که بتواند ضد انقلاب بورژواها - زمین‌داران را درهم‌کوبیده و به کشتار و خونریزی امپریالیست‌ها پایان دهد. پدید آورد.

دولت آلمان در تاریخ چهارم ژوئیه. مسأله اعزام يك جوخه از سربازان آلمانی به مسکو را بمنظور حراست از سفارت آلمان عنوان کرد. لنین در جلسه کمیته مرکزی در تاریخ ۱۵ ژوئیه سال ۱۹۱۸ با قاطعیت تمام گفت چنین آرزویی در هیچ مورد و تحت هیچ شرطی. برآورده نخواهد شد چرا که چنین عملی، آغاز عینی اشغال روسیه به وسیله سربازان بیگانه خواهد بود: کمیته اجرائی سراسر روسیه باتفاق آراء، همین نظر را دادند و گفتند که بیانات لنین، گفته ایشان نیز هست و از کارگران و دهقانان خواستند که هوشیاری، احتیاط و خویشتن‌داری خود را دوچندان کنند.

دهقانان متوسط و نیمه مرفه که نتوانسته بودند به سرعت دامنه ابعاد خطر تجاوز بیگانه را درک کنند، مشکلات پیچیده فراروی دولت شوروی را سخت‌تر می‌کردند. سیاست تهاجمی نیروهای مداخله‌گر. اینک در شورش‌های ضدانقلابی، توطئه و خرابکاری‌هایی که بوسیله نمایندگان‌های سیاسی و جاسوسان دول آن‌تانت سازمان می‌یافت، ادغام شده بود. دیپلمات‌های خارجی مانند لاکهارت<sup>۱</sup>. فرانسیس و نولنز

1: Lockhart

همراه با تروریست‌های ضدانقلابی در تابستان ۱۹۱۸، بر آن شدند که دولت شوروی را واژگون کرده، مقامات و مسئولان دولت را دستگیر و لنین را به قتل برسانند. در ماه ژوئیه ۱۹۱۸ شورش‌های ضدانقلابی در یاروسلاول<sup>۱</sup>، ریبینسک، موروم و چند شهر دیگر برپا شد. اس‌ارها به تاکتیک‌های تروریستی علیه رهبران شوراها و حزب متوسل شدند. در پتروگراد موفق شدند و ولودارسکی<sup>۲</sup> یکی از چهره‌های سرشناس حزب را به قتل برسانند و ۳۰ اوت در مسکو نسبت به جان رئیس دولت شوروی و. ی. لنین، سوءقصد کردند و در همان روز، م. س. یوریتسکی<sup>۳</sup>، رئیس کمیسیون انقلابی پتروگراد و مسئول مبارزه با ضد انقلاب، جنایتکارانه بقتل رسید. در دوم سپتامبر، کمیته مرکزی، در برابر اقدامات ضدانقلابی، تصمیماتی در جهت معمول کردن ترور سرخ اتخاذ کرد.

و بدین‌سان از تابستان ۱۹۱۸، دوره خاصی در تحولات و گذران شوروی پدید آمد؛ دوره‌ای که مسأله نظامی برای حزب، دولت و همه ملت شوروی به مبرم‌ترین مسأله روز تبدیل شد. لنین، در ژوئیه ۱۹۱۸ در جلسه کمیته اجرائی گفت: «چه خوش داشته باشیم و چه نداشته باشیم، مسأله از این قرار است: ما در جنگ هستیم و سرنوشت انقلاب، به نتیجه این جنگ آویخته است...»<sup>۴</sup>

از دیدگاه طبقاتی. جنگ‌های خونین تقریباً سه ساله‌ای که به اتحاد جماهیر شوروی تحمیل شد. کوششی از سوی امپریالیسم جهانی بمنظور از میان بردن «رخنه روس‌ها» بدرون سیستم جهانی امپریالیسم. و تلاشی برای درهم شکستن قطعی پایگاه انقلاب پرولتاریائی بود. از

1: Yaroslavl

2: V. Voldarsky

3: M. S. Uritsky

۴: مجموعه آثار و. ی. لنین، جلد ۲۸، صفحه ۲۰.

نظر زحمتکشان روسیه، آنچه می‌گذشت جنگ عادلانه‌ای در حراست از میهن سوسیالیستی و جنگی برای حفظ و تقویت نخستین کشور جهان با حاکمیت دیکتاتوری پرولتاریا و بخاطر صیانت جمهوری شوروی بعنوان لشکر پیشگام و پیشقراول سپاه اردوگاه جهانی سوسیالیسم محسوب می‌شد.

## روسیه شوروی، به يك اردوگاه يك پارچه نظامی مبدل می‌شود

روسیه شوروی. عصر فوق‌العاده دشواری را طی می‌کرد که از هر لحاظ استثنائی بود. ویرانی‌ها و محنت‌های ناشی از جنگ تحمیلی امپریالیستی، در جریان حکومت مداخله‌گران و سفیدها در اراضی متصرفی ایشان بصورت مضاعفی تشدید می‌شد. غنی‌ترین نواحی کشور مانند اوکراین، اورال، سیبری دون و کوبان. بدست دشمن افتاده بود. دارودسته سفیدها و مداخله‌گران ارتباط روسیه شوروی را با مهمترین مراکز تولید غذا، سوخت و مواد خام و نیز با دنیای خارج قطع کرده بودند. کارخانه‌ها تعطیل و حمل و نقل متوقف شد و شهرها گرفتار نبود سوخت گردیدند.

دیگر برای کارگران و ارتش سرخ که در شرف تکوین بودند نان کافی، شکر و سایر نیازمندی‌ها یافت نمی‌شد. روزهایی بود که کارگران ایالت‌های مرکزی روسیه حتی يك قطعه نان بدست نمی‌آوردند در حالی که در عمان ایام دول آنتانت با منابع عظیم مادی و صنایع جنگی نیرومند خود، بکمک مداخله‌گران و سفیدها شتافته، سلاح و مهمات و سایر نیازمندی‌های آنها را به مقیاس وسیعی تأمین می‌کردند.

در يك چنین شرایط سخت و تلخی می‌بایست تمام امکانات و توان کشور برای مقابله با مداخله‌گران و ضدانقلاب که در کشتار ملت روسیه با یکدیگر متحد شده بودند، بسیج می‌شد. دولت شوروی و

حزب کمونیست برای رسیدن به این مقصود، اقدامات خود را جهت تبدیل روسیه به يك اردوگاه متحد و يك پارچه نظامی آغاز کردند. دولت و حزب از کارگران و دهقانان درخواست کردند به جنگ میهنی برای دفاع از دیکتاتوری پرولتاریا و سوسیالیسم ملحق شوند. در بیست و نهم ژوئیه سال ۱۹۱۸ جلسه مشترك کمیته اجرائی سراسر روسیه، شورای مسکو و کمیته‌های کارخانه‌ها و سندیکاهاى مسکو تشکیل شد و به پیشنهاد لنین اعلام کرد که میهن بمخاطره افتاده و مقتضی است که تمام نیروهای کشور صرف پس‌زدن مداخله‌گران و ضدانقلاب داخلی گردد. در دوم سپتامبر سال ۱۹۱۸ کمیته اجرائی سراسر روسیه قطعنامه‌ای را تصویب کرد که بر اساس آن روسیه شوروی کلا به يك اردوگاه نظامی تبدیل می‌شد و تمامی فعالیت‌های حزب، اتحادیه‌ها و سایر سازمان‌ها تحت شعار «همه چیز برای جبهه، همه چیز در راه پیروزی بر دشمن» انجام می‌گرفت. طبق این قطعنامه هم‌چنین تمام منابع و امکانات موجود و در دسترس، می‌بایست برای دفاع از کشور و تسریع در تشکیل ارتش سرخ بسیج و صرف می‌شد. و همه اتباع شوروی، صرف‌نظر از سن و حرفه خود، می‌بایست بدون چون و چرا وظائفی را که دولت شوروی در رابطه با دفاع از کشور بر آنها تحمیل می‌کند، انجام دهند.

امر دفاع از کشور از لحاظ سازمان و تشکیلات به کمیته مرکزی حزب سپرده شد که بوسیله شخص لنین رهبری می‌شد و به این ترتیب کمیته مرکزی حزب به يك ارگان رزمنده جمعی مبدل گشت که همه تصمیمات مربوط به جنگ و ساختمان ارتش بوسیله آن اتخاذ می‌شد و همین ارگان بود که برای اجرای عملیات نظامی مهم، نفر و لوازم جنگی را تأمین می‌کرد و نقشه‌های استراتژیک (نظامی) را پدید آورده و به موقع اجرا می‌گذاشت. و باین ترتیب تمامی زندگی ملت شوروی.

تغییر جهت یافت و در يك مسیر صد درصد جنگی قرار گرفت و لنین شخصاً این جریان حیاتی را از نزدیک و بلافصل رهبری می‌کرد. دولت شوروی زیر حمایت طبقه کارگر و دهقانان فقیر يك مبارزه خلقی و گسترده را برای جمع‌آوری غله تحت شعار «مبارزه برای غله، مبارزه برای سوسیالیسم است» سازمان داد و مقاومت کولاک‌های خشمگین را درهم شکست و بنیان دیکتاتوری پرولتاریا را در روستا مستحکم ساخت. کمیسیون فوق‌العاده سراسر روسیه بر رهبری اف.ا. دزرژینسکی<sup>۱</sup>، در پاسخ ترور سفیدها، در پشت جبهه ضربات خردکننده‌ای بر پیکر توطئه‌گران ضدانقلاب و جاسوسان امپریالیسم وارد کرد.

تبدیل کشور به يك اردوگاه متحد مسلح، ضرورتاً ایجاب میکرد که ارگان ویژه‌ای برای هماهنگ کردن و رهبری فعالیت همه ادارات، تمام دستگاه اجرائی اقتصاد و کشور پدید آورد تا بتواند کار دفاع از کشور را سازمان بخشیده و ارتش سرخ را بوجود آورد. این ارگان، شورای دفاع کارگران و دهقانان بود که در ۳۰ نوامبر سال ۱۹۱۸ بوسیله کمیته اجرائی سراسر روسیه تأسیس و ریاست آن به شخص لنین سپرده شد. این يك ارگان عالی اضطراری شرایط فوق‌العاده در کشور شوروی محسوب می‌شد و در زمینه بسیج همه نیروها و امکانات کشور برای دفاع، از اختیارات و قدرت‌های نامحدودی برخوردار بود.

ارگان مذکور که بزودی بنام شورای دفاع لنین معروف شد، نقش فوق‌العاده و حیرت‌انگیزی در تسریع در کار بازسازی اقتصاد کشور در جهت و متناسب با نیازهای دفاعی و تأمین نیازهای ارتش سرخ و در شکل بخشیدن به واحدها و فورماسیون‌های جدید در تأمین منابع

1: F. E. Dzerzhinsky



مادی لازم جهت پیروزی بر مداخله‌گران و سفیدها ایفا کرد. در واقع شورای دفاع لنین چیزی شبیه به کمیته دولتی دفاع، در جنگ کبیر میهنی بود.

نبرد علیه نیروهای يك دشمن قوی‌تر، در شرائط محاصره، انزوا به انتها رسیدن منابع و از دست رفتن مهمترین و غنی‌ترین سرزمین‌های کشور، دولت شوروی را ناگزیر کرد سیاست اقتصادی خویش را تغییر دهد. صنعت مطلقاً به تابعی از کوشش برای نابود کردن مداخله‌گران و سفیدها و مقتضیات آن تبدیل شد. افزون بر صنایع بزرگ، اینک صنایع متوسط نیز ملی می‌شد و صنایع کوچک تحت نظارت دولت درآمد. شورای عالی اقتصادی و ادارات تابع آن، صنایع تولید و توزیع را تحت متمرکزترین نوع مدیریت قرار دادند. این اقدامات به دولت امکان داد که همه امکانات صنعتی کشور را در دست خود گرفته، بر میزان تولید جنگی افزوده و نیازهای کارخانجات را از لحاظ مواد خام و سوخت، تأمین کند. تجارت آزاد موقوف گردید و در عوض يك سیستم جیره‌بندی بر مبنای وضع طبقاتی پدید آمد که از طریق آن، دولت توزیع متمرکز مواد غذایی و محصولات صنعتی را بعهده می‌گرفت.

يك سیستم جمع‌آوری مازاد غذایی، عمده‌ترین وسیله تأمین خواربار ارتش و کارگران را تشکیل داد باین ترتیب که دهقانان ملزم به تحویل هرگونه مازاد غذایی خود به دولت می‌شدند. برای اینکار مقدار کلی غلات و سایر اقلام خوراکی لازم برای تأمین نیازهای دولت مشخص و میان ایالت‌های تولیدکننده خواربار، سرشکن می‌شد. دهقانان می‌بایست مازاد غذایی خود را در برابر قیمت‌های تثبیت شده به دولت بفروشنند. اما سیاست جمع‌آوری مازاد غذایی بر مبنای وضع طبقاتی که لنین دستور (فرمول) آنرا ردیف کرده بود اجرا می‌شد باین-

ترتیب که: از دهقانان فقیر، هیچ. از دهقانان متوسط مقدار متوسطی و از دهقانان ثروتمند، خیلی زیاد.

زحمتکشان روستا طرح فروش مازاد تولیدات کشاورزی خود را پذیرفتند زیرا آنها میل نداشتند زمین‌داران دو مرتبه به روستا باز گردند. دولت شوروی به دهقانان زمین می‌داد، به ارتش اسلحه میداد و آنها تغذیه می‌کرد و به امر بزرگ دفاع از کشور سازمان می‌داد در حالی که در برابر این، کشاورزان غله، مواد دیگر خوراکی و نفرات مورد نیاز ارتش را تأمین می‌کردند. تجربه خود زندگی روزمره، دهقانان را متقاعد ساخته بود که تنها طبقه کارگر و دولت شوروی است که می‌تواند از آنها در برابر افتادن به بند اسارت زمین‌دارها و کولاک‌ها دفاع کنند. این خود زیربنای اتحاد نظامی - سیاسی دهقانان با طبقه کارگر بود. دولت شوروی قانون احضار بخدمت برای کار را برای همه بزرگسالان جامعه به موقع اجرا گذاشت. ضابطه عملی برای این قانون این شعار بود: «آن کس که کار نمی‌کند، نیز نخواهد خورد».

اقداماتی که دولت شوروی در قلمرو اقتصادی بعمل آورد، تحت نام کمیسیون جنگ، در تاریخ ثبت شده است. لنین در این باره می‌گوید: کمیسیون جنگ توسط جنگ و ویرانی‌ها تحمیل شد و یک مرحله اجتناب‌ناپذیر در تکامل انقلاب سوسیالیستی محسوب نمی‌شود. این چیزی موقتی بود ولی در آن شرائط و اوضاع و احوال تنها سیاستی بود که می‌توانست بدفاع از حاکمیت شوروی کمک کرده و پیروزی برمداخله‌گران و سفیدها را تضمین نماید.

کمیسیون جنگ تا نیمه دوم سال ۱۹۱۸. برغم کاهش مستمر پشتوانه‌های مادی کشور و برغم مشکلات دیگر توانست به سازمان بخشیدن به تولید تفنگ، فشنگ و گلوله توپ کمک شایانی نماید که

این. مالا<sup>۱</sup> کمک بزرگی به ایجاد یک اقتصاد نظامی سازمان یافته بود. شورای دفاع کارگران و دهقانان تحت هدایت لنین، رهبری جامع و همه جانبه‌ای را برای سازمان کلی تولید جنگی ارائه داد. رهبری مستقیم و مسئول بعهدہ مرجعی بنام کمیسیون فوق‌العاده تولید اقلام نظامی بود که بعداً به کمیسیون فوق‌العاده تأمین نیازمندی‌های ارتش سرخ تغییر نام یافت و ل. ب. کراسین<sup>۱</sup> بعنوان رئیس در رأس آن گماشته شد. در نیمه دوم سال ۱۹۱۸ ارتش سرخ از سازمان‌های تدارکاتی مانند این کمیسیون بیش از دوهزار توپ، حدود ۴/۵ میلیون گلوله توپ، هشت هزار مسلسل، بیش از نهصد هزار تفنگ، بیش از ۵۰۰ میلیون فشنگ، ۷۵/۵ هزار هفت تیر و سلاح‌های کمری، ۱/۵ میلیون فشنگ سلاح‌های کمری و حدود یک میلیون نارنجک، دریافت کرد. این سلاح‌ها، همه از انبارهای ارتش سابق ضبط شده بود، اما بعد از آنکه تولید نظامی به نظام و ضابطه کشیده شد، نقش حیاتی و واقعی، با قهرمانی در کار توسط طبقه کارگر بازی شد. طبقه‌ای که گرسنگی، سرما و بیماری را تحمل کرد و توان خود را تا آخرین رمق صرف آرمان دفاع از میهن کردند.

دولت شوراهای اهرم اصلی دفاع از مصالح و منافع انقلاب و قرار دادن تمام کشور در مسیر حرکت جنگی بود. از این رو، حزب کمونیست، شوراهای سازمان‌ها و ارگان‌های متعلق به شوراهای را در مرکز و سایر نواحی تقویت کرد، بر میزان نفوذ کمونیست‌ها در درون آنها افزود و در جهت دادن مشارکت هرچه بیشتر به توده‌های مردم و زحمتکشان در اداره کشور کوشید. کمیته‌های روستائیان فقیر به نام (کمیته‌ی بدنوتی [کومبد])<sup>۲</sup> که در ۱۱ ژوئن ۱۹۱۸ به تصویب کمیته

1: L. B. Krasin

2: (Komitety Bednoty «Kombedy»).

اجرائی سراسر روسیه پدید آمده بودند. در تقویت شوراهای ده، نقش مهمی بازی کردند. کومبدها سنگ بنای استقرار دیکتاتوری و تحقق هدف‌های انقلاب سوسیالیستی در روستا محسوب می‌شدند. این کمیته‌ها توانستند از طریق انجام انتخابات براساس قانون اساسی جمهوری فدرال روسیه شوروی سوسیالیستی که حذف عوامل غیرزحمتکش از انتخابات شوراهای را طلب می‌کرد، کولاک‌ها را اخراج کرده و باین ترتیب شوراهای را از وجود ایشان تصفیه کنند. کومبدها توانستند تقسیم مجدد زمین‌ها و توزیع تجهیزات و وسایل کشاورزی، دام و بذر را بخرج کولاک‌ها و بسود دهقانان فقیر و دهقانان نیمه مرفه، سازمان بدهند. کومبدها توانستند در کار مهم رساندن همه دهقانان فقیر به سطح دهقانان نیمه مرفه، تسریع قابل ملاحظه‌ای بعمل آورند. چنانکه در برخی از روستاهای ایالت‌های کشاورزی، نسبت مزارع متعلق به دهقانان نیمه مرفه، از ۳۰ درصد به ۶۰ درصد مجموع مزارع افزایش یافت. در تابستان و پائیز سال ۱۹۱۸ بیش از ۵۰ میلیون دسیاتین زمین قابل کشت از کولاک‌ها به دهقانان فقیر منتقل شد. کولاک‌ها متحمل ضربه اقتصادی و سیاسی بسیار سنگینی شدند. پرولتاریای ده و دهقانان فقیر، زیر پرچم طبقه کارگر و تحت رهبری آن گرد آمدند. دهقانان نیمه مرفه که چهره اصلی ده را تشکیل میدادند، بنحو روز-افزونی بسوی حمایت فعال از دولت شوروی متمایل شدند.

سازمان کمیته‌های دهقانان فقیر، قطع شدن دست کولاک‌ها و اینکه تا حد زیادی قدرت اقتصادی آنها تضعیف شد. سرآغاز توسعه باز هم بیشتر انقلاب سوسیالیستی و تقویت قدرت شورا در ده بود. کومبدها در رساندن خواربار به ارتش سرخ و جامعه شهرنشین کار عظیمی را از پیش می‌بردند؛ آنها از لحاظ جمع‌آوری دهقانان فقیر و نیمه مرفه برای خدمت در ارتش سرخ کمک‌های ذی‌قیمتی به دولت

شوروی کردند. آنها شرایطی را پدید آوردند که امکان داد شوراهای ده به ارگان‌های اصیل و واقعی مجری دیکتاتوری پرولتاریا در مناطق روستائی و دهقان‌نشین روسیه. تبدیل شوند. کومبدها که توانسته بودند همه مأموریت‌های خود را با صمیمیت و وفاداری به پایان برسانند. براساس تصمیم ششمین کنگره شوراها در نوامبر سال ۱۹۱۸ منحل شدند و بر اساس همان تصمیم، در درون شوراهای ده، ادغام گشتند.

عمده‌ترین کارهایی که در برابر شوراهای محلی قرار داشت، عبارت بود از: بسیج زحمتکشان برای پیوستن به ارتش سرخ، افزایش تولید جنگی. تأمین افراد متخصص و کارکنان فعال برای مؤسسات، سازمان دادن به آموزش عمومی نظامی، و برخی امور دیگر که همه برای دادن مسیر حرکت جنگی به کشور، ضروری بود. اتحادیه‌ها که در اواخر سال ۱۹۱۸ اکثریت کارگران و کارمندان حقوق‌بگیر را متحد و متشکل کرده بودند نیز در رابطه با اجرای این کارها و رفع مشکلات کمک‌های شایانی بعمل آوردند. آنها اعضای خود را برای جنگ بسیج کردند، برای ایجاد انضباط در کار در مؤسسات و در حمل و نقل مبارزه کردند. برای افزایش ظرفیت تولیدی نیروی کار تلاش نمودند و جمع‌آوری غذا، لباس، کفش، دارو و مانند آن برای سربازان و ارسال آن به جبهه جنگ را پیروزمندانه سازمان دادند. در پشت جبهه، در جبهه و در اراضی‌هایی که بتصرف مداخله‌گران و سفیدها افتاده بود، طبقه کارگر، از راهها و روش‌های بی‌شماری برای مبارزه در دفاع از وطن سوسیالیستی خود استفاده می‌کردند و چنان میهن دوستی و قهرمانی را بنمایش گذاشتند که تا آن زمان هیچکس مانند آنها نشنیده بود.

اتحادیه‌های جوانان کارگر و دهقان که تعداد اعضای آن در پائیز سال ۱۹۱۸ از بیست و دوهزار نفر گذشت، نیز در دفاع از کشور

به سهم خود کمک‌هائی به حزب کردند. در ۲۹ اکتبر در اولین کنگره اتحادیه‌های کارگران و دهقانان جوان سراسر روسیه، یک سازمان متشکل و واحد، یعنی اتحادیه کمونیست‌های جوان روسیه (کومسومول) تأسیس شد. کومسومول از همان نخستین روزهای ولادت، به متحد حزب و یک نیروی فعال انقلابی تبدیل شد که در حیات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشور جای عمده‌ای را اشغال کرد. کومسومول در جریان جنگ داخلی، نقش فعال و پرثمری را در دفاع از میهن خود ایفا کرد.

## بنای ارتش سرخ

مسئله اصلی در سازمان بخشیدن به امر دفاع از روسیه شوروی ایجاد چنان نیرویی بود که بتواند تجاوز دشمن را خنثی کند. با رسیدن تابستان سال ۱۹۱۸ تعداد افراد داوطلبان شرکت کننده در ارتش سرخ به حدود سیصد هزار نفر رسید. کاملاً روشن بود که نیروئی با این تعداد نفرات، برای دست زدن به یک جنگ طولانی با ضد - انقلاب خارجی و داخلی بسیار کوچک است. ضابطه سرپازگبری داوطلبانه نمی‌توانست نیروی لازم، تشکیلات و انضباط متناسب را تأمین کند. وجود یک ارتش عظیم توده‌ای و منظم ضرورت حیاتی داشت. تغییر تعادل قوای طبقاتی در کشور، پیدایش ورشد موفقیت‌آمیز ارگان‌های محلی حاکمیت شوروی - بویژه تأسیس کمیساریاهای نظامی - راه را برای ایجاد یک ارتش منظم، هموار کرد. در تابستان سال ۱۹۱۸ دولت شوروی از لحاظ تشکیل یک ارتش، به روش خدمت نظام اجباری توسط زحمتکشان متوسل شده شورای کمیسرهای خلق در چهارم مه سال ۱۹۱۸ ضمن صدور فرمانی، یازده حوزه نظامی پدید آورد و ارگان‌های نظامی محلی و کمیساریاهای نظامی مورد نیاز را پی‌ریزی کرد. کمیته اجرائی سراسر روسیه در ۲۹ مه خدمت نظام

اجباری را بعنوان يك قانون به موقع اجرا گذاشت و در ژوئن، اولین سربازگیری براساس این قانون میان کارگران و دهقانان فقیر در ایالت های نزدیک به جبهه و نیز در مسکو و پتربورگ به پایان رسید.

کنگره پنجم شوراها که در اوائل ژوئیه تشکیل شد، قانون خدمت نظام اجباری را تدوین کرد. قانون اساسی جمهوری فدرال روسیه شوروی سوسیالیستی در همین کنگره دفاع از میهن سوسیالیستی را وظیفه تمام شهروندان و اتباع کشور دانست و افتخار دفاع از انقلاب به قوه اسلحه، به طبقه کارگر سپرده شد. کنگره پنجم يك ماده قانونی خاصی را در مورد تشکیل ارتش سرخ تصویب کرد که در آن تصریح شده است جمهوری شوروی به ارتشی بخوبی مسلح و مجهز شده نیازمند است که از مرکزیت و انضباط آهنین انقلابی برخوردار بوده و روح طبقاتی با آن عجین شده باشد. کنگره هم چنین تأکید کرد که ضروری است ارتشی براساس علوم نظامی بنا شود و از تجربه و دانش متخصصان نظامی ارتش سابق بهره گرفته شود. هدف را این قرار دادند که در کار تعلیم کارگران و دهقانان تسریع شود تا آنها هرچه زودتر به مقام فرماندهی برسند. اهمیت کمیسرهاى نظامی از لحاظ تقویت مبانی انضباط و نظم در ارتش، مورد تأکید قرار گرفت: کنگره طلب می کرد که تمام ارگان ها، اتحادیه ها، سازمان های کارخانه ای و سایر تأسیسات مملکتی از لحاظ آموزش کارگران و دهقانان در حین کار، جهت خدمت نظام اجباری، به سازمان نظامی کشور یاری برسانند تا باین ترتیب، ارتش پیوسته نیروی ذخیره تعلیم یافته ای در دسترس داشته باشد. کمیساریاهای نظامی، با برخورداری از حمایت فعال شوراهاى محلی، سازمان های حزبی اتحادیه ها، کمیته های دهقانان بی چیز، کار بسیج را از پیش می بردند. کارگران و دهقانان به انگیزه ضرورت دفاع از انقلاب، مشتاقانه به صفوف ارتش سرخ می پیوستند.

با رسیدن ۱۵ اوت ۱۹۱۸، عده افراد ارتش سرخ به ۴۵۰ هزار و در اکتبر همان سال به ۸۰۰ هزار نفر رسید. در جبهه‌ها و در حوزه‌های نظامی، تقسیم‌بندی‌های موجود نظامی، به واحدها و بخش‌های نظامی منظمی، تبدیل شدند. نمایندگان طبقه کارگر سایر کشورها به انگیزه احساسات انترناسیونالیسم پرولتاریائی، نیز به ارتش سرخ ملحق شدند و به این ترتیب واحدهای انترناسیونالیست ارتش سرخ نیز تشکیل شد.

در مسکو، کمونیست‌های مجارستان به رهبری بلاکون<sup>۱</sup> و تیبور زامیولی<sup>۲</sup> يك واحد انترناسیونالیست تشکیل دادند. در سامرا<sup>۳</sup>، انترناسیونالیست‌های چکسلواکی برهبری ج. مالینا<sup>۴</sup> و ج. هاسک<sup>۵</sup> واحدی را پدید آوردند که در ماه مه به ۱۲۰ نفر رسید. ایضاً در سامرا، اولین واحد انقلابی یوگسلاویائی با شرکت ۱۴۰۰ نفر تشکیل شد اولکو دوندیچ<sup>۶</sup> و دانیلو زدییچ<sup>۷</sup> دو کمونیست صرب، بصورت دو فرمانده شجاع و توانای ارتش سرخ، ظاهر شدند. ماته زالکا<sup>۸</sup> انقلابی مجار دیگری بود که در ارتش سرخ می‌جنگید. در پرم<sup>۹</sup> انقلابی دیگر مجار بنام فرنک مونیخ<sup>۱۰</sup>، يك واحد بین‌المللی پدید آورد. در سامرا يك واحد دیگر مجار به تعداد ۳۰۰ نفر تشکیل شد. دزسوفاراگو<sup>۱۱</sup> که با توصیه نامه‌ای از لنین وارد سامرا شده بود در تشکیل واحد مذکور نقش فعالی بازی کرد.

بموازات گسترش مبارزه مسلحانه و نیز توسعه تشکیلات نظامی، اقداماتی نیز در جهت تقویت رهبری نظامی بعمل آمد. در دوم سپتامبر

1: Bela kun

2: Tibor Zamuely

3: Samara

4: J. Malina

5: J. Hasek

6: Oleko Dundic

7: Danilo Szdic

8: Mate Zelka

9: Perm

10: Ferenc Munnich

11: Dezso Farago



۱۹۱۸ کمیته اجرائی سراسر روسیه، اجازه داد «شورای انقلابی نظامی جمهوری» که ریاست تمام تأسیسات نظامی و نیز جبهه‌ها را بعهده می‌گرفت، تأسیس شود. و همزمان با آن پست «فرمانده کل نیروهای مسلح جمهوری» نیز بوجود آمد. در یازده سپتامبر، بدستور شورای انقلابی نظامی، جبهه‌ها با ستادهای نظامی‌شان مشخص گشت و برای هر يك از آنها، يك شورای انقلابی نظامی با يك فرمانده و دو کمیسر سیاسی تعیین کرد.

تأمین پرسنل فرماندهی کافی برای ارتش سرخ، کاری بس دشوار و سرشار از مشکلات و موانع بود. برای رفع این نیاز، حزب، جسورانه سربازان، افسران و درجه‌داران ارتش سابق را که به انقلاب وفادار بودند بخدمت گرفت و نیز افراد گارد سرخ و کمونیست‌هایی را که با امور نظامی آشنائی‌هایی داشتند در پست‌های فرمانده سرخ گماشت. و در ضمن يك دوره فشرده آموزش فرماندهی نیز پدید آورد. و بسیاری از قهرمانان و فرماندهان طراز اول جنگ داخلی از صفوف حزب و خلق‌های روسیه بیرون آمدند. کسانى مانند و. ک. بلیوخرا، اس. م. بودیونى<sup>۲</sup>، و. ی. چاپایف<sup>۳</sup>، پ. ی. دیبنکو<sup>۴</sup>، یا. ف. فابریتسیوس<sup>۵</sup>، ی. ف. فدکو<sup>۶</sup>، م. و. فرونزه<sup>۷</sup>، او. ی. گورودویکف<sup>۸</sup>، ن. د. کاشرین<sup>۹</sup>، و. م. پریماکوف<sup>۱۰</sup>، ن. ا. شکورس<sup>۱۱</sup>، م. ن. توخاچفسکی<sup>۱۲</sup>، ی. پ. اوبوروویچ<sup>۱۳</sup>، س. س. وسترنوف<sup>۱۴</sup>، ی. ا. یاکر<sup>۱۵</sup> و بسیاری دیگر مانند آنها، از این زمره‌اند.

1: V. K. Blyukher

2: S. M. Budyonny

3: V. I. Chapayev

4: P. Y. Dybenko

5: Ya. F. Fabritsius

6: I. F. Fedko

7: M. V. Frunze

8: O. I. Gorodovikov

9: N. D. Kashrin

10: V. M. Primakov

11: N. A. Shchors

12: M. N. Tukhachevsky

13: I. P. Uborevich

14: S. S. Vostrelsov

15: I. E. Yakir

ضرورت مبرم و حیاتی تأمین فرمانده به تعداد کافی و ضرورت عملی کردن علوم نظامی و هنر جنگ در سازمان نظامی و در عملیات جنگی، ایجاب می‌کرد که کارشناسان نظامی ارتش سابق، افسران و ژنرال‌های آن، به خدمت ارتش سرخ گماشته شوند. تا پایان سال ۱۹۱۸ بیش از بیست و دو هزارتن از افسران سابق به خدمت احضار شدند و هنگامی که جنگ داخلی پایان یافت، تعداد افسران مذکور به یکصد هزار نفر رسید. این حقیقت دارد که تنی چند از ژنرال‌ها و افسران احضار شده به خدمت در ارتش سرخ، در جریان عمل مرتکب خیانت شدند، اما اکثریت آنها، شرافتمندانه کمر به خدمت به خلق بستند و چنین نیز کردند. در میان فرماندهان و رهبران برجسته ارتش سرخ، متخصصان نظامی مانند و. م. آلتفاتر<sup>۱</sup>، م. د. بونچ - بروویچ<sup>۲</sup>، ا. ی. یگوروف<sup>۳</sup>، و. ن. یگوروف<sup>۴</sup>، و. م. گیتیس<sup>۵</sup>، س. س. کامنف<sup>۶</sup>، د. م. کاربیشف<sup>۷</sup>، پ. ب. لبدف<sup>۸</sup>، ا. پ. نیکلایف<sup>۹</sup>، ف. ف. نوبتسکی<sup>۱۰</sup>، ب. م. شاپوشنیکوف<sup>۱۱</sup>، و. ی. شورین<sup>۱۲</sup>، ا. ا. تائوب<sup>۱۳</sup>، ی. ی. والسیتیس<sup>۱۴</sup> و عده‌ای دیگر، پیدا شدند.

شوراهای انقلابی نظامی جبهه‌ها، سپاهیان، بخش‌های سیاسی و حوزه‌های حزبی، در ارتش و در جبهه‌ها، کار سازمانی و سیاسی وسیع و فعالی را از پیش بردند به نحوی که در پایان سال ۱۹۱۸ موفق شدند حدود پنجاه هزار کمونیست متحد و یک‌پارچه بوجود آورند. حزب، چهره‌های کارآموده و امتحان داده خود را برای هدایت کار حزبی -

1: V. M. Altfater

2: M. D. Bonch - Bruyevich

3: A. I. Yegorov

4: V. N. Yegorev

5: V. M. Gittis

6: S. S. Kamenev

7: D. M. Karbyshev

8: P. P. Lebedev

9: A. P. Nikolayev

10: F. F. Novitsky

11: B.M. Shapashnikov

12: V. I. Shorin

13: A. A. Taub

14: I. I. Valselis

سیاسی در درون ارتش اعزام می‌کرد که از جمله آنها می‌توان به نام‌هایی مانند ۱. س. بوبنوف<sup>۱</sup>، یا. ب. گامارنیک<sup>۲</sup>، س. ی. گوسف<sup>۳</sup>، س. م. کیروف<sup>۴</sup>، س. و. کوسیور<sup>۵</sup>، و. و. کویبیشف<sup>۶</sup>، ا. ی. میکویان<sup>۷</sup>، گ. ک. اورژنیکیدزه<sup>۸</sup>، ی. و. ستالین<sup>۹</sup>، ک. ی. وروشیلف<sup>۱۰</sup>، س. پ. وسکوف<sup>۱۱</sup> و ر. س. زملیاچکا<sup>۱۲</sup> اشاره کرد.

کمیسرهای نظامی - که در واقع سفیران حزب کمونیست محسوب می‌شدند - در تشکیل ارتش سرخ و سازمان دادن به آن بعنوان یک ارتش منظم، نقشی استثنائی و فوق‌العاده مهم بازی کردند. در بهار سال ۱۹۱۸، کمیسرهای نظامی همه جا بر فعالیت متخصصان نظامی نظارت داشتند و از لحاظ وفاداری سیاسی واحدهای نظامی و اجرای مأموریت‌های جنگی توسط واحدها و پادگان‌های جنگی، در برابر حزب و دولت مسئول بودند. اینان با نفوذ کلام و نیز با فعالیت بیدریغ خود که بصورت سرمشق درمی‌آمدند، توانستند افراد ساده و فرماندهان نظامی را گرداگرد حزب کمونیست جمع کرده، بی‌باکی و استواری آنان را در پیکار علیه خصم هرچه بیشتر کنند: پ. س. باتورین<sup>۱۳</sup>، گ. پ. زوونیک<sup>۱۴</sup>، و. ف. پولوخین<sup>۱۵</sup>، م. پ. یانیشف<sup>۱۶</sup>، ن. گ. تولماچف<sup>۱۷</sup>، ا. س. راکوف<sup>۱۸</sup>، د. ا. فورمانوف<sup>۱۹</sup> و دیگران، در این راه تا آنجا پیش رفتند که به شهرتی عظیم دست یافتند و همه آنها را بعنوان کمیسرهای نظامی برجسته‌ای شناختند.

1: A. S. Bubnov

2: Y. B. Gamarnib

3: S. I. Gusev

4: S. M. Kirov

5: S.V. Kosior

6: V.V. Kuibyshev

7: A. I. Mikoyan

8: G. K. Orjonikidze

9: J. V. Stalin

10: K.Y. Voroshilov

11: S.P. Voskov

12: R.S. Zemliachka

13: P. S. Baturin

14: G. P. Zveinik

15: V. F. Polukhin

16: M. P. Yanyshev

17: N. G. Tolmachev

18: A. S. Rakov

19: D. A. Furmanov

در پایان سال ۱۹۱۸، عده افراد ارتش سرخ به حدود يك ميليون نفر رسیده بود. دوازده سپاه جنگی. و ۴۲ لشکر تفنگدار و سه لشکر سوار در جبهه‌های جنگ. با دشمن مبارزه می‌کردند. ارتش سرخ از بخش‌های پیاده نظام. سوار. توپخانه. زرهی. هوایی و واحدهای مهندسی تشکیل می‌شد.

حزب کمونیست بتدریج بر مشکلات سخت و پیچیده مادی. بر مقاومت دشمنان خشمگین طبقه کارگر و منشویک‌ها و اس. ارها فائق آمد و برنامه لنین تشکیل يك ارتش سرخ منظم و نیرومند را به موقع اجرا گذاشت و از پاییز سال ۱۹۱۸ رفته رفته به پیروزی‌های مهمی علیه دشمن دست یافت.

### نخستین پیروزی‌ها

در تابستان ۱۹۱۸ هنگامی که امپریالیست‌ها موفق شدند حلقه‌ای از جبهه‌های جنگ بدور روسیه پدید آورند، لنین با دور - اندیشی خارق‌العاده يك استراتژیست سیاسی و نظامی دقیقاً معلوم کرد که جبهه شرق در مبارزه، جبهه اصلی و تعیین کننده‌ای است که سرنوشت انقلاب به آن بستگی دارد. در این جبهه، در حوزه‌های ولگا و اورال. فعالیت‌های چک‌ها و سفیدها در موجی از شورش‌های کولاکی ادغام شده بود. دشمن توانسته بود ارتباط مرکز کشور را با مهمترین نواحی غله‌خیز قطع کند.

به تصمیم کمیته مرکزی حزب، آزموده‌ترین کمونیست‌ها. رزمنده‌ترین واحدها همراه با چند واحد هوایی به جبهه شرق اعزام شد. در مدت دو ماه (ژوئیه و اوت) مجموعاً پنج لشکر همراه با ناوگان ولگا، در جبهه شرق پدید آمد و سازماندهی شد. نیروهای شوروی ضمن چند جنگ سخت و مردانه، حرکت دشمن را متوقف کردند و رفته

رفته حالت تهاجمی یافتند و توانستند قازان، سیمبرسک، سیزران و سامرا را آزاد کنند. سپاهیان سرخ که در جبهه شرق پیکار می کردند، تمامی حوزه ولگا را از وجود نیروی سفید پاک کردند و دشمن را تا کوههای اورال به عقب راندند. لشکر بیست و چهارم به فرماندهی گ. د. گای<sup>۱</sup> در این نبرد خود را بعنوان نیروی ممتاز نشان داد و بخاطر شجاعت و لیاقت استثنائی آن، بنام «لشکر آهنین» نامگذاری شد. ناوگان ولگا تحت فرماندهی دریانورد کارآزموده و کمونیست مؤمن ن. ج. مارکین<sup>۲</sup> شجاعانه نیروهای جبهه شرق را یاری داده و از آن حمایت می کردند. سپاهها و لشکرهای تحت فرماندهی و. م. ازین<sup>۳</sup>، و. ک. بلیوخر<sup>۴</sup>، و. ی. چاپایف، ا. م. چوروف<sup>۵</sup> و س. س. ورسترسوف، با نبردهای جانانه و قهرمانی خود، به شهرت رسیدند و همانها بودند که جنگ را از حالت تدافعی خارج کرده و به آن جنبه تهاجمی بخشیدند.

جبهه جنوب، - دن، ولگای سفلی و قفقاز شمالی - در تابستان و پاییز سال ۱۹۱۸ صحنه پیکارهای خونین و مذبحخانه نیروهای دشمن بود و نیروهای شوروی، ارتش ژنرال کراسنوف مرکب از قزاقهای سفید و ارتش داوطلب ژنرال دنیکین را تارومار می کردند و تلفات بسیار سنگینی بر آنها وارد ساختند. در مبارزه علیه ضدانقلاب در حوزه دن، دفاع قهرمانانه نیروهای شوروی از تساراتسین جای بس بزرگ و درخشانی اشغال کرده است. در این جا، لشکر دهم به فرماندهی ک. ی. وروشیلوف، همه کوششهای کراسنوف را برای تسخیر شهر، خنثی کردند درحالیکه این لشکر در جریان همین جنگ، از دسته‌های

1: G. D. Gai

2: N. G. Markin

3: V. M. Azin

4: V. K. Blyukher

5: A. M. Cheverev

متعدد کارگران تساراتسین، معدن چیان دونتس<sup>۱</sup> و دهقانان اوکرائینی تشکیل شده بود. البته لشکرهای هشتم و نهم که مناطق مرکزی کشور را زیر پوشش دفاعی خود داشتند و نیز «لشکر پولاد» به فرماندهی معدنچی سابق دونتس و کادر کیمونیست، د. پ. ژولبا<sup>۲</sup> نیز حمایت مؤثری از لشکر دعم بعمل آوردند. نیروی ژولبا از قفقاز شمالی رسیده بود. افراد تیپ یکم اوکراین به فرماندهی ر. ف. سیورز<sup>۳</sup> و لشکر ۱۶ تفنگداران به فرماندهی کیکویدزه<sup>۴</sup> در جبهه جنوب با شجاعت نمایانی می‌جنگیدند. دشمن پس از آنکه چند روز در جنگ دوام آورد سرانجام تاب ایستادگی را از دست داد و با گذشتن از عرض دن، عقب‌نشینی کرد و کوشش‌های فرماندهی ضدانقلاب برای آنکه نیروهای سفید مستقر در جنوب به سفیدهای جبهه شرق ملحق شده و نیروی جدیدی را سرهم‌بندی کنند. با شکست روبرو شد.

نیروهای شوروی در قفقاز شمالی با نیروی داوطلب ژنرال دنیکیین در جنگ‌های سخت و سنگینی درگیر شدند. ماجرای پیشروی ارتش تامان<sup>۵</sup>. خود به یک حماسه قهرمانی واقعی تبدیل شد. ارتش تامان از چندین واحد از نیروهای شوروی در شبه جزیره تامان تشکیل می‌شد و سفیدها توانسته بودند ارتباط آنها با بدنه اصلی ارتش سرخ قطع کرده و آنها جدا و تنها نگهدارند. ارتش تامان در حالی که انبوه بزرگی از تهیدستان را نیز که می‌خواستند به جای امنی بروند، با خود داشت. در اوت ۱۹۱۸ از طریق توپ<sup>۶</sup> در امتداد ساحل، بسوی آرماویر<sup>۷</sup>. بحرکت درآمد. افراد ارتش در حالت فاقد عمه چیز بویژه مهمات. غذا و لباس بودند و تقریباً با پای برهنه حرکت می‌کردند

1: Donets

2: D. P. zholba

3: R. F. Sivers

4: Kikvidze

5: Taman

6: Tuapse

7: Armavir

معدلك در برابر قزاق‌های سفید که با لجاجت عجیبی می‌جنگیدند. به مقابله پرداختند و تنها با سرنیزه با آنان پنجه در پنجه افکندند. ارتش تامان در چنین احوالی پیش می‌رفت و به هدف نزدیک می‌شد این راه‌پیمایی افسانه‌ای: بعدها در کتاب جالب توجهی به قلم سرافیمویچ<sup>۱</sup> برشته تحریر درآمد و نویسنده بسیار بجا آنرا به «سیل آهن» تشبیه کرده است.

ارتش تامان با گذراندن این آزمایش قهرمانی حماسی، به فرماندهی ملوان بلشویک، ی. ی. ماتویف<sup>۲</sup>، ستوان سابق ستاد. ی. ای. کوتیوخ<sup>۳</sup> (از کسانی که در انقلاب اول هم شرکت داشت) و افسر سابق: گ. ن. باتورین<sup>۴</sup>، به یکی از جنگنده‌ترین و محکم‌ترین لشکر زرهی شوروی تبدیل شد. ارتش تامان در جریان راه‌پیمایی شجاعانه خود، با دست خالی، دو لشکر دنیکیین را نابود کرد و آرماویر را آزاد کرد. و در اواسط سپتامبر در منطقه نظامی قفقاز شمالی، به بقیه نیرو-های ارتش سرخ ملحق شد.

در همان ایام، واحدهای پارتیزانی اورال جنوبی، به فرماندهی و. ک. بلیوخر بلشویک، افسر سابق قزاق. و یک بلشویک دیگر ن. د. کاشرین و برادرش ای. د. کاشرین از مقر خود در بولرتسک<sup>۵</sup> حمله افسانه‌ای و شجاعانه‌ای به کونگور<sup>۶</sup> کردند. نیروهای شورشی چکسلواکی ارتباط این واحد پارتیزانی را با ارتش سرخ قطع کرده بودند اما اینان به واحدهای دهقانان بی‌چیز محلی و زحمتکشاق قزاق ملحق شدند و باین ترتیب یک ارتش بزرگ پارتیزانی بوجود آوردند. واحدهای مسلح اورال جنوبی، حدود ۱۵۰۰ کیلومتر راه دشوار را از فراز کوه‌ها، از درون جنگل‌ها و باتلاق‌ها طی کردند و در مناطق تحت اشغال دشمن:

1: A. S. Serafimovich

2: I. I. Matveyev

3: Y. I. Kovtyukh

4: G. N. Baturin

5: Boleretsk

6: Kungur

جنگ‌های سخت و پیروزمندانه‌ای بر پا داشتند. در اواسط سپتامبر، لشکر ده هزار نفری پارتیزان‌ها به فرماندهی بلیوخر به نیروهای ارتش سرخ پیوست. در جریان جنگ همین ارتش تجدید سازمان شد و به بخش‌های نظامی جوخه‌ها، گردان و هنگ‌ها تقسیم و در آنجا به هسته اصلی سپاه سی‌ام ارتش سرخ تبدیل شد. کمیته اجرائی سراسر روسیه بلیوخر را به دریافت نشان پرچم سرخ که بعنوان عالیترین نشان نظامی جدیداً پدید آمده بود مفتخر ساخت و چند روز بعد، همین نشان به ن. ک. کاشیرین نیز اهدا شد.

در پاییز سال ۱۹۱۸ موقعیت بین‌المللی روسیه شوروی، بطور قابل ملاحظه‌ای تغییر کرده بود. جنگ اول جهانی، در غرب پایان گرفته بود. در آلمان انقلابی روی داده و رژیم سلطنتی در آن کشور منقرض شده بود. دولت شوروی در ۱۳ نوامبر سال ۱۹۱۸ پیمان صلح برست را کان‌لم‌پکن اعلام داشت. ارتش اشغالی آلمان، زیر فشار و تأثیر مبارزه انقلابی توده‌های مردم روسیه متلاشی و منحل شد و دولت آلمان نیز به افراد خود در روسیه دستور تخلیه و خروج از روسیه داد. در حقیقت اشغال مشترك اطریش - آلمان سقوط کرده بود و مبارزه توده‌ای مردم روسیه علیه تجاوزکاران آلمان و اطریش در فراهم شدن زمینه حصول چنین نتیجه‌ای، نقش درجه اول را داشته است.

از اوائل تابستان سال ۱۹۱۸، دهقانان کیف، پولتاوا<sup>۱</sup>، چرنیگف<sup>۲</sup>، خرسون، بکاترینوسلاو و نقاط دیگر علیه اشغال کشور به وسیله آلمان - اطریش و علیه رژیم هتمن، شورش کردند. کارگران

1: Poltava

2: Chernigov



شهرها و مراکز صنعتی اوکراین نیز به جنگ با اشغالگران برخاستند. رهبری این مبارزات بدست کمونیست‌های اوکراین بود. این دسته از کمونیست‌ها در ژوئیه سال ۱۹۱۸ به حزب کمونیست اوکراین (حزب بلشویک‌ها) که یکی از عناصر اصلی سازنده حزب کمونیست (بلشویک) روسیه محسوب می‌شد، ملحق شدند.

احزاب بورژوایی - ملی‌گرای اوکراین که متوجه شده بودند سقوط رژیم هتمن و پایان اشغال روسیه از سوی آلمان - اطریش نزدیک و قریب‌الوقوع است در سیزدهم نوامبر سال ۱۹۱۸ اقدام به تأسیس ارگانی بنام باصطلاح «مدیریت» اوکراین بریاست و. وینوچنکو<sup>۱</sup> و س. پتلیورا<sup>۲</sup> کردند و پس از آنکه سکوروپادسکی<sup>۳</sup>، هتمن اوکراین گریخت، این «مدیریت»، زمام امور را بدست گرفت. اما دولت روسیه شوروی، به کمک کارگران و دهقانان اوکراین که علیه اشغالگران و نیز «مدیریت» جدید برخاسته بودند، شتافت. در هفدهم نوامبر ۱۹۱۸ جبهه اوکراین تشکیل شد و و. ا. انتونوف - اوسینکو<sup>۴</sup> رهبری آنرا بدست گرفت. در ۲۸ نوامبر جمهوری شوروی اوکراین ولادت یافت و بموازات آن دولت موقت کارگران و دهقانان تشکیل شد. این دولت از کارگران و دهقانان خواست که به مبارزه خود برای نابودی کامل بقایای نیروهای اشغالگر و افراد مدیریت بورژوا - ملی، ادامه داده و آنرا تشدید کنند. و از این رهگذر حاکمیت شوروی را در اوکراین پایدار و مستحکم سازند.

ارتش سرخ به حمایت زحمتکشان اوکراین شتافت. دستجات کارگران و دهقانان اوکراینی، تحت فرماندهی قهرمانان پرشور و با استعدادی مانند نیکلای شکورس، واسیلی بوژنکو، نیکلای کراپیو-

1: V. Vinochenko

2: S. Petlyura

3: Skoropadsky

4: V. A. Antonov - Ovseyenko

یانسکی<sup>۱</sup>، الکساندر پارخومنکو<sup>۲</sup> و تیموفی چرنیاک<sup>۳</sup>. در کوره جنگ شکل یافته و به هنگ‌ها و لشکرهای منظم ارتش سرخ تبدیل شدند. انقلاب توانست در حوزه بالتیک نیز پیروزی بزرگی برمداخله. جویان بدست آورد. در نوامبر سال ۱۹۱۸، زحمتکشان استونی تحت رهبری کمونیست‌ها و زیر حمایت نیروهای شوروی. نیروهای اشغالگر اطریش - آلمان، را از بخش اعظم استونی بیرون راندند و در ۲۹ نوامبر سال ۱۹۱۸ جمهوری شوروی استونی (کمون کارگری استلند<sup>۴</sup>) اعلام موجودیت کرد. در ماه‌های نوامبر و دسامبر سال ۱۹۱۸ زحمتکشان لتوی، به مبارزه خود علیه نیروهای اشغالگر شدت بخشیدند و در هفدهم نوامبر يك دولت موقت شوروی تشکیل شد. استقرار جمهوری لتوی شوروی، ضمن بیانیه‌ای اعلام شد. با رسیدن ژانویه ۱۹۱۹، بخش اعظم لتوی از تسلط اشغالگران وناسیونالیست‌های بورژوازی آزاد شده بود. کنگره شوراهای لتوی در ماه ژانویه، يك دولت شوروی انتخاب کرد و قانون اساسی خود را بر مبنای قانون اساسی جمهوری فدرال روسیه شوروی پدید آورد. کنگره به دولت لتوی اختیار داد که مبارزه بیرحمانه‌ای را علیه ضدانقلاب آغاز نماید و مبنای اتحاد برادرانه با روسیه شوروی را هر چه مستحکم‌تر سازد. لنین، سودولف و لایبنخت، بعنوان اعضای افتخاری کمیته مرکزی اجرائی لتوی شوروی، برگزیده شدند.

در دسامبر سال ۱۹۱۸ در لیتوانی نیز حکومت شوروی اعلام شد. در ۲۳ دسامبر سال ۱۹۱۸، کمیته اجرایی مرکزی سراسر روسیه، پس از شنیدن گزارش ج. و. ستالین، کمیسر خلق برای ملیت‌ها درباره رهائی ملل استونی. لتوی، لیتوانی و اوکراین و گزارش مربوط به

1: Nikolai Krapivnyansky  
3: Timofel Chernyak

2: Parkhomenko  
4: Estland

استقرار حکومت شوروی در سرزمین‌های دیگر. استقلال جمهوری‌های شوروی جدید را به رسمیت شناخت. قطعنامه‌ای نیز از تصویب گذشت که در آن از آمادگی کامل جمهوری فدرال روسیه شوروی در دادن هر گونه کمک لازم و حمایت از زحمتکشان آن جمهوری در مبارزه ایشان علیه ضد انقلاب داخلی و دفاع از استقلال ایشان در برابر خطر و تهدید جهانگشایان خارجی. سخن رفته بود.

زحمتکشان بیلوروسی. زیر حمایت ارتش سرخ، در ماه‌های نوامبر و دسامبر ۱۹۱۸ بر شدت و دامنه مبارزه خود علیه نیروهای اشغالگر و ضدانقلاب رادا، افزودند. ضدانقلاب رادا: کوشش کرد با تکیه بر حمایت امپریالیست‌های آنتانت. قدرت خویش را در بیلوروسی حفظ کند. اما در این تلاش، ناکام ماند. در ۳۱ دسامبر سال ۱۹۱۸، کمونیست‌ها در سرزمین آزاد شده بیلوروسی، دولت موقت کارگران-دهقانان را برپا داشتند. در اول ژانویه سال ۱۹۱۹ همین دولت موقت، جمهوری شوروی سوسیالیستی بیلوروسی را تشکیل داد. در کنگره بیلوروسی شوروی، که در فوریه ۱۹۱۹ تشکیل شد، قانون اساسی جمهوری شوروی سوسیالیستی بیلوروسی نیز تصویب شد. کنگره تصمیم گرفت مذاکراتی در جهت استقرار مناسبات فدرال با جمهوری فدرال روسیه شوروی بعمل آید.

رئیس کمیته مرکزی اجرائی سراسر روسیه: یا. م. سوردولف، در جلسه کمیته، تصمیمات کمیته مذکور را در زمینه شناسائی استقلال جمهوری بیلوروسی اعلام کرد و گفت که جمهوری فدرال روسیه شوروی آماده است همه گونه کمک را در اختیار ملت بیلوروسی بگذارد.

کنگره شوراهای بیلوروسی قطعنامه‌ای را در زمینه اتحاد جمهوری‌های بیلوروسی و لیتوانی تصویب کرد کنگره شوراهای

لیتوانی نیز که در فوریه ۱۹۱۹ در ویلنیوس<sup>۱</sup> تشکیل شده. تصمیم مشابهی اتخاذ کرد. در واقع سنت‌های مشترک مبارزه مردم بیلوروسی و لیتوانی علیه تجاوز آلمان و علیه فئودالهای بزرگ و بورژوازی لهستان، در ایجاد جمهوری لیتوانی - بیلوروسی، نقش عمده‌ای ایفا کرده بود.

کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه و دولت شوروی روسیه فدرال به ملت برادر اوکراین. کمک‌های بزرگ و قابل ملاحظه‌ای دادند. در دسامبر سال ۱۹۱۸ و ژانویه ۱۹۱۹ به تنهایی ۴۳۷ تن از فعالین حزبی به اوکراین اعزام شدند. جمهوری شوروی اوکراین از لحاظ دریافت وجوه نقدی جهت احیای صنایع و حمل و نقل و از لحاظ دریافت اقلام مختلف کالای صنعتی و مواد غذایی در میان بقیه، جای درجه اولی را اشغال می‌کرد: سومین کنگره شوراهای سراسر اوکراین که در اوایل مارس ۱۹۱۹ تشکیل شد. قانون اساسی اوکراین را بر مبنای قانون اساسی روسیه فدرال تصویب کرد. کنگره هم‌چنین کمیته مرکزی اجرائی سراسر اوکراین را انتخاب کرد و لنینیست و بلشویک قدیمی، گ. ی. پتروفسکی به عنوان رییس کمیته مذکور برگزیده شد. و بدین ترتیب. در نتیجه جنگ رهائی‌بخش عمده مردم اوکراین، بیلوروسی و حوزه بالتیک با کمک ملت روس، بخش‌های بزرگی از اوکراین، بیلوروسی، استونی، لتوی و لیتوانی آزاد شدند. جمهوری فدرال روسیه شوروی، استقلال این جمهوری‌های جوان را که به سهم خود برای اتحاد و نزدیکی بیشتر در اطراف روسیه جهت مبارزه علیه دشمنان بیگانه مبارزه می‌کردند، برسمیت شناخت. در جریان مبارزه علیه امپریالیست‌ها و ضدانقلاب داخلی، تدریجاً نوعی اتحاد نظامی-

سیاسی بین جمهوری‌های شوروی شکل گرفت.

نخستین یورش وحشیانه نیروهای خصم اتحاد شوروی، به عقب زده شد. بزودی معلوم شد که امید امپریالیست‌ها برای دستیابی به پیروزی‌های سریع بی‌جا و قلابی بوده است. نیروهای دشمن، صدها کیلومتر، عقب زده شدند. تقویت حکومت شوروی و پیروزی‌های پشت سرهم ارتش سرخ موقعیت داخلی روسیه شوروی را بنحو بارزی بهبود بخشید. ششمین کنگره شوراهای سراسر روسیه که بین ششم تا نهم نوامبر ۱۹۱۸ تشکیل شد. نتایج موجودیت يك ساله دولت شوروی را جمع‌بندی کرد. لنین در جلسه این کنگره گفت:

«در سراسر روسیه هیچ گوشه‌ای نیست که تشکیلات شورائی در آن قوی نشده و هیچ بخش قانوناً وابسته به روسیه وجود ندارد که سیستم قانون‌گذاری آن در قانون اساسی شوروی انعکاس نیافته و براساس مبارزه تمام ملل زحمتکش و مظلوم پی‌ریزی نشده باشد.

کنگره ششم یکبار دیگر به دول آنتانت پیشنهاد کرد که مذاکرات صلح آغاز شود. اما این بار هم مانند دفعات گذشته که دولت شوروی چنین درخواستی را مطرح کرده بود، پیشنهاد شوروی بی‌پاسخ ماند. لنین این ملاحظه را متذکر شد که آغاز يك جنگ تهاجمی نظامی دیگر علیه روسیه شوروی بوسیله امپریالیسم جهانی، اجتناب‌ناپذیر است و از زحمتکشان شوروی خواست که پیوسته و بی‌وقفه، تمامی وجود خود را مهبای رسیدن به پیروزی در جنگ تعیین‌کننده آینده، سازند. حزب، دولت، ارگان‌های نظامی و اتحادیه‌های کشور، کوششی پرشور و تب‌آلود را برای رسیدن به هدفی که لنین تعیین کرده بود، آغاز کردند. براساس این هدف، می‌بایست تا بهار يك ارتش سه میلیون نفری برخوردار از نیازمندی‌ها و تدارکات يك ارتش سه میلیون نفری

## آنتانت، مداخلات خود را افزایش می‌دهد

شکست بلوک اطریش - آلمان، به دول آنتانت امکان داد که مداخلات خود را افزایش دهند. در دوازده نوامبر ۱۹۱۸، دو روز بعد از امضای قرارداد ترک مخاصمه با آلمان، سر فرماندهی نیروهای آنتانت، نقشه‌های مربوط به نقل و انتقالات تازه و بیشتری را در نیروهای اشغالگرشان در روسیه شوروی، فراهم کردند. هدف دول آنتانت این بار هم مانند ادوار گذشته نابودی قطعی حکومت شوروی در روسیه بود. متفقین برای مسأله ایجاد ضمانت و وثیقه محکمی در برابر وام‌های دریافتی روسیه از دول آنتانت، اهمیت بسیار زیادی قایل بودند. سرفرماندهی متفقین تصمیم داشت به عملیات نظامی خود در شرق، شمال و جنوب ادامه داده و با گذشتن از رومانی و دریای سیاه مداخلات خود را در اوکراین آغاز کند. دول آنتانت حتی کوشیدند از سربازان آلمانی - سربازان ارتشی که خود در جنگ شکست داده بودند - برای ادامه اشغال اوکراین، بیلوروسی و کشورهای حوزه بالتیک استفاده کنند اما گسترش نهضت‌رهای بخش در سرزمین‌های اشغالی و تجزیه سریع نیروهای اشغالگر آلمان - اطریش، مانع اجرای این طرح شد.

تا آخر سال ۱۹۱۸، نیروی اصلی مداخله‌جویان و سفیدها در جنوب متمرکز شد. جنوب همان نقطه‌ای بود که آنتانت قصد داشت ضربه اصلی خود را بر آن وارد کرده و نهایتاً اودسا، سواستوپول و سپس کیف، خارکیف، دونتس و حوضچه‌های کربوی روگ<sup>۱</sup> را متصرف

1: Krivoi Rog

شوند. دوازده لشکر فرانسوی و یونانی برای اجرای این منظور اختصاص داده بودند. اواسط نوامبر سال ۱۹۱۸ بود که نیروهای مذکور شروع به پیاده شدن در اودسا، سواستوپول و سایر بنادر دریای بالتیک نمودند. کشتی‌های جنگی انگلیسی، واحدهای نظامی را در سواحل باتومی<sup>۱</sup> و نووروسیسک<sup>۲</sup> پیاده کردند دیری نگذشت که دول آنتانت جمعاً یکصد و سی هزار سرباز در جنوب متمرکز و مستقر ساختند. دول آنتانت ضمن افزایش میزان کمک‌های خود به همه نیروهای ضد شوروی می‌کوشید آنها را برای آغاز عملیات نظامی مشترک علیه دولت شوروی متحد و یکپارچه نماید. «مدیریت» سابق الذکر، براساس قرار دادی که با سرفرماندهی نیروهای فرانسه امضا کرد، موافقت نمود که «... برای تمام مدت ادامه جنگ با بلشویسم، اوکراین، تحت‌الحمايه فرانسه خواهد بود...» و در برابر آن سرفرماندهی نیروهای فرانسه اعلام کرد که برای ایجاد يك ارتش ۳۰۰ هزار نفری بفرماندهی پتلیورا<sup>۳</sup> مدیریت را یاری خواهد داد.

بهمین ترتیب دنیکیین و کراسنوف با شتاب برای برقراری تماس با دولت‌های آنتانت به منظور گرفتن مهمات و تجهیزات جنگی، دست بکار شدند. در اواسط نوامبر سال ۱۹۱۸ دولت آذربایجان به رهبری حزب مساوات، از ژنرال تامسون، سرفرماندهی نیروهای انگلیس مستقر در ماوراء قفقاز، درخواست کرد باکو را که براساس قرارداد ترک مخصوصه از طرف سربازان ترکیه رها شده بود، اشغال کند. سرفرماندهی نیروهای انگلستان این درخواست خائنان را پذیرفت و دو مرتبه نیروهای بیگانه وارد شهر شدند. در شمال، عده نیروهای مداخله‌جویان در اطراف مورمانسک و ارخانگل در ماه دسامبر سال ۱۹۱۸ به بیست و

1: Aatumı

2: Novorossisk

3: Petlyura

یکهزار نفر بالغ شد.

در استونی، لیتوانی و لتوی، دول آنتانت بر میزان و دامنه کمک‌های خود به واحدهای بورژوا - ناسیونالیست، در مناطقی که در آخر دسامبر سال ۱۹۱۸ هنوز در دست احزاب بورژوا - ناسیونالیست بود. و علیه حکومت شوروی مبارزه می‌کردند، افزودند. در ژانویه ۱۹۱۹ واحدهای ارتش بورژوا - ناسیونالیست و هم‌چنین مزدوران جنگی روسی، فنلاندی و سفیدها، موفق شدند واحدهای ارتش سرخ را تا پشت رودخانه ناروا<sup>۱</sup>، به عقب برانند. و سرزمین استونی به مرکز و پایگاه اصلی برای آغاز يك يورش سنگین علیه پتروگراد تبدیل شد و يك ژنرال تزاری بنام ژنرال ن. یودنیچ<sup>۲</sup> فرماندهی کل سپاه دولت بورژوای شمال غرب را که در استونی تشکیل شده بود، بعهدہ گرفت این ژنرال از دول آنتانت استدعا کرد که دامنه مداخلات نظامی خود را در حوزه بالتیک و فنلاند افزایش دهند. در استونی هم چنین ارتشی از واحدهای پراکنده سفیدها تشکیل شد که کمی بعد، به سپاه یودنیچ ملحق و در آن ادغام گشت. دول آنتانت روی امکان استفاده از نیروهای فنلاندی حساب کردند.

آنتانت در شرق دور و در سیبری نیز بسیار فعال بود. صبح زود روز ۱۸ نوامبر افسران متمایل به رژیم سلطنتی زیر حمایت نمایندگان دول آنتانت، در اومسک<sup>۳</sup> يك کودتای نظامی براه انداختند. تمام قدرتها در دست دانشجویان نظام و سلطنت‌طلبان متمرکز شد. اینان نیز به نوبه خود يك شورای وزیران برای مدیریت تأسیس کردند و این شورا، در یاسالار کولچاک<sup>۴</sup> را بعنوان فرمانروای اعظم و فرمانده کل نیروهای زمینی و دریائی روسیه، اعلام کردند. دول آمریکا،

1: Narva

2: yudenich

3: Omsk

4: Kolchak



انگلستان، فرانسه و رهبران ضدانقلاب روسیه یعنی دنیکین، یودنیچ، میلر<sup>۱</sup> و دوتوف<sup>۲</sup> بیدرنگ رژیم کولچاک را برسمیت شناختند.

در نیمه دوم نوامبر سال ۱۹۱۸ دول آنتانت بر شدت ارسال سیل آسای اسلحه و مهمات برای نیروهای سفید. افزودند. آمریکا به تنهایی دویست هزار قبضه تفنگ، دویست و بیست هزار گلوله توپ و صدها دستگاه توپ و مسلسل در اختیار رژیم کولچاک قرار داد. انگلستان یکصد هزار تفنگ به سربازان کولچاک داد و فرانسه برای همین منظور ماهی پنجاه میلیون فرانک پول خرج کرد. کولچاک از برکت حمایت آنتانت توانست يك ارتش ۲۵۰ هزار نفری برای خود سر هم بندی کند و دویست هزار سرباز مداخله جوی بیگانه نیز پشت جبهه او را تشکیل داده و زندگی را بر کارگران و دهقانان سخت گرفته بودند. اما دیری نگذشت که فرماندهی واقعی نیروهای مداخله گر و سربازان سفید در سبیریه، بدست دو نظامی بیگانه، ژنرال ژانن<sup>۳</sup> فرانسوی و ژنرال نوکس<sup>۴</sup> انگلیسی سپرده شد و باین ترتیب، ارتشی که به وسیله دول آنتانت برای کولچاک بوجود آمد، بزودی به خطر و تهدید جدی برای دولت شوروی تبدیل شد.

باین ترتیب تا پایان سال ۱۹۱۸، دول آنتانت در جنوب، شرق، شمال و شمال غربی، نیروی عظیم و پهناوری را بمنظور حمله نهایی به روسیه شوروی آماده کرده بودند. در نوامبر ۱۹۱۸ سپاه دون به فرماندهی کراسنوف، با برتری فوق العاده و از لحاظ سواره نظام تقریباً سه برابر نیروهای سرخ، از سمت جنوب بحرکت درآمد و در جبهه جنوب و مناطقی که در اختیار سپاه های هشتم و نهم ارتش سرخ بود، لجام گسیخته پیش آمد و شکست فاحشی بر نیروهای ارتش سرخ وارد

1: Miller

2: Dutov

3: Janin

4: Knox

کرد و نیروهای مذکور. ناچار شدند در جهت شمال عقب‌نشینی کنند. حالا خطر رخنه نیروهای کراسنوف بداخل مناطق مرکزی روسیه شوروی، کاملاً احساس می‌شد. جبهه جنوب، از این پس، به مهمترین جبهه تبدیل شد. حزب و دولت شوروی، اقدامات فوری برای تقویت جبهه جنوب بعمل آورد. کمیته مرکزی حزب، ضمن يك بسیج اضطراری، ۲۵۰۰ کِمونیست را جمع‌آوری کرد که به جبهه جنوب اعزام کند. دو لشکر اینزا<sup>۱</sup> و اورالسک<sup>۲</sup>، از جبهه شرق و دو لشکر از حوزه‌های نظامی مرکزی، به جبهه جنوب منتقل شدند. بسیاری از افراد و پرسنل فرماندهی تعویض گردیدند. ادارات سیاسی، کِمیسرها و نیز حوزه‌های حزبی، آموریت یافتند به کار سیاسی میان سربازان پرداخته، انضباط را در ایشان تقویت کنند و روحیه جنگی افراد ارتش سرخ را اعتلائی نوین بخشند. در دسامبر سال ۱۹۱۸ نیروهای تقویت شده جبهه جنوب توانستند پیشرفت نیروهای دشمن را متوقف سازند و دو سپاه هشتم و نهم در اوائل ژانویه، با برخورداری از پیکار جانانه سپاه دهم در منطقه تساراتسین، حمله متقابل خود را علیه دشمن آغاز کردند. در فوریه، حمله متقابل سپاه دهم نیز آغاز شد.

با رسیدن مارس ۱۹۱۹ سپاه دن بفرماندهی کراسنوف، مرکب از ۸۵ هزار سرباز متلاشی شد و بقایای آن (که از ۱۵ هزار نفر تجاوز نمی‌کرد). زیر پوشش سپاه داوطلب تا آنسوی دونتس شمالی، عقب‌نشینی کرد. و این بخش اعظم دن، آزاد شد.

پیروزی‌های نیروهای جبهه جنوب، بوسیله عملیات قهرمانانه سپاه یازدهم علیه سپاه داوطلب، تکمیل شد. مبارزه قهرمانی سپاه یازدهم علیه سپاه داوطلب، مانع آن شد که دنیکیین بتواند به کراسنوف

1: Inza

2: Uralsk

کمک بدهد. همزمان با عملیات نظامی فعالیت زیرزمینی سازمان‌های بلشویک‌پشت خطوط کراسنوف که تبلیغات انقلابی وسیعی را بین مردم و بین افراد ارتش دشمن آغاز کرده بودند، نیز دارای اهمیت بسیار بوده و نقش عمده‌ای ایفا کرد.

نیروهای جبهه اوکراین با کمک پارتیزان‌های شوروی، در ماه - های ژانویه و فوریه نبرد سخت و خونینی را علیه نیروی مداخله‌گران و مدیریت پتلیورا از پیش بردند. لشکر دوم اوکراین شوروی، در اوائل ژانویه، توانست خارکف، پولتاوا و یکاترینسلاو را از چنگ نیروهای پتلیورا خارج ساخته و آنرا آزاد سازد و در اول فوریه هم کرمنچوگ<sup>۱</sup> را آزاد کرد. سربازان لشکر یکم اوکراین، چرنیگوف<sup>۲</sup> را آزاد کرد و در جهت کیف، به پیشروی خود ادامه داد. لشکرهای شوروی بفرماندهی ن. ا. شکورس و و. ن. بوژنکو که در مدخل‌ها و راه‌های ورود کیف مستقر بودند، نیروهای پتلیورا را درهم شکستند و در پنجم فوریه، وارد شهر (کیف) شدند. مدیریت بورژوا-ناسیونالیست به وینیتسا<sup>۳</sup> گریخت و باین ترتیب ضلع چپ یعنی عمده‌ترین بخش اوکراین، نجات پیدا کرد. زحمتکشان اوکراین که آتش اشتیاق رهائی ضلع راست اوکراین در وجودشان شعله می‌کشید، آرزو داشتند که آن قسمت از اوکراین نیز هر چه زودتر از دست نیروی مدیریت پتلیورا خارج شده و آزاد گردد. سازمان‌های زیرزمینی بلشویک‌ها دامنه فعالیت سیاسی و کار توضیحی خود را در میان مردم و نیروی مداخله‌گران افزایش دادند. کمیته ایالتی اودسا برعبری بلشویک شجاع، ی. ف. اسمیرنوف<sup>۴</sup> (با نام مستعار زیرزمینی نیکلای لاستوچکین<sup>۵</sup>) یک مرکز بین‌المللی به نام کولگیوم<sup>۶</sup> خارجی تشکیل داد که کار تبلیغات بین

1: Kremenchug

2: Chornigov

3: Vinnitsa

4: I. F. Smirnov

5: Nikolai Lastochkin

6: Collegium

سربازان و ملوانان دول آنتانت و تحريك آنانرا به عهده گرفته بود. این کمیته امور خارجه، روزنامه‌ای به زبان فرانسه بنام لوکومونیست<sup>۱</sup> منتشر کرد و با سربازان و ملوانان فرانسوی. تماس بسیار نزدیک و خوبی برقرار کرد. در اوائل ماه مارس ۱۹۱۹. مداخله‌گران سمیرنوف را دستگیر کردند و او را زیر شکنجه بقتل رساندند. همراه با سمیرنوف خانم ژان لابوربه. کمونیست رزمنده فرانسوی و دیگر اعضای کلگیوم امور خارجه دستگیر و بقتل رسیدند. اما ترور و وحشت نتوانست اندیشه‌های انترناسیونالیستی را از میان ببرد زیرا از برکت کوشش‌های کمونیست‌ها و کار آنها در میان ملوانان و سربازان، اندیشه‌های انترناسیونالیستی بین افراد نیروهای مسلح دول آنتانت قوی‌تر شده و هر روز عده بیشتری از سربازان نیروهای آنتانت از جنگ با نیروهای ارتش سرخ، خودداری می‌کردند و از این طریق از منافع زحمتکشان دفاع میکردند. و در ششم آوریل ۱۹۱۹ بین ملوانان فرانسوی و کارگران اودسا نوعی رابطه اخوت برقرار شد.

در بیستم آوریل سال ۱۹۱۹ ملوانان اسکادران فرانسوی مستقر در سواستوپول، علیه فرماندهان خود، طغیان کردند. دولت فرانسه مجبور شد نیروهای خود را از جنوب اوکراین و از کریمه احضار کند. در پایان آوریل سال ۱۹۱۹ مداخله‌گران و سفیدها اخراج شدند و آن نواحی از وجود آنها پاک شد و در نتیجه ضلع راست اوکراین نیز تقریباً بطور کامل از تسلط سربازان مدیریت پتلیورا خارج شد و تمامی اعضای مدیریت ضمن فرار به کامنتس - پودولسک<sup>۲</sup> پناهنده شدند و جز چند شهر و دهکده، چیزی در اختیار آنان باقی نماند.

در اواخر سال ۱۹۱۸ و اوائل سال ۱۹۱۹ نیروهای شوروی مقیم

1: Le Communiste

2: Kamenets – Podolsk

جبهه شرق؛ به پیشروی پیروزمندانه خود ادامه دادند. این نیرو. یوفا<sup>۱</sup>. بیرسک<sup>۲</sup>، اورنبرگ، اورالسک و بخش بزرگی از اورال را آزاد کردند. باین ترتیب یکبار دیگر تماس مستقیم دولت شوروی با ترکستان برقرار شد.

محاسبات مداخله گران و سفیدها مبنی براینکه خواهند توانست نیروهای جنوبی و شرقی خود را به یکدیگر ملحق سازند، تحقق نیافت. و تنها در حاشیه شمالی جبهه شرقی، نیروهای کولچاک از موفقیت‌های موقت، برخوردار بودند. چنانکه در اواخر دسامبر ۱۹۱۸ با وارد کردن فشار بسیار زیاد به لشکر سوم ارتش سرخ، توانستند پرم<sup>۳</sup> را بتصرف خود درآورند. اما به برکت مداخله حزب و شخص لنین در تقویت فوری لشکر سوم، ظرفیت و کشش رزمی لشکر سوم به سرعت اعاده شد و این واحد توانست در ژانویه جلوی نیروهای کولچاک را گرفته و بزودی در حمله تهاجمی کلی نیروهای ارتش سرخ در جبهه شرق، شرکت جوید.

نیروهای شوروی، در جبهه شمال نیز دشمن را به عقب راندند. در ۲۵ ژانویه سال ۱۹۱۹ نیروهای سپاه ششم، توانست شنکورسک<sup>۴</sup> را آزاد کند و کولچاک نتوانست به نیروهای مداخله گران و سفیدها که در شمال فعالیت می کردند، ملحق شود. تبلیغات انقلابی و نیز پیروزی - های ارتش، در شمال به این نتیجه منتهی شد که سربازان نیروهای دول آنتانت حاضر نمی شدند با ارتش سرخ بجنگند. و در برخی از لشکرهای دشمن قیام‌های نظامی و ناآرامی‌های انقلابی ظهور کرد. تجربه عملی نشان می داد که سربازان کشورهای آنتانت برای مداخله در روسیه و جنگ علیه ارتش سرخ مناسب نیستند. بدین ترتیب طرح‌های دول

1: Ufa

2: Birsk

3: perm

4: Shenkursk

آنتانت در جهت سرنگونی حاکمیت شوروی بوسیله در درجه اول منابع و امکانات خود آن دولت‌ها، با شکست روبرو شده بود.

روسیه شوروی که توانسته بود تهاجم ضد انقلاب بیگانه و داخلی را درهم بکوبد، همدردی روزافزون زحمتکشان کشورهای دیگر را جلب کرد. تأثیر عمیق و سنگین اندیشه‌ها و عملکردهای انقلاب و دولت شوروی بصورت اعتلای سریع جنبش انقلابی در کشورهای سرمایه‌داری، کاملاً محسوس بود. پس از اعلام جمهوری شوروی در مجارستان در مارس ۱۹۱۹، در باواریا و سلواکی هم جمهوری شوروی اعلام شد. برغم زودپائی موجودیت این جمهوری‌ها، همین قدر که اساساً چنین جمهوری‌هایی در صحنه جهان ظاهر می‌شد، موجب رشد سریع و پرتوان جنبش‌های کارگری و بین‌الملل کمونیست گردید. در بسیاری از کشورها حزب کمونیست تشکیل شد. در اوائل مارس ۱۹۱۹ اولین کنگره (مجلس مؤسسان) سومین بین‌الملل کمونیست در مسکو تشکیل شد. نمایندگان سازمان‌های کمونیستی و سوسیالیست چپ ۲۱ کشور اروپائی، آسیائی و آمریکائی در آن شرکت کردند. قطعنامه‌ها و تصمیمات این کنگره بر اهمیت بین‌المللی انقلاب اکتبر و تأسیس دولت شوروی تأکید گذاشت و تزه‌های لنین را در مورد دموکراسی، بورژوازی و دیکتاتوری پرولتاریا تصویب کرد و پلاتنفرم کمینترن را از تصویب نمایندگان گذراند. کنگره در بیانیه‌ای (مانیفست) خطاب به پرولتاریای همه جهان از ایشان خواست که از روسیه شوروی دفاع کرده و برای پیروزی شوراها در همه کشورها، مبارزه کنند. نخستین کنگره کمینترن، سرآغاز اتحاد و همبستگی ایدئولوژیک و سازمانی پرولتاریای همه جهان زیر شعار دیکتاتوری پرولتاریا محسوب شد.

## تقویت اتحاد طبقه کارگر با دهقانان

هشتمین کنگره حزب کمونیست روسیه که از ۱۸ تا ۲۳ مارس ۱۹۱۹ تشکیل شد در زندگی حزب کمونیست و روسیه شوروی، واقعه بسیار بااهمیتی بود. این کنگره برنامه جدید حزب را تصویب کرد و نیز برای نخستین بار در تاریخ، هدف عظیم بنای جامعه سوسیالیستی در این کشور را مشخص کرد. این برنامه که در واقع دومین برنامه حزب بود، از دو بخش اصلی تشکیل می‌شد یک بخش تماماً جنبه تئوریک و نظری داشت و در بخش دیگر آن وظایف اصولی و بنیادی حزب پس از پیروزی انقلاب اکتبر برای تمام دوران انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، معین می‌شد. برنامه جدید حزب در حقیقت سلاح ایدئو - لوژیک پرتوانی را برای حزب کمونیست و ملت شوروی در مبارزه ایشان علیه سرمایه‌داری و پیروزی سوسیالیسم تشکیل می‌داد. کنگره در رابطه با مسأله نظامی، پوزه آنهایی را که می‌خواستند مهره‌ها و عناصری از مبارزات پارتیزانی گذشته را در داخل ارتش همچنان نگه دارند - همانها که در کنگره نوعی «اپوزیسیون نظامی» پدید آورده بودند - بخاک مالید. ل. تروتسکی، رئیس شورای انقلابی نظامی جمهوری، که اصول و ضوابط رهبری حزب را در ارتش تحریف کرده و از اجرای دستورات کمیته مرکزی مبنی بر اعمال شدیدترین کنترل‌ها بر متخصصان نظامی سرپیچی کرده بود، با خشونت بسیار، مورد انتقاد شدید قرار گرفت. کنگره یکبار دیگر نظریات لنین را در مورد تشکیلات نظامی مورد تأیید قرار داد و چنین مقرر داشت که ارتش سرخ باید ارتشی تعلیم دیده، مسلح و سازمان یافته بر اساس جدیدترین دست - آوردهای علوم نظامی باشد. کنگره طرح یک برنامه اساسی وزیربنائی را به منظور سازمان بخشیدن به یک ارتش سرخ منظم و منضبط پدید آورد که زمینه کار حزبی - سیاسی را در ارتش بهبود می‌بخشید، رهبری

حزب را در صفوف نیروهای مسلح اعتلا می‌داد و حلقه‌های پیوند بین حزب و ارتش را مستحکم‌تر می‌ساخت. کنگره کمیته مرکزی را موظف کرد که اقدامات لازم را جهت بهبود کار شورای انقلابی نظامی و ستاد کل بعمل آورد.

با توجه به اولویت مبرمی که به جامعه روستائی داده شده بود، برای دولت شوروی بسیار مهم بود که در رابطه با دهقانان متوسط - الحال بهترین سیاست را پیدا کند بویژه آنکه این قشر از دهقانان شصت درصد کل جامعه کشاورز شوروی را تشکیل می‌داد. دهقانان متوسط نیروی اصلی تولید غلات و منبع اصلی تأمین نیروی انسانی ارتش سرخ به شمار می‌رفت. در طول مدت يك سالی که از عمر دولت شوروی می‌گذشت دهقان متوسط، به تجربه شخصی خود به ضرورت اتحاد با پرولتاریا پی برده بود. از پائیز سال ۱۹۱۸ دهقانان متوسط شروع به حمایت مؤثر و فعالی از دولت شوروی کردند. این در واقع تحول مهمی بود و کنگره هشتم، بعنوان تقویت این روند، به توصیه لنین يك تصمیم تاریخی اتخاذ کرد باین معنی که از سیاست قبلی ناظر بر بی طرف کردن دهقان متوسط دست بکشیده و سیاست اتحاد جدی و محکم با دهقان متوسط را بموقع اجرا گذارد ضمن آن که در مبارزه علیه کولاک‌ها و دشمنان طبقاتی دولت شوروی، همچنان به دهقانان بی چیز تکیه خواهد کرد. این تصمیم تاریخی در ایجاد اتحاد نظامی - سیاسی طبقه کارگر و دهقانان متوسط نقش عظیمی ایفا کرد. اتحادی که به زودی به سنگ بنای پیروزی برمداخله گران و سفیدها و بنیاد بنای رفیع سوسیالیسم تبدیل شد. وظیفه اجرای بهتر سیاست دولت شوروی در قبال دهقانان متوسط، پس از مرگ یا. م. سوردولف، با انتصاب م. ی. کالینین در پست رهبری کمیته مرکزی اجرائی سراسر روسیه، بخوبی دنبال شد. زیرا کالینین که خود اصلیتی روستائی و سپس



کارگری داشت. در حقیقت و به يك معنى مشخصاً تجسم عینی اتحاد دهقان و کارگر بود. اجرای تصمیمات کنگره هشتم از لحاظ تقویت دولت شوروی و ارتش سرخ اهمیت قابل ملاحظه‌ای داشت.

### نابودی کامل تمام بدنه نیروهای مسلح کولچاک

بهار سال ۱۹۱۹ برای جمهوری شوروی، دوران دشوار و متشنجی را تشکیل می‌داد. امپریالیست‌ها خود را برای هجوم دوباره و بزرگ‌تری علیه کشور کارگران - دهقانان، آماده می‌کردند. ارتش سفیدها، سربازان کشورهای کوچک هم مرز شوروی و نیز قوای آنتانت که جمع آن بالغ بر يك میلیون و سیصد هزار سرباز می‌شد، می‌بایست در این یورش عظیم تهاجمی شرکت می‌کردند. در یکی از اسناد محرمانه سرفرماندهی عالی نیروهای آنتانت که بدست آمده بود، نشان می‌داد که هجوم نیروهای مذکور می‌بایست از چهار گوشه و از سراسر حاشیه مرزی شوروی آغاز شده و در مسکو بیکدیگر ملحق می‌شدند. نقشه این یورش مشترك عظیم در نهایت اختفا پدید آمده بود با اینحال، لنین و حزب توانستند بموقع از این خطر بزرگ قریب‌الوقوع آگاه شده و آنرا برملا سازند.

با این حال یورش از شش جنبه به طور همزمان آغاز شد. بر اساس آن نقشه، ضربه اصلی می‌بایست بوسیله نیروهای کولچاک که تعداد سربازانش به دویست و پنجاه هزار نفر می‌رسید به جمهوری شوروی وارد می‌شد. در اوائل سال ۱۹۱۹، کولچاک اورال، سبیریه و شرق دور را در کنترل خود داشت. کولچاک در عملیات خود علیه حاکمیت شوروی به حمایت بورژوازی، کولاک‌ها قشر بالائی قزاق‌ها و اشراف نیمه فئودال اقلیت‌های ملی تکیه داشت. آنتانت نیز سخاوتمندانه هرگونه اسلحه و مهماتی را در اختیار نیروهای کولچاک

می گذاشت و بهای این سلاح‌ها بوسیله طلای روسی که سفیدها در قازان ضبط کرده بودند، پرداخت می‌شد. نظام سرمایه‌داری و نهادهای آن همراه با قوانین و مقررات سرمایه‌داری، در سرزمین‌هایی که در تصرف نیروهای کولچاک و مداخله‌گران بود، از سر نو، اعاده شد و رژیم بیرحم و خونخوار دیکتاتوری نظامی در آن استقرار یافت پشت جبهه کولچاک، بوسیله دو بیست هزار سرباز مداخله‌گر - آمریکائی، انگلیسی فرانسوی و ژاپنی - نگهداری می‌شد.

هجوم کولچاک روز چهارم مارس ۱۹۱۹ آغاز شد. سپاه او در ضلع غربی در امتداد جبهه پهناوری از جنگل‌های اورال شمالی تا استپ‌های حوزه ولگای جنوبی بحرکت درآمد. سپاه پنجم شوروی در برابر نیروهای کولچاک از راه‌های ورودی حوزه ولگا دفاع می‌کرد اما نیروهای کولچاک که این سپاه را مورد حمله قرار داده بودند از لحاظ قوای نظامی بسیار قوی‌تر بودند و تنها قدرت توپخانه ایشان دوبرابر قدرت توپخانه سپاه پنجم بود. نیروی خصم در مارس توانست بمرکز جبهه شرقی رخنه کرده و از آن بگذرد و ضمن تصرف وتکینسک، برسک، یوفا، منزلینسک، سترلیتاماک، بلبشی، بوگولما و چند شهر دیگر با شتاب در جهت ولگا به پیشروی خود ادامه داد با این هدف که در نقطه‌ای در این منطقه، به نیروهای دنیکیین که از جنوب روسیه به حرکت درآمده بود، ملحق شود.

کولچاک از طرف همه نیروهای ضدانقلاب حمایت می‌شد. این حمایت از طرف جنوب توسط نیروهای ژنرال دنیکیین، از غرب توسط سفیدهای لهستانی و از اطراف پتروگراد توسط ژنرال بودنیچ، از شمال توسط سپاه سفید ژنرال میلر، همراه با واحدهای انگلیسی، آمریکائی و فرانسوی‌ها، به کولچاک عرضه می‌شد. تا اواسط آوریل، واحدهای کولچاک از قازان و سامرا فقط ۸۵ کیلومتر و از سیمبرسک فقط یکصد

کیلومتر فاصله داشتند. پیشرفت بیشتر آنها در جهت ولگا در اطراف سامرا، خطر نابودی سپاهیان شوروی در آنسوی ولگا را در برداشت چه در آنصورت الحاق نیروهای کولچاک و دنیکیین تحقق می‌یافت و تمام مناطق مرکزی شوروی را عملاً بلا دفاع در معرض حملات و ضربات شدید دشمن قرار می‌داد.

سفیدها در جبهه‌های شرقی، شمالی، جنوبی، غربی، پتروگراد و قفقاز-ماورای خزر نیروهای شوروی را زیر فشار شدید خود قرار داده بودند. و تنها بهره‌گیری از تمامی قدرت دفاعی و همه نیروهای ارتش سرخ می‌توانست جلوی پیشرفت سفیدها و در درجه اول جلوی پیشرفت ارتش کولچاک در جبهه شرقی را بگیرد و آنرا متلاشی کند.

در ۱۲ آوریل، روزنامه پراودا، «تزهای کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی (بلشویک) درباره اوضاع جبهه شرق، را که به قلم لنین نوشته شده بود چاپ کرد. لنین در این مطلب تأکید کرده بود که جبهه شرق، یک بار دیگر به جبهه حماس و سرنوشت ساز تبدیل شده است و به همین سبب کمیته مرکزی مقرر داشته است این جبهه در کمترین زمان ممکن تقویت شود و کولچاک از ولگا بیرون انداخته شود و اورال و سیبری، آزاد گردد. کمیته مرکزی حزب از همه زحمتکشان خواست که به شیوه‌ای انقلابی کار کنند، فعال‌ترین نقش را در دفاع از کشور بعهده بگیرند و از بسیج عمومی که اعلام شده است، در بست و با همه وجود خود حمایت کنند، همه اعضای اتحادیه‌ها و سندیکاها در نواحی واقع در حوزه جبهه را مسلح کنند و وسیل اسلحه و لباس را برای ارتش سرخ جاری سازند و اعزام دامنه‌دار و بی‌وقفه کارگران و دهقانان را به صفوف ارتش سرخ سازمان بخشند و نیازهای غذایی آنها تأمین کنند. در این مقاله هم‌چنین روی ضرورت تحریک احساسات انقلابی کارگران تأکید شده بود. دولت شوروی بیدرنگ کار بسیج زحمتکشان شوروی

را در پنج گروه سنی در ۹ ایالت مرکزی روسیه آغاز کرد. کمونیست-ها، همه جا بسیج شده و به حرکت درآمدند. بیش از شصت هزار کارگر پیشرو - اعضای اتحادیه‌ها، در حدود پانزده هزار کمونیست و بیش از سه هزار تن اعضای کومسومول - به جبهه شرق اعزام شدند. کارگران، کمونیست‌ها و اعضای کومسومول با خود، روحیه انضباط، سرسختی و خستگی‌ناپذیری را به صفوف ارتش سرخ بردند و اعتماد نیروهای شوروی را نسبت به پیروزی حتمی ایشان در جنگ علیه دشمن صد - چندان ساختند. طبقه کارگر به ندای حزب درمورد کار به شیوه انقلابی پاسخ مثبت دادند و با کار عظیم توده‌ای و قهرمانی، آن درخواست را برآوردند.

در ۱۲ آوریل ۱۹۱۹، یعنی همان روزی که تزه‌های لنین منتشر شد، نخستین سوبوتنیک<sup>۱</sup> کمونیستی - یعنی يك روز کار داوطلبانه افتخاری - در تعمیرگاه عظیم ایستگاه مسکوا - سورتیرووچنایا<sup>۲</sup> واقع در خط آهن بین مسکو و قازان، اعلام و به موقع اجرا گذاشته شد. این سوبوتنیک به پیشنهاد مسئول حوزه کمونیست ایستگاه، لوله کش تعمیرگاه، ی. یا. بوراکف<sup>۳</sup>، پدید آمد. کارگران تعمیرگاه، پس از پایان کار معمولی خود همچنان در تعمیرگاه ماندند و سه لوکوموتیو تعمیری دیگر را بدون دریافت مزد تعمیر کردند و برای برآوردن انداختن سه قطار سریع‌السیر دیگر به مقصد جبهه شرق، روی خط قرار دادند. این سوبوتنیک ابتکاری، که بنام سوبوتنیک کمونیست معروف شد، به زودی به سایر نقاط جمهوری سرایت کرد و دیری نگذشت که به يك سنت عمومی و همه گیر کارگری تبدیل شد. و. ی. لنین سوبوتنیک‌های کمونیست را «آغاز بزرگ»، نمایش برخورد نوین سوسیالیستی با کار و آغاز کمونیسم نامیده است.

1: Subbotnik

2: Moskova - Sortirovochnaya

3: I. Y. Burakov

در نتیجه کار سترک و پرشور تشکیلاتی و سیاسی که حزب کمونیست و دولت شوروی به انجام رساندند و در نتیجه تلاش قهرمانانه مردم شوروی، ارسال مواد و تجهیزات مورد نیاز ارتش سرخ به جبهه افزایش و سرعت شگفت‌انگیزی پیدا کرد. در سال ۱۹۱۹ ارتش سرخ ۱۳۰۲/۷۱۲/۱ تفنگ جدید یا بازسازی شده، ۸/۲۲۲ مسلسل ۱۳۰۲ توپ و سایر سلاح‌های صحرائی دیگر، بیش از ۳/۵ میلیون گلوله توپ ۶۴۶/۵ میلیون تیر فشنگ و مقادیر عظیمی از لباس و کفش دریافت کرد و با رسیدن بهار ۱۹۱۹، عده نیروهای ارتش سرخ، به یک میلیون و پانصد هزار نفر، بالغ شده بود.

لنین برنامه کار و وظایف استراتژیک را باین ترتیب ردیف کرد: برای دستیابی به برتری عددی بر نیروهای خصم در شرق، بدون آنکه افرادی از جنوب احضار شوند، لازم است نیروهای کولچاک متوقف شده و سپس بدنه اصلی سپاه او، متلاشی شود: کمیته مرکزی نقشه نظامی را که فرماندهی عالی ارتش سرخ تهیه کرده بود، تصویب نمود. براساس این نقشه در جبهه شرق که اینک نیروهای خودی آن به دو گروه شمالی و جنوبی تقسیم شده بود، یک حمله متقابل از سوی ارتش سرخ انجام می‌گرفت. براساس نقشه، گروه جنوبی سپاهیان جبهه شرق (لشکر اول، چهارم، پنجم و سپاهیان ترکستان) ضربه اصلی را به نیروهای کولچاک وارد می‌کرد. م. و. فرونزه، یکی از فرماندهان طراز اول ارتش سرخ در مقام فرماندهی گروه جنوبی گماشته شد و. و. کویبیشف، و اف. اف. نووتیسکی از کارشناسان نظامی قدیمی ارتش تزاری هم شورای عالی فرماندهی نظامی او را تشکیل دادند. فرماندهی گروه شمال (مربک از سپاه دوم و سوم) نیز به عهده و. ی. شورین<sup>۱</sup> گذاشته شد.

1: V. I. Shorin

حمله متقابل ارتش شوروی علیه نیروهای کولچاک، از ۲۸ آوریل ۱۹۱۹ آغاز شد. چند ضربه شدید به دو طرف و پشت جبهه سپاه غربی خصم که در منطقه پهنای گسترده بود، در جبهه کولچاک رخنه‌ای پدید آورد. نیروی گروه جنوبی در سه رشته عملیات متوالی و پشت سرهم دیگر - عملیات بوگوروسلان از تاریخ ۲۸ آوریل تا ۱۳ مه، بلبشی از ۱۵ تا ۱۹ مه و یوفا از ۲۵ مه تا ۱۹ ژوئن - شکست نابود کننده‌ای بر سپاهیان کولچاک وارد کرد.

در جریان عملیات یوفا، نیروهای شوروی ناگزیر بودند راه خود را بسوی رودخانه بلایا در طول جبهه‌ای به طول ۷۵ کیلومتر، بدون داشتن کمترین حفاظ و پوششی، طی کنند در حالی که باران رگبار مسلسل، آتش توپخانه و سلاح‌های سبک دشمن، حتی يك لحظه قطع نمی‌شد. لشکر ۲۵ به فرماندهی و. ی. چاپایف و کمیسری فورمانف، مخصوصاً در این عملیات از خود رشادت و قهرمانی نمایانی، بروز دادند و در این جنگ بود که این ارتش شناخته شد. لشکر چاپایف ضمن سه روز نبرد سخت‌گردان و ویژه ضربت کولچاک را که افراد آن همگی افسر بودند درهم کوبید و یوفا را آزاد کرد.

ارتش سرخ مجموعاً در دو هفته پیکار سخت و خونین سپاه غربی کولچاک که نیروی اصلی او را تشکیل میداد، شکست داد و آرایش نظامی آنها برهم ریخت و آنها را نخست وادار به اتخاذ تاکتیک تدافعی کرد و کمی بعد آنان را مجبور به عقب‌نشینی کرد. باین ترتیب نیروی کولچاک بین ۱۲۰ تا ۱۵۰ کیلومتر به سمت شرق، پس زده شد ابتکار عمل از این پس در جبهه شرقی، با برتری بسیار به دست نیرو- های ارتش سرخ افتاد. شورای دفاع، مراتب سپاس خود را از افراد گروه جنوبی سپاه جبهه شرقی، بخاطر قهرمانی و شجاعت ایشان در ویران کردن نیروهای مسلح کولچاک، بدیشان ابلاغ کرد. بسیاری از

لشکرهای ارتش سرخ موفق به دریافت جوایز انقلابی «پرچم سرخ» شدند.

در شرایطی که یورش تهاجمی پیروزمندانه سپاهیان ارتش سرخ در جبهه شرق به هدف‌های نهائی نزدیک می‌شد و شرایط مساعد برای شکست قطعی نیروهای کولچاک مهیا بود و رهائی اورال و سیبری بسیار نزدیک می‌نمود، ل. تروتسکی پیشنهاد کرد که فرماندهی جبهه شرق، بخش بزرگی از واحدهای خود را به جبهه جنوب منتقل کند. اجرای این پیشنهاد عملاً یورش تهاجمی ارتش سرخ را متوقف می‌کرد. کمیته مرکزی حزب در جلساتی که در روزهای سوم و چهارم ژوئیه ۱۹۱۹ تشکیل داد، پیشنهاد تروتسکی را مردود شناخت و ضمن صدور دستورالعملی به فرماندهی جبهه شرق مقرر داشت که به تهاجم در جبهه شرق بیشتر ادامه داده و بهیچ روی به کولچاک فرصت اصلاح و بازسازی نیروهایش را ندهند و برای آزادی هر چه سریع‌تر منطقه صنعتی اورال کوشش کنند زیرا این منطقه صنعتی از نظر دفاع از جمهوری روسیه شوروی دارای اهمیت حیاتی است. لنین نیز شخصاً در یک پیام تلگرافی برای شورای عالی نظامی سرفرماندهی نیروهای جبهه شرق گفت: «اگر ما نتوانیم قبل از زمستان اورال را آزاد کنیم، به گمان من، انقلاب از میان خواهد رفت»<sup>۱</sup>. لنین خواستار تسریع در عملیات تهاجمی در اورال و افزایش نیروهای ارتش سرخ در این جبهه بود. ارتش سرخ، در راه اجرای دستورات لنین به سرعت به سمت شرق به حرکت درآمد.

دول آنتانت، ضمن کوششی برای درهم شکستن هجوم ارتش سرخ در جبهه شرقی، نیروهای ژنرال یودینچ را زیر حمایت واحدهای

۱. مجموعه آثار لنین، جلد ۲۵، ص. ۳۹۲.

ضد انقلابی فنلاندی و استونیایی به جبهه پتروگراد منتقل کرد تا دولت شوروی را زیر فشار بگذارد. يك ناوگان انگلیسی مرکب از ۱۲ رزمناو سبک، بیست فروند ناوشکن، و ۱۲ زیردریایی به عاریت در اختیار نیروی دریایی سفیدها گذاشت. هجوم ژنرال بودینیچ بوسیله چند شورش در دژهای کراسنایاگورکا، سرایالوشاد و اوبروچف، که بوسیله جاسوسان آنتانت پدید آمده بود، تقویت شد. باین ترتیب، پتروگراد در معرض يك خطر فوری و جدی قرار گرفته بود. کمیته مرکزی حزب و دولت شوروی اقدامات فوری و فوق‌العاده‌ای برای تقویت جبهه پتروگراد بعمل آوردند. واحدهائی از سایر جبهه‌ها سرهم شد و برای تقویت مدافعان پتروگراد، به این جبهه اعزام شدند. کارگران پتروگراد چند واحد از سپاه هفتم ناوگان سرخ بالتیک، به دفاع از مهد انقلاب پرولتاریائی برخاستند. ملوانان ناوگان بالتیک تمام کوشش‌های اسکادران انگلیسی را که می‌خواست راهی به سوی پتروگراد باز کند، خنثی کردند و ناوگان انگلیسی را عقب زدند. در پایان ژوئن، سپاه بودینیچ از پتروگراد به استونی رانده شد.

در جبهه شرق نیز هجوم نیروهای ارتش سرخ ادامه یافت. ارتش سرخ، کار آزادی اورال را به پایان برد. دیگر کولچاک يك خطر نظامی عمده، بشمار نمی‌رفت. ارتش سرخ درجبهه شرق و درجبهه ترکستان در پائیز و زمستان سال ۱۹۱۹ نیروهای کولچاک را تارومار کرده، و آنان را بکلی ریشه‌کن ساختند.

### اتحاد نظامی - سیاسی جمهوری‌های شوروی

در تابستان سال ۱۹۱۹ جماهیر شوروی اتحاد نظامی - سیاسی‌ای تشکیل دادند که ظرفیت دفاعی آنان را افزایش داد و امکان یافتند منابع مادی و انسانی کشور را به بهترین وجه برای تارومار کردن



نیروهای ضد شوروی که دومرتبه و با قدرت بیشتری حمله می‌کردند، بسیج نمایند.

در واقع در دوران جنگ داخلی، هنوز يك کشور سوسیالیستی متحد پدید نیامده بود. بلکه جمهوری‌های روسیه، اوکراین و بیلو- روسی، و جمهوری‌های حوزه بالتیک مشترکاً و قهرمانانه علیه مداخله-گران و سفیدهای ضداتقلاب مبارزه کرده و برادرانه به یکدیگر کمک می‌کردند. ارتش سرخ از همان آغاز بعنوان ارتش دوستی و برادری ملل شوروی سازمان یافت و از منافع مشترک همه جمهوری‌ها و خلق-های شوروی دفاع می‌کرد و هر جمهوری نیروهای مسلح خاص خود را داشت که زیر يك فرماندهی عالی مشترک نبودند. سیستم تدارکاتی واحد و مشترکی وجود نداشت. همه این‌ها، بی‌گمان روی سیر عملیات نظامی و تشکیلات نظامی اثر منفی می‌گذاشت.

دفاع از حاکمیت شوروی و سوسیالیسم در برابر تجاوزات امپریالیسم جهانی این ضرورت فوری را پدید آورد که نیروهای مسلح همه جمهوری‌های شوروی متحد شده و عملیات رزمی دفاعی ایشان کاملاً هماهنگ گردد. شوراها میلیون‌ها نفر از توده‌های دهقانی و زحمتکشان ملیت‌های گوناگون این سرزمین را گرداگرد طبقه کارگر گرد آورده بودند. خصلت انترناسیونالیستی دولت‌های شوروی، خود به تنهایی توده‌های زحمتکش جمهوری‌های شوروی را برمی‌انگیخت که يك دولت متحد را پدید آورند.

همه جمهوری‌های شوروی برای وحدت پای می‌فشرده. اینان که کار ساختمان سوسیالیسم را بر عهده خویش گذاشته بودند هر روز تنگ‌تر و تنگ‌تر در اطراف جمهوری سوسیالیستی روسیه فدرال که مظهر اتحاد جماهیر شوروی بود حلقه می‌زدند. لنین در نامه‌ای به کارگران و دهقانان اوکراین، این عوامل پیروزی‌های کشور بردنیکین،

و در چند سخنرانی، به ضرورت متحد شدن جمهوری‌های شوروی اشاره کرده است، کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه (بلشویک) به پیشنهاد لنین، در اوایل مه ۱۹۱۹ مسأله ایجاد فرماندهی واحدی برای همه واحدها و بخش‌های ارتش سرخ و جمهوری‌های سوسیالیستی برادر را مورد بحث قرار داد. لنین طرح رهنمود کمیته مرکزی برای ایجاد اتحاد نظامی را شخصاً آماده کرد. طرح اولیه لنین از فرماندهی واحدی برای همه قسمت‌های ارتش سرخ و از مؤکدترین مرکزیت در توسعه همه نیروها و منابع همه جمهوری‌های سوسیالیستی بعنوان شرط ضروری برای پیروزی در مبارزه علیه خصم، حکایت می‌کرد. سایر جمهوری‌های شوروی از اندیشه‌های لنین در مورد ایجاد وحدت نظامی بطور کامل حمایت کردند. در اول ژوئیه سال ۱۹۱۹، کمیته مرکزی اجرائی سراسر روسیه با حضور نمایندگان دولت‌های شوروی اوکراین، بلوروسی، لیتوانی و لتوی، فرمان تاریخی «اتحاد جماهیر شوروی - روسیه، اوکراین، لیتوانی، لتوی و بلوروسی» برای مبارزه علیه امپریالیسم جهانی را تصویب کرد. بدنبال آن يك فرماندهی عالی مشترك تأسیس شد. شوراهاى اقتصادى، حمل و نقل و كیمیساریا-هاى مالی و کار، ادغام و متحد شدند. سپاه‌های ۱۲ و ۱۴، از سربازان عضو ارتش اوکراین تشکیل شد. ارتش لتوی اصلاح و به سپاه ۱۵، و ارتش بلوروسی - لیتوانی به سپاه ۱۶ تبدیل گشت و تمامی این‌ها تحت فرمان و مطیع فرماندهی عالی ارتش سرخ قرار گرفتند.

اتحاد نظامی - سیاسی زحمتکشان جماهیر شوروی نقش بس بزرگی در شکست نیروهای مشترك مداخله‌گران و سفیدها ایفا کرد. نمایندگان خلق‌های همه کشورها، دوش به دوش سربازان روسی در ارتش سرخ، سلحشورانه نبرد می‌کردند. هر ملیتی، قهرمانهائی را عرضه داشت که مورد احترام تمامی ملت شوروی است. پرولتاریای

روسیه که ارزش و قهرمانی استثنائی را در جبهه و پشت جبهه از خود نشان می‌داد. سهم اساسی و تعیین‌کننده‌ای را در سازمان بخشیدن به ارتش سرخ و شکست ضدانقلاب داخلی و خارجی، پرداخت. لنین با غرور بسیار خاطر نشان کرد که ارتش سرخ، در مبارزه برای رهائی همه خلق‌ها از ستم طبقاتی و ملی، پیوسته پرچم‌دار بوده است. او گفت ارتش سرخ، تجلی‌گاه وحدت واقعی انقلابیون ملل گوناگون است. لنین و حزب، ارتش سرخ را با روحیه دوستی بین ملت‌ها و با وقوف بروطیفه متعالی انترناسیونالیستی آن در قبال زحمتکشان همه جهان، تربیت کرده و بارآوردند: اتحاد نیروهای مسلح جمهوری‌های شوروی سوسیالیستی روسیه فدرال، اوکراین و سایر جمهوری‌ها یکی از دلایل و علل اصلی شکست نیروهای مداخله‌گر و سفیدها در سال‌های ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ بود.

### شکست دنیکین

در ژوئیه ۱۹۱۹، در شرایطی که ارتش بی‌انتظام و متفرق کولچاک در حال عقب‌نشینی بود، دول آنتانت قانون مبارزه علیه حکومت شوروی را به جنوب منتقل کردند. قصد آنتانت این بود که ضربه بزرگ و کاری خود را به کمک نیروی دنیکین که بالغ بر ۱۵۰ هزار سرباز بود، وارد کند. سفیدهای لهستانی و یودنیچ در غرب و شمال غربی، بقایای نیروی کولچاک در شرق و نیروهای ژنرال میلر در شمال، سپاه دنیکین را حمایت می‌کردند. وینستون چرچیل با فیس و افاده، تفاخرکنان می‌گفت که نقشه حمله چهارده کشور علیه جمهوری شوروی را او سازمان داده است. در حقیقت نقشه يك چنین حمله نظامی در بهار ۱۹۱۹ فراهم شده بود و این هنگامی بود که نیروهای مداخله‌گر و سفیدها نتوانستند به تنهایی و با نیروهای خود، جمهوری سوسیالیستی

روسیه را درهم بکوبند.

دول آنتانت کوشیدند سنگینی اصلی بار مبارزه علیه شوروی را بر دوش دولت‌های کوچک بورژوازی که در مرزهای روسیه تشکیل شده بود بگذارند. اما این کوشش با شکست روبرو شد زیرا کشورهای کوچک مذکور، نه تنها سیاست خصومت‌آمیز و دشمنی آشکار علیه شوروی را پیش‌نگرفتند، بلکه حتی روش بی‌طرفی دوستانه‌ای را اتخاذ نمودند. تضاد منافع امپریالیسم جهانی و دولت‌های کوچک و عدم رضایت دول کوچک که بر اثر انقلاب اکتبر به استقلال رسیده بودند، از سیاست‌های طرفداری از دول بزرگ کولچاک و دنیکین، همه‌برروی هم عواملی بود که به امپریالیسم اجازه نداد نقشه حمله ۱۴ کشور علیه شوروی را بموقع اجرا بگذارند. این امر، چنانکه لنین نوشته است يك پیروزی با اهمیت تاریخی جهانی و دومین پیروزی بزرگ جمهوری شوروی بود.

ارتش دنیکین به نیروی ضربتی اصلی هجوم جدید آنتانت تبدیل شده بود. دنیکین در تابستان و پائیز سال ۱۹۱۹ از ایالات متحده یکصد هزار تفنگ، سه میلیون تیرفشنگ، دویست هزار گلوله توپ و بیش از ششصد هزار جفت پوتین، در حدود دویست هزار پالتو و بسیاری نیازمندی‌های دیگر، دریافت کرد. چرچیل بعدها اعتراف کرد که انگلستان به دنیکین کمک‌های نسبتاً مهمی داده است که بالغ بر ۲۵۰ هزار قبضه اسلحه سبک، دویست توپ، ۳۰ تانک و مقادیر متناسبی سلاح مهمات و نیازمندی‌های دیگر بوده و از طریق داردانل و دریای سیاه به نووروسیسک ارسال شده است. چند صد افسر ارتش انگلیس و داوطلب و حتی چندین افسر هوایی بعنوان مستشاران نظامی، مربی و مسئولان تدارکاتی به سازمان دهی نظامیان دنیکین کمک کرده‌اند. دولت فرانسه، بخش اعظم تجهیزات نظامی روسیه را که پس از جنگ

اول جهانی در فرانسه مانده بود؛ به دنیکیین تحویل داد. دولت‌های رومانی و بلغارستان هم مانند فرانسه، بخش اعظم تجهیزات و سلاح‌های روسی موجود در خاک خود را به دنیکیین پیشکش کردند. که پیشکشی بالغ بر سیصد هزار تفنگ و ۸۳ میلیون نیرفشنگ بود.

در مه ۱۹۱۹ سپاهیان دنیکیین، جبهه جنوب شوروی را در امتداد جنوب دنباس<sup>۱</sup>، مورد حمله قرار دادند. آتامان گریگوریف. یکی از آدم‌های پتلیورا. شورشی را در پشت خطوط شوروی در یلیساوتگراد، یکاترینوسلاو، خرسون و نیکلایف برپا کرد. در اوکراین ساحل چپ، واحد ماخنو<sup>۲</sup> در پشت سر واحدهای شوروی فعالیت می‌کرد و در اطراف وشنسکایا، شورش قزاق‌های ضدانقلاب ادامه داشت. نیروهای دنیکیین قوای ارتش سرخ را ناچار از عقب‌نشینی کردند و در اوائل ژوئیه، دوبناس، بخش بزرگی از اوکراین را متصرف شدند و خطی را بوجود آوردند که از تساراتسین، بالاشوف، پوورینو، نووخوپرسک، بلگورود الکساندروفسک گذشته و سپس در امتداد دنیپر. ادامه می‌یافت. ارتش دنیکیین، دارای واحدهای عمده سواره نظام بود که به سفیدها قدرت تحرك فراوانی می‌بخشید و به آنها امکان می‌داد حملات ناگهانی و غافلگیر کننده متعددی را به پشت خطوط ارتش سرخ وارد کنند. بعلاوه، دنیکیین تعداد زیادی افسر در اختیار داشت. در سوم ژوئیه ۱۹۱۹. دنیکیین فرمان یورش به سوی مسکو را امضا کرد هدف از این تهاجم، تسخیر مسکو پایتخت شوروی و واژگونی حکومت شوروی بود. ارتش داوطلب، تحت فرماندهی ژنرال و. ز. مای - مایوفسکی.

#### 1: Donbas

۲ - N. Makhno آناشیست، رهبری دستجات آناشیست‌ها - کولاک‌ها را که يك شورش مسلحانه ضدانقلابی برپا کرده بودند، بمهده داشت. این شورش در اوکراین ساحل چپ برپا شده بود.

از طریق کورسک؛ اورل و تولا؛ به سوی مسکو بحرکت درآمد.  
همانطور که لنین گفت. «حساس‌ترین لحظه وخیم برای انقلاب  
سوسیالیستی فرارسیده بود»<sup>۱</sup>. در نهم ژوئیه ۱۹۱۹، کمیته مرکزی  
حزب در پیامی برای تمام اعضای حزب و زحمتکشان شوروی؛ به این  
مضمون صادر کرد: «همگی برای جنگ علیه دنیکیین، عازم شوید».  
این پیام که بوسیله لنین نوشته شده بود، یک برنامه بنیادی برای  
بسیج نیروهای حزب و زحمتکشان بمنظور مغلوب ساختن دشمن.  
محسوب می‌شد. لنین در پیام مذکور نوشت:

«همه نیروهای کارگران و دهقانان، همه نیروهای جمهوری  
شوروی باید مهیای سرکوب‌کشتارهای دنیکیین وشکست آن  
گردند. تا هیچ مانعی بر سر راه حرکت پیروزمندانه  
ارتش سرخ بدرون اورال و سبیری؛ باقی نماند. این وظیفه  
اصلی ما در این لحظه است».

حزب کمونیست ودولت شوروی به ندای لنین پاسخ مثبت داده  
وکار عظیم سیاسی و سازمانی در میان توده‌ها را بعهده گرفتند. جبهه  
جنوب بی‌درنگ با اعزام افراد برجسته حزبی و شورائی و واحدهای  
تازه نفس ارتش سرخ، تقویت شد. به پیشنهاد جلسه عمومی کمیته  
مرکزی حزب کمونیست که از سوم تا چهارم ژوئیه تشکیل شد، فرمانده  
کل، به فرماندهی جبهه جنوب گماشته شد. - س. س. کامنف که تا آن  
زمان فرمانده جبهه شرقی بود، جای ی. ی. واتستیس راگرفت؛ پ.  
پ. لیدف به ریاست ستاد جنگ شورای نظامی انقلابی جمهوری  
گماشته شد، م. و. فرونزه به فرماندهی جبهه شرقی تعیین گشت -  
کادرهای فعال حزبی برای کار حزبی و سیاسی در میان نظامیان جبهه

۱: مجموعه آثار لنین، جلد ۲۹، ص ۴۳۶.

جنوب اعزام گشتند - مانند ا. س. بوبنوف، و. ی. مژلاک، ن. ا. انیسیموف، گ. ی. اوکولوا - تئودورویچ و دیگران.

در ژوئیه فرماندهی نیروهای شوروی نقشه‌ای را پدید آورد که براساس آن دنیکیین مورد حمله متقابل قرار می‌گرفت بصورتی که به شکست او منجر شود. طبق این نقشه سپاه‌های نهم و دهم از جناح چپ ضربه اصلی را از کامیشین، بالاشوف و تساراتسین وارد کرده و تا نووچرکاسک ادامه می‌دادند. بقیه سپاهها - هشتم، سیزدهم و چهاردهم - اقدام به حملات انحرافی و گمراه‌کننده می‌زدند ارتش سرخ ضمن حملات سخت و خونینی نقشه فرماندهی عالی نیروهای شوروی را عملی کردند. ارتش سرخ در يك ماهه از ۱۵ اوت تا ۱۵ سپتامبر ۱۹۱۹ دشمن را از مواضع آن تکان داده و بیرون کرد و ولوئیپکی، کویپانسک و ولچانسک را متصرف شد و حدود ۶۴ کیلومتر بطرف خارکیف، یکی از عمده‌ترین مراکز صنعتی اوکراین، پیشروی کرد. با این حال قدرت سربازان شوروی آنقدر نبود که بتواند این هجوم را به پایان پیروزمندی ختم کند سپاه دنیکیین نیز حمله متقابلی را بسوی کورسک، آغاز کرده بود. در حوزه نوووخوپرسک، هنگ سواره نظام ژنرال مامونتوف توانست از وسط جبهه رخنه کرده و شکاف عمیقی بین پشت جبهه نیروهای شوروی پدید آورد. در اوت، دنیکیین، پولتاوا و سومی را متصرف شده و هجوم تندی را بسوی کیف آغاز کرد. سربازان مدیریت پتلیورا نیز موگیلف - پودولسک، وینیتسا، یومان و نووگورود - ولینسک را متصرف شدند و سفیدهای لهستانی هم سلوتسک و سارنی را بتصرف خود درآوردند و سرانجام در ۳۱ اوت نیروهای دنیکیین و پتلیورا، کیف را تصرف کردند.

1: Sumy

در سپتامبر فرماندهی عالی شوروی تصمیم گرفت جبهه جنوب را به این ترتیب تقسیم کند: جبهه اصلی جنوبی به فرماندهی چهره برجسته نظامی، ا.ی. یگوروف، جبهه جنوب غربی به فرماندهی و.ا. شورین. وظیفه جبهه جنوب شرقی نیز مانند گذشته، مغلوب کردن دشمن در اراضی دون و کیوبان و پیشروی به سوی نووچرکاسک تعیین شد. در اواسط سپتامبر اوضاع جبهه جنوبی، باز هم بدتر و وخیم تر گردید. سفیدهای تحت فرماندهی دنیکین که ابتکار عمل را به دست گرفته بودند، به سوی مراکز حساس و حیاتی کشور، پیش می آمدند. در ۱۲ سپتامبر ۱۹۱۹، دنیکین فرمان جدیدی مبنی بر هجوم به مسکو، صادر کرد و وظیفه تصرف پایتخت دولت شوروی را به ارتش داوطلب که بوسیله واحدهای سوار نظام شکورو و مامونتوف تقویت می شد، محول کرد. بورژوازی جهانی، در سراسر دنیا از شادی در پوست نمی گنجیدند سرمایه داران دونتس وعده می کردند يك میلیون روبل به نخستین واحد مسلح سفیدی که قدم به خیابان های مسکو بگذارند، جایزه خواهند داد.

در اواسط سپتامبر در جبهه سپاهیان هشتم و سیزدهم شوروی رخنه کرده و از وسط آن گذشتند. سفیدها در بیستم سپتامبر کورسک را گرفتند و در اکتبر، ورونژ و اورل را تسخیر کردند و حالا تولا، زرادخانه ارتش سرخ در معرض خطر بود.

کمیته مرکزی به پیشنهاد لنین تصمیم گرفت جبهه جنوبی را با اعضای حزب، کمونیست ها از هر درجه و مقام، اعضای کومسومول و کارگران غیرحزبی تقویت کند. تولا و اطراف آن به يك منطقه محصور و دره نظامی تبدیل شد. نیروی ذخیره اضافی نیز مرکب از ۵۰ هزار نفر، به جبهه جنوب اعزام شد تا قوای آنرا تقویت کنند. رهبری سیاسی و نظامی جبهه نیز تقویت شد. ی. و. ستالین مأمور شورای نظامی



انقلابی جبهه جنوب گشت. گ. ک. اورژونیکیدزه، ر. س. زملیاچکا، و. ا. باریشنیکوف، ی. پ. اوبوروویچ، پ. ا. سولودوخین و دیگران نیز به جبهه جنوب اعزام شدند. و بطور کلی حدود سی هزار کمونیست و ده هزار کومسومول به جبهه فرستاده شدند.

در ۲۶ سپتامبر کمیته مرکزی، هفته حزب اعلام کرد که در طول آن کارگران پیشرو و دهقانان را عضویت حزب می پذیرفت. تنها در مناطقی مرکزی کشور در مدت هفته حزب، بیش از یکصد هزار نفر، به عضویت حزب درآمدند و هفتاد هزار نفر دیگر از میان صفوف ارتش سرخ، به صفوف حزب پیوستند. در آن شرایط بحرانی که موقعیت دولت شوروی قویاً در معرض خطر بود. این هجوم مردم برای عضویت در حزب کمونیست، نشان دهنده اعتماد عمیق مردم به حزبشان بود.

اوضاعی که تا پاییز سال ۱۹۱۹ در جبهه جنوب شکل گرفته بود برخی گروه بندی های مجدد را در نیروهای ارتش سرخ بمنظور رفع خطر روزافزون از تولا، مسکو و نواحی اطراف آن. طلب می کرد. دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب در پانزده اکتبر تصمیم گرفت که تولا، مسکو یا راههای ورودی آنها، به دشمن تسلیم نخواهد شد و باید برای آغاز يك بورش تهاجمی عمومی علیه دنیکیین در ماه های زمستان آماده شد. هم چنین تصمیم گرفته شد که از پتروگراد به هر قیمت دفاع شود و با گرفتن واحدهائی از سایر جبهه، قوای دفاعی این شهر تقویت گردد.

به منظور متوقف کردن هجوم دشمن در خطرناک ترین جهت - یعنی بسوی تولا و مسکو - و عملی کردن ضد حمله، فرماندهی نیروهای شوروی در مرکز جبهه جنوبی يك نیروی ضربتی بوجود آورد. این نیرو وظیفه داشت که ضربه اصلی را بر دشمن در امتداد

خطی وارد کند که از خارکف آغاز شده و از طریق دوبناس به رستوف در ساحل دون ادامه می‌یافت. در اواسط اکتبر این نیروی ضربتی دست به کار عملیات تهاجمی مصمم و قاطع خود علیه دشمن گردید. طی چندین روز نبرد مرگ و زندگی در اطراف اورل، سوار نظام ضربتی و واحدهای پیاده و روتز و کاستورنوبد تحت فرماندهی دنیکیین، منهدم شد و اورل در بیستم اکتبر آزاد شد و کمی بعد از آن ورونزه نیز آزاد گردید. گردان سوار س. م. بودیونی، خیلی زود به سپاه اول سوار نظام تجدید سازمان یافت و در تبدیل گردان مذکور به سپاه اول سواره، افراد سپاه هشتم، نقش عمده‌ای ایفا کردند. ضمناً کارگران ورونز و دهقانان زحمتکش منطقه، تحت رهبری سازمان مخفی حزبی به آزادی شهر کمک مؤثری کردند.

واحدهای ارتش سرخ که مقاومت دشمن را درهم شکسته بودند به طرف جنوب به حرکت درآمدند و در ۱۲ دسامبر ۱۹۱۹ خارکف را آزاد ساختند در ۱۶ دسامبر، کیف یعنی پایتخت جمهوری شوروی اوکراین را آزاد کردند. نیروهای ارتش سرخ در ژانویه ۱۹۲۰، تساراتسین، نووچرکاسک و رستوف در ساحل دون را نجات دادند. واحدهای ارتش سرخ، پس از ورود به حوزه دون و کوبان، به عملیات تهاجمی خود ادامه دادند. نیروهای دنیکیین به دو گروه تقسیم شده بود. یک گروه در جهت اودسا و کریمه عقب‌نشینی می‌کرد و وظیفه تعقیب این گروه نیروهای جبهه جنوب که مجدداً در ۲۰ ژانویه ۱۹۲۰ باین نام، نامگذاری شده بود، واگذار گردید. گروه دوم که نیروی اصلی دنیکیین را تشکیل می‌داد در جهت قفقاز شمالی عقب‌نشینی می‌کرد و وظیفه تعقیب این نیرو نیز به عهده جبهه جنوب غربی گذاشته شد که در ژانویه ۱۹۲۰، به نام جبهه قفقاز، نامگذاری شده بود. فرماندهی نیروهای جبهه قفقاز به م. ن. توخاچفسکی سپرده شد و اورژونیکیدزه،

بعنوان یکی از اعضای شورای انقلابی نظامی عمین جبهه منصوب گشت. در جنگ‌های سختی که در فوریه و مارس ۱۹۲۰ درگیر شد. بدنه اصلی نیروی دنیکین متلاشی و درهم شکسته شد و بقایای پراکنده آن در جهت ساحل، منهزم گشت. نووروسیک در ۲۷ مارس آزاد گردید. در طول این جنگ‌ها، ارتش سرخ، بیش از دوازده هزار افسر و یکصد هزار سرباز دشمن را باسارت گرفت و سلاح‌ها و مهمات فراوانی را به غنیمت گرفت مضافاً به اینکه دیگر چیزی بنام ارتش دنیکین وجود نداشت و تنها بقایای پراکنده نیروهای او بود که در امتداد مرز، فرار کرده یا می‌کوشیدند در کریمه پنهان شوند.

### پیروزی در سایر جبهه‌ها

در ایامی که دنیکین به بزرگترین موفقیت‌های خود دست یافته و در جهت مسکو پیش می‌رفت، سپاه شمال غربی یودنیچ نیز، علیه پتروگراد به حرکت درآمده بود. در این میدان مداخله‌گران و سفیدها از لحاظ شمار نفرات، بر نیروهای ارتش سرخ که از سپاه هفتم و پادگان‌های چند شهر و ناوگان بالتیک تشکیل می‌شد، برتری فوق‌العاده‌ای داشتند. در ۲۸ سپتامبر ارتش یودنیچ، زیر حمایت تانک‌های انگلیسی، یورش تهاجمی خود را آغاز کرد. در ماه اکتبر، نبرد از لحاظ شدت و تراکم به اوج خود رسید. در بیستم اکتبر دشمن یامبورگ، کراسنویه، سلو، گانچینا و دتسکریه سلو را متصرف شده بود و خود پتروگراد را تهدید می‌کرد. لنین از کارگران و افراد ارتش سرخ پتروگراد درخواست کرد:

«تا آخرین قطره خون خود بجنگید. رفقا، از هر وجه جاک با سماجت حراست کنید تا به آخر استوار بمانید. پیروزی

نزدیک است، پیروزی از آن ماست»<sup>۱</sup>

جبهه پتروگراد با اعزام واحدهائی از جبهه شمال و نیروی ذخیره ارتش سرخ، تقویت شد. در خود پتروگراد بسیج عمومی در میان کمونیستها و اعضای کومسومول بموقع اجرا گذاشته شد. در ۲۱ اکتبر سپاه هفتم با واحدهای تازه نفس جدیدی تقویت شده بود حمله‌ای را آغاز کرد و در نوامبر همراه با سپاه پانزدهم، ارتش یودنیچ را شکست داد. باقی‌مانده لشکر شکست خورده یودنیچ به خاک استونی عقب‌نشینی کرد و مقامات دولت استونی، آنها را خلع سلاح کردند.

پیروزی‌های ارتش سرخ بر نیروهای عمده مداخله‌گران، سفیدها و دنیکن سرنوشت و تکلیف سایر نیروهای سفید در جبهه‌های دیگر را نیز معلوم کرد. سپاه کولچاک در شرق. آخرین روزهای حیات خود را به سرعت سپری می‌کرد. در نیمه دوم اکتبر ۱۹۱۹ سپاه‌های سوم و پنجم شوروی در حوزه دورودخانه توبول و ایشیم یک رشته عملیات تهاجمی را آغاز کرد. لشکر ۲۷ تفنگداران شوروی در ۱۴ نوامبر اومسک را آزاد کرد در هفتم ژانویه ۱۹۲۰، واحدهای ارتش سرخ و پارتیزان‌ها، سفیدها را از کراسنویارسک بیرون ریختند. ارتش کولچاک منهدم شد و بقایای متفرق و وحشت زده آن، هراسان در جهت شرق فرار کردند. کولچاک دستگیر شد و به حکم یک دادگاه محکوم شد و در هفتم فوریه ۱۹۲۰ در ایرکوتسک، در برابر جوخه اعدام قرار گرفت و تیرباران شد.

ارتش سرخ، در جبهه شمال نیز پیروزه‌مند سر برآورد. در ۲۱ فوریه آرخانگل و در ۱۳ مارس مورمانسک آزاد شدند. باید متذکر شد که پارتیزان‌ها در نابودی نیروهای کولچاک و دنیکین، کمک‌های

۱: مجموعه آثار لنین، جلد ۳۰، ص ۶۹.

مؤثری به ارتش سرخ کردند. سازمان‌های زیرزمینی بلشویک‌ها، همه جا. جنبش پارتیزانی را سازمان می‌دادند. کمیته مرکزی به منظور تأمین مرجع رهبری برای سازمان‌های زیرزمینی و جنبش پارتیزانی در سیبری، در ۱۷ دسامبر ۱۹۱۸ کمیته‌ای بنام دفتر سیبری (سیبورو) را جنب کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه (بلشویک) تأسیس کرد که مقر آن در حوزه جبهه جنگ قرار داده شده بود. کمیته مرکزی و نیز سیبورو، کمک‌های مؤثری به سازمان‌های حزبی سیبری و اورال بعمل آوردند. در یکسالی که از آخر ۱۹۱۸ آغاز و به آخر ۱۹۱۹ ختم شد، سیبورو بیش از دو بیست نفر را برای کمک به سازمان‌های زیرزمینی حزبی، به جبهه فرستاد. هم‌چنین پول، روزنامه، اعلامیه، نشریات گوناگون و اسلحه برای آن‌ها فرستاد. فعالیت‌های سازمان‌های زیرزمینی بلشویک‌های سیبری بوسیله کمیته ایالتی سیبری زیر کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه (بلشویک) و فعالیت‌های سازمان‌های حزبی شرق دور، بوسیله کمیته ایالتی شرق دور زیر کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه (بلشویک)، رهبری و اداره می‌شد. در داخل سیبری گروه‌بندی‌های پارتیزانی عمده‌ای مابین ۱۵ تا ۲۰ هزار عضو، فعالیت نظامی داشتند. از جمله این‌ها می‌توان از سپاه‌های پارتیزانی نام برد مانند سپاه پارتیزانی ا. د. کراوچنکو و پ. ی. شچیتکین در ایالت یسنی، سپاه پارتیزانی آلتائی به فرماندهی ی. م. مامونتوف، لشکر پارتیزانی یکم تومسک، سپاه‌های پارتیزانی ایرکوتسک ماورا بایکال شرقی، ایالت آمور و ناحیه پریموریه. مبارزه پارتیزانی به رهبری سازمان زیرزمینی بلشویک انجام می‌گرفت. سپاه‌های پارتیزانی تحت فرماندهی بلشویک‌هایی مانند گ. س. دروگوشوسکی، ی. گ.

بزرودینخ، س.گ. لازو و دیگران مبارزه می‌کردند. کار سیاسی در میان آنان بوسیله بلشویک‌های مجربی مانند م. ی. گوبلمان، ف. ن. نوخیز، پ. پ. پوستیشف و دیگران انجام می‌گرفت.

روی هم رفته در سیبری و شرق دور بالغ بر ۱۵ هزار پارتیزان وجود داشت. رهبری مبارزه زحمتکشان مقیم مناطق اشغالی در جنوب نیز بوسیله دفتر دون جنب کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه (بلشویک) که در آخر اوت سال ۱۹۱۸ تأسیس شده بود، رهبری می‌شد. در تابستان سال ۱۹۱۹ کمیته‌ای منشعب از کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه به نام دفتر خط ماورای جبهه پدید آمد و س. و. کوسیور، در رأس آن گماشته شد. در جنبش پارتیزانی اوکراین، بیش از پنجاه هزار نفر شرکت داشتند. تعدادی از شهرهای اوکراین در جریان عملیات مشترک پارتیزان‌ها و ارتش سرخ آزاد شدند. در قفقاز جنبش پارتیزانی به وسیله کمیته کشوری قفقاز منشعب از کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه (بلشویک)، رهبری می‌شد و افرادی مانند ف. ی. ماخارادزه و ن. ف. گیگالو و دیگران در آن کمیته نقش مهمی ایفا کردند.

سال ۱۹۱۹، سالی بود که ارتش سرخ طی آن پیروزی‌های سرنوشت سازی بدست آورد. در آن مدت، اورال، سیبری، اوکراین قفقاز شمالی و آسیای مرکزی از سلطه دشمن آزاد شدند نقشه هماهنگ و مشترک جدید امپریالیست‌ها خنثی شده و موقعیت دولت شوروی مستحکم شده بود و در پایان آن سال رقم افراد ارتش سرخ به ۴/۵ میلیون نفر رسید. کنگره هفتم شوراهاى سراسر روسیه که از پنجم تا هفتم دسامبر تشکیل شد نتایج دومین سال مبارزه را جمع‌بندی کرد. کنگره از صمیم قلب سیاست داخلی و خارجی دولت شوروی را مورد تأیید و تصویب قرار داد. پیروزی‌های درخشان ارتش سرخ را به گرمی

ستود و طلب کرد که تمامی نهادهای مرکزی و محلی جمهوری، همه کوشش‌ها و منابع خود را بسمت کمک به جبهه به منظور نابودی کامل و بی‌رحمانه دشمن جهت بخشند. کنگره هم‌چنین تصمیماتی در زمینه سیاست اقتصادی و نظام شوروی اتخاذ کرد و طرح اقدامات لازم جهت افزایش و گسترش نفوذ توده‌ها در اداره امور کشور را فراهم کرد.

## تنفسی کوتاه

آغاز سال ۱۹۲۰ با خود برای روسیه شوروی يك فرصت تنفس موقت را به‌مراه آورد: نیروهای مداخله‌گر از سرزمین‌هایی که جمعاً ۵۰ میلیون نفر سکنه داشت، اخراج شده بودند. دول اصلی امپریالیست - انگلیس، فرانسه و ایتالیا - ناچار شده بودند محاصره اقتصادی علیه شوروی را از میان بردارند اما وقتی دو مرتبه دولت شوروی به این کشورها پیشنهاد کرد که مذاکرات صلح را از سرگیرند، این پیشنهاد این بار نیز بی‌پاسخ ماند. دولت شوروی در فوریه ۱۹۲۰ در مبارزه برای صلح به نخستین پیروزی خود رسید و این هنگامی بود که قرارداد صلحی بین شوروی و استونی بامضاء رسید. این پیمان چنانکه لنین درباره‌اش گفت، يك روزنه تجارتي بسوی اروپا، باز کرد. اوضاع بین‌المللی تا حدودی به سود شوروی تغییر کرده بود. اما خطر جنگ بر طرف نشده بود. اقتصاد کشور که بر اثر جنگ ویران شده بود می‌بایست هم‌زمان با حفظ آمادگی رزمی ارتش پنج میلیونی سرخ، از سرنو، ساخته و بازسازی می‌شد. لازم بود دست کم برای مدتی، با استفاده از برخی واحدهای نظامی، سپاههای کار پدید آید.

دولت شوروی که توجه خود را روی مسأله اقتصادی متمرکز کرده بود اسکلت‌بندی و ساختار اصلی ارگان‌های دولتی را تجدید

کرد: در اوائل آوریل سال ۱۹۲۰ شورای کارگران - دهقانان برای دفاع را تجدید سازمان کرد و آنرا به شورای کار و دفاع تبدیل نمود. مأموریت اصلی این شورا، مرتبط کردن همه کوشش‌های کشور برای ترمیم اقتصاد با وظائف و کارهای لازم برای دفاع کشور بود.

کنگره نهم حزب کمونیست روسیه (بلشویک) که از ۲۹ مارس تا پنجم آوریل تشکیل شد، نکات اصلی نقشه جامع اقتصادی جمهوری شوروی را تصویب کرد. این نقشه ناظر بر بهبود امور حمل و نقل، ساختمان مخازن لازم برای ذخیره کردن غلات، خواربار، سوخت و مواد خام بود. نقشه مذکور هم‌چنین می‌خواست مهندسی فنی توسعه یابد و حجم تولید کالاهای عام‌المنفعه و مصرفی، افزایش یابد. الکتری- فیکاسیون کشور، همچنان بنیان و پایه این نقشه اقتصادی را تشکیل می‌داد. کنگره نهم، اولین وظیفه سندیکاها و اتحادیه‌ها را مشارکت فعال در فعالیت همه زحمتکشان در کار تجدید بنای اقتصادی کشور قرارداد. سیستم ترابری، معادن و کارخانه‌ها تدریجاً ترمیم شد انضباط مستحکم گشت و ظرفیت تولیدی نیروی کار بالا رفت.

### آخرین تلاش مداخله جویان درهم شکسته می‌شود.

در بهار سال ۱۹۲۰ کارگران و دهقانان شوروی ناگزیر شدند دو مرتبه سلاح بردارند. آنتانت این بار تصمیم گرفته بود از ارتش کشور بورژوازی - فئودالی لهستان و بقایای نیروی سفیدها در کریمه تحت فرماندهی ژنرال بارون ورانگل، استفاده کند. دولت‌های آنتانت بردامنه تحویل اسلحه، مهمات و نیازمندی‌های دیگر به ارتش ورانگل افزودند. دولت بورژوائی - فئودالی لهستان، پیشنهادهای شوروی را برای برقراری صلح رد کرد و علیه شوروی وارد جنگ شد.



در ۲۵ آوریل ۱۹۲۰، ارتش لهستان کیف را مورد حمله قرار داد. نیروهای مهاجم در جبهه نیروهای شوروی رخنه کردند و سفیدهای لهستان ژیتومیر، کوروستن، کازاتین و کیف را متصرف شدند: سرو کله پس مانده‌های نیروهای سفید نیز از کریمه پیدا شد. کشور شوروی، یکبار دیگر در معرض يك خطر جدی قرار گرفته بود. «همه چیز برای جبهه» يك بار دیگر به شعار اصلی تبدیل شد. در یازده مه حالت جنگی برای همه کشور، اعلام شد. بمنظور تأمین تسلیحات ضروری برای ارتش سرخ، تمام صنایع کشور به تولید نظامی تبدیل شد. هفته‌کار برای جبهه بموقع اجرا گذاشته شد. شیفت کار به مدت سه ساعت افزایش یافت. تولید اسلحه و مهمات به میزان تحسین‌انگیزی فزونی گرفت. حزب کمونیست بسیج دیگری را عملی کرد. تنها در ماه‌های مه و ژوئن، حدود دوازده هزار تن از کمونیست‌ها به جبهه اعزام شدند. در ۲۳ مه ۱۹۲۰، تزه‌های کمیته مرکزی تحت عنوان «جبهه لهستان و وظایف ما» منتشر شد. در تزه‌های مذکور تأکید شده بود که دولت شوروی به استقلال و حق حاکمیت لهستان خدشه‌ای وارد نمی‌کند و این زحمتکشان لهستان هستند که باید خود، سرنوشت خویش را تعیین کنند.

ارتش سرخ در دو جبهه - غربی و جنوب غربی - نبرد می‌کرد. سربازان ارتش سرخ در جبهه غربی، به منظور بهتر کردن وضع سربازان جبهه جنوب غربی در دفاع از سنگرهای خود، در ۱۴ مه ۱۹۲۰ یورش تهاجمی شدیدی را علیه بلوروسی آغاز کردند. این هجوم گرچه موفقیت‌های بزرگی ببار نیاورد اما توانست از فشارروی جبهه جنوب غربی کاسته، و فراغتی برای رزمندگان آن جبهه پدید آورد. در این ضمن نیروی کار آزموده بودیونی، یعنی سپاه اول سواره مرکب از ۱۸ هزار نفر، ۳۰۲ مسلسل، ۴۸ توپ صحرائی، چهار واحد زرهی، سه واحد هوایی و چهار قطار زره‌پوش، با شتاب از مایکوپ به

ناحیه یومان در جبهه جنوب غربی، اعزام شد. در واقع در هر پنج سربازی که در جنگ شرکت داشت، يك نفر کمونیست بود.

سپاه یکم سوار مانند يك مشت آهنین غول آسا، در پنجم ژوئن ضربه کاری و مرگباری را بر دشمن وارد کرد و جبهه لهستانی ها را در اطراف ژیتومیر از درون متلاشی کرد و سربازان لهستانی را وادار به فرار کرد. سپاه ژیتومیر، بردیچف، کیف و وینیتسا را آزاد کرد. نیروهای جبهه جنوب غربی با سرعت در جهت غرب بحرکت درآمدند. در چهارم ژوئیه سربازان جبهه غرب تحت فرماندهی م. ن. توخاچفسکی نیز يك هجوم را آغاز کردند و با پایان رسیدن همان ماه سربازان شوروی صحنه جنگ را از خاک روسیه به لهستان منتقل کردند و به ورشو، نزدیک می شدند. ورود سربازان ارتش سرخ به خاک لهستان موجب تشدید مبارزه انقلابی کارگران و دهقانان لهستان برای واژگون ساختن نظام بورژوا - فئودال لهستان گردید. کمیته موقت انقلابی لهستان به رهبری ژ. ژ. مارچلوسکی در بیالیستوک تاسیس شد. بیش از ۶۰ کمیته انقلابی محلی در شرق لهستان پدید آمد که همه شروع به ایجاد تغییرات انقلابی کردند. کارگران بیالیستوک يك گردان داوطلب انقلابی بوجود آوردند.

دول آنتانت ضمن تلاش برای جلوگیری از نابودی کامل سفید-های لهستانی، کوشیدند روسیه شوروی را وادار کنند که بی درنگ، عملیات نظامی خود را علیه لهستان و ژنرال ورانگل متوقف کند و به این منظور پیشنهاد کردند که حاضرند برای آغاز مذاکره میانجیگری کنند. در عین حال و همزمان با این کوشش، دول آنتانت دامنه تحویل اسلحه و تدارکات نظامی به ارتش لهستان را وسعت بیشتری بخشیدند. این ارتش که نیروی ذخیره پر قدرتی بوجود آورده بود در ۱۶ اوت ۱۹۲۰ دست به يك ضد حمله دامنه دار علیه قوای ارتش سرخ زد و

واحدهای شوروی را مجبور کرد از ورشو و لووف<sup>۱</sup>، عقب بکشد. فرماندهی شوروی، در حمله به ورشو، مرتکب خطاهای جدی و خطرناکی شده بود به این ترتیب که مواضع اشغالی ارتش سرخ، خوب مستحکم نشده بود، خطوط ارتباطی بیش از اندازه گسترده و پراکنده شده بود و عملیات نیروهای جبهه غرب و جبهه جنوب غربی، بخوبی هماهنگ نشده بود.

ارتش سرخ پس از جبران قصورها و قد راست کردن مجدد، برای وارد کردن ضربات جدیدی بر ارتش لهستان بورژوا - فئودال که در آن شرائط قدرت خود را از دست داده بود، آماده شد. این عامل اخیر - تحلیل قدرت ارتش لهستان - دولت پیلسودسکی را ناگزیر کرد با پیشنهادهای جمهوری شوروی در مورد صلح موافقت کند. در اکتبر سال ۱۹۲۰ یک پیمان مقدماتی صلح بین لهستان از یک سو و جمهوری فدرال روسیه شوروی سوسیالیستی و جمهوری شوروی سوسیالیستی اوکراین از سوی دیگر، امضاء شد. نیروی اصلی ضربت دول آنتانت در آخرین جنگ ایشان علیه شوروی، از این بازی خارج شد. روسیه شوروی دیگر قادر بود تمام نیروی خود را برای نابودی کامل دست دوم آنتانت - یعنی سپاه ژنرال ورانگل - متمرکز کند.

دولت شوروی، برای آنکه ضربه نیرومند و نهائی خود را بر پیکر سپاه ورانگل وارد کند، بار دیگر در سپتامبر ۱۹۲۰ یک جبهه جنوب مرکب از سپاههای ششم و سیزدهم و سپاه دوم سواره بوجود آورد و م. و. فرونزه را به فرماندهی آن گماشت و س. ا. گیوسف و بلاکون بعنوان شورای انقلابی نظامی آن تعیین شدند. سپاه یکم سوار نیز به جبهه جنوب اعزام شد و هشت هزار کمونیست نیز برای تقویت

1: Lvov

جسبه به آن جا رفتند. به نیروهای شوروی گفته شده بود که باید قبل از رسیدن زمستان، کریمه را آزادکنند.

سربازان شوروی، يك ماه تمام یعنی از ۱۵ سپتامبر تا ۱۵ اکتبر در جسبه جنوب بدون وقفه در پیکاری سخت با سپاه ورائنگل در جنگ بودند. ورائنگل می‌کوشید دوبناس را متصرف شده و از اوکراین ساحل غربی بگذرد. ورائنگل امیدوار بود خود را به سفیدهای لهستان رسانده و مذاکرات صلح شوروی و لهستان را به ناکامی بیانجاماند. اما دشمن نتوانست طرح خود را عملی کند زیرا نیروهای شوروی شکست‌های کاری و جدی‌ای بر آن وارد کردند. در اواخر ماه اکتبر نیروهای جسبه جنوب، بکمر نیروی اصلی سپاه یکصد هزار نفری ورائنگل را در نوری‌دا‌ی شمالی، خرد کردند. سپاه یکم سوار نیز که از بریسلو و کاخووکا حمله می‌کرد در این پیروزی نقش بسیار باارزشی ایفا کرد. ژنرال ورائنگل، برغم تلفات و خسارات سنگینی که داده بود، موفق شد گروه‌بندی‌های نظامی خود را در صفوف سوار نظام و پیاده تجدید کرده و با سازمان‌دهی جدید به کریمه رخنه کند. سپاه ورائنگل در کریمه پشت استحکامات نیرومند نظامی که تحت نظارت کارشناسان خارجی در گلوگاه و معبر باریک بین پرکوپ و چونگار ساخته شده بود پناه گرفتند. این سنگرهای مستحکم، همراه با استحکامات نظامی اطراف وردون، دژهای غیر قابل رخنه‌ای محسوب می‌شد. این استحکامات در درون حصارهای ترکی به ارتفاع هشت متر، مشرف بر راه‌های صاف و هموار قرار داشت. در برابر حصار خندق عمیقی نیز حفر شده بود و سیم‌های خاردار دور تا دور آنرا دربر می‌گرفت پشت سیم‌های خاردار سنگرها، گودال‌ها و معابر درون زمینی و آشیانه‌های مسلسل به تعداد

زیاد تعبیه شده بود کمی عقب تر يك توپخانه بسیار قوی، راه‌های هموار و بی‌حفاظ مقابل را زیر پوشش می‌گرفت. در سمت جنوبی پرکوپ، يك دژ مستحکم دیگر وجود داشت که با شش ردیف سنگر تا مواضع نظامی یوشون ادامه می‌یافت. این گلرگاه تنگ، تنها راه رسیدن به کریمه بود و ارتش سرخ برای ورود به کریمه می‌بایست از وسط این استحکامات عبور می‌کرد، زیرا راه دیگری وجود نداشت.

در شب هفتم نوامبر، واحد پیشقراول ارتش شوروی، موفق به ورود به سیواش گردید و استحکامات پرکوپ را از پشت مورد حمله قرار داد. همزمان با آن واحدهای ابواب جمعی لشکر ۵۱، از جلو دشمن را مورد حمله قرار داد. لشکر سیام هم مانند مور و ملخ بر سر استحکامات چونگار گردیدند. پس از آنکه دژهای پرکوپ و چونگار بتصرف نیروهای سرخ درآمد، سایر مواضع سپاه ورائنگل هم سقوط کردند. واحدهای سواره نظام شوروی از مضر رخنه‌ای که در استحکامات پدید آمده بود به تعقیب دشمن در حال عقب‌نشینی و فرار پرداختند.

در هفده نوامبر نیروهای شوروی، کریمه را از وجود سفیدها به کلی پاک کردند و جبهه جنوب منحل گشت. بقایای سپاه ورائنگل که عموماً از کادرهای فرماندهی و صاحب منصبان عالی رتبه پشت جبهه تشکیل می‌شدند به وسیله کشتی‌های انگلیسی و فرانسوی، به خارج گریختند.

م. و. فرونزه، فرمانده جبهه. در گزارشی برای لنین نوشت:  
«مایلم بر ارزش‌های والائی که پیاده نظام قهرمان در جریان یورش به سیواش و پرکوپ از خود به نمایش گذاشت، شهادت بدهم. واحدهای پیاده نظام از تنگنای بسیار باریکی زیر آتش جنایت‌بار دشمن تا سیم‌های خاردار دشمن پیش رفت. تلفات ما بنحو خارق‌العاده‌ای، سنگین

بود. برخی از لشکرها سه چهارم نیروی مؤثر خود را از دست دادند. مجموع افرادی که هنگام عبور از گلوگاه‌ها کشته یا زخمی شدند، از ده هزار نفر کمتر نبود. سپاهیان جبهه، وظیفه خود را در قبال جمهوری مؤکداً بانجام رساندند.<sup>۱</sup>

يك چنین پیروزی سریع و تعیین‌کننده بر آخرین دسیسه دول آنتانت نتیجه بهره‌گیری خارق‌العاده از تمامی انرژی و توان جمهوری شوروی و قهرمانی بی‌بدیل ارتش آن بود. دولت شوروی نشان‌های نظامی و پرچم سرخ افتخار را به بیش از چهل واحد ارتشی اهدا کرد. به لشکرهائی که در آن پیکار، خود را نمایانده بودند، حتی نام‌های افتخاری مانند لشکر «سیواش»، لشکر «چونگار» و لشکر پرکوپ نیز داده شد. چندین هزار سرباز و فرمانده، شخصاً موفق به دریافت مدال و نشان افتخار گردیدند.

با نابودی و محو و رانگل، قوای اصلی ضد انقلاب داخلی و خارجی درهم کوبیده شد.

### هشتمین کنگره شوراهای (سوویت‌های) سراسر روسیه

هشتمین کنگره سوویت‌های سراسر روسیه از ۲۲ تا ۲۹ نوامبر سال ۱۹۲۰ در بالشوی تئاتر مسکو تشکیل شد. با توجه به حذف جبهه‌های جنگی از زندگی مردم روسیه، تمامی توجه نمایندگان معطوف به توسعه اقتصادی کشور شد. لنین در گزارش خود به کنگره از جبهه اقتصادی سخن گفت که در شرایط نوین، در صدر قرار داشته و اهمیت آن هر چیز دیگری را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. مداخله‌گران و سفیدها زیان‌ها و ویرانی‌های عظیمی را به تمام کشور تحمیل کرده

۱: م. و. فروتزه، منتخب آثار، جلد اول مسکو ۱۹۵۷، صفحه ۴۲۰ (به زبان روسی)

بودند که میزان خسارت آن به بیش از پنجاه میلیارد روبل طلا، بالغ می‌گشت.

کنگره شوراها - عالی‌ترین قدرت اجرائی و حکومتی کشور - می‌بایست راهها و وسایل ترمیم اقتصاد کشور را در شرایط نوین پیدا می‌کرد. اقدامات اقتصادی بعنوان اولویت‌های ردیف اول، قبلاً بوسیله کنگره نهم حزب تعیین شده بود. اعاده سیستم ترابری، در شرایط بسیار دشوار، همچنان پیشرفت می‌کرد. کشور شوراها تلاش عظیمی را صرف افزایش استخراج و حمل سوخت و نیز تأمین خواربار و نیاز - مندی‌های غذایی می‌کرد. دولت شوروی که از پیروزی‌های اولیه، جانی گرفته بود تصمیم گرفت يك نقشه درازمدت چندین ساله عمران اقتصادی را پدید آورده و به موقع اجرا بگذارد. باین منظور نقشه گوئلرو (مربوط به الکتریفیکاسیون) که راههای اصلی توسعه و عمران اقتصادی را ارائه می‌کرد، به کنگره تقدیم شد. براساس نقشه گوئلرو میزان تولید صنعتی باید به دو برابر سطح تولید صنعتی بر مبنای تولید سال ۱۹۱۳ و تولید نیروی برق به ده برابر افزایش می‌یافت. برای این منظور، تصمیم گرفته شد طی مدت ۱۰ تا ۱۵ سال دست کم ۳۰ مرکز عمده تولید برق ساخته شود و انرژی حاصله از انواع مختلف نیروگاه - های برق، مورد استفاده قرار گیرد. (مانند نیروگاه‌های دنیپر، وولخوف، کاشیرا، شتورا، دو نیروگاه سیبری، نیروگاه چرچیک در ترکستان، چوسوویا در اورال و بقیه).

لنین اهمیت نقشه گوئلرو را این‌گونه توصیف می‌کند.  
« کمونیسم مساوی است با حاکمیت شوروی بعلاوه الکتریفیکاسیون

در ۲۳ دسامبر، گ. م. کرژیژانوفسکی رئیس کمیسیون گوئلرو. گزارش خود را تسلیم کرد. نمایندگان کنگره با توجهی عمیق به گزارش مذکور، که شرح فاضلانہ و درخشانی از انتقال آیندہ روسیہ بود گوش دادند. کنگره گوئلرو را تصویب کرد و آنرا نخستین گام در راه انجام تعہدی بزرگ دانست: بہ کمیٹہ مرکزی اجرائی سراسر روسیہ و شورای کمیسرہای خلق دستور دادہ شد کہ نقشہ مذکور را ہرچہ زودتر تکمیل و تصویب نمایند. کنگره اعتقاد راسخ خود را باین شرح اعلام کرد کہ «تمام کارگران و دہقانان زحمتکش از هیچ بکوشش و فداکاری در راه عملی کردن اصل برقی کردن تمام روسیہ بہ ہر قیمت و برغم ہرمانعی، فروگذار نخواہند کرد.» نقشہ گوئلرو کہ زیر نظارت مستقیم شخص لنین پدید آمدہ بود نخستین نقشہ و برنامه بنیادی و حساب شدہ در تاریخ بنای سوسیالیستی یک اقتصاد کلی مبتنی بر الکتریفیکاسیون محسوب شد.

کنگرہ ہم چنین قطعنامہ ویژہ ای در مورد صنایع سنگین، تصویب کرد کہ ضمن آن طرح اقدامات معینی جهت ایجاد شرایط مساعد برای پدید آوردن و توسعه صنایع سنگین، نمودہ شدہ بود. کشاورزی نیز در کار کنگرہ، جای ممتازی را اشغال می کرد. کنگرہ با نظر داشتن بر وضع غم انگیز کشاورزی، اعلام کرد کہ ضروری است کہ دولت ہرگونہ اقدام لازم را در جهت کمک بہ دہقانان از لحاظ تأمین بذر، کود، تجهیزات کشاورزی، تعمیر گاہہای مجہز، مراکز اجارہ ماشین-ہای کشاورزی، کارخانہ ہای پادنگی، بعمل آورد. کنگرہ دہقانان را ملزم ساخت کہ مزارع خود را کاملاً منطبق با دستورات و راهنمایی ہای



دولت بکارند و طبق همان راهنمایی‌ها، مزارع خود را تا به آخر اداره کنند.

کنگره در پیامی برای همه زحمتکشان روسیه، به همه زحمت-کشان جمهوری بخاطر پیروزی بر خصم تبریک گفت و امتنان خود را از همه آنهائی که با خون خود، عرق جبین، سخت کوشی و شکیبائی، شجاعت و از خودگذشتگی خویشان به خاطر آرمان مشترک در این پیروزی سهمی داشته‌اند، ابراز داشت.

## آزادی سرزمین‌های مرزی، تشکیل جمهوری‌های خودمختار جدید

شکست عمده نیروهای ضد انقلاب - سپاه‌های سفید کولچاک، دنیکین، ورانگل و رژیم بورژوا - فتودال لهستان - رهائی سرزمین‌های مرزی را از قید تسلط مداخله‌گران و سفیدها به امری قطعی تبدیل نمود. پرولتاریای روسیه شوروی به کمک پرولتاریای آن مناطق که برای آزادی مبارزه می‌کردند، شتافت. اتحاد نظامی - سیاسی جمهوری‌های شوروی که در اواسط سال ۱۹۱۹ پدید آمده بود، تقویت شد و بطور چشم‌گیری گسترش یافت.

وقایعی که در آسیای مرکزی اتفاق می‌افتاد بسیار پیچیده و غامض بود. حاکمیت شوروی، نخست در ترکستان که خودمختاری پیدا کرده بود استقرار یافت. در این جا، واحدهای ارتش سرخ با شرکت کارگران و دهقانان روسی و بومی، تشکیل شد. اصلاحات کشاورزی عمده‌ای صورت گرفت و بقایای سیستم استعماری گذشته از میان برداشته شد. در اواخر سال ۱۹۱۹ سپاهیان جبهه ترکستان، پس از مغلوب کردن قوای کولچاک والحاق به واحدهای ارتش سرخ جمهوری

شوروی ترکستان، بین ترکستان و قزاقستان تماس مستقیم برقرار کردند و جمهوری فدرال روسیه شوروی سوسیالیستی امکان یافت به ملل آسیای مرکزی کمک کند و در برابر آن پنبه مورد نیاز صنایع روسیه را از آن‌ها دریافت نماید. در اکتبر سال ۱۹۱۹ کمیته مرکزی اجرائی سراسر روسیه و شورای کمیسرهای خلق روسیه شوروی، کمیونی را بریاست م. و. فرونزه و. و. کویبیشف به ترکستان اعزام کرد. این کمیون در تأسیس و تقویت دولت شوروی و محو انحرافات و سیاست غیرلنینی ملی‌گرائی که بوسیله عوامل و کارکنان محلی به این خطه رخنه کرده بود، به ترکستان کمک‌های بزرگی کرد. فعالیت‌های کمیون به توسعه و تحکیم جمهوری سوسیالیستی شوروی ترکستان خودمختار که در ۳۰ آوریل ۱۹۱۸ اعلام موجودیت کرده بود نیز کمک کرد.

در اوائل سال ۱۹۲۰، واحدهای ضدانقلاب سفید و مداخله‌گران در حوزه ماورای خزر از میان برده شدند. این پیروزی امکان داد که دسته‌های اشرار و ضدانقلاب متفرق دیگر نیز درهم کوبیده شوند. در خوارزم (خیوه)، مردم قیام کردند و خان که خودش را به امپریالیست‌های انگلیسی فروخته بود، سرنگون کردند. در اول فوریه ۱۹۲۰، جمهوری شوروی خوارزم اعلام شد.

در مجاورت جمهوری شوروی ترکستان يك دولت فتودالی - امیرنشین بخارا - وجود داشت که از آنجا. آغاز يك يورش تهاجمی علیه ترکستان تدارک می‌شد. اما در اوت ۱۹۲۰، مردم ضمن يك شورش عظیم توده‌ای علیه امیر بخارا قیام کردند. این شورش زیر حمایت واحدهای ارتش سرخ به پیروزی قطعی و کامل رسید. حکومت امیر واژگون شد و جمهوری شوروی خلق بخارا در دوم سپتامبر ۱۹۲۰، اعلام موجودیت کرد. جمهوری‌های خلق خوارزم و بخارا، بعداً

به جمهوریهای سوسیالیستی ارتقا یافتند. نابودی نظام استبداد فئودالی در بخارا و خوارزم به رهبری احزاب کمونیست آنها صورت گرفت.

تقریباً همزمان با این تحولات. حاکمیت شوروی در ماوراء قفقاز نیز به پیروزی رسید. در این سرزمین نیز، رهبری مبارزه بدست سازمان‌های کمونیستی بود. رژیم ضدملی مساوات در آذربایجان، نارضائی تمامی زحمتکشان جهان را برانگیخته بود. در ۲۸ آوریل ۱۹۲۰ پرولتاریای باکو وزحمتکشان آذربایجان سربه شورش برداشتند. کمیته نظامی انقلابی آذربایجان حکومت شوروی آذربایجان را اعلام کرد و اعلام داشت که جمهوری شوروی آذربایجان تأسیس شده است. و از جمهوری فدرال روسیه شوروی سوسیالیستی برای مبارزه با ضد انقلاب، درخواست کمک کرد. واحدهای سپاه یازدهم ارتش سرخ که در امتداد مرز مستقر بود، قدم به خاک آذربایجان گذاشت. رژیم مساوات سرنگون شد و حاکمیت شوروی در آذربایجان استقرار یافت. گ. ک. اورژونیکیدزه، س. م. کیروف، ا. ی. میکویان و ن. ن. نریمانوف، در استقرار حاکمیت جمهوری شوروی در آذربایجان نقش عمده‌ای ایفا کردند.

در پائیز سال ۱۹۲۰ کارگران و دهقانان ارمنستان، مبارزه سختی را علیه رژیم بورژوا - ناسیونالیست داشناک<sup>۱</sup>، آغاز کردند. در ۲۹ نوامبر ۱۹۲۰، کمیته انقلابی ارمنستان، تشکیل جمهوری شوروی سوسیالیستی ارمنستان را اعلام داشت. اولین لشکر کمونیست ارمنستان که در آن تاریخ در آذربایجان بود، برای کمک به شورش. وارد ارمنستان شد.

1: Dashnak

در ۲۵ فوریه ۱۹۲۱، حاکمیت شوروی، در گرجستان نیز به پیروزی رسید. دولت منشویک گرجستان سرنگون شد. مبارزه مردم در این خطه بوسیله کمیته انقلابی گرجستان رهبری می‌شد. این کمیته با شرکت ف. ی. ماخارادزه (رئیس کمیته) ا. ا. گگچکوری، س. ا. کافتارادزه، ا. یا. نازارتیان، م. د. اوراخلاشویلی، ش. ز. الیاوا و دیگران، تشکیل شده بود.

در شرق دور، مبارزه علیه مداخله‌گران و سفیدها تا پایان اکتبر سال ۱۹۲۲ ادامه یافت. شکست نیروهای کولچاک و جنبش نیرومند پارتیزانی، ایالات متحده، انگلستان و فرانسه را ناچار کرد تا آوریل ۱۹۲۰. نیروهای خود را از سیبری خارج کنند. ولی در خاور دور، ژاپن با موافقت دول آناتانت همچنان باقی‌ماند و مانع استقرار حاکمیت شوروی در شرق دور می‌شد.

در ۲۵ فوریه ۱۹۲۰، دولت شوروی به ژاپن پیشنهاد مذاکرات صلح داد اما ژاپن با این پیشنهاد مخالفت کرد. کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه شوروی (بلشویک) و دولت شوروی به منظور احتراز از جنگ با ژاپن، موافقت کردند موقتاً در خاور دور، یک کشور «رادع» بوجود آورند. در ششم آوریل ۱۹۲۰ کنگره زحمتکشان حوزه بایکال که در ورخنودینسک تشکیل شده بود، تشکیل جمهوری شرق دور را با یک دولت انقلابی خلقی به رهبری حزب کمونیست اعلام کرد. این جمهوری، یک ارتش خلقی انقلابی پدید آورد که همراه با پارتیزان-ها تا آخر سال ۱۹۲۰ سفیدها را تقریباً در تمام خاک جمهوری، از میان برداشت. معذک مداخلات نظامی ژاپن در خاور دور، همچنان ادامه یافت. در سال ۱۹۲۱، بقایای نیروهای سفید مجدداً تجدید سازمان یافته و با گروه‌بندیهای جدید و زیر حمایت ژاپن برای آغاز مبارزه جدیدی علیه شوروی آماده شدند. در مغولستان، میلیتاریست‌های

ژاپنی ارتش ده هزار نفری بارون یونگرن<sup>۱</sup> را سازمان دادند تا بوسیله آن به حوزه ماورای بایکال تجاوز کرده و ارتباط جمهوری شرقی را با روسیه شوروی قطع کنند.

در جنگ‌های ولوچایوکا (۱۰ تا ۱۲ فوریه ۱۹۲۲) و سپاسک (۷ تا ۹ اکتبر ۱۹۲۲) ارتش انقلابی خلق، نیروهای سفید را درهم کوبید. در حالیکه نیروهای مذکور، ستون فقرات مداخله نظامی ژاپن را در شرق دور تشکیل می‌دادند. ارتش انقلابی خلق در ۲۵ اکتبر ۱۹۲۲ وارد ولادیوستوک شد و باین ترتیب کار آزاد کردن ناحیه پریموریه را پایان رسانید. در ۱۴ نوامبر سال ۱۹۲۲ جمهوری خاور دور، اتحاد مجدد خود را با جمهوری فدرال روسیه شوروی سوسیالیستی اعلام کرد. و روز بعد، هیأت رئیسه کمیته مرکزی اجرائی سراسر روسیه، خاور دور را بعنوان بخشی از جمهوری فدرال روسیه شوروی سوسیالیستی اعلام کرد.

بدین ترتیب در نتیجه بهره‌گیری از تمام امکانات مادی، معنوی و نظامی کارگران و دهقانان روسیه نیروهای مداخله‌گران و سفیدها از میان برده شدند. جمهوری شوروی سوسیالیستی نه تنها از دولت بعنوان ابزار حاکمیت خود دفاع کرد، بلکه به جمهوریهای برادر، در مبارزه آنها علیه دشمن مشترک نیز کمک کرد.

پاک‌سازی مناطق مرزی از وجود دشمن، این امکان را پدید آورد که جمهوری فدرال روسیه شوروی سوسیالیستی همه نیروی خود را معطوف به کار ساختمان اقتصادی کند. پرولتاریای روسیه به سایر ملت‌ها کمک کرد که ضمن پیوستن به روسیه فدرال به وضعیت خود به عنوان کشورهای دارای حاکمیت ملی و مستقل، سازمان بخشند. واحد

1: B. Ungern

های کشوری زیر در داخل جمهوری فدرال روسیه شوروی سوسیالیستی تشکیل شدند: جمهوریهای سوسیالیستی باشکیر شوروی خودمختار (۲۳ مارس ۱۹۱۹)، تاتار (۲۷ مه ۱۹۲۰)، یمون کارگری کارلیان (۸ ژوئن ۱۹۲۰)، منطقه خودمختار چوواش (۲۴ ژوئن ۱۹۲۰). قرقیز (بعدها قزاق) خودمختار (۲۶ اوت ۱۹۲۰)، وستوک (بودمورت) منطقه خودمختار (۴ نوامبر ۱۹۲۰). منطقه خودمختار کالمیک (۴ نوامبر ۱۹۲۰)، منطقه خود مختار ماری (۴ نوامبر ۱۹۲۰). کورسکایا جمهوری خود مختار (۲۰ ژانویه ۱۹۲۱) داغستان جمهوری خود - مختار (۲۰ ژانویه ۱۹۲۱)، کوی (منطقه خودمختار زیریان ۲۲ اوت ۱۹۲۱)، منطقه خودمختار کارباردینیان (اول سپتامبر ۱۹۲۱) که بعداً در ۱۶ ژانویه ۱۹۲۲ به بخشی از منطقه خودمختار کاباردینو - بالکار تبدیل شد. جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی کریمه (۱۸ اکتبر ۱۹۲۱)، منطقه خودمختار بوریات - مغولستان (۹ ژانویه ۱۹۲۲)، جمهوری خودمختار سوسیالیستی شوروی یاکوت (۲۷ آوریل ۱۹۲۲) منطقه خودمختار اوپروت<sup>۱</sup> (اول ژانویه ۱۹۲۲)، چرکی (آدیگنی) منطقه خودمختار (۲۷ ژوئیه ۱۹۲۲)، منطقه خودمختار چچن (۲۰ نوامبر ۱۹۲۲) و منطقه خودمختار کاراچایو - چرکی (۱۲ ژانویه ۱۹۲۲).

خودمختاری ملی آرزوی دیرینه و چندین قرنی ملل غیرروس را نسبت به داشتن کشور و حاکمیت ملی برآورده کرد و به ولادت و اعتلای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی نوین ایشان کمک کرد و موجب محو عقب ماندگی های گذشته مللی شد که ستم تزاریسیم را تحمل کرده بودند. دولت شوروی که مستمراً حق خودمختاری آن ملت ها را اعمال

1: Oïrot

میگردد. بر آن بود که در عین حال با شتابی هر چه تندتر، میراث ظالمانه روسیه سرمایه‌داری را در حوزه مناسبات با ملیت‌های گوناگون از میان بردارد. دولت شوروی در برابر روش‌های گذشته که ملت‌ها را رودر روی یکدیگر قرار می‌داد، همه ملت‌ها را در يك کشور واحد و همداستان ساخت. یکی از عواملی که در اجرای این هدف نقش عمده‌ای ایفا کرد پیمان‌های حسن رابطه بین جمهوری فدرال روسیه شوروی سوسیالیستی از يك سو و جمهوریهای خودمختار جدیدالتأسیس از سوی دیگر بود. در ۳۰ سپتامبر سال ۱۹۲۰ بین دولت شوروی و جمهوری آذربایجان، در ۲۸ دسامبر ۱۹۲۰ با اوکراین، در ۱۶ ژانویه ۱۹۲۱ با بلوروسی و در ۲۱ مه ۱۹۲۱ با گرجستان، این پیمان‌ها امضاء شد.

در این پیمان‌ها، تأکید می‌شد که ایجاد اتحاد نظامی و اقتصادی بین جمهوریهای مستقل، پیروزی ایشان را در مبارزه علیه امپریالیسم تضمین می‌کند. به این دلیل کمیساریا‌های جنگ، دارائی، کار، مخابرات و ارتباطات و نیز شوراهای عالی اقتصادی، در یکدیگر ادغام شدند.

پیمان مناسبات میان جمهوریهای مستقل، یکی از مهم‌ترین مراحل در راه تشکیل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، بحساب آمد. در واقع رفاقت و دوستی بین‌المللی زحمتکشان جماهیر شوروی، یکی از علل پیروزی ایشان بر مداخله‌گران و سفیدها در جنگ داخلی و دوران تجاوز و مداخله بیگانه بود.

## منشاء پیروزی‌ها و اهمیت آن

ملت شوروی با مغلوب کردن مداخله‌گران و سفیدها در واقع

شکست نظامی، معنوی و سیاسی و بسیار سنگینی را به امپریالیسم جهانی تحمیل کرد. کشور جوان شوراهای، برای نخستین بار، توان حیاتی و تحرك عظیم خود را به نمایش گذاشته بود. نخستین منبع قدرت و تزلزل ناپذیری جماهیر شوروی در ساختار اجتماعی و حکومتی آن نهفته بود که بر پایه اتحاد استوار نظامی و سیاسی کارگران با دهقانان زحمتکش و بر مبنای دوستی بین ملت‌های شوروی بنا شده بود. لنین در این باره گفت:

«ملتی که اکثریت کارگران و دهقانان آن درك می‌کنند، احساس می‌کنند و نمی‌بینند که دارند برای حاکمیت شورائی خود، برای حفظ حکومت زحمتکشان و برای آرمانی می‌جنگند که تحقق آن، مزایای فرهنگ و آنچه را که به نیروی کار بشری خلق شده است، برای ایشان و برای فرزندان ایشان تضمین می‌کند... چنین ملتی هرگز نابود نخواهد شد.»<sup>۱</sup>

در جریان جنگ داخلی اتحاد نظامی میان کارگران و دهقانان زحمتکش، ایجاد يك ارتش سرخ بسیار عظیم و تراکم و سازمان بخشیدن به يك جنبش گسترده و دامنه‌دار پارتیزانی پشت خطوط جبهه دشمن را ممکن ساخت. سیاست ملیت‌هایی لنین که بوسیله دولت شوروی اجرا می‌شد، نقش بسیار عمده‌ای در نیل به پیروزی بر دشمن بازی کرد. این سیاست زحمتکشان همه ملیت‌ها را در اطراف حزب کمونیست - حزب انترناسیونالیست‌ها - متحد و يك پارچه گرد آورد و آنها را برای مبارزه مشترك علیه مداخله‌گران و سفیدها که سیاست ستم ملی را تعقیب می‌کردند، متشکل و همداستان ساخت. زحمتکشان بسیاری از

۱: مجموعه آثار لنین، جلد ۲۹، ص ۳۱۹.



ملیت‌ها برای استقرار حاکمیت شوروی، جنگیدند. در جریان جنگ داخلی تعداد بی‌شماری واحدهای ملی و دستجات منظم نظامی در درون ارتش سرخ با دشمن می‌جنگیدند.

در جریان جنگ داخلی، يك اتحاد نظامی - سیاسی داوطلبانه بین ملل روسیه شکل گرفت و تحت رهبری حزب کمونیست پرولتاریای روسیه، نیرو و استحکام یافت این نیز یکی از عوامل طراز اول پیروزی بردشمن بود زیرا کارگران و دهقانان روسیه، به تنهایی و بدون حمایت و همدردی توده‌های مظلوم و ستمدیده سرزمین‌های مرزی امپراتوری سابق روسیه، نمی‌توانستند سربازان کولچاک، دنیکین، بودنیچ، ورانگل و دسته‌های مسلح تحت فرمان سمونف، یونگرن و دیگران را مغلوب کنند. و متقابلاً، بعنوان عکس قضیه، توده‌های ملل مرزها نیز بدون کمک‌های سیاسی، نظامی و مادی ملت روس، نمی‌توانستند خود را از شر مداخله‌گران و ضدانقلاب داخلی و خارجی نجات دهند و محکوم به اسارت و انحطاط ملی می‌گشتند.

ملت شوروی و ارتش سرخ پیروز شدند زیرا آنها در جنگی عادلانه و میهنی پیکار می‌کردند و از دست آوردهای انقلاب اکتبر و از میهن سوسیالیستی خود دفاع می‌نمودند. اندیشه‌های الهام‌بخش سوسیالیسم و ضرورت دفاع از میهن سوسیالیستی یکی از منابع عمده میهن‌خواهی ملت شوروی و منشاء قهرمانی توده‌ای کار و نظامی‌گری شهروندان شوروی بود.

لنین در بیانیه پایانی خود درباره گزارشی از امتیازات جناح حزب کمونیست روسیه (بلشویک) در هشتمین کنگره شوراها در ۲۱ دسامبر سال ۱۹۲۰ گفت:

«وطن‌خواهی يك فرد که حاضر است سه سال تمام گرسنگی بکشد ولی روسیه را تسلیم بی‌گانگان نکند، وطن‌خواهی

واقعی و منحصر بفردی است که بدون آن، ما نمی‌توانستیم این سه سال را دوام بیاوریم. بدون این وطن خواهی ما نمی‌توانستیم از جمهوری شوروی دفاع کنیم و نمی‌توانستیم مالکیت خصوصی را از میان برداریم و حالیه قادر نبودیم از طریق سیستم تخصیص مازاد غذایی، سیصد میلیون پود ذخیره داشته باشیم. این زیباترین نوع وطن خواهی انقلابی است.<sup>۱</sup>

ارتش قهرمان سرخ نخستین تجاوز امپریالیست‌ها را به خاک جمهوری شوروی درهم کوبید و شرافتمندانه وظیفه انترناسیونالیستی خودش را در قبال پرولتاریا و طبقه کارگر و زحمتکشان همه جهان اجرا کرد. ملت شوروی خاطره نمونه‌های تکان دهنده قهرمانی‌های توده‌ای ارتش سرخ را همچون گنجینه گران‌بهایی، تا ابد، محفوظ خواهد داشت. نمونه‌های درخشانی از قبیل حمله ارتش پارتیزانی اورال جنوبی بفرماندهی و.ک. بلیوخر، «سیل آهن» سپاه قهرمان تامان، دفاع از تساراتسین و اورالسک، نبردهایی با یودنیچ در اطراف پتروگراد پیکار با دنیکین در اطراف اورل و ورونژ، با ورانگل در اطراف کاخوفکا و پرکوپ، با کولچاک در یوفا و اومسک، با سپاهیان سفید ژنرال مولچانوف در ولوجایوکا و اسپاسک و بسیاری وقایع عبرت‌انگیز و فراموش نشدنی دیگر.

در ایام جنگ داخلی، دست کم ۳۹۵ واحد بزرگ و کوچک نظامی و مدارس و آموزشگاه‌های نظامی، بخاطر عملیات قهرمانانه‌شان موفق به دریافت نشان‌ها و مدال‌های افتخار شوروی گردیدند، تنها ۱۵ هزار سرباز نشان پرچم سرخ دریافت داشتند. هم‌چنین کومسومول

۱: مجموعه آثار لنین، جلد ۴۲، ص ۲۴۵

لنین، پرولتاریای پتروگراد، لوگانسک، تساراتسین، تاشکند، گروزنی، کارگران تعمیرگاه‌های خط اصلی راه‌آهن در رستوف ساحل دون و کارگران معادن زغال چلیابینسک، به خاطر خدمات جنگی خود به جبهه در ایام جنگ داخلی، موفق به دریافت نشان پرچم سرخ گردیدند و کارگران کارخانجات بزرگ فشنگ و گلوله توپ در تولا نشان پرچم سرخ برای کاره دریافت کردند.

جنبش پارتیزانی پشت جبهه در آن زمان بعنوان وطن‌خواهان صمیمی و جان‌باخته از محبوبیت عظیمی در میان همه توده‌ها برخوردار بودند.

سیاست خارجی شوروی نیز یکی دیگر از عوامل پیروزی شوروی بر مداخله‌گران و سفیدها بود. در تمام مدت جنگ داخلی، دولت شوروی از هیچ کوششی برای رسیدن به صلح کوتاهی نکرد بیش از پنجاه فقره پیشنهاد برای پایان دادن به جنگ و استقرار مناسبات عادی، به دول آنتانت تسلیم کرد. اما دولت‌های آنتانت به این پیشنهادها پاسخ ندادند و همچنان به آتش جنگ دامن زدند و مداخلات خود را ادامه دادند. دولت شوروی برای رسیدن به صلح در ژانویه ۱۹۱۹ که دول آنتانت در جزائر پرنس کنفرانسی تشکیل داده بودند، آمادگی خود را برای شرکت در کنفرانس پرنس، به اطلاع آن دولت‌ها رساند. شوروی حاضر بود وام‌های رژیم تزاری را پذیرفته و به آن احترام بگذارد و حاضر بود امتیازات ارضی نیز بدهد. لنین، ویلیام. سی. بولیت، نماینده آنتانت را پذیرفت و درباره شرایط صلح با او گفتگو کرد. نظرگاه‌های لنین به اطلاع دول آنتانت رسید ولی سخنان لنین بگوش آنها نرفت.

مبارزه بی‌تزلزل دولت شوروی در راه صلح و سیاست اساسی آن مبنی بر تساوی ملت‌ها صرف‌نظر از بزرگی یا کوچکی آنها، تأثیر عمیق

و مؤثری روی توده‌های زحمتکشان کشورهای دیگر گذاشته و هم‌دردی آنها را نسبت به روسیه شوروی برانگیخته بود در نتیجه قدرت مداخلات ضد شوروی را تضعیف کرده و تحت‌الشعاع قرار می‌داد. برغم سیاست خائنانانه رهبران احزاب سوسیالیست دست راستی که دولت شوروی را مورد تهمت و افترا قرار داده و فعالانه از مداخلات ضد شوروی حمایت می‌کردند، کارگران همه جا به دفاع از روسیه شوروی برمی‌خاستند. در انگلستان، فرانسه، ایتالیا، ایالات متحده، ژاپن و دیگر کشورها، همه جا اعتصابات، اجتماعات و نمایش‌های سیاسی برپا می‌شد و ضمن آن خروج نیروهای مداخله‌گر از خاک شوروی و استقرار مناسبات دوستانه با این کشور، طلب می‌شد. کارگران آن کشورها، کمیته‌های عمل با شعار «دست‌ها از روسیه شوروی کوتاه»، پدید آوردند. اکراه و عدم تمایل نسبت به ادامه جنگ علیه شوروی همه جا در صفوف سربازان نیروهای مداخله‌گر، با سرعت گسترش می‌یافت و شورش و اشتیاق نظامی برای جنگ علیه شوروی، از میان می‌رفت.

تشکیل واحدهای بین‌المللی در ارتش سرخ یکی از مظاهر درخشانی بود که همبستگی پرولتاریائی را به نمایش می‌گذاشت. در این واحدها، مجارها، صرب‌ها، چک‌ها، آلمانی‌ها، لهستانی‌ها، بلغارها، چینی‌ها، کره‌ای‌ها و کارگران سایر کشور، دوش بدوش افراد ارتش سرخ می‌جنگیدند.

اما عمده‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین عامل پیروزی جمهوری شوروی علیه ضدانقلاب داخلی و بین‌المللی، رهبری حزب کمونیست روسیه و رهبری کمیته مرکزی آن زیر رهبری و. ی. لنین بود. کمیته مرکزی ستاد جنگی بود که تمامی کار عظیم دفاع از جمهوری را هدایت میکرد. به مهم‌ترین مسائل سیاست خارجی و داخلی در رابطه با سازمان

نیروهای مسلح شوروی، اداره اقتصاد کشور در شرایط يك کشور در حال جنگ، رسیده و آنها را حل و فصل می کرد.

حزب بهترین افراد خود را به نیروی زمینی و دریائی اعزام می کرد حدود سیصد هزار کمونیست - تقریباً نیمی از همه اعضای حزب - در صفوف ارتش و نیروی دریائی می جنگیدند. در جریان جنگ داخلی قریب پنجاه هزار کمونیست جان خود را در راه آرمان انقلاب، از دست دادند.

نخستین تجاوز نظامی امپریالیسم جهانی بداخل خاک شوروی با شکست و ناکامی، پایان یافت. جماهیر شوروی نه تنها دشمن خونریز را سر جای خود نشاند بلکه متحدتر و نیرومندتر از هر زمان دیگری، از جنگ سربرافراشت و ملت شوروی فرصت یافت تمام توان و ظرفیت خود را صرف عمران صلح آمیز اقتصاد کشور و ایجاد جامعه ای نوین، جامعه ای سوسیالیستی کند. همزمان با این تلاش، لنین تأکید کرد که ضروری است هشیاری و گوش بزننگی، حفظ شود، ظرفیت دفاعی کشور افزایش یافته و تقویت گردد و برای غلبه بر هر حمله جدید امپریالیستها آماده بود.

پیروزی اتحاد شوروی بر مداخله گران و سفیدها به همه ملت ها نشان داد که يك جنگ انقلابی، اگر بتواند واقعاً میلیون ها تن از زحمتکشان و ملل استثمار شده را برانگیزد دارای پتانسیل و نیروی بالقوه نامحدودی است. لنین گفت رهائی ملت های خاور دور، نه تنها از لحاظ چشم انداز يك انقلاب جهانی، کاملاً امکان پذیر بود، بلکه هم - چنین از نکته نظر تجربه جمهوری شوروی که تجاوز مسلحانه همه کشورهای نیرومند امپریالیستی را نیز تحمل کرده است<sup>۱</sup>، رهائی آن

۱: مجموعه آثار و. ی. لنین، جلد ۳۰، صفحه ۱۵۴.

ملت‌ها ممکن و عملی بوده است. این تجربه هم‌چنین گفته دیگر لنین را نیز ثابت کرد که می‌گوید: «...هیچ انقلابی، به چیزی نمی‌ارزد مگر آنکه بتواند از خود دفاع کند.»<sup>۱</sup>

قدرت شوروی، در درجه اول بدان جهت پیروز شد که تمام توانائی‌ها و امکانات آن در جهت انجام حداکثر تلاش ممکن در دفاع از دست‌آوردهای انقلاب، سوق داده شد. طبقه کارگر روسیه در صورتی که اکثریت جامعه زحمتکش را که در روسیه به معنای دهقانان است بعنوان متحد صمیمی خود در کنار نداشت، نمی‌توانست بردشمنان مام وطن، پیروز گردد. اتحاد بین کارگران و دهقانان پایه و بنیاد تشکیلات مستحکم جبهه داخل، اتحاد در جبهه و پشت جبهه و اساس ایجاد ارتش چندین میلیونی سرخ و جنبش پارتیزانی پشت خطوط دشمن بود. لنین گفت که انقلاب خطرناک‌ترین آزمون‌ها را - در مبارزه و در آتش - از سرگذرانده است و باز، گفت: «اگر مصمم هستید انقلاب را به نتیجه منطقی آن برسانید، باید این را درک کنید که شما ناگزیر هستید با تهاجم استثمارگران همه دنیا به مبارزه برخیزید. و اگر شما حاضر باشید مقاومت کرده و در راه ایستادگی در مبارزه، از خود - گذشتگی‌ها و فداکاری‌های بیشتری را ابزار کنید، انقلابی هستید و در غیر آن صورت، خرد خواهید شد.»<sup>۲</sup>

تاکتیک‌های درست بلشویکها و دولت شوروی در رابطه با احزاب و گروه‌های خرده بورژوازی، در رسیدن به پیروزی، نقش مهمی ایفا کرد. تاکتیک‌های بلشویکها انعطاف‌پذیر بود و از سرکوب شورش‌های ضد انقلابی با توسل به زور و اسلحه تا عقد پیمان و بلوک‌بندی با احزاب و گروه‌های خرده بورژوازی در راه مبارزه مشترک با دشمن اصلی

۱: مجموعه آثار لنین، جلد ۲۸، ص ۱۲۴.

۲: مجموعه آثار لنین، جلد ۲۹، صفحات ۶۷ و ۶۸.

(عموماً در سرزمین‌های مرزی تحت اشغال دشمن) و از سرکوب آنان که به منافع خلق خیانت می‌کردند تا قبول اعضای صمیمی و معتقد به پرولتاریای احزاب خرده بورژوازی در حزب کمونیست، تفاوت میکرد. این سیاست موجب شد که آن قشر از زحمتکشان که قبلاً به شعارهای «دموکراسی خالص» و «آزاد خالص» معتقد بودند، به این سوآمده و در صف پرولتاریا قرار گیرند.

در جریان جنگ داخلی، احزاب خرده بورژوازی، بطور کامل فرو ریخته و نابود شدند. لنین می‌گفت تاریخ انقلاب روسیه بوضوح نشان داد که: «بورژوازی، وقتی منافع خود را در خطر ببیند، مملکت خودش را می‌فروشد و علیه ملت خودش، با هر بیگانهای بر سر قیمت، چانه می‌زنند و معامله می‌کنند»<sup>۱</sup>.

این همان کاری بود که بورژوازی روسیه و بورژوازی سرزمین‌های مرزی واقعاً به آن دست زدند. با اینحال، این ائتلاف ایشان با مداخله نظامی بیگانگان بود که چشمان زحمتکشان را باز کرد و کسانی که قبلاً قول‌های قلابی و توخالی آنانرا باور می‌کردند، توانستند حقایق را با چشمان خود ببینند.

همه این‌ها، به جمهوری شوروی امکان داد موضع خود را بعنوان پایگاه جنبش انقلابی همه دنیا، حفظ کند. پیروزی ملل روسیه بر ضد انقلاب بین‌المللی و داخلی نه تنها برای خود آن ملت‌ها و سرنوشت ایشان اهمیت بسیار زیادی داشت، بلکه برای مبارزه زحمتکشان همه کشورهای جهان نیز از اهمیت بسیاری برخوردار بود.

۱۱ و ۱۰. لنین مجموعه آثار ۰ جلد ۲۸ ، ص ۲۶ .

## احیای اقتصاد، تشکیل و توسعه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی سال‌های ۱۹۲۱-۱۹۲۵.

شامل:

- سیاست جدید اقتصادی (نپ)، دهمین کنگره حزب.
- پیدایش اتحاد برادرانه جماهیر متساوی الحقوق.
- احیای کشاورزی و صنایع بزرگ.
- حیات سیاسی و اجتماعی.
- اصلاحات نظامی.
- نقشه‌نویسی برای بنای سوسیالیسم.
- کنگره چهارده حزب.
- نخستین پیروزی‌های سیاست خارجی شوروی.



## سیاست جدید اقتصادی (نپ)، دهمین کنگره حزب

آخرین شعله‌های جنگ‌های پراکنده در میدان‌های جنگ داخلی خاموش شد. ملت انقلابی شوروی از میان آتش این جنگ، پیروزمند بیرون آمد. روسیه شوروی برای نخستین بار به یک صلح طولانی دست یافت که به آن امکان می‌داد همه نیروهای خود را صرف تجدید بنای اقتصاد جنگ زده خود و صرف بنای سوسیالیستی روسیه شوروی نماید. روسیه شوروی حالا باید در عمل نیروی بالقوه عظیم سازندگی را که در نتیجه نظام جدید بر اثر پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر پدید آمده بود، به نمایش می‌گذاشت.

طبقه کارگر و پیشتاز آن حزب کمونیست با وظایف و کارهای سترگ و دشواری روبرو بودند: تقویت و استحکام دیکتاتوری پرولتاریا و بنیان اجتماعی آن - اتحاد طبقه کارگر و زحمتکشان روستا. استقرار همکاری بین ملت‌های مختلف کشور و ملیت‌های گوناگون در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، تجدید بنای اقتصادی، تقویت موقع بین‌المللی این کشور کارگران و دهقانان در جامعه بین‌المللی از جمله نمونه‌های معدودی از این وظایف بود.

... کشور شوراهای در آن زمان از زمره بزرگ‌ترین کشورهای جهان

محسوب می‌شد این سرزمین با  $21/3$  میابون کیلومتر مربع وسعت و  $136/8$  میلیون جمعیت، از شش جمهوری شوروی - روسیه، اوکراین، بلوروسی، گرجستان، ارمنستان و آذربایجان تشکیل می‌شد که بین خود پیمان‌های وحدت امضاء کرده بودند. این جمهوری‌ها، همراه با جمهوری خاور دور، يك دولت موقت که ملل خاور دور، سیبری و جمهوری‌های شوروی خلق خوارزم و بخارا را با یکدیگر متحد میکرد، يك ششم خاك کره زمین را تشکیل می‌دادند.

انتقال به سازندگی صلح‌آمیز به مفهوم روبروئی با مشکلات سخت و عدیده‌ای بود. می‌بایست بر عقب‌ماندگی فرهنگی و اقتصادی ملت‌های این سرزمین غلبه می‌شد، خصومت‌های ملی از میان رفت. تمام توجه ملت‌ها روی توسعه و عمران اقتصادی متمرکز می‌گشت و می‌بایست يك کشور عقب مانده سابق به يك قدرت نیرومند و بزرگ سوسیالیستی تبدیل می‌شد. کشور شوراها در راهی گام می‌زد که قبلاً بوسیله هیچ‌کس هموار نشده بود و خود اولین کشوری بود که می‌بایست با مشکلات مربوط به ایجاد يك جامعه نوین، مقابله می‌کرد.

لازم بود قبل از هر کار به اقتصادی پرداخته می‌شد که بر اثر جنگ تحمیلی امپریالیست‌ها به‌ویرانی کشیده شده بود. در آغاز سال ۱۹۲۱ صنایع بزرگ شوروی، فقط به میزان يك پنجم میزان قبل از جنگ تولیدات صنعتی، تولید داشت. صنایع سوخت ذوب فلزات و موتورهای مکانیکی بکلی ویران بود. تولید الیاف پنبه با يك ضریب در حدود ۲۰. تولید شکر با ضریب ۱۲ و تهیه نمک با ضریب  $3/5$  و سایر اقلام تولیدی نیز کمابیش با همین نسبت‌ها کاهش یافته بود. فلج حمل و نقل خطوط ارتباطی بسیاری از مناطق بویژه شهرها با مناطق تولید غلات را قطع کرده بود. ساکنان مناطق شهری با مشکلات

بزرگی دست به گریبان بودند.

کشاورزی نیز در وضع بدی قرار داشت. اراضی بذرپاشی شده بشدت محدود شده بود و آن دسته از زمین‌ها هم که زیر کشت بود بسیار بد اداره می‌شد. خرمن‌ها تنگ بود، کسی دام پروری نمی‌کرد و تولید کلی کشاورزی فقط ۶۰ درصد همان تولید را در سال‌های قبل از جنگ تشکیل می‌داد.

اقتصاد گرفتار در هرج و مرج نظامات و ساختارهای سیستم‌های اقتصادی - اجتماعی گوناگون و متعددی بود: يك ساختار سوسیالیستی مشتمل بر صنعت، تجارت، حمل و نقل، بانک‌ها، تأسیسات تعاونی دولتی در مقیاس بزرگ و مزارع دولتی و کلکتیو، و يك ساختار تولید کالائی كوچك که شامل حال دهقان مبتنی بر کار شخصی در ارتباط با بازار فقط در محدوده خرید و فروش کالا می‌شد و ساختار سرمایه‌داری خصوصی مشتمل بر مزارع کولاکی با کارگر مزدور، تأسیسات كوچك تولید صنعتی و تجارت خصوصی و ساختار پدرسالاری، یعنی اقتصاد نیمه طبیعی دهقانی که بعضاً با بازار ارتباط ندارد و هم‌چنین سرمایه‌داری دولتی، اجاره، امتیازات، مؤسسات خصوصی که زیر نظارت دولت کار می‌کردند از جمله سیستم‌های گوناگونی بود که اقتصاد روسیه در چهارچوب آن فعالیت می‌کرد. اما عمده‌ترین سیستم‌های فعال، سیستم سوسیالیستی، تولید کالائی كوچك و سرمایه‌داری بود. بخش سوسیالیستی در توسعه و عمران کشور نقش عمده‌ای ایفا کرد زیرا این سیستم عمده کارهای اقتصاد، یعنی صنایع بزرگ، حمل و نقل، تجارت خارجی، مالیه، و مالکیت دولتی بر زمین را در اختیار داشت.

ساخت طبقاتی جامعه شوروی، خود منعکس‌کننده ساختارهای اقتصادی - اجتماعی کشور بود. طبقات اصلی کارگر و دهقان بودند.

بقایای طبقات استثمارگر و ممتاز سابق - ملاکین، سرمایه‌داران، بازرگانان خصوصی و مانند آنها - قشرهای بی‌اهمیتی محسوب می‌شدند. در روستاها، کولاک‌ها يك طبقه بزرگ استثمارگر را تشکیل می‌دادند.

در جریان جنگ داخلی، طبقات جای خودشان را عوض کرده بودند. طبقه کارگر زیر رهبری حزب بلشویک. در آن سال‌ها کارهای بزرگی را به انجام رسانده بود. توانسته بود پیروزی انقلاب اکتبر را تضمین کند، تغییرات اقتصادی - اجتماعی عظیم و دامنه‌داری را در درون کشور عملی کرده بود و از کشور در برابر یورش خونریز امپریالیسم جهانی، دفاع کرده بود. در اداره کشور نقش عمده‌ای ایفا کرد و در حیات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی کشور، تجربه عظیمی بدست آورده بود و نیروئی محسوب می‌شد که حزب می‌توانست در رهبری و اداره جامعه روی آن حساب کند. طبقه کارگر در سال‌های انقلاب و جنگ بسیاری از بزرگ‌ترین محرومیت‌ها را تحمل کرد و در مبارزه خود، با رنج‌ها و مشکلات فراوانی روبرو گشت و توانست محبت و همدردی اکثریت زحمتکشان این کشور را به سوی خود جلب کند:

با وجود این، تعداد کارگران صنعتی کاهش یافته بود. در حالی که در سال ۱۹۱۳ تعداد طبقه کارگر روسیه، فعال در صنایع بزرگ از ۲/۵۵۵ هزار (دومیلیون و پانصد و پنجاه و پنج هزار) نفر می‌گذشت در سال ۱۹۲۱ این رقم به ۱/۴ میلیون نفر تقلیل یافته بود که در مجموع آن ۱/۳ میلیون نفر در کارخانه‌ها کار می‌کردند. گرسنگی و تعطیل کارخانجات عمده، کارگران را به روستاها تارانده بود. بخش عمده‌ای از کارگران، از طبقه خارج شده و گرفتار بی‌ثباتی، یأس و ناباوری نسبت به قدرت طبقه شده بودند و منشویک‌ها و اس...ارها نیز

از این وضعیت در تبلیغات ضد انقلابی خود بیشترین بهره‌برداری را می‌کردند. این وضع بی‌گمان، بنیاد اجتماعی دیکتاتوری پرولتاریا را تضعیف می‌کرد و خطر بزرگی را برای نظام شورائی تشکیل می‌داد. طبقه دهقان از لحاظ کمیت و تعداد، در روسیه بزرگ‌ترین طبقه را تشکیل می‌داد. دهقانان از لحاظ تعداد خود، هشتاد درصد از کل جمعیت روسیه را تشکیل می‌دادند. در سال‌های انقلاب در موقعیت دهقانان و آگاهی آنها تغییرات عمده‌ای حاصل شده بود. دهقانان برای همیشه از قید ظلم و ستم زمین‌داران بزرگ و سرمایه‌داران و از قید نظام بورژوازی - فئودالی، آزاد شده بودند. و تا حدود زیادی نیز از نفوذ کشیشان و مذهب فارغ شده بودند. آنها زمین‌های زمین‌داران سابق را از دولت شوروی دریافت کرده و از زیر بار سنگین بدهکاری به بانک‌ها بیرون کشیده شده بودند.

طی سال‌های انقلاب و جنگ دهقانان در واقع يك مدرسه بزرگ زندگی و سیاست را طی کردند و خود رأساً رژیم‌های سیاسی گوناگونی را تجربه کردند و باین نتیجه رسیدند که دولت شوروی، همان رژیمی است که در حداکثر میزان ممکن بسود منافع ایشان کار می‌کند دهقانان روسیه به بلوغ سیاسی رسیدند و وطن‌خواهی شورائی خود را در اندیشه و عمل به منصفه ظهور رساندند. از برکت حمایت دهقانان بود که شوروی توانست بر دشمنان داخلی و خارجی متعدد خود، پیروز گردد.

در ساختار اجتماعی طبقه دهقان و در تعادل اقشار مختلف این طبقه - دهقانان بی‌چیز، متوسط و کولاک‌ها - تغییرات بنیادی رخ داده بود قبل از انقلاب عده دهقانان بی‌چیز بزرگ‌ترین قشر یعنی ۶۵ درصد طبقه دهقان را تشکیل می‌داد در حالی که پس از خاتمه جنگ داخلی، عده قشر دهقانان متوسط و نیمه مرفه افزایش یافت و از عده دهقانان

بی چیز بشدت کاسته شد قدرت کولاکها درهم شکسته شده و تعداد مزارع کولاکی با ضربی در حدود سه، کاهش یافت.

طبقات استثمارگر سابق - زمین داران بزرگ و سرمایه داران - در معرض مبارزه برای نابودی کامل ایشان قرار داشتند. بین ۱/۵ تا دو میلیون زمین دار و سرمایه دار همراه با خانواده های خود به خارج مهاجرت کردند تا در آنجا به مبارزه ضد انقلابی خود برای واژگونی حاکمیت شوروی و اعاده سرمایه داری در روسیه ادامه دهند. بخشی از زمین داران کوچکتر در کشور باقی ماندند و از دولت اجازه یافتند از زمین ها منطبق با معیارهای موجود کشور، استفاده کنند.

ساختمان پیروزمندانان يك جامعه نوین در روسیه موكول به استقرار مناسبات درست بین طبقات اصلی جامعه شوروی یعنی کارگران و دهقانان بود. در دوران جنگ این رابطه در اتحاد نظامی و سیاسی این دو طبقه عمل می کرد اما با خاتمه جنگ این نوع رابطه دیگر کار ساز نبود. طبقه دهقان رفته رفته نارضائی خود را از سیستم تخصیص مازاد تولید غذایی به طور کلی و در برخی جاها بطور اخص، ابراز داشت. طبقه دهقان می خواست که در عرضه محصول مازاد خود آزادی بیشتری داشته و بتواند آنها را برابر تولیدات صنعتی مبادله کند. این نارضائی دهقانان مورد سوء استفاده منشویک ها و اس. ارها که ورشکستگی سیاسی خود را نشان داده بودند و رهبران سفیدها که به خارج گریخته بودند، قرار گرفت. سوء استفاده کنندگان در تامبوا، برخی نواحی ایالت های ورونژ، ساراتوف، در اوکراین، دون و سیبری شورش های ضد شوروی برپا کردند که برخی لایه های دهقانان نیمه مرفه نیز به آن کشیده شدند.

دشمنان انقلاب در مبارزه خود بر ضد حاکمیت شوروی، تاکتیک‌های جدیدی را به موقع آزمایش گذاشتند. از آنجا که میلیون‌ها دهقان بی‌چیز از شوراهای حمایت می‌کردند، دشمنان کشور، شعار قدیمی «مرگ برشورها» را بکناری گذاشته و شعار جدیدی را عنوان کردند و گفتند: «زننده باد شوراهای ولی بدون کمونیست‌ها». یک نمونه زننده از این تاکتیک جدید. شورش کرونشتات بود که ۲۸ فوریه ۱۹۲۱، آغاز شد. شورش کرونشتات - یک پایگاه دریائی نزدیک پتروگراد - برای انقلاب یک خطری جدی محسوب می‌شد. بورژوازی بیگانه و روسی، منشویک‌ها و اس. ارها بطور فعال از شورشیان کرونشتات حمایت می‌کردند. واحدهای ارتش سرخ تحت فرماندهی توخاچفسکی شورش مذکور را در ۱۸ مارس، سرکوب کردند کمونیست‌ها، نمایندگان دهمین کنگره حزب کمونیست در صفوف مقدم نیروی حمله کننده، با شورش جنگیدند.

نارضائی از سیاست کمونیسم جنگی با شتاب در میان توده‌های دهقان و حتی قشرهایی از طبقه کارگر گسترش می‌یافت. اراضی زیر کشت، و نیز تولید دام، کاهش یافت. نارضائی دهقانان بخصوص در اوائل سال ۱۹۲۱ در ارتباط با کمبود محصول سال ۱۹۲۰ و سقوط سریع وضع اقتصادی روستاها، به اوج خود رسید. در واقع روسیه شوروی گرفتار یک بحران حاد و خطرناک سیاسی شده بود. حزب کمونیست و دولت شوروی اقدامات فوری بعمل آوردند. درکارجمع-آوری و حمل و نقل سوخت، غذا و مواد خام صنعتی تسریع بعمل آمد. تا اول فوریه سال ۱۹۲۱، ۲۳۵ میلیون پود غله از محصول ۱۹۲۰، انبار شد، این مقدار فقط با اختلاف سطح بسیار ناچیزی از تمام تولید سال مشابه قبلی، بیشتر بود. اما مشکلات عمده و اصلی در امر تأمین غذا، مشکلاتی که ناشی از اوضاع نابسامان کشاورزی بود، از میان

نرفت و همچنان ادامه یافت.

اوضاعی که تا بهار سال ۱۹۲۱ در روسیه شوروی شکل گرفت، يك تغییر اساسی در سیاست‌های حزب کمونیست و دولت را طلب می‌کرد. لزوم چنین تغییری بخصوص بر اثر نیاز به استقرار مناسبات عملی و واقعی بین صنایع سوسیالیستی و کشاورزی سیستم تولید کالائی کوچک، هرچه مبرم‌تر شد. در واقع کمونیسم جنگی دیگر نمی‌توانست چنین نیازی را برطرف کرده و روابط مورد نظر را پدید آورد.

تذبذب برخی اعضای حزب کمونیست که به فشارهای عناصر خرده بورژوائی و احساسات قشر عقب مانده طبقه کارگر ناشی از اوضاع دشوار کشور تسلیم شده بود، کار حزب و دولت را در مورد فراهم آوردن سیاست نوین دشوارتر از آنچه بود. می‌کرد. در جریان مباحثات مربوط به اتحادیه‌ها، در پایان سال ۱۹۲۰ و اوائل ۱۹۲۱، گروه‌ها و دسته‌بندی‌های متعدد ضد حزبی فعالیت خود را افزایش دادند. آنها با حملات شدید به خط حزب، وحدت حزبی و مناسبات صحیح آنرا با توده، بمخاطره انداختند. مبارزه گروه‌ها و تکروی‌های آنها در جریان مباحثات مربوط به اتحادیه‌ها عملی بود که به ابتکار تروتسکی پدید آمد. او پیشنهاد می‌کرد که روش‌های کمونیسم جنگی در کار رهبری توده‌ها حفظ شده و ادامه یابد و شعار زیان‌بخش «آچار پیچ کردن» و «خانه تکانی» در کادرهای رهبری اتحادیه‌ها را پیش کشید و مصرانه می‌خواست روش‌های کمونیسم جنگی در همه سو بکار برده شود و آنجا، میلیتاریزه گردد. همانطور که لنین گفته است ریشه اختلاف او (لنین) با تروتسکی، در تفاوت در برخورد با توده‌ها و تفاوت در شیوه جلب قلوب توده‌ها و در تماس دائم بودن با آن<sup>۱</sup> است.

۱: د. ی. لنین، مجموعه آثار، جلد ۳۲، صفحه ۲۲



در جریان مباحثات گروه‌های دیگری نیز پدید آمد: «اپوزیسیون کارگران» (ا.گ. شلیباپنیکوف، ا.م. کولونتای، س.پ. مدودف)، که پیشنهاد می‌کرد مدیریت اقتصادی، به دست اتحادیه‌ها سپرده شود. و «سانترالیست‌های دموکراتیک» (ن. اوسینسکی [و.و. اوبلنسکی]، ت.و. ساپروتوف) و «گروه رادع» به رهبری بوخارین. پلاتفورم‌های گروه‌های گوناگون اپوزیسیون، در مجموع، و در عمل نفی نقش رهبری‌کننده حزب کمونیست در سیستم دیکتاتوری پرولتاریا، عدم درک از نقش اتحادیه‌ها بعنوان آموزشگاه‌های کمونیسم برای توده‌های زحمتکش و بالاخره تلاش در جهت منحرف ساختن حزب از سیاست لنینی بود. لنین پلاتفورم‌های اپوزیسیون را بشدت مورد انتقاد قرار داد و گفت در شرایط موجود، این مباحثه، پرگوئی‌های تجملی غیر-مجازی است که در دل‌های دشمنان این امید را پدید می‌آورد که حزب رهبری‌کننده، دچار شکاف خواهد شد، که حاکمیت شوروی ضعیف شده و سقوط خواهد کرد. تمامی سیرمباحثات، ضرورت مبرم تضمین وحدت حزب، استواری، ثبات ایدئولوژیک و عدم مدارا با تذبذب اپورتونیستی و دسته‌بندیها را نشان داد. بدون انجام این امور، دادن یک چرخش سریع و اساسی در سیاست حزب و رهبری پیروزمندانه کشور در شرایط موجود غیرممکن بود. پس از تجزیه و تحلیل همه جانبه اوضاع کشور تا بهار سال ۱۹۲۱، و با شناخت و قبول موقعیت دشواری که طبقه دهقان خود را در آن می‌یافت، لنین پیشنهاد کرد که حزب باید روش خود را در قبال دهقانان مورد بررسی مجدد قرار دهد. اما شیوه‌ای که بتوان بوسیله آن انتقال به یک سیاست نوین اقتصادی را تحقق بخشید بی‌درنگ پیدا نشد. حزب در انتخاب روش، تقاضاها، احساسات و پیشنهادهای توده‌های دهقان را بحساب آورد. در روزهایی که هشتمین کنگره شوراهای سراسر روسیه تشکیل شده بود، لنین با نمایندگان غیر

حزبی بلوروس، اوکراین، جمهوری قرقیزستان، سرزمین دون، دوبناس و چند ایالت دیگر از فدراسیون روسیه ملاقات کرد. لنین نتیجه‌گیریها و ملاحظات خود را که از این ملاقات‌ها حاصل شده بود به اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست و کمیسرهای خلق گزارش داد.

لنین غالباً با نمایندگان دهقانان صحبت می‌کرد. اونمایندگان و سفیران دهقانان ایالت‌های گوناگون را می‌پذیرفت و نامه‌هایی را که برای روزنامه‌های مرکز می‌فرستادند، می‌دید. از این رو او بطور مستدلی حق داشت که در کنگره بعدی حزب اعلام دارد که رهبری حزب، درخواست‌ها و حال و هوای طبقه دهقان را گرفته است.

دهمین کنگره حزب کمونیست روسیه (بلشویک) که در مارس ۱۹۲۱ تشکیل شد، تصمیم تاریخی خود را در مورد تغییر سیستم تخصیص مازاد غذایی به سیستم مالیات جنسی، اتخاذ کرد. این تصمیم در واقع نشانگر آغاز انتقال به نپ، (سیاست نوین اقتصادی) بود. مسائل حزبی نیز در تصمیمات دهمین کنگره حزب، جای مهمی را اشغال می‌کرد. زیرا اجرای نپ ایجاب می‌کرد که حزب بعنوان نیروی رهبری کننده کشور، از لحاظ ایدئولوژیک، آگاه، استوار و منضبط باشد.

کنگره، در قطعنامه خود «درباره مسائل سازمان حزبی» هدفهای تشکیلاتی جدید، شیوه‌های جدید کار حزبی در شرائط عمران صلح‌آمیز اقتصادی را تعیین کرد: تعمیم دموکراسی در درون حزب، آوردن کارگران بدرون حزب و پاکسازی حزب از وجود عناصر غیر کمونیست، تقویت رشته‌های پیوند حزب با توده‌های کشور و افزایش نقش حوزه‌های حزبی در کارگاه‌ها و کارخانه‌ها.

کنگره هم‌چنین قطعنامه خاصی را درباره «وحدت حزب» تصویب کرد. متن این قطعنامه بوسیله لنین تهیه شده بود. در این قطعنامه

انحلال همه گروه‌ها و دسته‌بندی‌های درون حزبی درخواست شده بود و به همه ارگان‌ها و سازمان‌های حزبی دستور داده شده بود مراقبت کنند هیچگونه فعالیت گروهی و تکروری انجام نگیرد. کنگره ضمن درخواست از اعضای حزب برای از میان بردن کمبودها در کار حزبی از طریق انتقاد، از اعضای حزب خواست که هنگام طرح انتقادات، موقعیت حزب را در محاصره دشمنان در نظر داشته باشند و با شرکت مستقیم در فعالیت حزبی، در عمل به رفع اشتباهات حزب و اصلاح آن، اقدام کنند. کنگره انحراف سندیکالیستی - آنارشستی در داخل حزب را که بوسیله گروه «اپوزیسیون کارگران» و سایر گروه‌های اپوزیسیون ابراز شده بود تقبیح و محکوم کرد و اعلام داشت تبلیغ این نظریات انحرافی با عضویت دائم در حزب کمونیست سازگار نیست. کنگره دهم، مسائل مربوط به اتحادیه‌ها را مورد بحث و گفتگو قرار داد و پلاتفورم لنین را تصویب کرد: اتحادیه‌ها در شرایط توسعه زمان صلح، مدارس جهت تربیت کمونیستی و ایجاد روحیه کمونیستی در توده‌های زحمتکش خواهند بود بنحوی که بر اثر این تربیت توده‌های زحمتکش به مدیریت اقتصادی وارد شوند و در اطراف حزب کمونیست حلقه بزنند.

تقویت پیوندهای دوستی بین ملل روسیه شوروی از نظراحيای پیروزمندانه اقتصاد دارای اهمیت فوق‌العاده است. کنگره بهترین راه‌های کشاندن همه ملل روسیه را به مشارکت در بنای سوسیالیستی کشور، مورد بررسی قرارداد. یکی از کارهای مهم در این زمینه، نابود کردن نابرابری موجود در میان ملت‌ها بود این نابرابری در عقب - ماندگی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بود که از رژیم گذشته، به ارث مانده بود. توسعه صنایع در سرزمین‌های مرزی کشور، گسترش قومیت شورائی و فرهنگ به زبان بومی ملت‌ها، تربیت مأموران و کارشناسان

محلی از میان مردم بومی، کمک طبقه کارگر روسیه مرکزی به دهقانان جمهوری‌های ملی، از جمله راهها و وسایل برطرف کردن آن نابرابری بین ملت‌ها و برای تقویت همکاری و روحیه انترناسیونالیستی ایشان، محسوب می‌شد. تصمیمات مربوط به مسأله ملیت‌ها که بوسیله کنگره دهم اتخاذ شد، در واقع اصل مسلم مارکسیستی در مورد راههای انتقال ملل عقب مانده سابق به سوسیالیسم بدون گذار از مرحله توسعه سرمایه‌داری را به طور اصولی، به موقع اجرا گذاشت. کمک پرولتاریای کشورهای پیش‌رفته بعنوان شرط الزامی آن معین شده است.

تصمیمات کنگره در رابطه با مسائل اقتصادی، سرآغاز انتقال به سیاست جدید اقتصادی (نپ) بود که اساس آنرا لنین در سال ۱۹۱۸ در اثر خود بنام «وظایف فوری حکومت شوروی» پی‌ریزی کرد. اما مداخلات نظامی بیگانگان و جنگ داخلی مانع اجرای آن شده بود: حزب و لنین ضمن اشاره به امتداد و دنباله یافتن نقشه پیشنهادی در بهار ۱۹۱۸ ونپ، تأکید کردند که این دو نقشه، یکسان و مشابه نیستند اما دو مرحله پشت سرهم از ایجاد برنامه‌ای بنای سوسیالیسم‌اند. انتقال ناگهانی به نپ. در مرحله جدیدی واقع می‌شد درحالی که بسیاری از مسائل مربوط به دوران انتقال براساس تجربه‌ای که در عمران اقتصادی سال‌های بین ۱۹۱۸ و ۱۹۲۰، حل و فصل شده بود. یکی از وجوه تمایز شاخص نپ با نقشه ۱۹۱۸ این بود که سیاست جدید اقتصادی برای نخستین بار مسأله رابطه بین اقتصاد سوسیالیستی و بازار و تجارت را پیش می‌کشید. در موقعیت جدید، تمامی جنبه اقتصادی، می‌بایست چنان تجدید ساختمان می‌شد که به تقویت اتحاد اقتصادی بین طبقه کارگر و دهقان منجر می‌شد و راههای بنای سوسیالیسم در دوره گذار بین سرمایه‌داری و سوسیالیسم را

معلوم می‌کرد.

اولین گام سیاست جدید اقتصادی، عوض کردن جای سیستم تخصیص مازاد غذایی با سیستم مالیات جنسی بود که کل مبلغ آن در سطح نصف تخصیص مازاد غذایی، قرار داده شد. مقدار مالیات جنسی در مزرعه يك دهقان به نسبت اندازه زمین، اندازه خانواده، بازده و وضع ملکی زمین تعیین می‌شد. بی‌چیزترین دهقانان از معافیت‌های ارفاقی و ترجیحی برخوردار شدند ولی مزارع متمول، با نرخ سنگین‌تری مشمول مالیات قرار گرفتند. تمام دهقانان می‌توانستند مازاد محصول خود را که پس از دادن مالیات، برایشان باقی می‌ماند، آزادانه در بازار بفروشند. آزادی تجارت و معامله روی کالاهای تولیدی صنایع کوچک و کالای کشاورزی دومین گام نپ بود. در تجارت، سرمایه خصوصی نیز، مجاز شناخته شد. این یکی از اختلافات اساسی بین نپ و کمونیسم جنگی، به هنگام لغو آزادی تجارت بود.

با انتقال به نپ، موقعیت تعاونی‌های مصرف بطور بنیادی تغییر کرد. در دوران کمونیسم جنگی، تعاونی‌های مصرف، تابع کمیساریای خلق برای خواربار، بودند و کار توزیع کالا و نیازمندی‌های دیگر جامعه را انجام می‌دادند. حقوق آنان در مورد جمع‌آوری کالای کشاورزی محدود بود زیرا تقریباً تمام انواع کالاهای کشاورزی براساس سیستم تخصیص مازاد غذایی در اختیار دولت بود. در حالی که اینک، تعاونی‌ها حق داشتند خود کالاهای کشاورزی را جمع‌آوری کرده و در جوامع شهری و روستائی اقدام به تجارت و معامله کنند. تحت شرایط نپ، دولت به شیوه‌های گوناگون ملزم به کمک و گسترش تجارت دولتی و تعاونی بود. تعاونی‌های مصرف می‌بایست حلقه ارتباط اقتصادی بین صنایع بزرگ سوسیالیستی و تولید کالائی کوچک کشاورزی دهقانی قرار می‌گرفت. دولت شوروی علاقمند بود که این

ارتباط از طریق تجارت دولتی و تجارت تعاونی صورت گیرد از این رو بود که لنین این وظیفه را برای بلشویک‌ها قرار داد که باید «معامله کردن را بیاموزند». دولت، به سازمان ده عمده فروشی بخصوص عمده فروشی در کالاهای صنعتی، تبدیل شد.

تأسیسات کوچک که در اثنای جنگ ملی نشده بودند، همچنان در اختیار مالکان قبلی خود باقی ماندند. ولی آندسته از تأسیسات که ملی شده بودند به اشخاص خصوصی یا تعاونی‌ها، اجازه داده شدند. اعطای امتیاز و اجازه به بیگانگان، در صنایع و بمنظور عمران منابع ملی کشور، مجاز شناخته شد. این امتیاز و اجازه، سرمایه‌داری دولتی محسوب می‌شد. یعنی سرمایه‌داری به اجازه حکومت شوروی و بر اساس شرایط معین.

سرمایه‌داری دولتی همچنین شامل حق العمل کاری، بورس‌های مشترک خصوصی - دولتی و تعاونی‌های بورژوازی نیز می‌شد. تعاونی-های بورژوازی که مالکان کوچک را متحد می‌کرد به دولت شوروی امکان داد بر تولید کالائی کوچک نظارت داشته باشد. تجارت تعاونی سودمندتر و پرمزایاتر از نوع خصوصی آن بود زیرا از طریق تسهیل اشتراك مردم، تعاونی تجارتنی راندمان بیشتری ببار می‌آورد چنانکه لنین گفت:

«از لحاظ انتقال بعدی از سرمایه‌داری دولتی به سوسیالیسم، برد بزرگی محسوب می‌شود»<sup>۱</sup>.

دولت با مجاز شناختن و اعمال نظارت بر شکل‌های مختلف سرمایه‌داری دولتی، موفق شد هم احیای صنایع بزرگ را عملی کند و هم با هرج و مرج اقتصاد خرده بورژوائی مبارزه کند.

۱: و. ی. لنین، جلد ۲۲، ص ۲۴۸.

انتقال به‌نپ، در نقشه کلی کشور - گوئتلرو - تغییری نداد و فقط برخوردار جدیدی را در زمینه رسیدن به هدف‌های آن نقشه پدید آورد. نقشه گوئتلرو در هشتمین کنگره شوراهای سراسر روسیه در دسامبر ۱۹۲۰ تصویب شده بود. در آستانه دهمین کنگره حزب، کمیته مرکزی حزب کمونیست از تمام اعضای حزب درخواست کرده بود این نقشه را مطالعه کرده و از جزئیات آن آگاه شوند، بخش‌های محلی این نقشه را مطالعه کنند و پیشنهادهایی را در جهت معرفی نقشه مذکور به توده‌های زحمتکش روسیه تهیه کنند و زمینه عملی ساختن این نقشه را از هر جهت آماده کنند. در اکتبر ۱۹۲۱ یک کنگره الکتروتکنیکی سراسر روسیه تشکیل شد این کنگره هم نقشه گوئتلرو را مورد تأیید قرارداد و هم پیشنهادهایی برای بهبود آن ارائه داد. نقشه الکتریفیکاسیون کشور در مدت بین ۱۰ تا ۱۵ سال بطور نهائی از تصویب گذشت و شورای کمیسرهاى خلق در جلسه ۲۱ دسامبر ۱۹۲۱ خود فرمانی در مورد ضرورت اجرای سریع نقشه گوئتلرو صادر کرد که به‌نقشه مذکور جنبه قانونی و قدرت اجرائی بخشید.

این نقشه نه تنها رسیدن به سطح تولید قبل از جنگ را در نظر داشت بلکه می‌خواست در پایان مهلت تعیین شده آنرا در همه زمینه‌های صنایع بزرگ و کشاورزی به دو برابر افزایش دهد و تولید صنعتی و کشاورزی را براساس جدیدترین تکنیک‌های صنعتی و علمی استوار سازد. و صنایع داخلی را بعنوان اساس ساختمان سوسیالیستی کشور و دفاع از آن قرار دهد. و توده‌های دهقان را در تولید کشاورزی به سطح بسیار بالای کار اجتماعی هدایت کند. این‌ها همه قسمت‌هایی از هدف‌های عمده گوئتلر و محسوب می‌شد.

در ۲۲ فوریه سال ۱۹۲۱، کمیسیون برنامه و نقشه کشور (گوسپلان) تأسیس شد که نقشه‌های دراز مدت و کوتاه مدت اقتصادی

را برای کشور پدید آورد. براساس شرایط نپ، اجرای کلی نقشه اقتصادی به معنای استفاده وسیع و همه جانبه از متنوع‌ترین شکل‌های اقتصادی در اداره اقتصاد و تعیین مراحل درست در ایجاد بنیاد اقتصاد سوسیالیستی بود. انتقال به نپ - سیاست جدید اقتصادی - سایر جنبه‌های حیات اجتماعی - اقتصادی کشور را نیز تحت تأثیر گرفت. برای احیای صنایع بزرگ، ضروری بود مواد غذایی و مواد خامی که اقتصاد دهقانی قادر به تولید آن بود، وجود داشته باشد: برای ارضای نیازهای دهقانان به تولیدات صنعتی، دولت توسعه صنایع کوچک، صنایع دستی خصوصی و تعاونی را تشویق کرد: مقرر شد که صنایع بزرگ نیز به تولید کالاهایی بپردازند که مورد نیاز روستا است. تأسیسات صنعتی دولتی بصورت خودکفا درآورده شدند و سیستم پرداخت دستمزدها طوری تغییر داده شد که کارگران خود در افزایش تولید، ذینفع باشند. و از آنجا که سیستم اعتباری و آزادی عملیات مالی وجود داشت، بانک دولتی از سر نو تأسیس شد.

نپ به این ترتیب، دامنه وسیعی از روابط اقتصادی خود را در محدوده خود، دربر می‌گرفت. اما هدف اصلی و عمده آن ایجاد یک ارتباط اقتصادی بین صنایع سوسیالیستی و کشاورزی دهقانی بود زیرا این تنها راه ممکن تقویت اتحاد بین طبقه کارگر و دهقانان زحمتکش بود. بعبارت دیگر می‌بایست به هر نحو ممکن، طبقه دهقان در کار بنای سوسیالیسم، مشارکت داده می‌شد.

با آغاز اجرای سیاست جدید اقتصادی (نپ) سرمایه‌داری، به طور معینی در کشور از سر نو زنده شد و تضاد بین عناصر سوسیالیستی و سرمایه‌داری بیش از پیش حاد گردید. آنچه می‌گذشت، مبارزه مرگ و زندگی بود لنین در این زمینه گفت:

«تمام مسأله در این است که کدام یک رهبری را بدست خواهد



گرفت. ما باید با صراحت و بی‌پرده با این مسأله روبرو شویم - چه کسی رو آمده و در رأس قرار خواهد گرفت؟ اگر سرمایه‌داران موفق شوند نخستین بار آنها سازمان‌دهی کنند... این حالتی است که کمونیست‌ها را اخراج خواهند کرد و آنوقت پایان کار خواهد بود...<sup>۱</sup>

دولت شوروی که صنایع بزرگ، حمل و نقل، بانک‌ها، تجارت خارجی و زمین‌های ملی شده را در دست داشت رشد عناصر سرمایه‌داری را زیر نظر داشت و آنها محدود می‌کرد و در مقابل بخش سوسیالیستی را هرچه بیشتر تقویت می‌کرد.

انتقال به نپ، عقب‌نشینی معینی محسوب می‌شد. جوهر این عقب‌نشینی در امتیازاتی بود که به دهقانان بعنوان تولیدکنندگان تولید کالائی کوچک داده شد. این امتیازات از تلاش برای ایجاد وحدت بین طبقه کارگر و دهقان بر پایه اقتصادی جدائی‌ناپذیر و غیر قابل اجتناب بود. همچنین امتیازات معینی بود که به سرمایه‌داران داده شد. اینان توانستند تا حدودی به تجارت تولید صنایع کوچک و نیز به امور استیجاری (امتیازات)، دسترسی پیدا کنند، لنین در آستانه یازدهمین کنگره حزب کمونیست نوشت: «... نپ از لحاظ اقتصادی و سیاسی برای ما کاملاً امکان‌پذیر می‌سازد که سنگ بناهای یک اقتصاد سوسیالیستی را پی‌ریزی کنیم.<sup>۲</sup>» و لنین اظهار نظر کرد که «... تا آنجا که به مسأله دادن امتیاز به سرمایه‌داران مربوط می‌شود، عقب‌نشینی، پایان یافته است. ما دیگر عقب‌نشینی نخواهیم کرد. ما کار صاف‌بندی و آرایش همه نیروهای خود را بطور صحیح، آغاز می‌کنیم.<sup>۳</sup>» گفته‌های

۱: و. ی. لنین، مجموعه آثار، جلد ۲۳، صفحه ۶۶.

۲: مجموعه آثار، جلد ۲۳، صفحه ۲۵۲

۳ همان جا صفحات ۲۲-۲۲۱

رهبر انقلاب، در مورد خاتمه عقب‌نشینی، بوسیله یازدهمین کنگره حزب که در مارس ۱۹۲۲ دقیقاً يك سال بعد از اعلام نپ، تشکیل شده بود، تصویب شد.

از این قرار سیاست جدید اقتصادی، بوسیله دولت شوروی مخصوصاً برای مرحله گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم پدید آمده بود و بمعنای کوششی در راه تقویت اتحاد بین طبقه کارگر و دهقان بود بنحوی که انگیزه مادی شرکت در عمران اقتصادی را به آنها بدهد و ضمن حفظ قفل اقتصاد در دست‌های دولت پرولتاریائی، مفر و گریز-گاهی نیز به سرمایه‌داری بدهد. نپ که به مفهوم مبارزه بین سرمایه‌داری و سوسیالیسم بود به منظور تضمین پیروزی عناصر سوسیالیستی بر عناصر سرمایه‌داری و بمنظور حذف طبقات استثمارگر و تقویت دیکتاتوری پرولتاریا و بنای سوسیالیسم بوجود آمده بود. اهمیت تاریخی نپ در این بود که طبقه کارگر توانست اتحاد خود را با زحمتکشان روستا تقویت کرده و دهقانان را رهبری کند و توانست نیروهای تولیدی کشور را بازسازی کند، شرائط مادی زندگی طبقه کارگر را بهبود بخشد، دولت را تقویت نموده و سوسیالیسم را بنا کند.

در دسامبر سال ۱۹۲۱ در جلسات نهمین کنگره شوراهای سراسر روسیه، لنین گفت که در جریان پدید آوردن سیاست جدید اقتصادی یافتن شکل‌های اتحاد بین دهقانان و کارگران در جامعه جدید، امکان-پذیر گردید. وی عیناً گفت: «رسالتی که اینک ما روی آن کار میکنیم و در حال حاضر بر عهده خود ماست. ظاهراً يك امر خالصاً روسی بنظر می‌رسد اما در واقع این امر رسالتی است که همه سوسیالیست‌ها با آن روبرو خواهند شد.»<sup>۱</sup>

۱: و. ی. لنین، مجموعه آثار، جلد ۳۲، صفحه ۱۷۷.

نپ ضمن تقویت نخستین دولت کارگران و دهقانان، جهش درخشانی به اقتصاد کشور داد که موجب افزایش نفوذ این کشور در جنبش انقلابی دنیا و تسریع پیشرفت سوسیالیسم در رقابت صلح‌آمیز با سرمایه‌داری گردید.

چرخش تند از کمونیسم جنگی به سیاست جدید اقتصادی در شرایطی انجام گرفت که مراکز عمده صنعتی دستخوش کمبودهای بزرگ غذایی، سوخت، فلزات و مواد خام برای کارخانجات و کارگاه‌ها بوده و اداره سیستم حمل و نقل کشور بسیار بد و نابسامان بود. بسیاری از کارگران لزوم تغییر سیاست را درک نمی‌کردند و دادن امتیازات به عناصر مالکیت خصوصی را اشتباه می‌دانستند. این فقدان درک از نیازهای کشور، حتی در میان قشری از کمونیست‌ها نیز احساس می‌شد. اینان همچنان تحت تأثیر عوامل روانی و عاطفی کمونیسم جنگی بوده و اختلاف بین شیوه‌های مقابله با وظایف نظامی و اقتصادی را نمی‌دیدند. درحالی که وظایف اقتصادی بکاری دشوار و طولانی نیاز داشت که هر روز آن با رنج و محنت و قهرمانی‌ها، همراه بود.

رهبران مدیریت اقتصادی و تعاونی‌های شوروی و کارکنان اتحادیه‌ها اینک می‌بایست کار خود را در شرایطی نوین و به بهترین وجه انجام می‌دادند تا سود بخشی تأسیسات افزایش می‌یافت و نیروی تولیدی کار، فزونی می‌گرفت. باید مراقبت می‌کردند که نیازمندی‌های غذایی بخوبی به جریان بیافتد، تجارت انجام گیرد، صنایع محلی توسعه پیدا کند و گردش کالائی صورت رضایت‌بخشی پیدا کند.

حزب کمونیست بنحوی خستگی‌ناپذیر جوهر و اهمیت نپ را برای توده‌های مردم روسیه تشریح می‌کرد مقالات، بروشورها و سخنرانی‌های لنین درباره این مسأله در مطبوعات مرکزی و محلی روسیه منتشر می‌شد. آوریل سال ۱۹۲۱ لنین بروشوری تحت عنوان

«مالیات جنسی» نوشت که در آن هدف‌ها و اهمیت نپ بخوبی مشخص شده بود. در مه سال ۱۹۲۱ دهمین کنفرانس سراسر روسیه حزب کمونیست روسیه (بلشویک) تشکیل شد و تمام وقت آن صرف بررسی چگونگی اجرای سیاست جدید اقتصادی گردید. در پایان ژوئن و اوائل ژوئیه ۱۹۲۱، سومین کنگره انترناسیونال کمونیست، کمینترن تشکیل شد. لنین در جلسه این کنگره گزارشی از تاکتیک‌های حزب کمونیست روسیه ارائه کرد که در آن بیشتر توجه صرف تجزیه و تحلیل و تبیین نپ شده بود. سازمان‌های کمونیست اوکراین، بیلوروسی و ماوراء قفقاز کنفرانس‌ها و کنگره‌هایی تشکیل دادند که کمونیست‌ها ضمن آن دربارهٔ وظائف در ارتباط با نپ گفتگو کردند و تجربیات یکدیگر را در این زمینه مبادله نمودند. بموازات پیشرفت اجرای نقشه، جرئیات مربوط به نپ و ماهیت جوهری آن در دوره انتقال بیشتر و بیشتر معلوم و مسجل گشت. در آغاز سال ۱۹۲۲ کمیته مرکزی حزب، به پیشنهاد لنین دستورالعملی را صادر کرد که در آن یادآوری می‌شد نپ اینک بطور کامل ریشه گرفته، پادار شده و جا افتاده است: کمیته مرکزی طلب کرد که همه‌گونه کوشش برای کاربرد عملی این سیاست بعمل آید.

جمع‌آوری مالیات جنسی نه آسان بود، نه سریع انجام می‌گرفت و نه در موقع خوبی بموقع اجرا گذاشته شده بود. - گرچه سنگینی این مالیات فقط نصف سنگینی سیستم تخصیص مازاد غذایی را بر دوش دهقانان می‌گذاشت - اما این نوع مالیات صرفاً، چیزی را از دهقان می‌گرفت.

کشاورزی روستاییان هنوز از زیر بار مصیبت‌های ویرانگر جنگ و خشکسالی حاد سال ۱۹۲۰، بیرون نیامده بود. محتکرین با بستن راه بجریان افتادن کالاهای کشاورزی خفقان سختی را پدید می‌آوردند.

در اوکراین و برخی نواحی بیلوروسی و آسیای مرکزی، سرقت‌های کولایکی و غارتگری‌های باسماچی<sup>۱</sup> و فعالیت‌های زیرجلی دشمنان حکومت شوروی - زمین‌داران و سرمایه‌داران سابق، منشویک‌ها و اس. ارها - سد راه مبارزه با راهزنی‌ها و سرقت می‌شدند و بذر بی‌ایمانی میان کارگران می‌افشانده و کاغذ بازی را در دستگاه اداری دولت شوروی، رواج می‌دادند. اما بالاتر از همه این مصیبت‌ها، این بود که نخستین سال نپ با یک فاجعه طبیعی بزرگ برای جمهوری روسیه - قحطی و خشکسالی در بخش بزرگی از کشور - مقارن شد.

کشور، بخش بزرگی از نیرو و توان خود را بناچار صرف مبارزه با قحطی و خشکسالی کرد. کمیته اجرائی سراسر روسیه یک کمیسیون سراسر روسیه به ریاست م. ی. کالینین تأسیس کرد که وظیفه داشت به ساکنان ایالت‌های گرفتار خشکسالی، کمک کند. کمیته اجرائی سراسر روسیه در فرمانی بتاريخ ۲۱ ژوئیه ۱۹۲۱ یک کمیته کمک به قحطی - زدگان سراسر روسیه - یک سازمان کشور با اختیارات داخلی و خارجی بسیار وسیع و دامنه‌دار - تأسیس کرد. دولت شوروی از جوامع و مراجع شوروی و بین‌المللی استمداد کرد. در ۲۳ ژوئیه ۱۹۲۱، روزنامه پراودا درخواست برای شرکت عموم در مبارزه با قحطی را منتشر کرد. در دوم اوت ۱۹۲۱، لنین برای کمک، از پرولتاریای جهان استمداد کرد. تمامی نیروها و امکانات جامعه شوروی برای مقابله با قحطی بسیج شد: کارگران، افراد کشوری، افراد ارتش سرخ داوطلبانه بخشی از دستمزدها و جیره غذایی خود را اختصاص دادند، دهقانان به جمع‌آوری محصول پرداختند. روز کارهای داوطلبانه در روزهای شنبه و یکشنبه، معمول گشت. بسته‌های کالا، پول و غذا به سوی صندوق کمک به گرسنگان بجریان افتاد. غلات و بذری که بصورت مالیات

1 : Basmachi

جنسی دریافت شده بود، به نقاطی فرستاده شد که دچار خشکسالی شده بودند. بخشی از طلا که برای خرید ماشین آلات از خارج اختصاص داده شده بود، بمصرف خرید غله از خارج رسید. ساکنان مناطق قحطی زده، بویژه کودکان، از آنجاها تخلیه و به سیبری، اوکراین و روسیه مرکزی که مواد غذایی در آنها وجود داشت، فرستاده شدند. در اوت ۱۹۲۱ به ابتکار انترناسیونال کمونیست يك سازمان بین‌المللی کارگران برای کمک به گرسنگان تشکیل شد. سازمان‌های کارگری برای خرید غذا، دارو، برای مردم خشکسالی‌زده روسیه، پول جمع‌آوری میکردند. کارگران بسیاری از کشورها نویسندگان، هنرمندان پیشرو و کسانی که در غرب در کار فرهنگ و علوم بودند بکمک قربانیان این فاجعه طبیعی برخاستند. آنتول فرانس وجه جایزه نوبل خود را که در سال ۱۹۲۱ دریافت کرده بود به این منظور اختصاص داد. هیأت نروژی اکتشاف قطب شمال به رهبری ف. نانسن، کار جمع‌آوری پول و خرید غذا برای گرسنگان روسیه را سازمان داد. برنارد شاو، آلبرت انشتاین، تشودور دریزر، در سازمان دادن به کمک به مردم روسیه نقش فعالی بعهده گرفتند. ا. م. گورکی در جلب چهره‌های ترقیبخواه غرب به شرکت در این کار، خدمات شایانی انجام داد.

ملت شوروی بر کمک‌هایی که از کارگران، افراد ترقیبخواه و سازمان‌های جهان دریافت می‌کرد ارج بسیار نهاد. نهمین کنگره شوراها، سراسر روسیه که در دسامبر ۱۹۲۱ تشکیل شد ضمن قطعنامه‌ای متذکر شد که برغم بیکاری و تنگناهای حاد اقتصادی بر اثر هجوم مستمر سرمایه که دامنگیر کارگران برخی از کشورهای خارجی بود، پرولتاریای اروپا و آمریکا در کمک و جمع‌آوری پول برای مردم قحطی زده حوزه ولگا، حتی بیش از دیگران گشاده دستی و سخاوتمندی داشته است. کنگره این امر را نشان گویائی از همبستگی بین‌المللی منحصر بفرد

طبقه کارگر و همه زحمتکشان جهان شناخت.

در ایالات متحده سازمان‌های اجتماعی متعدد و شهروندانی که منفرداً عمل می‌کردند، اقدام به جمع‌آوری اعانه برای کمک به مردم روسیه کردند. در پایان سال ۱۹۲۱، دولت آمریکا موافقت کرد که خواربار و بذر به ارزش ۳۰ میلیون دلار به روسیه بدهد. ا. ر. ا. (مدیریت رفاه آمریکا) این خواربار و اعانات را براساس شرایط قرار-دادی که بین آمریکا و دولت شوروی امضاء شد، به روسیه تحویل داد. دولت شوروی متوجه خصصت‌های ارتجاعی این سازمان بود. این سازمان بوسیله صاحبان صنایع آمریکا، بریاست هربرت هورر، برای صدور کالای مازاد آمریکا و تقویت موقعیت امپریالیسم آمریکا در اروپا تشکیل شده بود. ا. ر. ا.، هنگام تحویل خواربار و اعانات میخواست آنرا میان عناصر غیرزحمتکش توزیع کند و به این ترتیب از ضدانقلاب حمایت کرده و یک شبکه جاسوسی در روسیه پدید آورد. این‌ها بر روی هم موجب شد که دولت شوروی از قبول کمک‌های مدیریت رفاه آمریکا امتناع ورزد و آنرا رد کند.

ملت شوروی تصمیم گرفت بر مشکلات انتقال به نپ و مصیبت-های فراموش‌نشده ناشی از خشکسالی ۱۹۲۱، فائق آید. مناطق قحطی‌زده کمک‌های غذایی و مادی فراوانی دریافت داشتند. کشور موفق شد، شخم پاییزه را به بهترین وجه ممکن انجام دهد و حتی توانست مساحت سطح زیر کشت را بطور قابل ملاحظه‌ای افزایش دهد. مالیات جنسی در مناطقی که دستخوش خشکسالی نشده بوده با موفقیت جمع-آوری شد و در سال ۱۹۲۲ محصول از رونق بسیاری برخوردار شد و این بدان معنی بود که عمده‌ترین عواقب قحطی و خشکسالی، از میان رفته است.

روی آوردن به شیوه مالیات جنسی، با رضایت دهقانان روبرو

شد زیرا این روش کار آنها را تسهیل می کرد. دهقان حس میکرد خیلی بهتر و ساده تر می تواند تعهدات مالیاتی خود را بصورت مالیات جنسی انجام دهد. و باصطلاح راحت تر از قید آن خلاص می شد بهمین جهت علاقه و نفع مادی او در کار کشاورزی افزایش یافت. کنگره های شوراها و کنفرانس های دهقانان غیرحزبی قطعنامه هایی را تصویب کردند که موافقت و تأیید خود را نسبت به معمول شدن مالیات جنسی، در آن ها ابراز کردند. از آنجا مبارزه شدید برای احیای صنعت، حمل و نقل و افزایش تولید کشاورزی، آغاز شد.

### پیدایش اتحاد برادرانه جماهیر متساوی الحقوق

یکی از مهمترین وقایع زندگی ملل شوروی تشکیل يك دولت متحد در دسامبر سال ۱۹۲۲، یعنی تشکیل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بود. در واقع تمامی تاریخ جماهیر شوروی و مبارزه مشترك آنها برای پیروزی انقلاب سوسیالیستی و مبارزه ایشان برای دفاع از دست آوردهای انقلاب در جریان جنگ داخلی، سابقه تاریخی تشکیل این اتحاد را پدید می آورد. تشکیل يك کشور چند ملیتی کارگران و دهقانان دنباله انقلاب اکتبر و تغییرات انقلابی در سراسر کشور محسوب می شد. تشکیل این اتحاد، نتیجه جبری سیر عینی پیشرفت و توسعه تاریخی بود. تشکیل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی نتیجه کارستروگ و پهناور تشکیلاتی و آموزشی بود که بوسیله حزب کمونیست در راه اجرای سیاست لنینی ملیت ها، انجام گرفته بود.

پس از خاتمه جنگ داخلی، دولت شوروی يك رشته برنامه های فوری را در جهت محو عقب ماندگی اقتصادی سرزمین های مرزی روسیه به موقع اجرا گذاشت. کارخانجات نساجی، پشم بافی، رنگ رزی ها و



چیت‌سازی‌ها از ایالت‌های مرکزی به جمهوری‌های ملی و سرزمین‌های حاشیه منتقل شد، پزشکان و آموزگاران فراوان بدان جا اعزام شدند.

کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه (بلشویک) اقدامات اساسی در جهت تقویت سازمان‌های حزبی در جمهوری‌های خلقی بعمل آورد و اعضای برجسته و مهم حزب و دولت به آن نقاط منتقل شدند. در ژوئیه ۱۹۲۲ کمیته اجرائی سراسر روسیه به کمیساریای خلق مسئول امور ملیت‌ها اختیار تام داد که نظارت کند همه جمهوری‌ها با یکدیگر همکاری میکنند و در راه اعتلای شیوه و سطح زندگی، اقتصاد و فرهنگ در همه جمهوری‌ها کمک‌های لازم دریافت و رسانده می‌شود و توسعه فرهنگی همه ملیت‌ها پایپای رشد اقتصادی گسترش می‌یابد.

قطعنامه دهمین کنگره حزب بنام «درباره وظایف کنونی حزب در قبال مسأله ملیت‌ها» که در رابطه با گزارش ی. و. ستالین تصویب شده بود، نقش بسیار مهمی در تدارک زمینه تشکیل اتحاد جماهیر شوروی ایفا کرد این قطعنامه ضرورت نزدیکی و اتحاد تنگ‌تر همه جمهوری‌های شوروی در چهارچوب یک دولت متحد واحد، را نشان میداد. ودلائل آنرا بیان میکرد: از جمله آن دلائل، موقعیت بین‌المللی جمهوریهای شوروی بود که جای بس مهمی را در گستره قطعنامه اشغال میکرد: اگر جمهوریهای شوروی منفرد و جدا جدا باشند موقعیت جهانی آنها متزلزل بوده و از طرف دولت‌های سرمایه‌داری، تهدید خواهند شد. قطعنامه راه‌های افزایش همکاری میان جمهوریهای شوروی را براساس یک فدراسیون شورائی معین کرد. کنگره انحرافات ملی-گرائی محلی و شوونیسم قدرت بزرگ را به یکسان محکوم کرد و اعلام داشت که اینگونه انحرافات کار استقرار همکاری نزدیک میان ملت‌ها را مختل می‌سازد.

از این قرار، این حزب یکمونیست بود که سازمان‌دهی توده‌های کارگر و زحمتکش را در نهضت ایشان برای تشکیل يك دولت متحد، بعهدہ داشت. گرایش جمهوری‌ها نسبت به وحدت که قبلاً در اتحاد نظامی - سیاسی انعکاس می‌یافت اینک، در جریان انتقال به پیشرفت صلح‌آمیز اقتصادی قوی‌تر و گویاتر شده بود. همین تمایل بود که موجب پدید آمدن قراردادهای روابط سابق بین آن جمهوری‌ها و فدراسیون روسیه شوروی سوسیالیستی شد.

شورای عالی اقتصادی جمهوری فدرال روسیه شوروی سوسیالیستی در عمل به عامل و ارگان اداره‌کننده صنعت جمهوری‌بانی تبدیل شد که با روسیه فدرال متحد شده بودند. این اتحاد به پایه اصل فدراتیو صورت گرفته بود. مدیریت کشاورزی بوسیله کمیساریای خلقی مسئول امور جمهوری‌ها انجام می‌گرفت. در اوت ۱۹۲۱ يك کمیته فدرال مسئول امور زمین در جمهوری فدرال روسیه شوروی سوسیالیستی تشکیل شد تا کار نظارت بر توسعه نیروهای مولده در کشاورزی و اجاره زمین برای تمام کشور را بعهدہ بگیرد.

پیمان روابط، میان جمهوری‌های شوروی، مناسبات اقتصادی نزدیکتر بین آن جمهوری‌ها را تشویق میکرد اما سیاست جدید اقتصادی (نپ) کمبودهای آن پیمان را برملا ساخت. مثلاً گوسپلان روسیه فدرال که در سال ۱۹۲۱ پدید آمد می‌بایست بر اجرای نقشه سراسری عمران اقتصادی همه کشور نظارت میکرد و از نحوه اجرا اطمینان حاصل میکرد اما از لحاظ قانونی، فاقد قدرت اجرایی در بقیه جمهوری‌ها که با روسیه پیمان روابط داشتند، بود و نمی‌توانست وظایف خود را در آنجاها نیز عملی کند در نتیجه در ژوئن ۱۹۲۱. کمیته اجرایی سراسر روسیه تصویب‌نامه ویژه‌ای را تصویب کرد که گوسپلان را به يك ارگان فدرال تبدیل می‌نمود اما با وجود این هم

این ارگان فقط نقش مشاور و توصیه دهنده را بازی میکرد و نظرات آن برای سایر جمهوری‌ها لازم‌الاجرا محسوب نمی‌شد. نقش عملکرد سیاسی و مناسبات اقتصادی میان ملیت‌های مختلف اتحاد تنگ‌تر تمام جمهوری‌های شوروی را در يك اتحادیه واحد، الزام‌آور میکرد. برخی شرایط خاص نیز تشکیل این اتحادیه را تسهیل کرده و در زمانی انجام میگرفت که حکومت شوروی یعنی آنچه برای ملیت‌ها عزیز و قابل درك بود، برقرار بود. حکومت شوروی در صحنه جهانی در مورد مسأله ملیت‌ها، از سیاستی پیروی میکرد که مطابق آمال و خواست‌های ملیت‌ها بود. همه جمهوری‌ها يك هدف واحد - بنای سوسیالیسم - داشتند و برای رسیدن باین هدف تنگ‌تر کردن صفوف و همکاری ملت‌ها تا سرحد امکان، ضروری بود.

بدون بهره‌جویی از مجموعه منابع جمهوری‌ها تجدید بنای اقتصادی غیرممکن بود. و تجدید بنای اقتصادی از لحاظ ایجاد زمینه مادی و تکنولوژیک برای جامعه نوین سوسیالیستی، ضرورتی مبرم داشت. مناسبات دوستانه مللی که طی سال‌های انقلاب و جنگ همچنان ادامه یافته بود، بر بنیادهای محکم اقتصادی استوار بود. يك تقسیم اقتصادی کار بین مناطق مختلف کشور بوجود آمده بود. صنایع روسیه مرکزی نیازهای جنوب شرقی و بخش‌های جنوبی کشور را تأمین میکرد و در برابر، مواد خام، پنبه، الوار و الیاف و نواحی جنوبی عمده نیازمندیهای نفت، بنزین، ذغال، آهن و بهمین‌ترینیب، از جاهای دیگر دریافت می‌شد: هنگامی که نقشه گوئلر به موقع اجرا گذاشته شد. اهمیت تقسیم کار بیشتر هم شد زیرا این نقشه عمران اقتصادی را برای تمامی کشور در مد نظر داشت يك چنین عمرانی تنها از طریق کوشش مشترك و ترکیب شده تمامی زحمتکش‌ان همه ملت‌ها و ملیت‌ها تحقق می‌یافت.

شرایط بین‌المللی نیز ایجاد اتحاد بین جمهوری‌ها را به يك امر جبری و اجتناب‌ناپذیر تبدیل میکرد. جمهوری‌ها از هر طرف در محاصره کشورهای سرمایه‌داری خصم قرار داشتند از این رو تنها در صورتی می‌توانستند استقلال و حاکمیت ملی خود را حفظ کنند که فعالیت و کوشش‌های نظامی، دیپلوماتیک و تجارت خارجی خود را يك جا و متحد می‌ساختند، نخستین شرکت آنان در کنفرانس ژن، ضرورت چنین وحدتی را مورد تأکید قرار داد.

تشکیل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بسود جنبش انقلابی بین‌المللی نیز بود. تجربه شوروی در تمام زمینه‌های حکومتی، اقتصادی و حیات سیاسی از لحاظ گسترش نهضت رهایی‌بخش ملی بخصوص در کشورهای مشرق زمین اثر زیادی گذاشت. عمده اعتبار پیدایش يك کشور چند ملیتی از آن شخص لنین است. چه این او بود که جامع‌ترین تحلیل از مناسبات حکومت و ملت تحت رهبری دیکتاتوری پرولتاریا را ارائه داد و سازمان سیستم حاکمیت شورائی را رهبری کرد و کمونیست‌های همه جمهوری‌ها را از کمک‌های بزرگ خود برخوردار ساخت. لنین در گزارشی تحت عنوان «طرح مقدماتی تزه‌های مربوط به مسائل ملی و استعماری» که در پنجم ژوئن ۱۹۲۰ برای دومین کنگره کمینترن نوشته شده، به ارزیابی تجربه روسیه شوروی از روابط فدرال بین جمهوری فدرال روسیه شوروی سوسیالیستی و دیگر جمهوری‌ها و از تجربه داخل خود روسیه فدرال از رابطه با ملیت‌ها پرداخته است. ملیت‌هایی که قبلاً نه از حاکمیت ملی و دولتی برخوردار بودند و نه از خودمختاری. او نوشت:

«با شناخت اینکه فدراسیون يك فرم (شکل) انتقالی به اتحاد کامل است، ضرورت این است که برای رسیدن به يك اتحاد فدرال نزدیک‌تر. هر چه بیشتر کوشش شود و در نظر داشت

که نخست، جماهیر شوروی، چنانکه می‌بینیم، در محاصره قدرت‌های امپریالیستی همه جهان است - که از لحاظ نظامی بی‌اندازه قوی‌تر از ما هستند - و بدون تنگ‌ترین اتحاد، بقای آن ناممکن است و دوم آنکه يك اتحاد تنگاتنگ اقتصادی بین جماهیر شوروی ضروری است زیرا بدون چنین اتحادی نیروهای تولیدی کشور که بر اثر جنگ امپریالیستی به ویرانی کشیده شده، احیا نخواهد شد و رفاه و سعادت زحمتکشان تضمین نخواهد گشت و سوم آنکه اساساً روند حرکت، در راستای ایجاد يك اقتصاد واحد جهانی قرار دارد که قواعد و مقررات آن بوسیله پرولتاریای همه کشورها بعنوان يك کل تفکیک‌ناپذیر و بر اساس يك نقشه مشترك پدید خواهد آمد. این روند هم‌اکنون در شرایط سرمایه‌داری، خود را با وضوح تمام نشان داده و قطعاً گسترش می‌یابد و تحت شرایط سوسیالیستی بکمال تحقق خواهد یافت<sup>۱</sup>.

تشکیل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در واقع پاسخ مثبتی بود که به منافع بنیادی و آرمان‌های الهام‌بخشنده اعصار و قرون ملت‌های سرزمین چند ملیتی شوراها داده می‌شد. تنها کوشش‌های مشترك آنها می‌توانست اقتصاد کشور آنها را تجدید بنا کند و جهت نوین سوسیالیستی به آن بدهد و از آزادی و استقلال ملت‌های آن در برابر گزند امپریالیسم دفاع کند. یکی از حلقه‌های عمده متحدکننده جمهوری‌ها، تشکیل فدراسیون جمهوریهای ماوراء قفقاز - آذربایجان ارمنستان و گرجستان - بود. نیاز به استقرار صلح میان ملت‌های ماورای قفقاز از جمله عواملی بود که این اتحاد را پیش انداخت.

۱۱. و. ای. لنین، مجموعه آثار جلد ۳۱ صفحه ۱۴۷

برای آن ملت‌ها ضروری بود که خصومت‌ها و ناسازگاریهای ملی که از گذشته‌های دور پیوسته بر آنها حاکم بود از میان میرفت و اقتصاد تجدید بنا می‌شد و استقلال و سعادت هر يك از سه جمهوری تضمین می‌گشت. اوضاع و احوال جهانی ماورای قفقاز نیز استقرار يك چنین اتحادی را به يك ضرورت جبری و اجتناب‌ناپذیر تبدیل می‌کرد زیرا هنوز امپریالیست‌ها امید خود را برای جدا کردن بخشی از خاک شوروی بکلی از دست نداده بودند. اما تحقق اتحاد، آنقدرها هم آسان نبود و مشکلات فراوانی بر سر راه آن قرار داشت از جمله آنکه بقایای احزاب بورژوائی با این اتحاد مخالفت می‌کردند و برای اینکار از ناسازگاری‌های ملی، عدم اعتماد و سوءظن‌های ملی یادگار دوران تزاری و تسلط ناسیونالیست‌های خرده‌بورژوازی، سوء استفاده می‌کردند.

در آذربایجان و گرجستان منحرفین ملی‌گرا با اتحاد جمهوری‌های مذکور مخالفت می‌کردند. لنین و کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه (بلشویک) برای فائق آمدن بر این مشکلات کار توضیحی عظیمی را شروع کردند. اکثریت کمونیست‌های شاخه حزب کمونیست روسیه در ماورای قفقاز از اتحاد حمایت می‌کردند. در فوریه ۱۹۲۲ نخستین کنگره سازمانهای کمونیستی آذربایجان، ارمنستان و گرجستان تصمیم گرفت که فدراسیون جمهوریهای سه گانه مذکور را تشکیل دهند. کنگره اندیشه‌های منحرف و روش‌های انحرافی را محکوم کرد. کمیته کشوری ماورای قفقاز از کمیته حزب کمونیست روسیه (بلشویک) در این کنگره انتخاب شد و همین عمل بمقدار قابل ملاحظه‌ای راه نیل به وحدت را هموار کرد و نهایتاً کاری که به این ترتیب آغاز شده بود، به پیروزی کامل رسید. در ۱۲ مارس ۱۹۲۲ نمایندگان تام‌الاختیار آذربایجان، ارمنستان و گرجستان در شهر تفلیس پیمانی را در جهت اتحاد فدرال خود امضاء کردند و در دسامبر ۱۹۲۲ نخستین کنگره

شوراهای (سویت‌های) ماورای قفقاز تصمیم گرفت اتحاد مذکور را به صورت جمهوری فدرال شوروی سوسیالیستی ماورای قفقاز، تجدید سازمان نماید. (TSFSR)

در اواسط سال ۱۹۲۲ همه احزاب کمونیست تمام جمهوریهای شوروی، تقریباً بطور همزمان مسأله تشکیل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی روسیه را مطرح کردند و بروز چنین وضعی خود گواه بر ضرورت مبرم داشتن يك کشور يك پارچه و متحد بود که اینک کاملاً ملموس شده بود. اما ابداع يك شکل اساسی و بنیادی برای تحقق چنین وحدتی بکار عظیم، وملاحظه ومعاينه دقیق نه تنها عوامل مثبت و موافق این اندیشه، بلکه بررسی و مطالعه عوامل باز دارنده آن، احتیاج داشت. لازم بود نخست گرایش‌هایی که مانع وحدت محسوب می‌شد، از میان برده می‌شد و با بقایای عدم اعتماد ملی میان ملل سابقاً مظلوم و با دست کم گرفتن خطر سقوط به انحراف جدید ظهور شونیسم ابرقدرتی در روسیه، مبارزه می‌شد.

طبقه کارگر، گردونه اصلی گرایش به سمت وحدت بود و همان طور که در مورد انقلاب سوسیالیستی مشاهده شد، در پروسه وحدت نیز نیروی محرکه اصلی و رهبری کننده محسوب می‌شد. پرولتاریا به رهبری سازمان‌های بلشویکی روحیه طبقاتی وحدت انترناسیونالیستی را به میان توده‌های عظیم زحمتکشان رسوخ داد و آنها را حلقه‌وار در اطراف پلاتفورم حاکمیت شورائی در مبارزه برای سوسیالیسم گرد آورد. در اواسط سال ۱۹۲۲ يك جنبش تمام عیار توده‌ای برای رسیدن به وحدت در همه جمهوری‌ها آغاز شد. این جنبش در حقیقت حمایت و تأییدی بر اندیشه‌های لنین در رابطه با ایجاد واتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، بود. در اوت ۱۹۲۲ کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه (بلشویک)، کمیسیون ویژه‌ای را به ریاست ی. و. ستالین تأسیس کرد

تا به مسأله متحد کردن جمهوریهای شوروی به پردازد. کویبیشف، ا. ف. میاسنیکوف، اورژونیکیدزه،، گ. ی. پتروفسکی و نمایندگان سایر جمهوریها در این کمیسیون عضویت داشتند. استالین بزودی طرح پروژه - معروف به «نقشه خودمختار سازی» - متحد کردن جمهوریها را فراهم کرد فکر اصلی در این پروژه این بود که جمهوریهای اوکراین، بیلوروسی، ارمنستان، آذربایجان و گرجستان، با حقوق جمهوریهای خودمختار به فدراسیون روسیه داخل خواهند شد. براساس این نقشه، عالیترین ارگانهای حکومتی جمهوری فدرال روسیه شوروی سوسیالیستی، عالیترین ارگانهای حکومتی آن جمهوریها و تمامی اتحاد، نیز محسوب می‌شد. پیمانهای روابط، در مورد جمهوری شرق دور، بخارا و خوارزم نیز مانند گذشته همچنان ادامه می‌یافت. این پروژه، نسبت به روابطی که قبلاً بین جمهوری بدست آمده بود يك گام قهقرائی محسوب می‌شد درحالیکه آن روابط، انتقال به گونه‌ای از روابط فی‌مابین بود که در جریان پیدایش سازمان دولتی - ملی در داخل جمهوری فدرال روسیه شوروی سوسیالیستی تکامل یافته بود. پروژه «خودمختار سازی» بر اساس این واهمه استوار بود که در داخل جمهوریهای متحده. تعداد زیادی کمیساریاهای خلقی و ادارات و تشکیلاتی وجود دارد که توسعه اقتصادی و روابط فرهنگی و بین‌المللی کشور را مختل خواهند ساخت. طرفداران این پروژه به هیچ روی به این حقیقت راه نمیدادند که در جریان عملی کردن اتحاد، لازم است روی حق مالکیت ملی و برابری جمهوریهای برادر و استقلال آنها، تأکید شود زیرا تنها از این طریق تقویت اساس انترناسیونالیسم پرولتاریائی و مبارزه جدی با شوونیسم ابرقدرتی و ناسیونالیسم محلی امکان‌پذیر بود.

در آن ایام لنین بیمار بود و نتوانست شخصاً و مستقیماً در



بررسی و مطالعه این مسأله شرکت جوید، معذک پس از آگاهی بر پروژه استالین و قطعنامه‌های کمیته‌های مرکزی احزاب کمونیست برخی از ملت‌ها و پس از مذاکره با خود استالین، میاسنیکوف، اورژونیکیدزه اعضای دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه (بلشویک) و دیگران قاطعانه با نقشه خودمختار سازی مخالفت کرد. لنین در این نقشه، عدول از حقوق جمهوریهای شوروی و به مخاطره افتادن دوستی میان ملت‌های آنرا مشاهده میکرد. لنین خود پیشنهاد کرد که اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بر اساس اصل اتحاد داوطلبانه همه جمهوریهای مستقل شوروی از جمله جمهوری فدرال روسیه شوروی. با حفظ حقوق مساوی هر يك از آنها صورت گیرد. بر اساس نقشه لنین جمهوری فدرال روسیه شوروی، جمهوری شوروی سوسیالیستی اوکراین، بیلوروسی و جمهوری شوروی سوسیالیستی ماورای قفقاز اتحادی مرکب از چند جمهوری برابر را تشکیل می‌دادند. عالی‌ترین ارگان حکومتی برای تمام جمهوریهای منسای، يك کمیته مرکزی اجرائی شوروی، انتخابی خواهد بود.

به توصیه کمیسیون کمیته مرکزی، پیشنهادهای لنین انتخاب شد. در ششم اکتبر ۱۹۲۲ جلسه عمومی کمیته مرکزی قطعنامه جدیدی را در رابطه با وحدت جمهوریهای مستقل شوروی تصویب کرد که برنامه‌ای مبتنی بر پیشنهادهای لنین محسوب می‌شد. در کمیته مرکزی اینگونه تصمیم گرفته شد: «ضرورت عقد پیمانی میان جمهوریهای اوکراین و بیلوروسی، فدراسیون جماهیر ماورای قفقاز و جمهوری فدرال روسیه شوروی سوسیالیستی، پذیرفته می‌شود و هر يك از آنها حق دارند که آزادانه، از این اتحاد خارج شود. بدنبال تصویب این قطعنامه، کمیسیون ویژه‌ای پدید آمد و دستور یافت که طرح پیمان اتحاد را فراهم کند.

از ماه اکتبر تا آخر دسامبر ۱۹۲۲، کنگره‌های شوراهای در سطوح مختلف مدیریت در همه جا تشکیل شد و اجتماعات بزرگ کارگری دهقانی با شرکت کارمندان و کارکنان بخش‌های مختلف جامعه در تمام جمهوری‌ها برپا شد و ضمن آنها مسأله تشکیل اتحاد شوروی مورد بحث و گفتگو قرار گرفت. طبقه کارگر، همه جا از صمیم قلب از تشکیل اتحاد شوروی برای رسیدن به هدف مشترک که بنای سوسیالیسم و کمونیسم است حمایت کردند. با رسیدن ۳۰ نوامبر، کمیسیون کمیته مرکزی پیش‌بینی‌های اساسی قانون اساسی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را فراهم کردند. مجموعه مذکور به تصویب دفتر سیاسی رسید و برای بحث بیشتر به احزاب کمونیست جمهوری‌ها، ارجاع گشت. در ۱۸ دسامبر ۱۹۲۲ اجلاسیه عمومی کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه (بلشویک)، پیش‌نویس پیمان نامه تشکیل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را مورد بحث و بررسی قرار داد و خواستار تشکیل کنگره شوراهای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی روسیه گردید.

هفتمین کنگره شوراهای سراسر اوکراین خواستار تشکیل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی گردید و بدنبال آن کنگره چهارم شوراهای بیلوروسی، اولین کنگره شوراهای ماورای قفقاز و دهمین کنگره شوراهای سراسر روسیه نیز همین شعار را بعنوان خواست فوری خود مطرح کردند و همه جا، به انتخاب نمایندگان جمهوری‌ها برای شرکت در کنگره مؤسسان اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی پرداختند و نمایندگان خود را انتخاب نمودند. در ۳۰ دسامبر ۱۹۲۲ نخستین کنگره اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی افتتاح شد. مجموعاً ۲/۲۱۵ نماینده از جمهوریهای مختلف در کنگره حضور داشتند. تعداد نمایندگان هر جمهوری متناسب با جمعیت آن جمهوری تعیین شده

بود. هیأت نمایندگی فدراسیون روسیه با مجموع ۱۷۲۷ نماینده، بزرگ‌ترین هیأت نمایندگی را تشکیل می‌داد. هیأت نمایندگی اوکراین ۳۶۴ عضو، فدراسیون ماورای قفقاز ۹۱ عضو، جمهوری بیلوروسی ۳۳ عضو داشت. لنین که بعلت بیماری نتوانست در این کنگره حضور یابد، بعنوان رئیس افتخاری کنگره انتخاب شد. گزارش مربوط به تشکیل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، به وسیله استالین، ایراد شد.

کنگره بیانیه و نیز پیمان‌نامه مربوط به تشکیل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را تصویب کرد و تصمیم گرفت آنها را برای بررسی به جمهوریهای متحد، ارجاع کند تا در صورتی که اظهارنظر و اصلاحاتی دارند، پیشنهاد کنند. زیرا می‌بایست قبل از باجرا گذاشته شدن بیانیه و پیمان تشکیل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بوسیله کمیته مرکزی اجرائی اتحاد جماهیر شوروی، آن اظهارنظرها و پیشنهاد های اصلاحی، مورد توجه قرار می‌گرفت. بیانیه تشکیل، به اصول لنینی تشکیل يك کشور متحده، یعنی اصول داوطلبانه بودن، برابری و همکاری برادرانه بین ملل شوروی بر اساس انترناسیونالیسم پرولتاریائی، قوت قانونی می‌بخشید. الحاق به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی برای تمام جمهوریهای شوروی - آنها که هم‌اکنون هستند و آنها که در آینده پدید خواهند آمد - آزاد و راه ورود به آن باز اعلام شد. پیمان‌نامه تشریفاتی را که هر جمهوری برای ورود به ا. ج. ش. س. ر. می‌بایست انجام می‌داد تعریف کرده و حق جدائی آزادانه از آنرا معین می‌کرد و جزئیات مربوط به قبول و اطاعت از سلسله مراتب حاکمیت شوروی و شرکت در آنرا مشخص می‌ساخت. کنگره کمیته مرکزی اجرائی ا. ج. ش. س. ر. (ك. م. ا) را انتخاب کرد. این کمیته بین دو کنگره عالی‌ترین مرجع و بالاترین ارگان قدرت

محسوب می‌شد. اجلاس کمیته مرکزی اجرائی (ك. م. ا) يك هیأت رئیسه تشکیل داد که مطابق با دستورات لنین چهار رئیس داشت (برای هر يك جمهوری، يك رئیس در اتحادیه). این چهار رئیس عبارت بودند از: م. ی. کالینین، پتروفسکی، چریاکوف و نریمان‌اوف.

لنین جداً بیمار و حال او وخیم بود. در نتیجه نظرات خود را دیکته میکرد و در مدتی که کنگره تشکیل بود او مطلبی تحت عنوان «مسأله ملیت‌ها یا خودمختارسازی» را دیکته کرد و در اختیار نمایندگان کنگره گذاشت. او نوشت جمهوری بزرگ روسیه باید نسبت به منافع ملل کوچکتر گوش‌شنوا داشته باشد، نه اجازه بی‌عدالتی بدهد و نه آنکه وارد شدن کمترین جریحه به احساسات ملی ملل دیگر را تحمل کند. محو نابرابری ملت‌ها که از گذشته‌ها به ارث مانده بود هدف اصلی سیاست حزب در رابطه با مسأله ملیت‌ها بود. لنین گام‌ها و اقدامات عملی را برای تقویت اتحادی که تازه متولد شده بود و برای محو انحرافات شوونیسم ابرقدرتی در دستگاه و ماشین دولت پیش‌بینی و مشخص کرد. دوازدهمین کنگره حزب کمونیست در آوریل ۱۹۲۳ به پیروی از رهنمودهای لنین برنامه سازمان دولتی اتحادیه را براساس برابری حقوق و وظایف جماهیر متحده هم در ارتباط با یکدیگر و هم در ارتباط قدرت مرکزی اتحادیه، تنظیم کرد. در تابستان ۱۹۲۳. ك. م. ا. (کمیته مرکزی اجرائی) در جلسه عمومی خود، قانون اساسی ا. ج. ش. س. ر. را که بوسیله کمیسیون مربوطه پدید آمده بود تصویب و بموقع اجرا گذاشت. در نتیجه يك دولت متحده - شورای کمیسرهای خلق اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به ریاست لنین - و سایر ارگان‌ها و مراجع بالائی دولتی تشکیل شد.

در ژانویه ۱۹۲۴ دومین کنگره شوراهای ا. ج. ش. س. ر.

قانون اساسی جدید را بصورت شکل نهائی آن تصویب کرد و به این ترتیب کارتشکیل يك دولت متحده بصورت فدراسیونی از چند جمهوری را به پایان برد. این قانون اساسی بر پایه اصول لنینی اتحاد داوطلبانه دولتی میان ملل متساوی الحقوق با حفظ تساوی کامل، حاکمیت ملی، حقوق و وظایف مساوی همه ملت های ا. ج. ش. س. ر. نسبت به کشور و اصل عمده سانترالیسم دمکراتیک استوار بود. روی این نکته که اتحاد ملت های متساوی الحقوق داوطلبانه است به این ترتیب تأکید شده بود که در قانون اساسی گفته می شد ملت های عضو هم چنین مختارند که بنا بر تمایل آزاد خود، از اتحادیه خارج شوند. و جمهوری های موجود و جدید می توانند به آن ملحق شوند. دامنه شمول قوانین عمومی اتحادیه به مسائل سیاست خارجی، تجارت خارجی، سازمان نیروهای مسلح و وسایل ارتباطات و مخابرات نیز کشیده می شد اما بقیه مسائل در حوزه و صلاحیت خاص هر جمهوری بود: ک. م. ا. (کمیته مرکزی اجرائی) مشتمل بر دو مجلس - شورای اتحادیه، منتخب کنگره از میان نمایندگان جمهوری ها در همان کنگره و شورای ملیت ها بود که از بین نمایندگان جمهوری ها و کشورهای (سرزمین های) ملی انتخاب می شد. عالی ترین ارگان حکومتی با چنین ساختاری، شرکت فعال زحمتکشان همه ملیت ها را در خلق جامعه نوین سوسیالیستی تضمین می کرد. باین ترتیب اولین مرحله از کار مهم ایجاد يك دولت متحد واحد بسود همه ملت ها اعم از كوچك و بزرگ و ایجاد يك اتحاد شوروی چند ملیتی به انجام رسید. محتوای درونی این اتحاد، اندیشه های لنینی انترناسیونالیسم، برابری و برادری ملت ها بود. شیوه تشکیل ا. ج. ش. س. ر. خود گواه بر خصلت های دمکراتیک و مردمی این اتحاد دولتی بود که خلاقیت انقلابی همه ملل شوروی به رهبری طبقه کارگرا در خود داشت.

تشکیل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی واقعه‌ای با اهمیت تاریخی برای همه جهان بود. دست‌آورد بزرگ و متعالی سیاست ملیتی لنین و فیروزی عمده‌ترین اصول آن سیاست - برابری، برادری و حفظ حاکمیت ملت‌ها بود. ساختار ا. ج. ش. س. ر، ساختاری بود که بیش از هر سیستم دیگری همکاری بین ملت‌ها را تشویق می‌کرد و برعقاب و نتایج زشت دوران ستم ملی - زائده‌های انحرافی شوونیسم ابرقدرتی نابرابری اقتصادی و فرهنگی ملت‌ها و پس‌مانده‌های ذهنیات ناسیونالیستی ملت‌های سابقاً مظلوم، غلبه می‌کرد. در درون این دولت متحد واحد، شرایط مساعدی برای محو ویژگی‌های مذکور از طریق همیاری و همکاری و مبادله دست‌آوردهای علمی و فرهنگی، پدید آمد. تشکیل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی روسیه پیوندهای اقتصادی بین جمهوری‌ها را بیش از پیش تقویت کرد. براساس سیستم اقتصادی هم اقتصاد جمهوری‌ها توسعه یافت و هم اقتصاد اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بعنوان يك کل همکاریهای اقتصادی میان ملل شوروی و بهره‌جوئی برنامه‌ریزی شده از امکانات آنان، بایشان امکان داد که از توانائیهای خویش برای مبارزه با عقب‌ماندگی درهمه زمینه‌ها استفاده کنند و بر نابرابریها، غلبه نمایند. ماشین اداری در سطح محلی و مرکزی براساس شیوه‌های لنینی، فرصت‌های فراوانی را برای ملت‌های سابقاً عقب‌مانده شوروی پدید آورد تا بتوانند از سیستم حکومتی برای بنای سوسیالیسم استفاده کنند. تشکیل اتحادیه، به طبقه کارگر روسیه فرصت داد با طبقه دهقان چندین ملیتی سرزمین‌های مرزی همکاری کند. در واقع یکی از پیش‌شرط‌های اصولی برای انتقال ملت‌ها و اقوام عقب‌مانده به سوسیالیسم، پریدن از کنار راه رشد سرمایه‌داری بود. در داخل يك دولت متحد، تحکیم موقع ملت‌های سوسیالیست و توسعه و رشد آنها بر پایه نظام جدید، سرعت

شتابنده‌ای یافت.

پس از تشکیل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تمامی ملت‌های تشکیل دهنده آن قویاً متقاعد شدند که حاکمیت دولتی و حاکمیت ملی ایشان، از برکت کوشش‌های مشترک طبقه کارگر و زحمتکشان همه کشورهای عضو در قالب يك دولت متحد واحد، حفظ می‌شود. و درست به همین دلیل، این نیروی جدید پدید آمده از ملت‌های متحد، يك جا با محاصره خصمانه سرمایه‌داری روبرو شد. درحالی‌که ظرفیت دفاعی و حیثیت بین‌المللی این کشور متحد، رو به اعتلا و افزایش بود. تشکیل ا. ج. ش. س. ر. گواه بر پیروزی سیاست لنینی ملیت‌ها بود و از اهمیت بین‌المللی فوق‌العاده‌ای برخوردار شد. این پیروزی بزرگ به سرمشق و الگوی کاملی برای همه ملل جهان در مبارزه ایشان علیه امپریالیسم، برای آزادی و برای استقلال ملی تبدیل شد.

همانطور که دوازدهمین کنگره حزب کمونیست روسیه (بلشویک) متذکر شد، تشکیل اتحاد جماهیر، مبتنی بر اصول تساوی، و همبستگی داوطلبانه کارگران و دهقانان جمهوریهای جدا جدا، خود در رابطه با تنظیم مناسبات بین‌المللی کشورهای مستقل، اولین توفیق پرولتاریا و اولین گام در راه ایجاد جمهوری شوروی کار جهانی در آینده بشمار می‌رود.

با توجه به بحران‌های دائمی ناشی از سیاست‌های بورژوازی در مورد مسأله ملی، ثبات ا. ج. ش. س. ر.، بعنوان يك کشور واحد چندین ملیتی، نشان دهنده مزایای عظیم سوسیالیستی بوده و مؤید این حقیقت است که در نظام جدید، تنها از طریق اجرای دقیق اصول انترناسیونالیسم پرولتاریائی، حل مسأله ملیت‌ها بسود همه ملت‌ها و همه ملیت‌ها امکان‌پذیر است.

در فاصله سال‌های ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۶ جمهوری بیلوروسی، با

الحاق منطقه پهناوری با ساکنان بیلوروسیایی، وسعت بیشتری یافت ایالت‌های ویلتسک، گومل و نیز بخشی از ایالت سمولنسک که عمده ساکنان آن بیلوروسی بودند به آن جمهوری افزوده و وسعت آن تقریباً دو برابر شد. دولت جمهوری فدرال روسیه شوروی همچنین ایالت یوفا را به جمهوری خودمختار باشکیر منضم ساخت و به این ترتیب بخش‌های شرقی و غربی باشکیر را متحد کرد. با این عمل جمعیت جمهوری شوروی سوسیالیستی خودمختار باشکیر به دو برابر افزایش یافت. در واقع از سال ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۶ تعداد دیگری جمهوریهای خودمختار و سرزمین‌های خودمختار جدید تشکیل شد. جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی ملداوی در درون جمهوری شوروی سوسیالیستی اوکراین تشکیل شد. این واقعه در اکتبر سال ۱۹۲۴ با شرکت فعال و مستقیم توده‌های کارگر و زحمتکشان ملداوی صورت گرفت. چنانکه قبلاً نیز گفته شد بیانیه تشکیل جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی ملداوی، در ۱۲ اکتبر ۱۹۲۴ به تصویب کمیته مرکزی اجرائی سراسر اوکراین رسید و این کاملاً متناسب با خواست‌های توده‌های عظیم کارگر، دهقان و زحمتکشان آن جمهوری بود و چنانکه تجربه بعدی نشان داد، این واقعه یک حادثه مهم تاریخی در پیشرفت و توسعه ملت سوسیالیست ملداوی بود.

در داخل جمهوری فدرال روسیه شوروی نیز جمهوری‌ها و سرزمین‌های ملی با حاکمیت خاص خود پدید آمدند. مثلاً مناطق خودمختار بوریات - مغول و چوواش و کمون کارگری کارلیان، تجدید سازمان یافته و به جمهوریهای خودمختار تبدیل شدند.

مبانی حاکمیت ملی - دولتی ملل ماورای فدراسیون قفقاز - یعنی گرجستان، ارمنستان و آذربایجان - بیش از پیش تقویت شد. اتحاد فدرال این سه ملت در توسعه مناسبات برادرانه بین آنها، نقش



عمده‌ای ایفا کرد و در عین حال هر يك از آنها فرصت یافت واحدهای ملی سوسیالیستی خود را بوجود آورند. جمهوریهای خودمختار آب‌خازیان و آجاریان و منطقه خودمختار اوستیان جنوبی، در داخل گرجستان تشکیل شد. در آذربایجان جمهوری خودمختار نخجوان و نواحی خودمختار ناگورنو - قراباخ، پدید آمدند. در ژوئیه ۱۹۲۴، منطقه چند ملیتی گورسکایا بر اساس وضع ملی ساکنان آن به منطقه خودمختار اوستیای شمالی و اینگوشتیا و سوژنسک، تبدیل شدند.

علامت‌گذاریهای ملی - ارضی که در سال ۱۹۲۴ در آسیای مرکزی صورت گرفت، در توسعه کشور چند ملیتی شوروی، اهمیت بسیاری داشت. در گذشته‌ها، ملل آسیای مرکزی بر اساس مرزهای حکومت‌های فئودالی از یکدیگر جدا می‌شدند. مثلاً جمهوری شوروی سوسیالیستی ترکستان و دو جمهوری خلق - بخارا و خوارزم - که پس از انقلاب اکتبر تشکیل شدند، سرزمین‌های چند ملیتی محسوب می‌شدند. در این مناطق، اوزبک‌ها، ترکمن‌ها، تاجیک‌ها، قزاق‌ها و قرقیزها، در سرزمین‌های حاشیه‌ای زندگی می‌کردند که دائماً تغییر می‌کرد. به این دلیل، لنین در سال ۱۹۲۰ به کمیسیون ترکستان دستور داد که نقشه اجتماعی جامعی از ترکستان مشتمل بر اوزبیکستان، قرقیزستان و ترکمنستان تهیه کند و شرایط ادغام یا تقسیم این مناطق را دقیقاً بررسی و معلوم سازد. اما شرایط مناسب برای انجام برنامه علامت‌گذاری مرزی، فقط در اواخر ۱۹۲۴ مهیا گشت. و تا آن زمان کنگره‌های شوراهای جمهوریهای خلق بخارا و خوارزم تصمیم گرفته بودند مناطق خود را به جمهوریهای سوسیالیستی تبدیل کنند. و کار ساختمان سوسیالیستی در هر سه جمهوری تحت رهبری سازمان‌های کمونیست آنان از پیش رفته بود. سازمان‌های کمونیست محلی به

پیروی از خواست ملت‌ها و نیز بعنوان رعایت منافع آنها با توجه به رسالت سوسیالیستی خود از طریق علامت‌گذاریهای مرزی ملی، جماهیر شوروی سوسیالیستی همگونی را بوجود آورده بودند اقدامات آنان مورد حمایت کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه (بلشویک) قرار گرفت و به کمیسیون ویژه دفتر آسیای مرکزی خود دستور داد کارهای مقدماتی مربوط به علامت‌گذاری مرزی در آسیای مرکزی را تا آنجا که ضرورت‌ها اقتضا می‌کند، انجام دهد. و ملت‌ها و زحمتکشان آن جمهوری‌ها بطور همزمان مباحثات دامنه‌داری را در زمینه مسائل مربوط به تعیین مرزها، افکار و عقاید مربوط به آن آغاز کردند و فکر تعیین مرزها همه جا، مورد تأیید و حمایت قرار گرفت.

در سپتامبر ۱۹۲۴ کمیته مرکزی اجرائی ترکستان يك اجلاسیه فوق‌العاده تشکیل داد و کنگره‌های شوراهای جماهیر خوارزم و بخارا قطعنامه‌های تاریخی خود را که به ملل اوزبک، قزاق و ترکمن حق می‌داد از خوارزم و بخارا جدا شده و جمهوریهای ملی خود را تشکیل دهند، تصویب کردند. این قطعنامه‌ها به تصویب کمیته مرکزی اجرائی سراسر روسیه و دوازدهمین کنگره شوراهای سراسر روسیه نیز رسید. در ۲۷ اکتبر ۱۹۲۴ کمیته مرکزی اجرائی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی روسیه با عریضه آن جمهوری‌ها برای تعیین حدود مرزهای ملی موافقت کرد و به هیأت رئیسه خود دستور داد پیدایش جمهوری‌های جدیدالتأسیس آسیای مرکزی را رسماً تأیید و تصویب نماید.

در نتیجه علامت‌گذاری‌ها و تعیین حدود مرزها در آسیای مرکزی (۲۷ اکتبر ۱۹۲۴): جمهوریهای جدیدی پدید آمد: جمهوری شوروی سوسیالیستی ترکمنستان با جمعیت مسلط و برتر ترکمن در سرزمین ماورای خزر، ترکستان، در مناطق غربی بخارا و مناطق جنوبی

خوارزم، جمهوری شوروی سوسیالیستی اوزبکستان با جمعیت برتر اوزبک و در بقیه سرزمین ترکستان، خوارزم و بخارا.

در اکتبر ۱۹۲۴ جمهوری خودمختار تاجیکستان (در ج. ش. س. اوزبک) و منطقه خودمختار قرا - قرقیز (در جمهوری فدرال روسیه که بعداً در اول فوریه ۱۹۲۵ به ج. ش. س. خودمختار قرقیزستان نامگذاری شد) تشکیل شدند. هم‌زمان با این تحولات، سرزمین قزاق‌ها در یک کشور واحد شوروی ملی، متحد شدند: منطقه‌های سیردارینسک و سمیرچیه که ساکنان آن همگی قزاق بودند در جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی قرقیز سابق ادغام شدند و پایتخت جمهوری از اورنبورگ به قزل - آورده منتقل شد و در آوریل ۱۹۲۵ مجدداً همان نام تاریخی و صحیح قزاق انتخاب و این جمهوری به اسم جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی قزاقستان نامیده شد.

در سال ۱۹۲۵ سومین کنگره شوراهای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، جمهوریهای ترکمنستان و اوزبکستان را به عضویت ا. ج. ش. س. ر، پذیرفت.

تعیین حدود مرزی ممالک آسیای مرکزی که در گذشته ناقص و تکه تکه بود، یکی از بزرگ‌ترین دست‌آوردهای مهم جماهیر شوروی در زمینه سیاست ملی محسوب می‌شد. این عمل، تنها در سایه برابری، برادری و دوستی ملت‌ها که از برکت سیاست ملی شوروی بدست آمده بود امکان‌پذیر گشت و آرمان مشترك در مورد بهره‌جوئی از همه سرزمین‌های ملی بعنوان دارائی عمومی و مشترك ا. ج. ش. س. ر. انگیزه اصلی آنرا تشکیل می‌دهد. این پیروزی، اعتماد ملی متقابل بین ملل شوروی را فزونی داد و آنها را باز هم به یکدیگر نزدیک‌تر ساخت. در پایان سال ۱۹۲۵، ا. ج. ش. س. ر، مشتمل بر شش اتحادیه، ۱۵ جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی و ۱۶ منطقه خودمختار بود

بسیاری از ملت‌ها، برای نخستین بار در تاریخ به حاکمیت مستقل متناسب با منافع ملی خود دست یافته بودند. شرکت فعال زحمتکشان همه اقوام و ملیت‌ها در حیات سیاسی و مدیریت کشور، مؤثراً به تقویت دولت شوروی و تجدید حیات پیروزمندانه اقتصاد اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی کمک کردند و سهم خود را ادا نمودند.

## احیای کشاورزی و صنایع بزرگ

سیاست جدید اقتصادی تحرك نیرومندی به رشد و توسعه نیروهای مولده کشاورزی اتحاد شوروی بخشید. مقدار کل تولید غله سال ۱۹۲۵ شوروی که تقریباً برابر تولید قبل از جنگ بود به رقمی بیش از ۴/۶ میلیارد بود، بالغ گردید. سطح اراضی زیر کشت به وسعت اراضی زیر کشت سال ۱۹۱۳ نزدیک شد. این رونق کشاورزی یکی از عوامل مهم احیای اقتصاد بود. معذالک، بازده مزارع روستائیان، بی‌ثبات و متزلزل بود چنانکه اتحاد شوروی در گذشته دوبار (۱۹۲۱ و ۱۹۲۴) رکود تولیدات کشاورزی را تجربه کرده بود. بهبود وضع دامپروری و بویژه افزایش تعداد احشام بسیار کند صورت می‌گرفت و تا پایان سال ۱۹۲۵، هنوز ارقام احشام و دامپروری به سطح سال ۱۹۱۶ نرسیده بود. مع الوصف اتحاد شوروی از لحاظ نرخ احیای کشاورزی از برخی کشورهای سرمایه‌داری شرکت‌کننده در جنگ پیشی گرفت. این برتری در درجه اول مرهون پیروزی يك ملت انقلابی بود. پس از اخراج مداخله‌گران و سفیدها برنامه اصلاحات ارضی در سراسر کشور به موقع اجرا گذاشته شد. نسبت زمین‌های در اختیار دهقانان بطور جهشی افزایش یافت. این امر ناشی از مصادره املاک بزرگ و زمین‌های برخی کولاک‌ها بود. دهقانان زمینی را بدست آورده بودند که آنهمه سال‌ها، در انتظار آن بودند و پیروزی دولت شوروی

در جنگ داخلی به دهقانان اطمینان داد که می‌توانند برای همیشه و نه موقتاً، زمین‌های دریافتی خود را در اختیار داشته باشند. و این اشتیاق به کشت بهتر و بارورتر ساختن زمین‌ها را در ایشان برمی‌انگیخت. بعلاوه ملی شدن زمین بار سنگین ضرورت خرید یا اجاره کردن زمین را از دوش دهقانان برداشته بود. بر اساس نپ، مناسبات دهقان با بازار افزایش یافت و این امر به نوبه خود موجب شد که دهقان برای بازاریابی و در نتیجه مرغوبی تولیدات کشاورزی بازارپسند، کوشش کند. و رویهم رفته، تحت شرایط سیاست جدیدی اقتصادی، اعتماد دهقانان به اقداماتی که از طرف دولت شوروی بعمل می‌آمد، افزایش یافت و استحکام گرفت. دولت شوروی برای توسعه روش‌های اصلاح کشاورزی و پرورش دام اقدامات مهمی بعمل آورد: مزارع نمونه، ایستگاه‌های معاضدت کشاورزی، مراکز غله پاک‌کنی و کرایه ابزار و اصطبل‌های بزرگ و مراکز عمده دامداری تأسیس کرد. توجه دائمی رژیم شوروی به مسأله افزایش راندمان کار کشاورزی و گسترش اراضی زیرکشت، توسعه مراکز اطلاعات و معاضدت کشاورزی حمایت شهرها از روستاها و ام‌های دولتی برای بذر و بذرهای وامی، کمک به روستائیان در سال‌های نامساعد زراعی همه و همه موجب افزایش انرژی کار دهقانان و تحرك سیاسی ایشان می‌شد. دهقان برای نخستین بار مشاهده می‌کرد که کار دولت تنها وضع مالیات و عوارض بردهقانان نیست بلکه در کنار مالیات‌ها پیوسته آماده دادن هرگونه کمک و همکاری است. از این طریق اتحاد اقتصادی طبقه دهقان با طبقه کارگر نیز مستحکم‌تر شد.

قانون‌گذاری شوروی در رابطه با کشاورزی نیز به افزایش توان حیاتی کشاورزی دهقانی کمک کرد. در سال ۱۹۲۲ جمهوری فدرال روسیه شوروی سوسیالیستی مجموعه قوانین ارضی کشور را

تصویب کرد و برای بهره‌برداری از زمین مقررات و تشریفات قانونی دائمی را بوجود آورد. و در این مورد به دهقانان حق انتخاب آزاد داد و برخی شرایط مناسب را برای استفاده از زمین بصورت جمعی (کلکتیو) آن را تعیین کرد. بر اساس قوانین ارضی، دهقانان حق داشتند و آزاد بودند زمینی را اجاره کنند و کارگر مزدور استخدام نمایند. قانون ارضی، در سایر جمهوریهای نیز با رعایت خصیلت‌ها و ویژگی‌های خاص محلی، اقتباس و تصویب شد. دولت شوروی به دهقانان اجازه داد از اراضی موات دولتی برای کشاورزی استفاده کنند و این امر موجب افزایش سطح اراضی در اختیار دهقانان گردید. اما نخستین گام‌های جدی در زمینه مکانیزه کردن کشاورزی، در سال‌هایی برداشته شد که اقتصاد کشور، قبلاً احیا شده بود. این راست است که در آن هنگام تراکتور به اندازه کافی وجود نداشت و آن تعداد هم که بود، همیشه و بویژه در مزارع کوچک، بطور صحیح و خوب، مورد استفاده قرار نمی‌گرفت.

در روستا، تغییرات اجتماعی - اقتصادی مهمی رخ داد. قشر میانی طبقه دهقان گسترش یافت، دیگر عده دهقانان بی‌چیز خیلی کم شده و این نزول رقم دهقانان بی‌چیز با شتاب ادامه داشت. دهقانان فقیر با کمک دولت، چهارپایان و ابزار کشاورزی دریافت کرده و باین ترتیب به لایه میانی طبقه دهقان ارتقا یافته بودند. اطلاعات آماری از آرایش اجتماعی روستاهای شوروی در اواخر دوره احیای اقتصادی مؤید آن است که: پرولتاریا (مزارع کارگری) و دهقانان فقیر، فقط ۳۵/۶ درصد از جمعیت دهقانان کشتکار، دهقانان میانه حال ۶۱/۱ درصد و کولاک‌ها ۳/۳ درصد آنرا تشکیل می‌دادند.

در مراحل اولیه انقلاب، ملی کردن اراضی و توزیع آن، در افزایش مزارع در ابعاد متوسط نقش درجه اول و بسیار مهمی داشت.

از این رو تعداد روستاها با زمین‌های کوچک یا اصلاً بدون زمین مزروعی بطور قابل ملاحظه‌ای کاهش یافت. در سال‌های بعدی نقش اصلی در قشر بندی دهقانان نه بوسیله مالکیت زمین، بلکه بوسیله توزیع وسائل تولید، یعنی ماشین‌آلات، تجهیزات، ورزا (یا چهارپایان قابل استفاده در شخم) و هم چنین میزان توسعه تجارت و روابط کالا- پول، ایفا می‌شد.

علی‌رغم این حقیقت که پس از انقلاب، بخشی از چهارپایان ورزی موجود در املاک زمین‌داران بزرگ و کولاک‌ها به دهقانان فقیر رسید به نحوی که تعداد اینگونه چهارپایان در اختیار دهقانان افزایش یافت، در سال‌های احیای اقتصادی، و در اواخر آن دوره،  $28/3\%$  از مزارع هنوز اسب نداشتند و در رابطه با ورزا، مجبور بودند آنرا همراه با دیگر وسایل کار، از دهقانان ثروتمند اجاره کنند. ورزا و تجهیزات کشاورزی از جمله اسباب و وسایلی بود که کولاک‌ها به کمک آن دهقانان فقیر و حتی دهقانان نیمه مرفه را استثمار می‌کردند. در سال اول نپ، همراه با افزایش تحرك و نیروی حیاتی کشاورزی و افزایش رقم دهقانان نیمه مرفه، تعداد مزارع کولاکی نیز افزایش یافت: بین سال‌های ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۶، تعداد مزارع جمهوری فدرال روسیه شوروی سوسیالیستی که زمین کرایه می‌دادند از سطح  $3/6$  درصد به  $7/2$  درصد کل مزارع افزایش یافت. توده‌های دهقان نه تنها در معرض استثمار کولاک‌ها قرار داشتند بلکه هم‌چنین رباخواران، محتکران و سوداگران خصوصی نیز آنها را مورد بهره‌کشی قرار می‌دادند.

دولت شوروی از طریق سیاست مالی و مالیاتی رشد عوامل سرمایه‌داری در روستا را محدود کرد باین معنی که: دهقانان فقیر را از مالیات معاف داشت و بر کولاک‌ها مالیات‌های سنگین‌تری بست. مع الوصف، مادام که تولید کالائی کوچک در کشاورزی روستائی وجود

داشت شرایط مساعد برای رشد کولاک هم وجود داشت از این رو حزب کمونیست به منظور محدود کردن املاک کولایکی، همراه با اقدامات اقتصادی، دهقانان فقیر را نیز برای مبارزه با کولاکها متشکل کرد و این مبارزه به یکی از وظائف عمده سازمان‌های حزبی روستائی تبدیل شد. بطوریکه دوازدهمین کنگره حزب کمونیست روسیه (بلشویک) تصمیماتی را درباره کار در روستا در جهت تقویت سازمان‌های حزبی روستاها تصویب کرد. در مبارزه علیه تسلط کولاکها، انواع گوناگون تعاونی‌ها، اهمیت خاصی پیدا کردند مانند: تعاونی مصرف که کالای کشاورزی روستائیان را تأمین می‌کرد و در برابر آن تولید کشاورزان را می‌گرفت تعاونی اعتبار که وام‌های نقدی می‌داد و ساده‌ترین تعاونی‌ها (ماشین‌آلات بذر، غله پاک‌کنی، بارورسازی زمین و مانند آن). دهقانان فقیر و متوسط: از طریق یک پارچه کردن انواع مختلف تعاونی‌ها، توانستند موقع سوسیالیستی در مناطق روستائی را استحکام بخشند. تعاونی‌های عمران یک وظیفه مبرم و فوری محسوب می‌شد. دولت نیز از طریق دادن اعتبارات و مزایای دیگر، بطور منظمی سازمان‌های تعاونی را مورد حمایت قرار داد. در پایان دوره احیای اقتصادی در سراسر کشور حدود ۶/۶ میلیون واحد روستائی در تعاونی‌ها فعالیت می‌کردند و کل سرمایه تعاونی‌ها به ۹۰۰ میلیون روبل رسیده بود.

البته از همان سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰، کلکتیو و مزارع دولتی هر چند به تعداد بسیار کم، در روسیه وجود داشت. در واقع در آغاز کار و در دوره احیای اقتصادی، دولت و مزارع دولتی، تنها گام‌های ابتدائی و نخستین خود را در زمینه سازمان‌دهی کشاورزی به شیوه جدید برداشته بودند. نوع مسلط مزارع کلکتیو را در کار مشترک روی زمین می‌دانستند که طبعاً سوسیالیزه کردن بی‌اهمیت و کم‌تاثیر ابزار تولید بود. اما همراه با توسعه تعاونی‌ها و رشد نخستین مزارع



کلکتیو، حزب نمونه‌های ملموس و قابل درکی از مزایای اقتصادی مزارع کلکتیو در مقایسه با مزارع کوچک فردی را در اختیار روستائیان گذاشت.

بدین ترتیب در سال‌هایی که اقتصاد در دست بازسازی بود. رشد مناسبات تولیدی در روستاها در راستای دو خط مشخص انجام می‌گرفت: تولید کالائی کوچک کشاورزی، مناسبات تولیدی بورژوائی را پدید می‌آورد و افزایش تعداد تعاونی‌ها و مزارع دولتی و کلکتیو نیز بازتاب رشد مناسبات تولیدی سوسیالیستی بود.

مزرعه دهقان منفرد، همچنان بصورت واحد اساسی در تولید کشاورزی ادامه یافت. اما حتی در دوره احیای اقتصادی، امکانات و توانائی‌های بالقوه بسیار محدود مزرعه دهقان منفرد نیز احساس میشد زیرا بکار بردن حتی ساده‌ترین ماشین‌آلات کشاورزی مانند ماشین شخم دوتیغه و ماشین‌های بذرپاش در مزارع کوچک مذکور، بی‌فایده بود. مصالح و منافع توده‌های عظیم دهقانان زحمتکش اقتضا میکرد مزارع کوچک به مزارع عظیم سوسیالیستی تبدیل شود و چنین انتقالی حتماً صورت گیرد.

یکی از کارهای عمده‌ای که بر عهده دولت شوروی قرار داشت. تجدید حیات و دمیدن نیروی حیاتی تازه‌ای به صنایع بزرگ - بویژه به صنایع سنگین - بود اما عملی کردن این هدف، کار دشواری بود. تجهیزات صنعتی در سالهای جنگ، ضایع شده بود و کمبودهای بزرگی در همه زمینه‌ها، مانند سوخت، غذا، فلزات و مواد خام پدید آمده بود و از تعداد کارگران ماهر بشدت کاسته شده بود. در سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۲ تأسیسات و مراکز صنعتی يك «دوره تجدید سازمان» را طی کردند. هدف این تجدید سازمان، قابل استفاده کردن مراکز صنعتی در شرایط نوین پس از جنگ بود. در کارگاه‌ها و کارخانه‌ها، بازدهی نیروی

تولیدی بسیار نازل بود. برای فائق آمدن بر این مشکلات، کوشش و تلاش قهرمانی همه طبقه کارگر را طلب می‌کرد درحالی‌که بارسنگین هفت سال جنگ تحمیلی، قحطی و سرما، انرژی طبقه کارگر را کاسته بود. در ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲، دولت شوروی، نیروی کار و کوشش کارگران را از لحاظ اولویت‌های احیای صنعتی روی تولید ذغال، نفت و فرآورده‌های آن، استخراج فلز و صنایع فلزی متمرکز کرد. و در محدوده صنایع سبک به بازسازی نساجی، شکر، پشم و بخش‌های دیگر آن پرداخت. کارگران برای نوگشائی معادن بسیج شدند. حزب هزاران کمونیست را که از نیروهای مسلح مرخص شده بودند برای کار به دوبناس اعزام کرد. اعضای کومسومول نیز بدان منطقه فرستاده شدند. کمونیست‌ها و اعضای کومسومول، در میان معدنچیان کارهای بزرگی انجام دادند و به موفقیت‌های بزرگی نائل آمدند آن‌ها توانستند عوامل محرك خصم - سفیدهای مخفی، اس. ارها و منشویک‌ها - را افشا کنند.

کارگران دوبناس در مبارزه برای فائق آمدن بر ویرانی‌های جنگ، نمونه‌های استثنائی از کار قهرمانی از خود به نمایش گذاشتند. آنها در بسیاری از معادن، گروه‌های ضربت تشکیل دادند. و میزان بازدهی نیروی تولیدی را به سطح تحسین‌آمیزی ارتقاء دادند روز کارهای افتخاری کمونیست (سوبوتنیک)، توده‌ای و جمعی متعددی بر پا و در تمامی کشور، به یاری کارگران دوبناس در کار و تعهد دشوار آن‌ها برخاسته بود. قطارهای متعددی از مسکو و پتروگراد حامل کارگران متخصص، تجهیزات و هدایای مردمی برای معدنچیان دوبناس می‌رسید همچنین کشتی‌های مملو از غذا از کوبان و کامیون‌های مملو از ماهی از آذربایجان و کامیون‌های مملو از میوه و توتون از کریمه برای کارگران معادن دوبناس می‌رسید.

لنین شخصاً و بطور روزمره به کار احیای صنعت در دوبناس توجه داشت و به آن می‌پرداخت. به ابتکار لنین نخستین ماشین‌های ذغال‌شکن که از خارج خریداری شده بود به دوبناس فرستاده شد. در سال ۱۹۲۱ ف. ا. دژرژینسکی و گ. ک. اورژونیکیدزه برای کمک به سازمان محلی حزب، به دوبناس رفتند. در نتیجه این اقدامات مقدار ذغالی که در دوبناس از معادن استخراج می‌شد بالا رفت. در سال ۱۹۲۱ کل تولید دوبناس به ۵/۵ میلیون تن و در سال ۱۹۲۲ به ۷/۱ میلیون تن رسید و باین ترتیب بازدهی نیروی تولیدی کار، بالا رفت. همزمان با این اقدامات، کار مشابهی برای احیای صنعت ذغال در اورال و سیبری نیز انجام می‌گرفت.

اوضاع صنعت نفت در سال‌های ۱۹۲۱ - ۱۹۲۲ بسیار خفیر و وخیم بود. تلمبه‌های بسیاری از چاه‌های مناطق نفت خیز باکو و گروزنی، متوقف شده و این خطر ویرانگر وجود داشت که آب وارد چاه‌ها شده و سطح سفره‌های زیرزمینی نفت را بپوشاند. تجدید فعالیت مناطق نفت‌خیز تنها به برکت کمک‌های مؤثر دولت شوروی و شور و اشتیاق کارگران نسبت به کار، میسر گشت: شور و هیجان کارگران برای کار در میان کارگران صنایع نفت بر اثر کوشش‌ها و پرکاری کمونیست‌ها کومسول‌ها و اعضای اتحادیه‌ها که فعالانه در روز کارهای داوطلبانه شرکت می‌جستند، دوچندان شده بود. در این مورد نیز لنین شخصاً تلاش کارگران شوروی را برای احیای صنعت نفت از نزدیک تعقیب می‌کرد. صنعت نفت در رابطه با تولید، در همان موقع و مرتبه‌ای قرار داده شد که صنعت ذغال داشت. کمیته مرکزی، س. م. کیروف سازمان ده برجسته توده‌ها را به آذربایجان اعزام کرد. در سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۵، کیروف دبیر اول کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان بود. کارگران صنعت نفت آذربایجان در سال ۱۹۲۲، تولید

نفت را نسبت به تولید سال ۱۹۱۳، به میزان ۳۵ درصد، بالا بردند. اما با آنکه در مورد احیای صنعتی در بخش‌های مهمی مانند ذغال و نفت موفقیت‌های بزرگی بدست آمده بود، در سال ۱۹۲۳ در صنایع فلزی و ذوب فلزات وجود سستی و عقب‌ماندگی احساس شد. کنگره سیزدهم حزب، تمام توجه حزب را معطوف به این صنعت ساخت اعاده صنعت فلز در اوکراین، از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار بود از برکت کوشش‌های طبقه کارگر و کار تشکیلاتی حزب مراکز عظیم فلزکاری و ذوب فلزات اوکراین، یکی پس از دیگری بکار افتاد. تعداد کارگران شاغل در این صنعت افزایش یافت و حجم تولیدات فلزی هر ماه افزایش یافت. با رسیدن سال ۱۹۲۳ نخستین نشانه‌هایی که معلوم می‌کرد اقتصاد، جان گرفته و احیا شده است، مشاهده شد: تعداد کارگران افزایش یافته و تولید صنایع عمده کشور به ۳۵ درصد تولید قبل از جنگ رسیده بود. مع الوصف در پائیز سال ۱۹۲۳ صنایع بزرگ دولتی با مشکل بازاریابی و عرضه تولیدات خود روبرو شد. در واقع با وجود قیمت بالای محصولات صنعتی و قیمت نازل محصولات کشاورزی، صنعت نمی‌توانست تمامی تولید خود را بمصرف برساند. این عدم موازنه، ناشی از هر دو عامل عینی (اختلاف بین نرخ رشد صنعت و کشاورزی) و ذهنی (کوشش‌های ارگان‌های اقتصادی برای بردن منفعت تا حد جبران زیان‌های صنایع در اولین سال نپ) بود. قیمت کالاهای صنعتی هم‌چنین بدان جهت بالا بود که هزینه مسرفانه سرانه بالا بود و در کار بازاریابی و سازمان‌دهی تجارت، قصور شده بود. صنعت نتوانسته بود به میان توده‌های مصرف‌کننده دهقان راهی باز کند از این رو تولیدات آن در انبارها تلنبار شده و خاک می‌خورد. و از آنجا که مدیریت مؤسسات صنعتی نتوانستند دستمزدهای کارگران را به موقع پردازند، در میان کارگران نارضایتی پدید آمد.

حزب کمونیست و دولت شوروی برای از میان بردن مشکلات اقتصادی فعالیت فوری پرشتابی را آغاز کردند. قیمت کالاهای مصرفی کاهش داده شد قیمت کالاهای کشاورزی افزایش یافت پرداخت دستمزد کارگران به نظم خاصی کشیده شد و مبارزه قاطعی برای بهبود تجارت و از میان برداشتن عوامل احتکار آغاز گردید. اعتبارات سهل و آسانی به روستائیان داده شد و بخشی از محصول غلات به بازارهای جهانی صادر شد.

این اقدامات مشکلات اقتصادی را از میان برد موقع کارگران و دهقانان را بهبود بخشید و اتحاد ایشان را تقویت نمود. دوازدهمین کنگره حزب تأکید کرد که حفظ اتحاد کارگران و دهقانان یکی از هدف‌های اصلی سیاسی حزب و اصلی است که نهایتاً نتیجه انقلاب را تعیین می‌کند.

با وجود همه مشکلات، احیای صنایع شوروی سریع‌تر از هر کشور دیگر سرمایه‌داری انجام گرفت. مثلاً فرانسه که تولید صنعتی آن در سال ۱۹۲۰، بالای ۶۲ درصد سطح تولید ۱۹۱۳ بود، برای احیای صنایع خود، شش سال صرف کرد که تازه همان هم به کمک غرامت‌های جنگی دریافتی آن کشور صورت گرفت. در حالی که صنایع شوروی نزدیک به پنج سال پس از انهدام و تخریب‌های عظیم ناشی از دو جنگ تحمیلی، احیا گردید و این نشان دهنده مزایای سیستم اقتصاد سوسیالیستی بر سیستم سرمایه‌داری بود. طی سال‌های احیا، برخی کارخانه‌های قدیمی بخصوص در رشته مهندسی مکانیک، نوسازی و مدرنیزه شد. آن کارخانه شروع به تولید محصولات جدیدی مانند تراکتور، لکوموتیوهای دیزلی و لکوموتیوهای بخاری بسیار نیرومند کردند. ساختمان‌های جدیدی بویژه در زمینه نیروگاه‌های برق آغاز شد. لنین برای برق و برقی کردن جامعه اهمیت فوق‌العاده زیادی قائل

بود و آنرا برای احیا و نوسازی اقتصاد ویران شده کشور در امتداد خط سوسیالیستی، ضروری می‌دانست. نقشه الکتریفیکاسیون لنین، که به اتکای نظام پرمزیت شورائی و نیروی خلاق ملت شوروی، پدید آمده بود، پیروزمندانه به موقع اجرا گذاشته شد.

براساس نقشه گوئیلرو، در سال ۱۹۲۲ نیروگاه بزرگ کاشیرا در نزدیکی مسکو و نیروگاه اکتبر سرخ، در نزدیکی پتروگراد، بکار افتاد. و هفت نیروگاه بزرگ و کوچک دیگر از جمله نیروگاه شتروفکا در دوبناس در همان سال در دست ساختمان بود. و نقشه ساختمان هشت نیروگاه دیگر در اوکراین و تعداد دیگری در سایر نقاط منجمله ماورای قفقاز و حوزه ولگا، فراهم شد.

در سال ۱۹۲۵، نیروگاه منطقه‌ای بزرگ شتورا با تمام ظرفیت خود بکار افتاد. یک سال بعد نیروگاه هیدروالکتریک ولخوف که سازمان فنی و دامنه آن متناسب با استانداردهای بین‌المللی بود نیز با تمام ظرفیت خود براه افتاد. تعداد زیادی نیروگاه‌های کوچک نیز در روستاها پدید آمد.

این نیروگاه‌ها در واقع نخستین دژهای الکتریفیکاسیون کشور بود و دانشمندان و مهندسان برجسته‌ای از جمله ی.گ. الکساندروف، ار. او. گرافسیو و ا. و. وینتر، با از خودگذشتگی و فداکاریهای قهرمانی برای ایجاد آنها رنج بردند. نقشه گوئیلرو آنقدر پهناور و پر-شکوه بود که حتی در نظر شخصیت‌های خیالبافی مانند اچ. جی. ولز نیز کار جسورانه‌ای جلوه کرد. او نوشت: «انسان خیال می‌کند اجرای چنین نقشه‌ای در روسیه تنها با قوه تخیل بسیار عالی و مافوق بشری امکان‌پذیر است». اما اجرای کامل آن نقشه بین ده تا بیست سال وقت برد.

احیای صنایع بزرگ، ساختمان صنایع جدید و مدرنیزه کردن

برخی تأسیسات قدیمی منجر به پیدایش تدریجی کادرهای ماهر و متخصص در طبقه کارگر شد. در پائیز سال ۱۹۲۲ سیر نزولی در تعداد کارگران متخصص و ماهر متوقف شد و سیر صعودی آن آغاز شد. با رسیدن سال ۱۹۲۵، بین ۸۰ تا ۹۰ درصد از کارگران صنعتی روسیه که در جریان جنگ داخلی، از کارخانه‌ها و از طبقه بیرون رفته بودند. مجدداً به رشته‌های مختلف صنعتی و حمل و نقل بازگشتند. صفوف طبقه کارگر متراکم و متورم شد و این در عین حال ناشی از ورود کارگران جوان و تازه‌کار به رشته‌های صنعتی بود اینان جوانان روستائی بودند که در جستجوی کار و معیشت بهتر به شهرها روی می‌آوردند و به نیروی کار صنعتی ملحق می‌شدند. با توجه به اوضاع روستاها و مزارع، دست‌های فعال بسیاری بود که دیگر نمی‌توانست در روستاها کاری پیداکنند. در سال ۱۹۲۶ تعداد کارگران شاغل در صنایع روسیه به سطح قبل از آغاز جنگ داخلی رسید. جمعیت شهرنشین تا آن تاریخ، ۲۶/۹ میلیون نفر افزایش یافت (در حالیکه در سال ۱۹۲۰، عده شهرنشینان ۲۰/۷ میلیون نفر افزایش یافته بود) دولت شوروی با حمایت اتحادیه‌های کارگری برای بهبود اوضاع مادی کارگران کوشش‌های قهرمانی بزرگی را بعمل آورد. کمیسیون مرکزی بهبود زندگی کارگران، در انجام این مهم، نقش عمده‌ای ایفا کرد. صرفنظر از کمیسیون مرکزی، کمیسیون‌های مشابه متعدد دیگری در سایر جمهوریها با هدف بهبود سطح زندگی کارگران تأسیس شده بود. آنها ضمن جستجوی مستمر و پی‌گیر، منابع لازم برای تأمین کالاهای مصرفی مورد نیاز کارگران را پیدا کرده و از آن استفاده می‌کردند، وضع بخش خدمات را اصلاح می‌کردند و بر ایجاد شرائط سکناى بهتر و تأمین مسکن مناسب برای کارگران نظارت می‌نمودند. دولت شوروی و اتحادیه‌ها هم‌چنین برای تأمین خدمات و بیمه بهداشتی و درمانی قابل

دسترس کارگران، دهقانان و کارکنان ادارات تلاش زیادی مبذول داشتند: بودجه اختصاصی دولت شوروی برای این منظور در پایان دوره احیا، چهار برابر همان بودجه در سال‌های قبل از انقلاب بود. تعداد بیمارستان‌ها و درمانگاه‌ها دو برابر شد و تعداد زیادی داروخانه و درآگ‌استور بزرگ تأسیس شد. مراکز پزشکی، آسایشگاه‌ها و استراحتگاه‌های مجهزی برای افراد طبقه کارگر در تفرجگاه‌های سابق تزارها، در کریمه، سواحل دریای سیاه در قفقاز و در اطراف مسکو و لنینگراد ساخته شد. برای انتقال کارگران و خانواده‌های آنان از نواحی حومه، حاشیه، سرداب‌ها، زاغه‌ها، آلودگی‌ها و مسکن‌های موقت دیگر مانند آن به‌خانه‌های آبرومندمتعلق به بورژوازی سابق و افراد متمکن بیکار، اقدامات فراوانی در شهرها و مراکز کارگری دوبناس و مناطق نفت‌خیز آذربایجان انجام گرفت. بر اثر این اقدامات و پیش‌بینی‌های دیگر، شرایط مادی، وضع کار و زندگی کارگران بطور بارزی بهبود یافت. اصل هشت ساعت کار در روز، در همه جا عملی شد و برای معدنچیان ساعت کار کمتری در نظر گرفته شد. حقوق زنان کارگر با مردان برای کار مساوی، یکسان گردید. و برای نخستین بار بازنشستگی و تأمین اجتماعی برای کارگران یقه آبی و یقه سفید در صورت از کار افتادگی یا بیکاری بموقع اجرا گذاشته شد. و در بسیاری از مناطق شوروی بهداشت و درمان مجانی عملی گردید.

بموازات بهبود شرایط زندگی طبقه کارگر، تحرك و فعالیت سیاسی آنان افزایش یافت و اتحادیه‌ها که لنین آنها را مدرسه آموزش مدیریت سیاسی و اقتصادی و مدرسه کمونیسم میدانست، در این مورد نقش مهمی ایفا کردند. در سال ۱۹۲۳ هدف افزایش بازدهی کار و سازمان‌دهی کار بطور اصولی‌تر و اساسی‌تری، تعیین شد و رسیدن به



این هدف مرکز مذاکرات و مباحثات جلساتی بود که برای اولین بار به نام کنفرانس‌های تولید از آغاز سال ۱۹۲۴ به بعد در پتروگراد تشکیل شد. اولین کنفرانس تولید به ابتکار فلزکاران شوروی تشکیل شد و پس از آن کارگران مسکو، دوبناس، مؤسسات تولا و شهرهای دیگر از این روش تبعیت کرده و کنفرانس‌های تولید را تشکیل دادند و حزب کمونیست از طریق حوزه‌های محلی خود، رهبری این کنفرانس‌ها را بعهده داشت.

طبقه کارگر با از خودگذشتگی کم‌نظیری برای احیای صنایع بزرگ کوشش می‌کرد، روزها و هفته‌های کار افتخاری و بی‌مزد همه‌جا برپا شد و انضباط کار تقویت گردید. دولت شوروی و حزب کمونیست دست‌آوردهای کار کارگران را گرامی می‌داشت کارگران را تشویق می‌کرد و بسیاری از کارگران بطور فردی یا جمعی نشان‌های افتخار دریافت کردند درحالی‌که طبقه کارگر در سال‌های مورد بحث با مشکلات و دشواریهای پیچیده‌ای دست به‌گریبان بود. کمبود مسکن عمده‌ترین این مشکلات بود حتی هنوز خانه‌های قدیمی بازسازی نشده بود و بنای مسکن جدید در مقیاس بسیار کوچک در نظر گرفته شده بود. در سال ۱۹۲۳ بیکاری بچشم می‌خورد تعداد بیکاران در این سال ۶۴۱ هزار نفر و در سال ۱۹۲۴ این رقم به یک میلیون و دو بیست و چهار هزار نفر رسید. یکی از علل اصلی این بیکاری در سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۵ انحلال نیروهای فوق‌العاده ارتش سرخ و مرخص شدن نیروهای ذخیره بود اما بیکاری یک پدیده موقتی می‌نمود و دولت شوروی برای ریشه‌کن کردن آن مبارزه سختی را آغاز کرد. کارگران نیز وظایف خود را در زمینه احیا می‌فهمیدند و ریشه مشکلات موجود خودشان را خوب درک می‌کردند.

اعاده صنایع و کشاورزی، اساسی بود که تجارت بر بنیاد آن

توسعه یافت. مناسبات پول - کالا، در تجارت کشور، حلقه اصلی رابط بین صنعت سوسیالیستی و کشاورزی تولید کالائی کوچک دهقان بشمار میرفت. چند نوع از تجارت - دولتی، تعاونی و خصوصی - پدید آمد و توسعه یافت. سیستم تجارت دولتی، در بازرگانی عمده فروشی نقش درجه اول را بعهده داشت. بخش سوسیالیستی در تجارت تعاونی نقش اصلی را داشت. در سال‌های ۱۹۲۲ و ۱۹۲۳ بخش سوسیالیستی سه چهارم کل گردش تجارت عمده را بخود اختصاص داد. و سرمایه‌های خصوصی فعال در جزئی فروشی، سه چهارم گردش کار را تشکیل میداد عناصر سرمایه‌داری و سوسیالیستی موجود در تجارت، مبارزه خشن و سختی را برای دستیابی به بازار از پیش می‌بردند. دولت، قیمت - های بازار را تنظیم می‌کرد و میکوشید صنایع سوسیالیستی را از طریق سازمان‌های بازرگانی دولتی و تعاونی، به کشاورزی دهقانی مرتبط کند. این سیاست، موجب تقویت اتحاد اقتصادی بین طبقه کارگر و دهقانان شد.

معمول شدن سیاست جدید اقتصادی و افزایش گردش کالائی، از طریق بازار تجدید سازمان سیستم پولی کشور را بصورت ضرورتی اجتناب‌ناپذیر درآورد. تنها از طریق تجدید سازمان سیستم پولی، تجدید بنای اقتصادی و اداره کشور عملی می‌شد. یازدهمین کنگره حزب کمونیست روسیه در مارس ۱۹۲۲، قطعنامه‌ای را تحت عنوان «سیاست ملی» کشور تصویب کرد. این قطعنامه راه‌های تقویت سیستم مالی اتحاد شوروی را نشان می‌داد رشد کشاورزی و صنعتی، افزایش بازار مصرف، معمول کردن سیستم گردش پولی به جای مبادله طبیعی در همه بخش‌های اقتصادی و جانشین ساختن نسبی (جائی‌جائی) مالیات پولی به جای مالیات جنسی در دهات از لحاظ بنظم کشیدن سیستم مالی، دارای اهمیت درجه اول و تعیین کننده بود.

قحطی و ویرانی‌های اقتصادی به افزایش حجم پول کاغذی (اسکناس) در گردش و متناسب با آن به کاهش ارزش واقعی آن پول منجر شده بود. به منظور رهایی بازار از قید پول بی‌ارزش شده، لازم بود يك رفرم پولی انجام می‌گرفت و به ارز محکم روی آورده می‌شد. در سال ۱۹۲۱، تأسیس بانک دولتی که حق انتشار اسکناس با توجه به پشتوانه طلا به آن داده شد نقش عمده‌ای در ایجاد ثبات پولی بازی کرد. احیای موفقیت‌آمیز اقتصاد کشور به دولت امکان داد که در سال‌های ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۴ اصلاح وضع پولی کشور را بمرحله عمل درآورد. اهمیت سیاسی و اقتصادی این توفیق، فوق‌العاده زیاد بود. پول دارای پشتوانه امکان رشد اقتصادی را فراهم آورد به گردش کالائی، اساس بسیار مستحکمی بخشید و شهر سوسیالیستی را با روستای دارای تولید کالائی کوچک، بیش از پیش و تنگ‌تر، مرتبط ساخت.

دولت شوروی برای رشد سرمایه‌های خصوصی محدودیت‌هایی وضع کرد باید دانست که سرمایه‌های خصوصی بیشتر و در درجه اول صرف تجدید بنای صنایع کوچک و توسعه تجارت محلی می‌شد. تولید کوچک بویژه تولید دهکده، پایه اصلی رشد سرمایه‌های خصوصی را تشکیل می‌داد. در پایان دوره احیا، در سال‌های ۱۹۲۵-۱۹۲۶، بخش خصوصی - مشتمل بر صنایع کوچک و دهکده - فقط ۲۳/۹ درصد کل صنایع شوروی را تشکیل می‌داد در حالی که سهم بخش سرمایه‌داری در کل تولید صنعتی از ۱۵ درصد، نمی‌گذشت. و اما سرمایه‌داری دولتی و حتی بخش‌های اصلی آن روز آن - کرایه و امتیاز - جای مهمی را اشغال نمی‌کرد. این نخست بدان جهت بود که سرمایه‌های خارجی تمایلی به ورود به اتحاد جماهیر شوروی و همکاری با سرمایه‌های دولتی شوروی نداشت و دوم آنکه پیشرفت‌های سریع صنایع سوسیالیستی موجب شده بود که خود دولت شوروی نیز تمایلی به دادن

امتیازات وسیع و دامنه‌دار نداشته باشد و حتی با اعطای امتیازات بزرگ و مهم، مخالفت می‌کرد. این روش دولت شوروی، به تصویب کنگره دوازده حزب که در آوریل ۱۹۲۳ تشکیل شد نیز رسید.

دولت شوروی با در اختیار داشتن شاخه اصلی و مهم اقتصاد کشور نقش هدایت و تنظیم‌کننده اقتصاد را بخوبی ایفا می‌کرد و به توسعه اقتصادی قوام بخشید و بخش سوسیالیستی اقتصاد کشور را گسترش می‌داد. دولت شوروی از انحصار تجارت خارجی که در سال ۱۹۱۷ باصرار لنین و بمنظور حفظ استقلال اقتصادی برقرار شده بود استفاده می‌کرد و به منظور احیای صنایع عمده و برقراری روابط اقتصادی متساوی با کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری از آن سود جست.

### حیات سیاسی و اجتماعی

انتقال به نپ و پیروزیهای اولیه در احیای اقتصادی شرایط مناسبی را برای افزایش فعالیت و تحرك سیاسی طبقه کارگر پدید آورد. حزب کمونیست همه کوشش خود را وقف کار عظیمی میان توده‌ها به منظور ایجاد تحرك سیاسی و گرد آوردن آنها در اطراف طبقه کارگر کرد: از جمله سازمان دهندگان اصلی حیات سیاسی و اجتماعی کشور کمونیست‌ها بودند کمونیست‌ها توده‌ها را برای تجدید بنای اقتصادی بسیج کردند، شوراها، اتحادیه‌ها و تعاونی‌ها را رهبری کردند و در تمام جنبه‌های مبارزات سیاسی و اقتصادی داخل کشور شرکت فعال داشتند. چهره‌های برجسته حزبی بخش‌های اولیه اقتصاد را رهبری کردند. اف. ا. دژرژینسکی کمیسر خلق برای وسایل ارتباطی و بعدها رئیس شورای عالی اقتصادی شد. ن. ب. کرازین، کمیسر خلق برای تجارت خارجی بود. گ. ک. اورژونیکیدزه بعنوان دبیر کمیته حزبی ماورای قفقاز، در کار تجدید بنای هر سه جمهوری ماورای قفقاز کارهای بزرگی

انجام داد. س. م. کیروف برای احیای صنایع نفت، کمونیست‌های آذربایجان را بسیج کرد. و. یا. چوبار رهبری مبارزه برای تجدید فعالیت معادن ذغال دوبناس را بر عهده داشت. هزاران کمونیستی که قبلا پست‌های فرماندهی و نظامی در ارتش سرخ داشتند به مدیران کارخانه‌ها تبدیل شدند و رهبری توده‌ها را در جبهه کار بعهده گرفتند. حزب کمونیست با پیوندهای نزدیک با مردم از طریق عضویت افواج کارگران و دهقانان در صفوف خود، بزرگ‌تر شد حزبی که در سال ۱۹۲۳ فقط ۴۰۰ هزار عضو داشت در مه سال ۱۹۲۴ دارای ۸۶۰ هزار عضو رسمی و آزمایشی بود.

کومسومول در تمام امور، یار و یاور وفادار حزب محسوب می‌شد لنین در سومین کنگره کومسومول در اکتبر ۱۹۲۰. برنامه شرکت جوانان در کار بنای سوسیالیسم و کمونیسم را ارائه داده بود. کومسومول‌ها به پیروی از رهنمودهای لنین، با شور و هیجان بی‌نظیری در کار احیای اقتصادی شرکت جستند و سطح فرهنگی و دانش توده‌ها را بالا بردند. کومسومول‌ها در دوبناس در سخت‌ترین شرایط کار کردند و معادنی را که بوسیله سفیدها ویران شده بود، از سر نو باز کردند. جوانان عضو کومسومول در اطراف شهرها، به جمع‌آوری هیزم پرداختند و از حوزه الوار و مراکز تأمین چوب تا ایستگاه‌های راه‌آهن، راه‌های هموار بوجود آوردند. دبیر حوزه کومسومول در تعمیرگاه‌های راه‌آهن جنوب غربی، نیکلای اوستروفسکی که بعدها دو کتاب جالب خود بنام‌های «فولاد چگونه آبدیده میشود» و «زاده طوفان» را نوشت، رهبری کومسومول‌هایی را بعهده داشت که خط آهن می‌کشیدند. این روحیه در تمام مناطق صنعتی و همه نقاط کشور، به یکسان، حاکم بود. کومسومول‌ها برای استقرار زندگی نوین در روستا، قهرمانانه مبارزه کردند آنها در جمع‌آوری مالیات جنسی (بعدها بصورت مالیات

کشاورزی یکنواخت) در روستاها؛ همکاری می کردند مدرسه و قرائت-خانه ساختند در کار شوراها و تعاونی‌ها شرکت جستند و به گسترش اراضی زیر کشت کمک کردند و با سرقت‌های کولاک‌ها و یورش‌های دزدانه آنها به مبارزه برخاستند. در مه ۱۹۲۲ کومسومول موفق شد کار یکنواختی و متحدالشکل کردن تمام سازمان‌ها و مؤسسات مربوط به کودکان را عملی کند و باین ترتیب اساس جنبش پیشتازان را پی‌ریزی کرد از آن جایگاه، کومسول، نیروی دریائی را زیر حمایت خود گرفت و برجسته‌ترین ناویان و ملوانان را به نیروی دریائی تقدیم کرد. در سال ۱۹۲۴ نام لنین، به سازمان کومسومول اهدا شد.

زندگی سیاسی مردم شوروی در همه کشور در شرایط و اوضاع و احوال داخلی و خارجی بسیار دشواری می‌گذشت: با آغاز نپ، عناصر سرمایه‌داری جامعه جان گرفتند و بر شدت مبارزه آن علیه نظام جدید، افزایش یافت. میدان اصلی این مبارزه طبقاتی به قلمروی اقتصادی منتقل شد. دولت شوروی ضمن استفاده از سرمایه‌های خصوصی برای احیای اقتصادی، مبارزه منظم و حساب شده‌ای را علیه تلاش سرمایه جهت بدست گرفتن کنترل اقتصاد روستائی و مثله کردن قوانین ضد احتکاری و ضد سودجوئی‌های بی‌رویه، بموقع اجرا می‌گذاشت. دولت شوروی ضمن حمایت بی‌وقفه و جدی از تأسیسات سوسیالیستی، هوشیارانه عناصر سوسیالیستی را زیر کنترل خود داشت. دولت شوروی و اتحادیه‌های کارگری از منافع طبقاتی کارگران در استخدام صنایع خصوصی دفاع می‌کردند و مراقبت می‌نمودند که قوانین هشت ساعات کار و ملاک‌های بهداشتی و رفاهی شرایط کار کارگر، در آنها رعایت شود. دشمنان حکومت شوروی انواع گوناگون و رنگارنگ خرابکارها را علیه نظام جدید بموقع اجرا می‌گذاشتند که ایجاد کمبود کالا، افزایش قیمت‌ها، معاملات محرمانه، بورس بازی، خارج کردن طلا و قاچاق و

غیره و غیره از جمله آنها بود.

مبارزه طبقاتی در روستا، در درجه اول حول محور اقداماتی می‌چرخید که دولت شوروی برای ارتقاء سطح زندگی توده‌های دهقانان فقیر و متوسط و محدود کردن اشتهای کولاک‌ها برای استثمار دهقانان بعمل می‌آمد. کولاک‌ها سعی می‌کردند برای بهره‌جوئی از مزایای معافیت‌ها و ارفاق‌های سیاسی و اقتصادی که به زحمتکشان روستا داده می‌شد، به نوعی در کار مقامات دولتی رخنه کرده و آنها را متزلزل نمایند. کولاک‌ها، کمونیست، کومسومول‌ها و افراد فعال درشوراها و حزب و خبرنگاران روستائی را بقتل می‌رساندند. درحقیقت مطبوعات در حیات اجتماعی کشور، نقش عمده‌ای ایفا می‌کرد. از همان نخستین ماههای تأسیس دولت شوروی لنین هدفی را تعیین کرد که می‌بایست برای رسیدن به آن مطبوعات از حالت عمدتاً ارگان گزارش دهنده اخبار سیاسی به یک ارگان جدی برای آموزش اقتصادی توده‌های وسیع ملت شوروی تبدیل می‌شد. کنگره دوازده حزب روی نقش عظیم مطبوعات حزب در کار تبلیغات و تهییج و نیز بعنوان حلقه ارتباط حزب با طبقه کارگر و دهقانان تکیه کرد و نتیجتاً تأکید نمود که ضروری است از میان کارگران و دهقانان خبرنگارانی بنام خبرنگاران کارگری و دهقانی، تحت تعلیم قرار گیرند.

در قلمروی ایدئولوژیکی نیز مبارزه سخت و بیرحمانه‌ای درگیر بود: گروه باصطلاح تغییرافق‌ها<sup>۱</sup> که از منافع بورژوازی حمایت میکرد از جمله دسته‌بندی‌هایی بود که در دوره نپ پا گرفت. این گروه معتقد بود که انقلاب سوسیالیستی اکتبر، یک انقلاب بورژوائی بوده است از این رو امیدوار بودند که نپ سرانجام به انحطاط رژیم شوروی منجر

1: *Smenovekhovtsey*

شده و آنها را به يك رژيم بورژوازی و كاملا معمولی تبدیل می‌کند. ایدئولوگ‌های این بورژوازی نوپا، با چشم داشتن بريك چنین نتیجه‌ای تصمیم گرفتند «افق‌ها را تغییر» بدهند و با دولت شوروی همکاری کنند و از آن در مبارزه برای بازگرداندن بورژوازی استفاده کنند. حزب کمونیست شوروی با مبارزه شدید ایدئولوژیک گروه مذکور و منافع بورژوائی آنها را افشا کرد و باین ترتیب آنها را در هم شکست. منشویک‌ها و اس. ارها هم خود را در اردوگاه گروه تغییر افق‌ها یافتند. ایشان نیز سیاست جدید اقتصادی را بعنوان اسباب اعاده سرمایه‌داری تعبیر می‌کردند و تصمیم گرفتند از فعالیت قانونی در تعاونی‌ها، اتحادیه‌ها و نهادهای دیگر کشور، بعنوان وسیله‌ای برای تبلیغ ایدئولوژی بورژوازی و بازگرداندن سرمایه‌داری استفاده نمایند. با این تفاوت که منشویک‌ها و اس. ارها به فعالیت ضد انقلابی مخفی خود نیز ادامه می‌دادند. از سرمایه‌داری و از دشمنان سوسیالیسم دفاع می‌کردند. فعالیت خرابکارانه اس. ارها در محاکمات اس. ارها در تابستان ۱۹۲۲ افشاء شد.

بمنظور دست زدن به يك مبارزه جدی با دشمنان در جبهه ایدئولوژیک لازم بود اعضای حزب و کارکنان دولتی و ارگان‌های انقلابی، بخوبی مسلح می‌شدند برای رسیدن باین مقصود تصمیم گرفته شد نوشته‌های لنین، منتشر شود و این تعهدی بود که نخستین بار در سال‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۵، انجام گرفت. و هم‌چنین انستیتوی مارکس و انگلس که در سال ۱۹۲۰ تأسیس شده بود، تصمیم گرفت کارهای کلاسیک‌ها و مؤسسان کمونیسم علمی یعنی مارکس و انگلس را در سطح وسیعی منتشر کند. و از جمله بسیاری نشریات، دو مجله «زیر پرچم مارکسیسم» و «انقلاب پرولتاریائی»، تئوری مارکسیسم - لنینیسم را تبلیغ کردند.



فعالیت‌های شوراها (سوویت‌ها) نیز در حیات سیاسی کشور، نقش عمده‌ای ایفا کرد. این شوراها بودند که تجسم عینی اتحاد طبقه کارگر و دهقان را پدید می‌آوردند و از طریق همین شوراها بود که پرولتاریا امکان یافت رهبری خود را بر طبقه دهقان اعمال کند. در جریان جنگ داخلی تمامی توجه شوراها، صرف بسیج نیروها و کوشش‌های توده‌های زحمتکشان در جهت غلبه بردشمن می‌شد. پس از جنگ و انتقال به مرحله رشد صلح‌آمیز کشور آنها می‌بایست نیروی مردم و توده‌های زحمتکشان را برای تحقق هدف‌های اقتصادی و سیاسی بسیج می‌کردند و مشارکت مستقیم مردم را در حکومت و اداره کشور تحقق می‌بخشیدند. بهمین سبب از همان آغاز یعنی از سال ۱۹۲۱ اقداماتی در جهت بهبود فعالیت شوراها، بعمل آمده بود. شوراها در کارگاه‌ها و کارخانه‌ها، جلساتی تشکیل می‌دادند و ضمن آن درباره اوضاع زندگی در هر محل و هم‌چنین گزارش‌های نمایندگان شوراها، به بحث و گفتگو می‌نشستند.

بخش بازرسی 'کمیساریای خلقی کارگران و دهقانان که در فوریه ۱۹۲۰ تأسیس شد در بهبود گردش کار دستگاه‌های ماشین حکومت شوروی، تأثیر زیادی گذاشت. نظارت بر کار دستگاه‌های دولتی بمنظور بهتر کار کردن آن دستگاهها و مبارزه با کاغذ بازی، سوء استفاده و اداره بازی‌های گذشته از جمله وظایف اصلی این بازرسی بود. لنین شخصاً بکار این کمیساریا توجه مخصوصی داشت و برای بهبود سازمان آن کوشش می‌کرد. لنین برای تقویت رابکرین و تقویت رهبری حزب بر آن و افزایش قدرت و نفوذ آن پیشنهاد کرد که يك ارگان عالی مقام حزبی دیگر - کمیسون مرکزی کنترل - در رابکرین ادغام شود تا به

این ترتیب يك ارگان کنترل کننده واحد حزبی ودولتی پدید آید. کنگره دوازدهم حزب در آوریل ۱۹۲۳ ادغام کمیسیون مرکزی کنترل در رابکرین را به انجام رساند و و. و. کویبیشف شخصیت برجسته حزبی را در رأس این ارگان ترکیب شده قرار داد. افراد دیگری از جمله و. ا. اوانسوف، ا. س. کیسلف، د. ز. لبدف، ن. م. شورنیک، ا. ا. سولتز و ی. م. یاروسلاوسکی در رابکرین تحت رهبری کویبیشف فعالیت می کردند. این ارگان جدید عامل کنترل حزبی ودولتی در تقویت اتحاد و انضباط حزبی و هم چنین در تکامل استخوان بندی دستگاه های حکومتی نقش بسیار ارزنده ای ایفا کرد این ارگان با توده های کارگرو دهقان ارتباط بسیار نزدیکی داشت و آنها را در کار بازرسی، بررسی و تحقیقات شرکت می داد و هنرمدیریت را به آنان می آموخت. این روش موجب افزایش کارآئی کنترل و تعمیم مشارکت زحمتکشان در اداره کشور گردید.

یکی از مسائلی که کار شوراها را بطور جدی مختل می ساخت این بود که شوراها (سوویت های) محلی از حقوق و اختیارات کافی برخوردار نبودند و نتیجتاً نمی توانستند وجوه بودجه خود را بمصرف برسانند بطوری که برخی از آنها عملاً از کار اقتصادی و فرهنگی جدا مانده و فقط نقش ضعیف و بیرنگ سازمان دهی توده ها را در محل های خود ایفا می کردند. در دسامبر ۱۹۲۴ هیأت رئیسه کمیته اجرائی کنفرانس ویژه ای را تشکیل داد تا به ساختمان واستخوان بندی شوراها رسیدگی کند. این کنفرانس طرح های اولیه يك رشته اقدامات را جهت تقویت شوراها محلی و کمیته های اجرائی آنان و توسعه حقوق و اختیارات ایشان بویژه در رابطه با مسائل بودجه، فراهم آورد: این کنفرانس هم چنین اساسنامه شوراها شهری را نیز تهیه کرد.

گذشتن تصویب نامه قانونی دیگری در جهت مسجل ساختن

مشروعیت و حقانیت انقلابی طبقه کارگر و حفظ حقوق طبقه کارگر ناشی از انقلاب سوسیالیستی اکتبر و تصویب قانون اساسی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، نقش بسیار ارزنده و عظیمی در توسعه و تحکیم حاکمیت شوروی بازی کرد. با انتقال به نپ، هم‌چنین ضروری بود سرمایه‌های خصوصی در برابر هر تعرضی بشرط رعایت دقیق و اکید قوانین شوروی، تضمین می‌گشت.

مجموعه‌های قوانین اولیه اصلی با حضور نمایندگان زحمتکشان شوروی در سال ۱۹۲۲ فراهم آمد. چنانکه بعلاوه قوانین ارضی که قبلاً ذکر شده است مجموعه قوانین کار نیز تهیه شد که در آن هشت ساعت کار، تعطیلات سالانه با حقوق، حمایت از کارگر (فکری و بدنی) بیمه اجتماعی برای کارگران و کارمندان، حمایت از زنان و صغار پیش‌بینی شده بود. فصل قانون مدنی و کیفری نیز تهیه شده و در نتیجه پست دادستان کل هم تأسیس شد.

## اصلاحات نظامی

انحلال نیروهای فوق‌العاده ارتش و دریائی از سال ۱۹۲۱ آغاز شد. میلیون‌ها تن افراد مرخص شده نیروی زمینی و دریائی ارتش سرخ به کار صلح‌آمیز بازگشتند و در کار تجدید بنای اقتصادی شرکت جستند. کار آزاد کردن نیروهای جنگی با رسیدن پاییز سال ۱۹۲۳ از جمیع جهات عملی وزوایا تکمیل شد و به پایان رسید بطوری که از ارتش سرخ عظیم ۵/۵ میلیون نفری فقط ۵۱۶ هزار نفر تحت‌السلاح باقی ماندند. به این ترتیب وضع سنی و اجتماعی ارتش دائمی سرخ بهبود یافت و درصد کمونیستهای ارتش افزایش یافت و طبعاً وضع جیره غذایی نظامیان بشدت بهبود پیدا کرد. هزینه‌های ارتش کمتر شد حالا

موقع آن بود که استخوان‌بندی سازمانی و تشکیلاتی ارتش، سیستم سربازگیری اصلاح شده و کارآئی و آمادگی جنگی ارتش سرخ تکامل می‌یافت تجدید سازمان ارتش بر اساس اصل لنینی صورت گرفت که معتقد بود اتحاد شوروی باید دارای يك ارتش كوچك ولی قادر به دفع حمله دشمن باشد و در عین حال بتواند در موقع لزوم يك نیروی عظیم ذخیره تعلیم دیده را برای بزرگ‌تر کردن ارتش بسیج کند.

در سال‌های ۱۹۲۴ و ۱۹۲۵ کمیته مرکزی حزب کمونیست و دولت شوروی کار اصلاح ارتش را با توجه به آمادگی برای بسیج فوری نیروهای ذخیره بعهدہ گرفتند. بر اساس روش‌های اصلاح شده، نیروهای مسلح از ترکیب واحدهای اکتیو (دائمی) با واحدهای ذخیره نواحی مختلف که بطور ادواری برای گرفتن تعلیمات نظامی به خدمت احضار می‌شدند، تشکیل می‌شد. افراد واحدهای تفنگداران و سوار بر اساس این ترتیب تأمین میشد ولی واحدهای مهندسی، دریائی و گارد مرزی از افراد دائمی ارتش تشکیل می‌شد. اصلاحات هم‌چنین شامل حال مدیریت نظامی، تدارکات و آموزش افسری نیز گردید. م. و. فرونزه که از آغاز سال ۱۹۲۵ بعنوان کمیسر خلق مسئول امور نظامی تعیین شد نقش عمده‌ای در اجرای اصلاحات ایفا کرد.

فرونزه در سومین کنگره شوراهای سراسر روسیه که در مه ۱۹۲۵ تشکیل شد، گزارش نخستین نتایج بدست آمده از اصلاحات را به کنگره تقدیم کرد و کنگره آن گزارش و اقدامات انجام شده و نقش ارتش زمان صلح را تصویب کرد و تصمیماتی برای تکمیل اصلاحات و تأمین نیازمندی‌های نیروهای مسلح شوروی اتخاذ کرد.

## ولادیمیر ایلیچ لنین،

### نقشه لنین برای بنای سوسیالیسم

نخستین سال‌های حاکمیت شوروی با دست‌آورد‌های بسیار مهمی در رابطه با تجدید حیات اقتصادی همراه بود. لنین شخصاً در گزارش خود به کنگره چهارم بین‌الملل کمونیست (کمینترن)، این نتایج را برشمرد. جهش اقتصادی که در کشور واقع شده بود. درستی سیاست جدید اقتصادی (نپ) را نشان میداد. در بیستم نوامبر سال ۱۹۲۲، لنین ضمن سخنرانی در جلسه عمومی شورای مسکو، اعتقاد عمیق را خود نسبت به اینکه از بطن روسیه نپ، یک روسیه سوسیالیستی متولد خواهد شد، ابراز داشت. آنچه لنین میگفت یک پیشگویی پیغمبرگونه بود که با استقبال پرشور و سرشار از شادمانی نمایندگان شورای مسکو روبرو شد اما حتی در همان هنگام هم لنین از فرط کار زیاد و اثر زخم‌هایش، سخت بیمار بود. در مه ۱۹۲۲ بدستور پزشکان معالج به یک خانه بیلاقی در گورگی در نزدیکی مسکو نقل مکان کرد. حال مزاجی لنین در ژوئن ۱۹۲۲ کمی بهتر شد او در اوائل اکتبر دو مرتبه به مسکو بازگشت، و کار فعال و بی‌وقفه خود را از سرگرفت در دسامبر ۱۹۲۲، دو مرتبه حال لنین بطور ناگهانی و شدیداً رو به وخامت گذاشت و به اصرار پزشکان، مجدداً به گورکی بازگشت، بیماری‌امانش را می‌برید اما بین حملات بیماری، در لحظاتی که احوال بهتری پیدا میکرد، نامه‌ها و مقالاتی را دیکته میکرد و ضمن آنها افکار خودش را درباره توسعه بیشتر اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و وظایف اصلی حزب، بیان میکرد. او در این دوره، پنج مقاله را تحت عناوین زیر دیکته کرده است: ورق‌هایی از یک دفتر خاطرات، درباره تعاون انقلاب ما، چگونه نظارت کارگران و دهقانان را تجدید سازمان دهیم، کمتر

بهتر است اما بهتر».

لنین در این مقالات، نقشه خود را برای بنای سوسیالیسم در اتحاد شوروی، تمام کرد. نقشه لنین از این حقیقت نشأت می‌گرفت که اتحاد شوروی همه آنچه را که برای بنای يك جامعه کاملاً سوسیالیستی بدان نیازمند است، حتی با توجه به تأخیرهای ناشی از در محاصره دنیای سرمایه‌داری بودن این انقلاب سوسیالیستی، در اختیار دارد. برای بنای سوسیالیسم، لازم بود اساس مادی و تکنولوژیک مستحکمی برای جامعه سوسیالیستی پدید آید و سیاست صنعتی کردن سوسیالیستی کشور، با اراده‌ای خلل‌ناپذیر تعقیب شود. چنانکه لنین نوشت:

«... اگر ما مراقبت کنیم که طبقه کارگر رهبری خود را بر دهقانان حفظ کند، آنگاه قادر خواهیم بود از طریق ایجاد بزرگ‌ترین تحول ممکنه اقتصادی در حیات اقتصادی کشورمان، هرگونه صرفه‌جویی را برای توسعه صنایع بزرگ ماشینی مورد استفاده قرار داده، الکتریفیکاسیون را گسترش دهیم و از نیروی برق آبی بهره بگیریم و پروژه برق و لخوف را تکمیل کنیم و غیره و غیره... و تمامی امید ما در این و تنها در این نهفته است.»<sup>۱</sup>

لنین در مقاله دیگر خود تحت عنوان «درباره تعاون» توجه خود را به نقشه جمعی کردن سوسیالیستی مزارع کشاورزان معطوف داشته است. لنین در تعاونی‌ها، اساسی‌ترین، ساده‌ترین و برای دهقانان قابل فهم‌ترین راه کشاندن دهقانان به کار بنای سوسیالیسم را مشاهده می‌کرد و آنرا بهترین وسیله برای تقویت اتحاد طبقه کارگر و دهقانان و نخستین سنگ بنای اقتصاد سوسیالیستی می‌دانست.

۱: مجموعه آثار و. ی. لنین، جلد ۳۳، صفحه ۵۰۱.

لنین راههای انجام انقلاب فرهنگی را نیز ارائه داد چرا که بدون آن انقلاب بنای سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی غیرممکن بود لنین می‌گفت دولت شوروی مهمترین ابزار بنای جامعه سوسیالیستی است توسعه و اصلاح دموکراسی سوسیالیستی تا بالاترین درجه ممکنه، مشارکت اکثریت جامعه در اداره امور کشور و بالاخره تقویت دولت پیش‌شرط‌های بنیادی در بنای سوسیالیسم است. لنین بر این عقیده استوار بود که تقویت همه جانبه اتحاد بین طبقه کارگر و دهقانان و دوستی بین ملل شوروی، شرط تفکیک‌ناپذیر بنای پیروزمندانه سوسیالیسم است. بهره‌جوئی از شرائط سیاست خارجی برای بنای سوسیالیسم نیز از جزئیات برنامه لنین محسوب می‌شد. انقلاب سوسیالیستی نمی‌تواند در يك زمان در همه کشورها پیروز گردد. - و این امر، نتیجه اجتناب‌ناپذیر رشد ناموزون سیاسی و اقتصادی است که یکی از قوانین مطلق سرمایه‌داری است. انقلاب سوسیالیستی در يك کشور - روسیه شوروی، با پیروزی آغاز اتحاد شوروی بمنظور بنای پیروزمندانه سوسیالیسم ناچار بود سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز را با دیگران، کشورهای غیر سوسیالیستی تعقیب میکرد و با آنان روابط عادی و همکاری‌های بازرگانی برقرار می‌نمود و در عین حال بطور دائمی و بی‌وقفه مبانی دفاع از کشور را تقویت می‌کرد. در متن این امور، اتحاد شوروی بعنوان نخستین کشور سوسیالیستی جهان میبایست پرچم انترناسیونالیسم پرولتاریائی را بلند و برافراشته نگه می‌داشت و به ملل مظلوم در مبارزه ایشان در راه آزادی کمک میکرد. و لنین، در مبارزه پرتوان و جنبش نیرومند انقلابی زحمتکشان کشورهای مشرق زمین، یکی از منابع پیروزی نیروهای سوسیالیسم را در مقیاس جهانی آن مشاهده میکرد.

به این ترتیب، لنین در آخرین مقالات خود سیاست همه جانبه

حزب کمونیست روسیه را با احتساب پیروزی سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی ارائه داد. او حزب را به سلاح يك چشم انداز روشن برای مبارزه در راه بنای سوسیالیسم و کمونیسم مسلح کرد. نقشه لنین نه تنها شرایط داخلی روسیه را بحساب می‌آورد بلکه هم چنین مناسبات بین‌المللی و مثال‌های عمومی در مورد گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم را نیز در نظر می‌گرفت. لنین تأکید کرد که حزب کمونیست در رهبری ساختمان يك جامعه جدید باید مؤکداً از اصول علمی مدیریت پیروی کند و در رابطه با حل معضلات و مسائل پیچیده نه به ذهنیت‌گرایی امکان‌رخنه و عرض اندام بدهد و نه به انحراف حکومت از طریق صدور فرمان سقوط کند که بروز هر يك از این رو انحراف در اداره کشور بسیار خطرناک است. لنین تأکید کرد که حزب باید رهبری جمعی کشور را بموقع اجرا بگذارد.

نوشته‌های دیگر لنین تحت عناوین «نامه‌ای به کنگره»، «سپردن وظایف قانون‌گذاری به کمیسیون دولتی نقشه» و «مسأله ملیتها یا خودمختار سازی» که در اواخر ۱۹۲۲ و اوائل ۱۹۲۳ دیکته شده است نیز به روح و محتوای آخرین آثار لنین بسیار نزدیک‌اند. لنین در «نامه‌ای به کنگره»، نگرانی خود را نسبت به سرنوشت کار بنای سوسیالیسم در اتحاد شوروی ابراز داشته و انجام يك رشته اقدامات را برای تقویت حزب به نحوی که از احتمال هرگونه خطر شکاف و دو دستی برکنار بماند، پیشنهاد کرده بود. از آنجا که حزب متکی به حمایت دو طبقه - کارگران و دهقانان زحمتکش - بود، ثبات آن نیز موقوف به استحکام و دوام اتحاد بین آن دو طبقه و اعمال رهبری طبقه کارگر بر این اتحاد بود. لنین انسجام و يك پارچگی کمیته مرکزی، حیثیت فزاینده و اجرای بی‌تزلزل اصل رهبری جمعی در آنرا، پیش - شرط‌های اساسی و الزامی تقویت اتحاد حزب، تلقی می‌کرد. لنین



احساس می‌کرد برای آنکه ثبات کمیته مرکزی افزایش یابد، می‌بایست یکصد نفر بر تعداد اعضای آن افزوده می‌شد تا «حیثیت کمیته مرکزی بالا برود و برای بهتر کردن ماشین حکومتی کشور جداً اقدام شود و از اصطکاک بین بخش‌های کوچک کمیته مرکزی جلوگیری شود و مانع آن شود که این مسأله در آینده برای حزب، به مشکل مهمی تبدیل شود.»<sup>۱</sup>

لنین در مورد پیشنهاد خود در مورد وسعت دادن به کمیته مرکزی، توصیه کرد که برای این منظور از کارگران عالی مقام حزبی استفاده شود. لنین در این باره نوشت:

«... چنین کارگرانی، با حضور در تمام جلسات کمیته مرکزی و جلسات دفتر سیاسی و با مطالعه همه اسناد و مدارک کمیته مرکزی، قادرند يك هیأت فداکار و از خود گذشته از طرفداران سیستم شورائی را پدید آورند و قادرند نخست به خود کمیته مرکزی ثبات و استحکام بخشند و دوم بطور مؤثری برای نوسازی و اصلاح دستگاه دولت عمل کنند.»<sup>۲</sup>

لنین درباره ویژگی‌ها و شایستگی‌های شخصی برخی از اعضای برجسته و مهم کمیته مرکزی حزب کمونیست نیز یادداشت‌هایی کرده است. چهره‌های مذکور، از جمله شخصیت‌هایی بودند که يك پارچگی کمیته مرکزی و جلوگیری از شکاف و دودستگی در کمیته مرکزی تا حدود زیادی به انتخاب آنها و پست و مقام و عملکرد آنان بستگی داشت. مثلاً لنین تروتسکی را بعنوان شخصی توصیف کرده است که:

«... از خود اعتماد به نفس فوق‌العاده‌ای نشان داده و خود را بطور فوق‌العاده‌ای به صرفاً جنبه اداری کار مشغول کرده

۱. مجموعه آثار لنین، جلد ۲۶، ص. ۵۹۳.

۲: مجموعه آثار، جلد ۲۶، صفحه ۵۹۷

است.<sup>۱</sup>

لنین ضمن تأکید روی «نابلشویسم» تروتسکی، به حزب هشدار می‌دهد که امکان دارد تروتسکی در آینده از خود پس‌رفت‌های منشویکی نشان دهد. لنین درباره زینوویف و کامنف می‌نویسد که سکوت آنان در مدت تدارك و انجام شورش مسلحانه اکتبر، اتفاقی نبوده است. لنین بدین‌گونه چیزی را که در عمل عدم اعتماد سیاسی او نسبت به تروتسکی محسوب می‌شد، ابراز داشت و نسبت به ثبات سیاسی زینوویف و کامنف، تردیدهایی را مطرح کرد.

لنین هم‌چنین خصالت‌ها و ویژگی‌های استالین را نیز تصویر کرد. لنین با توجه به اینکه استالین یکی از چهره‌های مهم حزب است چنین می‌نویسد:

«... رفیق استالین که حالا دبیرکل حزب شده است، قدرت نامحدودی را در دست‌هایش متمرکز کرده است و من مطمئن نیستم که او قادر خواهد بود همیشه آن قدرت را با احتیاط کافی، بکار ببرد...»<sup>۲</sup>

و سپس می‌افزاید:

«... استالین خیلی خشن است و از این نظر گرچه در میان خودمان و در ارتباط با ما کمونیست‌ها قابل تحمل است اما بعنوان دبیرکل حزب، غیرقابل تحمل خواهد شد. و به این دلیل است که من توصیه می‌کنم رفقا برای یافتن راهی برای برداشتن او از این مقام فکری بکنند و کس دیگری را بجای او بگذارند که از هر جهت و مخصوصاً از لحاظ داشتن فقط يك مزیت، یعنی بردبارتر، وفادارتر، مؤدب‌تر، نسبت

۱: همان‌جا، ص ۵۹۵.

۲: مجموعه آثار لنین، جلد ۳۶، صفحات ۵۹۴ و ۵۹۵.

به رفقا با ملاحظه‌تر، با کینه‌توزی کمتر و غیره، با رفیق  
استالین فرق داشته باشد.<sup>۱۱</sup>

و تاریخ بعدها نشان داد که لنین تا چه اندازه بصیر و درون‌نگر  
بوده است.

این نامه لنین، در سیزدهمین کنگره حزب، برای نمایندگان  
قرائت شد. نمایندگان کنگره با بحساب آوردن مبارزه آشتی‌ناپذیر  
استالین با تروتسکیسم در داخل حزب، و با توجه به نفوذ استالین در  
حزب و نیز به این امید که استالین انتقادات لنین را شنیده و خود را  
منطبق با آن اصلاح خواهد کرد، تصمیم گرفتند او را در پست دبیر کلی  
کمیته مرکزی حزب کمونیست ابقا کنند.

کارهای لنین همچون مشعل پرفروغی راه بنای کمونیسم را در  
ا. ج. ش. س. ر، و بعبارت دیگر چشم‌انداز پیشرفت و ترقی همه  
بشریت را برای دهها سال بعد، روشن ساخت. نوشته‌های حزب همچنین  
به مبارزه با عناصر ضد حزبی تروتسکیست کمک شایان کرد. این عناصر  
در سال ۱۹۲۳ با سوء استفاده از مشکلات اقتصادی و بیماری لنین بر  
شدت حملات خود علیه حزب و خط لنین افزوده بودند. تروتسکیستها  
سقوط و واژگونی اجتناب‌ناپذیر ساختمان سوسیالیستی کشور را به  
یقین پیش‌بینی می‌کردند، حزب را مورد تهمت و افترا قرار داده و آنرا  
متهم می‌کردند که یکسره از دموکراسی بی‌بهره است. خود تروتسکی  
خواستار آزادی عمل برای گروه‌ها و دسته‌بندی‌ها - که آشکارا ناقض  
اصل لنینی وحدت حزب بود - می‌شد و ضرورت ارتباط نزدیک صنایع  
و کشاورزی را نفی می‌کرد و میکوشید از لحاظ سیاست خارجی نوعی  
سیاست ماجراجویانه را بر حزب تحمیل کند. و با همه قوا سعی بر آن

۱۱. وی. لنین، مجموعه آثار، جلد ۳۶، صفحه ۵۹۶.

داشت که جوانان را به مقابله و ضدیت با حزب وادارد. اما تروتسکیست‌ها در بحث و مناظره‌ای که بوسیله حزب برپا شده بود شکست خوردند. کومسومول به اندیشه‌های لنین وفادار و صادق باقی ماند و کوشش‌های تروتسکیست‌ها را برای ایجاد دشمنی و کینه بین نسل جوان و نسل پیرتر ناکام گذاشت.

سیزدهمین کنفرانس حزب که در ژانویه ۱۹۲۴ در مسکو گشایش یافت با آهنگی پرطنین تروتسکیسم را محکوم و تقبیح کرد و برجسب بیان روشن انحراف خرده‌بورژوائی را بر آن کوبید.

همه کشور، عمیقاً بیماری لنین را حس می‌کرد. اندام‌های نیرومند تن او، با مرض مبارزه می‌کرد و در لحظات نادر کمی آرامش موقت، میکوشید که کار بکند. همه زحمتکش‌ان صمیمانه آرزوی بهبودی لنین را داشتند و به آن امیدوار بودند، هر جسته‌گریخته خیرخوشی که از بهبود حال او منتشر می‌شد، موجی از شادی پدید می‌آورد. اما مقدر نبود که امیدهای مردم تحقق یابد. در غروب روز ۲۱ ژانویه سال ۱۹۲۴ در ساعت ۵۰-۱۸ ولادیمیر ایلیچ لنین، در گذشت. او بهنگام مرگ ۵۳ داشت. يك بیماری جدی، عمر او را کوتاه کرده بود.

در ۲۳ ژانویه ۱۹۲۴، تابوت حامل لنین به مسکو آورده شد و در تالار ستونها در کاخ اتحادیه‌ها قرار داده شد و تقریباً يك هفته، مردم برای ادای آخرین احترام، از کنار آن گذشتند.

در ۲۶ ژانویه ۱۹۲۴، دومین کنگره شوراهاى سراسر روسیه گشایش یافت اولین جلسه آن صرف بزرگداشت خاطره رهبر کبیر ملت شوروی شد. دومین کنگره تصمیم گرفت این خاطره را تداوم بخشد و فراخوانی را بنام او، برای همه بشریت زحمتکش تصویب کرد. کنگره هم‌چنین انتشار سریع منتخبات آثار لنین و مجموعه کامل آثار او به زبانهای زنده دنیا را طلب کرد. و همین کنگره بعنوان پاسخ مثبت به

آرزوی زحمتکشان پتروگراد - مهد انقلاب پرولتاریائی - این شهر را بنام لنین؛ کرد و آنرا لنینگراد نامید (ژانویه ۱۹۲۴). دومین کنگره شوراهای سراسر روسیه قطعنامه‌ای را تصویب کرد که در آن درخواست می‌شد جنازه لنین در بنای یادبود ویژه‌ای در میدان سرخ در امتداد دیوار کرملین و در میان گورهای ساده‌ای نگهداری شود که در جریان انقلاب اکتبر جان خود را از دست داده بودند.

در ۲۷ ژانویه ۱۹۲۴، تابوت حاوی جنازه لنین به میدان سرخ منتقل شد. مردم مسکو و نمایندگان متعدد مردم شوروی از هر گوشه کشور، به آن ادای احترام کردند. و در ساعت چهار بعد از ظهر همراه با نوای سنگین مارش عزا سوت هزاران کارخانه و غرش توپ‌های سلام، جنازه لنین بداخل آرامگاه برده شد. زحمتکشان شوروی و همه جهان، با اندوهی بزرگ، با لنین - آموزگار، دوست و مدافع بزرگ خود - وداع کردند. در آن روزهای غم‌انگیز، مردم شوروی، در اطراف حزب حلقه زدند و از خود شکیبائی، استواری و شجاعتی تحسین‌انگیز به نمایش گذاشتند. و در آن روزها، دویست و چهل هزار کارگر، کارگران کارخانه‌ها به حزب کمونیست ملحق شدند. آنها برای پرکردن جای خالی لنین در حزب نام‌نویسی کردند این عضویت تحت نام «عضو گیری لنین» انجام گرفت و نشان آمادگی طبقه کارگر برای ادامه مبارزه در راه تحقق آرمانهای بزرگ لنین بود.

## کنگره چهارده حزب

در پایان سال ۱۹۲۶، اقتصاد جماهیر شوروی از جمیع جهات عملی و از باب تمام هدفها و مقاصد، احیا شده بود. در سال ۱۹۲۵، بازده صنایع بزرگ سوسیالیستی به ۷۳ درصد میزان تولید صنعتی در

سال‌های قبل از جنگ رسید. عده کارگران شاغل در صنایع بزرگ به دومیلیون و چهارصد و پنجاه و یک هزار و ششصد (۲/۴۵۱/۶۰۰) نفر یعنی به ۹۰/۸ درصد تعداد کارگران صنعتی قبل از جنگ بالغ گشت. نقش بخش سوسیالیستی توسعه یافت و در واقع ۹۶/۱ درصد تولید صنایع بزرگ و ۸۱ درصد کل تولید صنعتی کشور، حاصل این بخش بود.

تولید کشاورزی در سال ۱۹۲۵ به ۸۷ درصد همان تولید در سال‌های قبل از جنگ رسید. شرایط مادی زندگی کارگران و دهقانان زحمتکش بهبود یافت. حجم تجارت به ۷۰ درصد تجارت قبل از ماه‌های جنگ بالغ گردید که نیمی از آن بوسیله سازمان‌های بازرگانی دولتی و تعاونی مبادله شده بود.

تشکیل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی موجب تمرکز همه امکانات، منابع مادی و انرژی‌های کشور گردید که امکان می‌داد با قدرت و تأثیر بیشتری در راه کمک به ملل سابقاً عقب مانده جهت خلق اقتصاد فوق‌العاده پیشرفته آنها، بکار گرفته شود. در سال‌هایی که اقتصاد کشور احیا می‌شد، تغییرات مهم و عمده‌ای در جمهوری‌های آسیای مرکزی و ماورای قفقاز رخ داد. در این جمهوری‌ها، مهم‌ترین اولویت‌ها به امر کشاورزی داده شد. دولت شوروی منابع عمده‌ای را به امر آبیاری در آسیای مرکزی و آذربایجان (در استپ‌های موگانسک)<sup>۱</sup> اختصاص داد و ماشین‌آلات، تراکتور و نیروهای کار کافی بدان جا فرستاد. این اقدام به تجدید کشت و پرورش پنبه که در اقتصاد آن جمهوری‌ها و نیز تمام کشور نقش عمده‌ای بازی می‌کرد، کمک شایانی نمود. در سال ۱۹۲۲ دولت شوروی خواستار تأسیس یک کارخانه

1: Mugansk

بزرگ نساجی در ترکستان گشت. برای این منظور تجهیزات و وسایل لازم از ناحیه ایوانوو - وزتسنک به ترکستان منتقل شد و مهندسان و کارگران لازم نیز بآن منطقه اعزام گشت.

در آن زمان در جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی ترکستان چند نیروگاه هیدروالکتریک و چندین کارخانه فلزکاری و پنبه پاک‌کنی در دست ساختمان بود و در سمیرچیه، فرقانه، سیردریا و در جمهوری خلق بخارا چندین رشته خط آهن کشیده شده بود. در آذربایجان کار احیا و مدرنیزه کردن صنایع نفت آغاز شده بود. همه کشور، بشدت به سوخت احتیاج داشت. همه جمهوریهای شوروی، به کمک زحمتکشان آذربایجان برخاستند و غله، ماشین‌آلات و تجهیزات دیگر مورد نیاز ایشان را تأمین کردند. برای نخستین بار در این جمهوری کارخانه‌های پارچه‌بافی و محصولات پشمی و همچنین یک کارخانه بزرگ تولید ماشین‌های کشاورزی ساخته شد در گرجستان، در نقطه‌ای خارج از تفلیس یک نیروگاه هیدروالکتریک، در دست ساختمان بود و یک کارخانه پارچه‌بافی که از روسیه آورده شده بود، در آنجا به کار انداخته شد. ارمنستان نیز مقادیر قابل ملاحظه‌ای از تأسیسات صنعتی دریافت کرد و ساختمان‌هایی در کار توسعه صنایع آن پدید آمد. در ایران یک کارخانه نساجی که از فدراسیون روسیه شوروی سوسیالیستی آورده شده بود، سوار شد.

بلوروسی نیز کمک‌های قابل ملاحظه‌ای بصورت پول، بذر و ماشین‌آلات دریافت کرد. دولت شوروی از طریق این اقدامات به توسعه اعتماد متقابل و روزافزون ملل سابقاً مظلوم و اعتماد همه‌ملت‌های شوروی کمک مؤثری کرد. اتفاقاتی که در کشور روی می‌داد، همگی درستی سیاست نوین اقتصادی (نپ) را که دولت شوروی به موقع اجرا گذاشته بود، ثابت می‌کرد. مسأله چشم‌انداز توسعه بیشتر اتحاد

شوروی، از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار شد. برنامه‌های درازمدت آینده و هدفهای آن، اموری بود که در کارهای لنین و نیز ضمن تصمیمات حزب کمونیست مشخص و معین شده بود.

در سال ۱۹۲۴، تروتسکی یک بار دیگر بدست و پا افتاد تا با کوشش تازه‌ای کشور را از مسیر درست بنای سوسیالیسم منحرف ساخته و پایگاه ایدئولوژیک فعالیت حزب را زایل کرده و ایمان کمونیست‌ها را نسبت به پیروزی محتوم سوسیالیسم، سست کند. جوهر منشویکی تروتسکیسم، در مباحثاتی که در مطبوعات حزبی و جلسات حزب انجام می‌شد، افشا گردید و نقاب از چهره آن برداشته شد. تمامی بدنه حزبی، از صمیم قلب کوشش‌های تروتسکی را در جهت جان‌سپاری کردن تروتسکیسم به جای لنینیسم، خنثی کرد و آنرا ناکام گذاشت. در ژانویه سال ۱۹۲۵، جلسه عمومی کمیته مرکزی و کمیسیون مرکزی کنترل حزب کمونیست روسیه (بلشویک) سلوک ضد حزبی تروتسکی را محکوم کرد و به او هشدار داد که اگر بار دیگر در جهت نقض تصمیمات حزب کوششی بعمل آورد، از دفتر سیاسی حزب اخراج و از عضویت در کمیته مرکزی برکنار خواهد شد. تمامی سازمان‌های حزبی کشور و نیز کمیته اجرایی کمینترن، از این تصمیم کمیته مرکزی حمایت کردند و فعالیت مضر ضد تشکیلاتی تروتسکی را تقبیح و محکوم کردند.

حزب کمونیست که با اطمینان کامل در امتداد راهی گام می‌زد که لنین مشخص ساخته بود، در چهاردهمین کنفرانس خود (آوریل ۱۹۲۵)، اعتقاد راسخ و خلل‌ناپذیر خود را نسبت به امکان بنای یک جامعه سوسیالیستی، اعلام کرد. حزب در آن تصمیم، این نکته را نیز به حساب آورد که بنای یک جامعه کاملاً سوسیالیستی در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، پیروزی نهائی سوسیالیسم نخواهد بود زیرا وجود محاصره سرمایه‌داری خصم، متضمن خطر اعاده سرمایه‌داری در



ا. ج. ش. س. ر. است. و تنها پیروزی انقلاب سوسیالیستی در چند کشور دیگر میتواند تضمین کند که سرمایه‌داری دیگر باز نخواهد گشت. این نتیجه‌گیری در دسامبر سال ۱۹۲۵، از طرف چهاردهمین کنگره حزب نیز تأیید شد. کنگره اعلام داشت که مبارزه برای پیروزی ساختمان سوسیالیستی در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، وظیفه اساسی حزب می‌باشد. در مدتی که کنگره چهاردهم حزب بکار خود ادامه می‌داد، «اوپوزیسیون جدیدی» به رهبری زینویف و کاهنف تشکیل شد و بشدت تبلیغ می‌کرد که سوسیالیسم نمی‌تواند در اتحاد جماهیر شوروی به پیروزی برسد، صنایع دولتی، حمل و نقل، دارائی و تجارت دولتی و تعاونی‌ها، همان سرمایه‌داری دولتی است و انحصار تجارت خارجی باید لغو گردد، اتحاد بین طبقه کارگر و دهقانان نیمه مرفه غیرممکن است و غیره و غیره. این اوپوزیسیون کوشید با توسل به نیرنگ و فریب، حمایت سازمان حزبی لنینگراد را نسبت به خود در برابر حزب جلب کند. اما کنگره چهاردهم حزب با قاطعیت تمام، این «اوپوزیسیون جدید» را محکوم کرد و جوهر و محتوای تروتسکیستی آن را افشا کرد.

چهاردهمین کنگره حزب، گذار به صنعتی شدن سوسیالیستی را وسیله تعیین کننده تجدید ساختار تمامی اقتصاد بر اساس خطوط سوسیالیستی، شناخت. کنگره اولویت‌های تعیین شده از طرف کمیته مرکزی حزب را در مورد توسعه صنایع سنگین تصویب کرد و يك بار دیگر پیوستگی و ایمان خود را نسبت به خط کلی لنینی بنای سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و تبدیل این کشور به يك قدرت صنعتی پرتوان و نیرومند، مورد تأییدی دوباره قرار داد.

و بدین سان، احیای پیروزمندان اقتصاد، تشکیل يك کشور متحد

واحد - اتحاد جماهیر شوروی - اعتلای حیثیت بین‌المللی. وحدت نیرو یافته طبقه کارگر و دهقان، دوستی بین ملت‌های شوروی، اجرای پیروزمندانه سیاست نوین اقتصادی، کسب تجربیات ارزشمندی در عمران اقتصادی تحت شرایط جدید، و تثبیت موقع داخلی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، به این کشور امکان داد که به مرحله نوین ساختمان سوسیالیسم قدم بگذارد.

## نخستین پیروزی‌های سیاست خارجی شوروی

با آنکه کوشش‌های امپریالیسم جهانی برای نابودی نظام شوروی از طریق مداخله نظامیان بیگانه و ضدانقلاب داخلی باشکست روبرو شده بود، محافل حاکمه کشورهای سرمایه‌داری، هنوز امید خود را برای اعاده نظام سرمایه‌داری در کشور شورواها، از دست نداده بودند اما جهان بورژوازی در مورد طریقه رسیدن به این هدف نه تنها اتفاق نظر نداشتند بلکه سخت با یکدیگر در اختلاف بودند. مثلاً محافل حاکمه فرانسه هنوز به این امید پروبال می‌دادند که یک مداخله نظامی دیگر، کار را تمام خواهد کرد. از این رو با برقراری هرگونه رابطه رسمی و غیررسمی با دولت شوروی مخالفت می‌کردند. در درون دولت بریتانیای کبیر نیز یک گروه متنفذ محافظه کار برهبری لرد کرزون<sup>۱</sup> وزیر امور خارجه نسبت به عقلانی بودن انجام مذاکرات اقتصادی و بازرگانی با روسیه بلشویک تردید داشت. گروه دیگری از سیاستمداران انگلیسی منجمله داوید لوید جورج نخست‌وزیر انگلستان، قضایا را با چشم دیگری می‌دیدند و از آشتی با دولت شوروی جداً دفاع میکرد و بالاخره با وجود همه موانع نظریه و گرایش به داشتن مناسبات عادی

1: Curzon

با دولت شوروی در جهان سرمایه‌داری، طرفداران فراوان یافت و بر مخالفان، فائق آمدند.

گ. و. چیچرین، کمیسر خلق برای سیاست خارجی در جلسه کمیته مرکزی اجرائی سراسر روسیه در تاریخ ۱۷ ژوئن ۱۹۲۰ اعلام کرد: «شعار ما پیوسته همان بوده و هست که ما خواستار همزیستی مسالمت‌آمیز با کشورهای دیگر با هر رژیم و نظام اجتماعی هستیم. واقعیت‌ها، خود ما و دیگر ممالک را با این ضرورت روبرو ساخته‌است که باید بین دولت کارگران و دهقانان و دولت‌های سرمایه‌داری مناسبات طولانی و بادوامی برقرار گردد...»<sup>۱</sup>

توسعه و گسترش تجارت یکی از بهترین راه‌های مؤثر استقرار مناسبات با کشورهای دیگر بود. بسیاری از کشورهای سرمایه‌داری به استقرار مناسبات بازرگانی شوروی سخت‌علاقمند بودند. لنین می‌گفت: «نیروئی وجود دارد که از آرزوها، تمایلات و تصمیمات هر دولت یا طبقه خصم علیه ما، قوی‌تر و پرتوان‌تر است. آن نیرو، روابط عمومی اقتصادی است چیزی که آنها را بر آن می‌دارد که با ما تماس برقرار کنند...»<sup>۲</sup>

امضای يك قرارداد بازرگانی با انگلستان در مارس ۱۹۲۱، نخستین پیروزی بزرگ سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز بود که دولت شوروی مصرانه آنرا تعقیب می‌کرد. اتحاد شوروی از این طریق نخستین مورد از شناسائی دوفاکتوی خود را بوسیله یکی از برجسته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری، بدست آورد. این قرارداد پیروزمندانه، برای هر دو طرف پیمان. سودبخش بود. روسیه می‌توانست ماشین‌آلات و تجهیزات مورد نیاز خود را وارد کند و انگلستان که بگفته لویدجورج

۱. اسناد سیاست خارجی شوروی، جلد دوم، مسکو ۱۹۵۸، صفحه ۶۳۹ (به زبان روسی)

۲: مجموعه آفادلنین، جلد ۳۳، ص ۱۵۵.

در سال ۱۹۲۰ مغازه‌ای بود که خریداران دائمی آن ورشکست شده بودند. مشتریان جدیدی بدست می‌آورد.

اتحاد شوروی و انگلستان با اعاده مناسبات بازرگانی- سیاسی متعهد شدند که از هرگونه اقدام و تبلیغ خصمانه علیه یکدیگر، احتراز جویند. اتحاد شوروی برای قرارداد بازرگانی خود با انگلستان اهمیت بسیار زیادی قائل بود. لنین براین احتجاج بود که این پیمان روزنه‌ای به دنیای سرمایه‌داری باز کرده است.

قرارداد بازرگانی شوروی و انگلستان با واکنش وسیع جهانی روبرو شد. در ۱۹ مارس ۱۹۲۱ سفوتزارهبر ایتالیا به طرفداری از برقراری مناسبات بازرگانی با شوروی‌ها سخن گفت. همین مقوله در پارلمان‌های آلمان و فرانسه مورد بحث قرار گرفت در ششم مه ۱۹۲۱ يك قرارداد موقت بازرگانی براساس نمونه قرارداد شوروی- انگلیس بین اتحاد شوروی و آلمان امضا شد. کمی بعد اطریش، نروژ، ایتالیا دانمارک، چکسلواکی و چند کشور دیگر پیمان‌های بازرگانی با شوروی امضا کردند.

البته عقد پیمان‌های بازرگانی بین اتحاد شوروی و کشورهای سرمایه‌داری؛ الزاماً بیانگر آرزوی آنها نسبت به استقرار مناسبات سیاسی و دیپلماتیک با شوروی نبود آنها ادعا داشتند که قبل از استقرار مناسبات دیپلماتیک، دولت شوروی باید همه قروض روسیه تزاری و دولت‌های موقت را بطور کامل پرداخته، از انحصار تجارت خارجی دست بردارد و ورود آزاد سرمایه به شوروی را ممکن سازد. برخی کشورها و در صدر آنها ایالات متحده، حتی از برقراری روابط تجاری نیز با شوروی امتناع می‌ورزیدند. در بیستم مارس سال ۱۹۲۱ کمیته اجرائی مرکزی سراسر روسیه، پیام ویژه‌ای برای کنگره آمریکا و نیز رئیس‌جمهوری آن کشور، وارن. جی. هاردینگ فرستاد. کمیته اجرائی

ضمن تذکار این نکته که اتحاد جماهیر شوروی کمترین تمایل و نیتی برای مداخله در امور ایالات متحده ندارد پیشنهاد کرد که مذاکراتی بین دو کشور آمریکا و شوروی انجام گیرد و آمادگی خود را برای اعزام نماینده ویژه‌ای به آمریکا ابراز داشت. وزیر امور خارجه آمریکا چارلز اوانس هیوز، در ۲۵ مارس به پیام مذکور با این مطالبه - ضمن نقض خشن و آشکار تمامی معیارهای قوانین بین‌المللی و سیاست‌های جهانی - پاسخ گفت که اتحاد شوروی باید قبلاً سیستم و نظام داخلی خود را تغییر دهد! با این حال برخی محافل بازرگانی خیلی دور - اندیش‌تر از دولت خود و جمهوریخواهان بودند که در آن ایام به حکومت رسیده بودند. چنانکه برای نمونه می‌توان از بنگاه آمریکائی پرودکسکو<sup>۱</sup> نام برد که معاملات فعال و جاننداری را با اتحاد شوروی برقرار کرد. هم‌چنین تعداد دیگری از قراردادهای بازرگانی بین شوروی از یکسو و افراد و مؤسسات جداگانه آمریکائی از سوی دیگر پدید آمد. اما وزارت امور خارجه برای ایجاد مانع و ایجاد تأخیر در اجرای آن قراردادها از هیچ کوششی دریغ نمی‌کرد. و برغم همه اقدامات نیروهای ضد شوروی که از انجام معاملات بازرگانی و اعطای وام و اعتبارات به شوروی خودداری می‌کردند و برای متلاشی کردن اقتصاد شوروی سخت فعالیت می‌کردند، تجارت خارجی شوروی مستمراً و بی‌وقفه رشد می‌کرد. اتحاد شوروی با اعتماد به نفس کافی وارد عرصه تجارت خارجی شده بود و سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز آن که بسود ملل کشورهای سرمایه‌داری بود، شروع به باردادن کرد.

سال ۱۹۲۱، از لحاظ برقراری روابط دوستانه بین اتحاد شوروی و ملل مشرق، سال پراهمیتی بود. انقلاب اکتبر برابری ملت‌ها و آزادی

1: Prodexco

آنها را اعلام کرد؛ ستم استعماری و برده کردن ملت‌ها را محکوم ساخت و حقوق همه ملت‌ها را نسبت به استقلال سیاسی و اقتصادی به رسمیت شناخت. کشور شوروی در نخستین روزهای پیدایش خود، مذاکراتی را با دولت‌های ایران، ترکیه، افغانستان و چین آغاز کرد. انگلستان و فرانسه که از سرنوشت مستعمرات خود بهراس افتاده بودند از هیچ کوششی برای بی‌ثمر گذاشتن مذاکرات شوروی با کشورهای مشرق خودداری نمی‌کردند. انگلستان بویژه از نفوذ شوروی در ایران سخت وحشت داشت.

بلافاصله پس از انقلاب اکتبر، دولت شوروی، همه قراردادهای نابرابر روسیه تزاری با ایران را لغو کرد و نیروهای روسیه را از خاک ایران فراخواند و استقلال و حاکمیت ملی ایران را به رسمیت شناخت در همین اثناء، در سال ۱۹۱۹، بریتانیا، قراردادی را بر ایران تحمیل کرد و به اشغال خاک ایران و ابقای رژیم کاپیتولاسیون ادامه داد. فشار فوق‌العاده‌ای را بر شاه، مجلس و دولت ایران وارد می‌کرد. آن‌ها از «خطر بلشویزه شدن ایران» به هراس افتاده بودند و در عین حال همه‌گونه قول و وعده و وعید به آنها می‌دادند. همه این‌ها فقط یک پاسخ داشت: ادامه تسلط انحصارات انگلیسی بر نفت ایران و سایر منابع طبیعی این کشور که در میان مستعمرات انگلیس، جای استراتژیک مهمی را اشغال می‌کرد. اما نیروهای ملی برای کسب قدرت در ایران به جنبش درآمده بودند، و شاه و مجلس وقت زیر فشار جنبش رهائی ملی از تصویب و امضای قرارداد ۱۹۱۹ انگلیس، خودداری کردند. سیاست خارجی شوروی به ملت ایران در مبارزه‌اش علیه نابرابری و نظام کاپیتولاسیون کمک مؤثری می‌کرد. مذاکرات ایران و شوروی که در نوامبر ۱۹۲۰ در مسکو آغاز شد، در امضای قرارداد ۲۶ فوریه ۱۹۲۱، به بار نشست. دولت شوروی، یک بار دیگر الغای پیمان‌ها، قراردادها و عهدنامه‌های

نابرابر ایران و روسیه تزاری را مورد تأیید قرارداد وهمه دیون ایران به روسیه را کانلم یکن اعلام کرد و همه امتیازات و دارائی‌های بدست آمده روسیه تزاری از ایران را به ایران پس داد. تنها کل ارزش دارائی‌های ایران که به این کشور پس داده شد، به رقم ۵۸۲ میلیون روبل طلا، بالغ می‌شد. قرارداد ایران و شوروی نخستین قرارداد برابر و عادلانه تاریخ ایران بود که نیروهای ترقیخواه ایران، برای آن ارزش والائی قائل شدند.

خیزش عمومی موج نهضت‌های آزادیخواهی و رهائی ملی ملل مشرق، افغانستان را نیز دربرگرفت. در سال ۱۹۱۹، رهبری آن کشور بعهده امیر جوان و پیرانرژی‌ای بنام امیر امان‌الله خان بود که با کوشش‌های انگلستان در جهت بسط تسلط استعماری خود بر افغانستان مخالفت می‌کرد. آن امیر هم‌چنین طرفدار استقرار روابط دوستانه با شوروی بود. در اواخر ۱۹۱۹ يك هیأت نمایندگی افغانی وارد مسکو شد و همزمان با آن، يك هیأت نمایندگی شوروی وارد کابل شد. مذاکره بین دو کشور، پیروزمندانه پیش می‌رفت. در پایان سال ۱۹۲۰، امان‌الله خان پیام ویژه‌ای برای لنین فرستاد و ضمن آن احساسات دوستانه و مودت‌آمیز مردم افغانستان را نسبت به شوروی ابراز داشت و رضایت خود را از خاتمه موفقیت‌آمیز مذاکرات دو کشور، بیان کرد.

لنین در نامه جوابیه خود، وجود اشتراك منافع میان دو کشور را یادآور شد و خاطر نشان کرد که هر دو کشور آرزومند استقلال همه ملل شرق هستند. طرفین مذاکرات، استقلال یکدیگر را به رسمیت شناختند. شوروی کمک‌های مادی و فرهنگی مورد نیاز افغانستان را تأمین کرد و حمل و نقل بی‌وقفه کالاهای خریداری شده افغانستان از طریق خاک شوروی را تضمین کرد. این ماده بخصوص در قرارداد دو کشور، برای افغانستان اهمیت زیادی داشت زیرا آن کشور را از تسلط

انگلیس بر تجارت افغانستان نجات می داد.

محافل حاکمه انگلستان مذبحخانه کوشیدند در توسعه مناسبات دوستانه دو کشور دوست شوروی و افغانستان اخلاص کرده و آنرا مختل سازند. هنری دابز<sup>۱</sup> نماینده سیاسی انگلیس در کابل به امان‌الله خان پیشنهاد کرد در صورت لغو قرارداد دوستی افغانستان و شوروی و اخراج سفیر شوروی از کابل و انجام تبلیغات ضد شوروی، بیست هزار تفنگ بیست عراده توپ صحرایی و تجهیزات دیگر و نیز پرداخت سوبسید سالانه‌ای به مبلغ چهار میلیون روپیه و یک پرداخت اضافی دیگر به میزان ۴۰ میلیون روپیه ضمن بیست و پنجسال، به افغانستان خواهد داد. البته این تلاش تازه‌ای برای گذاشتن مجدد یوغ استعمار برگردن ملت افغانستان بود. اما سیاستمداران انگلیسی دیگر تواتائی متوقف کردن جریان تجزیه نظام کهن استعماری در خاورمیانه را نداشتند. در ۲۱ ژوئیه سال ۱۹۲۱ افغانستان رسماً با صحنه سازی‌های انگلیس مخالفت کرد و چند ماه بعد پیمانی میان انگلستان و افغانستان امضاء شد که بر اساس آن بریتانیا، استقلال افغانستان را برسمیت شناخت. در واقع حمایت شوروی از ملت دوست افغانستان، عامل مهمی در پیروزی آن کشور در مبارزه‌اش برای آزادی و استقلال بود. پیمان افغانستان و شوروی که نخستین قرارداد منصفانه و مساوی تاریخ افغانستان محسوب می‌شد، بیانگر دیگری از سیاست صلح و دوستی شوروی و استقرار مناسبات دوستانه با ملل مشرق زمین بود. قرارداد مارس ۱۹۲۱ شوروی با ترکیه نمونه دیگر آن سیاست بود. ترکیه در آن دوران برای استقلال خود، با سربازان انگلیسی، فرانسوی و یونانی در نبردی مسلحانه بود: روسیه شوروی ضمن برسمیت شناختن آزادی و استقلال

1: Henry Dobbs



ترکیه: نظام خشن و حقارت‌بار کاپیتولاسیون را که بر ترکیه تحمیل شده بود و نیز امتیازات ویژه روسیه تزاری در ترکیه را محکوم کرد و آنرا مردود دانست. دولت شوروی يك كمك مالی به میزان کلی ده میلیون روبل طلا به ترکیه داد. این مبلغ در فاصله سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۲، با وجود ویرانی اقتصادی خود شوروی، به مقامات ترکیه داده شد.

در پایان دسامبر ۱۹۲۱، م. و. فرونزه فرمانده نیروهای شوروی در اوکراین و کریمه وارد ترکیه شد و در دوم ژانویه، در آنکارا پیمان اوکراین - ترکیه را که موجب تحکیم بازم بیشتر مناسبات شوروی و ترکیه شد، امضاء نمود. کمک‌های شوروی به ترکیه موقعیت بین‌المللی و داخلی ترکیه را بهبود بخشید و بآن امکان داد در برابر هجوم نیروهای مسلح آنتانت مقاومت کرده و از استقلال خود دفاع کند.

اقتدار پیشرو و ترقیخواه ملت ترکیه از استقرار مناسبات دوستانه میان اتحاد جماهیر شوروی و ترکیه با شادمانی فراوان، استقبال کردند اما در محافل حاکمه ترکیه بودند شخصیت‌هایی که با تمام قوا با برقراری روابط دوستانه میان دو کشور مخالفت می‌کردند. دولت‌های انگلیس و فرانسه با سوء استفاده از این امر، میکوشیدند میان اتحاد شوروی و ترکیه جدائی بیاندازند و برای این منظور نمایندگان و فرستادگان متعددی از انگلستان و فرانسه، مکرراً به آنکارا سفر کردند اما رهبر برجسته ترکیه، کمال آتاتورک همچنان سیاست دوستی خود با اتحاد شوروی را تعقیب می‌کرد.

دولت شوروی کمک‌های خود به ترکیه یا سایر کشورهای شرق را به هیچگونه قید و شرط سیاسی مقید نمی‌کرد در حالی که کشورهای سرمایه‌داری برای هر يك دیناری که می‌پرداختند امتیازات سیاسی و اقتصادی فراوانی مطالبه می‌کردند. اتحاد شوروی از حق ترکیه نسبت

به استقلال ملی مردانه دفاع می‌کرد و در کنفرانس‌های جهانی از منافع آن حراست می‌نمود. اتحاد شوروی، خواستار شرکت ترکیه در کنفرانس ژن (جنوا) گردید در حالی که ابرقدرت‌های زمان، با آن مخالفت کردند شوروی هم‌چنین، در اواخر سال ۱۹۲۲، در کنفرانس لوزان نیز از منافع ترکیه دفاع کرد.

اتحاد جماهیر شوروی از روزی که تشکیل شد، پیوسته کوشید در رابطه با کشورهای شرق دور، برخورد جدیدی را بموقع اجرا بگذارد. استقرار روابط میان جمهوری فدرال روسیه شوروی سوسیالیستی با مغولستان در زندگی ملت‌های مشرق زمین نقش عمده‌ای بازی کرد. در سال ۱۹۲۰، در مغولستان حزب انقلابی خلق تأسیس شد این حزب برای يك مغولستان مستقل، مبارزه می‌کرد. نیروهای خلقی مغولستان که مقاومت دارودسته سفیدهای ژنرال یونگرن<sup>۱</sup> را درهم شکسته بودند در سال ۱۹۲۱ بقدرت رسیدند و يك دولت خلقی تشکیل دادند این دولت يك هیأت نمایندگی بریاست شوخ باتور تشکیل داد که در اکتبر ۱۹۲۱ وارد مسکو شد. و در پنجم نوامبر ۱۹۲۱ پیمانی ناظر بر استقرار مناسبات دوستانه میان جمهوری فدرال روسیه شوروی و مغولستان به امضاء رسید. نیروهای شوروی بدرخواست مغولستان تا مدتی برای کمک به دفاع از مغولستان در برابر تحریکات نظامی ژاپنی‌ها، در آن کشور باقی ماندند.

به این ترتیب از همان اوائل سال ۱۹۲۱ روسیه شوروی باتعدادی از کشورهای خاور، مناسبات دوستانه برقرار کرده بود. یکی از شرائطی که دولت‌های بورژوازی برای شناسائی دیپلوماتیک روسیه شوروی تعیین می‌کردند بازپرداخت کامل دیون روسیه تزاری به آن دولت‌ها

1: Ungern

بود. دولت شوروی در یادداشت واحدی به تاریخ ۲۸ اکتبر ۱۹۲۱ که برای دولت‌های بریتانیای کبیر، فرانسه، ایتالیا، ژاپن و ایالات متحده فرستاده شد، تمایل خود را نسبت به عادی کردن مناسبات خود با همه کشورها ابراز داشت و موافقت کرد که به تعهدات خود در رابطه با وام‌های قبل از سال ۱۹۱۴ روسیه تزاری به دولت‌ها و اتباع دول دیگر احترام بگذارد مشروط بر آنکه شرایط مساعدی را بپذیرند که به دولت شوروی امکان و فرصت دهد آن تعهدات را عملی کند. دولت شوروی موافقت خود را در این زمینه موکول به عقد پیمان عمومی صلح و شناسائی دولت شوروی بوسیله دول مذکور کرد. شوروی پیشنهاد کرد يك کنفرانس بین‌المللی برای رسیدگی و حل دعاوی متقابل، تشکیل گردد.

یادداشت شوروی با انعکاس دامنه‌داری در سراسر جهان روبرو شد. در تعدادی از کشورها بویژه در بریتانیای کبیر، صدای آنها که خواستار مذاکره با شوروی و بهره‌جوئی از منابع روسیه برای احیای اقتصاد جهانی بودند، بلندتر از هر زمان دیگری طنین افکن گشت. لوید جورج مکاتباتی را با شوروی در زمینه تشکیل يك کنفرانس آغاز کرد درحالی که فرانسه یادداشت شوروی را با سردی تلقی کرد که این خود گواه اختلاف نظر و عدم توافق فرانسه و انگلیس بود. با وجود این فرانسه هم مانند انگلیس چاره‌ای جز قبول سیاست آلمان نداشت چرا که آلمان خواستار تجدید نظر یا دست‌کم تعدیل قرارداد ورسای بود و روی استفاده از بازار روسیه برای تقویت موقع خود در اروپا حساب می‌کرد.

در ششم ژانویه ۱۹۲۲ شورای عالی متفقین در کان تشکیل جلسه داد و ضمن آن تصمیم گرفت يك کنفرانس جهانی برای بحث پیرامون احیای اروپای شرقی و مرکزی تشکیل شود و از آلمان و روسیه نیز

برای شرکت در آن دعوت بعمل آید. جنووا (ژن) بعنوان محل این کنفرانس در نظر گرفته شد. در هفتم ژانویه ۱۹۲۲ دولت ایتالیا (کشور میزبان کنفرانس مورد بحث) دعوتنامه‌ای برای دولت شوروی و شخص لنین فرستاد و اتحاد شوروی با شرکت در آن موافقت کرد.

در جریان تدارك و تهیه مقدمات تشکیل این کنفرانس تمامی اروپا و آمریکای ترقیخواه، نخستین دست‌آوردها و پیروزیهای سیاست خارجی شوروی را ستودند و از آن به گرمی استقبال کردند و از دولت‌های خود خواستند که به تبلیغات ضد شوروی خود پایان دهند. احزاب کمونیست کشورهای اروپایی پیشتازان مبارزه عمومی برای دادن حقوق مساوی با سایر کشورها به اتحاد شوروی در کنفرانس آینده بودند.

در روسیه شوروی تداركات مقدماتی برای این کنفرانس زیر رهبری شخص لنین بخوبی از پیش می‌رفت. پیشنهادهائی که بوسیله دولت شوروی برای این کنفرانس پدید می‌آمد، همه ناظر بر اعاده و بسط پیوندهای اقتصادی بین روسیه شوروی و کشورهای سرمایه‌داری بود. لنین می‌گفت: «ما با مقصود ملموس گسترش تجارت و ایجاد مساعدترین شرایط برای توسعه پیروزمندانه آن در گسترده‌ترین ابعاد آن، به جنووا می‌رویم...»<sup>۱</sup>

در اثنای تدارك برای کنفرانس جنووا، لنین برنامه مفصل و دامنه‌داری از اقدامات سیاسی و اقتصادی را معرفی کرد که مفهوم شورائی همزیستی مسالمت‌آمیز با کشورهای دارای ساختارهای اجتماعی گونه‌گون را نشان می‌داد. برنامه شوروی کیفیت و شرایط خاص بورژوازی و وجود اصطکاک و مناقشات جدی میان کشورهای سرمایه‌داری را بحساب آورده بود. دولت شوروی خود را آماده میکرد

۱: مجموعه آثار لنین، جلد ۳۳، ص ۲۶۴

که مواضع خود را در مورد مسائل عمده زندگی بین‌المللی به اطلاع کنفرانس برساند به این امید که جنبه ضد شوروی را تضعیف کرده و خطر يك مداخله ديگر را برطرف سازد.

در ۲۷ ژانویه ۱۹۲۲، جلسه ویژه کمیته اجرائی مرکزی سراسر روسیه، اعضای هیأت نمایندگی شوروی را برای کنفرانس جنووا انتخاب کرد و شخص لنین را در رأس آن قرار داد. چیچرین کمیسر خلق برای سیاست خارجی بعنوان معاون لنین تعیین شد و ل. ب. کراسین، م. م. لیتوینوف، و. و. وروفسکی، ا. ا. لوفه و یا. ای. رودزوتاک از جمله اعضای هیأت برگزیده شدند.

در فوریه ۱۹۲۲ کنفرانسی از نمایندگان جمهوری فدرال روسیه شوروی، اوکراین، بیلوروسی، آذربایجان، ارمنستان، گرجستان، بخارا، خوارزم و جمهوری خاور دور، به هیأت نمایندگی منتخب کمیته اجرائی دستور داد که منافع جماهیر شوروی مذکور را نیز در کنفرانس جنووا نمایندگی کرده و هرگونه مدرک و سندی را بنمایندگی از طرف آن جمهوری‌ها نیز امضا کنند. بر اثر این ضرورت، نمایندگان از اوکراین، آذربایجان، گرجستان و ارمنستان نیز به هیئت نمایندگی افزوده شد.

دولت شوروی به هیأت مذکور دستور داد که با هرگونه مداخله در امور داخلی شوروی بجننگد و در عین حال در مورد حفظ صلح حداکثر نرمش و انعطاف‌پذیری را از خود نشان دهد. کمیساریای خلق مسئول سیاست خارجی در یادداشتی به تاریخ ۱۵ مارس ۱۹۲۲ برای دولت‌های انگلیس، فرانسه و ایتالیا یکبار دیگر تأکید کرد که دولت شوروی با این عزم راسخ به کنفرانس جنووا می‌رود که با همه کشورهای که غیرقابل تعرض بودن سازمان سیاسی و اقتصادی داخلی یکدیگر را به رسمیت می‌شناسند، به همکاری‌های اقتصادی بپردازد.

ملت شوروی، کار تدارک کنفرانس جنووا را از نزدیک تعقیب می‌کرد. در فوریه و مارس ۱۹۲۲ نامه‌های متعددی از زحمتکشان، سازمان‌های حزبی، سندیکائی و سایر سازمان‌ها و افراد به کمیته مرکزی حزب، کمیته مرکزی اجرائی و کمیسرهای خلق رسید که در همه آنها نسبت به امنیت و سلامت لنین هنگام رفتن به کنفرانس جنووا ابراز ترس و نگرانی شده بود. مثلاً کارگران کارخانه مارکس از کمیته اجرائی مرکزی سراسر روسیه جداً میخواستند که لنین را از عضویت در هیأت نمایندگی کنار بگذارند زیرا کارگران و دهقانان اطمینان نمی‌کنند که جان لنین را به امان حفاظت بورژوازی بگذارند. دانشجویان مرکز آموزشی دوبناس در نامه‌ای به مسکو نوشته بودند: «... ما از کمیته اجرائی سراسر روسیه می‌خواهیم که لنین عزیز ما را از روسیه به جنووا و لندن نفرستد. ابلیح را حفظ کنید...»

این‌ها بعلاوه کار زیاد، وضع نامساعد جسمانی لنین، اجازه نداد که او به کنفرانس برود و چیچرین بعنوان معاون رئیس، هیأت نمایندگی شوروی را رهبری کرد.

کنفرانس بین‌المللی جنووا سرانجام در دهم آوریل ۱۹۲۲ در پلاتزادی سن جیورجیور با شرکت نمایندگان ۳۴ کشور تشکیل شد برخی از برجسته‌ترین رهبران دنیای سرمایه‌داری آن زمان منجمله داوید لوید جورج نخست‌وزیر انگلستان، ژان لوئی بارتو وزیر امور خارجه فرانسه، رایشکانزله جوزف ورت، و والتر راتنو از آلمان، لوئیجی فاکتا نخست‌وزیر ایتالیا و دیگران در آن شرکت کردند. ایالات متحده ریچارد چایلد سفیر خود در ایتالیا را بعنوان ناظر به کنفرانس اعزام داشته بود. محافل بازرگانی و اقتصادی جهان نیز با دقت و از نزدیک کنفرانس ژن را دنبال می‌کردند. در این کنفرانس، هیأت نمایندگی شوروی به مرکز توجه پراشتیاق همه نمایندگان، میهمانان

و روزنامه‌نگاران تبدیل شده بود و هنگامی که گ. و. چیچرین پشت تریبون قرار گرفت سکوت محض بر همه تالار حکمفرما شد. کمیسر خلق برای امور خارجه<sup>۱</sup> نخست بیانیه از پیش آماده شده هیأت خود را ابراد کرد. اندیشه ضرورت برقراری همزیستی مسالمت‌آمیز میان کشور سوسیالیستی شوروی با کشورهای سرمایه‌داری، در سراسر این بیانیه موج می‌زد. در این بیانیه گفته می‌شد این برهه از تاریخ که حیات همزمان و موازی نظام کهن بانظام تازه ولادت یافته را امکان‌پذیر ساخته است، همکاری اقتصادی میان ممالکی را که نماینده هر يك از دو نظام متفاوت مالکیت هستند، به ضرورتی ممکن و مجاز برای احیای اقتصاد عمومی تبدیل کرده است.

چیچرین پس از تأکید روی آرزوی روسیه شوروی برای همکاری با همه کشورها در مورد مسأله احیای اقتصاد اروپا گفت هیأت نمایندگی شوروی مصمم است در این کنفرانس کاهش تسلیحات در سطح جهانی را پیشنهاد کند و از هر پیشنهادی در جهت کاستن سنگینی بار میلیتاریسم حمایت کند مشروط به اینکه سپاهیان همه کشورها کاهش یافته و شیوه‌های وحشیانه جنگی، غیرقانونی اعلام گردد. چیچرین در پایان بیانات خود گفت روسیه شوروی آماده است در کار عمومی در جهت منافع خود روسیه و منافع اروپا و دهها میلیون انسانی شرکت کند که در معرض محرومیت‌های غیرقابل تحمل ناشی از هرج و مرج اقتصادی قرار دارند و از هرگونه کوششی در جهت دست‌کم محدودتر کردن مشکلات اقتصادی حمایت می‌کند و از هر طرفی که خطر جنگ‌های جدید جانبداری می‌کند.

بدین ترتیب شوروی در کنفرانس ژن برنامه‌ای برای صلح و خلع

۱: معادل وزیر امور خارجه - م

سلاح ارائه داد. کنفرانس ژن نشان داد که در وجود روسیه شوروی  
قهرمان فعال و رزمنده‌ای وجود دارد که متعلق به طبقه کارگر و  
زحمتکشان همه جهان است و برای صلح پیکار می‌کند و برضد سیاست  
تجاوز و مسابقه تسلیحاتی مبارزه محکمی را از پیش می‌برد.

پیشنهاد‌های صلح هیأت نمایندگی شوروی، بوسیله نمایندگان  
کشورهای سرمایه‌داری رد شد. مثلاً ژان - لوئی باتو وزیر امور خارجه  
فرانسه، بلافاصله پس از چیچرین سخن گفت. او با خشم بسیار اظهار  
داشت هنگامی که هیأت نمایندگی روسیه پیشنهاد‌های خلع سلاح خود  
را به اولین کمیسیون کنفرانس تسلیم می‌کرد، نمایندگان فرانسه نه  
تنها می‌بایست آنرا با احتیاط، و نه تنها با اعتراض پذیرا می‌شدند،  
بلکه می‌بایست آنرا خیلی موجز، صریح، قاطع، نهائی و تعیین‌کننده  
رد می‌کردند.

کشورهای بورژوازی، در آستانه تشکیل کنفرانس گزارشی را  
تسلیم هیأت نمایندگی شوروی کردند که بوسیله کارشناسان ایشان در  
لندن تهیه شده بود. این گزارش حاوی ادعاهای دول سرمایه‌دار در  
ارتباط با مسئله مناسبات روسیه با اروپا بود. تهیه‌کنندگان این  
گزارش، شرایطی را تعیین کرده بودند که با اجرای آن مؤسسات خارجی  
اجازه می‌یافتند در امر «احیای روسیه» شرکت جویند. دولت شوروی  
تمامی تعهدات دولت‌های تزاری و موقت را قبول می‌کرد و بآن احترام  
می‌گذاشت. اجرای تعهدات مذکور توسط شوروی، زیر نظارت آنها  
انجام می‌گرفت باین ترتیب که کمیسیون معلوم‌الحالی که مسئول دیون  
شوروی باشد، تشکیل می‌شد و آن کمیسیون حق داشت در کارآرگانهای  
مالی شوروی مداخله کرده و درباره بودجه کشور شوروی و تصمیم  
بگیرد. دولت شوروی همچنین متعهد می‌شد که شرایط مساعدی را برای  
خارجیان مقیم شوروی فراهم کند. و به آنها اجازه دهد در امور داخلی



شوروی مداخله کنند و بالاخره، تهیه کنندگان گزارش درخواست کرده بودند که مؤسسات بیگانه در خاک شوروی، به صاحبان قبلی آنها پس داده شود.

طبعاً هیئت نمایندگی شوروی نمیتوانست این «شرایط» کشورهای سرمایه داری را قبول کند. هیئت نمایندگی شوروی در یادداشتی بتاريخ ۲۰ آوریل و یادداشتی بتاريخ ۱۱ مه ۱۹۲۲ با صراحت تمام اعلام کرد که گزارش کارشناسان، ناقض قطعنامه کنفرانس کان بوده و قبول ادعاهای دولت های سرمایه داری جز برده سازی ملل شوروی، مفهومی ندارد.

در آستانه تشکیل این کنفرانس، روسیه شوروی به آلمان پیشنهاد کرده بود که قراردادی میان دو کشور امضاء شود. در جریان کنفرانس ژن، مذاکرات مذکور بین آلمان و شوروی ادامه یافت و این مذاکرات سرانجام به امضای قرارداد راپالوی<sup>۱</sup> آلمان و شوروی در تاریخ ۱۶ آوریل ۱۹۲۲ منجر شد.

بر اساس قرارداد راپالو، هر دو طرف هرگونه ادعای خسارت ناشی از جنگ را منتفی شده اعلام می کردند. و آلمان نیز از ادعاهای خود در مورد غرامت اموال ملی شده بیگانگان در شوروی صرف نظر می کرد: دولت های آلمان و شوروی همچنین موافقت میکردند که مناسبات اقتصادی و بازرگانی خود را بر اساس مزایای متقابل، گسترش دهند.

امضای پیمان راپالو، برای شوروی يك دست آورد مهم در سیاست خارجی آن بشمار میرفت زیرا انزوای دیپلماتیک کشور شوراها را که با الهام امپریالیسم بر شوروی تحمیل شده بود، درهم شکست. پیمان

1: Rapallo

شوروی و آلمان نشان داد که عقد قراردادها و پیمان با شوروی بر اساس تساوی و نفع متقابل، امکان‌پذیر است. پیمان روسیه شوروی و آلمان، مثال زنده‌ای از همزیستی مسالمت‌آمیز میان کشورهای سوسیالیستی و سرمایه‌داری بود.

چند روز بعد، کنفرانس ژن بدون آنکه حتی يك تصمیم بگیرد، پایان رسید. بی‌ثمری کنفرانس گواه بر وجود بحران در سیاست خارجی کشورهای سرمایه‌داری و در واقع نشان دهنده پیروزی برای دیپلوماسی شوروی بود. جمهوری شوروی که برای نخستین بار وارد عرصه بین‌المللی اصلی می‌شد نشان داد که قهرمان فعال مبارزه برای صلح و خلع سلاح است و در راه استقرار تماس‌های وسیع و دامنه‌دار اقتصادی و بازرگانی بین کشورها بدون توجه به ساختار اجتماعی، مبارزه می‌کند.

در اثنای سال‌هایی که اقتصاد شوروی بازسازی می‌شد موقعیت داخلی و بین‌المللی شوروی نیز بهتر و محکم‌تر می‌شد اما دشمنان شوروی از اوایل سال ۱۹۲۳ بر آن شدند که يك رشته تبلیغات ضد شوروی را در اروپا سازمان بدهند. مناسبات شوروی با فنلاند و کشورهای حوزه بالتیک به بدی گرائید. در تعداد معینی از کشورهای سرمایه‌داری نیروهای ضد انقلاب روسی، به کار خود علیه شوروی ادامه می‌دادند و از ناحیه دولت‌های آن کشورها حمایت و کمک دریافت می‌کردند.

بریتانیا بویژه اقدامات خصومت‌آمیز بسیار زیادی را علیه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بعمل می‌آورد. لرد کرزون وزیر امور خارجه انگلیس در هشتم مه ۱۹۲۳ یادداشتی برای دولت شوروی فرستاد و ضمن آن اتحاد شوروی را متهم کرد که افغانستان، ایران و هند دست به تبلیغات ضد انگلیسی زده است و مصرانه می‌خواست که شوروی

سفیران خود را از دو کشور دولتی، (ایران و افغانستان) فرا خواند. و بخاطر اقدامات بی‌رویه آنها رسماً از دولت انگلیس عذرخواهی کند و بخاطر اقدامات ارگان‌های شوروی علیه جاسوسان انگلیسی، غرامت نقدی به دولت انگلیس بپردازد. این درخواست‌ها عملاً کوششی از ناحیه دولت انگلیس برای مداخله در امور داخلی شوروی بود و باصطلاح تعقیب و آزار مذهبی را نیز بهانه قرار داده بود. یادداشت کرزون خصلتاً یک اولتیماتوم بود و خطر قطع مناسبات انگلیس و شوروی را پدید می‌آورد.

سفیدها هم که در بخش‌های مختلف اروپا پناه گرفته بودند، سر خود را بلند کردند. مطبوعات مبارزه خشن و سختی را بر ضد شوروی آغاز کردند. در دهم مه ۱۹۲۳ سفیدی بنام کورنادی<sup>۱</sup>، در لوزان نماینده شوروی، دیپلمات برجسته و. و. وروفسکی را بقتل رساند. یادداشت کرزون انزجار تمامی زحمتکشان و طبقه کارگر شوروی و همه جهان را برانگیخت در سراسر شوروی، میتینگ‌ها و تظاهرات اعتراضی علیه دعاوی بی‌اساس دولت انگلیس برپا شد. زحمتکشان شوروی اعلام کردند که آماده‌اند همه نیرو و توان خود را یکجا وقف امر دفاع از کشور نمایند. در کشورهای سرمایه‌داری نیز مبارزه وسیعی زیر شعار «دست‌ها از روسیه شوروی کوتاه»، آغاز شد. در نتیجه اقدامات نیروهای ترقیخواه و پیشروی همه کشورها یکبار دیگر کوشش برای منزوی کردن شوروی شکست خورد و ناکام ماند و طولی نکشید که لرد کرزون ناچار از استعفا گردید.

در دسامبر ۱۹۲۳، محافظه‌کاران در انتخابات پارلمانی انگلیس شکست خوردند و دولت کارگری برهبری مک‌دونالد بر روی کار آمد

1: Kornadi

و این دولت صرفه خود را در آن دید که سیاست انگلیس در قبال شوروی را تغییر دهد. این تغییر سیاست چیزی بود که نوده‌های وسیع کارگران و برخی محافظ صنعتی و بازرگانی انگلیس و علاقمند به تجارت شوروی و انگلیس آنرا مطالبه می‌کردند. در دوم فوریه ۱۹۲۴ دولت انگلیس به کمیساریای خلق شوروی برای امور خارجه اطلاع داد که دولت انگلستان اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را رسماً، برسمیت می‌شناسد.

در سال ۱۹۲۴، ایتالیا، نروژ، اتریش، یونان و سوئد نیز اتحاد شوروی را برسمیت شناختند: در مه ۱۹۲۴، روابط چین و شوروی از طریق عقد يك قرارداد، عادی شد در تابستان ۱۹۲۴ بین شوروی و مکزیک نیز مناسبات سیاسی - دیپلماتیک برقرار گشت.

مناسبات شوروی و فرانسه هم بهبود یافت. در سال ۱۹۲۴ نیروهای پیشروی فرانسه، دولت ارتجاعی پوانکاره را ناچار از کناره‌گیری کردند. دولت جدیدی که برهبری هریو تشکیل شد، به مسکو اطلاع داد که فرانسه اتحاد شوروی را برسمیت می‌شناسد. نخستین مرحله شناسائی اتحاد شوروی بوسیله کشورهای خارجی، در ژانویه ۱۹۲۴ با عقد قراردادی میان اتحاد شوروی و ژاپن به اوج خود رسید در مجموع، در فاصله سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۵، چهل ققره قرار داد و عهد نامه با کشورهای مختلف سرمایه‌داری امضاء کرد.

آن سال‌ها، در سیاست خارجی شوروی، دوره بسیار مهمی محسوب می‌شد. اتحاد جماهیر شوروی که توانسته بود، یورش‌های

مشترك امپرياليسم جهانى را از سر بگذرانند بعنوان يك كِشور بزرگ،  
قدرتى كه توانائى دفاع از نظام سوسياليستى خود را داشت و براى صلح  
و تقويت آن مبارزه ميكرد، وارد صحنه جهانى شد.

**پايان**



